بسم الله الرحمن الرحیم رب یسر

ابتدا حمد بیحد و ثنا بیعد و سپاس بیقیاس مبدعی را که آثار ابداع او بر هر ورقی از اوراق و شجری از اشجار
سمت وضوح یافته و بر هر ثمری از ثمار و زهری از ازهار انوار ایجاد او تافته بیت برگ درختان سبز
در نظر هوشیار هر ورقی دفتریست معرفت کردگار بلی امر کن فکان و هیچ نباتی از حجر
وجود لب بشکرخنده نگشوده تا منشی کشاینده بی حکم فرمان روائی او سلطان صرصر دی برگ گلی
از شجر نهالی نمی رباید تا سحاب قدرتش آبیاری بستان روزگار نکرد قصه رنگارنگ نگارخانه آفرینش
بر صحیفه اوراق ظاهر نگشت و تا خورشید حکمتش گلگونه الوان بر چهره نباتات و حیوانات نکشید
نوعروس اشکال و الوان بر منصه ظهور جلوه ننمود شعر ففی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد و درود
فراوان و صلوات بی پایان حضرت خواجه را که غرض از تکوین موجودات وجود مبارک او بود
و موجب خلقت آفرینش دین طفیل او علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها ایها
الراجون منه شفاعة صلوا علیه و سلموا تسلیما اما بعد بر ارباب فطنت و اصحاب حکمت
مخفی و مستور نماند که هیچ چیز از انواع مخلوقات و اصناف موجودات از حکمت ربانی
خالی نباشد و هر چیز را چنانچه منفعتی وجودیست مضرتی مزاجی نیز هست و هر چند معرفت ادویه
بتمامها بغیر از خالق هیچکس ظاهر نیست و خود در گنجینه اختراع و ابداع خالق که راه تواند یافت
اما بعضی را که گاهی مزاج و خاصیت و منفعت آن روی از تتق خفا و حجاب ستر نموده با لمعان تجلی
او با علامه تفحص و تتبع هر یک از حکما بحسب تجربه خود در معرفه ادویه خلافی کرده اند و غث و سمین
از یکدیگر جدا نهاده اند و چون بنده کمترین علی بن الحسین الانصاری المشتهر بحاجی زین ال
عطار درین قسم بحسب المقدور و الامکان شروعی نموده میخواست تا قول اصح و تجربه ارجح باز نماید
تا جماعتی که نایره اشتیاق این علم داشته باشند بزلال معرفت این کتاب تسکین آتش نزاع

والتباع

و الاتباع کنند و نیز مرتقی هدایت تا مجموع همت مصروف و عنان نهمت معطوف آن بود
که بوسیله خویشتن را از رتبه باختری شهرستان مشتری طالعی رساند و دیده بخت گران خواب
خود را از نومة الغافلین بیدار کرده اند و جنحی بالگر بنت بذیل اشفاق و مرحمت باستان الطاف
و موهبت صاحب قرانی کشند که خاک درگاه او کیمیای مس هنر و خاک هوای بارگاه او جیوه بخش هر صاحب
افسر تواند بود چه کمند عقل دوربین و فهم دور اندیش عرصه امکان و فضای دوران دوران نمود و تغییر
از آستان آسمان رفعت بلقیس زمین و زمان ملکه بخت سلیمان نشان سلطان خواقین جهان آنکه در مهد
جلالش وهم را نابوده دست و آنکه بر بستر عفافش در انابوده راه با وجود و وربا شر عفت او آفتاب
کی تواند کردن اندر سایه چترش نگاه زهره زهرا دولت اختر برج شرف شمسه گردون عصمت سلطنت الدنیا
عصمة الدنیا و الدین بدیع الجمال خلد الله تعالی ایام سلطنتها و آثار معدلتها بیت بنیاد درد و قانون کلی
خویشتن و ذخیره اغراض دولت خود بجز از نظر کیمیا خاصیت آن صاحب قران که خاک درگاهش
انواع حوادث و قطع و اسباب کامرانی و رافع علامات بطالعی و منهاج طرق اقبال جامع متفرقات
جلال است نتوانست ساخت امیدوار است که بیمن عنایتش ملحوظ گشته بر ارباب بصیرت اصحاب حکمت
مبارک باشد والله الموفق و المعین بدانکه این کتاب مشتمل بر دو مقالت مقاله اول در ادویه مفرده و اسامی آن
بقوه هر طایفه و ابدال و اصلاح و منفعت و مضرت آن مقاله دوم در مرکبات مشتمل و این کتاب را اختیارات
بدیعی نام نهاد فصل بباید دانست که ادویه یا نباتی یا حیوانی یا معدنی بود اما نباتی مستعمل از وی بزر بود
یا اوراق یا قضبان یا ازهار یا عصاره یا ثمار یا چنان بود که جملگی مستعمل بود و اگر مستعمل از نباتات اوراق
بود همچون سداب و مرزنجوش و بادروج و امثال آن واجب بود که وقتی گیرند که در حجم خود تمام شده باشد و رنگ خود
رسیده و پیش از تغیر لون و اگر بزر بود مانند انیسون و کرویا و کمون و امثال آن باید وقتی گیرند که در نضج مستحکم
شده باشد و رطوبات فضلیه از وی منحصر شده باشد و اگر اصول بود مانند عاقرقرحا و خطمی و بهمنین و امثال آن وقتی گیرند
که اوراق افتادن گیرد و اگر ازهار بود مانند بنفشه و نرگس و اقحوان و امثال آن بعد از تفتح تمام پیش از تبدل گیرند
و اگر قضبان بود همچون زرنب و اسطوخودوس و حاشا و امثال آن بعد از ادراک تمام پیش از ذبول باید گرفت
و اگر ثمار بود مانند فاکهه و فلفل و امثال آن بعد از ادراک تمام پیش از استعداد سقوط باید گرفت

و اگر مجلوب مستعمل بود مانند اذخر و قنطوریون و قیصوم و امثال آن بیش از یک سال تبدیل بعد از آن در تخم کرم ...
آورده بود و هر ادویه که در اصول آن شیخ در قضبان فی اول کتاب و در بزر و استلاء و مس و در فواکه ... بیشتر بود
بهتر و بیشتر بود و دیگر تقدیم ادویه نباتی در هوای صافی اولیتر از آنکه در هوای متعفن باشد و یک سبب ... از نباتات
تر بستانی بود و نباتات جبلی قویتر بود از بری و هر کدام از نباتات که در لون خود اشبع بود و طعم اظهر و رایحه
اذکی در باب خود اقوی بود و دیگر قوت حشایش بعد از دو سال از سال ضعیف شود اما وقت گرفتن صموغ چون بار درد اتفق
و جامد شود و حلیت شود مانند آن بعد از انعقاد بیش از غایت جفاف بگیرند و بیشتر صموغ را قوت بعد از سالی ... و تغیر
قریب ... اگر نفس لیاچون شیطرج ... درج و سلیخه و امثال آن وقت رسیدن شجره وی پیش از نقصان بگیرند و گرفتن عصارات
مثل اقاقیا و افیون و حضض مانند آن بعد از رسیدن نبات است می گیرند اما آنچه قوی بود از هر طبقه مدت بقای وی بیشتر بود
یکی که این تازه و قوی نیابند ضعیفه را بجای وی بکار برند اگر نیابند آنگاه وی را بدل کنند اما حیوانی مانند قرون و مرارات
و اکباد و امثال آن بود و اگر حیوانات پیران گیرند و در زمان ربیع و صحیح اگر رنج و از رسیده و تر و آنچه از وی گیرند بعد از کشتن
گیرند و بحیوانات میته التفات نکنند و از شیات ادویه گیرند اما معدنیات مانند قلقند و قلقطار و زاج و امثال آن اول
آن بود که از معادن معروف گیرند و آن اختیار کنند که جوهر آن پاک بود و در لون تفاوت بود و ... طعم مخصوص بود آنگاه
قوی ادویه بر وجه بود و اول جمع آوردن اجزاء آن دارو و کوفتن و قرص ساختن و در سایه خشک کردن همچو تریاق و خلط آن
دارو با چیزی که حافظ آن بود و نگاه داشتن همچو خلط کافور با صندل و سعد و ... خلط زعفران با فلفل و مثل آن
و امثال آن بسبب قوت اجزاء هوائی که ... چنانچه بعضی ادویه را واجب بود که در ظرفی کنند که سر وی تنگ بود و سر آن ببندند
کنند تا قوت بتاثیر هوا ... مانند مشک و عنبر و کافور و امثال آن بود که مشک در ظرف اسرب کنند و کافور در ظرف
کنند و اگر آفت نشود و در و ... بشکنند بعضی ادویه که در کوزه کنند و سر کوزه محکم کنند مانند بزور و اوراق بعضی را انبار کنند مانند ...
و به و کهربا و امثال آن بعضی اگر به آس کلا بی مانند اقاقیا و بیش عصارات چهارم آنکه جای نگاه داشتن آن چنانکه خزانه ادویه
در موضعی باشد معتدل در حرارت و برودت خالی از رطوبت و در موضعی که تنگ باشد و با دخان و دخان بود و نجم ... ادویه
لازم بود که هر یکی را بجای خود نگاه دارند و در موضعی معین ادویه حاده مانند سقمونیا و افیون و ادویه که قوی بود مانند
و سکبینج و امثال آن در مجاورت ادویه که استعداد قبول روایح داشته باشد و سبب آن جاذبه قوت های ساقطه گردد
مانند بنفشه و نیلوفر و امثال آن چون ... معنی مقرر شد که ادویه ازین قسم بیرون نیست ... ازین قسم بیرون نیست ادویه

دوال کلی که دوا از تجربه آن تجربه کنند باید دانست که نزد به انکه آنچه مأکول و مشروب آدمی است از سه قسم بیرون نیست یا غذای
مطلق یا دوای مطلق یا اغذیه دوائی یا ادویه غذائی باشد و آنچه خورده شود و یا سهل الاستحاله بود و قوت بدن وی را بر وی
غالب بود و از اجزای آن بدل ما یتحلل سازد آن غذای مطلق بود همچون نان و گوشت یا چنان بود که اول بدن در او تغیر کند بازدی.
این را دوای مطلق گویند مانند بجیل و قرنفل و سنبل و امثال آن یا چنان بود که اول او در بدن تغیر کند تا تغیری ظاهر
بدن در وی اثر کند و از او بدل ما یتحلل سازد و از اغذیه دوائی گویند همچون سرکه و خشخاش و کاهو و امثال آن و اگر قوت
دوائی غالب بود و از آن دوای غذائی گویند مانند کمون و کرویا و نانخواه و امثال آن یا چنان بود که قوت وی ثابت بود و ... دائما
کیفیتهای بر بدن غالب بود و مفسد بدن باشد از آن سم خوانند مانند بیش و سنگ و زنگار و امثال آن والله اعلم چون
کلیات معلوم شد روی بمفردات آریم و بیان هر یک چنانکه التزام کرده ایم کرده شود والله الموفق المعین **باب الالف**
اطریلال نباتی است که تخم وی مستعمل است مانند تخم کرفس بود و به بزرگی و بلون کبود و بطعم تلخ و نبات وی بغایت تلخ بود و آنچه
قدری از آن بزرگتر بود و او را خلال گویند و آن اطریلال است غیر مصری و آنچه کبود بود اطریلال مصری بود و حشیش وی را اجل الطیر
و رجل الغراب خوانند و حوز الشیاطین نیز گویند و گفته شود و طبیعت اطریلال گرم و خشک است در آخر درجه دوم و دوای مسهل
و در مداوات بهق و برص بغایت سود مند بود و بعضی تنها مستعمل کنند و بعضی یک درم از آن با دو انگبین قرص ساییده
بعد بر نشسته و طلی کنند تا دو ساعت در آفتاب نشینند چندانکه عرق کند و آنگاه باشد که همان زمان آبله زند و گاه باشد
که همان زمان آبله بروز و یکی روز و بعد از آن آب زرد بسیار از آن روانه شود و بقدرت حق جل و علا آن موضع
را التیام کرد و خاصه که این زحمت در موضعی که گوشتمند بود و تازه و تر بود و آسانتر زایل گردد و این مجرب است
و بکرات جامع این کتاب امتحان کرده و این از عجایب است اما نزدیک آنکه اول تنقیه کرده شود و بعد از آن این دوا
استعمال کنند و باید که در تابستان باشد وقتی که آفتاب در غایت گرمی باشد و بعضی گویند که جزو تخم اطریلال بلال
و یکجزو پوست مار و یک جزو ورق سداب مجموع کوفته و بیخته هر روز نیم درم با شراب انگوری بیاشامند
از برص شفا یابد باذن الله تعالی خاصه که هر روز در آفتاب بنشینند چندانکه عرق کنند و اگر باید که اطریلال تنها بخورند
کرفس با ... شسته و هر روز دو مثقال آب گرم بیاشامند یا نزده روز متواتر البته برص بکلی زایل کند باذن الله تعالی و اگر
اطریلال کوفته و بیخته در ... آن دمند بجهت ... دوار عنبیس ... و در مصر عود الریح خوانند وآن قشر اصل
اثیر باریس است بپارسی پوست بیخ زرشک خوانند طبیعت آن گرم است در درجه اول خشک است در درجه دوم

دوم منفعت وی آنست که چون بکوبند و بیان مضمضه کنند ... زایل کند و هر دو ... باشد و

ابنوس دو نوع است سیاه و ملمع و درخت آن بدرخت عناب ماند و هر دو نوع چون در آب افتد
فرو رود و بهترین آن سیاه است املس و طبیعت آن گرم و خشک است در درجه دوم چون در آب
حل کنند و کحل سازند سفیدی چشم و شبکوری زایل کند و سودمند است جهة خشکی و خارش و اگر بسوزانند
و در دیگی ارزیز چون فحم شود همچنانکه آب او غسل کنند جهة درد چشم که از رطوبت بود و خارش غایت چشم را
نافع بود و نشاره آن موی برویاند و اگر بیاشامند سنگ گرده و مثانه بریزاند و اگر نشاره آن
بخور کنند بغایت و ریشهای رستا فشانند خشک گرداند و جامع این کتاب گوید در خشک کردن
سنبلکه از زخم کارد و شمشیر هیچ چیز مجرب تر از نشاره ابنوس نیست و گویند بدل وی چوب کنار است
و مصلح آن صمغ عربی یا شاسفرم بود ابرکاکیاب ابر کاکیاف نیز گویند و آن نسج العنکبوت است بپارسی کارتنه
گویند و بشیرازی کرتنه منفعت وی آنست که چون بر جراحت نهند خون باز دارد و دور ماکنند که آن جراحت
ورم نکند و چون سر کرمان بکنند و بر دهن نهند و ابتدا آن را ماکنند تا خشک شود سودمند بود
ور ماکنند که بزرگ شود و بار گرداند و اگر یک قطره بدندان مانند جلاء تمام دهد و اگر زنبک در تابستان باشد
و کثیف و سفید بود و بر بازوی کسی که تب ربع داشته باشد بندند تب زایل شود ابرون حی العالم است گفته شود
و حی ابرون للجلاء بر کهای بیشه بیشتر بود و بزرگ و ابراد القطاسم حی العالم است و گفته شود است
تخم اترج است بپارسی گوشت ترنج خوانند و بعربی بالنگ خوانند بهترین آن گوشت بالنگ است که آن را
بالو خوانند و در شیراز ابن از امرکب خوانند و طبیعت آن گرم و تر است در درجه اول همچنان خوردن
دیر هضم شود و معده را زیان دارد و قولنج آورد و اولی آن بود که مربا کنند ابوعلس بپارسی حنظل بری گویند
و آن انواع دارد و در باب خا گفته شود انشاء الله تعالی ابن عرس بپارسی راسو خوانند و اگر اندرون وی
بکشنیز بیاکنند و خشک کنند سودمند بود جهة گزندگی جانوران زهر دار و اگر نمک سوده کنند و خشک کنند
و مثقال از ان دفع ضرر باد سموم کند اگر دماغ وی با گوشت یا سرکه بخورند مصروع را سودمند بود
و اگر گوشت وی بر مفاصل ضماد کنند نافع بود و اگر خشک کنند و با شراب بیاشامند زهرها را نافع بود
و اگر بسوزانند در دیگی سفالین خاکستر آن با سرکه بر نقرس طلا کنند سودمند بود و اگر خون وی بر خنازیر
مالند تحلیل دهد و اگر چشم وی خشک کنند و مصروع را دهند نافع بود و بعضی گویند که اگر کعب وی بیرون آید

آن از ان

آن زمان که زنده بود و در زن بندند آبستن نشود و رازی گوید که اگر در طعامی زهر باشد و ابن عرس ببیند
فریاد کند و مویهای وی راست بایستد اترجیب اسفیت مانند زیرباج اما طعم مر آب
غوره کنند یا سرکه مصعد و قند زیاده باشد و مویهای آن باقدری عود هر که باس بپزند و در دیگ
اندازند و قند و بادام و گلاب حل کنند و دران ریزند و طبیعت آن معتدل باشد و مانند
زیرباج در خاصیت بود و موافق معده و جگر باشد و مفرح و مقوی قلب اثان خرماء است
و شیر وی جهة سل بغایت نافع بود اترج بپارسی ترنج خوانند و پوست زرد آن گرم و خشک است
در درجه دوم و گوشت آن گرم و تر است در درجه اول و تخم آن گرم است و در وی اندکی
رطوبت است و ترشی آن سرد و خشک است در درجه دوم منفعت وی آنست
که کلف زایل کند چون طلا کنند و خفقان که از حرارت بود خوردن آن سود دهد
و صفرا بشکند و اشتهای طعام باز دهد و مالیخولیا که از صفرا سوخته بود سودمند
بود و قوت اسهال دهد و دفع خمار کند و در وی تریاقیت است نافع بود جهت گزندگی مار
و خراره و گزندگان موذی و جهة یرقان نافع بود اما سینه و عصب را مضر بود و مصلح آن
شراب خشخاش بود و بدل آن آب لیمو بود و بوییدن آن دفع عفونت هوا کند و با
کند اما دماغ گرم را زیان دارد و مصلح آن بنفشه است و قشر آن از ادویه قلبی است
و مفرح و تریاقیه در وی هست بوی دهان خوش کند چون در دهان نگاه دارند و بر برص طلا
کردن نافع بود و اگر در طعام کنند قوت هضم دهد و عصاره وی سودمند بود جهت
گزندگی افعی و اگر همچنان ضماد کنند همین عمل کند و اگر در خمر اندازند زود ترش کند
اما گوشت وی بطی الهضم بود و معده را بد دارد و قولنج آورد و چون بعسل مربا کنند سالم بود اما
دانه وی سودمند بود جهت گزندگی عقرب چون دو مثقال مقشر کنند و با آب بیاشامند
و اگر بکوبند و بران موضع طلا کنند نافع بود و ورمها را تحلیل کند و اگر در میان جامها
کنند نزیزد و جامه را از خوردن نگاه دارد و در دستور به و حس گوید که دانه وی جزوی
و دو جزو فلفل سفید بخور کنند و زن بیاشامد در حال بچه بیفکند و بخور کردن وی

بواسیر را نافع بود اما توت ورق آن محلل مجفف بود و طعام را هضم کند و مسخن معده او حث
بود و سده و قلعی بگشاید و مسکن نفخ بود و مقوی معده و حشا و منفعت وی نزدیک است
بفشرا و ورق تفاح وی لطیفتر از قشر است **اذخار** ابن پارسی است و آذخار نیز گویند و آن از خشک است
و ذرلح نیز خوانند و ورزالکه نیز گفته شود **اثمد** کحل اصفهانی است بپارسی سرمه صفاهانی گویند و آن معدنی بود
و بهتر آن شفاف باشد و سنگ بود آن را بروغن گاو چرب کنند و بسوزانند تا اندک نقطی سیاه
رنگ بر آن باشد بسوز و پس بسایند و بکار برند و طبیعت آن سرد است در درجه اول
و خشک است در دوم و گویند سرد و خشک است در دوم منفعت وی آنست که چون
در چشم کشند آب رفتن از چشم باز دارد و صحت چشم نگاه دارد و گوشت زیاده بخورد و اگر با پیه بر
سوختگی آتش طلا کنند نافع بود و اگر همچنان سوده بر جراحت تازه پراکنده کنند سود مند بود بغایت
اما چون نیک شود از شیا بی باید و همچنان بر ریش قضیب و اعضائی که مزاج وی بخشکی گراید
و اوفرکوید چون با اطلیما و عسل کف گرفته رقیق در چشم کشند صوابع را زایل کند باید که در جانب مصیح
کنند و اگر زن بوی آنرا بگیرد خون حیض باز دارد و اگر در بینی دمند رطوبتی که از غشا آید خشک کند و بدل
وی آبار است وی مضر بود اشش مصلح وی شکر کثیرا بود **املج** از نبات است هندوستان و ترسیاه ای
السلاطین و سنکبویه و نجبویه و عشش و حب النقد و قفظا طون و ذو خمسه اوراق و این جمله اسم فنجنکشت است
و فنجنکشت نیز گویند و این جمله ... بیت و بشیرازی تخم دل آشوب گویند و در کنار رود ... تخم آن گرم و
در سیوم و جوب وی باید که استعمال کنند منفعت در ذال ... گفته شود ان شاء الله تعالی **اجل**
نوعی از طرفاست در طا گفته شود ان شاء الله تعالی **اجاص** او نوعست سیاه و سفید از آن سیاه عیون البقر خوانند
و از آن سفید شاه لوج و صفت آن گفته شود و از آن سیاه و بپارسی آلوی سیاه خوانند بهترین آن بود که بغایت
خود رسیده باشد و بزرگ و شیرین بود و طبیعت آن سرد است در اول درجه دوم و تر است در آخر آن منفعت وی
آنست که طبع را براند خاصه اگر آب وی صافی کنند اما مرخی معده بود و مولد خلطی ... بود و دفع مضرت وی
... کنند و گویند مضر است ... مصلح وی عناب است و صاحب تقویم گوید مرخی معده بود و ... آن ... گلنگبین بود
با عسل ... هندیست **احداق المرضی** اقحوان است ... و عین البقر و ... و عین علی

وعین

[illegible]

وعین اعلی و گاو چشم و گاوزی نیز گویند و بپارسی بابونه گاو گویند در اقحوان گفته شود .
احریض بهرم و بهرمان است و خریع و عصفر و مرتق و نقد نیز گویند و در عین و عصفر گفته
شود **احلب ربا** شبرم است و گفته شود در شین **اخریط** طیلان است و گفته شود **اخیون**
براس الافعی خوانند و آن ثمر نباتیست مشابه براس الافعی و بیخ آن از انگشت باریکتر
بود و رنگ آن سیاه بود خاصیت وی آنست که چون با شراب بیاشامند گزندگی
مجموع جانوران را نافع بود و اگر پیش از گزندگی بیاشامند اگر گزد هیچ مضرت
بوی نرسد و بیخ آن و ثمر و ورق آن هم این خاصیت دارد و اگر بیخ آن با شراب
بیاشامند درد پشت ساکن کند **اخینوس** اجروس گویند و انرا اجودسه و خوزره گویند
و بعضی گویند آن گندم خاکستریست در صحراها روید آنچه محقق است نباتیست
که در زمین سنگ آبها روان روید و آبهای ایستاده و ثمره سیاه دارد و کوچک و گلی
سفید دارد و دانه وی در دردهای چشم استعمال کنند و گوش و اگر دانه وی بمقدار
دو درم یا چهار درم عسل بیامیزند و در چشم کشند قطع سیلان رطوبت از چشم بکند
و اگر عصارهٔ وی با کوگرد و نطرون بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش ساکن گرداند
ادار اقی دوایی هندی است و از جملهٔ سموم است و در طلاها استعمال کنند مانند کلف
و جرب و قوبا و اگر بر عرق النسا ضماد کنند نافع بود و طبیعت آن بغایت گرم است
و اگر بخورند هم هلاک باشد و بپارسی و هندی بچلچه خوانند و آن ام ... بیشتر حیوانات
خاصه حیوانی که دنبال داشته باشد و اگر خودکی بخورد مداوای آن بقی کنند و شیر تازه و روغن
بادام و مرق اسفیدباج خوردن و لعابات با روغن گل نافع بود و جهت تلقنه اسب مفید دارد

ادراد انجیص است وگفته شود ادرک نیسوق است وبپارسی آلوچه گویند
والوی جبلی والوی کسنه نیز گویند وآن سرد وتر بود در درجهٔ اول تسکین حرارت کند
ومسهل صفرا بود اما مضر بود بمعده ومصلح وی قند است آذربو آذربوی گویند
وآن بیخ عرطنیثا است قیلاموس نیز گویند وسطرنیون هم گویند
وبپارسی چوبک اشنان گویند وبخور مریم نوعی از آنست آن گرم وخشک است در سیوم منفعت
وی آنست که چون آن را بسایند وبر داء الثعلب طلا کنند نافع بود وچون گسترده
وی با سرکه بر عرق النسا طلا کنند نافع بود ابن ماسویه گوید سودمند بود جهت زهرهای کشنده
خاصه گزندگی جانوران چون با مثلث یا با شراب پخته بیاشامند واگر زن آبستن نشود
بخور بر گیرد آبستن شود وبوی آن بغایت منقص بود تا بحدی که اگر زن آبستن بوی
وی بشنود از عطسه هم آن بود که بچه بیندازد ووی مضر بود بشش ومصلح آن رب
مورد بود وبدل آن بوزن آن حب الترنج بادآورد بود وبوزن آن حب الترنج
وچهار دانگ وزن آن لبن التین ونیم وزن آن بادآورد انافیس
است وبخنق وبیمون وریحان داود وشمیرا ومیسوب وعنقر ومردقوس
این جمله اسم مرزنجوش است بپارسی مرزنگوش گویند وبیونانی مروش اقطی
معنی آن اذان الفار وحب الفتا نیز خوانند وطبیعت آن گرم وخشک است
در درجهٔ سیوم وجیوب آن گویند سرد وتر است در اول وبهترین آن است که گل
وی لاجوردی بود جهت صرع ولقوه نافع بود وسودمند بود جهت گزندگی افعی
چون با شراب بیاشامند واگر با سرکه به گزندگی عقرب ضماد کنند نافع بود

وسودمند بود جهت وجعها که از سردی وتری بود وصداع که هم از آن باشد ودر لقوه اثری عظیم
دارد بدان سعوط کردن ومحکم معده واحشا بود ومحلل نفخ وسده بود وادرار بول کند وبغایت
رطوبت معده ودماغ خشک کند ودماغ را از اخلاط سرد پاک کند وتسخین کند وقتی که آب
وی در انگبین مسل غرغره کنند وچوب وی چون بر موضعی نهند که خاری باشد بیرون آورد و
مضر بود بمثانه ومصلح آن بزرقطونا بود آذرباسس نافسیات وتغسیا نیز
خوانند واهل مغرب درباس خوانند وگفته شود درشا آذن الفیل گیاهیست که بعربی اذناب
الخیل گویند وبرومی بوسطیدس وباصفهانی [illegible] وآن لحیة التیس است وبپارسی
بسبلج گویند ودر لحیة التیس خاصیت وطبیعت آن گفته شود آذخر خلال المامونیات
وبسریانی سحلیس گویند وبیونانی سحوس گویند وبلغتی دیگر طرفسلس ورسحوفس
نیز گویند وتبن مکه وکاه مکی نیز گویند وبپارسی کورگیا گویند وبهترین آن
عربی بود سرخ رنگ باریک خوشبوی وطبیعت آن گرم وخشک است در اول وگویند گرم در دوم
وخشک است در اول وگویند گرم وخشک است در سیوم ومنفعت وی آنست که سنگ گرده
ومثانه بریزاند ومنضج وملین بود وادرار بول کند وخون حیض براند ومحلل نفخ بود ونفاخ
وی سودمند بود جهت نفث دم ودرد معده وورم آن وتشنج جگر وگرده واحشا وورم
را نافع بود ودر بعضی معاجین مستعمل بود اما اذخر جهت ورم صلب که در جگر ومعده بود ضماد
کنند نافع بود ودیگر جهت دردهای اندرونی خاصه رحم سودمند بود واگر بشراب
بجوشانند بول براند ومحکم مثانه سرد بود ومحلل جمیع نفخها بود که اندرون باشد اما مخوق
خوردن فعل اذخر بادت از مشروب باشد اما بیخ وی سودمند بود واگر در جلاب جهت

مفاصل سرد بد هند سود مند بود جهة تبهای بلغمی در آخر آن با سکنجبین بدهند و اگر بجوشانند
و دران نشینند موافق بود جهت ورمهای گرم که در رحم زنان بود و در بیخ قبض زیاده تر
بود از قفاح اما در قفاح تسخین زیادت بود اما قبض موجود است در اجزای وی و بدل وی
قصب الذریره است و گویند مصدع بود مضر است بگرده و مصلح آن گلاب و صندل و عرق
نیلوفر و گویند مصدع است اذان الفیل فیلوطوس است و گفته شد اذان الجدی لسان الحمل
است و گفته شود اذن الارنب اذان الشاه گویند و اذان الغزال نیز گویند و آن نوعی از
لسان الحمل است و گفته شود انواع آن درباب حا واذان الفیل واذان الفر نیز گویند و آن نوعی
از لسان الحمل است و گفته شود و آن فرمار الراعی است و گفته شود اذان الدب یونانی
فلومس گویند و آن بوصیر است و گفته شود و این اسم بدان سبب نهاده اند که بشکل مانند وی
است اذاراقیون نوعی از زبد البحر است و گفته شود درباب زا آذریون و آذر
گون گویند و اردم نیز گویند و بیشتر اقوال صاحب جامع آنست که نوعی از اقحوان است
گل وی یا زرد بود و سرخ بود و آن خلاف آنست که گل اقحوان نیز از زرد و سفید باشد و هم گوید که نبات
او بمقدار یک گز باشد اما آذریون از یک وجب بیش نباشد و برگ آن
برگ اقحوان مانند مطلق و اما گل وی بغایت سرخ رنگ بود و مانند آتش و میان گل وی
سیاه رنگ بود بمقدار گل کوچکتر اما گل اقحوان میان زرد بود و کنار سفید و این گل سرخ بود
و میان سیاه و این نوعی از شقایق است تحقیق و طبیعت آن گرم و خشک است
در دوم و منفعت وی آنست که چون با روغن بیامیزند بر ورمهای صلب ضماد کنند
تحلیل دهد و سود مند بود جهة درد دل که از بلغم شده باشد و دروی نیز قوت تریاقیه هست

وبرکلف

وبرکلف طلا کردن نافع بود و جالینوس گوید عرق النسا و نقرس و درد مفاصل و لقوه را نافع
بود و دیسقوریدوس گوید گزندگی جانوران را نافع بود و در ریشهای شش و جگر و معده را چون لعوق
کنند و با روغن گل بسرشند و طلا کنند بر مقعد بواسیر و شقاق را نافع بود و مقدار شربتی از وی
یکدرم باشد و مضرت به سپرز و مصلح وی عسل و بدل آن بادآورد اذان القسیس فطلیدون
بلعضی و فطلیدون گویند و آن نوعی از حی العالم است و گفته شود درها آرز بپارسی برنج
گویند طبیعت آن سرد و خشک است در دوم بهترین آن گربالی بود و بعد از آن خوارزمی و بعد
از آن گیلانی منفعت وی آنست که شکم را به بندد و بستنی باعتدال اما برنج سرخ
شکم محکم به بندد اما برنج گربالی چون بشویند و با روغن با دام یا شیره یا دنبه بپزند سودمند
بود جهت سحج روده نافع بود و اگر با آب خشک دانه بپزند سده تولد کند طبیعت [illegible] نرم
دارد و اگر با بی که برنج سرخ در وی جوشانیده باشند یا بعضی ادویه قابض حقنه کنند
جهت سحج روده نافع بود اما برنج سفید لون روی را صافی کند و بدن را نرم کند اما
مضر بود باصحاب قولنج مصلح آن شیر تازه است با روغن و صاحب تقویم گوید
مصلح آن عسل و شکر سرخ و جالینوس گوید شکم به بندد و چون با شیر بپزند
منی بیفزاید و شکم به بندد و بدل آن پست جو است و دیسقوریدوس گوید
برنج پارسی نافع بود جهت خون رفتن شکم علت کرده و مثانه و احشا و [illegible]
گوید برنج فارسی بجوا سود دارد و جالینوس گوید بدل آن پست جو است ارقان
ارقون است و رقان و ایرقان و فولیان و برنا و زبنا این جمله اسم جنات وصفت
ها درباب حا گفته شود ارجوان بهار درختی است بپارسی ارزا ارغوان گویند و آن بهار

همچنان بخورند و طبیعت آن سرد و خشک است و پوست بیخ آن اگر بجوشانند
و آب آن بپاشانند قی تمام آورد و این مجرب است و اگر چوب وی را
بسوزانند و برابر و مالند موی بروی‌اند و سیاه و انبوه گرداند ارانو نخیست
سیاه و مدور بغایت صلب بود و در میان عدس می‌باشد و بپارسی انرا
سیهک میگویند و منفعت وی آنست که چون آرد وی با سرکه و آب بسرشند و یکی
ساعت در آفتاب نهند بعد از آن با آب تنها دیگر بسرشند نیک و بر ورمهای
گرم صلب ضماد کنند نرم گرداند و ورم آن زایل گرداند ارنب لاغوس
و لاغوس و لاعوسی خوانند و بپارسی خرگوش گویند و بهترین آنست که لون
او سیاهی زند و بیابانی بود و سگ صید کرده باشد و طبیعت آن گرم و
خشک است خون وی چون گرم بود بر بهق و کلف طلا کنند زایل کند چون خون
وی بریان کنند نافع بود جهت سموم و پیه او خلل بچشم نرسد و دماغ وی
بریان کرده صحت و عفت بغایت نافع بود و چون بمالند خاصه که از عقب گرمی
حاصل شده باشد و چون ضماد کنند بر جای دندان زود برآید و درخواص آورده
که چون پای وی بر زنی بندند مادام که با وی باشد آبستن نشود و بقراط گوید
سر وی چون بسوزانند با پیه خرس با سرکه طلا کنند بر داء الثعلب نافع بود
و پنیرمایه وی با نشک یا با روغن یا با عسل حل کنند و با سرکه یا مغز مصرع
را نافع بود و چون زن بعد از طهر سه روز بپاشد با سرکه منع آبستنی کند
و اگر زنی که هرگز آبستن نشود بعد از طهر بر خویشتن برگیرد آبستن گردد و اگر

با سرکه

در مطبع این مخزن
ترکی کتاب
و تمام از شور ... در
اودر عینی تمام مقام
چشم منزع ... است
محمد ... [illegible]

[illegible]

با سرکه بپاشانند صرع را نافع بود و آن پادزهر همه زهرها کشنده است باذن الله تعالی خاصه گزیدگی
افعی و گویند موی وی بخور کنند از سرما آسیبی نرسد ارمل درخت کندرست و کاذی گویند
و گفته شود ارمال چوبی یمنی است خوشبوی و ارماک نیز خوانند و مانند قرفه است
و بهترین آن بود که بوی آن هم بقرفه ماند و طبیعت آن گرم است در دوم و خشک است در اول
و گویند در وی قبض و تجفیف بود منفعت وی آنست که سودمند بود جهت
درد دهان و بوی دهان خوش کند و قوت بیخ دندان بدهد و اعصاب را قوت
دهد و اگر بر ورمهای گرم ضماد کنند نافع بود خوردن آن درد چشم را نافع بود و قوت دل
و دماغ را بدهد و شکم ببندد و بدل آن نبت جوست ارطاماسیا ارطیا گویند
و آن الطیناست و بلنجاسف و برنجاسف گویند و گفته شود در باب با ارطانج
است و گفته شود ارزه درخت صنوبرست که بر نمید بود و از وی زفت سازند
و در زمین عرب بسیار بود و طبیعت آن گرم و خشک است آدیل بدیل دوایست مانند
پیاز شکافته که از سیستان خیزد و منفعت وی آنست که چون بر بواسیر طلا کنند
نافع بود و اگر بپاشانند خون حیض را براند بقوت اراه مصطکیست و گفته
شود و ضلال نیز گویند و علک رومی خوانند و کیه گویند و گفته شود ارشید جوالنورست
و گفته شود ارزقم آذریون است و گفته شد ارسطولوخیا زراوند و طبیعت این اسم
مشتق است از ارسطو و گفته شود ارو قنانی نباتیست صحرایی و در طلا بکار برند جهت
گزندگی جانوران خاصه زنبور و آن قثاء الحمارست و گفته شود ارجنبا طلیا گویند و آن
نوشادرست و گفته شود ارشد اشق است و گفته شد ارد شیران نوعی از مرواست

وگفته شود در میم انواع آن ارجان ملح دریاییست آنرا جراد البحر گویند و آن دو نوع است
کوچک و بزرگ و بپارسی میگ دریایی خوانند و ماهی ربیان اگرچه صاحب جامع یک قول
آورده است که بلغت اهل شام نوعی از بابونه است و قولی دیگر آورده اند که آن بهارست
و این دو قول خلافست انچه محقق است گفته شد طبیعت آن گرم و خشک است
و بهترین آن تازه است و منفعت آن آنست که باه را زیادت کند و طبع را نرم
کرداند و گویند غذای صالح دهد و اصح آنست که خلطی بد ازوی حاصل شود و انچه خشک کرده
باشند بنمک مولد سودا بود و مصلح آن روغن بادام و بدل آن ریشا ارجان لوز البربر است
وگفته شود ارجیقنه نباتیست که آنرا زیر گویند وگفته شود ارمیز ابن جنجل گوید تبلق
است وگفته شود در قاف صفت آن ارنب بحری حیوانیست دریایی کوچک
صدفی بشکل سرخ رنگ و سر وی سنگ پاره ایست اگر سر وی بسوزانند خاکستر
آن نافع بود جهت داء الثعلب خاصه اگر با پیه خرس طلا کنند موی برویاند و اگر در چشم
کشند جلا دهد وی از جمله سموم قتاله است و علامت خوردن آن ضیق النفس
و سرخی چشم و سرفه خشک و دشواری بول و نفث دم و درد معده و درد گرده و لون بول
بنفشجی بود و بیشتر ریش کند و از آن جمله است که کشنده بود [illegible] و معالجت آن
طعامات در روغن بادام و شیر زنان و خبازی و خطمی کنند ارسانیقون زرنیخ زرد است
وگفته شود در باب زا در صفت زرنیخ ارطی الحاست وگفته شود ارغامونی
نباتیست که بشکل مانند خشخاش است که بری بود و بلون شقایق النعمان و مردم باید
که فرق کنند از شقایق و شیر از بان نابیفشا سرخ خوانند و شیتهای چشم پاک کرداند

وورق وی چون ضماد کنند بر چشم ورم آنرا ساکن کند و در وی جلا و تحلیل بود ازدرد خندقوقی است
وگفته شود آزاد درخت در کاف و ویرا ازهر زمین گویند و دری درخت هلیله در طبرستان
طاخاک گویند و بپارسی درخت طاقک گویند و طاق گویند و بهترین آن بستانی بود که لون آن
سیاهی زند و عصاره وی نافع بود جهت دفع سم اگر با عسل بیاشامند سودمند بود جهت
دفع قولنج و سده بگشاید و ثمره وی جهت سرفه بلغمی نافع بود اگرچه صاحب منهاج و صاحب
جامع آورده اند که کشنده است اما هرچند که امتحان کرده شد خلافست و ورق وی موی را
دراز گرداند اگر بدان سر بشویند و بدل آن شهدانج است اسفیداج بپارسی اسفیداج
است و نیکوترین او سفید خوشبوی بود و طبیعت آن سرد و خشک است در دوم گویند خشک است
در سیوم جالینوس گوید ریشها و سعفه و بثره و داء الثعلب و داء الحیه را چون با روغن گل
طلا کنند نافع بود و دیسقوریدوس گوید مرهم جراحتها بود که در ظاهر بدن باشد چون در مرهمها
استعمال کنند و ملین اورام بود و بثرهای چشم را نافع بود و اسفیداج قلعی چون برگزیدگی
عقرب بحری بمالند نافع بود و خوردن اسفیداج کشنده بود و مداوای وی بقی و مطبوخ بزر
کرفس و انیسون و رازیانج و فستق و مسهل کنند و بدل اسفیداج رصاص خبث الرصاص
بود اسفنج و ویرا ابر کفن گویند و ابر مرده گویند حیوانی دریاییست بدان سبب که چون
دست بروی نهی خود را در کشد وقتی که بمیرد آب ویرا بساحل اندازد و گویند نباتیست
دریایی و این محقق است باقی خلافست و بهترین وی آن بود که تازه بود طبیعت وی
گرم است در اول و خشک است در دوم منفعت وی آنست که چون بسوزانند خاکستر ویرا
بر زخمی که همان زمان زده باشند خشک بند کند نافع بود و تخفیف اورام بلغمی و ریشها بود

واگر خاکستر وی بشویند جهت درد چشم سودمند بود و جلای تمام بدهد و شیخ الرئیس گوید چون بازفت
بسوزانند قطع نزف دم کند و تازهٔ وی مفرح بود و بهشا و مصلح وی رب غوره بود و از خواص وی یکی
آنست که چون شراب ممزوج باشد ویرا در شراب اندازند آب را از جمله برگیرد و اگر خواهند که همچنان
مستعمل کنند بعوض پاره کنند بهاون نتوان کوفت و سبک و متخلخل باشد و بغایت زنبور مانند
بلغت عرب هر شوفه خوانند و بپارسی اسفنگ کازران و در مصر کازران آنرا برآب می نهند
و آب برگیرند و بر جامه می مالند جهت مهره زدن اسقنقور سقنقور است و سقنقس
نیز گویند و آن بصل الفنصل است و گفته شود اسقیل بصل الفار است و بصل القی نیز
گویند و آن بصل العنصل است و بصل الفار از بهر آن گویند که موش را می کشد و بپارسی پیاز
دشتی گویند و در میان نرگس زار بسیار می باشد و چون از زمین برکشند خفی باید کرد
و دواع تا قوت وی باطل نگردد و خفی کردن وی چنان است که در خمیر گیرند و بعد از آن در گل
گیرند و در تنور تافته تهی نهند تا پخته شود آنگاه پوست ویرا باز کنند و بکارد چوبی دو پاره
کنند و در رشته کتان کشند چنانچه از یکدیگر دور باشد و در سایه بیاویزند تا خشک شود
طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و گویند در سیوم و بهترین وی آنست که بغایت خود رسیده
بود و سر وی کشیده بود و طعم وی شیرین با تیزی و تلخی و گرمی و منفعت وی آنست که چون
با عسل بپزند داء الثعلب طلا کنند بغایت نافع بود و رازی گوید جهت صرع و مالیخولیا
سودمند بود و خوردن وی تیزی چشم زیاده کند و سودمند بود جهت ربو و سعال مزمن و نافع
بود جهت صلابت سپرز و عرق النسا و یرقان و استسقا بغایت مفید بود و شیخ
گوید چون بریان کنند باتش چند دانگ نمک خلط کنند و دو مثقال از آن بناشتا بیاشامند

مسهل

مسهل اخلاط غلیظ بود و اگر مقدار قیراطی از ریشهٔ بن وی بیاشامند قی معتدل آورد بی رنج و مشقت
و چون چند درم از وی در بیست درم روغن زیت بجوشانند تا پخته شود و بعد از آن صافی کنند
و بر دارند و چون خواهد که استعمال کند در کف پای بمالد و پای بر زمین ننهد و هفت روز چنین
کند. و در جامهٔ خواب رود و بخسبد نفعی تمام آورد و وی مقوی معده بود و بول براند و مضرت
بعصب و گویند مصلح وی حماضات و شیخ گوید چون بعسل بجوشانند طبیعت نرم دارد و مقعده را
نافع بود و باید که مشوی کرده استعمال کنند و غیر مشوی قطعا استعمال نکنند مگر پخته و مصلح آن شیر
تازه است که بعد از آن بیاشامند و گویند مضرت شغل و مصلح آن آرد کرسنه است و گویند
مصدع بود و دوا آرد و مصلح آن سکنجبین عنصلی است و سرگین وی در باب خا گفته
شود و تخم وی جهت قولنج که سخت بود دوای آن بود و نافع بود و گویند چون بکوبند و با شراب
بسرشند و حبها سازند مانند نخود و یک حب از آن استعمال کنند و بعد از آن آب گرم
در وی بورهٔ ارمنی جوشیده باشد و بیاشامند و از خواص ورق وی یکی آنست که اگر برگ
در وی بایستد در رنگ کند تنک شود و گفته اند باشد که بمیرد و غبارک بعد حسن
الی البقین بدل وی بلبوس است و گویند اسقوردیون و گویند قردمانا آس برگه قبطش
خوانند و عمار گویند و اسمار خوانند و بپارسی مورد گویند و بهترین وی خسروانی بود تازه — وبهترین
و طبیعت آن سرد است در اول و خشک است در دوم منفعت وی آنست که شکم ببندد
و عرق و خون که از جملهٔ اعضا رود باز دارد و سستگی اعضا را طلا کردن نافع بود و چون
بسوزانند بوی بد خوش کند و سودمند بود جهت ورمهای گرم و سوختگی آتش چون
بر آن پاشند نافع بود و جهت ورم گرم جگر گرم مقوی بود بر معده و دل خفقان زایل کند

وتخم وی سرفه را سود مند بود وشکم ببندد ونافع بود جهت گزندگی عقرب ورتیلا وبوییدن آهن
نافع بود جهت زکام گرم وتر واگر عصارهٔ وی در چشم کشند قوت چشم بدهد وآب رفتن
چشم زایل کند وچون بجوشانند ودران آب نشینند جهت بیرون آمدن مقعد ورحم نافع بود
وخون رفتن باز دارد وموی را برویاند خاصه ورق روغن وی قوت موی بدهد ولون
سیاه گرداند واگر تخم وی بجوشانند وپس از شراب خوردن قدری بیاشامند منع خمار بکند
واگر زن مورد در شیب خود بخور بکند خون رفتن رحم باز دارد وتخم وی تشنگی بنشاند
وقی را باز دارد وبدل آن ورق توت است وگویند عصارهٔ زرشک ودی طبیعت ببندد
وسهر آورد ومصلح آن بنفشهٔ تازه بود اسارون گیاهیست برگ مانند برگ
نبات لادن خوردتر وشکوفهٔ وی ارغوان رنگ بود وتخم وی مانند خشک دانه بود ودر
کوههای روم ودر مصر وهمدان نیز باشد وآن دو نوع است غلیظ ورقیق واز یک بیخ
ریشهای بسیار باشد بشکل ناردین اما ریشهٔ ناردین باریک تر باشد ورنگ ناردین زرد
بود وحق رنگ مامیران اما اسارون آنچه میان باریک وستبر بود نیکوتر بود وطبیعت
آن گرم وخشک بود در درجهٔ دوم وگویند اسارون بیخ سنبل است وگفته شود اما منفعت
اسارون آنست که نیکو بود جهت دردهای اندرونی وملطف ومنضج بود واگر یک مثقال
با شراب بیاشامند نافع بود جهت عرق النسا ودرد کهن ووجع مفاصل وسدهٔ جگر
بگشاید ومسهل بلغم لزج بود که در معده وسپرز جمع شده باشد وباه را زیاده کند وبوی
دهان خوش کند وجهت نزول آب وسبل وداء الثعلب وحیه نافع بود ومقوی
معده بود ونسیان را وامراض دماغی را سود دهد شربتی از وی سه مثقال با ماء العسل

دنافع

۱۱

ونافع بود جهت استسقا وحیض براند ونافع بود جهت صلابت طحال ومثانه را قوت دهد
وگرده ودر خواص آورده اند که اگر بکوبند وبا شیر تازه بسرشند وضماد کنند میان هر دو رگ باه را
برانگیزد وانعاظ تمام آورد ومجرب است ومضر است بشش ومخفف با عصابه ومصلح آن مویزنج
است وگویند مصلح آن مویز است که در روغن بادام جوشانیده باشند وبدل آن یک وزن ونیم آن
وج ودو دانگ ونیم وزن آن حماما وجالینوس گوید بدل آن زنجبیل است اسطوخودوس معنی
آن موقف الارواح وآن جزیره که از آنجا خیزد تمام آن جزیره سنجار است بدین سبب اسطوخودوس
میخوانند وآن را شاسفرم خوانند طبیعت آن گرم است در درجهٔ اول وخشک در دوم وبهترین
آن بود که تازه بود ولون آن سبز تیره رنگ بود وطعم آن تلخ ودر آن حرارت بود ومنفعت
وی آنست که دماغ را از اخلاط پاک کند مصروع را نافع بود وسده بگشاید ودر رگهای عصبانی
را سود مند بود وبلغم لزج ومره سودا براند وگویند محلل ومنضج بود وطبیخ وی مسهل اخلاط سوداوی است
خاصه از سر ومغز ومقوی قلب ومقوی دل بود وجمیع اعضای باطن است ودر تقویت
قلب وتذکیهٔ فکر نهایت مفیدست ونافع بود جهت زهری که خورده باشند وگزند
جانوران را سود دهد واگر طبیخ وی بر مفاصل ضماد کنند درد ساکن کند واگر دو چندان اسطوخودوس
ویک جزو پوست بیخ کبر کوفته وبیخته با عسل بسرشند واستعمال کنند نافع بود جهت
سردی معده وخلطهای سرد وشربتی از وی سه درم بود ومعده را پاک کند واحشا را از اخلاط
بد پاک کند ومفیضه را نافع بود وبدل او افسنتین است ومضر بود بشش وغثیان آورد وجرب
ومصلح آن صمغ عربی وکثیرا بود وگویند بدل آن فرو وگویند بدل آن افسنتین است اترنجا
زرنیخ زرد است وصنعت زرنیخ گفته شود ورد اسیوس گویند چینی است وآن سنگیست

سبک و کرد و زود ریز آن شود و از نم دریا نمک بر روی وی جمد و آن را زهره اسیوس خوانند
و جالینوس گوید آن سنگیست سست و مانند دیگر احجار صلب نیست و سفید رنگ
بود و نوعی بزردی زند چون نزدیک زبان برند زبان را بگزد و منفعت وی آنست که
چون با آرد باقلا بر نقرس ضماد کنند نافع بود و سودمند بود جهت ورم سپرز چون با کلس
و سرکه طلا کنند و اگر با عسل لعوق کنند سودمند بود جهت ریش شش و از بهر وی
قوت آن از حجر زیاده بود و نیکوتر از وی بود و چشم را قوت دهد و جلا بخشد و سفیدی که
در چشم بود زایل کند چون در چشم کشند اسموسا اشموسا نیز گویند و آن نوعی از مرد است
و در میم گفته شود انواع آن اسقولوس سلیقون گویند و اهل مغرب زرقون خوانند و یونانی
سندقس و آن سرنج است و گفته شود اسطیطلس گویند قفر الیهود است و گفته شود
اسود سالخ حیة السوداء است و آن نوعی از مار است بپارسی سیه مار گویند آس
بری مورد اسغرم است و در میم گفته شود اسقولوقندریون سقولوقندریون خوانند
و حشیشة الطحال نیز گویند و در مصر کف النسر خوانند و چند اسم دیگر دارد و در سین گفته
شود اما سقولو بلغت یونان کاولیت و دریا وقندریون اثر خوانند که طحال نبود
و بسبب تأثیر این دارو که از فیدون سپرز این را نام نهاده اند و گویند پنج کبر ردی
و گویند نوعی از اسقیل است و این هر دو خلافست الحق محقق است نبات صحرایی است
بپارسی آن را زنگی دارو خوانند و در بیع خاصیت و طبیعت آن گفته شود اسقوردیون
سقوردیون خوانند و ثوم الحیة نیز گویند و آن ثوم بری است و بپارسی سیر مو گویند و طبیعت
آن گرم و خشک است در درجه چهارم منفعت وی آنست که حیض براند و در جمله ادویه تریاک است

ومنفعت

و منفعت وی در باب ثا در صفت ثوم الحیة گفته شود و بدل وی ثوم الذراری است
و گویند عنصل کوچک است اسفند سفند خردل غیدیست و در حرف سین سفند نیز گویند و در
باب حا گفته شود اسفرم اسفرمتار هر دو اسم آس است و گفته شد اسفیوش
شهو لیون است و بربری بزرگشند و بیونانی فسلیون و آن بزر قطونا است و گفته شود
اسفناخ بپارسی اسپاناخ گویند و طبیعت آن سرد و تر است و در اول گویند معتدل
است در میان حرارت و برودت ملین بود و سینه را سودمند بود و در وی قوت جلا
بود و وی زود از معده بگذرد و طبع نرم گرداند بقراط گوید درد سینه و شش را که از گرمی بود
و درد پشت و دموی را نافع بود و وی مضر بود مزاج های سرد و مصلح وی مری و فلفل
و دارچینی بود اسقوریا خبث الحدید است و گفته شود اسطفین اصطفلین است
و سطین نیز گویند و آن جزر است و گفته شود اسطون اصطفین است
و گفته شد اسد الارض گویند مازریون است و صاحب جامع گوید تحقیق که
آن حرباست و بیونانی خاماالاون اسم حرباست و خامالالاسم مازریون است
و این سهو بین نسبت کرده اند و هم صاحب جامع گوید بعضی شیاخران گویند و گفته اند
که اسد الارض نباتیست که بیونانی خامالاون مالس گویند و معنی آن مازریون
سیاه است و صفت مازریون و حربا هر دو گفته شود اسحارده بیونانی ارسطون
گویند و آن تودری است و گفته شود اسعا اشکیل چشم عوسج است گفته شود
اشتلابوس دار شیشعان است و در دال گفته شود اشترغاز بزنجبیل العجم
خوانند و معنی اشترغاز شوک الجمل است و آن بیخ الجذان خراسانیست

و آن نوعی از زراوند است و انجدان از بیابان مرو و از بلاد روم خیزد و بهترین آن رومی است
و صفت انجدان گفته شود و طبیعت اشترغاز گرم و خشک است در آخر درجه سیم و بو حنا گوید
گرم و خشک است در دوم و اشترغاز را مصلح سرکه است باید که در سرکه بپرورند بعد از آن استعمال
کنند و شیخ الرئیس رحمة الله علیه فرموده است که وی جهت معده نافع بود و قوت وی را
بدهد و اشتها بیاورد و هضم را قوت دهد و اشترغاز مخلل معده بود و دفع مضرت سموم
بکند و دیسقوریدوس گوید تب ربع را اگر از عفونت بلغم سوخته بود نافع بود و جهت
سرکه وی با ترنگبین باشد بسرکه عنصل و بدل او انجدان است و جالینوس گوید در وی
منفخی بود و مصلح وی شراب غوره و ریباس بود اشنان داود زوفا خشک
است و گفته شود اشموسا اسموساست و گفته شد اشخیص درخت وی است
و آن نوعی از مازریون است و انرا خامالاون لوقس گویند و تفسیر لوقس سفید بود
و بعضی افیسا خوانند و در کوههای شیراز بسیار بود و آن را بی سوزانند و بشیرازی
ویرا بادرنجی حبشی و بابیزم آرند و خامالاون مالس و تفسیر مالس سیاه بود و در
مازریون صفت هر دو گفته شود اشنان حرض گویند و حطرونیون گویند در بعضی گفته
شد و آن انواع است و انرا غاسول خوانند و بهترین آن پارسی است سبز پاک
و بارق موضعیست نزدیک کوفه و لطیفترین آن بد سفید بود و طبیعت آن
گرم است در دوم و او منفخ سده بود و منقی و کوشت زیاده بخورد و نیم درم از وی عسر البول
بگشاید و یکدرم از وی حیض براند و سه درم مسهل ماده مستسقی بود و پنج درم از وی بچه مرده یا زنده
بیندازد و ده درم از وی بیم قتل است و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل است یا گل انگبین

و گویند

و گویند مصلح وی مغز تخم خربزه است و از عقب وی روغن بنفشه اشیاف مامیثا
عصارهٔ مامیثاست و گفته شود اشنه شیبة العجوز خوانند و گرکس بابه بغداد ها
گویند و بپارسی دوال خوانند و دوالی و دوالمسک نیز گویند و آن بر درخت صنوبر و جوز
و بلوط و غیر آن جید و بهترین آن سفید خوشبوی بود باشد و آن نوع مصری بود و اگر سیاه
بود بد بود و آن هندی است و در وقت کوفتن نم کنند تا زود کوفته شود و جالینوس
گوید طبیعت آن در گرمی و سردی معتدل است و در وی قبضی اندک است و چنین
گوید گرم بود در اول و خشک بود در دوم منفعت وی آنست که سودمند بود جهت
صرع و اختناق رحم را نافع بود و رحم را قوت دهد و خفقان را نافع بود و قوت
دل بدهد و اگر بجوشانند و در آب آن نشینند حیض براند و وجع رحم را نافع بود و وی
را ابه بندد ماری گوید معده را قوت دهد و خفقان را نافع بود و سده رحم را بگشاید
و اگر بر ورمهای گرم طلا کنند ساکن گرداند و تحلیل صلابت مفاصل بکند و درد جگر خفیف
را سودمند بود و محلل اخلاطی بود که در عروق جمع شده باشد و شهوت باه زیاده
کند و منی بیفزاید و قوت عصب بدهد و شیر زنان زیاده کند و چون بسایند
و در چشم کشند جلا بدهد و اگر در شراب بپزند و آن شراب را بیاشامند سودمند
بود جهت گزندگی جانوران و از جمله منومات بود و اگر نیز در شراب نقیع کنند
مقدار یکدرم یا دو درم همین عمل کند اما اشنه مضرت برود و مصلح آن انیسون است
ابدال آن قردمانا اشقاقل شقاقل است و شقاقل و شقاقل و جشفیل نیز گویند
و آن جزر اقلیطی است و بپارسی گزر خوانند و بهترین وی سبز بود که رنگ بزردی زند

و وزن سنگی بود وطبیعت آن گرم است در سیوم وخشکست در دوم وگویند گرم وتر است
منفعت وی آنست که باه را زیاده کند وقضیب را قوت دهد وادرار بول کند
وشیر بیفزاید واگر زن بخود برگیرد بچه بیندازد وورق آن اگر بکوبند وبا عسل بیامیزند
وبر ریشهای خورنده نهند پاک گرداند اما اشتاقیل از وی سه درم باشد ومضر
اشق است بریش ومصلح آن عسل است وبدل آن جلغوزه است یا بوزیدان
اشج خوانند ولیسانی طلا نیز وآن لزاق الذهب است وصمغ لزاق گفته
شود اما اشق صاحب جامع گوید صمغ محروث است وصاحب منهاج گوید صمغ
طرتوث است ومؤلف گوید صمغ نباتیست که انرا بخاری بلدران
خوانند طبیعت آن گرم است در درجه اول وخشکست در دوم وخشکست در اول
واسحاق گوید گرم وخشکست در دوم وبهترین وی آنست که سفید باشد ودانه دار
بود ودیسقوریدوس گوید مفتح سده جگر بود وسنگ گرده بریزاند منفعت
وی آنست که تحلیل صلابت سپرز کند چون بروی طلا کنند واگر
مقدار یکدرم با سرکه بخورند ورم سپرز را بگدازاند واگر با عسل خلط کنند ولعوق
کنند مفاصل وعرق النسا وصرع را سودمند بود وخنازیر ورم را بگشاید واگر با ماء
الشعیر خلط کنند وبیاشامند ربو ودشواری نفس را نافع بود ونیم مثقال
با عسل جهت صرع نافع بود ومسهل بلغم بود واستسقا را نافع بود واگر با ادویه
مسهل بود بلغم لزج غلیظ را نافع بود وچون با ادویه خلط کنند ماده صفرا براند
واگر قرحه چشم بدان بمالند جرب چشم وسفیدی چشم وتاریکی را زایل کند جهت

ریشهای

ریشهای بد بغایت سودمند بود وجهت خناق که از بلغم ومره سودا بود نافع بود وبچه
مرده یا زنده بیرون آورد واگر بخورند وبخود برگیرند واگر با سرکه حل کنند وبر ورمهای بلغمی
صلب وخنازیر وسلعه وامثال آن طلا کنند تحلیل کند وچون با زیت بسرشند
وبر کلف وبهق بمالند نافع بود واگر با آب بگدازانند وبدان غرغره کنند دماغ را
پاک کند وخشک را از بلغم وخوردن آن سودمند بود جهت درد پشت وفالج
وخدر وباد را بشکند اما مضر بود بجگر ومصلح آن زوفاست وبدل آن بیخ کوایر
النحل است وگویند بدل آن سکبینج است اشراس اصل الخنثی است
وقول صاحب جامع آنست که نه اصل الخنثی است وسهو کرده است وقول صاحب
منهاج وصاحب تقویم الادویه معتبر است بپارسی سریش گویند طبیعت آن
گرم وخشکست در دوم وچون بسوزانند گرم بود در درجه دوم وخشک بود ومصلح وی
گلقند بود وبر بهق طلا کردن وبر ورمهای بلغمی نافع بود وبگدازد ومقدار شربتی
از وی یکدرم بود وچون خرد کنند وبیاشامند بول براند اصابع صفر بیخ نباتیست
مانند کف ابلق است زرد وسفید وصاحب تقویم گوید بیخ الکف است
این خلاف نوعی است که زرد بود وتیره رنگ بی سفیدی وانرا کف عایشه
وکف مریم نیز گویند وطبیعت آن گرم وخشکست در دوم محلل فضلهای غلیظ بود
جهت سمها نافع بود وگزیدگی جانوران وجهت جنون بغایت نافع بود وعصبها
پاک گرداند از آفتها ودیسقوریدوس گوید اعضای عصبانی را نافع بود ودردها که
گرد آید وجنون ووسواس را بغایت نافع بود ودرد مفاصل ورعشه را بغایت

سودمند بود وبدل وی در دفع جنون یک وزن ونیم هزار جشان وچهار دانگ آن سعد
و وی مضر بود بآلات بول ومصلح آن حب الآس یا بلوط بود **اصابع هرمس**
تفاح سورنجان است وزرد وسفید بود وبهترین آن سفید است وصاحب جامع گوید
شنبلید هم تفاح سورنجان است وقول صاحب جامع محقق است که شکوفه سورنجان
است وطبع آن گرم وخشک است در درجه دوم ومسیح گوید در سیوم ودرد رشتهای کهن را نافع بود و
نقرس را ضماد کردن سودمند بود وبقراط گوید تریاق درد مفاصل بود خاصه در وقت
نزول ماده وصاحب منهاج گوید در قوت مانند سورنجان است وبوییدن آن نافع
بود جهت صداع سرد وبادها که در دماغ بود بشکند وسده او را بگشاید وباه را زیاده
کند خاصه با زنجبیل وزیره وفودنج **اصل السوس** اصل المثل است وبپارسی بیخ
مهک گویند وطبیعت آن معتدل است در گرمی وسردی وتری وخشکی سودمند
بود جهت خشونت سینه وقصبه شش وحلق وتشنگی بنشاند ودیسقوریدوس
گوید چون عصاره وی را وقتی که تر بود در چشم کنند ناخنه ببرد وجهت دشواری
زادن وحرقت بول واصلاح وجع عصب را اگر بیخ مهک خشک کرده سحق
کنند ودر چشم کنند همان خاصیت عصاره دارد وناخنه وگوشت زیادة
ببرد وعصاره وی جهت درد سینه وجگر وجرب مثانه ودرد گرده نافع بود وبدل
وی وطبیخ وی نافع بود انواع سرفه را وبدل وی نیم وزن آن رب السوس **اصل القصب**
بپارسی بیخ نی گویند ودر وی قوت جاذبه است واگر بکوبند وبر
عضوی که آهن در وی باشد ضماد کنند بیرون آورد وچون سحق کنند وبا سرکه

بسرشند وبر وجع مفاصل طلا کنند نافع بود ومادرمس بر کلف طلا کنند ببرد واگر بسوزانند
وبا موم چندان ضماد بسرشند وبر سر نهند موی را بروید وقوت دهد **اصل السوسن**
الابیض بیخ سوسن سفید است ودر روم در میان بنفشه می پرورند وباطراف
می برند وآن مشهور است بیخ بنفشه وآن قسط بسترین است ودر باب قاف
خاصیت او گفته شود **اصل الکبر** بپارسی بیخ کبر خوانند وطبیعت آن عیسی
گوید گرم وخشک است در سیوم ومنفعت وی آنست که بر خنازیر طلا کنند با سرکه تحلیل
کند وعرق النسا ودوا اسپرز را نافع بود ومقطع وملطف بود وپوست آن جهت
درد دندان که از سردی بود نافع بود چون با سرکه بپزند وبدان مضمضه کنند
یا تنها بخایند ویا اگر با سرکه بسایند وبر کلف وبهق سفید طلا کنند نافع
بود جهت سپرز بغایت نیکو بود ووی اخلاط غلیظ لزج را نافع بود وقطع کند
واگر بر ریشهای بد پاشند ویا ضماد کنند بصلاح آورد وریشهای صلب را بگدازد
وسهل بلغم بود ومضر بود بمثانه ومصلح وی عسل بود وبدل وی در ادویه سپرز بکودرم
حشیش یا سکبینج بود **اصطرک** سطرکا گویند وآن صمغیست برنگ
عناب چرب چیزی سرخی که بسیاهی میزند وبغایت خلوقی رنگ ودیسقوریدوس
گوید نوعی از میعه است وگویند صمغیست که بر درخت روم حاصل میشود وجالینوس
وغیر وی گوید که صمغ زیتون است ودخان وی قایم مقام دخان کندر بود
در هم چیزی والحق محقق است صمغ زیتون است وطبیعت وی گرم است
در سیوم وخشک در اول منفعت وی آنست که جهت سعال سودمند بود

و نزله سرد و حیض براند و رازی گوید گرم و خشک است در دوم و صلابت رحم را نافع بود چون
بسیار آشامند بجود بر گیرند و صاحب منهاج گوید مصدع بود و مصلح آن رازیانه است و شربتی
از وی یک درم و نیم باشد و صاحب تقویم گوید مولد صداع باشد و سبات آورد
و مصلح آن بنفشه یا شراب نیلوفر و بدل آن گویند جند بیدستر است اصابع العذاری خمیره
نوعی از انگور سیاه است دراز مانند بلوط انرا انگور زینبی خوانند طبیعت آن
گرم و تر است در دوم و عنب گفته شود اصول الاربعه بیخ کاسنی و بیخ رازیانه
و بیخ کبر و بیخ کرفس را گویند و هر یک بجای خود گفته شود اصل السوس دیوفو
نیطس خوانند و آن بیخ فیلجوش است و بیونانی درافیطون گویند و طبیعت
آن گرم و خشک است در درجه سیوم منفعت وی آنست که اخلاط غلیظ را نضج دهد و دفع
کند و سده بگشاید از آن جگر و سپرز و گرده و نافع بود جهت ریشها و بد و اگر
با سرکه بر بهق طلا کنند سودمند بود اصل المرجان بسد است و گفته شود
اصل الراسن بیخ راسن و آن نوعی از فیلجوش است ترکان انرا اندز خوانند
و خاصیت وی در باب با در صفت راسن گفته شود اصل البنوفرهندیا
فل است و گفته شود اصل السوسن آسمانجونی ایرسا است و گفته شود
اصل اللفاح یبروح است و بپارسی سابزک گویند و گفته شود در باب یبروح
الصنم و انواع آن و خواص آن اصل الفلفل فلفلمویه است و گفته شود اصل الخنثی
اصل الخنثی اسراس است و گفته شود اصل الکرفس بپارسی بیخ کرفس
گویند و خاصیت وی در کاف گفته شود اصل الهندبا بپارسی بیخ کاسنی خوانند

درباب

و درباب ها گفته شود اصطفین اسطفین است و گفته شد اصل الوطانی
آذربوت و گفته شود اصل الانجدان الخراسانی انشترغاز است و گفته شد
اصف کبر است و گفته شد اضراس الکلب بسفایج است و گفته شود
اطریه بپارسی رشته گویند و از آرد فطیر سازند طبیعت وی گرم و تر است
دیر هضم شود سودمند بود جهت سینه و سرفه و خشونت چون قند و روغن بادام
اضافه کنند با نشک و اگر بقله الحمقاء بر وی ریزند با لسان الحمل سودمند بود
جهت نفث دم و منفخ و بطی الانحدار بود و مصلح وی فلفل بود و سعتر و فودنج
و بعد از آن شبت بجل و فانید یا زنجبیل مربا خورند نافع بود اطیا درخت اقحوا
غرب است و درعین گفته شود اطبا الکلب محاطبه و بعربی بز گویند
و آن سپستان است و گفته شود اظفار الطیب ناخن پریان گویند و
بپارسی ناخن دیو گویند طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و ماسرجویه گوید در سیوم
منفعت وی آنست که زن در شیب خود بخور کند حیض براند و از اختناق
رحم را نافع بود و خفقان و درد معده و جگر و رحم رازی گوید اگر بیاشامند با سرکه
شکم نرم کند و بسیار روی بپیچ آورد و مصلح وی گل مختوم یا قرسی بود و بدل آن
قصب الذریره است اعین السراطین سکبوسه است و گفته شود امکی
املق است و گفته شد اغومطس شمل است و گفته شود افاسون
دهن الفجل است و در مرکبات گفته شود بپارسی روغن تربزه گویند

افلاطون مقلت وگفته شود افرنجمشک فرنجمشک بلنگمشک
وبلنجمشک وبرنجمشک نیز خوانند واصابع فتیات هم خوانند بپارسی
قرنفل بستانی خوانند وبشیرازی بالنگو خودروی در بوستانها بر کنار آب
روان بسیار بود وطبیعت آن گرم وخشک است در آخر درجهٔ دوم بوییدن سده
دماغ بگشاید وسودمند بود جهت خفقان که از بلغم وسودا بود وجهت بواسیر
نافع بود وجگر ودل ومعده را قوت دهد وغذاهای غلیظ را هضم کند وبوی
دهان خوش کند ودندان سخت کند وبوییدن آن مضر است بدماغ گرم
ومصلح آن بنفشه بود وبدل آن قرنفل است افربیون فرفیون است
وگفته شود افیلون شیح جبلی است وگفته شود افیون عصارهٔ
خشخاش سیاه مصری است وآن را لبن الخشخاش خوانند
باید که در آب گرم اندازند زود حل شود ودر آفتاب گرم نهند نرم شود وآنچه
مغشوش باشد آب را زرد کند ودر دست بمالند وغش وی
بامیثا ولبن خس بری کنند وآنچه براق بود بغایت غش
آن بصمغ می کنند اما طبیعت وی سرد است در درجهٔ چهارم
وخشک است در درجهٔ سیم واسحق گوید سرد وخشک است در چهارم منفعت
وی آنست که مخدر بود ومسکن هم دردها بود چون طلا کنند واگر جماش منذ
وشربتی از وی مقدار عدسی بود واز دو دانگ زیادت نکنند در تیرها

خشک

خشک کرده اند وسودمند بود جهت دردهای گرم واگر با زردهٔ تخم مرغ بریان
کرده بر نقرس طلا کنند درد ساکن گرداند وخواب آورد واگر نخود بر گیرد تخریر را
نافع بود واگر با روغن گل وزعفران در گوش چکانند درد گوش زایل کند واگر
با شیر زنان در چشم کشند درد ساکن گرداند واگر با روغن گل بر سر مالند صداع
زایل کند وجهت سعج وحبس اسهال نافع بود وعدد درم از وی کشنده بود
مصلح وی فلفل بود ودارچینی وسکنجبین وجندبیدستر وفرفیون بعد
از آن قی وحقنه وشراب کهن بسیار وبعد از حمام آشهای چرب وصاحب
تقویم گوید مصلح وی عود هندی بود یا عود الوج وبدل آن بزر البنج وبکی وزن
آن تخم لفاح ولفاح است افوبلاسمون روغن بلسان است وگفته شود
در با وصفت بلسان افسنتین حرف خوانند وآن انواع است فرانی
ورومی وسوسی وطرسوسی ونبطی وسوری گویند از در بهمه نوعی است ومولف
گوید نوعی از برنجاسف کوهیست وگل وی بشکل اقحوان وتلخی آن تلخی جبر
نزدیکست اما گل اقحوان سفیدی دارد وآن ندارد ونیکوترین آن رومی بود
وطبیعت آن گرم است در اول وخشک است در دوم درد چشم که کهن
شده باشد سودمند بود جهت معده سرد ومسهل صفرا بود وقوت
معده وقوت بدن بدهد ولون را نیکو گرداند واگر بروغن سلیخه ضماد
کنند نافع بود ودبیل وحیض براند وچون با عسل بخورد برگیرد وجهت گزیدگی
عقرب بغایت سودمند بود ودر تقویت معده وجگر نافع بود وجهت تبهاء

کهن و بوا اسیر و شقاق مقعد و صلابات اندرونی ضماد کردن و اما میدن نافع
بود و داء الثعلب و داء الحیة همچنین اما مضر بود جهت معده گرم و مصلح بود و مصلح وی
انیسون است یا مصطکی و بدل آن جعده یا شیح ارمنی است و در تقویت معده
اسارون با نیم وزن ان هلیله اما صاحب جامع آورده است که مقوی معده گرم بود
و پاک کرداند از اخلاط حاده و جهت مفاصل بغایت نافع بود و جهت آن خلطی گرم بود
و چون بپزند با سرکه و بر محل ضماد کنند نافع بود و اگر با روغن بادام بپزند و اندکی زهره
بر اضافه کنند بعد ازان در گوش چکانند محلل ریاح بود و گوش را پاک گرداند از قرحه
و نافع بود جهت کری افتیمون آن نوری زرهی و قضبانی خرد است و بهترین
اقریطی یا مقدسی است و اقریطی تخمی است بی زهر و قضبان اما مقدسی تخم و گل
و چوب خرد دارد و بصری مایل بود و طبیعت آن بقراط گوید گرم و خشک است در درجه سیوم
نافع بود جهت صرع و تشنج امتلائی و مسهل سودا و بلغم بود و جهت مالیخولیا بغایت
نافع است اگر با فستین بیاشامند یا تنها و باید که در مطبوخ بسیار نجوشانند که
قوت وی باطل شود و غشیان و قی آورد و شربتی از وی در مطبوخ از پنج درم تا
هفت درم بیاشامند و گویند تا ده درم و صاحب منهاج آورده است که با روغن بادام
چرب کنند اگر همچنان استعمال می کنند در مطبوخ و آن ماسوره گوید مصلح وی آنست
که بجوش از ان ضعف بلعاب چرب کنند و اگر همچنان خشک استعمال خواهند کرد شربتی
از یک درم تا دو درم و اگر نقوع خواهد کرد از دو درم تا چهار درم رازی گوید بدل آن در
مسهل سودا بوزن آن تربد و سه دانگ وزن ان حاشا و گویند بدل آن آلکه یک وزن و نیم

حاشا است

حاشا است و گویند بدل آن اسطوخودوس است و بسفایج و مضر بود بر شش و مصلح آن کثیرا بود
و صاحب تقویم گوید مصلح آن شراب صندل است یا رب سیب افاسون دهن العجل
است و در مرکبات گفته شود بپارسی روغن تریزه گویند اقماع رمان الهندی نار مشک
است و گفته شود اقسوس گویند دبق است و گفته شود اقلیمیا قلیمیا گویند
و در قاف گفته شود اقارون عود الوج است و گفته شود اقوالی ماء العسل است
و گفته شد اقط بپارسی کشک گویند و پینو و طبیعت آن سرد و خشک است سنگ را
بربندد خاصه چون بریان کنند اما دیر هضم شود و معده را بد بود و مصلح آن بعد از خوردن آن
گل انگبین بود اقطی خمان گویند و آن دو نوع است بزرگ و کوچک خمان بزرگ بود
شبوقه گویند و کوچک خاما اقطی و گفته شود مکرر و ثمر آن راحیل گویند اقطن بلغت
اهل یمن ماش است و گفته شود اقنثالوقی بیونانی معنی آن شوکة البیضاء است
و آن بادآورد است و گفته شود اقنثالونیقی بیونانی معنی آن شوکة العربیة است و آن
شکاعی است و گفته شود اقحوان احداق المرضی خوانند و گفته شد و در مصر کرکاس
خوانند و بیونانی قریامون و در موصل شجرة الکافور و بپارسی گاو چشم و بعربی عین البقر
و بشیرازی بابونه گاو خوانند و بهترین وی آنست که برگ سبز بود و پیرون گل
وی سفید و اندرون زرد و در طعم وی تلخی بود و یک نوع دیگر هست بشکل کوچکتر و در شام
بعین الجمل خوانند و نوعی هست که برگ سفید ندارد و طبیعت وی گرم و خشک است در دوم
چنین گوید گرم و خشک است در سیوم و خشک است در دوم و منفعت وی آن است که
مفتح سده جگر بود و رطوبات و مسهل بلغم و سودا بود و سنگ گرده بریزاند و عرق براند

ومحلل خونهاي فسرده بود وناسور را نافع بود وصلابت رحم را نافع بود وتحليل كند وچون
زن در آب آن نشيند واگر زني را حيض بسته بود فرزجه ازوي بخود برگيرد بگشايد
واگر همچنان خشك كرده بكوبند وبا سكنگبين يا نمك بياشامند مسهل بلغم ومره سودا
بود وصاحب جامع قول شريف آورده است كه آب وي چون بگيرند وبر اعضايي
كه نزديك انثيين بود وركين بود طلا كنند قوت مجامعت بدهد تمام واگر ادمان بوييدن
آن كند سبات آورد واگر تر وي ببويند خواب آورد ومقدار شربتي ازوي يك درم بود اما
مضر بود بمعده وسپرز ومصلح وي انيسون است وگويند كشنيز وقند **اقاقيا** عصارهٔ
قرظ است وقرظ هم خاريست كه اديم بوي دباغت مي كنند وجالينوس گويد صمغ است
وبعضي گويند رب شجر قرظ است وگويند عصارهٔ پوست انار است واين گفتهها در اقوال
خلافست آن عصارهٔ قرظ است ودر مصر شلت خوانند وقرظ بپارسي بكره گويند وآن
مصري بود وقلقل نيز خوانند وطبيعت آن سرد است در درجه دوم وخشك است
درسيوم عيسي گويد سرد است در اول وخشك در دوم وبهترين آن بود كه صلب وستبر
وسياه رنگ بود ومنفعت وي آنست كه چون بخود برگيرد قطع خون رفتن بكند وچون
بياشامند سحج را نافع بود واسهال دموي واسترخاء معده ورحم وشكم ببندد وحقنه كردن
وخوردن وي جهت ابله چشم نافع بود واگر با داروها بود در روشنائي چشم بيفزايد ودر
طلاها كه جهت شكستگي اعضا بود نافع بود واگر بر ورمهاي گرم طلا كنند سودمند بود
وبدل وي حضض بود يا صندل وعدس مقشر بوزن آن **اقمكت** صاحب منهاج
گويد حبيست هندي ومهو گويد گويند بندق هندست وگويند اطمونا است واين

اقوالها صاحب منهاج هم سهو است وخطا وقول صاحب جامع معتبر است كه آنرا
حجر العقاب وحجر النسر وحجر الولادت خوانند وبيوناني اناطيطس ومعني اين اسم آنست
كه آن سنگيست كه زاييدن آسان كند ومؤلف گويد مانند حجري بمقدار جوز بود
تيره رنگ بود چون بجنبانند مغزي در اندرون وي بجنبد ونباتيست املس وصلب
بود ودشوار شكن باشد چنانچه پندارند سنگيست وسبك بود وچون بشكنند
مغزي در اندرون وي بود سفيد تلخ طعم وبشكل شاه بلوط بود وبه شيرازي آنرا كن ابليس
گويند يعني خانهٔ ابليس زنان آبستن بجهت جوانانست چون در جيب ايشان نهند
آسان بزايند واگر در خرقه بندند وبر ران زن آبستن بندند زود بزايد واز خواص وي
آنست كه چون مردم گيرند وبر ساق پاي چپ ببندند آسان بزايند واگر حك كنند
بشير زنان ولبشم پاره بران بمالانند وزني كه بزايد بخود گيرد نوبان حجر الآبستني
گرد وشريف از خواص آورده است كه چون در دست گيرند وبا كسي مخاصمت كنند خصم برو
غالب نيايد واگر بر درختي بندند كه برش بيندازد ديگر بر نيندازد واين نامعتبر گويد بل
آن نقيضا است **اكج** تفاح بري است وآن زعرور است وگفته شود **الكرفس**
كرفس است وگفته شود **الگوزنك** انزروت است وگفته شود **الكرفس**
جوز رومي است وگفته شود واعيرس نيز گويند وگفته شد **الكشوث** كشوث
است وحلكوثا ودر جهول نيز گويند ودر بزور گفته شود **اكليل الملك** گياه قيصر خوانند
بپارسي اكليل الملك گويند بهترين وي آنست كه تازه ورسيده بود وبرنگ زردي
بود كه بسفيدي مايل بود وچون بشكافند دانه وي زرد بود وطبيعت آن گرم وخشك است

در اول و محلل و ملین اورام صلب بود که در مفاصل حادث باشد و اگر با افسنتین
بر ورمهای جگر و سپرز حادث ضماد کنند نافع بود و چون با شراب بجوشانند و بیا
شامند درد معده ساکن گرداند و عصارهٔ وی چون تر باشد با مویج بیامیزند و در
گوش چکانند درد گوش ساکن کند و چون با مویج بپزند و بر ورمهای گرم که در چشم و مقعد افتد
بود ضماد کنند نرم گرداند و چون با مویج بیاشامند اخلاط بگدازاند و شربتی از وی یکدرم
بود اما مضر بود بشش و مصلح وی عسل بود و بدل وی فربیون است بوزن آن یا بوزن
آن لسان و دیگر یا بوزن آن بابونج درم وزن آن ارق انجیر **اکون بران** رعی الطعام
است و گفته شود **آکل سنه** فربیون است و گفته شود انشاء الله تعالی **الیا**
اموس است و آنبوسس نیز گویند و ساسام و این نانخواه است و گفته شود **المطوط**
گشت برگشت است و گفته شود **الاطنین** لبلاب است و گفته شود **البنة**
العصافیر لسان العصافیر خوانند و گفته شود **الوج** نوعی از نباتات مخصوص است بتبریزی
گازریک خوانند و در تحفه گفته شود **الط** نمام است و نمام و نمام الملک نیز گویند و هرفیلیون
و آن سیسنبر است و بپارسی سسنبل گویند و گفته شود **الیه** بپارسی دنبه گویند طبیعت
آن گرم و تر است دیر هضم شود و غذا بد دهد کوبی تر و غلیظ تر از پیه بود نافع بود جهت صاحب باد
کوفت خورده چون بر آن ضماد کنند و ابن ماسویه گوید مفسد معده بود و محلل اورام
صلب بود و مصلح وی زنجبیل و فلفل و دارچینی و مری بود و بعد از خوردن وی جوارشات
نافع بود **آملج** آمله پرورده گویند بهترین آن سیاه بود و طبیعت آن سرد است در دوم
و گویند سرد است در اول و خشک است در دوم و بعضی گویند گرم است بهر حال خشک است

بخلاف

بخلاف مقوی معده و اعصاب و دل بود و اشتهاء طعام باز دید کند و جهت بواسیر
سودمند بود و سودا و بلغم بر آرد و بغایت مقوی دل بود و حفظ و ذهن زیاده کند و جهت
بواسیر سودمند بود و مقوی همه اعضا بود و موی را سیاه کند چون با آب آن و حنا خضاب
کنند و اگر دو درم از آن نیم کوفته در آب شیر خیسانند و ساعتی پس صاف کنند
و سه نوبت در چشم چکانند سفیدی را که در چشم بود سود دهد و شربتی از وی سه درم بود
تنها اما مضر بود بسپرز و مصلح آن عسل است و بدل آن شیر آمله **اموس** و آنبوسس نانخواه است
و گفته شود **اماموس** حماما است و گفته شود **امعاء الارض** زنعار کرم خوانند و آن خراطین
است و گفته شود **امصاسین** بلغت رومیان عصر حصرم است بپارسی آب غوره
گویند و در حصرم گفته شود **امبرباریس** انبرباریس نیز گویند و گفته شود **ام غیلا**
درختیست بیابانی و معروف بود بشوکة المصریه و طبیعت آن سرد و خشک است و قابض
منع خون و اصناف سیلان از رحم بکند و ورق آن ورم لهات و سفلی را نافع بود و چون ببندد
انجبار نباتیست که در کنار جویها روید و سرخ رنگ بود و گویند در میان ابست
روید و وی رومی بود و تخم آن را شبح خوانند و شلح گویند و انجبار از ادویه شریفه است
خاصه عرق آن و عصارهٔ آن مانند آب توت بود بغایت سرخ رنگ اگر بیخ وی
یک مثقال از آن نیم کوفته بجوشانند و با قدری قند و منبج بیاشامند جهت
نفث دم نافع بود از هر عضو که باشد از قصبه شش و حجاب سینه و بیخ امعا و لوازم آن
و گشودگی سرگها و قوت امعا بدهد و شکم ببندد بی آنکه زحمت رساند و ریش شش
پاک کند و قطع قی بکند و سستی اعضا را نافع بود **انجل** عسل است و گل دیرا

کرفس المغفت خوانند بپارسی خطمی گویند وگفته شود دانبرباریس بپارسی زرک
خوانند وزرشک نیز گویند بهترین آنست که بغایت رسیده بود
ولون وی سرخ بود که بسیاهی زند شیره دارد وطبیعت آن سرد و خشک
است در دوم صفرا بنشاند وقوت معده ودل وجگر بدهد وقی باز دارد
وتشنگی بنشاند وپیچ را نافع بود وبر ورمهای گرم ضماد کردن نافع بود وقطع
نزف دم بکند ومقوی جگر گرم بود وچون ادویه گرم مثل سنبل خلط کنند
وتشنگی که از سردی جگر روان بود ببندد دهان معده که ضعیف شود
بسبب تب بلغمی نافع بود اما مضر بود کسانی را که طبیعت ایشان بسته بود
ومصلحان جلاب بود وبدل آن بوزن آن تخم گل و... دانک وزن
صندل انجرک حزنبجوشی است ودر اذان الفار گفته شد النعمون
رازی گویند ودرخت است وگفته شود انجفطینا بلوسیطون
گویند وسطبوسیی وصحر گویند وآن ثمره شوک مصری است بپارسی
گلنار گویند وبعربی جلنار وبشیرازی گل صدبرگ ودر جیم گفته شود
انجیوه گندنا کوهی حشیشة الکلب خوانند وسرشب وصوف الارض
وآن فراسیون است وگفته شود انارکیوا گویند خنثی است
است وگفته شود انساتا زبیب الجبل است وآن مو
برنه است وگفته شود انجدان دو نوع است بپارسی
انگدان خوانند وانگوان گویند وآن درخت حلتیت است

الدرة

عن تحفه
انجدان آنست که بهندی هنگ گویند ...

محروث اصل انست وحلتیت صمغ آن وورق آن سفید بود وسیاه بود بهترین
آن سفید طیب بود وازان سیاه منتن بود وحلتیت طیب صمغ انجدان طیب
وحلتیت منتن صمغ انجدان منتن وانجدان رومی سیسالیوس است
وتخم آن کاشم خوانند وگفته شود وانجدان خراسانی بیخ آن اشترغاز است
وگفته شد اما طبیعت آن گرم وخشک در سوم سودمند بود جهت زهرها
زهرهای کشنده وبرضماد زیر ضماد کردن تحلیل کند چون با موم وروغن زیت
بود یا روغن سوسن جهت عرق النسا نافع بود واگر با سرکه بپزند ودر پوست
انار ضماد کنند بر بواسیر نافع بود واگر با شاه دانه یا در زهر ادویه کشنده بود
اما عسر الهضم بود ومضر بود مثانه وسودمند بود با عسر البول ودر مغلقها وحیض را
براند ورطوبات معده خشک کند وتعوظ آورد ومنی کرده بود درد وده وچون با
سرکه بود لطیف کننده غذا بود وزود هضم کنند وبدل آن بیخ آن بود
یا دو دانگ وزن آن حلتیت طیب وگویند بدل آن زوفرا است وگویند
تخم کندر انفاق زیت است وآن را از زیتون نارسیده گیرند ودر را گفته شود
انجبا انجرسا گویند وآن نجار است وگفته شود انومیا شقایق است
وگفته شود انلیرحوذون گویند چوب دار شیشعان است وآن نباتی بطراوت
وخار ناک بود وقرص مرکب هست که آن را اندروحوذون گویند ودر مرکبات
گفته شود انطونیا کاسنی شامیت طبیعت آن سرد وتر است
در اول نافع بود جهت جگر گرم ایب عرق است ودو غده معده تکوک فصل

نیز گویند و آن با دخان است و گفته شود انتلاسودا ضد اوراست و گفته شود
انفحه بپارسی پنیرمایه گویند و طبیعت مجموع پنیرمایها گرم و خشک است ملطف و محلل بود و در
مجموع تریاقیه هست انفحة الفرس سودمند بود جهت اسهال مزمن و درس بود
و درد آن را انفحة الذئب این زهر در خواص آورده که فربهی آورد چون بیاشامند انقرودیا
برومی بلادرست و معنی وی آنست که مانند دل است و آن را اثمار البلادر گویند و در باکفه شود
انارمشک نارمشک است و گفته شود انجره در بزر و گفته شود انیسون بپارسی بادیان
رومی گویند و آن دو نوع است انجره رومی بود بشکل نانخواه بود و انجره غیر رومی بود تند بود مانند
و ابن مؤلف گوید این نوع در شوشتر میکارند بهترین وی رومی بود و طبیعت آن گرم و خشک است
در سیوم و در وی قبضی اندک بود و بول براند و باد که در شکم بود تحلیل کند و از آن مجموع بول
و قطع سیلان رطوبت بکند و حیض و عرق براند و تشنگی بنشاند و شکم ببندد
و چون در شیب بینی بخور کنند صداع و نزلۀ سرد را نافع بود و سده جگر بگشاید و شهوت
جماع برانگیزد و دفع مضرت سموم جانوران بکند و اگر سحق کرده با روغن گل خلط کنند و در گوش
چکانند درد گوش را زایل کند و جهت استسقا و نفخ معده و دوار و یرقان نافع بود و سده
بود و چون در چشم کشند سبل کهن ببرد و نافع بود بیماری کهن را و سده جگر و مثانه
ورم را بگشاید و اگر سحق کرده سنون سازند گند دهن که سبب آن از عفونت بن
دندان بود ببرد و اسحق گوید مضرت با معا و مصلح آن تخم رازیانه است و بدل آن
تخم شبت و گویند بدل آن کرویا است انزروت صمغ خاریست که آنرا
شاه نگیز خوانند سرخ بود و سفید بود و هر دو از بلاد فارس حاصل میشود چون حرارت آفتاب در دریا

اثر کند و کهن گردد سرخ شود و آن را انزروت و عنزروت و کنجد گویند بشیرازی کروه
و از کوه شبانکاره خیزد و بهترین آن سپید بود و دیگر بزردی مایل بود و طبیعت آن گرم است
در دوم و خشکست در اول و بغایت تلخ بود اگر با سپیده تخم مرغ یا با شیر زنان سحق کنند
و در چشم کشند درد چشم را نافع بود و بخاصیت مسهل بلغم لزج بود و گفته اند شربتی
از وی یکدرم تا نیم درم و مضر بود به برده و مصلح آن صمغ عربی است و نافع بود جهت
درد چشم و چسبیدن چشم و رمص که در چشم آید و آب آمدن چشم باز دارد و منضج
ورمها بود و محلل و اگر سحق کنند با قدری نطرون و بر ورمها که بر گردن بود مانند خنازیر
طلا کنند تحلیل یابد و اگر فتیله بعسل بیالایند و با انزروت بسوده کرده ...
که ریم آید در ریش بود بنهند چند روز گوشت یابد و بدل آن بوزن آن صبر است و مصلح
آن صمغ عربی انفحة الارنب بپارسی پنیرمایه خرگوش گویند چون با سرکه بیاشامند
صرع را نافع بود و نیم مثقال با دنبار گزندگی جانوران بود و ماسرجویه گوید یک قیراط از
وی چون با شراب کهن بجنبه بیاشامند نافع بود جهت گزندگی مار و عقرب و مجموع گزندگان
و اگر زن آبستن پنیرمایه خرگوش نر با خصیه وی با شراب ممزوج بیاشامند فرزند
نر آورد و اگر پنیرمایه ماده فرزند ماده آورد و اگر مقدار باقلا با شراب بخت بیاشامند
تب ربع را نافع بود و اگر کودکان بیاشامند از صرع ایمن باشند همه پنیرمایها این خاصیت
دارد خاصه خرگوش و اگر با آب بسرشند و در بینی نهند خون رفتن باز دارد و اگر بحی سر خوار...
قی کند و شیر در شکم وی بسته باشد چون قدری بوی دهند نافع بود و اگر زن بعد از طهر با تخم ...
بخورد بر گردد بر آبستنی یاری دهد و اگر بعد از طهر بیاشامند سه روز منع آبستنی بکند و ...

سیلان رطوبات رحم کند و شکم بر بندد و بیخ روده و نزف دم را نافع بود و اگر با خطمی
و زیت بر عضوی نهند که خار یا پیکان درآن باشد بیرون آورد **الفحم الجیدی والقطبا** زهر
والحار الوخیه والحنفا والعجن ونزع الجاموس الکابل سود مند بود جهت صغیر و بزرگان
و قطور و شربتی از وی نیم مثقال بود و چون با شکر بیاشامند موافق بود جهت بستن
شیر در معده و **الفحم** حشف که آن بچم بریزد بل بود چون زن بعد از طهر سه روز بخورد
بر گیرد و آبستنی را باز دارد و **الفحم الطحل** صاحب جوهر آورده است که اگر مقدار نخودی
با آب گرم پیش از مجامعت بیاشامند قوت باه زیاده تر از همه اندیهای بابهی
بود و غیر بابهی بخورد و کشتی و آهو که بسنند که چون با شکر بیاشامند نافع بود جهت
شیر که در معده ببندد و **الفحم** وهمی در قوت مانند جند بیدستر بود و اگر بیاشامند
جهت اصلاح و اختناق رحم نافع بود و مجموع **الفحا** خون را بسته بود بگذارد و اگر کداخته بود برآرد ببندد
اهلیلج اصفر بپارسی هلیله زرد گویند بهترین آنست که زرد بود و طبیعت وی سرد است
در اول و خشک در دوم جهت چشم که آب بزرد در چشم کشیدن نافع بود و ابن تلمیذ
گوید اگر پوست وی را کوفته در بیخ دندان فشانند بیخ دندان محکم کند و گوشت بر آماند و درد
دندان که از بخار بود سود مند بود و خوردن وی خفقان را سود دارد و مسهل صفرا بود و اندکی بلغم
نیز براند و شربتی از وی از پنج درم تا ده درم بود و اگر نقوع کنند و غیر نقوع از
دو درم تا پنج درم و مقوی معده و دماغ آن بود و استرخاء معده را نافع بود و مضر بود بسفل
و مصلح آن اگر کوفته با آب گرم خورند مصلح آن قند است یا ترنجبین و اگر در مطبوخ بود
عناب و سپستان و آلو سیاه و بدل آن پوست انار است **اهلیلج اسود** بپارسی

هلیله سیاه خوانند و بشیرازی هلیله میوزک بهترین وی هندیست طبیعت آن
سرد است در اول و خشک در دوم سردی وی کمتر از کابلی بود و گویند گرم است لون را
صافی کند و جذام را سود دهد و درد سر زردی مسهل سودا بود و بواسیر را سود دهد و اگر بریان
کنند شکم بر بندد و اگر در چشم کشند قوت باصره بدهد و شربتی از وی منقوع از پنج درم
تا ده درم بود و غیر منقوع از سه درم تا پنج درم و خوردن آن مضر بود بجگر و مصلح آن عسل است
و بدل آن هلیله کابلی **اهلیلج الکابلی** بهترین وی آنست که فربه بود و اگر در آب اندازند
فرو رود و طبیعت آن سرد و خشک است و گویند گرم است باعتدال عقل و حفظ بیفزاید
و درد سر و استسقا و تبهای کهن زایل کند و اگر بریان کنند شکم ببندد و بریان ناکرده
مسهل بلغم و سودا بود و قولنج را نافع بود و شربتی از وی منقوع از پنج درم تا ده درم بود
و غیر منقوع از دو درم تا پنج درم و بدرستی که مسهل صفرا بود و اگر یکسال هر روز
یک هلیله مربا بخورند سیاهی موی نگاه دارد **اَدرمالی** و ادرمالی نیز گویند و بیونانی یعنی
آن دهن العسلی و عسل داود علیه السلام نیز خوانند و آن روغنی است که از ساق درختی
حاصل میشود و مانند عسل است به ستبری و شیرین طعم بود و بهترین آن است که
کهن و غلیظ بود و صافی و طبیعت آن گرم و تر است سود مند است جهت جرب
چون طلا کنند و درد مفاصل را سود دهد و جهت تاریکی چشم چون در چشم کشند
نافع بود و اگر بیست درم با چهار رطل آب بیاشامند اخلاط خام براند و اما خوردن آن
سبات و استرخا آورد و باید که آنکسی که خورده باشد تا عمل تمام نکند نخسبد
اوتاد اولو یا خوانند و آن عصاره قثاء الحمار است و گفته شود **الکسبد** **او** **اوتاد**

نوعی از نیلوفر هندیست و طبیعت آن گرم و خشک است محلل ریاح غلیظ بود و رطوبات بگدازد
و شربتی از وی یک درم بود اودا اسالیون کرفس جبلی است او را بیونانی جبل است و
اسالیون کرفس و آن را اسالیون است و گفته شود اوقیمن بیونانی بادروج است
و گفته شود اوقصادیون غافت است و گفته شود اوشیین جاوشیر است و گفته
شد اوردبو بپارسی مرغابی گویند و آن نوع بزرگترین مرغان آبی بود طبیعت آن
گرم و تر بود فربهی آورد لیکن بدن را از فضلهای پر کند و اولی آن بود که پس از کشتن
قدری بوره سوده در حلق وی دهند و با بار دیگر گرم بپزند و اگر بریان کنند اولی آن بود
که زیت بریان کنند تا سهوکه او ببرد اوذر بیونانی آب را گویند و گفته شود اونومالی
بیونانی شراب و عسل است ابیع شبان است و قنطا و دم الاخوین نیز گویند و گفته
شود ابیقان جرجیر بیابانی است و در جرجیر گفته شود ایل چهار نوع است
یک نوع در جنبها و کنار رودها و صحراها گردد و آن نوع زرد رنگ بود و لطیفترین انواع
ایل است و یک نوع دیگر وعل خوانند و در کوههای سرد سیر باشد و یک نوع دیگر در
کوههای عمان و بحرین باشد و آن را اجمور خوانند و یک نوع دیگر بقر الوحش بپارسی
گاو کوهی خوانند و وی مینی بر سوراخ مار نهند و نفس بار را بخود کشد و مار از بحل بیرون
آید مانند آهن که مغناطیس بچسبد و از دنبال مار را خوردن گیرد و مار اضطراب کند
تا جایی از اعضای وی بگزد و چون تمام خورد حدقی دردی و سوزشی در چشم وی پیدا
گردد و آب از چشم روانه شود و در گنج چشم وی گودی هست و آنجا جمع میشود و صاحب
منهاج آورده است که دنبال ایشان چهار کانه هم آنجا جمع میشود خاصه گاو کوهی که دنبال
وی

وی سم قاتل است اولی آن بود که در وقت کشتن دور ببرد باید تا چون یکی بخسد یکی دنبال
ببینند از جالینوس گوید که خونی که از گوشت ایشان حاصل شود غلیظ بود و گوشت ایشان
دیر هضم شود و شیخ الرئیس گوید گوشت ایشان با وجود غلظ زود از معده بگذرد و بول براند
و رازی گوید بهترین آنست که تازه بود و در زمان گرم صید کرده باشند و باید که در پختن
مهرا شود و با روغن بپزند و بعد از آن شراب انجیر و ماء العسل بیاشامند اما قرن ایل
دیسقوریدوس گوید چون بسوزانند و دو مثقال از آن با کثیرا بیاشامند جهت نفث
دم و تقرح امعا و اسهال کهن و یرقان و درد مثانه را سودمند بود و جهت زنان حایض
که سیلان رطوبات از رحم ایشان آید و مزمن شده باشد نافع بود و چون با ادویه که
موافق این زحمت بود بیاشامند و صفت حرق آن لبستانند شاخ وی و در دیگی
کوزه‌ای کنند و در گل گیرد و در تنور حمام تا در شیب آتش نهند تا سفید گردد و مانند اقاقیا
بشویند موافق بود جهت چشمی که ماده ریزش در وی بود و اگر سنون کنند دندان را
نافع بود و در خواص ابن زهر گوید که قرن ایل سوخته سفید با سرکه بسایند و در بهق
و برص طلا کنند در آفتاب ببرد و اگر بیاشامند بسیر زرد را زود دفع کند و اگر با روغن
گاو بسرشند و بر شقاق دست و پای طلا کنند زایل گردد و اگر بر دهان کودکان که قلاع
داشته باشند طلا کنند نافع بود و چون بر پستان زنها طلا کنند حیض براند و گویند
چون قرن ایل بر زن آبستن بندند بچه اندر وی بر آید و دیسقوریدوس گوید شیر ماده بز
وی چون زن بعد از طهر سه روز بخود بر گیرد منع آبستنی کند و گویند پیه وی چون بر تشنج
مالند نافع بود و ابن زهر گوید اگر پاره پوست با خود دارد هیچ مار گرد وی نگردد

ودیسقوریدوس گوید خون وی چون بریان کنند جهت قرحهٔ امعا و قطع اسهال نافع بود
و چون بیاشامند جهت سهام ارمنی سود دهد و قضیب وی چون خشک کنند و سحق کنند
و بیاشامند باه را برانگیزد و نعوظ آورد و چون بر بازو بندند از هیچ مار نترسد و هیچ گزنده
گرد وی نگردد و ابن زهر در خواص آورده که چون دنبال وی با انجدان با پوست و گوشت انجدان
بسوزانند و سحق کنند و با شراب بر قضیب طلا کنند همین عمل کند و همو گوید ایل از زهره نیست
و اگر تیری بوی زنند و پیکان در وی بماند مشک طرامشیع بخورد بیندازد و گویند قرن ایل
محرق درد قولنج را نافع بود تا حدی که گویند در ساعت ساکن کند **ایرسا** بیخ سوسن
آسمان گونست و نام آن ایرسا از بهر آن کرده اند یعنی قوس قزح و گل وی زرد و سفید
و لاجوردی بود و بهترین بیخ آن سپید صلب بسیار گره بود خوشبوی و طبیعت وی گرم
و خشک است در دوم فالج و تشنج و صداع مزمن را نافع بود و مفتح لطیف بود و اگر
بر کلف و نمش طلا کنند زایل کند و سینه و شش را از اخلاط غلیظ پاک کند و بول
و حیض براند و بر گزندگی بر موضع زخم ضماد کردن نافع بود و جهت سرفهٔ بلغمی
بغایت مفید بود و اگر با سرکه بیاشامند جهت گزندگی جانوران و گزندگان
بغایت نافع بود و اندروماخس گوید سودمند بود جهت صلابت نرمی کننده
و ادویهٔ سمیه و اگر هفت درم از وی با ماء العسل بیاشامند بلغم غلیظ و مره صفرا
براند و خواب آورد و جالینوس گوید عرق النسا و فالج را بغایت نافع بود خاصه
روغنی که از وی پخته باشند و اگر با عسل فرزجه کنند وزن نخودی برگیرد بچه بیندازد
و چون مسلوق کنند و بر ضماد زیر و ورمهای صلب ضماد کنند نرم گرداند و اگر سحق

کرده

کرده بر ریشی که ناسور شده باشد بنشاند گوشت برویاند و اگر با روغن گل
و سرکه بر سر ضماد کنند درد سر ببرد و چون در بینی چکانند گند بینی ببرد و اگر بطبیخ وی
مضمضه کنند درد دندان و علق را نافع بود و اگر در آن نشینند صلابت رحم و درد آن که از
سردی بود ببرد و چون روغن وی در گوش چکانند با سرکه درد گوش ساکن کند و منع
نزلات بکند و روغن وی مفتح افواه بواسیر بود و رازی گوید بدل آن در اسهال
آب درود انگ وزن آن مازریون با سه وقیه لبن لقاح است و اسحق بن حنین
گوید ایرسا مضر بود به شش و مصلح آن عسل است و ایرسا جاریتی بیخ سوسن صحرایی
خوانند و در وقت روان بسیار باشد و مؤلف گوید تخم وی از مسهلات است
و اگر بیخ وی قدری بر دندان نهند که درد کند بریزاند و باید که بدندان دیگر نرسد
ایرنج شیان است و قنطا و دم الاخوین نیز گویند و گفته شود **ایهقان** جرجیر بیابانی است
و در جرجیر گفته شود **باب الباء** **باقلا** جرجیر خوانند و فول نیز خوانند
و طبیعت وی نزدیک است باعتدال و گویند سرد است در اول و خشک در دوم
و در وی رطوبتی فضلی هست خاصه تر وی و بهترین وی آنست که فربه و بزرگ و خشک
بود و تر بد بود و کلف را زایل کند و بقراط گوید غذا نیکو دهد و صحت نگاه دارد و چون
منقشر کنند و بدو نیم کنند و بر زخم که خون آید نهند خون باز دارد و از خواص وی آنست
که چون از مرغ بیاویزند مرغ از خایه باز ایستد و چون بکوبند و بر زهار کودکان طلا کنند
موی رستن باز دارد و هم چنین اگر مکرر کنند بر موضعی که موی سترده باشند همین عمل کند
و بهق زایل کند خاصه با پوست و باقلا سینه و سرفه و نفث دم را نافع بود اما بغایت

نفاخ بود و دشوار هضم شود و خوابهای آشفته نماید لیکن ضماد کردن ورم انثیین و پستان که
شیر در وی بسته باشد بغایت نافع بود و قطع ادرار بول بکند و چون با آرد حلبه و عسل
بیامیزند محلل و مایل بود ورمهای بن گوش و شب چشم و اگر با شب یمانی و زیت
عتیق برخنازیر ضماد کنند تحلیل یابد و چون با سرکه و آب بپزند و با پوست بخورند اسهال
که از قرحه امعا بود و اسهال مزمن قطع کند و اولی آن بود که چون یک دو جوش بپزند
آب آن بریزند و آب دیگر بازجای آن کنند نفخ آن کمتر بود و باقلای کهن را نفخ کمتر
بود و اگر تازه و گوشت بدن زیاده کند و آرد وی چون رقیق بپزند در روغن بادام و قند اضافه
کنند و بیاشامند سرفه و خشونت سینه و حلق را سود دهد و آن با پوست بپزند نفخ
آن زیاده بود و بخار آن حس بدن باز دید کند و مصلح وی آنست که مقشر کنند و بپزند
و در روغن مطبخ کنند و با نمک و صعتر و زیره و دارچینی و فلفل و انجدان و فودنج
بخورند و بعد از آن زنجبیل پرورده یا بعضی از جوارشات نافع بود **بادرنجبویه** بادرنجبویه
گویند و بادرنگ و ترنجان و بقلة الاترجه بپارسی بالنگو بود و بهترین آن تازه بود و طبیعت
آن گرم و خشک است در دوم سودمند بود جهت علتهای بلغمی و سوداوی و بوی دهان خوش
کند و نافع بود جهت جرب و سده دماغ و قوت دل و جگر بدهد و مفرحی تمام بود و در
تقویه دل و تفریح آن نظیر ندارد و خفقان زایل کند و ذهن صافی دارد و شربتی از آب
وی بیست درم بود و بعضی گویند مضر بود بورک و مصلح آن صمغ عربیست و اگر با آب
ورق آن ضماد کنند بر گزندگی عقرب و رتیلا و سگ دیوانه نافع بود و اگر بیاشامند
همین عمل کند و اگر بطبیخ آن مضمضه کنند جهت دندان نیکو بود و اگر با نمک ضماد کنند

برخنازیر تحلیل یابد و همچنین بر درد مفاصل ضماد کردن نافع بود و از خواص وی آنست
که چون قدری از ورق و تخم آن و بیخ آن مجموع خشک کرده در خرقه کنند و با بریشم
محکم ببندند و در جیب نگاه دارند هر کسی که وی را ببیند دوست دارد و خوردن
وی مقوی دماغ و جگر و دل و معده بود و خفقان سوداوی و خفقانی که از بلغم سوخته
بود بغایت نافع بود و از اسرا مفرح قلب المحزون خوانند و بدل آن در تفریح
بوزن آن ابریشم و چهار دانگ وزن آن پوست اترج بود **بادآورد** شوکة البیضا
گویند و نبات وی در زمین ریگ بوم و دامن کوهها بیشتر روید و ساق وی
بسطبری انگشت و قد آن بمقدار یک گز باشد و کمتر و بیشتر و در زمین نمین باشد رویا
و در اول که برگ بیرون کند گیاه بود و با آخر خار گردد و سفید شود و گل وی منقش
و سفید و سرخ بود و تخم وی مانند خسکدانه بود و نبات وی خاردار بود و خارها
دراز و انبوه و سفید رنگ و بهترین آنست که ورق آن سفید بود و تازه و طبیعت
آن گرم و خشک است در اول و گویند سرد است در اول و بیخ وی سرد و خشک بود و مسهل بلغم
لزج بود و در وی قوت محلل و مفتح هست خاصه تخم وی و نافع بود جهت اورام بلغمی
کهن و ضعف معده و درد دندان چون بطبیخ آن مضمضه کنند و گزندگی جانوران
و عقرب چون بروی ضماد کنند نافع بود و دیسقوریدوس گوید بیخ وی چون بخوشانند
جهت نفث دم و درد معده و اسهال کهن نافع بود و بول براند و بر اورام بلغمی
ضماد کردن نافع بود و اگر تخم وی بیاشامند کزاز را نافع بود و گزندگی جانوران و اگر
داء الثعلب به بیخ آن حک کنند بغایت سودمند بود و شربتی از وی یک درم و دو درم بود

۲۷

اما مضر بود به شش و مصلح وی انیسون بود و شیخ الرئیس گوید بول وی دردهای بلغمی ساکن
بود و در دستانهای شیراز بلیله گویند **بابونج** به پارسی بابونه گویند بهترین آن بود که
گل وی زرد بود و بزرگ بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در اول ملطف و منضج بود
و محلل ریاح جذب ورمهای عصب نرم گرداند و جهت صداع سرد نافع بود در تبهارا
خاصه که از عفونت سودا و بلغم بود و در جهار رحمها و اگر بجوشانند و در آب آن نشینند
سنگ گرده بریزاند و حیض و بول براند و بچه بیندازد و اگر بیاشامند بول و حیض براند
و بچه در وقت زادن آسان برون آید و بدن را پاک گرداند تنقیه تمام و اگر بروی
ترضماد کنند ببرد و قوت اعصاب و دماغ بدهد و در ورم جگر ضماد کردن نافع بود و بخار
وی دماغ را فرحها بغایت سودمند بود و اگر با آب و برگ بپزند و در آخر و مدسر بر بخار آن
دارند نافع بود و چشم را پاک گرداند و درد زایل کند و اگر چشم با آب بابونه تنها
بشویند درد ساکن کند و اسحق بن حنین گوید مضر است بحلق و مصلح وی عسل است
و بدل آن در تقویه دماغ و زایل کردن صداع سرد برنجاسب بود **بارزد** قنه است
به پارسی بیرزد و بشیرازی بیرز گویند و آن سه نوع است بری و بحری و جبلی و گویند
دو نوع است یکی سفید رنگ و آن خشک بود و یکی نرم بود و زرد رنگ مانند عسل صافی
تیز بوی و این نوع بهترین بود و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک در دوم
و گویند تر است جهت عرق النسا و نقرس بغایت نافع بود مقدار دو درم چون زنان
بخود برگیرد و در بیسه خود نیز بخور کند حیض براند و بچه بیندازد و چون با شراب و مر و صابغ
بیاشامند بچه مرده بیندازد و دفع زهرها کند و اگر در مرهم کنند و بر خنازیر ضماد کنند
نافع

نافع بود و گویند اگر دو درم با آب بیاشامند بواسیر ببرد و چون سه نوبت بیاشامند
دیگر هرگز عود نکند و رازی گوید محرور مزاج نشاید که استعمال کند و شیخ الرئیس گوید سودمند
بود جهت صداع سرد و درد گوش که از سردی بود و ورم آن تحلیل دهد بی اذیتی
و جهت جرب چشم نافع بود و رازی گوید محلل ریاح و منبت لحم بود و شیخ الرئیس
گوید مفسد لحم بود و اگر حل کنند بعسل و لعوق کنند سده گرده بگشاید و سنگ آن بریزاند
و زاییدن آسان کند اما مضر بود بسر و مصلح آن انیسون است و جالینوس گوید بدل
آن دو وزن آن سکبینج است و نیم وزن آن جاوشیر **باقلاء مصری** ترمس است
و گفته شود **بادزهر** حجر التیس است و گفته شود **بادنجان** انب و مغد و دغد
و حدق نیز خوانند بهترین وی فارسی شیرین تازه بود و طبیعت وی گرم و
خشک است در دوم اگر در سفن بریان کنند شکم براند و اگر در سماق یا سرکه پزند
امساک کند و درد معده و خافقه آورد و بر چشم را بد بود و خونی سیاه از وی حاصل شود
و مولد سودا بود و سده آورد و بواسیر و لون سیاه گرداند و شیخ الرئیس گوید کهن وی
بد بود و تازه سالم تر بود و جذام و صداع و رنجوای آورد و مؤلف گوید مولد کلف
و سرطانات و سده جگر بود و اگر با سرکه بپزند سده جگر بگشاید اما بواسیر آورد و لیکن
گل وی در سایه خشک کنند و سحق کنند طلای نیکو بود جهت بواسیر و اگر بادنجان
زرد با روغن بزر بپزند و در آن روغن موم روغن سازند و بر شقاق کعبین و میان انگشتان
طلا کنند نافع بود و اگر گل وی با روغن بادام تلخ هر چند آن بکوبند و بر دفتی بنفشه
ببرند و بر بواسیر طلا کنند ببرد و بقوام ضمادی و اگر بادنجان بسوزانند و خاکستر آن

با سرکه بر ثوالیل طلا کنند ببرد و گویند مقوی معده بود و قطع نزف دم بکند و نجاست
خوردن وی اولی بود که در آب و نمک خیسانند یا مسلوق کنند و با روغن بجد
یا با دام بریان کنند یا با سرکه و کردیا **بادروج** حوک خوانند و آن نوعی از ریحان
کوهیست و در دامن کوهها باشد طبیعت وی گرم است در دوم و خشکست
در اول و گویند رطوبتی فضلی در وی هست بهترین وی آنست که خوشبوی بود و از
ادویهٔ قلبی بود و اگر عصارهٔ وی در چشم کنند چشم را جلا دهد و رطوباتی که از چشم روان
بود خشک گرداند و اگر بسیار بخورند تاریکی چشم آورد و شکم نرم دارد اما باه را بر انگیزد
و مولد ریاح بود و اگر با روغن و سرکه و بت جو بر ورم گرم ضماد کنند نافع بود و خوردن
وی گویند کرم در شکم پیدا کند و چون بخایند و در آفتاب نهند کرم از آن تولد
کند و شریف گوید چون آفتاب بحمل نزول خواهد کرد و بر انجا بیند پیش [illegible] در آن
سال از درد دندان ایمن باشند و اگر بخایند و در گوش نهند درد گوش ساکن کند
و صاحب کامل آورده است که در خوردن وی هیچ منفعتی نیست و ضماد کردن
منضج و محلل بود و از خوردن وی خلطی سوداوی بد تولد کند و چشم را تاریک
کند و مصلح وی بقلة الحمقاست و بدل آن دو وزن آن سیسنبر **بان**
درخت حب البان است و گفته شود **بادرود** جز اسیوس است و در
اسیوس گفته شد **باباذی** بیونانی فلفل سیاه است و گفته شود **باطس**
نوعی از علیق است و در عین گفته شود **بادسطاریون** فرسطاریون گویند
و آن نوعی از ریحان الحمام است و معنی بارسطاریون بیونانی حمامی است و گفته شود

ببرالله

ببرالله زراوند طویل است و گفته شود **بتع** شرابیست کننده است و صاحب
منهاج گوید نبید العسل است و صاحب جامع گوید نبید خرمائی است که از خرمای تر
سازند و در نبید گفته شود **بجم** ثمرة الطرفاست و گفته شود **بحشاست** عصى الراعی
است و گفته شود و بر سیا نداندارو و الطباط و [illegible] هو حوه و هو فقیدس
نیز گویند بشیرازی گسته خوانند و بکرمان [illegible] **بخور مریم** شجرة مریم و آن حشیشی است
و بیخ آن عرطنیثا و در آذربو گفته شد و بخور مریم را فیلامیوس گویند طبیعت آن
گرم است در سوم و خشکست در دوم مقطع و محلل و مفتح بود و طمث براند چون به پشم پاره
بخور و بر گیرند یا بر شیب ناف طلا کنند و چون بیاشامند کرم دراز و کدو دانه و حیض
براند و بچه مرده بیندازد و یرقان را نافع بود و اگر با عسل در چشم کنند نزول آب و ضعف
چشم را سود دهد و اگر با شراب بیاشامند زهرها و ادویهٔ کشنده خاصه ارنب بحری
را نافع بود و اگر با شراب بیاشامند مستی زیاده کند **بدکیون** مقل است و گفته شود
بداسقان بدسکان ابدکشان و بدشعان نیز گویند و قاتل ابیه و کف الکلب
و آن حشیشی است گرم و خشک اما محلل و ملطف بود و نافع بود جهت اصحاب
بلغم و رطوبت و رازی گوید بدل آن نیم وزن آن درونج و زیره کرمانی بوزن آن بود
برنج کابلی ابرنج گویند و برنج هم بپارسی برنگ خوانند طبیعت وی گرم و خشکست
در دوم و آن دو نوع بود بزرگ و کوچک بهترین آن کوچک است که لون آن بسرخی زند
دو درم از وی اسهال بلغم لزج بود و از قاتلات دود و هیچ ادویه بدان تمیز [illegible] و منافع
را سود مند بود و حبیش آورده که شربتی از وی ده درم بود با سیر تازه جهت حب القرع

برنگ کابلی

لیکن مضر بود بر ودها و مصلح آن کثیرا است و بدل آن بوزن آن ترمس و بوزن آن
قنبیل و وزن ان ماسوبه گویند بدل آن بوزن آن ترمس و دو دانگ آن قنبیل برنجاسف
بعربی شویلا گویند و بشیرازی [illegible] چند نام دیگر دارد و گفته شود بهترین وی آن زرد بود و
طبیعت آن گرم است در دوم و خشک است در آخر درجه اول جهت صداع سرد ضماد کردن
یا نطول نافع بود و ملطف و منفخ بود درد و ادرار و سنگ گرده بریزاند و اگر
در طبیخ آن بنشینند حیض براند و در نفس رحم را پاک کند و بچه بیندازد و مشیمه بیرون
آورد و ورم رحم را نافع بود و اگر [illegible] بیاشامند همین عمل کند و اگر بسوزانند و خاکستر
آن بر ریش [illegible] ضماد خشک گرداند و اگر با عسل بیاشامند کرمها بکشد
حب القرع و [illegible] بینی [illegible] را نافع بود و اگر بطبیخ وی بشویند و خوردن وی مضر
بود بگرده و مصلح ان انیسون است و رازی گوید بدل ان [illegible] نوع است
و گویند بدل ان افسنتین است برسیاوشان شعر الجن و شعر الارض و
و لحیة الحمار و شعر الخنازیر و ساق الاسود و الاصبع الاسود و کزبرة البیر نیز
خوانند و آن شعر الغول است بپارسی پرسیاوشان گویند و بکرمانی [illegible]
و بهترین وی آن است که چوب وی سیاه بود و ورق آن سبز و گویند بهترین
آن است که چوب وی [illegible] طبیعت وی معتدل است در گرمی و سردی
و گویند میل بگرمی و خشکی دارد [illegible] از وی [illegible] بلغم و سودا بود و ریش [illegible] را
از فضول غلیظ پاک کند و یرقان و سپرز را نافع بود و بول و حیض براند چون بیاشامند
و شکم ببندد و مشیمه بیرون آورد و گزندگی سگ دیوانه و مار و دیگر جانوران موذی

چون با شراب بیاشامند نافع بود و ملطف و محلل بود و داء الثعلب را نافع بود
و موی بر رویاند و خنازیر و دنبلات تحلیل کند و اگر بیاشامند یرقان و عسر البول را نافع بود
و اگر با لادن و روغن مورد یا روغن سوسن و روغن [illegible] و شراب بیامیزند و بر موی که ریزد طلا کنند
دیگر نریزد و بیخ آن همین حکم دارد و اگر بسوزانند و بر سر کل مالند موی بر رویاند و [illegible] گوید مضرت به سپرز
و مصلح آن مصطکی است و رازی گوید بدل آن [illegible] بوزن آن بنفشه با نیم وزن ان رب
السوس برحنط است و گفته شود [illegible] نیز گویند برخلیا بزر الرازیانج است
و گفته شود برشیا نداروا عصی الراعی است و گفته شود برغشت غلول [illegible]
گویند و آن قثاء بری است و شجرة البق نیز گویند و در قاف گفته شود برش
قطن است و طوط و عطب و کرسف و بیض الارض [illegible] گویند و در قاف گفته
شود برنجشک اوفرنجمشک است و گفته شد و حبق القرنفل نیز گویند بردوسلام
لسان الحمل است و گفته شود برغوثی بزر قطونا است و گفته شود برواقیا فاشرا است
و گفته شود بردی نباتی است که در آب روید و در مصر از وی کاغذ سازند و مولف
گوید که بشیرازی [illegible] خوانند طبیعت وی سرد و خشک بود در دوم اگر
بر جراحتهای تر بپاشند خشک کند و بر ناصور کنند نافع بود و خاکستر آن [illegible] که در دهن
بود [illegible] و حبس نفث الدم بکند و آنچه مصری بود غذا دهد چون بر کشند و بمکند مانند
نیشکر برطانیقی صاحب منهاج گوید بستان افروز است و گفته شود برشوم
بلغت اهل بغداد خرما است و گفته شود بزر القطونا بپارسی اسفیوش گویند و بیونانی
فسلیون و معنی آن برغوثی بود و بشیرازی [illegible] گویند و آن دو نوع است سفید و سرخ

بهترین آن سرخ بود که میل بسیاهی زند و فربه بود در دوم و گویند در سیوم و گویند معتدل است
در تری و خشکی حرارت و تشنگی ساکن کند و اگر بریان ناکرده دو درم بجلاب گرم بیاشامند طبیعت
براند و اگر بریان کرده بود با روغن گل شکم ببندد و بیخ را نافع بود خاصه بچگان و لعاب وی
جهت خشونت دهن و سینه و لذع معده نافع بود و بر ورم گرم ضماد کردن جهت نقرس با سرکه
و جهت صداع با گلاب سودمند بود و شاید که کوفته استعمال کنند که کشنده بود و شربتی
از وی مقدار دو درم بود مداوای کسی که بنکوی کوفته خورده باشد با سفیداج و فلفل و حلتیت
یا بمثلث کنند و دوالمسک و بدل وی در تلیین طبیعت به دانه بود و در تبرید و ترطیب
تخم تورک. بزرالکرفس البستانی تخم کرفس بستانی بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم
بول و حیض براند و سده گرده و جگر بگشاید و فواق که از امتلا بود سود دهد و شربتی از وی سه درم
بود و جهت گزندگی جانوران نافع بود و درد پهلو مار را نافع بود اما مضر بود بسر و مصلح آن
حماماست و شریف در خواص آورده است که تخم کرفس کوفته با هم چندان قند بروغن گاو
چرب کنند و سه روز بیاشامند باه را زیاده کند بغایت اما باید که بغذا گوشت خروس فربه
خورند و بدل تخم کرفس نطراسالیون است و گویند بدل آن افستین و نیم وزن آن و نطراسالیون
بزرالخبازی بپارسی تخم خزو گویند و بکرمانی پنیرک خطمی و طبیعت آن معتدل است در حرارت
و رطوبت و در عمل قوی بود و بهتر از تخم خطمی خشونت سینه را زایل کند و بیخ و درد سر را نافع
بود و جهت گزندگی رتیلا و سموم نافع بود و چون در ادویه حقنه بود دفع مضرت ادویه حاده بکند
و بدل وی تخم خطمی است بزرالخطمی بهترین وی آن بود که سیاه و رسیده بود و طبیعت آن
سرد و خشک بود و گویند معتدل است در حرارت و رطوبت اگر با سرکه بر بهق طلا کنند

دو آفتاب

و در آفتاب نشیند نافع بود و جهت برص گرم سودمند بود و خون رفتن شکم ببندد و
و در ضمادات که جهت ذات الجنب سازند نافع بود و شکم ببندد و سنگ
گرده بریزاند و بدل وی تخم خبازی بود بزرالجرجیر بپارسی تخم کیکیز خوانند و کیکج و به
شیرازی کرک بهترین وی بستانی بود و فربه و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم
و گویند در دوم سودمند بود و جهت عسر البول و برش طلا کردن نافع بود و باه را
برانگیزد و درد ساقین را نافع بود و مقدار یک درم و اگر با سکنجبین و آب گرم بیاشامند
قی بغی آورد و اما مصدع بود و منی زیاده کند و بول براند و تاریکی چشم آورد و اگر سحق
کنند و بر کلف روی طلا کنند زایل کند و اگر گویند و بعوض نمک بر زرده تخم مرغ نیم
برشت کنند و بیاشامند مجامعت را قوت دهد اما مشکل گوار بود و مضر بود بمثانه
و مصلح وی کثیراست و بدل وی رازی گوید نبات وی و گویند بدل وی تودری است
و مجهول گوید بدل وی تخم گندنا است و دیسقوریدوس گوید در طبخ بدل آن خردل است
بزرالخرفه بقلة الحمقاء است و رجله و فرفخ و بقلة المبارکه و بقلة الزهرا و بقلة اللینه و ذنب
ساوکف و ترفحیره و فرفین و حمقاء نیز گویند بپارسی تخم تورک خوانند و باصفهانی تخم
فرفین و بکرمانی تخم بکرک و به تبریزی تخمکان و بهترین وی آنست که فربه بود و طبیعت
آن سرد است در درجه سیوم سودمند بود و جهت درد جگر که از گرمی بود و تپهای
حاره و مقدار پنج درم از وی بکوبند و شیره بگیرند و با نبات بیاشامند و اگر
بجلاب خورند جهت سرفه که از حرارت بود نافع بود و جهت لذع فم معده
نافع بود اما منقطع شهوت بود و منی که او را حل کند و مضر بود به سپرز و معده

عفني ومصلح وي قند است وبدل آن بزر القطونا بزر الجزر البستاني بپارسي تخم گزر گویند
نافع بود جهت ریشهاي خورنده چون بکوبند وبران ضماد کنند واگر بخورند باه را برانگیزد
وبول وحیض براند وریشهاي عفن پاک کند واستسقا را نافع بود وبدل آن بوزن
آن انیسون بود بزر الخس بپارسي تخم کاهو گویند بهترین وي بستاني سیاه فربه بود
وابن مؤلف گوید بهترین تخم کاهو تبریزي سفید فربه بود وطبیعت آن سرد وخشک
مخدر در سوم بود شهوت جماع را ساکن گرداند وکسي را که احتلام بسیار افتد چون بیاشامند
نافع بود وقطع شهوت جماع بکند وتقطیر مني خشک گرداند ومقدار مستعمل یک درم تا دو درم
بود وضماد کردن جهت صداع سودمند بود ومنع سیلان که از چشم آید بکند چون بر پیشاني
ضماد کنند وروي سبات آورد ومصلح وي مصطکي است وبدل وي دم الاخوین
بزر البنج بپارسي تخم بنگ گویند وبلفظي دیگر صلاح الرجال واین سه نوع است
سیاه وسرخ وسفید بهترین آن سفید بود بعد از سفید سرخ اما سیاه کشنده بود وطبیعت
آن سرد وخشک در آخر درجه سیوم وخشک در دوم عصاره وي درد گوش را نافع
بود وجهت نفث دم بافراط سود دهد ودرد دندان ساکن گرداند وبر نقرس طلا
کردن نافع بود وخوردن وي مضر بود ومخدر وتباه کننده عقل وخناق وجنون
آورد وورم زبان وضیق النفس وگراني گوش باز دید کند ومداوا بقي کنند
بآب گرم وروغن وعسل بعد از ان شیر تازه ومرق اسفیدباج بمرغ وگوشت بره وبه
وبدل آن افیون است بوزن آن وصاحب تقویم گوید مصدع بود ومخدر احشا ومصلح
آن عسل است وانیسون واگر بر برص طلا کنند بغایت نافع بود وتقویت اعضا بود

وچون

وچون در حمام طلا کنند بر بدن ودرد جگر وسپرز را نافع بود بزر البقلي بپارسي تخم ترتیزه گویند
وبهترین وي آنست که وي فربه بود وطبیعت او گرم است در سیوم وخشک در دوم
وجهت نمش وکلف وبهق سفید واثر زخمها نافع بود وچون بآب رازیانه طلا کنند
بر بهق سیاه وسفید با گندش وسرکه در حمام طلا کنند بغایت نافع بود ونفخي که
در شکم بود تحلیل دهد ومحلل قوي بود ومقدار دو درم مستعمل بود اما مضر بود بجگر ومصلح
وي سکنجبین است واگر با سکنجبین بپزند وبدان غرغره کنند هم چنان که
وخناق را نافع بود ودر دفع زهرها وگزندگي جانوران قایم مقام تریاک بود
وصاحب تقویم گوید مصدع بود ومضعف جگر ومصلح وي گشنیز وشکر بود
وجهت درد سپرز کهن شده سه روز دو درم کوفته وبیخته با سکنجبین بیاشامند
بغایت نافع بود وبدل آن حب الرشاد است بزر لسان الحمل بپارسي
بارتنگ گویند بتبریزي تخم بزرشه وطبیعت وي سرد وخشک بهترین
آنست که فربه بود وسیاه که بسرخي مایل بود نافع بود جهت سده جگر وگرده
وعرق النسا وقابض بود ومقدار سه درم مستعمل بود وچون بیاشامند نفث
دم که از سینه بود قطع کند وفضول که از شکم روان بود واسحق گوید طبیعت آن گرم
وخشک است وابن مؤلف گوید این قول دور است ومضر بود بشش ومصلح آن
عسل بود وبدل آن گویند تخم حماض بستاني بود بزر الحماض حب الترشا
گویند بپارسي تخم ترشه وبشیرازي تخم ترشینک خوانند وبهترین آن فربه
بود وسیاهي که بسرخي زند طبیعت آن سرد وخشک بغایت قابض بود

مره صفرا بنشاند و روده پاک کند و شکم ببندد و اسهال قطع کند خاصه که بسبب
خلطی گرم بود اما مضر بود بگرده و مصلح آن قند بود و در خواص آورده اند که تخم حماض اگر
در خرقه بندند و زن بر بازوی چپ بندد مادام که با وی باشد آبستن نشود و رازی
گوید تخم حماض بریان اگر پیش از گزندگی عقرب خورده باشند و عقرب بگزد هیچ
مضرت نرساند و تخم حماض بستانی بهترین آن بود که بسیاهی مایل بود و سودمند
بود ماده صفرا و تب غب و صوی و دو درم مستعمل بود و مضر بود بسپرز و مصلح آن تخم
رازیانه و کرفس است **بزر الکتان** بپارسی تخم کتان گویند و کشد انک خوانند و
در بسیار ازی بزرک گویند بهترین آن بود که تازه و فربه باشد و طبیعت وی گرم است
در اول و معتدل است در تری و خشکی و گویند معتدل است در گرمی و خشکی و سردی
و خشک است در اول منضج ریشها و ورمها بود خواه گرم و خواه سرد اندرونی و بیرونی
کلف و برص را نافع بود و دخان وی زکام را سودمند بود و اگر بریان کنند
شکم ببندد و اگر خام بپاشانند شکم براند و مقدار مستعمل از وی سه درم بود و ادرار
بول بکند و اگر بپزند و زن در آب آن نشیند و سه درم جاسیه که در رحم بود تحلیل یابد
و معده را بد بود و دشوار هضم شود و غذا اندک دهد و مضر بود بانثیین و مصلح
آن سکنجبین بود با عسل و جالینوس گوید که سودمند بود جهت شقاق مقعد
و در نیش و هر جراحتی که از خارج بدن بود بصلاح آرد و مقوی اعضا بود و دیسقوریدس
گوید چون بسوزانند و سحق کنند و بر ریش مقعد افشانند زایل کند و بدل وی
عصاره با قلا بود و گویند حلبه و در خواص آورده اند که چون با موم و عسل

برص ناخن طلا کنند البته ببرد و چون بخورند منی زیاده کند و درد سینه را نافع بود
بزر النمام بپارسی تخم سیسنبر گویند بهترین وی بستانی بود سیاه رنگ طبیعت
وی گرم و خشک است حیض براند و زادیدن آسان کند و مقدار ازو سه درم مستعمل بود جهت
باد که در شکم بود و فواق امتلائی را نافع بود اما مضر بود بشش و مصلح وی کثیرا بود
و بدل آن تخم نعناع و تخم بالنگو جسا وی **بزر الهلیون** بپارسی تخم مارچوبه گویند
و مارگیا خوانند بهترین وی بستانی بود طبیعت آن گرم و تر بود در دوم منی بیفزاید
و شهوت جماع را برانگیزد و مفتح بود و شیر زیاده کند و مقدار مستعمل بود اما مضر بود
بسپرز و مصلح آن عسل است و عسر البول را نافع بود و عرق النسا و فالج بلغمی
و ریحی و گزندگی رتیلا و بدل آن حمص است **بزر الکشوث** بزر حبول خوانند بپارسی
تخم کشوث گویند و بسریانی دیبار و شکوثا نیز گویند طبیعت آن معتدل است
در گرمی و سردی و خشک است سده جگر بگشاید و سپرز و معده را پاک کند از خلطهای
عفن از عروق بیرون آورد و تبها مرکب از بلغم و مره صفرا را نافع بود و اگر
با سرکه بپاشانند فواق ساکن کند و چون بجوشانند شکم ببندد و قوت معده
بدهد و بول و حیض براند و سیلان رحم را نافع بود و عصاره وی چون تر بود با قند
جهت تریاق مفید بود و اگر بطبیخ و یا عصاره وی پای بشویند نقرس را
نافع بود و دو درم مستعمل بود و طعم بغایت تلخ بود و در منفعت مانند تخم کاسنی
بود و در او اگر حلاوت و گویند مضر بود بشش و مصلح آن عسل است و گویند
صمغ عربی و بدل آن گویند چهار دانگ وزن آن افسنتین است **بزر الهندبا**

بپارسی تخم کاسنی گویند بهترین آن سیاه رنگ فربه بستانی بود و طبیعت آن
معتدل است در گرمی و سردی و خشک است و نافع بود جهت تبهای صفراوی
و سده جگر و یرقان و مقدار از دو درم تا سه درم مستعمل بود و گویند مضر بود بسپرز
و مصلح آن سکنجبین است و بدل آن تخم کشوث **بزر الکراث** بپارسی تخم
گندنا خوانند بهترین آن شامی تازه فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک است
و گویند سرد است و چنین گویند گرم و خشک است در سیوم اگر بخور کنند با قطران
در شب دندانی که کرم در آن باشد کرم بکشد و بیندازد و اگر در شب
مقعد بخور کنند بواسیر زایل کند و دو درم از وی با ده درم تخم مورد نافع بود
جهت نفث دم که از سینه بود و ترحر و جهت کسی که بهوش منقطع
شده بود یک درم نافع بود و سنگ گرده بریزاند و اگر با حب الرشاد بریان کنند
ترحر که از بلغم بود بغایت سود دهد و مضر بود بشش و مصلح آن عسل است
و گویند مجفف شش است و مصلح آن لعاب به دانه است و بدل آن تخم
جرجیر است و از خواص آنست که اگر در سرکه اندازند تیزی ببرد و گویند اگر
کسی خواهد که مجامعت بسیار کند هیچ ادویه بوی نرسد تخم کند تا با شراب
بیاشامد **بزر اللفت** بزر الشلجم است بپارسی تخم شلغم گویند بهترین آن
است که زرد رنگ بود و طبیعت آن گرم و تر است باه را زیاده کند و نفاخ بود
چون در معاجین بود دفع سموم و ادویه قتاله بکند و شریف گوید چون تخم شلغم
بر گردن بندند نافع بود جهت ورم ادویه و اگر بیاشامند نفوظ آورد

وجهت

وجهت درد که از سردی بود و قولنج پخته شده مفید بود اما مضر بود بسپرز و مصلح
وی تخم خربزه است و مستعمل از وی ده درم بود و [illegible] گویند از خواص تخم وی یکی آنست که
چون کهن شود رنگ در میان آن نبود و نگارند که نبرویند **بزر البصل** بپارسی
تخم پیاز گویند طبیعت آن گرم و خشک است و در وی رطوبتی فضلی هست باه را تحریک
دهد و در مزاجهای سرد **بزر السلق** بپارسی تخم چغندر گویند و بشیرازی برگ چغندر
و آن دو نوع است و در سلق گفته شود و طبیعت وی سرد است و در وی اندکی خشکی
بود معده را بد بود و شکم براند و منفخ و مقطع بلغم بود و بدل وی تخم خطمی بود **بزر القثاء**
بپارسی تخم خیار زه گویند و بتبریزی تخم شنگیار بهترین آن بود که فربه بود طبیعت آن
سرد و تر بود و بهتر از تخم خیار بود بول براند و مقدار از وی ده درم مستعمل بود تا ده درم و چون
بکوبند و بر بدن طلا کنند لون اندام نیکو گرداند و اسحق گوید مضر بود بسپرز و مصلح وی
سکنجبین بود و بدل وی بزر القثد **بزر القثد** بپارسی تخم خیار گویند و بشیرازی خیار
بادرنگ بهترین آن بود که از خیار زرد گیرند و فربه بود و طبیعت آن سرد و تر بود نافع بود
جهت احتراق صفرا و ورم گرم که در جگر و سپرز بود و درد شش گرم و در بدن آن و اسحق گوید مضر
بود با شش و مصلح آن کثیرا بود و بدل آن بزر قثا **بزر البطیخ** بپارسی تخم خربزه
گویند بهترین آن بود که شیرین باشد طبیعت آن گرم و تر است [illegible] ادرار
کند و مجامعت را زیاده کند و منی بیفزاید و شیرینی جهت سرفه گرم نافع بود ادرار
سینه که از ورم گرم تولد کند و خشونت دهن و صحیح و حلق را نرم کند و تشنگی بنشاند
تبهای حاده و تبی که سبب آن صفرای سوخته بود [illegible] جگر گرم نافع بود [illegible] مثانه

بول براند و مجاری کرده و مثانه پاک کند و سوزش آن قطع کند و بقیت درمهای
گرم باشد تحلیل دهد و اسحق گوید مضر بود بسپرز و مصلح آن عسل است و دو درم یا پنج درم
مستعمل بود و صاحب تقویم گوید مضر بود با حشا و مصلح آن عصاره زرشک است
و وی شیر زیاده کند و منی بیفزاید و نفوظ آورد **بزر الورد** تخم گل بهترین آن بود که
از گل فارسی گیرند طبیعت آن سرد و خشک است و قابض بن دندان محکم کند و قلاع
زایل کند چون کوفته در دهن گیرند و در چشم را نافع بود معده و روده پاک کند و مستعمل
از وی دو درم بود نافع بود جهت اسهال را امراری و در بیخ دندان رسود دهد و خوردن
آن شش را مضر بود و مصلح آن کثیرا بود و این مولف گوید بزر الورد را زرالورد
خوانند و آن ثمریست که چون گل دربار رها کنند آن ثمر شود و مانند عناب و در اندرون
وی دانه چند بود و مانند تخم خیری و آن دانه تخم گل است نه آن تخم که در اندرون گل
می باشد هرچند آن تخم نیز قابض است اما مراد از زرالورد این تخم است و زر
اسم جوزکره است و این تخم مناسبت بجوز کره بیشتر دارد **بزر الریحان** تخم
شاسپرهم خوانند بهترین وی آنست که سیاه و فربه و کوچک و خوشبوی بود و طبیعت
آن گرم و خشک است و گویند معتدل است در گرمی و سردی نافع بود جهت دوار
و رعاف و خیام صفراوی و مقدار نیم درم بریان کرده بچه را نافع بود و شکم ببندد
چون یک مثقال با آب سرد یا گلاب ترکرده فرو برند قطع اسهال کند و گویند
مضر بود بگرده و مصلح آن مرزنگوش است و بدل آن تخم مرو **بزر الشبث** پارسی
تخم شبت گویند بهترین آنست که فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک است باعتدال

بشیرا

شیر را براند و بواسیر قطع کند چون سوخته بر بواسیر ضماد کنند و دو درم مستعمل بود لیکن
مغثی بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی   و بدل آن بوزن آن شبت **بزر الکرنب**
پارسی تخم کرنب گویند و بشیرازی تخم کلم بهترین آن تازه و فربه بود و طبیعت آن
گرم و خشک است خمار را نافع بود و اگر بخورند منع مستی شراب بکند و در پیست شوند
و منی زیاده کند و یک درم مستعمل بود و مضر بود به شش و مصلح آن عسل است و ابن ماسویه
گوید که هر که دو درم تخم کرنب با آب گاوزبان بیاشامد و شراب بیاشامد دیر
مست شود و گل وی چون فرزجه از آن بسازند و زن بخود بر گیرد بچه در شکم
بکشد **بزر الکرفس الجبلی** فطراسالیون است و گفته شود **بزر الاطبه** بزر القداح
است و بزر القفصر و بزر اللفت و بزر القصب گویند و آن بزر القطف
است پارسی تخم اسپست گویند بهترین وی زرد و فربه بود و طبیعت آن گرم
تر بود و در وی نفخی بود باه را زیاده کنند و مجامعت را قوت دهد و شیر
زیاده کند و بدل وی در تلطیف همچنین تخم شلغم بود **بزر المظ** حب القلقل
است و گفته شود **بزر الحمحم** خبه است پارسی تخم فرنگ گویند و با صفهانی
خاکشی و تبریزی سوارون و بترکی مراشوه و در جاگفته شود **بزر البرمق**
بزر القطف است و در قاف گفته شود و طبیعت وی معتدل است
در حرارت و برودت و خشک بود در اول و گویند گرم است و در وی جلا و تلیین
بود **بزر الرمان البری** حب القلقل است و گفته شود **بزر الجزر البری** در جیم
است گفته شود **بزر السداب** پارسی تخم سداب گویند بهترین آن سیاه فربه

بود وطبیعت آن گرم وخشکست درسیوم نافع بود جهت فواق بلغمی اگر یکدرم یا دودرم بیاشامند
جهت دفع زهرها نافع بود وگزندگی جانوران خاصه که با انجیر خشک ومغز گردکان بود
وعرق النسا را نافع بود اما قطع منی بکند ومصلح آن کثیرا است یا عسل وبدل آن سداب
بزر المرد بپارسی تخم مورد گویند وبشیرازی مورد شک بهترین وی آنست که تازه وفربه بود
که لون آن بسرخی زند طبیعت آن گرم وتر است باعتدال اگر بریان کنند نافع بود
جهت دوسنطاریا وپیچ شکم ببندد ومنضج ورمها ودملها بود وبریان ناکرده مسهل اندکی
بلغم بود ودودرم مستعمل بود ومضر بود بشش ومصلح آن جلنار است وبدل آن بزر قطونا
ودر انضاج بدل وی بزر الکتان بود بزر الکاکنج حب کاکنج است وگفته شود بزر اللفو
بلغت اهل خراسان تودری گویند وگفته شود بلفظی دیگر شندلکو گویند وقصیصه
نیز گویند بزر بلاتقیس حرف بابلی است وگفته شود بزر القنب شهدانج است
وگفته شود بزر الخندقوقی بپارسی تخم اندقوقو گویند ودو نوع است بستانی ودشتی
گویند بهترین وی آنست که فربه بود وبوی وطبیعت وی گرم وخشک بود معده را پاک
کند مقدار نیم درم نافع بود جهت گزندگی جانوران چون با سکنجبین بیاشامند
واز ادویه باهی بود ومهیج باه بود وگیاه وی نیز لیکن جوب آرد ومصلح وی
کثیرا بود وبدل وی شیلم است بزر الخل الاسود جلبهنگست وگفته شود
بزر العصفر قرطم است وگفته شود بزر الانجره قریص ودسا سارکشت گویند
وآن گزنه است بپارسی تخم انجره گویند طبیعت آن گرم وخشکست دردوم بهترین
آنست که فربه بود ودر وی تلطیفی هست وگویند تر است ورمهای ابن کوس

صلب

صلب نرم گرداند وباه را زیادت کند چون با شلغم بیاشامند یا با شیر گاو تازه
واگر بکوبند وبر ریشهای خورنده وسرطانات افشانند نافع بود ومقدار نیم مثقال آب گرم وعسل
واگر بکوبند سه درم وبا شراب یا با شیر تازه بیاشامند جماعت را قوت دهد وشریف
آورده که چون بکوبند وبا عسل بیامیزند وبر قضیب طلا کنند قضیب را ستبر گرداند واگر
با سکنجبین بیامیزند جهت درد گرده وسپرز نافع بود واگر کوفته با عسل بسرشند ولعوق کنند وحلق یا
نفس را نافع بود وصاحب تقویم گوید مغثی کرده بود ومصلح آن صمغ عربی بود وکثیرا وبدل
آن حرف است وقردمانا گویند بدل آن تخم گندنا است وگویند تخم ججیر واز بسیار خوردن
وی سرفه پیدا شود ومداواه آن شراب بنفشه وجلاب بود بزر الرازیانج
رومی انیسون است وگفته شود بزر الفنجنکشت حب الفقد گویند بپارسی
فنجنکشت وبشیرازی تخم ولاشوب وفلفل کوهی هم گویند ودر کنار رودها روید بهترین
آن بود که بوی وی تیز بود وطبیعت آن گرم وخشکست دردوم اگر دودرم از وی با دودرم
سکنجبین بیاشامند جهت ورم سپرز واستسقا نافع بود واگر با سرکه بجوشانند وبر سپرز
ضماد کنند نافع بود واگر بیاشامند مفتح سده جگر بود اما مصدع ومجفف منی بود ومصلح
آن شیر وترنجبین بود بزر الاسفاناخ بهترین آن بود که بسرخی مایل بود ومضر بود بسپرز
ومصلح وی طین مختوم بود بزر بقلة الحمقا بزر الخرفه است وگفته شود بسفایج تشنیوان
گویند واضراس الکلب نیز خوانند وثمیر وناقب الحجر وکثیر الارجل نیز گویند بهترین آن
قرنفلی طعم ستبر بود که چون بشکنند اندرون وی فستقی بود وطبیعت آن گرم است
در اول ومعتدل است در تری وخشکی وگویند گرم است دردوم وخشکست درسیوم

مسهل سودا و بلغم لزج بود و مقدار سه درم در مسهل سودا مستعمل بود و با مرق خروس بجهت مسهل بلغم بود
و اسهال وی بغیر مغص و کرب بود و شربتی از وی از دو درم بود تا پنج درم و قولنج بگشاید و محلل نفخ
و رطوبات بود و مفرح نیز بود از آن سبب است که مادهٔ سوداوی از جوهر دل و دماغ و جمیع بدن
مستفرغ کند و از خواص آنست که شیر را ببندد و از آن بسته حل کند و اسحق گوید مضر است بگرده
و مصلح آن ملح هندی بود **بستان افروز** و بستان افروز نیز گویند و بهترین آن بود که در سایه
خشک کنند طبیعت وی سرد و خشک است معده و روده پاک کند و حرارت معده و جگر ساکن کند
چون طبیخ وی با سکنجبین بیاشامند و مقدار دو درم مستعمل بود و اسحق گوید مضر بود بمثانه و مصلح وی
کثیرا است **بسباسه** بشیرازی بزباز گویند بهترین وی آنست که زردی بود که بسرخی
مایل بود و خوشبوی بود و طبیعت وی گرم و خشک است در اول و گویند در دوم و در وی قبضی بود
و گویند معتدل است و گویند شربتی سرد است و لطیف و اندکی حرارت در وی هست محلل
نفخ و صلابات غلیظ بود چون در قیروطی کنند و بوی دهان خوش کند و شکم ببندد و معده را
قوت دهد و سپرز را نافع بود و رحم را هم و بیخ و نفث الدم و سلس البول که از سردی بود و پیس
روده را نافع بود و بجهت سلس البول استعمال کنند ضماد کردن نافع تر بود که خوردن و بر ناف
ضماد کنند و بر قعقار و دیسقوریدوس گوید مقوی معده و سینه و نفس بود و منی بیفزاید و باه را
قوت دهد و نفوذ آن در خصوصا کسی که مزاج وی سرد بود و وی مصدع و مصلح وی صندل و گلاب
بود و بیادوق گوید بدل آن چهار دانگ وزن آن جوز بوا بود **بسر** غوره خرما است بشیرازی
خرک گویند طبیعت آن سرد و خشک در دوم و شیرین وی میل بحرارت دارد و در وی قبضی
بود طبیخ وی شکم ببندد و الحمر بسر بود حبس در وی زیاده بود و دشوار هضم شود و مضر بود بلثه و دندان

ومولد

و مولد ریاح بود و سدده و مصلح آن سکنجبین ساده بود **بستباج** خسک است و گفته
شود **بسبیج** لبان است و گفته شود **بسد** اصل المرجان است و آن سه نوع
بود سیاه و سفید و سرخ بهترین آن سرخست باریک باریی از آن و همگی گویند
طبیعت آن سرد است در اول و خشک است در سیوم و باید که سوخته مستعمل کنند
و صفت سوختن وی آنست که در کوزه کاران در کوزه کاری نو کنند و گل حکمت کنند
و در تنور خبازان نهند شب و بامداد بیرون آرند و در وی قبضی و تجفیفی بود اما تجفیف وی زیادت
از قبض بود نزف دم قطع کند و چشم را قوت دهد چون در چشم کشند و آب رفتن از وی
باز دارد و باید که بعد از سوختن بشویند و گوشت زیاده بخورد و اثر ریشها زایل کند و مقوی
دل بود و پیس روده را نافع بود و عسر البول بمقدار یکدرم مستعمل بود و در سنون دندان را
جلا دهد و رازی گوید در کتاب خواص از قول اسکندرانی گوید اگر در گردن مصروع
بندند یا بپای منقرس نافع بود و هر موضعی که خون از وی روانه بود که با سوده بسد
بر آن پاشند باز دارد و بدل وی در حبس خون دم الاخوین است و اسحق گوید مضر بود
بگرده و مصلح وی کثیرا است و این مؤلف گوید بسد سیاه لوادرکی خوانند و آن
سم موش است و گلاب **بتبش** ورق حنظل است و در صفت حنظل گفته شود **بتم**
تخم زنج است و گفته شود **بشوليون** بزرقطونا است و گفته شد **بشلکه**
حنظل است و گفته شود **بصل** بپارسی پیاز گویند بهترین وی سفید بود طبیعت
آن گرم و خشک در چهارم و در وی رطوبتی فضلی باشد و گویند گرم و خشکست
در سیوم و گویند تر است در دوم و گویند در سیوم و جالینوس گوید گرم است در چهارم و تر است

در سیوم ملطف و مقطع بود و جذب خون کند به بیرون بدن و باه را زیادت
کند و شهوت برانگیزد و آب گردش را نافع بود و چشم را جلا دهد و طبع را
نرم دارد و اشتها باز دید کند و آب وی در گوش چکانیدن طنین ببرد و جهت
نزول آب و سفیدی چشم چون عصاره وی در چشم کشند و چون بکوبند با عسل
بسرشند و بر قوبا طلا کنند زایل کند و اگر بر نخن سبتبر تنک کرده اند و بر داء
الثعلب طلا کنند سود دهد و بر گزندگی سگ دیوانه وافی سودمند بود و حیض
براند و اگر آب وی تنها در گوش چکانند کرانی گوش ببرد و اگر پیاز سفید
بریان کرده با پیه یا روغن یا زرده تخم مرغ کوفته بر مقعد ضماد کنند ورم اثر الجلیل
دهد و درد ساکن کرده اند و بوییدن و خوردن دفع با دهوم بکند و چون بسرکه نهند معده را
قوت دهد و حرارت وی کم کند و چون در خوردن مهلت ببویند منع غثیان بکند
و بوی دارو نشنود اما خوردن وی صحیح بود و بسیار خوردن وی صحیح بود و مضر
بود بعقل و لعاب بسیار آورد و افواه عروق بگشاید و مصلح وی سرکه بود یا ماست
و یا کاسنی خورند **بصل الزیر** بلبوس است و بصل الغول نیز گویند و آن پیاز
لیز است بیشتر ازین پیاز تلخ خوانند و به تبریزی زری طبیعت وی گرم و خشکست
در دوم بسیار خوردن وی فربهی آورد و باه را برانگیزد و قوت پشت بدهد و هضم
طعام و نفوط آورد و بر بهق و کلف طلا کردن زایل کند و با زرده تخم مرغ بر ثالیل
طلا کنند زایل کند و درد رحم که از سردی بود ساکن کند و سودمند بود جهت نهادن گزندگی
عقرب و در جملا خوردن و ضماد کردن چون با انجیر بود و اگر با قلقل سحق کنند

و بر معده ضماد کنند درد معده ساکن کند و اگر با سر ماهی بریان کنند و بر ریش
نخ افشانند نافع بود و خوراند و ریش سر را سودمند بود و بسیار خوردن وی نفس
خنک زمان بود و مضر بود بعصب و نفخ آورد و نفاخ بود و مصلح وی کاسنی بود
و بعد از آن شیر تازه و صاحب تقویم گوید مصدع بود و مصلح وی چند و کافور و گلاب
بود و بدل آن عنصل است **بصل النرجس** بپارسی پیاز نرگس گویند و طبیعت آن گرم بود
چون با سرکه بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و چون چهار درم از وی با ماء العسل بیاشامند
بچه مرده و زنده بیندازد و چون دو مثقال با عسل بیاشامند قی آورد و کرم را از شکم
بکشد و تنبیح و رعشای گرم بود و شریف آورده است که اگر قضیب بوی بمالند شفا
و ادمان کنند قضیب را سطبر و قوی کند و اگر سه عدد پیاز نرگس در شیر خیسانند
یکشبانه روز و سحق کنند و بر قضیب طلا کنند بغیر از سر و بدان ادمان کنند عجایب
بود بجال صحت باز آید و نقل عجب از وی ببینند **بصل العنصل** اسقیل است و گفته
شد **بصل الفار** بصل العنصل است و گفته شد **بصل التمر** رعوة التمر و زبد التمر گویند
و آن حجر الفر است و گفته شد **بطیخ** بپارسی خربزه گویند بهترین وی سمرقندی
بود و شیرین و قول اکثر آنست که سرد است در اول درجه دوم و تر است
در آخر آن و بعضی گویند گرمست و بکیفیت چون شیرین بود گرم و تر بود ادرار
بول کند و سنگ گرده و مثانه بریزاند و کلف و بهق و ورنخ زایل کند و در تخم
وی جلا بیشتر بود که جرم وی و پوست وی چون بر پیشانی چسبانند
منع نزول آب بکند و خوردن گوشت وی سنگ بریزاند خاصه از آن

کرده وبیخ وی درد درم چون بگوشانند وبیاشامند قی بی زحمت آورد وخربزه مستحیل گردد
بدان خلط که در معده زیاده بود ومرخی احشا بود ومعده وهیضه آورد واگر در معده تباه شود البته
قی کند ودر معده رها نکند واگر پوست وی در حمام در خود بمالند اندام را پاک گرداند خاصه لون را وچیا
واگر خشک کرده عرق اشنان بدان دست بشویند زهومت زایل کند واگر پوست وی
با گوشت گاو بپزند زود از معده بگذرد واگر پوست وی خشک کرده در دیگی که گوشت غلیظ
باشد اندازند زود پخته وهموار گرداند بطیخ زقی بطیخ هندی است وبطیخ سندی نیز
گویند بپارسی خربزه هندی گویند وبشیرازی خیار کدو وبه تبریزی هندوانه وبهترین آن
بود که آبدار وشیرین بود وطبیعت وی سرد وتر است در دوم نافع بود جهت مرضهای
گرم وتبهای محرقه ومزاجهای گرم ودفع تشنگی بکند واگر با سکنجبین بیاشامند بول
براند ومثانه بشوید وآب وی با قند چون بیاشامند تب بریده زیاده کند
ومضر بود به پیران ومزاجهای سرد ومرخی بود از وی حاصل شود ودرد جگر وبلغم انگیزد
واخلاط را خام گرداند ومصلح وی قند بود با عسل یا با وی خورند یا بعد از وی
بط گوشت وی بسیار حرارت ورطوبت بود وگرمتر از مرغهای آبی بود اما
دیر از معده بگذرد چه وی مسکن وجعها ولذیذ بود که در عمق بدن بود وفاضلتر
از همه جمیع مرغان بود وی لون را صافی گرداند وآواز را وباه را زیاده کند وفربهی
آورد وچون هضم شود غذا بسیار دهد لیکن دیر هضم شود وثقیل بود وخون نیک
از وی متولد شود وخلط نیک ومصلح وی آنست که با سرکه ودابازیر گرم بپزند
واگر بریان کنند وبر دهن زیت چرب کنند وپیاز در اندرون وی نهند

ویک

ویک دو شاخ نیز خشک واگر با اسفیدباج بر نخود ده بو کنند ودارچینی در وی کنند واندرون
وی گشنیز وکرفس وسداب ویک دو دانه سیر خشک بیاکنند بطراساليون
فطراساليون است گفته شود ومعنی آن کرفس جبلی بود بطرا یونانی کوه است
وساليون کرفس بطم بپارسی بن خوانند ودرجة الخضرا گفته شود بطارس بلغت
یونان دهن الحجارت است وآن نفط بود وگفته شود بطباط عصی الراعی است وگفته
شود بعر الضب بپارسی سرگین سوسمار گویند وپشک سوسمار خوانند بهترین وی
سفید بود وگرم وتر بود برص وکلف را نافع بود وسفیدی که در چشم بود زایل کند
وچشم را جلا دهد وقوة باصره بدهد وحکه را نافع بود وبشیرازی آنرا سرگین مار تنگ خوانند
بعر الماعز بپارسی سرگین بز گویند وبشیرازی پشکل بز گویند طبیعت آن گرم وخشک
بود خنازیر را تحلیل دهد بقوة وورمهای صلب وچون خشک بود ودود به پشم پاره
بخود برگیرد سیلان رحم باز دارد واگر سحق کرده با عسل بسرشند وطلا کنند در مفاصل را
نافع بود وبا شراب بر گزندگی افعی ضماد کنند نافع بود وخاکستر آن با سرکه
بسرشند وبر گزندگی سگ دیوانه طلا کنند سود دهد وسرگین بز کوهی داء
الثعلب را نافع بود ومحلل صلابات مفاصل وورم آن بود ومستسقی را
در آفتاب ضماد کنند سود دهد وبا سرکه بر گزندگی زنبور وجانوران طلا کنند هم
آن جذب کند بعر الضأن بپارسی سرگین گوسفند ومیش خوانند وبشیرازی
پشکل گوسفند واگر با سرکه بر ثالیل ضماد کنند سود دهد وبر سوختگی آتش طلا کنند
نافع بود وبا موم وروغن بر گوشت زیاده نهند نافع بود بعر الجمال بشیرازی پشکل اشتر

خوانند چون بر ثاليل بندند و بخور كنند قطع كند و خون رفتن بيني باز دارد چون خشك
كرده بسايند و در بيني دمند و گويند چون با ادويه جهت صرع بياشامند نافع بود محلل
خنازير و داءها بود و چون تر بود و بر وي ضماد كنند و درد مفاصل و ورم آن **بقم**
چوب درختي است كه از طرف هند خيزد و رنگبار و صباغان استعمال كنند و طبيعت
آن گرم و خشك است و در دم گوشت بر جراحت بر ريانند قطع خون از هر عضو كه باشد
بكند و ريشها خشك گرداند **بقس** چوب درختيست كه بپارسي درخت شمشاد
گويند و يوناني بقيس خوانند و اهل شام شمشار نامند و ورق آن مانند ورق مورد بود
و تخم آن هم مانند تخم مورد بود و قابض بود چون بياشامند شكم ببندد شريف
گويد نشاره چوب وي چون با حنا بسرشند و بر دق ضماد كنند سود مند بود و ابن
مؤلف گويد شمشاد از انواع است نشابوري و هروي و بغدادي و دروغين شمشاد
نشابوري و هروي گرم و درشت و شمشاد بغدادي را ابرگش بزرگتر از انواع شمشاد است
و چون از زمين بر آيد راست بر آيد [illegible] بود و بسر نازك باشد **بقلة الحمقا**
بقلة المباركه است و اسمهاي ديگر وي در بزر الخرفه گفته شد بشيرازي پادرك
گويند بهترين وي تازه بود طبيعت آن سرد و تر بود در سيوم و گويند در آخر دوم صفرا
بنشاند تشنگي باز دارد و چون ده درم از وي بياشامند كرم را بكشد و گزندگي
جانوران منع نزف بكند و ثاليل بوي حك كنند زايل كند و اگر بر ورمهاي گرم
كه مخوف بود ضماد كنند نافع بود و آب وي چون بياشامند كرم را بكشد
و گزندگي جانوران را سود دهد و اگر با روغن گل بسرشند و در دكر [illegible]

آفتاب

آفتاب بود نافع بود و سوزش شانه [illegible] بود و آن ببرد و خوردن وي جهت درد چشم كه
از گرمي بود ضماد كردن نافع بود و عصاره وي جهت نفث دم و معده و جگر گرم سود مند
بود خوردن و ضماد كردن و جهت سحج روده و اسهال مراري حقنه كردن نافع بود و تبهاي
حاده را سود دهد ليكن باه را مضر بود و بسيار خوردن وي تاريكي چشم و سكوري آرد
و مصلح وي كرفس و جرجير و نعناع بود و گويند مضر بود برودة و مصلح وي مصطكي بود
بقلة خراسانيه بقلة حامضه خوانند بپارسي تره خراساني طبيعت آن سرد و خشك است
در وسط دوم و گويند در اول شكم را ببندد و مره صفرا را سود مند بود و اشتهاي طعام
باز ديد كند چون نقصان شهوت از حرارت بود و محرورين را نافع بود
و بلغمي مزاج را مضر بود **بقلة مباركه و بقلة الزهرا و بقلة لينه** بقلة الحمقا است و گفته شد
بقلة الغزال [illegible] است و گفته شود ان شاء الله **بقلة الملك** شاهترج است
و گفته شود **بقلة اترجيه** بادرنبويه است و گفته شد **بقلة بارده** [illegible] است
و گفته شود **بقلة الانصار** كرنب است گفته شود **بقلة الضب** بادرنبويه
بري است و بادرنبويه گفته شد **بقلة الخطاطيف** صاحب جامع گويد عروق
الصفر است اما الحق محقق است دواء الخطاطيف است گفته شود **بقلة العقرب**
فوتنج بري است گفته شود **بكهن** بلغت اهل هند خيار چنبر است و گفته شود
بلوط الارض بيوناني كمادريوس را گويند و گفته شود **بلوط الملك** شاه بلوط است
و گفته شود **بلوط** درختي بعضي بيشتر بود كه در شاه بلوط و در قشر وي كه از آن جهت خوانند
و بعضي زياده تر بود كه در بلوط و بهترين وي تر و فربه بود بزرگ رسيده طبيعت وي سرد و خشك بود

دردوم وگویند در اول وگویند خشکی وی در سیوم است وگویند گرم است در اول منع نزف
دم ونفث بکند خاصه جفت وی وغذا بسیار دهد وجهت صلابات باسه بز
کوهی نافع بود واگر بسوزانند جهت دبیلها وقلاع نافع بود وبیخ را سوده دهد وچکیدن
کمیز وجهت زهرها نافع بود وشکم ببندد واگر طبیخ وی کی را اگر اسهال مزمن وقرحه
امعا بود بیاشامد سودمند بود واگر از طبیخ وی یا از وی فرزجه سازند وزن بخود برگرد
اسهال مزمن که از رحم اید باز دارد لیکن بلوط غذای ثقیل بود بد دو دوار بهضم بود
وصداع اورد واسحق گوید ازمیت دریع زیادت بیارد خورد ومضر بود بمثانه
ومصلح وی انست که بریان کنند وبا قند بخورند ودل بلوط بودن اقاقیا وب
بعلی بود بلبسن عدس است وگفته شود بلبس تین ابیض است وگفته شود
بلجاسف ابرنجاسف است وگفته شود بوسیطون جلبان است وگفته
شود بل میوه هندی است مانند قثا اکبی وگویند انار است وگویند نار
هندی است وگویند نارگیلی است وگویند قثا هندی یا بزریست وپوست
ویرا شل خوانند وبیخ ویرا بل وحب ویرا اشل گویند وجهوز گیا گویند بل میوه از
هندوستان از درختی حاصل میشود مثل درخت زردالو وابن مولف گوید بل میوه هندی است
بمقدار یک زردالو وکوچک گرد شکل وانرا بل خوانند بهترین آن بود که شیرین باشد
ودرخت ویرا حاما اقطی گویند وگفته شود وطبیعت وی گرم وخشک است در دوم
وگویند در سیوم قابض بود احشا را قوت دهد وصلابت عصب را ورطوبت
آن نافع بود ومرضهای سرد مانند فالج ولقوه واسترخا سودمند بود وقی باز دارد

و درجوارشات

و درجوارشات شکم ببندد وباد بشکند بلنجمشک فرنجمشک است وان فرنجمشک گفته
شد بلح چون سبز بود ولیخ خوانند وجدال وآمال چون سبز بود بشکافند وبیرون آورند
بپارسی غوره خرما گویند وچون در غلاف باشد طلع خوانند وگفته شود در صفت طلع
وطبیعت بلح سرد وخشک بود در دوم شراب وی شکم ببندد خاصه که با شراب کر بعضی
بود بیاشامند وسیلان رطوبات رحم باز دارد وخون که از بواسیر آید ببندد ومعده را
دباغت کند اما سینه وشش را بد بود بسبب خشونتی که در وی است ودیر از معده
بگذرد وغذا اندک دهد وسده جگر آورد وبسیار خوردن خلطهای غلیظ در
شکم باز دید کند اما خشک بول بود ومصلح وی خمیر بنفشه بود که بعد از وی بخورند
بلبوس بصل الزیز است وگفته شد بلیلج بپارسی بلیله گویند بهترین وی
آنست که زرد ورسیده بود وطبیعت آن سرد است در اول وگویند در دوم وخشک است
در سیوم ودر وی قوت ملطف وقابض بود معده را قوت دهد واسترخا
ورطوبت آن را نافع بود ومعده را دباغت کند وگویند شکم ببندد وبعضی گویند
ملین ثفل بود روده را نافع بود ومقعد چشم را قوت دهد واگر در چشم کشند
آب رفتن باز دارد ودر طبیعت نزدیک باملج بود وهلیله کابلی ومقدار
شربت از وی سه درم بود ومغز وی نزدیک بفلفل بود واسحق گوید مضر است
بسپرز ومصلح وی عسل بود واسحق بن عمران گوید املج است وگویند بل بی غیه
خشک ودو دانگ وزن آن آس وشش یک آن هلیله سیاه بود بلادر اقوتیا
گویند وثمر البلادر نیز گویند وبهترین آن سیاه فربه بود که چون بشکنند بسیار

عسل بود طبیعت آن گرم و خشک است در چهارم سودمند بود جهت کسی که بلغم و رطوبت بروی غلبه کرده
باشد و استرخاء عصب و نسیان و فالج و لقوه بغایت نافع بود و قوت حافظه بدهد
و ذهن را تیز گرداند و هر مرضی که از دماغ باز دید آید که از سردی و تری بود نافع بود
و مقدار مستعمل نیم درم بود و اگر در شیب صاحب بواسیر دود کنند خشک گرداند
و عسل وی بر داء الثعلب یعنی بمالند نافع بود و از جمله سمومات بود و سوزنده چون
بود خلطها و جنون و سرسام باز دید کند و تقطیع در حلق و اندرون و سوزش دهن
و لدغ در معده و روده و تبهای حاده باز دید کند و دو مثقال این عمل کند و هم بود که باشد
که کشنده بود و این مؤلف گوید کسی را دیدم که بلادر خورده بود که چند نوبت پوست
اعضای وی بیفتاد تا برد و اگر با مغز گردکان بخورند مضرت نرساند و این از
خواص است و اگر شکر نیز اضافه کنند بهتر بود مداوای کسی که بلادر خورده باشد
بدوغ گاو و جواب و لعاب به دانه بود در معاجین و عسل از وی چنان گیرند که ابریا
آذرگون کنند و بن بلادر بنیدازند و بلادر در ابر گیرند و نفت زند تا عسل از وی
بیرون آید بعد از آن با روغن گاو جوشانیده بیامیزند و روغن گردکان در معجون کوبند
و دیسقوریدوس گوید بدل وی پنج وزن وی مغز فندق دو دانگی و نیم وزن آن
روغن بلسان و دیگر گوید یک نفط سفید بود **بلسان** شجره مصری است برگ
وی برگ سداب ماند اما سفیدتر بود و در موضعی که آن را عین الشمس خوانند
بیش نبود و روغن وی بهتر و فاضلتر از حب وی بود و حب وی به قوت تر از
عود وی بود و صفت بود در حب و در عنق در دهان روغن در دهن گفته شود ان شاء الله

بنفج

بنفج بپارسی بنفشه گویند بهترین وی لاجوردی بود طبیعت وی سرد است
در دوم و تر است در سیوم و گویند سرد و تر است در اول مسکن اورام حار بود چون بروی
ضماد کنند و با آرد جو صداع که از گرمی بود و شربتی از وی از نیم درم تا چهار درم بود و چون
با آب بیاشامند خناق و صرع بچگان که ام الصبیان گویند نافع بود و جهت
درد مقعده و شقاق و ورم آن ضماد کردن نافع بود و مسهل صفرا بود بقوت جاذبه و بعضی
گویند مسهل بود بلغم جهت و خونی صالح معتدل از وی حاصل شود و اگر بر ورم معده و جگر
گرم ضماد کنند نافع بود و چون با بیخ بپزند و آب آن بر سر ریزند جهت صداعی
که از حرارت بود نافع بود و خوردن وی مضر بود بدل و مصلح وی انیسون است
که با انیسون بخورند و بوییدن وی زکام سرد را مضر بود باید که با خیری یا
مرزنگوش بویند و زکام گرم و نزلات که در سینه ریزد نافع بود خوردن و بوییدن
و حرقه مثانه را نیکو بود و ورق وی چون بکوبند تر و آب وی بگیرند و با قند
کودکان که مقعد ایشان بیرون آید دهند نافع بود و شریف گوید ورق
آن طلا کردن بر جرب صفراوی و دمامیل سودمند بود و بدل وی ورق خطمی است
نیلوفر بانیلوفر یا گاوزبان و گویند بدل وی نیلوفر و پرسیاوشان است **بندق**
بپارسی فندق بود بهترین وی بزرگ تازه بود و طبیعت آن گرم است
باعتدال و با اندکی خشکی و گویند گرم است در سیوم و تر است در اول و پوست وی
قابض بود اما مغز وی باه را زیاده کند و گزندگی جانوران خاصه عقرب چون
با انجیر و سداب بخورند و ضماد کنند و گویند عقرب از وی گریزد و اگر

پیش از طعام بخورند سموم را نافع بود اما فندق معده را بد بود واگر بعد از سم با انجیر و سداب
بخورند نافع بود اما فندق اگر با پوست بسوزانند و سحق کنند و با پیه کهن یا پیه خوک
یا پیه خرس بیامیزند و بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند و بعضی گویند فندق سوخته
چون باریک بسایند و بر میان سر طفل که چشم وی ازرق بود طلا کنند ازرقی ببرد
و سیاه گرداند و موی نیز سیاه کند و بقراط گوید خوردن فندق دماغ را قوت دهد و پوست وی
شکم ببندد و مغز وی منفخ و مولد ریاح بود و درد معده و صداع بود و مصلح وی فانیذ است
و بدل آن مغز جوز و گویند جلقوزه است **بنجنکشت** و در حسه اصابع هم گویند درخت وی
در کنار رودها روید و ورق آن مانند ورق سفداب بود و مستعمل از وی گل وی بود پس
ورق و تخم و چوب وی شاید که استعمال کنند بهترین آن تازه بود طبیعت آن
گرم است در اول و گویند در سیوم و خشک در سیوم و در وی قبضی است تا تفتیح
و تحلیل و تلطیف بود جهت صداع سرد ضماد کردن نافع بود و سده جگر و صلابت سپرز
با سکنجبین نافع بود و اگر در شب پشت بگسترند منع احتلام و نفوظ کند و زنان که
چون شهوت بر ایشان غلبه کند در زیر خود دود کنند ساکن گردد و از دود وی مار و گزندگان
بگریزند و خوردن وی گزندگی مار را نافع بود و بر گزندگی سگ دیوانه ضماد کردن
سودمند بود و مقدار شربتی از وی یک مثقال بود و لیکن مصدع و مسبت بود چون بریان
کنند درد سر کمتر آورد و مضر بود بمجامعت و اسحق گوید مصلح وی صمغ عربی است
نبات صمغ البطم است و گفته شود **بنج** منج گویند و بعربی سیکران و بپارسی بنک
خوانند و در بزرالبنج گفته شود **سطافلینن** بنجنکشت است و گفته شد **ثوم**

خرفکان

٢

خرفکان گویند ابن مؤلف گوید نباتیست که بر درخت زیتون و بادام و امرود
پیچد مانند کشوث و طبیعت آن سرد و خشک است **بندق هندیه** تخم اند قلان تربیت
بقدر از فندق اما کوچکتر بود و لون آن تیره باشد و بغایت املس بود و جوز الرته نیز
گویند طبیعت آن گرم و خشک است در اول اگر با سرکه بر ضماد بر طلا کنند تحلیل دهد
و القوه را چون سه روز سعوط سازند و در خانه تاریک بنشانند رطوبت از بینی
وی روانه شود جهت یابد صرع و سدر و مالیخولیا را نافع بود جهت نزول آب
کحل کردن و سبل و شکوری را سعوط کردن با آب مرزنگوش سودمند بود و با اثمد
کحل کردن احولی ببرد و دو درم از وی با بوره حیض را نافع بود و اگر حک کنند و فرزجه
سازند و زنان بخود برگیرند حیض براند و بچه مرده را بیرون آورد و عصاره وی
مسهل سودا بود و بلغم های و صفراوی لزج را از و برص و کلف و بهق را نافع بود با
سکنجبین قولنج را سود دهد و تب ربع و وی تریاق گزندگی عقرب و رتیلا بود
و مجموع زهرها و قوت اعصاب بدهد و فالج و لقوه را نافع بود و معده سرد را
موافق بود و قوت ماسکه بدهد و اگر بر اعضای سست طلا کنند سخت گرداند
و اگر بیخ وی دو درم با شراب بیاشامند ذات الجنب را بود و سرفه کهن که بلغم
دم که از سینه بود سود دهد **بنک** مانند قشوریست که از بیخ ام غیلان در میان
خیزد سفید و زرد بود بهترین وی زرد است سنگ نبوی و سفید در زیر بود
طبیعت وی گرم و خشک است در اول قوت اعضا بود و جلد را پاک کند و نشف
رطوبات که در زیر جلد بود بکند و بوی بدن خوش کند و قطع بوی نوره بکند

دمعده و جگر سرد را نافع بود چون از پرواندن ضماد کنند و بوی وی دماغ سرد را قوت دهد
نبات النار گیاه است و گفته شود نبات النار انجره است و گفته شود بن بباری یا
آنکاهه گویند و برگ آنکاهه بخاری خوانند و آنکاهه رقیق خوانند و در هیم گفته شود بنجم در قوت
مانند عدس است طبیعت آن معتدل است در یبوست و قابض بود مانند علک برقیق
و قبله کودکان ضماد کردن نافع بود و شکم ببندد و مولد سودا بود و مصلح آن روغن بسیار بود
بیسراری انرا هندو گویند فنجکردن لسان العصافیر است و گفته شود بوزیدان بوی مستعمل
خوانند صاحب جامع گوید در مصر مستعمل بوجین بوزیدان مستعمل کنند و این سهو است
بوزیدان تحقیق مستعمل است و هم صاحب جامع گوید از نقل ابن رضوان که بوزیدان
نوعی از مستعمل است و صاحب منهاج گوید خشبی هندی است و صاحب جامع هم
این گوید و این هر دو سهو است چه بوزیدان بغیر از مصر هیچ جای دیگر نمی باشد
و این مولف گوید بوزیدان در اهواز نیز می باشد و در طرف هند طرفی که خطایا
تعلق دارد هم می باشد اما مثل مصری نیست زیرا که از آن مصری سفید و سنگین
و سخت است و از آن دیگر موضعی سبک و سست و زرد رنگ بود و همچنین مولف گوید
اینکه صاحب منهاج و صاحب جامع آورده اند که خشبی هندی است مقصود
ایشان آن نوع است که از طرف خطایی آورند و بهترین وی آنست که سفید
و ستبر بود و خطوط بسیار بر وی بود و تازه باشد و طبیعت آن گرم و خشک
در سیم و در وی رطوبتی فضلی است و جالینوس گوید گرم و خشک است در اول و گویند
بقوت باهی بود و وی ملطف بود مفاصل و نقرس را نافع بود و باه را زیاده کند

ورزها را

و زهرها را سود دارد و یک درم از وی مسهل اخلاط غلیظ بود و نافع بود جهت خلطهای سرد
و بلغم و عصب را پاک کند و منی بیفزاید و زنان جهت فربهی استعمال کنند
چون با شیر یا آرد برنج حلوا سازند فربه کند و لون را نیکو گرداند و منافع وی
در درد مفاصل و نقرس مانند سورنجان بود و اسحق گوید مضر بود با شش و مصلح
آن خردل است و گویند مصلح آن تخم گزر است و قند و شربتی از وی مقدار
دو درم بود و در معاجین بدل وی دو وزن وی بهمن بود و اگر یافت نشود بوزن
وی و نیم وزن آن زرنباد و وی حب القرع را و کرمهای دیگر را بکشد
و شیر بیفزاید و معده پاک کند و اشتها بیاورد و استسقا را نافع بود و سده
جگر و سپرز را این مولف گوید زنان شیراز از او شیرزا خوانند و شقاقل
را هم شیرزا خوانند بوریطش مرقشیثا است و گفته شود بوبیا
در دار است و گفته شود بولودیون بیونانی معنی آن کثیر الارجل است و آن
بسفایج است و گفته شد بوعیس بزبان یونانی یعنی لسان الثور و آن
گاوزبان است و گفته شود بورنگ بادرنجبویه است و گفته شد بوجا حشیشی است
که با پشیش رویند تریاق مهش است و از جمله زهرها [illegible] آن جدوار است که آنرا
بمغولی ماه فرفیون خوانند و در جیم گفته شود بولوطرخون بیونانی اسبیجی
کثیر الشعر و آن پرسیاوشان است و گفته شود بول الدواب گمیز چهارپایان
سودمند است درد مفاصل چون بطلا کنند یا در آن نشینند بول الجاموس
گمیز گاومیش چون مرد و جز آن بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش که

از سردی بود **بول الحمار** گميز خر چون بياشامند درد گرده زايل كند **پوش درهندی** نيافت
كه از ارمن آورند و آن نباتيست كه همچنان مي گويند و شياف مي سازند طلا كردن برد هماي
گرم و نقرس گرم نافع بود و طبيعت و مبرد بود و بر بثرها طلا كردن سودمند بود و طبيعت وي
سرد و خشك است در آخر درجهٔ اول رازي گويد چون با آب عنب الثعلب بر نقرس طلا كردن
منفعتي عظيم بدهد و بدل آن حضض بود يا شياف ماميثا **بهار** اقحوان است و گفته
شد **بورق** انواع بسيارست بهترين آن ارمني بود و انرا نطرون خوانند و اقريطي
از يشان بقوت تر بود و ارمني تنك و سفيد بود با زردي و طبيعت آن گرم است در آخر
درجهٔ دوم و خشك است در اول سيوم و عيسي گويد گرم و خشك در دوم جلا و قوت بدهد و اخلاط
غليظ قطع كند و بعضي را ساكن گرداند اگر بكوبند با زيره و با مثنج بياشامند طبع را نرم
دارد و بادها بشكند و بر حكه و برص طلا كردن سودمند بود و طحال را نفخ دهد و چون
با آب خلط كنند و در گوش چكانند درد گوش را ببرد و باد كه در گوش بود و ريمي
كه از گوش آيد جمع نافع بود و اگر با سركه بياميزند و در گوش چكانند چرك گوش
را بيرون آورد و چون سحق كنند با سركه و بدان غرغره كنند علق كه در حلق چسبيده
بود بيفتد و با ادويه قاتلات دود كرمها را بكشد و بيرون آورد و هم چنين اگر
بر شكم و ناف بمالند و نزديك آتش نشينند همين عمل كند و اگر با شراب در گوش
چكانند كري ببرد و ابن مؤلف گويد در خواص آورده اند كه اگر بورق صدف سوده در
بيني زني دمند و آن زن عطسه كند دوشيزه بود و رازي گويد اگر دو درم از وي
با سه درم زنبق بسايند و بر قضيب مالند انعاظ تمام آورد و مجهول گويد چون

ر دعلن

بنيت

بغايت سحق كنند و با عسل بسرشند و بر قضيب و خصيه و گرداگرد آن طلا كنند
نعوظي تمام آورد و فولس گويد بواسير و ناسور كه در مقعد بود چون سحق كرده با روغن
گل بسرشند و بر آن نهند زايل كند و جهت استسقا با انجير ضماد كردن نافع بود و اگر
با عسل در چشم كشند سفيدي چشم ببرد كه كهن شده باشد و ارسطاطاليس گويد
نافع بود جهت رحم زناني كه رطوبت بسيار در آن بود نشف رطوبت بكند
و قوت دهد و زهرها را نافع بود و داء الثعلب را نافع بود و داء الحيه و برص را
نافع بود چون سه روز هر روز دو درم از وي با عسل معجون ساخته بياشامند و چون با
روغن بنفشه سحق كنند و در گوش چكانند كرم گوش بكشد و در حقنه مسهل مستعمل
از وي يك درم بود تا دو درم و بسيار خوردن وي لون را سياه گرداند و مفسد معده
بود و مصلح آن صمغ عربي است و گويند كنگبين يا فانيد و بدل آن نمك تيح يا نمك
اندراني و گويند بدل وي با بوزن وي شبث و بوزن وي نمك اندراني و بسفايج و برخي
گويند بدل وي يك وزن و نيم نمك بود **بول الناس** گميز آدمي چون با خاكستر زر بر جايي
كه خون آيد ضماد كنند خون باز دارد و سودمند بود جهت حكه و سعفه و خراز و برص
خاصه كه با بورق و آب جاش طلا كنند و جهت عطوطان عجب مفيد بود و جهت
گزندگي افعي خاصه بحري نشاميدن و بر آن ريختن و با نطرون جهت گزندگي سگ
ديوانه و هر گزندگي كه باشد و جهت جمع زهرها و چون بسايند و در پوست
انار و در گوش چكانيدن كرم گوش بيرون آورد و مؤلف گويد چون گميز كنند و كفي كه
بر روي آن نشسته بر ثاليل مالند قطع كنند **بول الصبيان** يعني گميز كودكان

چون در ظرفی مسین با عسل بپزند نافع بود جهت سفیدی چشم و دانه و ریش
و رمد و تاریکی چشم بهر دو و دردی بول که درین ظرف نشیند چون چند روز
بران بگذرد و بر جمره اندازند ساکن گرداند و چون با روغن حنا سحق کنند
و زن بچه برگیرد و درد رحم ساکن گرداند و نافع بود جهت گزندگی افعی و عقرب
بحری و صحری و گزندگی سگ دیوانه با بورق و جهت حکه و برص و جرب
و جذام نافع بود و جهت ماده گوش که روانه بود و چون با پوست انار بیامیزند
در گوش چکانند نافع بود و گزندگی همه حیوانات را نافع بود بول الابل
گمیز شتر بهترین بول جمل اعرابی است که او را النجیب خوانند طبعت
آن گرم و خشک بود و در وی قبضی بود و نافع بود جهت حزاز چون بدان
بشویند و شریف گوید سودمند بود جهت ورم جگر و باه را زیاده کند
با نشاسته منفتح سده و مصفاه بود و اگر در گوش چکانند و ریش گوش را
نافع بود بول الکلاب گمیز سگ چون بگیرند و رها کنند تا منعقد شود و موی را
بدان بشویند سیاه گرداند و بهترین خضابات بود و ثالیل قلع کند بول المعز
گمیز بز نافع بود جهت درد اعصاب مانند تشنج و امتداد و سعوط کردن
و جهت استسقا آشامیدن بول البقر بهترین گمیز گاو نر بود و بهق و خراز استسقا
زایل کند و اگر با مر نمک بدان زند و در گوش چکانند درد گوش که از سردی
بود زایل کند و چون در ان نشینند درد معده سرد که از بواسیر بود
سود دهد بول الخنزیر البری گمیز خوک صحرایی سودمند بود جهت سفیدی چشم و سنگ مثانه

بریزاند

بریزاند جبن دو نوع است رطب و یابس بهترین آن سفید بود و طبیعت آن گرم و خشک است
در درجه دوم مسیح گوید گرم است در درجه دوم و تر است خفقان را عظیم نافع بود و دل را
قوت دهد و منی بیفزاید و باه برانگیزد و فربهی آرد و سنگ مثانه بریزاند
شربتی از وی یک درم بود و اسحق گوید مضر بود بسپرز و مصلح وی انیسون بود و بدل وی
بوزن وی تودری و نیم وزن وی لسان العصافیر بیضه بهترین وی تازه بود از
مرغ خانگی و زردهٔ وی فاضلتر بود و باید که نیمبرشت کنند صفت نیمبرشت
آنست که اگر با پوست در دیگ جوشان اندازند سیصد بار شمارند و اگر بی پوست
بود صد بار بشمارند و بعد از ان بردارند زردهٔ آن گرم و تر بود و غلیظ و نیم برشت
زودتر هضم شود و غذا بهتر دهد جهت حلق و سرفه و سل نافع بود و باه را
زیادت کند و زردهٔ وی بریان کرده قابض بود چون با عسل بر کلف طلا کنند
زایل کند و سوختگی آتش و منع ورمها بکند و در حقنه جهت قرحه امعا نافع بود و چون
با عسل بر کلف طلا کنند زایل کند و سوختگی که از آب گرم بود و برشم بدان بمالند
و جراحت خصیه و مقعد را نافع بود و اگر در سرکه بپزند شکم ببندد و درد و زحار را
نافع بود اما دیر هضم شود خاصه منعقد آن و اکثار و مداومت خوردن وی کنند کلف
آورد و مطبوخ وی بد بود و سنگ گرده آورد و قولنج و فاعلی آن بود که فلفل و زیره و دارچینی
با آن خلط کنند و بعد از ان نیمبرشت مربا خورند و سفیده آن اگر در گوش چکانند
که درد گرم بود سرد گرداند و درد ساکن کند و اگر بر سوختگی آتش بمالند سود دهد و اگر صوف
بدان تر کنند و بر چشم بندند درد چشم که از گرمی بود ساکن گرداند و جهت

درد چشم بغایت نافع بود در چشم چکانیدن واگر تخم مرغ همچنان خام بیاشامند
گزندگی مار را نافع بود ونیم گرم آشامیدن قرحه مثانه وگرده وخشونت سینه ونفث الدم
ونزله را مفید بود **بیض الاوز والنعام والبط** خایه مرغابی وشتر مرغ وبط وبهترین آن
تازه بود نیم برشت معتدل بود در گرمی لیکن غلیظ بود ومضر بود بقولنج ورياح ودوار
ومصلح آن سعتر ونمک بود **بیض العصافیر** بیضه گنجشک باه را زیاده کند بیشتر
از همه بیضها **بیض الحجل** نیکوترین بیضه کبک تازه بود ولطیفتر از بیضه مرغ خانگی
بود نافع بود جهت ناقهان وبیضه تذرو ومرغ خانگی وکبک مقوی باه ودل وصحیح
اوصاف ثلاثه باشند ومضر بود باصحاب کد ومصلح آن شلث بود **بیض الحباری**
واللقلق خضابی نیکو بود موی را **اپش** بدترین زهرها است ودر غایت
گرمی وخشکی بود وتیزی نافع بود برص طلا کردن وجذام با ادویه دیگر ووی سم
قاتل مهلک بود مقدار دانگی کشنده وتریاق وی موش بیش است ودفع زهر
مار وسگ وماهی فرفین که آن جدوار است ووی از سم افعی زودتر نفوذ کند ودرون
سنبل نوعی از آن است وگفته شود ان شاء الله **موش بیشا** بوطا است
وگفته شد اما موش بیش حیوانی است مانند موش که معروف است
بفارة البیش ودر بن درخت بیش جا که دارد نافع بود جهة برص وجذام وتریاق
بیش بود وافعی وهر زهر که باشد والله اعلم **باب التاء** **تانبول**
تامول نیز گویند وتانبول وان ورقی است مانند ورق نارنج ودر دریا بسیار باشد
وبسیار خورند ودر طعم نزدیک تر نقل بود جهت درد دهن سودمند بود وبوی

دهان

دهان خوش کند واشتهای طعام باز دید کند وباه را قوت دهد ودندان را راسخ کند
ولثها را آورد وبن را قوت دهد وخون بن دندان را باز دارد ومعده ودندان
وبن دندان را قوت دهد خاییدن وی صاحب منهاج گوید طبیعت وی گرم است
در اول وخشک در دوم قوت جان ضعیف بر بر دهد چون بخورند وبعد از آن آب
بیاشامند نفس را خوش کند واهل هند بعوض خمر بعد از طعام تنبول خورند مفرح
بود وغم زایل کند وباید که کلس صدف وپنج دانگی وپاره فوفل خورند واگر کلس
نبود هیچ طعم نیابند وتفریح نبخشد وتنبول خمر اهل هند است ورازی گوید
بدل وی قرنفل خشک است **تاتمضت** حماض است بزبان اهل بربره ودر
ابرج گفته شد **تالغییر** حرف است وگفته شود **تاکوب** بزبان
بربری افرنیون است وگفته شود **تاغندست** بزبان بربری عاقرقرحا است
وگفته شود **تبن مکه** اذخر است وگفته شد **تبر** ذهب است وگفته
شود **تبلاق** سعد است ملاسین گفته شود **تدرج** باری تذرو گویند گوشت
وی بهترین گوشت مرغان بود ودر منفعت مانند دراج بود وگوشت وی
گرم بود ونافع وتخم را زیاده کند وابن زهر آورده است که زهره وی چون بدان
سعوط کنند حیلو وسواس زایل کند وچون گوشت وی بریان کنند ودو
روز گرم بخورند آن زحمت زایل کند **تره خراسانی** گرم وخشک است مقوی معده
بود وقوت هاضمه بیفزاید ومحلل ریاح غلیظ باشد **تراب الهالک** گویند
است گفته شود **ترنجان** بادرنجویه است وگفته شد **ترباتان** غافث است

وگفته شود تراب الهالک سنگ است وگفته شود تریاق ترکی مومیائی است
وگفته شود تریاق الحیه در کنج چشم گاو کوهی وبز کوهی می باشد وازان گاو
کوهی نیکوتر بود ودر ایل گفته شد وبشیرازی انزاروس بران گویند تریاق کاری
حجر التیس است وگفته شود ترمس باقلای مصری خوانند ودمشقی گویند بهترین وی
سفید فربه بزرگ بود وطبیعت وی گرم است در اول وگویند در دوم کلف وبهق
وبرص زایل کند ودر ریشها ودواها که بر روی پیدا شود وضماد صلابات بعسل وسرکه
طلا کنند نافع بود وآرد وی چون با عسل بیامیزند ولیسند یا با سرکه بیاشامند
کرم را بکشد در شکم وآرد وی چون با سرکه ضماد کنند بر عرق النسا سود دهد وآرد
وی با آرد جو بر ورمهای گرم طلا کنند نافع بود وچون با سرکه بپزند وبر آتش فارسی
ضماد کنند ودر ریشهای تر که در سر بود وریشهای پلید وجرب نافع بود که در ابتدای
بهق وآثارها که در بدن پیدا شود ودواها سودمند بود وچون با مر وعسل بیامیزند
وزن بخود برگیرد ویا شیاف مد حیض برانو فرجه بیندازد وآرد وی بثره را صافی کند
وهر اثری که بود از زخم وغیر آن ببرد وسده سپرز وجگر بگشاید خاصه چون
با عسل وسرکه وسداب بپزند وچون بکوبند وبا سرکه بیاشامند غشیان را ساکن کند
وسه درم مستعمل بود وطبیخ آن کرم را بکشد وبر ناف بچگان طلا کردن همین عمل کند
واگر با بیخ مازریون بجوشانند وکوسفندی که جرب داشته باشد بدان بشویند البته
زایل کند واگر با آب بجوشانند وبیاشامند بول براند وشکم ببندد وحیض ماسوره گوید
منقطع از وی نه شکم براند ونه جنبد وبد بود ودشوار هضم شود وخلطی خام از وی حاصل آید

در عوق

در عروق چون تمام هضم شده باشد وچون تلخی از وی بیرون کنند غلیظتر
بود ودیرتر نفوذ کند وآنچه تلخی داشته باشد زودتر از معده بگذرد وباید که بسرکه یا
آنگاه وبا نمک وسعتر وبا انجدان خورند جالینوس گوید بدل آن در جلاوه وزن
آن باقلا بود وگویند بدل آن فودنج است وگویند بدل آن شیح ارمنی است
وچون با سرکه بپزند وبر مفاصل سرد ضماد کردن نافع بود وورمهای بلغمی نافع بود وهم
ودر خواص این ذکر آورده است که هر دابه که قردان بسیار داشته باشد وقردان
بشیرازی کنه خوانند چون بطبیخ ترمس بشویند زایل کند وجرب چارپایان
هم وشریف گوید چون بستانند وبلغور کنند وپوست از وی جدا کنند
ودر دیگی مسین کنند وشیر تازه بران ریزند چندانکه بپوشاند وبجوشانند
تا منعقد گردد واز آن ضماد کنند مسهل مره صفرا ومره سودا وخلط خام را بود پس
اگر خواهد که مسهل صفرا بود در خرقه کنند گرم کرده وبر اربیه ضماد کنند اسهال صفرا کند
واگر اسهال سودا کند خواهد بر دل ضماد کند واگر خلط خام خواهد ما بین کمر ورلین
ضماد کند واین ضماد از اسرار مکتوم است واین معالجت جهت طفلان وپیران
که تحمل داروی مسهل نداشته باشند کنند تربد بهترین آن چینی بود سپید
مدور مصمغ مجوف وچون بسودن سفیدتر گردد وزود کوفته شود وبر سر پای وی
صمغ بود وکهن وباریک نبود وبسطبری میان خنصر وبنصر بود وچون بکوبند هیچ
ریشه بر سر بر وی نماند ورنگ سپید بود وباید که بوقت قلع کردن اول
بخراشند وبروغن بادام چرب کنند آنگاه بکوبند طبیعت وی گرم وخشک است

در سیوم نافع بود جهت مرضهای عصبانی و مسهل بلغم بود تمام و اندکی از خلط سوخته از زهر دو درک
و ماسرجویه گوید مسهل اخلاط غلیظ لزج بود و صحیح آنست که تنها مسهل بلغم رقیق بود و اگر تقویت
کنند مسهل بلغم غلیظ بود و استعمال کردن وی یبوست و جفاف در بدن پیدا کند
و مضر بود با معا و بعد از آن که خراشیده باشند بروغن بادام چرب کرده کثیرا اضافه
کنند و اگر تقویت وی بزنجبیل کنند مسهل بلغم غلیظ و خام بود اما تنها مسهل غلیظ
نبود و تربد زرد و سیاه زهر بود مانند خربق سیاه و غاریقون سیاه و تربد سفید
مجوف چنانچه وصف کرده شد نافع بود جهت درد مفاصل و بلغم و رحم را پاک
کند تنقیه تمام جهت حقنه کردن و نافع بود جهت درد پشت و دماغ را پاک کند
از بلغم لزج و مفلوج و مصروع را نافع بود و سرفه که از رطوبات فم معده بود سود دهد
و صلابات این زحمت آن بود که چندان سرفه بیاید که باقی کند با خلطی لزج
بیرون آید ساکن شود و اگر با هلیله کابلی خلط کنند دوای نافع بود مصروع را
و بدل آن نیم وزن آن غاریقون و دو دانگ و نیم آن حنظل و گویند بدل آن ترمس
است و صاحب جامع در مفرده آورده که بدل آن پوست درخت توت
است بوزن آن و شربتی از تربد نیم درم تا یک درم بود **ترنجبین** بهترین وی
تازه بود سفید طبیعت وی معتدل است در حرارت و برودت اما میل بحرارت
دارد و لطیفتر از قند بود و در وی رطوبتی بود نافع بود جهت تب حار گرم و سرفه
و سینه را نرم کند و تشنگی بنشاند و مسهل صفرا بود برفق بخاصیت و شربتی
از وی از ده درم تا بیست مثقال شاید و شریف گوید گرم و تر است در اول

حفظ را

حفظ را نیکو بود و مسیحی گوید مضر است بسپرز و مصلح وی آب تمر هندی بود و گویند
بدل آن ماء الحاج با قند بود و گویند جواب و قند و گویند بدل آن شیرخشت است
تریاق نهایان قوم است و گفته شد **قشقوان** و تشمیز نیز گویند و آن بسفایج است
و گفته شد **تشمیزج** بپارسی چشمیزج خوانند و حاکسو گویند و اهل حجاز بشمه
گویند و بشیرازی چشمک و بلفظ دیگر اطراطیس و حبة السودا و شونیز
گویند و این مؤلف گوید روستاییان شیرازی چشم خوانند
و طبیعت آن گرم و خشک است و قابض بود بقوت درد چشم را نافع بود و ابو سهل
آورده که چون بغایت سحق کنند تنها و بر جراحت بیزند و بر ریش قضیب کنند
زود نیک شود و بهترین وی آن بود که فربه بود و بغایت سیاه و براق
بود **تفاح** بپارسی سیب گویند و معتدل ترین آن شامی بود بعد از آن
اصفهانی پس قورقانی و طیطلی و آنچه تفه بود بد باشد و هم چنین نار سیله
و آنچه ترش بود بغایت قابض بود سرد و خشک بود و شیرین نیک رسیده
بود معتدل بود در حرارت و برودت و بصری گوید شیرین گرم و تر بود در اول
و ترش سرد و خشک بود در دوم و آنچه مز بود معتدل بود و خوردن وی منع
فضول بکند خاصه ورق آن و تفاح مقوی دل بود و مفرح روح را لطیف کند
خاصه شامی و قوت معده ضعیف بدهد و اگر در میان خمیر بریان کنند
سودمند بود جهت قلت شهوت طعام و نافع بود جهت دود سنطاریا و کلی
وی مقوی معتدل بود و محرور را نافع بود اما بطی الهضم بود و منفخ و داوی آن بود

گر چون از وی ثقلی در معده یابند آب سرد و طعام ترش بر سر آن بخورند بلکه
شراب خورند و مرق اسفیدباج و مطبخیات و اطبا گویند بخاصیت
نسیان آورد و سیب ترش خلطی سرد لطیف از وی حاصل شود و سیب مز
خلطی معتدل و آنچه عفص بود خلطی غلیظ از وی حاصل شود و شریف گوید چون ورق
وی بکوبند و ده درم از آن بیاشامند دفع زهرهای گرم و گزندگی جانوران بکند و شراب
وی جهت گزندگی عقرب و هر زهر گرم که باشد نافع بود و تقویه معده تمام بدهد
و سیب نارسیده مولد عفونات و تبها بود و مجموع میوها چنین بود
و ادمان خوردن وی درد اعصاب احداث کند خاصه آنچه ربیعی بود و آنچه
ترش بود دفع مضرت آن بکوارش نعناع و گلقند کنند و آنچه بر درخت
رسیده شود نیک بود و ابن زهر گوید بوییدن وی سودمند بود جهت مدهوشان
و مدبولان و قوت دماغ بدهد و ادمان خوردن وی سرماج در عروق احداث
کند و اوجاع در عضلها و باشد که بسل کشد از بهر آنکه چون هضم شود خلطی که از وی
حاصل شود بعضی منحل شود و بریاحی لطیف در عروق و بعضی در عضلها و چون بگردی
در عروق پیدا شود اکثر آن بود که بشکافد و چون شکافته شود از ترشی بریزد و سل پیدا
کند بی محال و ما در افتد که بباشد **تفاح الارض** بابونج است و گفته شد **تفاح
بری** زعرور است و گفته شد **تفاح الجن** ثمر یبروح است و گفته شود **تفاح
ارمنی** مشمش است و گفته شد **تفاح مایی** ترنج است و گفته شد **تفسیا**
تافسیا است و گفته شود **تقره** زیره رومی است بپارسی کرویا خوانند و گفته شود

تملول

۴۹

تملول قنابری است و گفته شود **تمتم** سماق است و گفته شود **تمر** بپارسی خرما گویند
طبیعت آن گرم و تر است در اول و گرمی وی زیاده از تری بود منی بیفزاید و صداع
آورد و دندان و بن دندان تباه کند و خونی غلیظ از وی حاصل شود و سینه و ترشی درد
را نیکو بود و بسیار خوردن صداع و رمد و قلاع و خناق و درد دندان آورد و مصلح
آن بادام و خشخاش بود و بعد از آن سکنجبین ساده خوردن و در شیراز خبیصا کنند
و بخورند نفوظی تمام آورد و اگر ادمان کنند در زمستان خاصه چون دارچینی قدری
کوفته در شیر اندازند بدن را فربه کنند و باه را زیاده کند و لونها نیکو گرداند
و مزاجهای سرد را اخراجا جهت درد پشت و درد کمر نافع بود **تمر هندی**
حمر خوانند و صبار ام گویند و لطیفتر از اجاص بود در رطوبت گمرد و بهترین
وی زرد تازه شیره دار بود بغایت ترش طبیعت وی سرد است
در سیوم و گویند در دوم و شیخ الرئیس گوید سرد و خشک است در سیوم ماسرجویه گوید سرد است
و در وی رطوبت بود مسهل بود و جهت قی و تشنگی و تب و غشی و کرب
نافع بود خاصه چون خواهند که طبیعت نرم دارد و شربتی از طبخ وی نیم
رطل کفاف بود و گویند مسهل اخلاط محترق بود و حکه را نافع بود و آشامیدن
و جهت قلاع مضمضه کردن و خفقان را سود دهد چون از گرمی بود
و دوانه وی جهت زحیر مستعمل کنند اما تمر هندی مضر بود بسرفه و سینه
و مصلح وی شراب بنفشه و خشخاش بود و بدل وی آلوی سیاه **تمساح**
بپارسی نهنگ خوانند و ابن مؤلف گوید نهنگ بر صورت سوسمار

بود و پشت او چون پشت کشف آهن بر وی کار نکند و طول پشت گز بود و چهار
دست و پای دارد و دنبال او مقدار رش گز بود و طول سر او دو گز و دو بینی فراخ دارد
و او را شهوت ناب باشد و نتواند که منحنی شود و استخوان گوشت او یکپاره است
و بیضه کند مثل مرغ و زبل از دهن اندازد زیرا که منفذ ندارد جانوری در غایت قوت
بود چنانچه فیل را در آب کشد و سیخ آهن در پوست وی کار نکند از سر تا دنبال
او یک استخوان بود و اگر قفا افتد بر نتواند خاست و در اسود دهن نهنگ [illegible] سرگین
وی جهت سفیدی کهن دو کو در چشم بود نافع بود و پیه وی جهت گزیدگی
وی ضماد کردن در ساعت زایل کند و چون بگدازند و در گوش چکانند درد
گوش را نافع بود و اگر ادمان کنند کری ببرد و این زهر در خواص آورده
که اگر بر جانب تب ربع مالند نافع بود و شریف گوید پیه وی چون با روغن
گل بگدازند و درد پشت و گرده را نافع بود و باه را زیادت کند و خون وی
با بلیله و آمله خلط کنند و به سفیدی طلا کنند لون آن با زلون اندام گرداند و بر
پیشانی طلا کنند صداع [illegible] و شقیقه ببرد و گوشت وی چون با سفیدباج
بپزند و کسی که لاغر بود بخورد فربه شود اما غلیظ بود و زهره وی چون در چشم
کشند سفیدی زایل کند و زهره وی چون بخور کنند در شب مجنون جنون از
وی زایل شود و اگر دندان وی که از جانب راست بگیرند بر بازوی راست بندند
مجامعت را قوت دهد و محرکی تمام بود باه را و این زهر آورده که همه حیوانات
فک زیرین ایشان در حرکت باشد الا تمساح که فک زیرین [illegible] وی

باموم

باموم چون بسرشند و فتیله سازند و بر افروزند در نیستان یا در بیشه
ضفادع قطعاً آواز نکنند مادام که آن افروخته باشد و چون طوف کنند با پوست
وی در بیرون قریه پس بیاویزند بر سطح و دهلیز آن قریه در آن دیه تگرگ نبارد
و اگر پیه وی در پیشانی طفلی بمالند بشیرازی کبش را قوچ خوانند و قوچ که برابر
وی آورند از وی بگریزد و اگر چشم وی بکشند وقتی که زنده بود و بر مجذوم
بندند نافع بود و آن علت زایل کند و دانا نکند که زیاده شود تنبول با نوع خوانند
و گفته شد تنکار دو نوع است معدنی و مصنوع و طبیعت آن گرم و خشک است
و لطیف نافع بود جهت درد دندان و کرم آن بکشد و از خوردن باز دارد و جلا آن
بدهد و آنچه مصنوع بود صفت آن چند نوع است یک نوع گفته شود نمک بگیرند و گرد
و قلی بوره سه جزو و اگر نطرون کنند بهتر باشد و شیر گاو یا گاومیش آن
مقدار که وی را بپوشاند بر آن کنند و بجوشانند آن مقدار که سخت شود بعد از آن
با آفتاب آویزند تا خشک شود و آنچه معدنی بود از چشمه بیرون آید و آن دو نوع است
یک نوع یخ ماند و یک نوع برف و آنچه بریده باشد برفک خوانند و آنچه
نبریده بود یخک خوانند و باید که بروغن چرب کنند و در جایی که باد
راه نیابد نگاه دارند و یخک نیکوتر بود تنوب صنوبر کوچک است
و گفته شود و از وی قطران و زفت سازند و تخم آن را اقضم قریش خوانند
ینبوت نیز گویند توث و حبشی توث العلیق است بشیرازی پوست [illegible]
خوانند و در علیق گفته شود تودری تودریج گویند و تخم الوه و قصیصه

کبشی

نیز گویند بشیرازی تدری خوانند وباصفهانی قدامه وبکرمانی مادرچه وبتبریزی
دورنه طبیعت آن گرم است در دوم وخشک بعضی گویند تر است در اول وتودری
چهار نوع است زرد وسفید وسرخ وگلگون بهترین آن زرد بود سودمند بود جهت سرطانها
که ریش نشده باشد با عسل وآب طلا کردن واگر با آب بیاشامند بود سرطان
باطن ضماد کنند ورمهای صلب ورمهای بن گوش وصلابت نقرس
نافع بود وریشها که در چشم بود پاک گرداند چون با عسل در چشم کشند وچون در آب
بپزند وبیاشامند باه را زیاده کند واگر در لعوق کنند نافع بود جهت خلطهای غلیظ
لزج که در سینه وشش بود **تودریون** هیچ کیفیتی است ودر سوگران گفته شود **توبال النحاس**
لطیفتر از مس سوخته بود وآن چون مس تافته کوبند از آن می‌درخشد وبهترین آن
قبرسی بود سیاه که میل بسرخی زند ورقیق بود مانند سوزن ولایق آن بود که حلقه
بیابر شکسته بشکنند وخاصیت وی اسهال بلغم وآب زرد است
وآن چنان مستعمل کنند که نیم مثقال سحق کنند وبا یک مثقال علک البطم حب
سازند وفربه وبرند مسهل بلغم بود بقوت وگویند یک مثقال با ماء العسل
بدهند همین عمل کند اما بعد از آن قدری سرکه بیاشامند تا در امعا ... نافع
توبال الحدید اقوی ترین توبالها بود وچون آهن زخم شده کوبند از آن
درخشد وآن مجفف ومقبض بود نافع بود جهت ریشهای بد **توبالون**
نوعی از توبالهاست وآن را اعلق خوانند وورق وی مانند ورق
گز بود گرد و خار داشته باشد وچون بشکنند تر بسیار ازوی لوازم

وبان باریم آن از شما ار
... وحسین مجرب
وباریح آن ... زده ... [illegible]
وحسین و... زاید عوب

شود ونهایت محرق بود **توث حلو** فرصاد خوانند بپارسی توت سفید گویند وآن
قایم مقام انجیر بود در انضاج الادوی غذا بدهد ومعده را بد بود وخونی فاسد ازوی
متولد شود بهترین وی بزرگ شیرین بود طبیعت وی گرم است در اول تر است
در دوم وگویند سرد است در اول وچون بخورند زود از معده بگذرد اما دیر از روده بیرون
رود وبول براند ومعده را بد بود وبهتر آن بود که پیش از طعام بخورند وبعد از آن سکنجبین
بیاشامند وورق آن وورق انجیر سیاه وورق انگور با آب باران بجوشانند و
موی را بدان بشویند سیاه گرداند وچون بکوبند وبا زیت بیامیزند وبر سوختگی آتش
ضماد کنند نافع بود واگر بطبیخ ورق وی مضمضه کنند درد دندان را ساکن گرداند وطبیخ
پوست وی نیز همین عمل کند **توث حامض** معروفست بشامی بهترین
وی سیاه بزرگ بود ونارسیده وی چون خشک کنند قایم مقام سماق بود طبیعت
وی سرد وخشک بود در دوم وگویند تر است قایم مقام سماق بود وگویند خشکی وی در اول
است ودر وی قبضی بود ورم دهان وحلق را نافع بود وورق وی خناق را نافع بود
وعصارهٔ وی خشک کرده ریشهای بد را نافع بود وخشک کرده وی اشکم ببندد
ودر سنطاریا را نافع بود وپوست درخت وی تریاق سوگران بود وآب ورق
وی مقدار یک درم بیاشامند جهت گزندگی رتیلا نافع بود وخوردن وی حیض آورد
ومصلح وی اطریفل کوچک بود واسحق گوید مضر بود بشش ومصلح وی انار بود
توتیا انواع است بهترین آن هندی بود بعد از آن زرد بعد از آن کرمانی سنگ
طبیعت وی سرد است در اول وخشک است در دوم وچنین گویند سرد وخشک است در دوم

وانجیر شسته بود فاضلترین مجففات بود و ریشهارا نافع بود حتی سرطانات و در چشم
را نافع بود و منع فضول بد در عروق چشم از نفوذ در طبقات بکند خاصه مغسول وی
و جهت چشم نگاه دارد و در مرهم جهت ریش تجفیف و خصیه [illegible] نافع بود و مقعد
و ورمهای آن و گویند بدل آن بوزن آن شادنه و نیم وزن آن توبال بود و گویند بدل آن سرطانی
جوی بود و صفت غسل آن بگیرد توتیای کوفته و بیخته در آب بیامیزند و در صره بندند که نیک
باشد بنهایت و در ظرفی سبز کنند و آب باران بر آن کنند و در آبی جنبانند
تا آنچه لطیف رقیق بود با آب بیرون آید و آنچه غلیظ بود در صره بماند بعد از آن
آب را در ظرفی دیگر کند و دیگر آب بر سر توتیا کند همچنان اول و دیگر همان عمل کند بعد از آن
آبها بر گیرد و توتیا را از وی بگیرد و اگر رملی در بن آن باشد بیندازد و توتیا خشک
کند و استعمال کنند **تین رطب** انجیر تر بهترین وی آن [illegible] زیری بود پوست باز کرده
بعد از آن انجیر بدل سفیدی زند بعد از آن سرخ پس سیاه و طبیعت آن گرم بود اندکی و گویند
گرم است در اول یا در ابتداء درجه دوم و تر است بدرجه دوم خام وی یابس وی یابس بود و در وی جلائی
بود و بر آن میل ضماد کردن و بهق نافع بود و انجیر رسیده غذا بهتر از جمیع میوها دهد و زودتر بگذرد
و فربهی آورد و صرع را نافع بود و خشونت حلق و سینه و تشنگی که از بلغم شور بود ساکن کند
و گرده و مثانه را سود دهد و از ریگ و هرچه باشد پاک کند و خاکستر چوب وی [illegible]
نافع بود و اسهال خوردن و حقنه کردن مقدار پانزده درم لبن وی با عسل جهت گزیدگی
سگ دیوانه و ریشها که رطوبت از وی روانه بود نافع بود و همچنین ورق آن با کرسنه
و شراب برگ [illegible] این عرس طلا کردن نافع بود و خوردن انجیر ایمن باشد

ازسموم

از سموم و قضبان وی چون با گوشت گاو صلب بپزند مهرا شود و انجیر طبیعتی
دارد و ورق آن طبیعتی و لبن آن طبیعتی و ورق آن منجی قوی بود و لبن وی
حادی لطیف و لبن وی خون که خفته و شیر ببندد و از آن بسته بگشاید مانند
انفحه و اگر بر صوف [illegible] دندان گیرند از خوردن پاک کند و در چشم کشیدن با عسل
جهت ابتداء نزول آب نافع بود و انجیر در وی نفخی بود و مولد مره بود
و معده را بد بود و مصلح وی سکنجبین ساده بود که بعد از آن بیاشامند یا شراب
اترج یا ریباس و غذائی که خورند باید که حری در وی بود و ابن مولف
گوید در زمان نوح علی نبینا علیه السلام درختها تباه شد مگر انجیر و از همه میوها
چیزی بنقید مگر انجیر و ورق آن گویند زهری قاتل است و در خواص
انجیر آورده اند که اگر شاخ انجیر ساعتی در آب نمک نهند پس بکارند انجیر
بنهایت شیرین بر آورد **تین یابس** انجیر خشک بهترین وی [illegible] بود
و طبیعت آن گرم است تا آخر درجه اول و معتدل بود در تری و خشکی لطیف بود
و منضج و محلل بود بر ورمهای صلب ضماد کردن نافع بود و دائم میل را نضج دهد
و صرع و خشونت حلق و سینه و قصبه شش را موافق بود و شراب وی [illegible]
را نافع بود و سده جگر و سپرز بگشاید و گرده و مثانه را سود دهد و خورنده
وی از سم ایمن باشد و چون با آب وی جوشانیده غرغره کنند
خناق را تحلیل دهد و بنشاند و خوردن وی خونی بد از وی متولد شود
و ادمان خوردن وی [illegible] در بدن پیدا کند و سرد مزاج را نافع بود و درد پشت

[illegible]

وتقطیر البول و مخن کرده بود والغاظ آورد و شکم براند و سینه و شش را از اخلاط پاک کند
و مضر بود بجهت جگر و سپرز که متورم بود و داروی آن بود که با مغز بادام و گردکان خورند و چون
با فوتنج و سعتر و حاشا خورند کرده و مثانه و سینه را و چون یک رطل از وی با سرکه سراب خیسانند
ز شبانه روز بعد از آن بر سپرز ضماد کنند نافع بود و اگر هم با مواد چهار الجز در سرکه خیسانند
چنانچه ذکر کرده شد بخورند سپرز بگدازاند و ضماد کردن نیز بغایت نافع بود
و جالینوس گوید بدل وی در انضاج حب صنوبر است باب الثا
ثافسیا افسیا نیز گویند و ثیتون خوانند و آن تخم سداب کوهی است و گویند
تخم سداب بری و سداب بری حرمل است و گفته شود و سداب کوهی برگ آن
بحرمل ماند لیکن درازتر بود و بیش تر و شاخ وی دراز بود و بوی عظیم منتن دارد
و تخم آن بشکل تخم سداب دارد و طبیعت وی بغایت گرم بود و محرق و مخن قوی
بود و مجفف و در وی رطوبتی فضلی بود و گویند که وی در سیوم بود و مسهل
و منغص بود جذبی بغایت کند از عمق بدن و موی برویاند و پوست بیخ وی تر
بود بر داء الثعلب مالند نافع بود و استرخاء نوس و مفاصل و سر درد سود دارد و حقنه
کردن جهت عرق النسا نافع بود و بر نفث دم و فضول طلا کردن و شربتی از وی
در استسقا نیم درم بود با ماء العسل و مسهل و مغثی بود و اگر زیاده ازین بود بول و طبع
ببندد و ورم زبان و تواتر و سوزش حلق و معده و سرخی روی و باشد که غشی و ضیق
النفس پیدا کند علاج وی با قی کنند و بعد از آن شیر و مسکه و جلاب بدهند
و غرغره بشیر تازه و روغن گل و از ادویه تخم سداب نافع بود و جالینوس گوید

بدل

بدل وی در داء الثعلب حرف است و وی مضر بود بمثانه و آلات بول و مصلح
وی حب الآس و عطو بلوط بود ثامسو و جر خوانند و گفته شود و آن لوبیا است
ثاویقیس حرف بابلی است و گفته شود ثاقب الحجر بسفایج است و گفته شد
ثدی بپارسی پستان گویند و ضرع پستان چارپایان بود و ثدی از آن آدمی گوشت
وی مانند و سپید بود و طعم وی شیرین بود و بهترین آن بود که از حیوان معتدل گیرند
طبیعت آن گرم و تر بود و گویند مزاج وی بسردی مایل بود و غذای صالح بود و شیر
زیاده کند اما مولد بلغم بود و دیر هضم بود و مصلح وی سعتر و نمک بود ثمادیر هدداب است
و گفته شود و لغت اهل شام ثمام خوانند بپارسی دستبو و با صفهانی دستنبویه
ثعلب بپارسی روباه گویند چون با آب بپزند و بر مفاصل طلا کنند و پیه وی مفاصل را
نافع بود خاصه همچنان زنده و زمانی نیک در آن آب نشینند اما بعد از تنقیه این
عمل کنند و پیه وی مفاصل را نافع بود و چون در گوش چکانند درد گوش را ساکن کند و اگر بدان
ادهان کنند کزاز را زایل کند و شش وی خشک کرده ساییده بیاشامند ربو و سرفه را
نافع بود و پیه وی چون در دهان گیرند درد دندان زایل کند و درد چشم را نافع بود و شریف
گوید پیه وی با پوست تخم مرغ سوخته بیامیزند داء الثعلب را نافع بود و زهره وی
با آب کرفس و آبق بگدازند و ضماد وی و سعوط کنند در بینی کسی که ابتدا جذام بود
در هر ده روز یکبار سعوط کنند نافع بود و چون آدمی دندان وی در دست گیرد این باشد
از بانگ کردن سگ و پیه وی با زیت انفاق بگدازند و بر نقرس و مفاصل بمالند
نافع بود و پوست وی بغایت گرم بود و از همه پوستها سخن تر بود و مرطوب مزاج را شاید

بپوشیدن و محرورانرا بید کسی که مرا بروی غالب بود شاید و هرچند که موی بر وی
زیاده بود خونت وی بیشتر بود و آن لباس زنان و بلغمی مزاج و پیران بود و این نیز آورده
که چه وی چون طلا کنند بر زبانه یا چوبی در اندرون هر خانه که بنهند مگسان بر آن جمع شوند
و این مؤلف گوید اگر با دامی بخ بکوبند و بر گوشت افشانند و در وی ماه بخورد هیچ کس سود ثعلبان
طولیدون است و قثا نیز گویند و آن عنب الثعلب است و گفته شود ثلج بپارسی
برف گویند و جمد و جلید از جیم گفته شود ثلج چینی سنگی سفید است که در سرمه ها بکار برند
جهت جلای چشم و تب دق را نافع بود و طبیعت وی سرد و خشک است ابن بیطار
گوید بهره اسیوسکی است و گفته شد در الف ثمرة العرعر جوز الابهل است
و در ابهل گفته شد ثمرة الطرفا عذبه است و در بانج نیز گویند و گفته شود
ثمرة الشوك المصري جلغار است گفته شود ثمرة شجرة الدم غصل طي است
و گفته شود ثمرة اللبخ سفلج خوانند و ثمرة الاکف و ثمرة الاصف نیز گویند بشیرازی
کورک خوانند و سفلج فشا الکبر گویند طبیعت آن گرم است در سوم و گویند بادام
و تره که چون بخکند سرکه پیر در وی لطیف بود سده جگر بگشاید و سپرز و مقعده را
پاک کنند و طبع را نرم دارد و در کاف گفته شود ثوم الحیة ثوم بری گویند و آن اسقوردیون است
و گفته شد مرضهای سرد و فالج و لقوه و خدر را نافع بود و جالینوس گوید فالج
و لقوه و جذام و برص و بهق را سودمند بود چون با عسل گرفته بیاشامند و دیسقوریدوس
گوید برص و جرب و بهق زایل کند چون بدین صفت استعمال کنند بگیرد ثوم بری
و خرد بکوبند و با آب رازیانه تر بسرشند و تخم رازیانه کوفته و بیخته و عسل کف گرفته

در حمام مثل نوره طلا کنند در هر سه روز یکنوبت در او کنند تا با عرق فرو آید و معس گوید
جذام زایل کند چون بیاشامند در هر پنج روز چهار مثقال و باقی منفعت وی
در شعر دیون گفته شود ثومس حاشا است و گفته شود ثوم بپارسی سیر گویند
بستانی و بری و کراثی بود ثوم بری اسقوردیون است و گفته شد و ثوم کراثی
مرکب بود بقوت از ثوم و کراث و طبیعت ثوم گرم و خشک است در چهارم و گویند
در سیوم و در حرارت و یبوست از بصل اقوی بود و محلل نفخ بود و آب کرفس را
نافع بود و خاکستر وی بر بهق با عسل طلا کردن نافع بود و بر داء الثعلب با عسل
و روغن حب البان بمالند موی بر وی آید و جرب و قوبا را سود دهد و خوردن
وی خام یا بریان کرده یا پخته حلق را صافی کند و سرفه کهن که از سردی بود سود
دارد و خوردن وی ایام را بکشد مجموع و علق بیرون آورد چون بکوبند و بآب گرم
بدان غرغره کنند و چون در طبیخ دق و سلق وی بنشینند حیض براند و مشیمه
بیرون آورد و وی نافع بود جهت گزندگی جانوران و سگ دیوانه و رتیلا و ابن
عرس و عقرب و افعی با شراب خوردن و ضماد کردن و طبع را نرم دارد
و بول براند و درد روده را نافع بود و حمی که بی تب بود و مقوی باه بود و فالج
و عرق النسا را نافع بود اما مصدع بود و مضعف چشم و چون پخته بود حرارت
و حرافت وی کمتر بود و مصلح وی اتری و روغن بود و گوشت فربه و صاحب
تقویم گوید مصلح وی نفخه و بلیله بود و بدل وی ثوم بری یا ثوم بستانی بود
ثیل نجیل و نجیر و نجم خوانند بپارسی بید گیا گویند و آن نوعی از حشیش است

طبیعت وی سرد و خشکست در اول گویند معتدل است و نافع بود جهت جراحتهای تازه
و منع نزف بکند و بیخ و تخم وی منع قی بکند و ادرار بول بکند و اسهال باز دارد و از تخم وی لعوق سازند
سنگ گرده بریزاند و طبیخ آن ریش مثانه را سودمند بود و بجایت انشاء الله وحده العزیز

باب الجیم جادی گرکم و زعفران دهقان و خلوق گویند و شعور الصقالبه
و آن زعفران است و گفته شود جاوزنج کاوزهره گویند و آن حجر البقر است و گفته شود
جاسوس خشخاش زبدی گویند و گفته شود جارگون لبسانه است و گفته شد جاس
باقلای قبطی گویند و در مصر بسیار بود و در آبهای ایستاده روید و ساق وی لبلابی انگشت
بود و بدرازی یک گز بود و گل وی مانند گل سرخ بود و آن کوچکتر از باقلا بود و چون خشک شود
سیاه بود و چون تر باشد بخام و پخته خورند و بیخ آن از بیخ نی سبزتر بود و قابض بود
معده را نیکو بود و آرد وی چون بپاشند مثل سویق اسهال کهن باز بندد و در پیس روده را
نافع بود و پوست وی قوی تر بود درین فعل جاکسو تشمیزج است و گفته شد
جاورس جاورس نوعی است یک نوع دخن گویند بپارسی ارزن و بشیرازی ارزن و یک نوع جاورس
هندی گویند و آن ذرّه است بپارسی ذرت گویند و یک نوع جاورس گویند بپارسی گاورس
و بشیرازی گال گویند طبیعت آن سرد است در اول و خشک است در سیم قابض بود و مجفف
بغیر لدغ شکم ببندد و بول براند و خونی بد از وی متولد شود و دیر هضم شود و غذا اندکی از
مجموع حبوب دهد که از ایشان نان پزند و پخته ببندد زرد و مصلح وی آنست که با شیر
تازه پزند یا با آب سبوس و روغن بادام یا روغن گاو یا روغن کنجد و حلوای چرب و از پس
آن خورند و بعد از وی اشکم بستن مزیج بود جاوشیر بپارسی جو اشیر و گاو شیر نیز خوانند

ولبشیرازی

و بشیرازی جاخوشی گویند و آن صمغ درختیست که ورق آن بورق
زیتون ماند که مدورتر و کوچکتر و این اصح است و ساق وی مانند
خیار زه کشیده بود و گل وی زرد رنگ بود و تخم وی خوشبوی
و تیز بود و صمغ از وی چنان گیرند که ساق وی شق کنند تا صمغ
بیرون آید و بهترین آن بود که بلون زعفران بود و تازه و تیز
بوی بود و زود در آب حل شود و آن اول که از ساق بیرون آید سفید
رنگ بود و چون خشک شود زرد گردد و چون با آب بکوبند زرد رنگ
شیر بود و اگر سیاه رنگ بود مغشوش بود و غش آن با شمع و موم
کنند طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم گویند در دوم و جالینوس
گوید گرم است در سیوم و خشک است در دوم و آن را بپارسی
جو اشیر خوانند و گاو شیر گویند و بشیرازی جاخوشی گویند عرق
النسا را و درد زانو و مفاصل سرد طلا کردن سود دهد و بر دندان
خورده نهند درد ساکن کند و صداع و صرع را نافع بود و در چشم
کشیدن جلا دهد و بر دندان خورده نهند درد ساکن گرداند و
استسقا و چکیدن بکمیز و صلابت رحم را نافع بود و چون با عسل
بکار برند و زن بخورد برگیرد حیض براند و بچه بکشد و بیندازد
و جرب کهنه و بر ذات الجنب ضماد کردن نافع بود و با میویزج
بر نقرس ضماد کردن سودمند بود و قولنج و گزندگی جانوران

و مرقه کهن که از خلط غلیظ لزج بود سود دهد و بیخ درخت وی چون بخور کنند و زن بخود بر گیرد بچه
بیفکند از دو شربت وی چون با فستیقین بیاشامند حیض براند و اگر با زراوند بیاشامند گزیدگی
جانوران را نافع بود و اگر با شراب بیاشامند درد رحم که سبب آن اختناق بود سود دهد
بود و شربتی از وی یا پنج و نیم مثقال تا یک مثقال بود و بعد از آنکه در طبیخ [illegible] باشند
و ابن جزار گوید اگر بچه سه ماهه یا چهار ماهه در شکم بمیرد فتیله از جو [illegible] شیر بخود بر گیرد زود
بیرون آید و صرع و ام الصبیان را نافع بود و وی مضر بود باصحاب [illegible] و [illegible]
و مصلح وی ربای [illegible] بود و بدل وی سکبینج و رازی گوید بدل وی ابن التین بود
بوزن آن و ابن جزار گوید بدل آن بوزن قسط و گویند یک وزن و نیم آن قسط بود و گویند
بدل آن دو وزن آن صمغ زیتون بود و شیخ الرئیس گوید [illegible] آنست که اشق
نزدیکست ببوی جار النهر گویند سلق الماء است و آن نباتیست که در آب
میروید و به نیلوفر ماند و اندکی از آب بیرون باشد و طبیعت آن سرد [illegible]
بود [illegible] و جرب و ریشهای پلید کهن نافع بود و بدل آن [illegible] بود جبن رطب
بپارسی پنیر تر گویند و بهترین آن شیرین لذیذ بود که میل بحلاوت داشته باشد
و آن شیرین معتدل از حیوان صحیح [illegible] گرفته باشند طبیعت آن سرد و تر بود
در سیوم و گویند در دوم غذاء [illegible] فربه کننده بود طبع را نرم دارد و [illegible] جراحت
بکند و دفع [illegible] کسی که مردار سنگ خورده باشد لیکن سنگ مثانه و سنگ
گرده پیدا کند و [illegible] و مصلح آن عسل بود با [illegible] و صاحب تقویم گوید
مصلح آن زیتون است جبن العتیق پنیر خشک بهترین آن روغنی دار شیرین

بود

بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم مصلح ریشهای بد بود چون با زیت سحق کنند
سود دهد بود جهت تحلل مفاصل [illegible] و بیرون آید [illegible] بی زحمتی و چون بریان کنند
شکم ببندد و نیز مولد خلط مراری بود و بدن را لاغر گرداند و معده را بد بود و دوار هم و تشنگی
آورد و سنگ گرده پیدا کند و باید که میان دو طعام خورند و اگر با مغز گردکان خورند نیکو
بود جبین جبن است و گفته شود جبلهنج جبلاهنگ و جبلهنگ نیز گویند
بپارسی جبراهنگ گویند و آن تخم زرد خار است و بیخ وی تربد زرد است و گویند
تخم [illegible] سیاه است و فعل وی مانند فعل خربق بود و بهترین وی هندی بود [illegible]
رنگ برنگ [illegible] و [illegible] خرد بود و [illegible] بود بقوت بلغم و اخلاط
غلیظ لزج را [illegible] بود [illegible] مفلوج را نافع بود و شربتی از وی نیم درم بود تا یک درم
و اگر از این زیاده بود کشنده بود و از خوردن وی غثیان عظیم پیدا شود تا حدی که
خناق آورد و [illegible] عرق سرد و معالجه آن قی باب گرم [illegible] که در وی تخم حنظل
بود و بعد از آن شیر تازه بیاشامند و اگر تشنج پیدا کند موم روغن نرم بمالند و در
آب زن نیم گرم نشانند و بدل وی خربق بود جدوار بپارسی زدوار گویند
و بمغولی [illegible] بهندی [illegible] و آن بیخی است مشابه بسعد هندی
اما بوزن ثقیلتر و صلبتر از وی بهترین وی آنست که چون بسایند رنگش
بنفشی باشد و آن هندیست اما آنچه خطاییست نیکو و بهتر باشد
و اکثرش بنفشی و زرد و خطاییان بنفش را [illegible] خوانند و زرد را [illegible] و سفید و سیاه
و هندی است و زرد و بنفش خطایی و در زمین [illegible] که [illegible] خوانند کوهی

عظیم است و درین طرف که اهل هندی باشند وان طرف میگویند از حساب
خطای است این بیخ انجا می روید و ازان سبب ازهرآن خوانند که زهریست که ازا
بس گویند و این بیخ بازهروی است هردو در یک موضع می روید و چون این بیخ
پهلوی وی می روید قوة زهر آن بیس باطل می شود و اهل آن موضع آن بیس بخورند
و زیان نمیدارد و اگر این بیس جای دیگر میروید که مجاور این بیخ جدوار نیست هم
دانگ کشنده است و این مؤلف گوید آن بیس را بهندی بهلهل و علما اهل نیز خوانند
و بیس را بعربی بیش میخوانند بدترین مجموع زهرهاست تا بحدی که تریاق فاروق با تمامه
آن مقاومت نمی تواند کرد و در شهر ملتان شخصی مقدار نیم مثقال بیش بخورد فی الحال
لبهاش آماسیدن گرفت و چشمهاش از جای برخاست و بی هوش شد مقدار
نیم مثقال جدوار صلایه کردند و یک کاسه شیر بوی دادند بعد از یک ساعت
قی کردن آغاز کرد با انواع رنگها چنانچه حاضران از بوی آن مصروع می شدند
باز بیهوش افتاد و دیگر بار نیم مثقال جدوار صلایه کردند بشراب انگوری و بوی
دادند باز قی کرد بعد از آن خواب بروی غلبه کرد چون در خواب رفت عرق
بسیار کرد چون بیدار شد غذا طلب کرد و از آن زهر قاتل خلاص یافت
باذن الله تعالی و خواص این دارو بسیار است اولا بازهر آن پیش ا
دیگر و در اعمال سجستان که از زمین گرمسیر است مار قاتل می باشد شخصی را
مار گزید مقدار نیم مثقال باشراب بسایند و بخورد وی دادند آن زهر
بروی کار نکرد و بفرمان خدای عزوجل و عقرب و دلمه گزنده را دو دانگ

باشراب

باشراب بدهند نافع باشند و در مفردات ابن بیطار و در منهاج ابن جزلا
می گوید هو تریاق السموم باسرها حتی البیش والافاعی و از منافع
دیگر وی انست که مجموع ورمها را بنشاند و اگر بر اعضا ظاهر باشد
بسرکه یا گلاب یا آب طلا کنند ورم بنشاند و اگر در باطن باشد
دانگی یا دو دانگ بسایند بقدری شراب یا با آب گرم یا بجلاب
بحسب مزاج بدهند درد و بنشاند چون درد قولنج و درد گرده و معده
و سنگ گرده و مثانه و حبس البول را با شیره تخم خیارین بدهند سود
دهد و نیز مجموع اورام بلغمی و صفراوی و دموی و سوداوی
در ابتدا و انتها طلا کنند در ابتدا ماده باز گرداند و در انتها
تحلیل کند و اگر محتاج نضج بود نضج بدهد خصوصا اورام
مغابن چون زیر بغل و بن ران بسرکه بسایند و طلا کنند ورم
را تحلیل کند و اگر کسی را خیارک بیرون آید همین دارو طلا کنند
تحلیل یابد و اگر خیارک سبز شود و بگشاید دیگر در ایام [illegible]
وبا هر کس که طاعون برارد این دارو با سرکه بسایند و بران
موضع طلا کنند خلاص یابد باذن الله تعالی و دیگر دل را قوت
دهد و در ابتداء زحمت خنازیر طلا کنند مفید بود و در انتها
بلیله و کفی قدری بکوبند و بر آن پاشند گوشت مرده را بخورد
و جراحت بصلاح آورد و دیگر کسی را که دل ضعیف باشد

وخفقان داشته باشند هر روز نیم درم بجلاب یا شراب بدهند دل را قوت دهد
ودر نفع نظیر ندارد ودر ایام وبا چنانچه تریاق فاروق ذکر کرده که تناول کنند منع
عفونت بکند وتقویه دل بدهد ودفع ضرر وبا بکند این دارو مفرد همان خاصیت
دارد بلکه زیاده بتجربه اکثر تریاقیه در وی هست وچندان گرم نیست دیگر مولانا اصیل الدین
که از شاگردان مولانا نجم الدین محمود بن الفقیه الیاس شیرازی علیه الرحمه بود مردی
فاضل بود ودر اکثر علوم ماهر ومتقی وکلیات شیخ الرئیس را وصحیح نوشته گوید هر خاصیتی
که در تریاق فاروق است درین داروی مفرد هست وهمو گوید که مرا درد معده بلغمی بود
هر معالجه که کردم مفید نیفتاد چند عدد ازین حب دو ای هر روز ناشتا صلایه میکردم وبجلاب
گرم میخوردم آن زحمت زایل شد وشخصی را سده جگر بود و با استسقا خواست
انجامید چند روزی این دارو با سکنجبین بخورد وسده گشاده شد ورنگ وی
که زرد بود برنگ اصلی خود آمد ودیگر شخصی ورم مثانه داشت وچهار روز بول وی
گرفته بود ازین دارو بسایید ونیم دیر مثانه وی طلا کردن وقدری در احلیل
وی چکانیدن همان ساعت بول وی گشاده شد ودیدم بیرون آمدن گرفت
وشفا یافت باذن الله تعالی دیگر زحمت بواسیر را ازین دارو بدان موضع طلا کنند
در ساکن کند ودرد ورم را تحلیل کند ودیگر اگر دشواری زادن را نظیری ندارد بسایند
قدری وبجلاب گرم بخورد وی دهند وقدری به پشم پاره بخود بردارد در حال وضع
حمل شود دیگر صرع صبیان را بشیر مادر بمیدر کنند بخورد وی دهند نافع بود واین مولف
گوید این خاصیت دروی هست ودر حیف ضعیف را تجربه افتاده طفلی را که افتاده

روز ام الصبیان بود که یک زمان خالی نبود واین دارو با شیر مادر
سوده بوی دادیم همان روز شفا یافت دیگر خراوند تب ربع را
هر روز مقدار دو دانگ با جلاب گرم بدهند هفت روز پیاپی نافع
بود اما تنقیه بدن باید کرد دیگر درد دندان را مفید بود مقدار
عدسی در بن دندان گیرد یا بر دندان طلا کنند درد ساکن کند و
درد چشم بلغمی را در میان چشم چکانند واگر صفراوی باشد بر پشت
چشم طلا کنند درد بنشاند وآماس پلکها ببرد وفرق میان صفراوی وبلغمی
آنست که بلغمی را درد ساکن باشد وصفراوی را درد وسوزش وحکه بود
آب بینی بشتر بود ودر تقویه باه اثری عظیم دارد ونیم درم با نیم مثقال
با شراب انگوری بخورد نعوظی تام آورد وحکمای هند گویند که مردم
لاغر را فربه گرداند وگفته اند اگر بر بهق سفید وبرص طلا کنند نافع بود
وحکمای هند میگویند که درین دارو صد وپنج منفعت است وکسی را
که خناق باشد بر حلق طلا کنند نافع بود واین مولف گوید شخصی را اسود
الغنیه طاری شد وبا استسقا خواست انجامید چند روز این دارو سوده
با جلاب بخورد صحت کلی یافت که در حالیا الحمد بتجربه معلوم شده
بود ثبت کرده شد وصاحب تقویم گوید از قول شیخ که طبیعت وی
گرم وخشک است در سیوم وصاحب منهاج گوید طبیعت وی گرم
وخشک است لطیف وهم صاحب تقویم گوید قرحه امعا آورد ومصلح وی

شیر حلیب بود که آهن تافته در آن انداخته باشند و صاحب منهاج گوید بدل آن
تریاق سه وزن آن زرنباد بود **جرجیر** بری بود و بستانی بری را ایهقان گویند
و بستانی را کف عایشه بپارسی کیکیز گویند بشیرازی کهرک بهترین آن
بستانی بود که تیزی وی کمتر بود و طبیعت او گرم است در سیوم و گویند در دوم
و خشک در اول و بو حنا گوید گرم و خشک است در دوم آب وی اثر ریشها ببرد
و جرجیر مدر لبن بود و محرک و منفخ و مهیج باه بود اما مصدع بود مصلح وی تاریکی چشم
آورد و چون با شراب بیاشامند تریاق گزندگی این ترس بود و طبع براند
و در خواص آورده اند که چون جرجیر بکوبند و آب آن در زیر درخت انار ترش
ریزند انار شیرین گردد و جرجیر بری را خردل بری خوانند و ادرار بول بغایت
کند و تیزتر از بستانی بود و تخم وی بعوض خردل مستعمل کنند **جراد** بپارسی
ملخ گویند بهترین وی فربه بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم و چون بخور
کنند عسر البول را نافع بود خاصه زنان را و گویند دوازده عدد از وی با سر
ببرند از قبل اطراف های وی و با قلیل ... خشک مستسقی بیاشامد شفا
یابد و تقطیر البول را نافع بود خاصه زنان را و گویند بخور کردن بدان بواسیر را
سود دهد و بریان کرده جهت گزندگی عقرب چون بخور کنند نافع بود و
آموختن خایه وی چون بر کلف طلا کنند زایل کند و گویند ملخ را از بال
جدا کنند بر صاحب تب ربع آویزند نافع بود و ابن مولف گوید اگر ملخ را
بسوزانند دیگران از ... وی بگریزند و اگر نگریزند بمیرند و خوردن ملخ جرب

وحکه

وحکه آورد و مصلح وی حبة الخضرا بود یا زرشک **جردان** فار است بپارسی موش گویند
چون بشکافند و بر گزندگی عقرب نهند درد ساکن کند و گویند بریان کرده و گویند
بر ثالیل و خنازیر چون شکافته طلا کنند نافع بود و اگر شکافته بر جایی که خار یا چیزی رفته
بود طلا کنند بیرون آید و موی چون خشک کنند و بسوزانند و گویند بغایت ...
و با عسل بیامیزند و بر داء الثعلب مالند نافع بود و ابن مولف گوید آورده اند
که اگر سرگین موش در چشم کنند سفیدی زایل برد و ... بر دماغ در رطوبت قرینه پاک
کند **جرجیر الماء** قرة العین است و سیسنبر نیز گویند و گفته شود **جرجیر البری**
ترمس است و گفته شد **جزر** بپارسی گزر گویند بهترین وی زرد شیرین بود
و گویند سرخ تر بود و زرد غلیظتر و غذای وی کمتر از غذای شلغم بود و طبیعت وی
گرم است در آخر درجه دوم و تر است در اول باه را تحریک دهد و مهیج لطیف
بود بول براند اما دیر هضم شود و منفخ و مولد خون بد بود باید که بغایت پخته بود
و مصلح وی ... و خردل بود و بصری گویند جزر منقی معده بود که در وی لزجه
و بلغم غلیظ و سده جگر بگشاید و هضم طعام بدهد و چون با گوشت بود نیکو بود
خاصه قطع بلغم بکند و سده بگشاید و مقوی پشت بود و شهوت جماع برانگیزد
و چون بعسل مربا کنند زود هضم شود و رطوبت وی کمتر بود و حرارت زیاده
و باه را زیاده کند و منی بیفزاید و چون بر سر گزیده نهند و تخم معده و جگر و سپرز را
نافع بود **جزمازج** ثمرة الطرفا است بپارسی گز مازک گویند و بشیرازی گزماز
طبیعت وی گرم است در اول درجه و خشک در آخر درجه اول و خشک است در آخر آن

وگویند سرویست در اول قطع رعاف بکند و چون بپزند با سرکه و بر سر ضماد کنند
نافع بود در برسام و مقدار دو درم مستعمل بود و چون بپاشند نفث دم را نافع بود
و اسهال کهن و زنانی که رطوبت از رحم ایشان روانه بود و یرقان را نافع بود و گزندگی رتیلا
را طلا کردن سودمند بود و اسحق گوید مضر بود بسر و مصلح آن دوقو بود و گویند بدل وی نیم
وزن آن پوست انار و نیم وزن آن انزروت سرخ جزالزبر اشقاقل است و گفته
شد جزر الاقلیطی هم جوز بریا است جرو دارو خیرو دارو است و گفته شود جمی
حسک است و گفته شود جاد زعفران است و گفته شود خنجک تشنج است
و گفته شد جبص جبسین است بپارسی گچ خوانند طبیعت آن سرد و خشک است
چون بسرکه بسرشند و بر سر کسی که رعاف داشته باشد طلا کنند خون باز دارد و چون
بر شکستگی استخوان طلا کنند نافع بود جعده فولیون خوانند و کبیر کوه و کبینو نیز گویند
و آن دو نوع است کبیر و صغیر کبیر وی عنبر بید گویند و صغیر وی بالشیرازی کل الله خوانند
و بهترین آن صغیر بود شامی بری تازه سفید طبیعت وی گرم بود در سیوم و طبیعت عنبر بید
گرم بود در دوم و هر دو خشک بود در دوم مفتح و ملطف بود و چون تر بود جراحتهای
تازه را نافع بود و خشک آن ریشهای بد را نافع بود و با سرکه بر سر ضماد کنند سودمند بود
و بول و حیض براند و یرقان سیاه را نافع بود و کرم دراز و حب القرع بیرون آورد و گزندگی
عقرب و جانوران را نافع بود و چون در خانه بخور کنند یا هنیده اندر گزندگان بگریزند
و نسیان را نافع بود بمقدار دو درم از آن و عصاره وی با عسل حب کنند تا کسی ببرد و اگر در
شیاف مراره کنند و با آب رازیانه و با آب پیاز بسایند و در چشم کشند در ابتدا نزول

آب

آب نافع بود و وی مضر بود بصدر و مصلح [illegible] و اسحق گوید مصلح وی حلاوت است و صاحب تقویم گوید بنفشه
و بدل وی در اخراج دود [illegible] بدل وحضض پوست جوب انار [illegible] بونس آن
پوست [illegible] و گویند بدل آن [illegible] جلبی است جزیره [illegible] است و گفته شود جفت البلوط پوست
بیرون بلوط است طبیعت آن سرد و خشک است در دوم و قابض بود و خون زنان باز دارد و خاصه
از زنان و بواسیر [illegible] و مسکن [illegible] بیشتر مطبوخ مستعمل کنند و [illegible] ضماد کردن نافع بود و بدل آن
بوزن آن پوست انار و نیم وزن آن گل سرخ [illegible] و گویند بدل آن جلنار است جل
ورد است گفته شود جلوب سلاب است و نوع بزرگ آنرا [illegible] و حبل المساکین [illegible] گفته
شود جلبنترون [illegible] است و گفته شود جلبهنگ جلبنج است و گفته شد جلجلان حب
[illegible] صاحب منهاج یک قول [illegible] و این سرد و خشک است
تحقیق [illegible] بپارسی کشنیز خشک گویند و گفته شود جلبان خلر خوانند [illegible] گفته شود
جلوز صاحب منهاج گوید گویند بندق است و صاحب جامع گوید بندق است مطلق و جوز
[illegible] و در لغت جلوز جلغوزه است و صاحب جامع گوید فستق مطلق و صاحب
تقویم گوید جلغوزه هندی است و مولف گوید الحق تحقیق است جلوز لوز البر است و روغن
وی را زیت البرجان و اهل مغرب الاقصی ارجان و ارغان خوانند و آن بادام کوهی است
بشیرازی [illegible] خوانند قائم مقام جلغوزه بود و طبیعت وی گرم است در اول گویند
در دوم و خشک است در اول و در وی اندکی رطوبت هست باه را قوت دهد و منی
بیفزاید و درد پشت را نافع بود و گزندگی عقرب را اما و بخار [illegible] شود و وی از معده [illegible]
و مضر بود بصدر و مصلح وی شکر و بدل وی جلغوزه بود جلغوزه حب صنوبر کبار است و گفته شود

جلجان مصري پش است وگفته شد **جلجلان الحبشة** خشخاش سياه است
وگفته شود **جلنجوحه** ترنج بريا است وگفته شود **جلنگا** قندست وگفته شود
جُمّار شحم النخل خوانند وقلب النخل هم وآن لب نخل است بپارسي مغز درخت خرما
گويند وپيه خرما ودل خرما گويند بهترين آن تر شيرين بود وطبيعت آن سرد وخشك است در
اول گويند در دوم وقابض وسوده مند بود جهت خشونت حلق واسهال خون شكم
وگزندگی زنبور ضماد كردن وقوت احشا بدهد وقرحه صفرا را نافع بود ومضر بود بسينه
وحلق ودير از معده بگذرد ومصلح وی خرما بود با عسل وگويند بدل وی حماض
بود **جلنار** بپارسي گلنار ولشيرازي گل صد برگ وآن گل انار بزرگ بغير از آن
ثمر سفيد بود وبهترين آن فارسي بود وگويند مصري طبيعت وی سرد وخشك است
در دوم خون شكم ببندد وريش روده وريش كهن وقتی را نافع بود ودندان را
محكم كند وزنانی كه خون زيادت از ايشان روانه باشد ببندد وچون با سركه
بپزند وبدان مضمضه كنند خون دهن را نافع بود وعصاره وی در طبيعت مانند
عصاره لحية التيس بود واز يك درم ونيم درم تا دو درم مستعمل بود اما مولد سده بود
ومضر بود بسرد ومصلح وی كثيرا است وبدل وی اقاقيا رقان بود يا جفت بلوط
وتيا دوق گويند بدل وی پوست انار است بوزن آن وگويند بدل آن طراثيث
است بوزن آن **جليد** ثلج است بپارسي برف گويند سرد است
بطبع وخشك است بعض ومزاج اصلی وی تر است وخشكی وی عارضی است آب
وی درد دندان كه از گرمی باشد نافع بود وهضم را قوت دهد اما اعصاب ومعده را

زبانا

زبان دارد وپيرا انزا م بود وسرفه آورد خصوص كسی را كه خلط سرد در معده وی بود وتشنگی
آورد وخوردن برف آب وی علتی كه در حلق چسبيده بود دوايی كه از وی حاصل شود وبد بود
سبب آنكه سرچه لطيف وتر است وبيش تحليل رفته است وضعف جهد گفته شود **خطبانا**
دو نوعست رومی وجرمقانی وآن نيجی سرخ رنگ باندازه انگشت سبزتر وبزرگتر و
گويند ويرا بنام شامی خوانند كه ويرا شاه خطبی نام بود وگويند خطبی الملك بهترين وی بود
كه بغايت سرخ وخوشبوی بود وطبيعت آن گرم است در سيوم خشك است در دوم بند جگر
وسپرز بگشايد وحيض وبول براند وچون نيم مثقال با شراب بياشامند ترياق گزندگی عقرب
ومار گزندگان بود وچون بعسل بسرشند وآب نيم گرم وبر موضع گزندگی ضماد كنند واگر زهر
از وی زن بخور برگيرد وبچه بيفتد از دو وترياق گزندگی مار وسگ ديوانه وزهرها كشنده بود
ودرد جگر ومعده وذات الجنب را نافع بود ودر دوار ورمهای چشم بعوض افيون مشغول كنند و
دمق را زايل كند واحق گويد مضر است بسينه ومصلح وی انيسون وقند ريون بود وبدل وی ازنی
گويد يك وزن ونيم اساروان ونيم وزن آن پوست بيخ كبر وگويند بدل آن زراوند مدحرج است
واين زهر در خواص آورده كه سر زنی كه خون حيض زياده رود وبا زنند بسته شد خطبيا را بوی
دهند يا حامله بسرشند وبر رحم بندد وخون باز ايستد **جند بيد ستر** قسطوريون گويند وخايه
سگ آبی خوانند وآن خصيه حيوان بحری كه هم در آب زندگانی تواند كرد وهم بی آب
وآن حيوان را قندر خوانند وبهترين آن بود كه به دو خصيه بهم چسبيده باشند وپوست آن
بغايت رقيق بود واجزاء سفيد بود وهم بوی خوش بود وغش آن بجاوشير صمغ
كنند واندكی جند بيد ستر وطبيعت جند بيد ستر گرم وخشك است در سيوم گويند در دوم ودوی

و وی لطیفتر از مسخنات بود نافع بود جهت عصب سرد و فالج و رعشه و خدر و نسیان
وصداع که از سردی بود و بخور کردن و محلل نفخ بود و حیض براند و بچهٔ مرده بیندازد و مشیمه
بیرون آورد و صاحب منهاج گوید شربتی از وی زیاده از مثقالی نشاید و صاحب
مفرده گوید دو مثقال جندبیدستر بقدری فوتنج بری بیاشامد حیض براند و بچه
و مشیمه بیرون آورد و چون بکوبند و بغایت سحق کنند و در چشم کشند جلای چشم بدهد
و چون با سرکه بیاشامند مقدار نیم درم مغص و فواق را نافع بود و چون بر کرم پاره زنان
بخور برگیرد بادهای سرد که در رحم بود سود دهد و بر گزندگی عقرب طلا کردن نافع
بود و با سرکه آشامیدن دفع سموم و ادویهٔ کشنده بکند و سده که در اعضا باشد
بگشاید و کری که سبب آن از سردی بود سود دارد و چون مقدار عدسی بروغن ناردین
بگدازند و بر سر مصروع طلا کنند نافع بود و چون در روغن حل کنند جهت خدر و استرخاء
اعضا و فالج و لقوه سرد بغایت نافع بود و اگر بیاشامند تریاق سمهای سرد
بود خواه حیوانی و خواه نباتی خاصه افیون و خربق و قولنج سرد خواه بلغمی و خواه
ریحی خوردن و طلا کردن و حقنه کردن نافع بود و خفقان که از سردی بود سود دهد
و اگر بر قضیب طلا کنند عسر البول که از خلطی بلغمی لزج بود سودمند بود و کندی در کتاب سمیات
آورده که جندبیدستر که لون آن بسیاهی زند و بگیرد کشنده بود بعد از یک روز
و ابن سمجون همچنین گوید و ابن جزار و صاحب منهاج گوید اغبر وی کشنده بود در روز
مداوای آن قی کنند بشبت و فوتنج و سپستان و عسل بعد از آن ایارج
بدهند که پادزهر وی است یا ربها و فواکه ترش با سرکه یا شیر خر بدل آن بوزن آن

و نیم وزن آن فلفل و گویند بدل آن مسک است جنبدالرمان گل انار بستانی است
بشیرازی گلنار خوانند و منفعت وی نزدیکست بجلنار جنجر عصی الراعی است
و گفته شود جنبوبیه قنطوریون است و گفته شود جنجل در دمشق بسیار بود و طبیعت
آن گرم و تر است در اول طبیعت رازم دارد و گرم مزاج را موافق بود و نفخ نیک
از وی حاصل شود و بدل آن بلیمون است جناح النسر حرشف است و گفته شود
جناح مطلق رازن است و گفته شود جناح الفر باقلا است و گفته شود جنبید
صعتر است و گفته شود جوز خفف خوانند بتازی گردکان گویند طبیعت
آن گرم است در سوم و خشک است در اول درجه قدیم و گویند گرم و تر است در دوم و مسیح
گوید گرم است در دوم و خشک است در اول بهترین وی آن بود که پوست وی تنک
بود و ورق پوست وی قابض است و پوست اندرون که بر مغز چسبیده است
زمخ در وی قبضی بود شکم ببندد و پوست سوخته وی مجففی بود بغیر لذع و
مغز جوز چون بخایند و بر درم سوداوی که ریش شده باشد ضماد کنند نافع بود
و صمغ وی بر ریشهای گرم نافع بود چون بر آن پاشند و مغز وی مغص را ساکن کند
و شکم ببندد و چون با مری بخورند شکم براند و اگر بسیار خورند کرم در دارد و حب القرع
بیرون آورد و اگر با انجیر و سداب بخورند پیش از ادویهٔ قاتله پادزهر آن بود
و اگر بعد از آن بخورند همین سبیل چون با عسل و نمک و پیاز بیامیزند و بر گزندگی
سگ دیوانه و بر گزندگی آدمی نهند نافع بود و چون با پوست گرابا و زیت
بسوزانند و بر سر کودکان مالند موی سیاه کند و بر دیاب و بر داء الثعلب نیز

جنبدالرمان
جنجر
جنبو
جنجل
جناح النسر
جناح
جناح الفر
جنبید
جوز

بعد سنبل و پوست اندرون وی چون بسوزانند و سحق کنند با شراب بسرشند و زنی که وی را
بر کبر و منع خون حیض کند و پوست درخت وی و ورق آن چون دو مثقال از وی بیاشامند
تقطیر البول را نافع بود و شریف گوید پوست گردکان سبز کوبند و چند پاره خبث الحدید
دران اندازند و یک هفته رها کنند و سر وی ریش چند نوبت بجنبانند بعد ازان خضاب کنند
موی سفید سیاه گرداند و چون جز از رقو با سداب بالند منفعتی تمام بدهد و این مولف
گوید چون جوز در انطلی کرب بندکه انجا شده و بیم انجا زهری شود و خناق چه دانکی ازوی کشند و بود
و چون باب بجوشانند و آب آن مضمضه کنند لثه را محکم گرداند و استرخا آن زایل کنند
و خوردن گردکان گرم مزاج را مضر بود و صداع و مصدع بود و زبان گران کند و دهن و حلق را
زبان دارد و مصلح وی سکنجبین بود یا خشخاش و بادام و گردکان کهن نباید خوردن که
بد بود و غشیان و غثی و کرب آورد و تشنگی بود و کسی که عفص خورده باشد مداوا کردن
وی همچنان کنند که کسی که عفص خورده باشد رب فواکه ترش مانند رب غوره و ریباس
و سبب بدل آن بوزن آن حبة الخضرا بود و گویند جوز هندی **جوزبوا** جوز الطیب
خوانند بهترین وی سرخ فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سوم تخمش را نافع بود
و دهان را خوش کند و قوة جگر بدهد و معده و بد خاصه فم معده و سپل را بگزرد و قوة
باصره بدهد و شکم ببندد و حبس البول را نافع بود و منع قی بکند و درد سپرز کهن شده را نافع
بود و مستعمل از وی تا دو درم بود و بدل وی یک وزن و نیم سنبل الطیب بود و گویند بدل
وی بوزن وی بسباسه بود و بعضی گویند مضر بود بشش و مصلح وی عسل بود و صاحب تقویم
گوید طبیعت ببندد و مسک بود و مصلح وی جلاب گرم بود **جوز هندی** نارجیل است

وگفته

وگفته شود **جوز جندم** گور گندم خوانند و جزء الطعام بیشتر ازین کل گندم گویند رازی گوید کرم
از رسته منی بخواند و فربهی آورد و باه برانگیزد و قطع ترف دم بکند و قوة بازایل کند و منع آز از وی
کل خوردن بکند و یونس گوید در وی قوتی سبز و لطفی بود و اندکی مجفف بود **جوز الاهبل** ثمرة
العرعر الوراست و گفته شد **جوز القی** مانند خربق سفید بود و در قوت طبیعت وی گرم و خشک بود
سقی بلغم و رطوبت بود و تقداد دو درم در فالج و لقوه و مانند آن نافع بود و بدل آن بوره و
خردل بود **جوز ماثل** و جوزبا تم نیز گویند و جوز ماثا و جوز ضمایل و جوز مقاتل و جوز رب هم گویند — هندی تتوره گویند
و داتوره هم بشیرازی کورکنا خوانند و آن دو نوع است یک نوع بشکل جوز القی بود و یک نوع
خارناک بود مانند جوب سه ماه نخش و لون پوست وی سیاه بود و زرد رنگ و سفید رنگ
نیز بود و دانه وی از تخم بادنجان سفید تر بود و از تخم لفاح کوچکتر و زرد رنگ بود و اندرون
جوز وی پر تخم بود و پوست وی رقیق بود و سر وی مانند سر بادنجان لفاح بود و طبیعت وی
سرد است در چهارم و تریست نافع بود جهت حرارة مفرط ملتهب چون قیراطی از وی بخورند
دفع رابعه بود و مسکر آورد و دو دانگی از وی صاحب منهاج گوید مضر بود و بدل وی کیدهم از وی
کشنده بود و دردسر و غشی و تقیی و منوم و سبب وی محذر بود و مداوات وی تقیی کنند
تا آبی که نظرون در وی جوشیده باشد با روغن بعد ازان شیر تازه بدهند یا سرکه و سعتر و
دانخدان و فودنج کوهی در وی جوشیده باشند و گویند یک مثقال از تازه وی وی البته
کشنده بود و نیم دانگ در شراب کسی دهند مستی زیاده آورد **جوز الکوثل** جوز القی است
و گفته شد **جوز الزنج** حب کاکنج کوهی است و گفته شود **جوز السرو** و بهترین وی
تازه بود و بشیرازی کورکلاغ خوانند طبیعت وی سرد و خشک بود و قابض و ارحم گوید

گرمست در اول و خشکست در دوم بر فتق ضماد کردن نافع بود و جهت عسر النفس و سرفه کهن و بلغم
و نسیان و مقدار مستعمل از وی نیم درم تا نیم مثقال بود و اگر بکوبند و در آب آن بنشینند
زنی که رحم وی بیرون می آید یا مقعد بیرون می آید نافع بود و صاحب تقویم گوید مضر بود بدل
و اعصاب و مصلح وی عسل و روغن بادام بود و جالینوس گوید بوی دهان خوش کند و سده
بگشاید و قوت معده بدهد و صداع سرد را نافع بود چون با عسل و گلاب بر سر طلا کنند و حب
دیسقوریدوس گوید مقوی معده و جگر بود و سپرز و امعا و درد شقیقه را نافع بود و دهن را
تیز کند و روفس گوید طبیعت را ببندد و از خفقان و صفرا و قوت بدن زیاده کند و نشف
رطوبات از عروق بکند و اسحق گوید صداع آورد و مصلح وی عسل بود و بدل وی صاحب
منهاج گوید نیم وزن آن گوز ده سرخ بود و گوید بدل آن نیم وزن آن ابهل و نیم وزن
آن گزمازک و نیم وزن آن انار بود **جبید ارد** رفیجا خوانند و آن سرخس است و
گفته شود ان شاء الله تعالی ● **باب الحاء حاشا** ماهون گویند و ترمس
نیز گویند و صعتر الحمار روفس گوید پودنه کوهی است و گویند ورق
خردل بیابانیست و گویند برگ سپندان دشتی است اجزم محقق
است نوعی از پودنه کوهی است گلهای کوچک بسیار دارد و مانند خزاما که بسرخی
مایل بود و قصبه باریک دارد مانند قصبه اذخر و برگها دارد بشکل برگ جعده
کبیر و بیشتر در کوه بود و در دامن کوه نیز باشد طبیعت آن گرم و خشکست
در سوم و گویند در دوم محلل و مقطع بود و مسخن و بول و حیض براند و بچه بیندازد
و سده بگشاید و قوت معده بدهد و صداع سرد را نافع بود چون با عرق النسا

باشراب

باشراب و سویق ضماد کردن نافع بود و سینه و شش را پاک کند و منع نفث دم
بکند و اگر با نمک و سرکه بیاشامند مسهل کیموس بلغمی بود و اگر با سرکه بر ورم بلغمی ضماد
کنند تحلیل دهد و محلل خون بسته شود و ثالیل و نمش و اگر در طعام کنند و بخورند
ضعف چشم را نافع بود و قوت باصره نگاه دارد و معده و جگر را پاک کند و چون
سحق کنند و با آب و عسل بسرشند و مقدار دو مثقال بیاشامند قولنج را نافع بود و قوت
کرده بدهد و مجامعت را نیکو بود و درد دهن و حلق را نیکو بود و مقدار مستعمل دو درم بود
و جالینوس گوید فالج و لقوه و نسیان را نافع بود و اندروماخس گوید چون بکوبند و
سحق کنند و بعسل بسرشند و بر سرطان طلا کنند نافع بود و هم چنین اگر بجذام و بهق طلا کنند
سود دهد و اسحق گوید مضر بود به شش و مصلح وی نعناع است و بدل آن یک وزن آن و نیم
سعتر کوهی و گویند یک وزن و نیم افتیمون و شراب وی اشتها بیاورد و هضم
بکند و مسهل کرم و بلغم بود **حاف المصر** سورنجان است و گفته شود **حاج** خاریست که ترنجبین
از وی حاصل شود و نبات کشوث بروی پیچیده میشود و بشیرازی خار اروخوانند
عصاره وی چون در چشم کشند سفیدی ببرد و تاریکی زایل کند و گل وی جهت
بواسیر سودمند بود **حالوما** شحار است و در ابوخلسا گفته شد **حافظ النخل و حافظ**
الاطفال هر دو اسم فرفیون است و گفته شود **حالق الشعر** حاشر است و گفته
شود **حافر حمار الوحش** سم خر کور چون بسوزانند و بیاشامند صرع را نافع بود و چون
با زیت بیامیزند و بر خنازیر طلا کنند داء الثعلب را نافع بود **حافر البرذون**
سم استر سوخته صرع را نافع بود **حافر الحمار** سم خر است چون از سم راست وی یکسر

سازند و مصروع با خود دارد مصروع از وی زایل شود و دیقوریدس گوید سپاه جو چون بسوزند
و بیاشامند چهل روز متواتر مرد و زن مختارین مصروع را نافع بود و بر شقاق که از سرما بود و مانند آن
در وضع بود یک ضماد کنند زایل شود **حب الکاکنج** حب المرج خوانند و آن بزر الکاکنج است
و آن دو نوع بود یک نوع را بشیرازی عروس در پرده خوانند و یک نوع دیگر گویند و بهترین آن
بزرگ سرخ گوهر بود و گویند بستانی و طبیعت آن سرد است با اعتدال و خشک است و بعضی
گویند سرد و خشک است در آخر درجه اول تا دوم و گویند در سوم مغص را نافع بود و بول براند
و ریش گرده و مثانه را نافع بود و روفس گوید چون یک جزو از وی خشک کرده سحق کنند با خوردنی
سنج ارمنی بود و بیاشامند کرمها که در شکم بود بیرون آورد و وی مضر بود بگرده چون بسیار
مستعمل کنند بسبب شده اوراد و خدر در سر پیدا کند و مصلح وی گل ارمنی بود و جالینوس گوید
بدل وی عنب الثعلب بود **حب الصنوبر الکبار** جلغوزه است و درخت آن که جلغوزه از صنوبر
صغار بود و از سیستان خیزد و درخت وی را اکوس خوانند و طبیعت جلغوزه گرم بود در اول
و گویند در دوم و گویند معتدلست و در وی اندکی حرارت هست و رطوبت و جالینوس گوید گرم
تر بود و سودمند بود جهت درد پشت و درد اعصاب و رعشه و عرق النسا را نافع بود و استرخا
و شش را پاک کند از خلطی که باشد و باه را زیاده کند و منی بیفزاید و شیر زنان و سنگ مثانه بریزاند
و نافع بود گزندگی عقرب را با انجیر خشک با خرما با گلنگبین و شریف گوید چون بکوبند و با عسل
بسرشند و هر روز بیاشامند سه درم بخورند مجامعت زیاده کند و گرده و مثانه از سنگ
و رمل پاک کند و گویند طبیعت وی گرم است در دوم و تر است در اول و وی مصدع
بود و مصلح وی خشخاش و شکر بود و بدل آن حب محلب مقشر بود بوزن آن و نیم وزن

آن بادام

آن بادام سفید کرده و ابن ماسویه گوید که از سراب شیرازی اتحرک خوانند
حب الآس بپارسی تخم مورد گویند بهترین وی بستانی بود فربه رسیده
تازه و طبیعت آن سرد و خشک است و قابض و بقراط گوید سرد و خشک است
در دوم و گویند گرم است شکم ببندد و منع نفث دم بکند و معده و جگر را
قوت دهد و بول براند و سرفه را نیکو بود و شربتی از وی سه درم بود و صاحب تقویم
گوید پنج درم ریشهای اندرون را نافع بود و گزندگی رتیلا و عقرب چون با شراب
بیامیزند و بیاشامند نافع بود و ریش مثانه را سودمند بود خواه تر و خواه خشک
و چون بپزند با شراب و ضماد کنند بر ریشهای کهن و قدیمی زایل کند و چون
تر بود بکوبند و با شیر بر ورم چشم ضماد کنند تحلیل دهد و بواسیر و ورم مقعد را
نافع بود و چون بدان طلا کنند با عسل و چون سحق کنند و بر جل کلف روی طلا
کنند با آب ببرد و قلاع را نافع بود و اسحق گوید بسیار وی مضر بود بمثانه
و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل آب ورق وی بود با نیم وزن آن سعتر
حب الرمان بپارسی دانه انار گویند بهترین وی ترش فربه بود طبیعت وی
سرد و خشک و قابض بود و ترش وی چون خشک بود شکم ببندد و منع
مواد صفراوی بکند و غثیان ساکن کند و قی باز دارد و فم معده گرم را قوت
دهد و عصاره وی خاصه ترش چون بپزند و با عسل بیامیزند نافع بود جهت
ریشها که در دهن بود و در معده و ریشهای پلید و گوشت زیاده در گوش
و اندرون بینی که ریش شده باشد و بدل آن سماق است **حب القرع**

بپارسی تخم کمر و گویند بهترین آن بود که آب شیرین خورده باشد طبیعت وی سرد و تر بود در دوم
تبهای صفراوی را نافع بود و مقدار مستعمل از وی سه درم بود و بعضی گویند گرم و خشک است و نافع بود چون با شراب
بخورند تشنگی بنشاند و عسر البول که از حرارت بود آسان کند و اسحق گوید مضرت بمثانه و مصلح آن تخم
کرفس بود و جالینوس گوید بدل آن در کبر جده او ویه کثیرا بود حب المثری بپارسی دانه امرود
امرود گویند بهترین آن بزرگ بود و تر و شایل بود و اسحق گوید گرم و خشک است نافع بود جهت
درد شکم مقدار چهار درم مستعمل بود و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی عناب بود و بدل وی بزر قطونا حب الزنب
بپارسی ... و از مهر گویند طبیعت وی گرم گویند سرد بود در اول و خشک در دوم شکم ببندد و مقدار مأخوذ
از وی تا پنج درم بود و مضر بود با معاء و مصلح وی کثیرا بود حب الآس علوفس خوانند بپارسی جوز گویند
و آن نوعی از کلنگ است و گوشت وی سبکتر از گوشت بط بود و از بهر آنکه وی گرم و تر بود و میان غنم
خاکی و بط بود و غلظ ریاح را ساکن کند و مضر بود بمفاصل و قولنج و تخمه از هضم بود و مصلح وی آن بود
که با دارچینی و سرکه و دارچینی بپزند و زنجبیل و عسل یا زنجبیل مربا بخورند پس وی چون با نمک و سنبل
با سپند گرم بکوبند و حب سازند مانند نخود و در سایه خشک کنند و یک حب از آن با آب نیم گرم
ناشتا بیاشامند قرب را نافع بود و اگر پوست سنگدان وی خشک کنند و بکوبند چون گرد کنی ...
رعاف و تشنه باشند در ساعت ببندد و تا آن که بیشتر باشد عود کند و این تجربه است ... خون
... بود و عسر النفس را نافع بود و گوشت وی گویند بغایت گرم و خشک است و اولی آن بود
که با آب نمک بپزند و بعد از آن بروغن بادام بریان کنند و اگر جهت سرد مزاج بود روغن
گردکان و زیت و دو سه پاره دارچینی و خولنجان و مرق آن مریض را نافع بود حب البلسان قرطم
هندی است طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و گویند در اول و گویند در سوم و گویند

سرد است نافع بود جهت برص و بهق سفید و مسهل خلطهای غلیظ بود و سودا و بلغم و کرمها حب القرع
و شربتی از وی دانگی و نیم تا نیم درم بود با ادویه ... دیگر و عرق النسا و نقرس را نافع بود و اخلاط از زرد
اخلاط در مفاصل جمع شده باشد مجموع براند و امعا را بشوید و قوت معده بد بود و سده
جگر بگشاید و درم سپرز و مسهل ادرار بود و وی کرب و غشیان آرد و اولی آن بود که بروغن
بادام چرب کنند و هلیله با وی خلط کنند و بدل وی در خلط اسهال و دفع سودا نیم وزن آن
تخم حنظل و دانگی وزن ارمنی بود و ابن مؤلف گوید نبات وی مانند لبلاب بر
درخت پیچیده شود و گل وی هم مانند گل لبلاب بود بزرگتر و آن را السلی خوانند اگر بسرکه
خطمی بر برگ وی نویسند در حال سنج گردد حبل المساکین لبلاب است و گفته شود حب
القراط ... است و گفته شود حماما ورق گویند و این خند قوقی است و گفته
شود حبق فودنج است و گفته شود حب عزیز حب الزلم است و گفته شود و ابن
مؤلف گوید حب عزیز غیر حب الزلم است و آن بر شکل قاقله صغار است وقتی که
در غلاف باشد و قوت باه زیاده کند و منی بیفزاید و مسمن بود حب اللهو حب الکاکنج
است و گفته شود حب صنکلا حب السمنه است و گفته شود حب اللوز لسان
العصافیر است و گفته شود حب السمنه حبیست سیاه رنگ از نخود کوچکتر و خراسانیان
آن را تخم ... خوانند و پوست وی بغایت سیاه بود و مغز وی بغایت سفید
بود طبیعت وی گرم و تر بود در اول و گویند در دوم فربهی آرد و منی زیاده کند و باه بر
انگیزد مقدار ده درم از آن بکوبند و در آب بمالند و صافی کنند و قدری آرد و قند و روغن بادام
شیرین با آن بپزند و بیاشامند بدن لاغر فربه کند چون سبب لاغری از سردی بود

وخشکی وی دیر از معده بگذرد و مضر بود بشش و مصلح وی قند بود و بدل آن نیم
وزن آن مغز پسته و نیم وزن آن کنجد و گویند بدل آن حب محلب است
حب الزلم گویند بزر الخرشف است و در شیراز حب الخرشف مشهور است بحب الزلم
بپارسی تخم کنگر و اظهر محقق است آن تخمیست بلون هیل و مثلث شکل بود
و هم چنان با پوست توان خایید و منبت وی در شهر زور بود و فلفل السودان
خوانند و ابن ماسه گوید گرم است در سیوم و تر است در اول و عیسی گوید گرم است
در دوم و تر است در اول و صاحب منهاج گوید گرم و خشک است و در وی رطوبتی عرضی
فضلی بود و منی زیاده کند و تحریک شهوت جماع بکند و بدن را فربه کند و قوت فر
بدهد و شریف گوید چون بخایند و بر کلف روی طلا کنند زایل کند و وی آورد صداع
بود و مصلح وی بنفشه بود و بدل وی بیخ شقاقل و این مؤلف گوید قد و باشد علیکر
باشد و ورق آن بورق سراج جعد ماند و گل وی بگل خطمی ماند و دراز و روا
گل شود چند برنج بود و خار ناک بود حب الخروع بپارسی تخم بید انجیر گویند و بشیرازی
کنتو و در خوزیه گفته شود حب البلسان تخم بلسان مصری بود و آن بغیر از مصر جایها
دیگر نمیروید و صاحب منهاج سهو کرده است که آن هیوفاریقون است و هیو
فاریقون گفته شود طبیعت حب بلسان گرم و خشک بود در دوم نافع بود جهت
بلغم و سودا و درد کرده و شش بود و سرفه و عرق النسا و صرع و سدد و عسر البول و گزندگی
جانوران چون بیاشامند و اگر بجوشانند و زنان در آب آن بنشینند رحم را بکشاید
و جالینوس گوید درد سر کهن و نور اسود و بهد درد معده و روفس گوید برودت

معده را

معده را نافع بود و موی بر داء الثعلب و داء الحیه بروید و بیخ آن را قوت دهد
و دیسقوریدوس گوید قوت معده بدهد و اشتهای طعام را بیاورد و هر بلغمی که در معده
بود زایل کند و درد پهلو و ربو و ضیق النفس را نافع بود و مستعمل از وی دو درم بود و گویند
مضر بود بمثانه و مصلح وی کثیرا بود و بدل آن عود بلسان بوزن آن و گویند یک وزن
و نیم آن و گویند بدل آن نیم وزن آن پوست سلیخه و ده یک آن بسباسه بود
حبن و حبین نیز گویند و آن نفلی است و گفته شود حب حلوه انیسون است
و گفته شود حب الاثل گز مازک خوانند و از مازو و آن جز مازج است و گفته شد
حبة السودا شونیز است و گفته شود حب السفرجل بپارسی به دانه گویند
بهترین آن بود که از به ترش گیرند طبیعت وی سرد و تر بود در دوم ملین بود وی
قبض نافع بود جهت خشونت حلق و قصبه شش و لعاب وی حرارت را ساکن کند
و دو درم از مغز وی چون بکوبند با نبات بسازند با لعاب وی با نبات و روغن
بادام بخورند سرفه گرم را سود دهد و اسحق گوید مضر بود بگرده و مصلح وی نبات بود
و بدل وی بزر قطونا حب الترشا بزر الحماض است و گفته شد حب الغقد
بزر بنجنگشت است و گفته شد حب القطن خبشفوج خوانند بپارسی پنبه
دانه گویند بهترین وی بزرگ مغز دار بود طبیعت آن گرم و تر است در دوم و گویند
سرد است و تر بود و سینه را نیکو بود و سرفه را دفع کند و نفث الدم از وی مستعمل بود دو درم
مضر بود بگرده و مصلح آن انجیر بنفشه بود و بدل آن تخم کنگر حب العرعر ثمرة العرعر است
و گفته شد حب المنشم حبیست بقدر فلفلی و لون وی میان زردی و سرخی بود

وبغایت سفید بود و معطر و اهل یمن و حجاز در عطریات بکار برند طبیعت آن گرم
و خشکست در دوم استرخاء معده سرد را مفید بود و هضم را یاری دهد و نشف رطوبات
بکند و مقوی احشای سرد بود و با عسل اعصاب را نافع بود و باه را زیاده کند **حب القلقل**
بزر رمان بری است بپارسی نار دانه دشتی خوانند و مغاث هم وی است و بمقدار
نزدیک بلوبیا بود و در طعم وی اندک تلخی بود و خوشبوی بود و بلون سفید طبیعت وی
گرم و خشک بود و قوت بدنهای مرخی بود و فربهی آورد و چون کنجد و عسل بر وی اضافه کنند
باه را زیاده کند و بریان کرده نیکوتر بود اما مصدع بود و مصلح وی روغن گل و سرکه بود و اگر
بسیار خورند هیضه آورد و معده را بگزد و اعلی آن بود که با قند یا عسل خورند و بدل آن تودری
سفید و چهار دانگ وزن آن مغز تخم خیار زه و نیم وزن آن اهل بود و گویند بدل آن بزر آن
مغاث و بوزن آن حب صنوبر بود **حب الغار** مانند فندقی کوچک بود بلکه بمقدار
فستقی بود و پوست وی بغایت سیاه و تنک بود و مغز آن بدو نیم بود و بغایت
سخت و لون آن بزردی مایل بود و اندک عطریتی در وی بود طبیعت وی گرم و خشکست
در سیوم دو مثقال چون با مسهل بیاشامند و بقراط گوید یک مثقال نافع بود جهت دشواری زادن
و چکیدن بول و حیض بر آید و گزندگی جانوران را نافع بود و فولس گوید تریاق مجموع زهرها
بود و از خواص وی آنست که چون نقیع وی در خانه بیفشانند مگس بگریزد و وی
سپرز که از رطوبت بود سود دهد چون با ارسن بیاشامند و درد که بسبب آن بلغم و ریاح
غلیظ بود نافع بود و اگر حقنه کنند و بیاشامند در ریاحت مغص رها کند
و وی مضر بود بجگر و حوالی آن و مصلح آن زرشک تازه بود و بدل وی حب محلب

بود

بود با مغز بادام تلخ **حب الصنوبر الصغار** بپارسی تخم کاج گویند و آن تخمیست مثلث شکل
در میان غلاف چوز کاج بود و در طعم مانند چلغوزه بود و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم و
منضج و محلل بود و نافع بود جهت استرخاء ضعیف بدن و فربهی آورد و رطوبات فاسد
که در نفس بود خشک گرداند و قوت معده بدهد و چون با فستقین ضماد کنند و چهار درم از وی
منی بیفزاید خاصه که با کنجد و قند بود و مثانه و گرده را قوت دهد اما مضر بود بسر و معده را
بگزد و بسیار خوردن مغص آورد و تریاق وی حب الرمان بود و مصلح گزندگی معده در آب گرم
خیسانند و با عسل بخورند و محروری با مزاج با قند و بدل وی حب محلب مقشر بود با نیم
وزن آن مغز بادام سفید و گویند بدل حب صنوبر صغار حب صنوبر کبار بود **حب الراس**
صاحب مفردات گوید نوعی است و ذکر کرده است و صاحب منهاج ماهیت آن را
گفته که آن زرد رنگ بود و طعم آن تلخ و گرد شکل بود مانند تخم مخلصه و از کوهستان فارس
خیزد و از کردستان همدان و آنرا دارو دبرخوانند در اصل دو نوع است جبلی و بستانی این
تخم جبلی است و از آن بستانی در اصل گفته شود و این نوع که گفته شد قوت وی
بدهد و از آفات نگاه دارد چون بکوبند خرد و بدان سر بشویند و اگر طلا کنند شاید **حب القلت**
ماش هندی است و در قلت گفته شود **حب العصفر** قرطم است و گفته شود **حب**
الانبرباریس انبرباریس است و گفته شد **حب البان** دانه ایست بشکل فستق
اما پوست وی تنک بود و سهل شکستن باشد و آنرا فستق الهادیه گویند و در طعم وی تلخی
بود با قبض و این مولف گوید آن ثمره نوعی از طرفا است و در هندوستان آنرا برگر خوانند بهترین
وی بزرگ خوشبوی بود و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم و گویند گرم است در سیوم گویند تر است

در اول سودا و بلغم را نافع بود و مقدار مستعمل از وی تا دو درم بود جلا بدهد و ثالیل و کلف و داها که
بر روی پیدا شود و جرب و حکه را نافع بود و سده جگر و سپرز بگشاید و صلابت
آن نرم کند چون با آرد کرسنه ضماد کنند و اسحق گوید مضرت بجگر و مصلح وی رازیانه
بود و دیسقوریدوس گوید بدل آن بوزن آن فوه و نیم وزن آن قشور السلیخه و ده یک آن
بسباسه و اثر البشیر ازبی تخم غالیه خوانند **حبة الملوک** ماهودانه است گفته
شود **حب المحلب** بپارسی پیوند مریم خوانند بهترین وی تازه بود طبیعت وی گرم
و خشک است و گویند معتدل و گویند سرد است و قول اصح آنست که در وی حرارت بود و جلائی
قوی و بصری گوید گرم است در دوم و خشک است در اول محلل بود و بول براند و چون بکوبند
و بر کلف طلا کنند نافع بود و درد گرده بنشاند و حصاة القولنج بیرون آورد و سده جگر و سپرز
بگشاید و نقرس را سود دهد و سنگ گرده و مثانه بریزاند و خون حیض براند و درد
پشت را سود دهد و قولنج بگشاید و دردهای اندرونی و رطوبتی که در سینه و شش بود پاک
کند و گویند مضر بود بدماغ گرم و صداع و مصلح وی رب اترج بود با ریباس و بدل وی
گویند مغز بادام تلخ سفید کرده بود **حب الریباس** بپارسی تخم ریباس خوانند بهترین
وی تازه بود طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود نافع بود تجربه حرقت صفراوی و جرب
و حکه بدل آن تخم حماض بستانی بود **حب الرشاد** حرف است و بهترین وی بابلی
بود طبیعت آن گرم و خشک است و سفید وی حرارت کمتر دارد از سرخ و تر و بعضی را
نافع بود و چون با آب گرم و روغن گل بیاشامند عرق النسا را نافع بود و چون کوفته بر ورک
ضماد کنند قولنج را سه درم بکوبند و بیاشامند بدل آن در ضماد عرق النسا شیطرج بود

حب الخضراء ثمر درخت بطم است بشیرازی بن گویند و آن دو نوع است یکی را
شاه بن گویند و یکی نوع بن و شاه بن خردتر بود و همچنان با پوست تمام خورند و درخت
شاه بن را خنجر خوانند و از آن بن بطم و بهترین آن سبز بزرگ تازه بود طبیعت آن گرم
و خشک است در سوم و گویند در چهارم و گرمی وی قوی تر بود از خشکی و خوردن وی معده را بد
بود و دیر هضم شود و غذا بد دهد و گرم مزاج را زیان دارد و خشن سینه را گرده بود و بول براند و شهوت
جماع برانگیزد و چون با شراب یا سرکه بیاشامند گزندگی رتیلا را نافع بود و جگر را پاک
کند و درد سری که از سردی بود و بلغمی مزاج را نافع بود و سعال و فالج و لقوه را سود دهد خوردن
و مالیدن روغن وی و بر ذات الجنب طلا کردن نافع بود و چوب وی چون بسوزانند
و بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند خاصه موی سر و ورق وی چون خشک کنند
و کوفته و بیخته غلاف سازند موی را برویاند و دراز کند و صمغ وی از منفعت مانند مصطکی
بود و در صاد گفته شود و بن مصلح بود و وی را بجوشانند و شهوت طعام ببرد و مصلح وی سکنجبین
و رب فواکه ترش و صاحب منهاج گوید مصلح وی کثیرا بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی
خمیره بنفشه نفشه بود و در کتاب ابدال آورده است که بدل وی مغز جوز است و گویند
بوزن آن مغز پسته و نیم وزن آن مغز بادام و گویند بوزن آن **حب البطیخ** بزر البطیخ
است و گفته شد **حب سجستانی** حب قاقله است و گفته شود **حبق الفتا** بزرنجوی
است و در باذان الغار گفته شد **حبق الرامی** برنجاسف است و گفته شد
حبق البقر بابونه است و گفته شد **حبق الفیل** حبق القنا است و گفته شد
حبق قرنفل فرنجمشک است و برنجمشک نیز گویند بپارسی ریحان بستانی و در وقت

گفته شود حبق ترنجانی بادرنجبویه است و گفته شد حبق الما فوتنج نهری است و حبق
التمساح نیز گویند و در فا گفته شود حبق نبطی حاجم است و آن نوعی از فودنج بستانی است
و گفته شود حبق صعتری و حبق کرمانی شاهسفرم است و گفته شود حبق خراسانی
بقله خراسانی است و گفته شد حبق الشیوخ و ریحان الشیوخ نیز گویند و آن مرو است
و گفته شود حشرما بسریانی نعناع است و گفته شود حجر التیس بادزهر است زیرا
تریاق فاروق طبیعی خوانند و آن مانند بلوط بود دراز گرد و گرد نیز می باشد و بر زبر
یکدیگر طبقات دارد و در میان آن چیزی نیست گویا مغز نیست و آن چوب مخلصه بادزهر
وی بود و لون حجر التیس اغبر بود و سیاهی که بسرخی زند و آنچه نیک باشد چون با شیر
بر سنگ بسایند سبز رنگ شود و آن از شکم بز کوهی گیرند و در شیر و آن وی صاحب مفرده
آورده که از طرف خراسان حاصل میشود و این خلافست بغیر از شبانکاره در هیچ موضع دیگر
حاصل نمیشود و این مولف گوید آنچه صاحب مفرده آورده که از خراسان حاصل میشود مراد بادزهر
حیوانیست و گویا درین روزگار آن گوسفندان رو بهی رسیده بعضی از آن از طرف
زرقان که آن قریه ایست از قرای شیراز افتاده اند و در آنجا یافت میشود و گویند غذای آن
گوسفندان مار باشد مخلصه و بسبب آن این سنگ در شکم ایشان می بندد و بدین سبب
زیرا تریاق فاروق طبیعی گویند و گویند در زهره وی باشد و این خلافست و از شیر و آن
وی بود و وی بغایت عزیز بود و باطراف برند و این مولف گوید اهل شبانکاره گویند چوبی
که در اندرون بادزهر است چوب گزیست و این خلافست تحقیق چوب بادزهر مخلصه
بود و گویند چون بسایند سرخ رنگ و سبز رنگ و زرد رنگ می باشد و این رنگها بسودن

معلوم شود

معلوم شود و لون آن چون بسیاهی زند سرخ آمیز نیکوتر بود و در سام مانند این سنگی یابند
ادراک دانایان خلل فرق توانند کرد و امتحان وی آنست که سوزنی را بآتش سرخ کنند
و بر وی نهند اگر مصنوع است چون سوزن سرخ فرو رود و دودی سیاه از وی برآید و اگر حجر
التیس بود دود وی زرد و کند نوک سوزن را دود و کند چون وی را با آب و روغن بسایند و بر گزیدگی
مار طلا کنند در حال سود بخشد و از خوردن ایمن شود و بهر گزندگی جانوران و زهرها نباتی
و حیوانی و معادنی خوردن و طلا کردن بغایت مفید بود و جهت ضعف دل و بدن
و قوت باه بغایت نافع بود و سبزی جهت گزندگی جانوران و دفع سمها و اوزده چو و جهت
ضعف دل و قوت اعضا سبزی و دیگی بود و هر کس که هر روز نیم دانگ بخورد ایمن
باشد از زهر آفتها و زهرها و جهت مزاج را نیز مفید بود و بسبب آنکه وی بخاصیت
عمل میکند نه بطبیعت و این مولف گوید که هر کس که خوردن بادزهر ادمان کند باید که
باید که در هفته دو روز ترک کند و طبیعت وی بغایت گرم است حجر الحیه دو نوع است
یک نوع حجر بود معدنی و یک نوع حیوانی بود و آن از مار افعی گیرند و آن را بادزهر و بادمهره
خوانند و آنچه از مار گیرند مانند فندق و شبیهی بود که در قفای افعی بود چون از گوشت
جدا کنند نرم بود اثر هوا بوی رسد ببندد مانند حجر التمر و خطوط بروی بود و آن
باشد که بلون مار بود خاکستری و آن باشد که سیاه رنگ بود و بشکل یکی بود بزرگ
مربع بود و از یک مثقال بود و زیاده تر بود و مولف گوید امتحان وی آنست که چون در میان آب
لیمو اندازند در جنبش حرکت آید و در آن گردد و هر دو نوع گزندگی مار نافع بود خوردن
و با خود داشتن و بر موضع زخم نهادن و مار مهره گزندگی افعی را نافع بود و تعلیق کردن و جایی که

گوید چون بسایند و بیاشامند نافع بود و گویند مرد و زن به سر زخم بچسبد حجر الرحا
بپارسی سنگ آسیا خوانند خشک بود و چون گرم کنند و سرکه بر وی ریزند بخار آن منع خون [illegible]
بکند و ورمهای گرم حجر المثانة سنگیست که در مثانه آدمی بازدید می شود و گویند سنگ بر آید
و جالینوس نیکو دانست و گویند سنگ گرده ریزاند و گویند چون سحق کنند و در چشم کنند
سفیدی زایل کند حجر البقر در صفرا البقر خوانند و آن مانند بادزهر است در عمل و چون
هم بها و زهر مانند اما آنچه در زهره گاو و گوسفند می باشد آن مانند زرده تخم مرغ بود و بخشد
و بشتر از آن را زرزا خوانند چون سحق کنند و با آب حیض از بتول طلا کنند بر چهره و علة
نافع بود و ریشها و چون بمقدار عدسی سعوط سازند با آب برنج سلق جهت دفع نزول آب
سفید بود و چون سحق کنند و بشراب بسرشند و بر موضعی که سفیدی بود طلا کنند موی سیاه
بر آید اگر سبب آن از علت داء الثعلب و برص بود و باشد اما موی سفید سیاه نکند
و مؤلف گوید بغایت گرم بود و بادهای سرد را سودمند بود و طلا کردن و خوردن حجر الخطاطیف
و بعضی گویند که بچه پرستوک چون بگیرند در افزونی ماه و در شکم وی بشکافند دو پاره
سنگ یابند یکی یک رنگ و یکی برنگهای الوان و در پوست ایل یا پوست گوساله بندند
پیش از آنکه خاک بوی رسد و بر بازوی مصروع بندند و کردن بفرمان خدای تعالی صرع
از وی زایل گردد حجر المغناطیس بپارسی سنگ آهن ربا گویند چون بسوزانند مانند نشا
بود در عمل و بهترین وی سیاه بود که بسرخی مایل بود و هیچ خللی در وی نبود و جذب
آهن نیکو کند هر چند زیاده تر باید نیکوتر بود و جالینوس گوید گرم و خشک بود و بغایت
اگر کسی را خبث الحدید در شکم مانده باشد چون با شراب بیاشامد جذب آن بکند

رنجی

و بصحبت خود بیرون آورد و مسهل کیموس غلیظ بود و مقدار مسهل از وی نیم مثقال تا یک درم بود
و گویند چون در دست گیرند درد دستها و پایها و تشنج یابس که از خود خیزد زایل
کند و اگر بر جراحتی که از تیغی که زهر دار بود باشند سودمند بود و مغناطیس چون بوی سیر
بوی رسد سست شود در ربودن آهن و باز چون در خون گوسفند یا بز اندازند تیز
شود حجر اناغاطیس سنگیست که چون بسایند مانند خون بود بلون و با شیر زنان چون
در چشم چکانند ورم آن و بسیاری آب آمدن زایل کند حجر الکلب شریف گوید نوعی
از سنگ هست که چون سنگ بوی اندازند بدندان بگیرد و دیگر دارد در دشمنی عملی عجیبی کند
چون خواهد با آنکس جفت سنگ بر گیرد و یک یک بآن سگ می اندازد و بعد از آن دو سنگ
از آن بر گیرد و در آب اندازد و از آن آب بخورد آنکس دهد در دشمنی چیزی عجب مشاهده
کند و گویند اگر در برج کبوتر اندازند مجموع بگریزند و اگر در شراب اندازند و جماعتی بیاشامند
جنگ و عربده و بدمستی میان ایشان افتد حجر هندی نوعی از شادنج است بپارسی
شادنه هندی گویند خون که از مقعد آید قطع کند و بواسیر را سود دهد و چون بیاشامند گزندگی
عقرب را نافع بود حجر البلور سنگ بلور چون بر کسی بندند که در خواب بترسد
دیگر نترسد حجر حدیدیا خماهن است و صندل حدیدی خوانند و آن دو نوع بود
نر و ماده و در خماهن گفته شود حجر الدیک سنگیست که در شکم خروس یابند مقدار باقلایی
بود و گویند که جگر بود و بلون آبگینه بود شفاف بود نزدیک به بلور اگر با آب بشویند و آن آب
بکسی دهند که سخت تشنه بود سود دهد و غم و اندوه ببرد حجر النار حجر الاحمر خوانند و حجر الباد
و آن انواع است سفید و سیاه و سرخ و ملمع طبیعت وی سرد بود و بغایت خشک ارسطاطالیس

گوید اگر زنی دشوار زاید دو خرقه بسته بر ران زن بندند سهل بزاید بفرمان خدای تعالی
و چون سحق کنند مانند غبار و بر خنازیر پاشند خشک کند و هم چنین بر هر ریشی دشوار
و دملی که باشد و بر عضوی که بود دمل بحت آورد و دیرا باربی سنگ آتش گویند حجر
الحمام سنگیست که در دیگ حمام حاصل میشود و چون در ابتداء سرطان ضماد کنند نافع بود
و بهترین معالجه سرطان که در رحم پیدا شود اینست حجر اللبنی غالاقطیطش خوانند یعنی
حجر لبنی و این اسم بدان سبب بروی نهاده اند که چون با آب بسایند مانند شیر
از وی بیرون آید و لون وی خاکستری و طعم وی شیرین بود و چون با آب سحق کنند و عصاره
وی در حدقه قطره چکانند هر زمان که خواهند مستعمل کنند طبیعت وی معتدل بود در قوت
مانند شادنه و چون در چشم کشند منع سیلان فضولی از چشم بکند و ریش چشم را نافع
بود و در ابتداء ورم گرم طلا کردن سودمند بود و نفث دم و خشونت حنجره را نافع بود حجر
عسلی سنگیست که چون بسایند رطوبت ان بغایت شیرین بود و بقوت شادنه
بود و در منفعت مانند حجر لبنی بود در هر حالتی حجر مشقق سنگیست که بلون زرد بود و از
بلاد مغرب خیزد و بهترین آن بود که زعفران رنگ بود و زود ریزیده شود و شکافته و تو بر تو
بود و قوت آن مانند شادنه بود اندکی ضعیفتر و حجر لبنی و مشقق و عسلی در قوت
مانند یکدیگرند اما عسلی سدی حراقی است که در ایشان نیست و حجر مشقق چون
بشیر زنان بسایند و در چشم کشند ریش چشم زایل کند و خشونت مژه و سوزش
چشم و بهترین علاجات این زحمت است حجر قبطی سنگیست مصری بغایت
سست و زود در آب حل شود و گازران مصر کتان بدان بشویند و جامها در [illegible]

کنند

کنند جهت دملها و ریشها که در بدن پیدا شود و در شیافهای چشم مستعمل کنند و جهت نفث
دم و اسهال مزمن و درد مثانه و چون با آب بیاشامند نافع بود و چون زن بخود برگیرد خون رقیق دایم
باز دارد و لون آن سنگ سبز بود و تیره رنگ بود حجر الیهود سنگ جهود خوانند و آن سنگیست
مانند زیتون و انچه بزرگ بود نزدیک بخایه کبوتر بود و خطوط بسیار بروی بود و انرا بلیگر
و حجر الزیتون نیز خوانند و گویند از ملک شام خیزد و بعضی دراز بود و گرد نیز بود و بهترین وی
زیتونی شکل بود و ابن مؤلف گوید آن حجری شجری است مانند بسد و آن در دریا میروید
و چون بیرون آرند حجر بیرون آورند حجر شود نافع بود جهت سنگ گرده و نیم مثقال با آب
گرم و جهت ریگ مثانه همین سبیل و با آب برگ تربزه لعوق کنند همین عمل کند
و عسر البول را نافع بود و لیکن بضعف معده بود و اشتها ببرد و اسحق گوید مضر است
بسپرز و مصلح وی انیسون است و ابن مسیح گوید حجر یهودی چون با خون خفاش سحق کنند و در چشم
کشند موی مژه که ریخته بود بر رویاند و موی ابرو همین سبیل چون بر وی بمالند و جالینوس
گوید در طبیعت معتدل بود و معده سرد را بد بود و مصلح آن تخم کرفس بود و فولس گوید
خون مقعد قطع کند حجر الیشب حجر الیشف خوانند و اهل مشرق ابو قلمون گویند و بیونانی
اسطرانوس و معنی آن کوکبی بود و نوعی از وی طرمیقون خوانند و آن چند رنگ بود
بهترین وی سبز بود معده را نافع بود بغایت و جالینوس گوید اگر قلاده از وی بسازند
که موازی معده بود و در گردن اندازد معده و مری را نافع بود و دیسقوریدوس گوید که بر ران بستن
جهت دشواری زادن و بر بازو بستن جهت تعوید نافع بود حجر الرخام طین قیمولیا است
و گفته شود حجر الدم شادنج است گفته شود حجر ارمنی دو نوع است یکی نوع لاجوردی بود

دیگ نوع سرخ بود بغایت و چون دست بروی مالی پنداری چوب است طبیعت آن
گرم و خشک است در اول مسهل سودا بود مسهلی قوی‌تر از حجر لاجورد و معده را بد بود و چون مغسول
بود غثیان نیاورد و اگر نه مغسول بود متقی بود و مغثی بود و مفرح و مقوی دل بود مغسول وی
بخاصیتی که در وی است بدن را از خلط سودای پاک گرداند و روح را از دود سودای
و دفع بلغم بکند و حشا را پاک کند اما معده را بد بود و مصلح وی انیسون بود یا سلیخه و مقدار
مستعمل از وی نیم درم تا نیم مثقال بود و بدل وی جهت دفع اخلاط سودای یک وزن و
نیم حجر لاژورد بود حجر التمر مهره است که از پلنگ ماده حاصل میشود و در نزدیک گفته شود
تا حجر التور و حجر الترمذانی هر دو مرقشیشا است و گفته شود و از هند نیز گویند
حجر اللاژورد لاژورد است و گفته شود حجر الاحمر سنگیست بلون بسد گویند
بوزن دانکی کشنده بود و از جمله سموم قتاله است مانند بیش و گویند نوعی از الماس است حجر
مشویه کلس است و گفته شود حجر شجری بسد است و گفته شد حجر الفرس حجر العقاب
است و حجر الیسر نیز خوانند و آن اکتمکت است و گفته شد حجر الطور حجر القلم است
و گفته شد حجر البهت حجر النسر است و گفته شد حجر القمر براق القمر و زبد
القمر خوانند و افروسالینن از بهر آن خوانند که بشب در افزونی ماه یابند
و در بلاد عرب و آن سنگی سفید شفاف سبک بود و چون بسایند و بمصروع بندند نفع
یابد و زنان بعضی تعوید با خود نگاه دارند حجر حبش دیسقوریدوس گوید این سنگ
سبز باشد و صاحب منهاج گوید بزردی زند و جالینوس گوید مانند شب بود
چون بسایند مانند شیر از وی بیرون آید و زبان را بغایت بگزد و شکوری در چشم

و درد آن

و درد آن و قرحه آن زایل کند و ناخنه و تاریکی ببرد و جلای تمام بدهد و مولف گوید بپارسی
آن را یاسم گویند حجر الاسفنج سنگیست که درمیان اسفنج می‌باشد مصار الاسفنج
گویند و دیسقوریدوس و رازی گویند چون با شراب بیاشامند سنگ مثانه بریزاند
و جالینوس گوید سنگ گرده بریزاند و قوت آن ندارد که از آن مثانه بریزاند حجر اعرابی
سنگیست مانند عاج چون سحق کنند و بر زخمی پاشند که خون روانه بود ببندد و چون
بسوزانند و سنون سازند دندان را جلاده بود بپارسی سنگ خوانند و بشیرازی سنگ خم
و این مولف گوید طعم وی بغایت تلخ بود حجر العاج حجر اعرابی است و گفته شد
حجر الکرکی سنگیست بغایت سفید و در ساحل بحر هند یابند و ساحل بحر سند نیز باشد
و مهره که از وی حکاکان سازند از عاج سفیدتر و زنان گردن بند از آن کنند و متفق
اند که این سنگ دفع سحر و چشم زخم می‌کند و بر دشمنان ظفر یابند و اگر نگینی از آن با خود
دارند دروغ از قبیل انکس نگویند و هر کس که وی را ببیند دوست دارد و پادشاهان هندوستان
و اهل سند از وی ظرفها سازند و از آن اکل و شرب کنند و معنی ایشان آنست که آن
بود جنگ و فتنه نبود و فرح و نشاط وی زیاده بود و اهل هندوستان مهرها از آن در وی کنند
و گویند که موی درازی کند و مهره وی مانند مروارید بزرگ براق بود و چون سحق کنند
و در چشم کشند سفیدی چشم خواه جدید و خواه قدیم ببرد و اگر سنون سازند دندان را بغایت
سفید کند حجر ابیوس ابیوس است و گفته شد حجر القیشور حجر الشو گویند و قیشور
نیز گویند و گفته شود حجر الحوت مانند سنگی بود در سر ماهی یابند مقام دماغ وی سفید
و سخت بود چون بیاشامند سنگ گرده بریزاند حجر شفاف قیشور است گفته شود

حجر طاغیطوس حجر غاغاطیس گویند و آن از وادی شام آرند و آن وادی را در قدیم غاغا
خوانده‌اند و این وادی جهنم گویند چون بر آتش نهند بوی بد دهد و خشونت کند و لون وی سیاه
بود و بوی قیر کند و سبک بود و صفحها بر روی یکدیگر بود و در قوت وی از غایت یبوست بود
صاحب مفرده گوید بخور وی مصروع را نافع بود و اختناق رحم را سود دهد و گزندگان از وی بگریزند
و با ادویه دیگر جهت نقرس ضماد کردن سود دهد و درد اعضای عظیم گوشت برد و باید حجر النقربه
حجر النفط لطا گویند و آن سنگ مرمر است و گفته شود حجر الرخامی حجر النورست و گفته شود
حجر البرام بپارسی سنگ برام گویند و بعضی گویند که بدان سنگ آب دهند چون بر سنگ زنند
مانند گل فرو رود و قطعا آواز نکند و اگر این سنگ سحق کنند و سنون سازند دندانها را
سفید کند حجر خزفی سنگیست که در بحر بسیار باشند و مانند خزف بود و زرد و بنگاه و صفحها
بر یکدیگر بود و بجای قیشور مستعمل کنند در ستردن موی و چون دو درم از وی حل کنند و با شراب
بیاشامند قطع خون حیض بکند و چون با عسل خلط کنند و بر ورم پستان نهند و بر ریشهای
پلید و ورم ساکن گرداند و ریشها را بصلاح آورد و بغایت خشک بود حجر الافروحی و حجر ارمنی
گویند و آن از بلاد روم خیزد و سبک بود و بر روی آب بایستد و مخفف بود و قبضی در وی باشد
چون حل کنند و بیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود و الله اعلم حجر الاساکفه سنگیست که
کفشگران افزار بدان تیز کنند نافع بود جهت ورم لهاة و ریش آن و لهاة بپارسی ملازه
گویند حجر المسن در سین گفته شود حجل قبج است بپارسی کبک گویند و در قاف گفته شود حداة
زغنست که شیرازی کورکور گویند گوشت وی نباید خورد که عفونت در بدن پیدا کند و چون وی
چون با اندکی مشک و گلاب خلط کنند و بیاشامند ربو و ضیق النفس را نافع بود و دوا

بر ماس وی بود از اندکی سرد و خاکستر و خاکستر آن با آب بیاشامند نقرس را نافع بود
و زهر وی در سایه خشک کنند و با آب حل کنند و کسی را که جانور گزیده باشد مانند افعی
و عقرب و غیر آن اگر زخم از طرف دست راست بود سه میل از آن در چشم چپ کنند و اگر از
طرف چپ بود در چشم راست کنند نافع بود و از مردن خلاص یابد بفرمان الله تعالی
حدق بادنجان و گفته شود حدید بپارسی آهن گویند و آن سه نوع است شابورقان
و نرم آهن و فولاد مصنوع و فولاد طبیعی معدنی بود و آن شابورقان نیز گویند و آن پولاد
نراست و پولاد مصنوع از نرم آهن کنند و در بخارا زعفران الحدید گویند خالص بود و اکال
دور باب را گفته شود و خبث الحدید صعب‌تر از دیگران بود و در خا گفته شود و صفت بردن
آن در تا گفته شد و آهن سرخ کرده اگر در آب اندازند و با شراب بیاشامند شکم ببندد
و ریش روده و ورم سپرز و معده و استرخاء معده و سلس بول بود و معده را نافع بود و باه را
قوت دهد خاصه آبی که آهنگران آهن تافته در وی می اندازند و اگر ادویه خواهند و باه
الحدید گویند بکرنکی سنگ دیوانه نافع بود و قی که کنند و براده آهن چون در شرابی
که زهر باشد اندازند مجموع زهر با خود کشد و آن شراب چون بخورند زیان نکند و
براده آهن چون بخورند در شکم سخت و خشکی دهن و درد سر آورد و بعد از آن شیر تازه
با بعضی ادویه مسهل قوی کنند بعد از آن شکر و روغن بیاشامند و روغن بنفشه و روغن گل بر
بر سر بمالند و مقدار یکدرم مقناطیس بخورد و امراق دسم و روغن گاو در خواص آورده
اند که براده آهن بر کسی بندند که در خواب دندان خاید دیگر نخاید حدج حنظل رسیده بود
که هنوز سبز باشد حراثا خردل بریاست و گفته شود حرض اشنان است

وگفته شد حریر ابریشم است وگفته شد حرز الشیاطین آطریلال است وگفته شد
حرف ب طلع است وگفته شود حرفقان رنج الفار است در شغار گویند وآن شک است
وگفته شود حرف الماسیسنبرون است وقرد مینی نیز گویند از بهر آنکه بطعم قردمانا بود
وآن حرف است واین خاصیت که در آب روید مانند قرة العین چون تر بود گرم
خشک بود در دوم وچون خشک شود گرم وخشک بود در سیوم ودق وی پخته وخام خورند بول براند
واگر بر تخم [illegible] لبنیه شب ضماد کنند وبروز بشویند زایل کند حرف حوالن حرجل خوانند وآن ملخی است
که بال ندارد و[illegible] بود چون ناپخته مطبوخ کنند وخشک کرده بشراب بیاشامند گزندگی
عقرب را نافع بود وباید که کهن نبود حرف حرمل ابن بجمان گوید دو نوع است سرخ وسفید نوع سفید
حرمل عربی خوانند وبیونانی مولی وبپارسی صندل دانه وورق آن مانند ورق بید بود کوچکتر
وگل وی مانند گل یاسمین سفید بود ومطلق وخوشبوی باشد وبسریانی ابسابا خوانند
ونوع سرخ حرمل یمانی خوانند بپارسی اسفند گویند وبشیرازی سپند ودیگر گویند وهرارا سفندم خوانند
ومولف گوید آن نوعی از سداب کوهیست طبیعت حرمل گرم وخشک است در سیوم وگویند در چهارم
نافع بود جهت درد مفاصل طلا کردن وچون سحق کنند وباعسل وزهره مرغ وزهره کبک وزعفران
وآب رازیانه در چشم کشند قوت باصره بدهد واگر بخورند حرمل با ادویه قاتلات دود
حب القرع بیرون آورد وقولنج را نافع بود وعرق النسا را ووجع ورک چون نطول کنند
با آب آن سودمند بود وسینه وشش را از بلغم لزج پاک کند وباد که در روده بود تحلیل دهد ونافع
بود ونافع بود جهت سردی دماغ وبدن لیکن سدر وصداع آورد ومغثی ومسکر ومصلح وی
صاحب منهاج گوید بعد از آن رب فواکه ترش خورند وصاحب تقویم گوید مصلح وی [illegible]

ودارچینی

ودارچینی بود وجالینوس گوید نافع بود جهت فالج ولقوه وتشنج وعلت گرده ومثانه وحمل
مرده را بیرون آورد وبلغم لزج وحیض وبول براند وتقطیع بلغم وسودا از آنکه بود چون سودای صافی
کند وطبیعت نرم دارد ودیسقوریدوس گوید درد پهلو وعرق النسا والنقرس وفالج را نافع بود
ومثل آن بوزن آن قردمانا یا تخم سداب بود اما حرمل عربی سفید که از اسباع خوانند وی مانند
بلبوس بود وچون سحق کنند وبا روغن ابریشا فرزجه سازند وزن بخود برگیرد افواه رحم بگشاید
حرف [illegible] حلوب خوانند وبپارسی کنگر گویند وآن انواع است وطبیعت وی معتدل بود
در حرارت وتر بود تا درجه دوم ومسیح گوید گرم وتر بود در اول وگویند سرد است وگویند گرم وخشک
است در دوم چون برد السعلب طلا کنند موی برویاند واگر موم روغنی سازند که آب کنگر
بخورد آن داده باشند وبر ریش که بر روی پدید آید بمالند زایل کند ودهن در ورمهای صلب
چون بدان طلا کنند نرم وتحلیل دهد وبول براند وریش روده را سود دهد وبلغم را بیرون
آورد واگر سر را باب کنگر بشویند شپش بکشد وخارش سر زایل کند وچون بخورند ورما
تحلیل دهد وچون برو خاکی آتش طلا کنند نیکو بود وطبیعت نرم دارد وچون با شراب
بیاشامند سنگ بیندد ورازی گوید باه را زیاده کند وگرده ومثانه را تنقیه کند وگند
بغل زایل کند وبا ادرار بول بوی بد ببرد [illegible] بخاصیتی که در وی است ومصلح وی آن
بود که در روغن بریان کنند وتوابل دهابزیر لطیف بر وی ریزند وصاحب منهاج گوید
مغثی بود وصاحب کوهی گوید مولد سودا بود ومضر بود بدماغ ومصلح وی روغن بود وصاحب تقویم
گوید مغثی بود ومصدع ومصلح وی سطلی بود یا سکنجبین حرف حب الرشاد گویند
بسریانی [illegible] وبعربی ثفا وبپارسی تخم سپندان گویند وتره تیزک [illegible]

خوانند و بیونانی قرداموس و حرف ابیض اسفندان سفید خوانند و خردل سفید و حرف
بابلی نیز و بلاغتیس خوانند و حرف دو نوع است یک نوع ورق وی با سفاناخ ماند و
یک نوع برگ خرد دارد و تخم یک نوع سفید رنگ بود و تخم یک نوع سرخ رنگ از آن سفید
اسفندان سفید و خردل سفید و حرف سفید گویند حرارة وی کمتر از خوارزه سرخ بود و بهترین
وی فربه بود و طبیعت حرف گرم و خشک بود در سوم و گویند در اول درجه چهارم منضج و محلل بود
و موی که ریزد نگاه دارد و خوردن و طلا کردن و آب آن سر شستن و ورم بلغمی بود و طلا نافع
بود و جهت عرق النسا خوردن و ضماد کردن و جهت ربو و غلیظی سپرز خوردن و با عسل
طلا کردن و ریش که آنرا شهدیه گویند و اشر خارج اعضا نافع بود و خوردن وی و چون بر
گزندگی جانوران ضماد کنند نافع بود و بچه بکشد و بیندازد و بقوت آشامیدن و بخور در زیر
و چون دود کنند گزندگان بگریزند و چرب ریش شده و قوبا با آب نمک مالیدن نافع بود
و چون نیم درم سحق کنند و با آب گرم بیاشامند طبیعت براند و قولنج بگشاید و حب القرع
بیرون آورد و باد که در روده بود بشکند و بریان کرده شکم ببندد و زحیر را نافع بود
خاصه سحق ناکرده و سرفه وی کرده را نافع بود و بریان ناکرده شکم براند و بلغم لزج از سینه
قطع کند و چون سحق کنند و سفوف سازند برص را نافع بود و چون با سرکه ریش سفید
بمالند سود دهد و چون با عسل یا با مویز لعوق کنند سرفه که از خلطی غلیظ بود سود دهد و وی
معده و سینه را مضر بود و بچه بیندازد و مصلح وی صاحب منهاج گوید سکر است و صاحب
تقویم گوید مصلح وی نبات و شکر بود و بدل وی جلاب و بدل وی خردل و تخم ترتیزک بود با تخم [illegible]
حبر جیه و حرف دل [illegible] مانند سوسمار است و طبع آن سرد و یک است [illegible]

آنرا

آنرا اسالاسفندرا گویند و از جمله سموم قتاله بود خوردن آن و هرارس گوید دل خرده چون در خرقه
سیاه بندند و بر صاحب تب ربع بندند شفا یابد و جالینوس گوید خون وی چون از چشم کشند
روشنایی بیفزاید و دیسقوریدوس گوید سرگین خوردن و ضماد چون زنان در روی مالند
بشره را صافی کند و بهترین وی سفید بود و سبک مانند نشاسته بسفیدی و بشیرازی آنرا سرگین پشک
مارنگ خوانند حرباء خامالاون خوانند بیونانی و بتازی آفتاب پرست و گرباسو نیز گویند
خون وی چون طلا کنند بر موی که در چشم بود بعد از آنکه برکنده باشند دیگر نروید و گوشت وی سم
قاتل بود و دیگر در حال بکشد و علت شدید [illegible] نیز بود و معالجت کسی که گوشت وی خورده باشد
مانند معالجت کسی کنند که ذراریح خورده باشد و در ذراریح گفته شود اما معالجه کسی که بیضه وی خورده
باشد باید که در حال سرگین [illegible] بدهند تا قی [illegible] پاک کند و بدن را بروغن گاو بمالند
و سردی یا نمک تکمید کنند و انجیر خشک [illegible] و حنطیانا [illegible] بدهند حریم بپارسی [illegible] گویند
و بلفظی دیگر [illegible] نیز خوانند طبیعت آن سرد است در اول و خشک در دوم و گویند
سرد است در دوم و خشک در سوم جهت نفث الدم نافع بود و حرارت بنشاند و معده و جگر را
نافع بود اما مولد ریاح و [illegible] بود و شکم ببندد و مصلح آن سکنجبین بود و صاحب تقویم گوید [illegible]
بود بالات منی و مصلح وی انیسون [illegible] بود و بدل آن ریباس یا حماض اترج بود حراشا
خردل بری است و گفته شود حرا احزاه نیز گویند و آن [illegible] است و دو نوع است
و خلیفه نیز گویند و آن دو نوع است بری و بستانی [illegible] گویند [illegible]
بری است بشیرازی آنرا [illegible] گویند و طبیعت آن گرم و خشک است [illegible] معده بود
و طعام هضم کند و بادهای غلیظ بشکند و [illegible] را نافع بود و [illegible]
خاصه عقرب و بدل [illegible] بشیرازی آنرا [illegible] گویند

ودرد اکفته شود اما خراز ورد در چشم آرد وقاطع منی بود وتشنگی آرد ومضر بود بسر ومصلح
وی بادرنبویه وبدل وی اسراب **حزاة بستانی** ورق آن مانند ورق کرفس بود وجزر
مکوف از این جنس چیزی ماند وطعم آن نزدیک بطعم رازیانه بود وتخم وی بسبز رنگ بود وخوشبوی
وخوش طعم نزدیک بتخم کرز بود بشکل وبجای تخم سپید بشیرازی ابزار سوده رنگ گویند بادها
بشکند وبلغم را نیکو بود وکهای وی از خراسانی بهتر بود غذا هضم کند ونقار را زایل کند وسده
جگر وسپرز بگشاید ومنی زیاده بود وسنگ مثانه ونقاری یا بول پاک کند فندکام را نافع بود ودماغ را
سود دهد ورطوبت آن پاک کند وجهت لوا بسیج ادرار ازان بهتر نبود وخوردن
وضماد کردن واگر مداومت اکل آن کنند از بواسیر ایمن باشند **حرنبل** وحیثیت کر ارض
شام وبیت المقدس آورند سفید یا تیره رنگ بود وچنانچه بسیاری مایل بود ودرد دل زیادی
نافع بود وجهت گزندگی عقرب وگزندگی مار ورتیلا واکلیتقعل یا تنها بیاشامند یا با مارسیل
یا بشراب نافع بود ودر یاقیس نیز گویند وگفته شود **حزاز الصخر** زهرة الحجارات بپارسی
گل سنگ گویند وآن چیزیست برمثال طحلب که بر روی سنگ پیدا میشود وخزاز از بهر
آن گویند که غبار را زایل کند طبیعت آن سرد وخشک بود ورمهای گرم طلا کردن نافع بود
واگر بر موضعی که خون آید ضماد کنند باز دارد وغبار را نافع بود ودرم زبان ودیر **حسک**
شکوهیج وسنگ هیچ گویند بشیرازی خار سه‌گوک گویند وبپارسی خار خسک وبا چهار نوع
هرواد ورشوب حصص الامیر بری یا بود وبستانی بود بهترین وی بستانی بود سبز تازه
وطبیعت وی یا سرد است باعتدال وخشک در اول وگویند گرم است در اول وگویند معتدل
است وبری وی سرد وبعضی گویند گرم وخشک در دوم منفخ ومعطش بود بر ورمهای گرم ضماد کردن
نافع بود ورمیش بن دندان وعفونت آن زایل کند چون با عسل خلط کنند وعصاره وی

درداروها

درداروهای چشم سودمند بود ودرد مثانه وعسر البول وقولنج را نافع بود وسنگ گرده
ومثانه بریزاند وباه را زیاده کند ومنی بیفزاید ودر دوم از خسک بری جهة گزندگی
افعی چون بیاشامند وضماد کنند نافع بود وچون با شراب بیاشامند جهة دفع
ادویه قتاله نافع بود وطبخ وی یا جایی که براغیث بود بریزند کیک بکشد وگویند مضر
بود بسر ومصلح وی یا روغن بادام بود یا روغن کنجد تازه **حشیشة الزجاج** بپارسی گیاه
آبگینه خوانند رازی گوید قابض بود منع رطوبت کند وسکن اورام بلغمی بود وعصاره وی با
بواسیر را زایل کند وسرفه کهن را نافع بود وعصاره آن با اسفیداج بر حمره ونمله طلا کردن
سودمند بود وسوختگی آتش همین سبیل ومغرغره بعصاره آن کردن ورم لوزتین را نافع
بود ودر موم روغن کردن جهة نقرس وبسیار روی یا محرور یا مزاج را صداع آورد ومصلح وی
نبات وخشخاش بود **حشیشة ابرص** آذریلال است وگفته شد **حشیشة الطحال**
حشیشه دودیه نیز گویند وآن اسقولوقندریون است وگفته شد **حشیشة الفار**
غافت است وگفته شود **حشیشه زرقاء** بپارسی ورق شنگو گویند ودر قوت نزدیک
بکشنیز تر بود بهترین وی تازه بود وطبیعت آن سرد وتر بود حرارت بنشاند وبر
ورمهای گرم طلا کردن سودمند بود وعصاره تر وی یا جهة نفث دم نافع بود **حشیشه
قرانیه** وحشیشه شن است وگفته شود **ششقیقل** شقاقل است واشقاقل نیز گویند
وگفته شد **حمص** نخود است وگفته شود **حصرم** بپارسی غوره گویند وبعضی دیگر بجب
وبحم نیز خوانند طبیعت آن سرد است در اول وخشک در دوم وگویند سرد است
در دوم وخشک در سوم جهة دفع صفرا نافع بود وحرارت بشکند ومعده وجگر را

حشیشة الطحال
حشیشة الفار
حشیشة زرقاء
ششقیقل
حمص
حصرم

نافع بود اما مولد ریاح و نفخ بود و شکم ببندد و مصلح آن کلنگبین بود و صاحب تقویم گوید مضر
بود بالات منی و مصلح آن انیسون و عسل بود و بدل آن ریباس یا حماض اترج **حضض** حضض
بشیرازی حلل گویند و آن انواع است مکی و هندی و مهندی و بهترین آن جهت دردها مکی بود
و جهت موی هندی و نوعی است که شیراز از ورق روباه ترک سازند و در روستاییان شیراز
آنرا حلل مکی گویند و این مؤلف گوید حلل مکی از ورق مغیلان سازند و طبیعت حضض
حضض مکی معتدل است در گرمی و سردی و خشک بود در دوم و گویند سرد است در اول و در
هندی تحلیل و قبض کمتر از مکی بود و صاحب مفرده گوید هندی اقوی بود در همه حالات
و حضض هندی عصاره فیلزهج است و مکی عصاره نباتیست مکی و گویند مضغ است
و این مؤلف گوید تحقیق عصاره ورق مغیلان است نافع بود جهت تحجر خونها و دم جهت
ازدرده و جهت ازخون که از زنان آید بغیر قاعده و جمیع دردهای خبیثه و ریشهای دهن و
دبر و گوش را نافع بود و در چشم کشیدن روشنایی بیفزاید و شقاق مقعد و بیخ را نافع
بود مالیدن و خوردن و حقنه کردن اسهال کهن و ریش روده را سود دهد و چون بدان غرغره
کنند خناق زایل کند و چون زنان بخود برگیرد قطع سیلان رطوبت از رحم بکند و نفث
دم و سرفه چون با آب بیاشامند و این مؤلف گوید حضض هندی عصاره نباتیست
که آنرا اهشو ضوانند و حضض هندی جهت گزیدن سگ دیوانه طلا کردن و آشامیدن
نافع بود و بیرقان سیاه و درد سپرز و ضماد کردن و خوردن سود دارد و بدل آن نوفل آن
ما میرهج بود یا فوفل و صندل متساوی صاحب تقویم گوید سپرز را غلیظ کند و مصلح
آن حماما و مصطکی بود و شربتی از وی یا مثقال بود **حلزون** نوعی از صدف است در دوع

دوم

حضض

حلزون

و شیخ گفته شود **حلیقه** زوفرا است و حرا نیز گویند **حلبلاب** لبلاب است
و گویند لاغیه در دو گفته شود **حلیمو** بیخ خطمی بری است و در حماض گفته شود
حلاق الشعر نوره است و گفته شود **حلحل و صلاحل** ببوس است و گفته شد
حلبه فریقه خوانند بپارسی شملیز گویند طبیعت آن گرم است در آخر درجه اول خشک
است در اول و گویند گرم است در دوم و خشک است در اول و از رطوبتی فضلی خالی نبود
و گویند گرم و خشک بود در دوم منضج و ملین بود و آرد وی ورمهای بلغمی صلب اندرونی
و بیرونی تحلیل دهد و سینه و شکم و حلق را نرم دارد و سرفه و ربو و عسر النفس را سود دهد و بلغ را
زیادت کند و باد ها بشکند و بلغم لزج از سینه بیرون آورد و بواسیر را سود مند بود و آرد وی با
با نطرون و سپرز ضماد کنند نافع بود و اگر پیش از طعام با مریا بخورند شکم براند و چون
با عسل بیاشامند شکم براند و خلطهای بد که در روده بود و چون پخته بود غذا بیش دهد
و آواز صافی کند و چون سر بدان بشویند شوره از زایل کند و لعاب وی با روغن گل
شقاق سر را نافع بود و سوختگی آتش و آرد وی دملها را نرم کند و در طلا کردن با ادویه
جهت کلف بغایت نافع بود و چون طبیخ آن بیاشامند حیض براند و حشیش وی یا
چون بخورند درد پشت و جگر و سردی مثانه و چکیدن بول و درد رحم که از سردی بود سود دهد
و صاحب تقویم گوید محلل قوای اثنین بود و مصلح آن روغن قسط تلخ است **حلتیت**
صمغ محروث است و محروث را انجدان خوانند و رافن گویند و حلتیت را بپارسی
انگژد خوانند و بهندی هینگ و بشیرازی انگشت گنده و آن دو نوع است منتن
و طیب منتن سخت تر بود و بهتر و طبیعت آن گرم است در اول درجه چهارم و خشک است

دردوم و بهترین آن نوع رنگ صافی بود و چون بکوبند لون وی با سفیدی زند و آنچه منقوش
بود و سبز رنگ بود و آنچه بوی تیز دارد منتن خوانند و آنچه بوی وی با تیزی بکر دارد طیب
گویند چون با عسل بیامیزند و در چشم کشند روشنایی بیفزاید و در ابتداء نزول کشیدن این
باشند از نزول آب و تب ربع را مفید بود و باد را بشکند که در اندرون بود و تحلیل دهد و برداء
الثعلب با سرکه طلا کردن نافع بود و ثآلیل محلل و معده را چون با موم روغن خلط کنند
نافع بود و با سرکه بر قوبا طلا کردن سود دهد و چون با آب بگدازند و بیاشامند علق را جدا کند
و با انجیر خشک یرقان را نافع بود و تقویت باه بود و چون با سرکه غرغره کنند علق از حلق
بیرون آورد و بر گزندگی سگ دیوانه نهادن یا با سیر یا با حنطیا یا اشامیدن بغایت
سودمند بود و چون با زیت بگدازند و بر گزندگی عقرب و رتیلا مالند نافع بود و اگر با آب
و فلفل و سداب بیاشامند گزاز را نافع بود و چون با سکنجبین بیاشامند شیر که در
اندرون بسته بود بگدازد و صرع را مفید بود و بول و حیض براند و بچه بیندازد و اگر اندکی در
سوراخ قضیب نهند نعوظ تمام آورد و اگر با روغن زنبق در شیشه کنند و چند روز بگذارند
بعد از آن در قضیب مالند زن و مرد لذتی عجب یابند و اگر در سوراخ دندان نهند درد ساکن کند
و بریزاند و اگر خردم ازوی با آب لسان الحمل حل کنند و با ادویه که مسهل طبیعت
بود بیاشامند فعل ایشان قوی تر بود و قطع اسهال که از رطوبت بود بکند و صداع بلغمی دفع کند
و اگر خردم ازوی و خردم سکنجبین بیاشامند و بدان ادمان کنند فالج و خدر را نافع بود
و معده و مفاصل سرد و بواسیر و حیض را نافع بود و حب القرع بکشد اما مضر بود بجگر و مصلح
آن انیسون است و صاحب تقویم گوید مصلح آن جوز بوا بود یا قرنفل و بدل آن محروث

بعد

٧٩

بعد از آنکه با آب بجوشانند چند جوش صافی کنند بوزن آن بود حرمل قمرا و است بپارسی زرنگ
که گویند و طاف گفته شود حلیب سورنجان هندی است و طبیعت آن گرم و خشک است
در دوم و گویند در سیوم نافع بود جهت نقرس و درد مفاصل و درد زانو و مسهل بلغم و خلطهای
غلیظ بود و حب القرع و کرم را بکشد اما معده را ضعیف کند و مصلح آن کثیرا بود حماض بپارسی
بود و بستانی بود و بری را سلق بری خوانند و آن بیشتر جبلی بود اما در خاک ریزه و زمین
سخت بود و آنرا بیونانی طوطاق اغریون بشیرازی ترشک آنرا حلبه گویند و در نقرس
و درد مفاصل طلا کردن نافع بود و سرد و صفراوی را اسهال دهد و بستانی را بشیرازی ترشک
خوانند مانند کاشنی بود و ورق آن و در وی حموضتی بود و رطوبت فضلی لعابی و بیشتر
بستانی بود در ترشی و طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و تخم آن سرد بود در اول
و در دوم قبض بود و در سیوم گفته شد و اگر تخم وی بخورند از گزندگی عقرب بیاشامند و عقرب
بگزد و هیچ زحمتی بوی نرسد و ورق آن چون بپزند شکم ببندد و چون بپزند و با زیت
بریان کنند و کشنیز خشک و اندکی زیره و آب انار و انار ترش در وی ریزند شکم ببندد و غیر
بریان کرده و سیج که از درد و مره صفرا بود نافع بود و تشنگی بنشاند و قطع قی کند
و غثیان صفراوی ساکن کند و خارش دفع کند و آرزوی گل خوردن ببرد و بگزندگی عقرب
نافع بود و چون با شراب بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و چون
با شراب بپزند و در خانه بخور کنند نافع بود و چون بر جرب مالند صحت یابد و اگر
بیخ وی در گردن بندند خنازیر دفع کند و چون سحق کنند و زن بخود برگیرد قطع سیلان
کند از رحم بکند و اگر با شراب بپزند و بیاشامند یرقان زایل کند و سنگ مثانه براند

وحیض براند واگر بکشتغال بخوری بکوبند وبا رب سیب سرشند وبلیسند بیخ اسهال دموی
را نافع بود **حماض الماء** در آب روید ورق آن بدرازی انگشت بود نزدیک بورق کاسنی
وساق وی کوچک بود وبروی تخمی سیاه رنگ بود که بسرخی زند وطعم وی مانند طعم حماض بود
شکم براند چون پخته بخورند وتخم وی چون سحق کنند وبا شراب بیاشامند غم ببرد ونفس
رجوس دارد وتوحش زایل کند وخفقان گرم را بغایت سود دارد وغشیان دفع کند
ومقعد مسترخی باصلاح آورد وچون بپزند وبر اعضا مالند خارش بدن زایل کند وتخم آن دو قا
آن چون بخایند درد دندان ساکن کند وبن دندان محکم دارد واگر ادمان اکل آن کنند
یرقان زایل کند **حمص** بپارسی نخود گویند سفید وسرخ وسیاه وکرسنی بود وبری بود وبستانی
بود وبری گرمتر بود واندکی تلخی زند وبستانی غذای نیکو دهد وسیاه بقوت‌تر بود از فعال
بهترین آن سفید بزرگ بود وطبیعت آن گرم وتر بود در اول وگویند خشک است در اول
طبیعت نرم دارد وبول براند ومنی بیفزاید وباه برانگیزد وحیض براند ومنفخ بود ولون را
صافی کند ودرد پشت را نافع بود ونمش ببرد وورمهای گرم را سود دهد وروغن آن قوبا را
ببرد وآرد آن ریشهای پلید وسرطان وخارش بدن را نافع بود وتنقیه وی درد دندان را
نیکو بود وآواز صافی کند وغذای وی بیش بود زیاده از هر چیز چون آرد وی در شیر صافی سازند
وطبیخ نخود سیاه سنگ گرده بریزاند وادرار بول از همه نخودها زیادت کند تا حدی که چهارپایان
مثل گاو وشتر در آب سرچون نخود سیاه بجای علف بدهند قوت باه ایشان زیادت
شود وسده گرده بگشاید وچون با سرکه خیسانند یک شب وبامداد ناشتا بخورند وصبر
کنند تا نیم روز کرم بکشد واگر در آب خیسانند وهمچنان خام بخورند وآب آن ناشتا

انعاظ

انعاظ تمام آورد وقضیب را قوت دهد ودر نخود سه خاصیت موجود است که جماعت
کردن محتاج باین سه خصلت بود اول آنکه طبیعتش ملایم طبع منی بود دوم آنکه کثیر الغذا
بود سیوم آنکه مولد ریاح ونفخ بود وهر غذایی ودوایی که جهت تقویت باه خورند باید که این سه
خصلت داشته باشد وآن نخود است وزرده تخم مرغ نیم برشت اما نخود کسی که قرحه
مثانه وگرده داشته باشد بغایت مضر بود ونخود سیاه بچه بیندازد وجذام را نافع بود و
گزندگی جانوران ودودهای کشنده ودوای آن بود وگر میان دو طعام خورند مضرت وی کمتر
شود وتخمشنش وجرم نخود ثقیل بود بمعده ومصلح وی انجبین گل بود **حماحم** صاحب منهاج وصاحب
تقویم گویند بستان افروز است وصاحب جامع گوید از قول اسحق بن عمران که حبق بود وطبیعت
وی گرم وخشک بود در دوم واصحاب بلغمی را نیکو بود وسده دماغ بگشاید که در بلغم بود واز کام
تر را نافع بود ومسیح گوید گرم وتر وخشک‌تر از شاهسپرم بود وغیر او گوید مقوی دل بود و
تخم وی بریان کرده با روغن گل وآب سرد جهت اسهال کهن نافع بود وصاحب منهاج وصاحب
تقویم گویند سرد وخشک بود در اول حرارت معده وجگر ساکن کند وچون طبیخ وی بیاشامند
با جلاب یا با سکنجبین معده وجگر از اخلاط پاک کند وابن مؤلف گوید صاحب
منهاج وصاحب تقویم خاصیت بستان افروز است که گفته اند وآنچه اسحق بن عمران گفته خواجه
حبق بستانی است وبسیاری وی تشنه زاید بود ومصلح وی کندر دقاقا بود **حمام** بپارسی کبوتر گویند
وطبیعت وی جالینوس گوید گرم است ورطوبت بسیار گوشت وی گرده را نیکو بود
ومنی بیفزاید وجنون وفالج ولقوه وخدر واسترخای بدن را نافع بود وشریف گوید چون
زنده برای وی مجروح بکنند وپاک کنند وبر موضع گزندگی عقرب نهند نافع بود وبریان

همچنان با پر بسوزانند و سحق کنند و در چشم کشند تاریکی و شبکوری ببرد و این زهره در خواص آورده
که در هر خانه که کبوتر باشد از خدر و فالج و سکته و جمود و سبات ایمن باشند و دیسقوریدوس
گوید خون ورشان و شفانین و حمام چون گرم بود و در چشم کشند جراحتی که در روی بود زایل
کند و این مؤلف گوید در خواص آورده اند که اگر کسی زهره کبوتر سفید در چشم کشد تاریکی
و غشاوه ببرد و اگر مداومت بر اکل گوشت وی کند ذکا آورد و خون حمام قطع رعاف
کند از عجب و دماغ بود بکند و بیضه وی بغایت گرم بود و کبوتر از کبوتر بچه سبکتر بود ولی
آن بود که با آب غوره و گشنیز با سرکه بپزند و چون بخورند بعد از آن مغز خیار را از پی آن
بخورند یا تخم خیار **حمار اهلی** صاحب منهاج گوید گرم و خشک بود در سوم و صاحب
تقویم گوید از قول اسحق گرم و تر بود و خاکستر گوشت جگر وی چون با زیت بر شقاق که از
سرما بود بمالند نافع بود و خاکستر جگر وی با زیت بر خنازیر نهند نافع بود و جذام را
سودمند بود و گوشت وی و جگر چون بپزند و در طبیخ آن نشینند گزریا که از خشکی
بود بغایت نافع بود و جگر وی بریان کرده با ناشتا بخورند صرع را نافع بود و بول وی
درد گرده را سودمند بود و این مؤلف گوید اگر سرقین وی در جراحت جوشش مانند بطلاق آورد
و لون آن بلون اعضا گردانند و اگر شب ادسوده چند روز مصروع را دهند صرع از وی
زایل شود و اگر بر برص طلا کنند قلع کند و در خواص آورده اند که پوست پیشانی وی
چون بر کودکی بندند که بترسد دیگر نترسد و گویند چون گوش وی چون بخورد کودک
دهند که ابد دیگر نگرید و در خواص آورده اند که اگر کسی را عقرب گزد با دراز گوش
گوید که عقرب مرا گزید در خواص آورده اند و در گوش وی بر خر نشیند درد از وی

زایل شود

زایل شود و خر را درد کند و اگر پوست پیشانی وی پاره مصروع با خود دارد تا یکسال تمام
و چون سال نو شود پاره پوست پیشانی نو دیگر با خود دارد تا سال دیگر صرع از وی زایل شود
و در خواص ابن زهر آورده که چون خر میرد سگ را غلیظ ناخوش بوی آید **حماما** اماموں و انونی
گویند بشیرازی ماهلو خوانند طبیعت آن گرم و خشکست در دوم و گویند در سوم و آن دو نوع
است یک نوع مشهور است که بشیرازی ماهلو خوانند و نوعی دیگر مانند برسیاوشان است
چوب وی زرد بود و کوچک و نبات وی بمقدار یک وجب بود و بهترین آن ذهبی
رنگ بود ارمنی خوشبوی منضج ورمهای گرم بود و چون بر پیشانی ضماد کنند درد سر
زایل کند و چون با بابونج بر نیش عقرب ضماد کنند سود دهد و در چشم که از گرمی بود
و ورم حشا چون با زیت ضماد کنند نیکو بود و درد رحم چون فرزجه از وی بکار برند و در
طبیخ آن نشینند و نقرس را سود دهد و کسی که گرده یا جگر وی علیل بود و چون طبیخ آن
بیاشامند نافع بود و سده جگر بگشاید و بول براند و مقدار مستعمل از وی دو درم بود لیکن
مصدع بود و منوم و مسکر و از جمله مسکرات بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی صندل و گلاب
بود و اسحق گوید مضر بود بمعده و مصلح آن تخم کرفس بود و بدل وی گوید بدل آن بوزن
آن اسارون و بوزن آن وج و بوزن آن زیره سبز بود **حمر** تمر هندی است و گفته شد
حماض الاترج در اترج گفته شد **حماض الارنب** اکشوث است و گفته شد **حماض البقر**
حماض بری است و گفته شد **حماض نهری** حماض بستانی است و گفته شد **حمار الارض**
اعما الارض گویند و آن خراطین است و گفته شود **حمص الامیر** خشک است و گفته شود
حمیرا ابو خلسا گویند و آن شنجار است و در صل الطعام نیز گویند و گفته شد **حمحم** بلغت اهل شام

لسان الثور ست از قول صاحب مفرده و صاحب منهاج گوید محجم فحم است که آن نبات حیه
است و صفت هر دو گفته شد **حمار وحشی** بپارسی خر گور گویند عبدالملک بن زهر گوید نظر
بر چشم وی کردن صحت چشم نگاه دارد و منع نزول آب بکند و این از خواص است و جالینوس
گوید گوشت وی چون فربه و جوان بود نزدیک بگوشت ایل بود و بغایت غلیظ بود و پیه
وی چون بر کلف طلا کنند سود دهد و ابن مؤلف گوید اگر مغز استخوان خر گور بر روغن گل بگدازند
نقرس و دیشهار اسود دهد و اگر مغز سر او با کرفس و انگبین مدقوق را دهند چند نوبت
نافع بود و چون پیه وی با روغن قسط بجوشانند جهت درد پشت و گرده که از بلغم بود و باد
غلیظ را نافع بود و زهره وی جهت داء الثعلب و دوالی مالیدن نیکو بود و گوشت وی
چون بپزند با آب و نمک و دارچینی و زنجبیل و مرق آن بیاشامند و گوشت چرب آن بخورند
درد مفاصل و بادهای غلیظ را سود دهد و گوشت وی بسیار خوردن درد معده و ثقل پیدا کند
اولی آن بود که از پی آن جوارشات معطر چون شهریاران و امثال آن خورند **حناء الغول**
ستجار است و او را بخلسا گویند و گفته شد **حناء قریش** حرا از الصحا است و گفته شد
حناء مجنون و هم است و گفته شود **حنطه حنطه رومیه** خندروس خوانند و حالالا نیز
گویند و گفته شود **حنطه** گندم است بهترین آن بود که میان صلابت و لین بود و فربه باشد
و میان سرخی و سفیدی بود و سیاه بد بود و طبیعت آن گرم بود و معتدل بود در تری و خشکی
چون بکوبند و بر گزیدگی سگ دیوانه نهند نافع بود و چون بخایند و بر دمل نهند بگشاید
و در دمل ربیا قوما ربل کند و وی بهترین غذاها بود انسان را **حنظل** علقم خوانند و تخم وی را
هبید گویند بپارسی کبست و بشیرازی کوست گویند و بکرمانی خرزهره و بلغتی دیگر خربزه روباه

گویند و تره ماده بود و نیز سست و تره سخت باشد چند اگر سفیدتر بود بهتر بود و پوست
وی باید که زردی بود که بسفیدی مایل بود و آنچه بکبودی مایل بود بد بود و اگر بر درخت حنظل
یک حنظل بیش نبود کشنده بود و آن بزرگی دو حنظل بود و بهترین وی ماده و سفید رسیده
بود که وصف کرده شد طبیعت آن گرم است در سوم و خشک است در دوم و بر چنانکه گرم
و خشک است در دوم گفتی که وی گوید مضر و تر بود و وی محلل و منقی بود و در مفاصل و اعصاب و عرق
النسا و نقرس سرد را نافع بود و دماغ را از اخلاط پاک کند تخم وی مسهل بلغم غلیظ بود و از
مفاصل و اعصاب و مسهل مرار اسود و صفرا بود و قولنج ریحی بگشاید و ورق وی صرع و
مالیخولیا و وسواس و داء الثعلب و داء الحیه و جذام را نافع بود خاصه چون با دوا خلط کنند
مانند افسنتین و افتیمون و نمک هندی و صبر سقوطری و ایارج فیقرا و اگر در طبیخ حقنه کنند
همچنان درست از درد و درم تا جبار و درم بنشاند و قولنج را بگشاید و مره سودای خام بیرون آورد
و تخم آن شربتی نیم درم بود با عسل و بادام و دیگر و اگر نیم بود که بغایت سحق کنند و بملاحی
وی بکثیرا و دوغ در سود مند بود گزندگی افعی و عقرب خوردن و طلا کردن و حکایت
کنند اعرابی که عقرب جرار موضع وی بگزید و دو درم از وی بیاشامید در حال صحت یافت
و در حقنه جهت کسی که قولنج داشته باشد سود دهد و بخور کردن به بواسیر را نافع بود
و چون بخور در گیرد نه بچه بکشد و ابن مؤلف گوید اگر صاحب بواسیر ورق حنظل را
آب بگیرد و بدان حقنه کند ریشهای بواسیر بیرون آورد و ابواسحق بن عمران گوید
چون بگیرند حنظل و سر آن بردارند و تخم آن بیفکنند و از روغن زیت پر کنند و
سوراخ آن بخمیر بگیرند و با گل و در آتش نهند تا چند جوش بزند بعد از آن برگیرند

وبر موی مالند سیاه کند و اگر زرد و سفید کرده و مسیح گوید اصل وی چون بجوشانند جهت استسقا
بغایت نافع بود و گزندگی افعی و خنثی باید که در گرمای گرم و در سرمای سرد مستعمل کنند که اسهالی
و موی آورد و مضر بود بمعده و مصلح آن کثیرا بود و مصطکی و بدل آن گویند حب الخروع بود و گویند
بوزن آن خردل و چهار دانگ وزن آن قثاء الحمار و گویند بوزن آن حرمل و چهار دانگ وزن آن
قند حنا بهترین آن بود که بغایت سبز بود و در حال خرد کرده باشند طبیعت آن گرم است باعتدال
و گویند معتدل است در گرمی و سردی و عیسی گوید سرد است در اول و خشک است در دوم و طبیخ وی
نافع بود جهت ورمهای گرم و سوختگی آتش را نافع بود جهت شکستگی استخوان و قروح دهن و درد دهن
جهت خناق کنند و ضماد چون بیاشامند قولنج بگشاید و از خواص وی آنست که
چون کسی را ابتدای آبله بود حنا با آب بسرشند و بر کف پای وی نهند ایمن باشد از آنکه
در چشم بر آید و مجرب است و اگر تخم وی یک مثقال با عسل بسرشند و لعوق کنند دماغ را بغایت
سود دارد و از خواص این زهر آورده که چون حنا بسرکه بسرشند و بر ناخن نهند بدان او را نمانا
کنند نیکو گرداند و اگر شب پایه را بوی خضاب کنند بامداد ابلق آنکس سرخ رنگ بود
و مضر بود بحلق چون بیاشامند و مصلح آن کثیرا بود حندقوقی بشیرازی اندره قوقو گویند
و بهاری دیو اسبست بری بود و بستانی بود و حندقوقی بری را درق و حسالی گویند و بیونانی
لوطوس اغریوس و معنی آن حندقوقی بری بود و از آن بستانی طریفلن خوانند و بهترین
وی بستانی بود و طبیعت آن گرم و خشک است در آخر درجه دوم و گویند در آخر درجه اول و گویند
در سوم کلف را نافع بود و روغن وی درد مفاصل را درد اشنین سودمند بود و عصاره
بستانی با عسل سفیدی که در چشم بود زایل کند بری و بستانی صرع را نافع بود و استسقا و بول

وحیض

وحیض براند و روغن وی جهت بادها که در اعضا بود و اگر طفلی دیر بحرکت آید چون بروی
بمالند زود حرکت کند و اگر در طبیخ آن بنشانند همین عمل کند و تخم وی همیج باه بود و اگر
آب وی با برگ زندی عقرب ریزند در ساکن کند و چون بر عضوی سالم بریزند لذع و وجع
پیدا کند و چون بعصاره وی سعوط کنند صداع آورد و حندقوقی خناق آورد و درد حلق و املاء
و مداوای آن بکشنیز و کاهو و کاسنی کنند خوک با درو است و گفته شد حوزدیا
اگرقس خوانند و توز گویند و آن درخت است که پوست وی زرد بود و گل وی گرم بود در دوم و خشک
بود در اول و ورق وی ضعیفتر بود از گل وی و صمغ وی کهربا بود و تخم وی لطیفتر بود از صمغ وی
و آن را بربر خوانند و ورق وی چون با سرکه بر نقرس ضماد کنند سودمند بود و ثمره وی چون
با سرکه بیاشامند صرع را نافع بود و تقطیر البول و ثمره وی منع الستی بکند شیخ الرئیس
گوید وی لطیف است و بغایت گرم نیست و یک مثقال از ثمره وی عرق النسا را نافع بود
و اسحق گوید یک مثقال از ورق وی بعد از طعام با سرکه سودمند بود جهت الستی حوم
و حمر نیز گویند و آن تمر هندی است و گفته شد حواری آرد گندم سفید که نیز بیخته بود حوخ
و درو است و گفته شود حوران و حوزان این هر دو اسم طرخون است و گفته شود
حومانه عربیست بسریانی طریفلن گویند و گفته شود حیر اسفند البستان افزود است
و گفته شد حیة مار است و انواع آن بسیار است آنچه در تریاق مستعمل بود
قرص افعی بود که از گوشت افعی سازند و در مرکبات گفته شود حیاة الموتی قطران
است و گفته شود حیقل صدق است و گفته شد حی العالم ابرون خوانند و معنی
ابرون الحی ابد المفنی همیشه زنده و هرگز ورق آن نیفتد همیشه سبز بود و شبها نیز

گویند و بعضی گویند بستان افروز است و بعضی گویند تخم آن است و آنچه هروی گفته خلاف
آنچه محقق است نوعی از ریاحین است که در تبریز بسیار باشد و دائم سبز بود و فی العالم دو نوع
بود کوچک و بزرگ و دیسقوریدوس گوید سه نوع است کوچک خود رو بود و در جایهای سایه
و بر دیوارها و کوهها روید و قضبان وی کوچک بود و یک شاخ بیش نبود و ورق بسیار بدان بود
و بقدر یک وجب بود و گل وی زرد بود و در قوت مانند نوع بزرگ بود و از آن بزرگ بستانی
بود و کوهی بود و قد وی بدرازی یک گز بود و ستبری انگشت و بهترین وی بستانی بود
و طبیعت آن سرد است در سیوم و خشک است در اول و هر دو نوع نافع بود جهت ورمهای گرم و جگر
و سینه گرم طلا کردن و چون تنها یا با سویق بر جمره و نمله ضماد کنند و در ورمهای بلید و ورم گرم
که در چشم بود مفید بود و سوختگی آتش و نقرس نافع بود و آب وی معده را قوت دهد و بیاشامند
جهت سده که در جگر و زهره باشد و مسهل صفرا بود و مبرد و جهت گزندگی رتیلا نافع بود و چون
با شراب بیاشامند کرم معده را بیرون آورد و چون زن بخود برگیرد قطع سیلان رطوبت مزمن
از رحم بکند و اگر در چشم کشند درد چشم را سود دهد و بولس گوید تخم او با آب وی با سکنجبین
چون بیاشامند حب القرع را بکشد و صفرا و قوت بدن بدهد و دیسقوریدوس گوید نوع سیوم
بقله حمقا را گویند و بعضی طیلافیون گویند و اهل روم ایلیق ایلیو گویند و این نوع میان سنگستان
روید و طبیعت وی گرم بود و چون با پیه کهن بر خنازیر ضماد کنند تحلیل دهد و فی العالم مضر بود
بسپرز و مصلح وی طین ارمنی بود **باب الخا خانق النمر** صاحب منهاج
گوید خانق النمر والذئب و هی حشیشة و در صفت قاتل الذئب گوید قوته کقوة خانق
النمر و هو ثمرة پس بنا بر تقدیر این هر دو اسم دو ماهیة ان یکی سهو باشد آنچه محقق است

گفته شود خانق النمر نباتیست که چون پلنگ و یوز و گرگ و سگ و خوک و غیر آن بخورند
خناق شان بگیرد و بدان سبب خانق النمر و قاتل النمر خوانند که مخصوص است به پلنگ
که ویرا زود در بکشد و آن نوعی از مازریون است و آن را اقونیطن گویند و طبیعت
آن گرم و خشک است در چهارم **خانق الکلب** ساوران است و گفته شود **خامالاون** صاحب
جامع گوید حرباست و صاحب جامع گوید نوعی از مازریون است و صاحب منهاج گوید
خامالا اسم مازریون است و آنکه گفته شود که اسد الارض مازریون است سهو کرده اند
اسد الارض حرباست و گفته شد **و خامالا اسم مازریون است** و بسبب اشتراک اسم
سهو کرده اند و هم صاحب جامع گوید از قول بعضی از متأخران که اسد الارض خامالا
لیس است که آن مازریون سیاه است پس بدین تقدیر قول صاحب منهاج معتبر نبود
و خامالیون و کمالیون گویند **خامالاون لوقس** یعنی لوقس بیونانی سفید بود و بعربی
ابیض گویند و بربری اوادا و او و الف گفته شد **خامالاون مالس** اواداوای اسود است
و خامالیون و کمالیون نیز گویند و آن خانق النمر است و گفته شد **خامالا** بیونانی یعنی
زیتون الارض و آن مازریون است و گفته شود **خالیدونیون** و خالیدونیون نیز گویند
و آن دو نوع است گویند بزرگ را عروق الصفر خوانند و کوچک آن مامیران و نی
خالیدونیون دوار الطالبی بود و بدان سبب این اسم بر وی نهاده اند که پرستوک
چون بچه وی را آشیانه بشکند بچه را بینا کند و منقار ک افقد احسن الی القصص **خامالاون**
حنظ زردیست و گفته شد بپارسی کالکل خوانند و دوخنده و اس گفته شود **خامالیون**
بابونج است و گفته شد **خامانیطس** یعنی آن بیونانی صنوبر الارض و آن کامیطوس است

و گفته شود **خامادریوس** خامادریون نیز گویند و معنی آن بیونانی بلوط الارض گویند و آن کا
دریوس است و گفته شود **خاماقیطی** معنی آن بیونانی خمان الارض بود و آن خمان کوچک است
واقطی خمان بزرگ و گفته شود **خاولنجان** خسرو دارو گویند و آن خولنجان است و گفته شود
خانق الذئب قاتل الذئب هم خوانند و در قوت مانند خانق النمر بود اما مخصوص است
بگرگ که ویرا زودتر بکشد همچنانچه خانق النمر مخصوص بپلنگ است خانق الذئب مخصوص
گرگ است و آن بتحقیق خربق سیاه است و طبیعت آن گرم و خشک است تا درجه سیوم
چون بکوبند و بر گوشت خام افشانند و گرگ بخورد بمیرد **خانق الکلب** قاتل الکلب هم
خوانند و در عمل همان فعل بجای کند بلکه زیادت تر اما سگ را زودتر بکشد و دیگر
هر حیوانی بود که دنبال داشته باشد و آن از هندوستان خیزد و آنرا ادارانی گویند و گفته
شود **خبه** بزر الحمحم است بشیرازی شنغرک خوانند و باصفهانی خاکشی و به
تبریزی سوارون و بترکی مراشوه و نیکوترین آن نوع خلوق رنگ بود خرد و شیرین و طبیعت
آن گرم و تر بود تبری را نیکو بود و حصبه و اصحاب سودا را چون با شیر و نبات بیاشامند بدن
را فربه گرداند **خبازیا** بپارسی خرد گویند و بشیرازی نان کلاغ و آن نوعی از ملوکیه است
و گویند ملوخیه بستانی است و ملوکیه بریا نوعی از ملوخیا بقلة الیهودیه گویند و ملوکیه
گویند و آن خطمی است و بریا لطیف‌تر و خشک‌تر از بستانی بود و طبیعت وی سرد و تر
بود و نولس گوید گرم و خشک است و این قوی‌تر و رست ورق وی چون بر گزندگی
زنبور و نحل ضماد کنند نیکو بود و تخم که خام بود و ورق بریا نافع بود با زیتون بر سوختگی آتش
و جمره چون طلا کنند و طبیخ وی چون زنان در آن نشینند صلابت رحم نرم گرداند و مقعد

و ورق

و ورق وی چون با نخ وی بجوشانند نافع بود جهت زهرها و ادویه کشنده و بر گزندگی رتیلا
ضماد کردن نافع بود و بول براند و تخم وی چون خلط کنند با تخم خرفه قوت او بریا و با شراب
بیاشامند درد مثانه تسکین کند و چون ورق وی بپزند و بر دمامیل نهند و دمها که
احتیاج بشکافتن بود بگشاید و ماده بیرون آورد و حقنه کردن گرفته یا روده و مقعد و رحم
سودمند بود و آنچه بستانی بود معده را بد بود و چون تر بود مثانه را نافع بود و تخم وی
جهت خشونتی که در سینه و شش و مثانه حادث شود سودمند بود و اگر بپزند با روغن
و ضماد کنند بر دردهای گرم که در مثانه و گرده حادث گردد سودمند بود و اگر ضماد کنند بر دردهای
گرم تسکین کند و وی نافع بود جهت سرفه که از خشکی بود و خشونت سینه و دل و شکم و ورق
وی چون بخایند چنان خام و با اندکی نمک ضماد کنند بر ناسور که در چشم بود پاک گرداند
و گوشت برویاند و چون ضماد کنند با گمیز بر ریشی که سبب آن از تری بود و بخته
سبوسه نیکو بود و چون بر گزندگی عقرب ضماد کنند خاصه با زیت و گل وی نافع بود جهت
قرحه گرده و مثانه آشامیدن و ضماد کردن و قضبان وی نافع بود جهت روده و مثانه
و شکم نرم دارد و نوعی از خبازی بریا بود که مسهل تر و خام بود تا حدی که گاه باشد که خون
بیاید **خبز** بهترین آن بود که از گندمی آفت نارسیده پاک فربه صلب بود و نان سمید
و حواری دشوار از شکم بیرون آید و نفخ وی زیاده بود و مولد ریاح بود و سده جگر و سنگ
گرده تولد کند و شکم ببندد و نان خشکار سبوس غلیظ کند و خونی که از وی حاصل شود میل
بسیاهی داشته باشد و نان حواری بدن را فربه کند و نانی که نمک بسیار داشته باشد
ضد آن بود و نان فطیر نفخ وی زیاده بود از آنچه خمیر داشته باشد و نان خشک شکم

ببندد و نان نرم خشکار چون با آب و نمک تر کنند و بر قوبا کهن ضماد کنند زایل کند و شکم نرم دارد
و حجاب قولنج را سود دارد و غذا اندک دهد و بدتر از انواع نانها بود که از گندم تر پزند و در ب... آفت رسیده
دیر اسیر تولد بکند و مصلح وی ادمان حلاوات والبان بود و بهترین نانها سمید بود و غذا
بیشتر دهد و دیر هضم شود بسبب اندکی نخاله و در گرمی معتدل بود و بدن را فربه کند و شکم
ببندد و سده پیدا کند و اولی آن بود که نمک و خمیر تمام داشته باشد با سکنجبین و طعامهای
ترش خورند و بعد از وی جوارش کمون و نان سمید خشکار بود و متوسط بود در کثرت غذا
و قلت آن و سرعت هضم و بطی آن نزدیک سمید بود در بیشتر احوال و شکم ببندد
و حجاب کند را سودمند بود و معده قوی کرم و دیر هضم شود و مولد ریاح و نفخ بود و سده و سنگ
کرده احداث کند و مصلح وی زنجبیل و اطریفل بود و بعد از آن ماء العسل خورند و حجام روغن رخوابها
ساز کنند نان ارزن تر بود و دیر هضم شود و مزاجهای خشک را سود دهد و مصلح وی شیرینی
بود نان قطایف شکم ببندد و مولد اخلاط غلیظ بود و مصلح وی شیرینی بود نان برنج بهترین
آن بود که سفید خوب پزند و طبیعت آن سرد خشک بود و غذا اندک دهد و شکم ببندد
و دیر هضم شود و مصلح وی روغن بادام بود نان جو بهترین آن بود که از جو تازه فربه پزند طبیعت
آن سرد و خشک بود و شکم ببندد و غذا اندک دهد و نفخ آرد و مصلح وی خبزهای چرب بود
خبث الحدید بپارسی ریم آهن گویند و بشیرازی ریم آهن و قوی تر از همه خبثها بود
و آنرا انجیوش خوانند و بهترین وی پولادی املس بود که چون سنگ بود که بروی خشونت
نبود طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم مجفف رطوبات بود و فعل او بهار گرم سودمند
بود جهت خشونت حلق و مقوی معده بود چون با شراب کهن بیاشامند [illegible]

قطع

قطع کند و منع استسقا کند و چون نو و بر گیرند به پشم پاره و خون رفتن باز دارد و قطع سیلان اوله
بکند و ثقل را محکم دارد و طلا کردن چون بیاشامند جهت سنگ که در مثانه بسته بود سود دارد
و عقد را دارد و امعا مستعمل بود و خبث الحدید بقوت مانند زنگار الحدید بود و چون با سکنجبین بیاشامند
منع مضرت و دوا که کشنده بود بکند مانند مار زیون و از خوردن خبث الحدید عارض
شود که از خوردن برادة الحدید و علاج وی همچنان کنند که کسی که براده خورده باشد
و اولی آن بود که مدبر کنند صفت آن بگیرند خبث الحدید و سحق کنند و در سرکه انگوری خیسانند
چهار روز شبانه روز و بعد از آن خشک کنند و سحق کنند و با روغن بادام بریان کنند و مستعمل کنند
باه را زیادت کند و ورم سپرز را تحلیل دهد و معده و جگر و سپرز که محتاج تخفیف بود و قبض
و تقطیر البول و قرحه امعا و مثانه را نافع بود و بدل خبث الحدید مرداسنج کوچک بود و بدلها
غیر معروف بود **خثاء البقر** زبل البقر است بپارسی سرگین گاو گویند چون بر ورمهای غلیظ
نهند تحلیل کند چون سوخته بر سوراخ بینی نهند با سرکه خون رفتن باز دارد و مجموع زهرها را
نافع بود چون بخورند و گرم بر بدن نهند و همچنین تا خشک شود و بعد از آن برگیرند و دیگر
باره تازه بنهند چند نوبت و چون بر پای نقرس نهند با خاکستر و زیت سود دهد و بر گزیدگی
زنبور و نحل نهادن نافع بود و مستسقی را بدان طلا کردن سودمند بود و بهترین آن بود
که در فصل بهار باشد و چون خشک کنند و بخور سازند و مستسقی بیاشامد نجات نافع بود و اگر
و اگر زن بدان بخور کند زادن بروی آسان کرد و بچه مرده بیندازد و زنده بکشد و جزای
این زهر آورده است که چون بر تالیل بندند قلع کند **خرء الغراب** اقحوان است و گفته
شد **خرء القرود** لوف است و گفته شود **خرء المشایخ** بخور مریم است و گفته شود

خبث الفضة ثفل نقره بهترین آن بود که سبز رنگ تنک بود قابض بود بغایت و دردی
و دروی قبض و تجفیف بود جرب و سعفه و ریش را نافع بود و چون مرهم کنند منع خون
از ناسور و بواسیر بکند **خبث النحاس** در قوت نزدیک است بخبث الحدید و مس سوخته
اما ضعیفتر از مس سوخته بود **خبث الرصاص** قوت وی مانند رصاص محرق بود و طبیعت
آن سرد و خشک بود نافع بود جهت ریش چشم و بدل آن اسفیداج رصاص بود **خرتق**
افسنتین است و گفته شد **ختم الملک** خواتیم الملک گویند و آن طین مختوم است و گفته
شود **خدرنق** عنکبوت است و گفته شود **خدع الرجال** بزر البنج است و گفته شد **خروع**
بپارسی بید انجیر گویند و بشیرازی کنتو خوانند بهترین تازهٔ وی بود و طبیعت وی گرم و خشک
بود در دوم و گویند تر است و اسحق گوید گرم و خشک است در سوم مسهل بلغم بود و قولنج بگشاید
و فالج و لقوه را نافع بود و صاحب منهاج گوید شربتی از وی ده درم مقشر بود و صاحب
تقویم گوید پانزده حب بود و اعصاب را نافع بود و صاحب منهاج گوید شربتی از وی ده
دانه مقشر بود و صاحب تقویم گوید پانزده حب بود و هر صلابتی که بود چون ضماد کنند
یا بپاشانند نرم گرداند و بیخ از وی سفید گرد و چون سحق کنند و بپاشانند مسهل بود زرد
و رطوبت مائی بود و قی آورد و غثیان باز دید کند و ورق وی چون بکوبند و با سویق خلط کنند
و ضماد کنند بر ورمهای بلغمی و ورمهای گرم گرد چشم بود سود دهد خواه پخته و خواه خام و نقرس
و درد مفاصل چون ضماد کنند نافع بود اما مضر بود بسینه خوردن وی و مصلح وی کثیرا بود
خریع عصفر است و گفته شود و صاحب معزده گوید نوعی از خرشف است که بزبان بربری تانفیب
خوانند **خرنوب نبطی** خروب گویند و خرنوب انشوک و قثم قریش بپارسی کوردر گویند و اهل شام

مغربی گویند و ببربری ضبوت و گفته شود **خرنوب مصری** شجره سنط است و آن خرنوب
نبطی بود و گویند قرط است و گفته شود و ابن جلجل گوید خرنوب چهار نوع است مصری
و هندی و نبطی و شامی و بزبان هندی دو نوع است خرنوب شامی کبر کازرعی است و خرنوب
نبطی کور است و خرنوب هندی خیار چنبر است و خرنوب مصری قرط است و در هند نوعی
خرنوب هست مانند خرنوب شامی بغایت بزرگ چنانچه شاخی از وی بمقدار یک گز
و زیاده بود بغایت بهی و دانه بهی در اندرون وی بود و آن دانه سبز را نافع بود و صلابت
آن **خرنوب هندی** خیار چنبر است و گفته شود **خرنوب شامی** بپارسی کوره گویند و بشیرازی
کبر کازرعی آنچه خشک بود بهتر از تر بود و طبیعت وی قابض بود و سرد و خشک و خشکی
وی در دوم بود و گویند گرم است در اول شکم ببندد و با وجود شیرینی معده را اگر درد آورد
ادرار بول کند خاصه چون با عقید العنب پرورده باشند و جالینوس گوید چون تر بود شکم
نرم کند و معده را بد بود و هضم نشود و چون خشک بود شکم ببندد و بول براند لیکن دیر
هضم شود و چون نارسیده بود و ثالیل بدان بمالند محکم البته زایل کند و مقدار مستعمل از وی هفت درم بود و
روفس گوید غذاء بیخ بد دهد و طبیعت ببندد و ریش روده را نافع بود و دیاسقوریدوس
گوید سودمند بود جهت اسهال بافراط و قوت بدن بدهد و اعضا را پاک کند از اخلاط بلغمی
و سده اما مجفف اعصاب بود و مصلح وی لعاب بهدانه و عناب بود و صاحب منهاج گوید
فانید دفع مضرت وی بکند و گویند مصلح وی ماء العسل بود و جلاب و بدل خرنوب از وی
بی سوراخ بود بوزن آن و گویند طراثیث و گویند قرط بوزن آن **خردل بری** لبسان است
و گفته شود **خردل ابیض** اسفند سفید است و گفته شد **خرالبین** زعار کرم گویند و آن الاجاص

است و حجر الارض نیز گویند و آن گیاهی سرخ بود که در زمین نمناک باشد و شبیه کل طبیعت وی
گرم و خشک بود و خشکی وی در درجهٔ سیوم بود و چون بکوبند و بر جراحت اعصاب ضماد کنند سود
دارد و کنند سودمند بود و گویند ... سود دهد و با سرکه ... چون در گوش [illegible] نافع بود و چون با شراب
بیاشامند بول براند و یرقان را دفع کند و سنگ گرده بریزاند اما مضر بود باعصاب و دماغ و مصلح
وی روغن بادام بود و در بزرگ کردن قضیب اثری تمام دارد و خاصه چون بشویند و خشک کنند
و سحق کنند و با روغن بنجد طلا کنند **خردل** بهترین آن بستانی بود تازه و زبرخ رنگ و چون بکوبند زرد
بود و طبیعت آن گرم و خشک است در چهارم و از خواص وی آنست که چون در شیر انگور اندازند نگاه دارد
باشد ... چون بر دماغ ... عطسه آرد و چون بر نقرس ضماد کنند نافع بود و بر داء الثعلب
همین سبیل ... و در حرف الف ... و در ... که باشد چنین خواهند که جذب
آن از عمق بدن بکند بظاهر بدن ضماد کردن سود دهد و ... بگیرند و چون ...
قطع ... بکند و چون با عسل یا با موم ... بازیت ... مانند ... کرده اند
و ورمهای ... و ضماد ... و چون با کبریت و سکنجبین بر وی طلا کنند و ...
و ... ضماد کردن نیکو بود و مولف گوید اگر کسی ... باشد که هیچ چیز زایل نگردد ... خردل
کوفته ... که از حمام ... باشد و ... چند اگر ...
... کرده بعد از آن خردل کوفته بر آن ... بسیار ... باید ...
گوید اگر کسی ... باشد که ... چون سحق کنند ...
ببینند و چون بر ... طلا کنند سود دهد ... ضماد کردن ... نافع بود و ...
... بود ... چشم ... سود دهد ... و چون بکوبند ... بر آب ... در چشم

کنند

کشند چون با بوره ... با شراب بیاشامند ... و اگر آب وی در گوش ... اندازند
... سرکه ... در اختناق رحم سودمند بود ... زیاده کنند و ...
کهن زایل کنند و مقدار ... خردل بری ... خلطی ... سود دهد ...
... خوانند ... باشد ... مضر بود بدماغ و مصلح آن ... بود ...
ببرورند ... خوردن ... حب ...
... بود و بدل آن ... حب الرشاد ... و بدل آن ... شلغم
خردل فارسی نوعی از حرف است که ... اسفند ... خردل سفید ...
و گفته شد و ابن مولف گوید خردل سفید ... خردل ... است
... سفید بود مانند ... **خرء الفار** سرگین موش ... بود ... داء الثعلب
طلا کردن سود دهد خاصه چون با سرکه بود و اگر ... با شراب بیاشامند سنگ گرده بریزاند
و اگر ... سازند ... چون ...
عسر البول ...
کنند **خراد** خیری ... گویند و آن ... است و گفته شد **خرنوق** بزبان اهل دمشق
خردل فارسی است **خربق ابیض** یعنی ... است که ... است ...
... بود ... ساق ...
... بود ... باشد ...
ندارد ... بود ... سفید بود ...
شود ... باشد ... طبیعت آن

خرفقا
فرد الغذ
رفرد
فرنق
فربق ابیض

گرم و خشکست در وسط درجهٔ سیوم و روفس گوید در دوم نافع بود جهت درد مفاصل را سود دهد و مقیی
مقوی بلغم و اخلاط سبز بود و معده را پاک کند از اخلاط مختلف مثل بلغم و سودا و چون
زنان بخود برگیرند حیض براند و بچه بکشد و لبن وی با بریهق و جرب و قوبا طلا کردن نافع بود
وی در شیافات جهت قلع ناخنهٔ چشم مستعمل کنند و دو سال چشم بنفزاید دلیل آن بود که یک
رطل از وی پاره کنند و در سه رطل آب باران خیسانند سه روز بعد از آن بپزند تا دو دانگ
بماند و صافی کنند و خربق بیفکنند و در ده رطل عسل مصفی بر سر آن آب کنند و بجوشانند
و کف آن بگیرند و چون بقوام اشربه رسد فرو گیرند و شربتی از وی ملعقه بود با آب گرم و این
سالم بود و این و کسی که بیاشامد و اگر قی کرده بود و بیای وی برماغ رسد معطش باشد
در سر و چه دا کند و اگر قی کرده بیاشامد خطر بود و تشنج و گاز از سر دا کند قی آورد بقوت
و خناق باز دید کنند و ادرار کردن ادرار اذی بود بکشد و مقدار مستعمل از وی پنج تسو بود
و کسی اگر بسیار از وی خورده باشد چون مرغ بخورد بمیرد و صاحب تقویم گوید مصلح وی دوغ تازه
و حلیب بود و صاحب منهاج گوید مصلح وی مصطکی بود و علامت کسی که از خربق خورده باشد آنکه برق
مرغ کنند و بوی وی نخوش و کسی که آن نخورده بیاشامد شاید که معده علیل حالی بود و
از خواص وی آنست که چون با سویق و عسل بخورند بر سر شد و موش بخورد بمیرد و وی سم کلاب
و حمار بود و بدل وی جوز القی بود یا ماهی زهرج **خربق اسود** چرا که وی زیادت از خربق
ابیض بود و ورق وی با ورق چنار ماند اما شکافته بود و سیاه بود و در وی ... باشد و برگ او
بود و پوست بیخ وی مستعمل بود و بهترین آن بود که خشک ... بود و چون در وی شکنی از اندرون وی غبار
بیرون آید و بهترین آن بود که میان فربهی و لاغری بود و بسیار گره بود و اندرون گره مجوف بود و لون

خربق اسود

بیرون وی

بیرون وی سیاه بود و مانند معده و اندرون وی نرم و وی اندک ریشهٔ باریک
داشته باشد و آنرا خال زنگی نیز خوانند و حبل الاحی گویند و مالیفوبون و مالیوس نیز گویند
طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم گوشت مرده بخورد و با سرکه بر بهق طلا کردن نافع بود و دوالی
و ... را نافع بود و چون با موم و گندم و آب زفت با روغن قطران بیامیزند و بر جرب مالند
نافع بود و چون با سرکه بپزند و مقل مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و بخور کردن همین عمل کند
و اگر در بیخ درخت انگور نشانند شراب ... سازند مسهل بلغم و چون در داروهای چشم کنند قوت باصره
بدهد و دفع سودا بکند از جمیع بدن و مسهل صفرا غلیظ و سوخته کند زیاده از سقمونیا و در علتهای مزمن
که محتاج باشند وی مسهل بود مانند مالیخولیا و صداع و شقیقه نافع بود و مرّه صفرا و سودا براند
بآسانی و شربتی از وی نیم درم بود تا نیم مثقال با نانخواه و سعتر ... ملطف گرم معده را سود
بود و بعضی سکنجبین خیسانند با شراب شیرین بعد از آن بجوشانند یا با برنج ... آن بیاشامند
مسهل بلغم و صفرا و سودا بود و مضر بود بگرده و اسهال بسیار باشد که اختناق آورد و مقدار
دو درم ... تشنج احداث کند و مصلح وی در استعمال کردن ... و کثیرا و قطر اسالیون و سعتر
بود و بدل وی نیم وزن آن ماهی زهرج و گویند بدل آن کندش است و پوست بیخ کبر ...
و گویند بدل آن نیم وزن مازریون است و چهار دانگ آن غاریقون و گویند بدل آن
بلبلاب است **خرء حمام** ... است و گفته شود **خرء الدیک و الدجاج** سرگین خروس و مرغ بود
مجرب سرگین ... بجفت ... چون با شراب یا با سرکه بیاشامند ... قولنج نافع
بود با عسل و چون نیک ... با سکنجبین بیاشامند قی ... و سرگین خروس چون ... کند
و برکند ... سنگ ... سود دارد **خرء الضفادع** طحلب است و گفته شود **خربز** بطیخ است

خرء حمام
خرء الدیک والدجاج

خرء الضفادع
خربز

وگفته شد خوامقان نباتیست بشکل سنبل الطیب اما لون وی بسبزی مایل بود وبیخ آن
مانند سنبل بود ودر طبیعت وخاصیت نزدیک است بسنبل ودر طعم وی اندک حلاوتی بود خرفه
بقلة الحمقا است وگفته شد خرنباس مرماخور است وگفته شود خرگوشک لسان الحمل
است وگفته شود خرطال قرطمان گویند وگفته شود خروع شجر عشر است وگفته شود خرمیان
چغندر بیدستر است وگفته شد خزامی خیری بریاست بشیرازی اروانه گویند طبیعت
وی گرم ولطیف بود ومخ دماغ سرد بود وچون بیاشامند سوء المزاج را نافع بود جگر وسپرز
وچون بدان بخور کنند هر بوی گنده که باشد زایل کند ومخ رحم بود وجفف رطوباتی که از آن
روانه بود ورحم را پاک کند وچون زن فرزجه از وی بخود برگیرد آبستن گردد وبوی مان جنداي تا
وچون سحق کنند وباروغن بسرشند وبر جراحات ضماد کنند تحلیل کند خس بپارسی کاهو گویند
بری بود وبستانی بود وبهترین وی بستانی بود تازه پهن ورق طبیعت آن سرد وتر بود در سیوم
وگویند در دوم حرارت معده را نیکو بود وخواب آورد وبول براند وخونی که از وی متولد شود نیکوتر
بود از خونی که از بقولی دیگر حاصل شود ومیل بر سردی داشته باشد وفاسد نشود ودوی نفخ کمتر بود
وانچه شسته بود نفاخ تر وی زیاده بود وجهت آب گردش نافع بود واگر در میان شراب
بدان نقل کنند مستی کمتر کند ومنی براند مضر شود وتشنگی بنشاند وبا سرکه اشتهاء طعام
باز دهد ویرقان را نافع بود وجهت ورمهای گرم وبر حمره ودوی ضماد کردن سود دهد وچون زایل
کند وطعام خوانچه وقطع سیلان منی کند ودر جسم که از کی بود وضماد کردن سود دهد وتخم
وی چون بیاشامند سودمند بود جهت کسی که احتلام بسیار افتد وقطع شهوت جماع بکند وکاهو
بری لبن وی در قوت مانند لبن خشخاش سیاه بود وقطع سیلان منی بکند مانند

بستانی

خرفه
خرنباس
خرگوشک
خرطال
خروع خرمیان
خزامی
خس

بستانی ونیم درم از لبن بری با سهل کیموس مائی بود وجهت گزندگی عقرب ورتیلا نافع بود وچون
بیاشامند وگاه گاه بسیار خوردن چشم را ضعیف کند وتاریکی آورد وحواس را تیره کند وصاحب
آن جلیله مربا بود واولی آن بود که بجب تو قویا نقیه کنند وآب رازیانه در چشم بچکانند
وگاه بود مضر بود باه ومصلح وی کرفس ونعناع بود خشف جوز است وگفته شد خس
الحمار شجار است ودرو فیلوس وابو خلسان نیز گویند وگفته شد خسرو دارو
خولنجان است وگفته شود خشخاش سفید بستانی بود وبهترین وی تازه فربه بود طبیعت
وی سرد وتر بود در دوم وگویند در سیوم وعیسی گوید سرد وخشک است در دوم مرقه گرم وتر که از سینه
ورطوبات معده ونفث دم وماده تیز که فرود آید از سر نافع بود ودانه عسل سفید زیاده کند
ومقدار وی دو درم تا چهار درم مشتل بود وجهت وی اشکم ببندد وآب وی اشکم براند ووی
منوم بود ونفع اندک دهد ومصلح وی اعسل بود یا قند وصاحب تقویم گوید بسیار
از وی مرخی عصب بود ومصلح آن مصطکی وسکنجبین بود ومسیحی گوید پوست وی اضر بود
از تخم ومصلح آن مصطکی وپوست وی ارزانتر منوم تر بود وچون بپزند وآب آن
بجوشانند ووی چون ضماد کنند بر پیشانی وجوانب سر را نافع آید وبیخ وی چون با آب بجوشانند
تا نیم باز آید نافع بود وجهت جگر معلول وکسی که در شکم وی خلطی غلیظ بود خشخاش اسود
صاحب تقویم گوید بری بود وبستانی بود وصاحب منهاج گوید بری مصری بود وبهترین
وی فربه تازه بود وطبیعت آن سرد وخشک است در سیوم وگویند در چهارم وخاصیت کلی وی
آنست که در چشمهای چشم موی را زایل کند وخشخاش سیاه چون بکوبند خرد وبا شراب
بیاشامند جهت اسهال وسیلان رطوبات مزمن که از رحم آید نافع بود وچون با آب

خلط کنند و بر بثرها نهند و صدغین ضماد کنند خواب آورد زایل کند و چون ضروری بود در داروها بیا
چشم استعمال کنند و جهت حرارت جگر بغایت نافع بود و مستعمل از وی نیم درم بود و
دیسقوریدوس گوید چون بسوزانند و خاکستر آن با روغن گل و سرکه بر جرب طلا کنند و بحمام روند
و بنشینند تا بوق(?) فرود آید نافع بود و چون سحق کرده با سرکه بسرشند و بر صدغین طلا کنند درد سری که از
گرمی بود و از حرارت آفتاب سود دهد و وی منوم و مخدر بود و مصدع بود بسیار و مصلح وی
تخم رازیانه بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی روغن زنبق بود و نرگس خشخاش زبدی
مقیون افرودیس خوانند و معنی خشخاش زبدی بود و بدان سبب بدین اسم خوانند که چون
زبد سفید بود و بعضی ارقلیا گویند و نبات وی دو شبر و ورق وی بجمع سفید بود و تخم وی
مسهل بلغم بود و در قوت و طبیعت نزدیک بجبعثک(?) بود خشخاش مقرن خشخاش
بحری خوانند و غلاف آن مانند قرن گاو بود بدین سبب وی را مقرن خوانند و نبات
وی در کنار دریا روید و بر ثولول طلا کردن با شیر نافع بود و چون بیخ وی بجوشانند با آب
تا بنیمه باز آید و طبخ آن بیاشامند نافع بود جهت علت جگر که از خلط غلیظ بود خشخاش
بریا خشخاش مقرن است گفته شد خشکنجبین عسلی خشک است که از
کوهستان فارس خیزد و از حدود کازرون در میان جص و طبیعت آن گرم و خشک بود گرمی
و خشکی وی زیاده از عسل بود و فعل وی اقوی بود از عسل و در ... بدل آن بوزن آن
عسل و نیم وزن آن ترنجبین و گویند یک وزن و نیم عسل خشل مقل است گفته
شود خشکار آردی بود که نخاله از وی نگرفته باشند خبث الثونیز پیش از این گفته است(?)
و گفته شود خصی برس حبوب است گفته شد و مویز الماء بیا السوبسطین(?) خصی الایل

خایهٔ بزکوهی

خایهٔ بزکوهی چون خشک کرده با شراب بیاشامند نافع بود جهت گزندگی افعی خصیة البحر
جندبیدستر است و گفته شد خصف خربزه نارسیده بود و شیرازیان هوبیک(?) گویند و ابن مؤلف
گوید که این را و بندی در مغزوه خود آورده که ضعف باه است خصلاف درخت بید مصری است
و گویند مثل مکی است و گفته شود خصی بهترین آن خایه خروس بود فربه و نیکی و بعلاه خصیه
بحسب حیوان بود و طبیعت وی گرم و تر بود و بعضی گویند سرد و خشک بود و غذای نیکو دهد
خاصه خایه خروس فربه و منی زیاده کند اما دیر هضم بود خاصه که از حیوانی پیر بود و مصلح آن
انجدان و فلفل و فتنج کبی(?) و نمک و صعتر بود خصی الثعلب بهترین وی آن شیرین فربه بود که
از وی بوی منی آید طبیعت وی گرم و تر بود در اول تشنج و تمرد فالج را نافع بود و شهوت
جماع برانگیزد و انعاظ تمام آورد و مقوی باه بود قائم مقام سقنقور بود خاصه با شراب و مقدار
شربت از وی یک مثقال تا دو مثقال بود و صاحب تقویم و صاحب مغزوه شربتی دو مثقال آورده است
و صاحب منهاج و صاحب تقویم گویند ثمری است و ابن بیطار گوید بیخی است و در الجامع قول
صاحب جامع معتبر و بدل آن بوزن آن تخم تربزه و گویند بوزن آن تخم خربزه و بوزن آن تخم
انجره و گویند بوزن آن تخم اسبست و دو وزن آن تخم جرجیر و صاحب تقویم گوید معده را
موافق نبود و مصلح آن عصاره لسان الحمل و سکر بود و ابن مؤلف گوید خصی الثعلب
بیخی است و نبات وی بمقدار یک وجب بود و گلی ارغوانی دارد که بسفیدی زند بغایت
نازک مانند گل بیلاب(?) صعتر و حال آنکه صاحب جامع تمام این نقلها کرده از مغزوه غافقی
کرده بلکه تمام کتاب غافقی را نقل کرده و باسم خود باز خوانده و بدین ضعیف بوقت آن
نیفتاده خصی الکلب بجنس(?) مانند خصی الثعلب الا آن دو نوع بود کوچک و بزرگ و مانند

بیوس بود بشکل اما بدرازی مایل بود وآن زنجی بر فوق زنجی بود و یکی فرد بود و یکی لاغر و گویند نوع
بزرگ چون مرد بخورد و بازن جمع شود فرزند نرینه آرد و اگر نوع کوچک زن بخورد فرزند مادینه آرد و طبیعت
وی گرم و تر بود و در نوع بزرگ رطوبتی فضلی بود و محلل ورمهای بلغمی بود و ریشهای پلید خورنده را نافع بود
و قلاع را سود دارد و گویند چون تر بخورند باه را زیادت کند و چون خشک بخورند قطع شهوت بکند
جالینوس گوید اگر بخورند نوع بزرگ باه را زیادت کند و اگر نوع کوچک بخورند منع آن کند برخلاف
یکدیگر و دیگر یخن ترش و سپید بود و مصلح آن صمغ عربی و خشخاش سیاه بود خصی العجل خایه
گوساله چون خشک کنند و بکوبند و بیاشامند نعوظ تمام آرد و مقوی باه بود خطمی بیرون آن سبز
کوهی بود که گل وی سفید بود و آنچه بستانی بود ورد الزون گویند و بری را انجم المرج و بیونانی الیادکل
وبیرا کثیر المنفعه گویند و طبیعت وی سرد و تر بود و گویند گرم بود باعتدال و در وی تلیین بود
و انضاج ورمها و تحلیل بر بهق طلا کردن با سرکه نافع بود ورمی که در آفتاب نشیند و در مهار
ظاهر گرم کرده و آنچه وی گوشت بود و خنازیر و دنبلات و ورم پستان که از زکی بود و درد مفاصل با پیه
مرغابی طلا کردن و عرق النسا و رعشه و طبیخ بیخ وی چون بیاشامند جهت عسر البول و قرحه
امعا و سنگ گرده و خلطهای غلیظ خاصه چون با شراب پخته بیاشامند و چون با پیه بط یا مرغابی
بکوبند و صمغ البطم وزن بخورد برکرد و ورم رحم و انضمام آن سود دارد و طبیخ وی تنها همین عمل کند
و بیخ وی با سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و تخم آن خرد و خشک و خلاوتر
چون بکوبند با سرکه بر بهق طلا کنند زایل کند و چون خطمی بجوشانند و طبیخ وی با سرکه بزنند بر نمل
مالند سود دهد و چون با زیت و سرکه بر اعضا طلا کنند دفع مضرت گزندگان بکند
و سده و ورم ازوی قولنج را نافع بود و چون بیاشامند حیض فرود آرد و بول براند و اخلاط

سوداوی

سوداوی را اسفید بود و صداع و شقیقه را ضماد کردن نافع بود و بر سوختگی آتش همین سبیل خطمی جهت
سرفه گرم نافع بود خاصه چون با آب گرم لعاب وی بگیرند و با قند بیاشامند و ورق وی ضماد ذات
الجنب و ذات الریه سودمند بود و پوست بیخ وی چون با آب بپزند مفاصل و اعضا صلب نرم گرداند
و ورق وی چون خشک کنند و بکوبند و بدان سر و ریش بشویند نیکو گرداند و تخم وی بخورند درد استخوان
و خوره و جرب و با سرکه بسرشند و بر ورم و تقبیب ضماد کنند تحلیل دهد و صاحب منهاج گوید ثقل ازوی
قولنج را نافع بود و چون بیاشامند و این مؤلف گوید اگر لعاب خطمی بگیرند و با عسل و روغن گاو
زنی را دهند که دشوار زاید آسان بزاید مؤلف گوید که بیخ خطمی کوهی توس کرم را ضماد کردن
نافع بود با گلاب جهت صداع صفراوی یا نبات سفوف ساختن نافع بود یا جلاب گرم
خوردن و الحق گوید مضر بود به شش و مصلح آن عسل است و صاحب تقویم گوید مضر است بمعده
و احشا و مصلح آن عصاره زرشک است و بدل آن گویند خبازی است گویند بدل خطمی بنفشه
نیلوفر است خطاف بفارسی پرستک خوانند طبیعت و دماغ وی رویس گوید چون فرخ پرستک
رحشا را زیان دارد و دیسقوریدوس گوید چون بگیرند بچه نخستین پرستک وقتی که ماه
در افزونی بود و شکم وی بشکافند در شکم سنگ پاره در شکم وی بود یکی یک رنگ و یکی مختلف رنگ
از هر یکی چون در پوست گوساله بندند یا پوست گوسفند یا گاو کوهی پیش از آنکه خاک بروی
نشیند و بر بازوی مصروع بندند یا بر گردن صرع ازوی زایل شود و خوردن وی روشنایی چشم
بیفزاید و اگر بسوزانند و خاکستر آن در چشم کشند با عسل یا قوت دهد و اگر با عسل بیامیزند و در
چشم کشند بهتر بود و اگر با عسل و سرکه بسرشند و بر جرب و داءها که بر اعضا باشد و سالم طلا
کنند و بنشینند تا بعرق فرود آید بعد از آن اعضا بشویند نافع بود و اگر نیکو کنند و ورم از

وی بیاشامند خناق را نافع بود و دماغ وی چون با عسل در چشم کشند در ابتدا نزول آب
نافع بود در چشم وی چون سحق کنند بروغن زنبق و بر ناف زن مالند زود نفاس بود منفذ
بود و این زهره های آورده که چون بگیرند و سرد پرستوک نر و ماده و بسوزانند و در شراب اندازند و کس
که آن شراب بخورد مست نشود و خون وی بخورد زن دهند چنانکه نداند شهوت وی زایل گردد
شیخ الرئیس گوید سرگین وی چون در چشم کشند سفیدی ببرد و این مؤلف گوید که پرستوک برود
و موی ایل بیاورد و در آشیانه بنهند تا هیچ حیوان موی را گرد آشیانه وی نگردد و از علو لیس
در منافع اعضاء حیوانات زهره پرستوک چون بدان سعوط کنند موی سر و ریش که سفید
شده باشد سیاه گرداند و دندان نیز هم پس چون خواهد که سعوط کنند دهن پر از شیر کنند
تا دندان را سیاه نکند و سرگین وی چون بزهره گاو بیامیزند و بر موی سیاه طلا کنند بیهنگام
سفید شود **خطر** وسمه است و گفته شود **خطبان** حنظل است و گفته شد **خنج** خردل بریان
و در بیان گفته شود **خلال مامی** اذخر است و گفته شد **خلبای** قنه است بیونانی گفته
شود **خلال** سیاب است بلغت وادی القرن و بلغت اهل مدینه بسر خوانند و وی
سبز بود در اندرون مطلع حالمتر از تمر بود و انچه رسیده بود سهل بود و انچه نارسیده ممسک بود
خلر جلبان خوانند و خرنق و آن جنبیت نزدیک بکرسنه و در یزد و نواحی کرمان و کوهستان
و در ستان بسیار بود و بتان بپزند و همچنان تنها مانند عدس و باقلا بپزند و خورند و در بهار چون
تر بود همچنان ناپخته خورند اما درد آرد و بزبان العوام گرو خوانند بشیرازی شود و این مؤلف
گوید ابن هرمز گوید هر کس که از دوام خوردن وی اکثر لنگ گردد طبیعت آن سرد و خشک بود غذا
اندک دهد و خونی بد از وی حاصل شود و مولد سودا بود و اعصاب را مضر بود و بغایت نفاخ بود

وجون

وجون طبخ وی بسیار بیاشامند خلطهای بد از احشا براند و حیض براند و محلل ورمهای
فضول سینه بود و اگر کاو بخورد و مانند ارسنه بود و در منفعت نزدیک و نوعی از وی
است که از گرک تر بود و وی ناپخته شاید خورد و وی را اسیلا خوانند و آن نوع بری
بود و چون زنان خورند شیر شان بیفزاید **خلاف** بپارسی بید گویند و خلاف
بلخی بهترین است و گفته شد و خلاف نوعی از صفصاف است و صمغ وی ازرقی
چون آید بهترین بید آن بود که در کنار چشمه های رسته باشد طبیعت وی سرد و خشک بود
تر و ورق وی سرد و قابض باشند پس اگر بکوبند و در وی تخفیف بود و خاکستر وی
در غایت تخفیف بود و بسیس خون چون بر وی ضماد کنند ترک دهد و صمغ و ورق وی
بغایت جلا دهنده بود و خاکستر وی با سرکه بر ثالیل ضماد کردن نافع بود و در بستان
و ریشها و غلبه حرارت که در ورم گرم بود و بثری و اگر چون با آب آن در حمام بشویند
نافع بود و آب وی صداع زایل کند و آب ورق بکوبند و جهت ماده که از گوش
گشوده بود و غیره وی بیضه را که بر حدقه زده باشد ضماد آن نیکو بود و قطع خون رعاف
بکند و صمغ وی جهت ضعف بصر مفید بود و آب ورق که از وی کشند جهت نافع بود و یرقان و مقدار
مستعمل از آب جهت ورم بود و بهجی گوید مضر است بشر اسیف و مصلح وی گلاب
خل بپارسی سرکه گویند و وی مرکب بود از دو جوهر مختلف گرم و سرد و سردی
وی غالب بود و از گرمی و بهترین وی خمری بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در سیوم
و گویند سرد است در اول و خشک است در سیوم معده گرم را نیکو بود و اشتها باز آورد
و قطع خون رفتن از هر عضو که باشد بکند چون بیاشامند یا آن عضو بدان بشویند

و با بریزند مادرا قیا شیشنس قطع خون بکند و چون با بر نهند دردسر را نافع بود و خوردن وی با طعام
را قوت دهد و اشتهاء طعام بازدید کند و صفراوی مزاج را نافع بود و چون بدان مضمضه کنند
و چون صوف ناشسته بدان تر کنند یا اسفنج و بر جراحات نهند منع ورم کند و در بثورهای
پلید که در بدن پیدا شود و بر جرب و قوبا و جرب تر و خشکی آتش و قوبا و بواسیر و داء الثعلب با ادویه
موافق بود و در ریشهای پلید و خورنده چون دایم بسرکه بشویند زایل کند و چون پشم ناشسته
بدان تر کنند و با روغن گل بر سر نهند دردسر که از حرارت آفتاب بود زایل کند و بخار وی استعمال
دفع تحلیل دهد و گرانی گوش و کری که در گوش بود بیرون آرد و طنین زایل کند و اگر در گوش
چکانند کرم آن بکشد و برگزندگی جانوران و موضع زخم کژدم وقتی که بدن سرد گشته باشد
بسبب سم آن و اگر بدن گرم گشته باشد بسبب سم آن سرکه سرد بدان نهند
سود دهد و جهت دفع مضرت ادویه کشنده گرم کرده بیاشامند نافع بود و جهت دفع مضرت
فطر کشنده چون بدان غرغره کنند قطع سیلان فضول از حلق بکند و خناق و لهاة را سودمند
بود و علق که در حلق چسپیده بود بیرون آرد و ملطف اخلاط غلیظ بود و بلغم خشک کند
و تشنگی بنشاند و سپرز را نافع بود و معده را دباغت کند و ماده تیز دفع کند و چون
بهری بریزند و جهت درد دندان که از گرمی و سردی بود بسبب تلطیف که در وی است و از خاصیت
که در وی است درد غیر وی نیست و سرکه از انگور ترش گیرند با نمک گزند سگ دیوانه را
نافع بود اما سرکه مضر بود سوداوی مزاج را و بسیار خوردن وی بصر را ضعیف کند و عصب را
زیان دارد و اگر ادمان خوردن وی کنند باستسقا انجامد و چون با آب و قند ممزوج کنند
مضرت وی کمتر بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی روغن بادام سپید بود

خل العنصل

خل العنصل بپارسی سرکه عنصل خوانند سودمند بود جهت عرق النسا و تنگی نفس و ربو و چون
بدان مضمضه کنند دندان محکم دارد و گند دهن زایل کند خاصه چون هر بامداد بیاشامند
و درم از وی بیاشامند چشم را روشن کند و دندان را محکم کند و آواز صافی گرداند و درد
معده را نیکو بود خاصه چون در معده دیر هضم شود و مصروع را نیکو بود و سنگ مثانه بریزاند
و اختناق رحم و صلابت سپرز و درد ورکین بغایت نافع بود و لون را صافی کند
خاصه در زمان نفاخت و درد سر و عصب زایل کند و از دو درم ابتدا کنند تا بیست
درم هر روز مقداری بیفزایند **صفت آن** بستانند عنصل سفید پاک بکارد چوبی تازه
کنند و در ریسمان کتان بکشند و چهل روز در سایه بیاویزند بعد از آن یکمن از وی در ده
من سرکه انگوری اندازند و هشت روز در آفتاب نهند در تابستان از اول سرطان تا باخر
اسد و اگر ضرورتی بود در سرکه بجوشانند در دیگ سنگین تا عنصل مهرا شود و فرو گیرد
و صافی کنند و بعضی یکمن عنصل در پانزده من سرکه یا شانزده من کنند و در آفتاب نهند
و بعضی گفته در آفتاب نهند و اگر دو ماه در آفتاب نهند قوت وی غالب بود
و خاصیت وی زیاده بود **خلد** بپارسی موش کور گویند و بشیرازی انگشت برگ
و آن جانوریست کور و در زیر بود و بیخ نباتات و اشجار خورد و در شب بیازو کند تا
بیشتر باشد و بطلب بوی پیاز و گندنا بیرون آید و اگر خواهند که وی را بگیرند پیاز
یا گندنا بر در سوراخ وی نهند بیرون آید و وی از جمله سموم قتاله است ابن زهر در
خواص آورده است خونی که در گوش وی بود چون بر خنازیر طلا کنند بغایت نافع بود
و اگر سر وی بسوزانند و با قلقطار سحق کنند و کسی را که مانیکنده بود در بینی وی دمند

کند یعنی بپرد و کسی که تب ربع دارد چون بروی بندد شفا یابد و بهر را پیش گوید دماغ وی
چون روغن گل بگدازند و در بهق و برص طلا کنند شفا یابد و هر چیزی که از بدن بیرون آید چون
بالند زایل کند خفاش وطواط خوانند بپارسی شب پره گویند و بشیرازی شب کور و زلف
گویند چون بکشند و بر زیار کوه و کان جنس از طلوع طلا کنند منع رستن موی بکند و چون در نمک
بگیرند و بجوشانند آن روغن عرق النسا را نافع بود و خاصه چون چند نوبت تکرار کنند و گوشت
چون بپزند و مرق آن بپاشانند سنگ برآید و در رده رگ را نافع بود و خاکستر وی از بشا...
چشم بازیادت کند و ابن زهر در خواص آورده که چون سر وی در ظرفی مسین یا آهنین
با روغن زنبق بپزند چنانکه مهرا شود و آن روغن بر نقرس و فالج قدیم و رعشه و ورم در اجساد
و بر وی بالند نافع بود و اگر زنی دشخوار زاید زهره وی در فرج زن بالند در حال زاید
و اگر دماغ وی در شب پای بالند او را بانگیزد و اگر آب بجوشانند تا مهرا شود و بر سوراخ
مقعد بچکانند بول برآید و اگر طبیخ وی در آب زن کنند و صاحب فالج در آن نشیند
مفید بود و دماغ وی چون سوخته در چشم کنند سفیدی زیادت ببرد و سرگین وی چون
بر خوا طلا کنند سود دهد و دماغ وی با آب بپاره در چشم کشند نزول آب را نافع بود
و این مولف گوید در خواص آورده اند که اگر خفاش از درخت باد برید جدا از آن یکان
بگذرد و زنان نکنند و بول وی بر مار زهر قاتل است و اگر سر وی در شب جامه خواب پنهان
کنند هر کس که بر آن خسپد و نداند بخواب نرود و اگر دل وی چنین کنند همین عمل کند و اگر
سر وی در برج کبوتر پنهان کنند هر چند کبوتر که بود از آنجا نروند و الفت گیرند و اگر
در سوراخ موش بنهند موشان بگریزند از آنجا خر ماد الغب است و مقام و راح

و مثل و صهبا و طلا و عقار و قهوه و قرقف و رحیق و نبید خوانند بپارسی شراب گویند
وی گویند بشیرازی سیکی خوانند بهترین آن بود که قوام آن معتدل بود و لون آن زرد بود
و خوشبوی بود بی آنکه ادویه در وی کنند و متوسط بود میان نوی و کهنی و این را ریحانی خوانند
طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم اما آنچه سیاه بود غلیظ بود و دشخوار هضم شود لیکن
گوشت زیاده کند و آنچه سفید بود و رقیق غذا کمتر دهد و محروری مزاج را موافق بود و
ادرار بول کند و شکم نرم دارد اما شراب سرخ متوسط بود میان سیاه و سفید و قوت
و قوت فعل میانه بود در هر دو حالت اما آنچه شیرین بود غلیظ بود و نفخ در معده
پیدا کند و شکم براند اما شاربزه را موافق بود اما آنچه در وی قبضی باشد ... ادرار
بول زیاده بود و مصدع و مسکر بود و آنچه عفص بود شکم ببندد و در وی توقف اتصال
غذا زیادت بود و قطع سیلان مواد بکند و آنچه لین بود مضرت آن با عصاب کمتر
بود و ادرار بول کمتر کند و آنچه کهن بود مضر بود با عصاب و حواس اما لذیذ طعم بود
لیکن چون بغایت کهن بود و رقیق و سفید بول براند اما مصدع بود و اگر بسیار خورند
مضر بود بمعده و آنچه تازه بود باد انگیز بود و دشخوار هضم و بول براند و بهترین آن بود که گفته
شد در اول سود مند بود جهت شهوت کلبی و درد بلغمی و غشی و شفا از زهرها بود و هضم را
نیکو بود و چون عطش کند تشنگی ساکن کند و بول براند و طبع نرم دارد و این مولف گوید چون
شراب بقدر اعتدال خورند چنانچه طبیعت بروی مستولی شود پس آن حرارت در هم
تن پراکنده گردد و معلوم است که هر قوت جسمانی که در تن کار کننده اند بواسطه حرارت
غریزی که کار توانند کرد پس چون حرارت غریزی زاید گردد مواد را غلیظ را پخته کند و

دو فعه بر دفع آن قادرتر شود و آن مادهای غلیظ را دفع کنند و رگها از مادهای غلیظ تهی شود و بلغم از معده
زایل کرده باشد و اگر مزاج صاحب او باشد شکسته شود و باد را نیز بشکند که در رگها و عصب باشد
زایل کرد و لاجرم حواس صافی‌تر شود و فربهی تن پدید آید و مزاجها معتدل شود و طبیعی [illegible]
و نفسانی و همه اجزای تن سیراب شود و اگر افراط کنند مردم را عقل [illegible] بود و سپرز ضعیف و جگر
ضعیف و فعل باه بود و شهوت غذا ببرد و نسیان آورد و رعشه و صرع و ضعف بصر و اعضا
و صرع و سکته و مرگ مفاجات آورد و بیماری اگر پیاپی خورند بعد از رنجوری [illegible] خناق
آورد و التهاب [illegible] و جماع [illegible] فصد یا قی کنند و این مؤلف گوید اگر در شراب
افراط کنند [illegible] بر شود و حرارت غریزی را از نفس زدن [illegible] شود یا فرو میرد و مرگ مفاجات
پدید آید یا کمتر شود چنانکه چون چراغ را [illegible] روغن [illegible] کنند یا فرو میرد یا ضعیف شود
آن شراب نا هضم [illegible] بلغم گردد و مضرت آن در تن پراکنده شود اما آنچه از آن فضلها در
دماغ جمع شود اگر دماغ گرم بود آن فضلها سوخته شود و از وی دیوانگی و وسواس پدید آید و صداع
و گوش [illegible] و سرسام گرم ظاهر شود و اگر دماغ سرد بود بسبب آن ابخره بلغمها [illegible] سرد شود و زیاده
گردد و از وی دیوانگی و وسواس پدید آید و صداع و [illegible] و سرسام ظاهر شود و [illegible]
و ضعف حواس ظاهر گردد اما آنچه از آن فضلها در یکدیگر اندام باز ماند از وی بیماری سخت
و آماسهای بزرگ و ضعف دل و معده و جگر پدید آید و آنچه از آن مادها بجانب پای افتد
از وی نقرس و ضعف اعصاب پدید آید و آنچه از آن فضلها در جگر بماند اگر جگر گرم بود
بسبب گرمی شراب گرمتر شود و خون را بسوزد و مایه سودا [illegible] زیاده کند و بیماری صفراوی
و سوداوی پدید آید و اگر جگر سرد بود و شراب بسیار خورده شود حرارت غریزی ضعیفتر شود

و جگر

و جگر سرد شود و شراب را هضم نتواند کرد و فعل خود نتوانند تمام کرد بدین سبب فضلها گرد
آید و در همه بدن پراکنده شود و سده پدید آید و باستسقا انجامد و ازین تفصیل که یاد کردیم
معلوم شود که همچنانکه در شراب اندک خوردن منفعت است در شراب بسیار خوردن مضرت
است و اگر خواهند که مستی کمتر کنند رب غوره یا تخم کرنب مستعمل کنند و غذا اکثر
خورند و فالوده قندی خورند و بلوط بویند و اگر محرور مزاج بود نقل [illegible]
و طلع کنند و غذا بیشتر از شراب خوردن آش غوره و آش سماق و انار دانه خورند و دفع
مضرت وی با شراب ترنج یا ریباس کنند خمر تری و خشکی وی بقدر رنگ بود
در قلت و کثرت و تازه وی گرم بود در دوم و کهن وی گرم و خشک بود در سیم و در وی
قوت متضاده بود و ترکیب از سردی و گرمی [illegible] حموضت بود و گرمی وی بجهت
عفونت و گرمی طبیعی از جهت نمک دارد و در وی قوت جلا بود و جذب ماده
بلغمی کند از عمق بدن بظاهر و محلل بود و منضج هر ورمها خاصه [illegible] چون با نمک بیامیزند
و اگر ضماد کنند بر جای [illegible] که [illegible] نافع بود و چون مستعمل بود در آب
[illegible] کنند و بعد از [illegible] صافی کنند [illegible] طباشیر و [illegible] زعفران [illegible] قند
در [illegible] حل کرده بیاشامند تسکین خمار کند و تشنگی بنشاند و چون
خمیر در آب حل کنند [illegible] نیم وزن آن روغن [illegible] با آن بیامیزند و بآن غرغره کنند
سودمند بود جهت ورم اندرون حلق و چون در آب حل کنند و از آن حبابی سازند و قطره
چند سرکه بر آن چکانند و بیاشامند قطع اسهال بود [illegible] سورنجان است و گفته شود
[illegible] نوع است بزرگ و کوچک [illegible] کوچک بیونانی [illegible] گفته شد

و لطیف بدیع و گفته شد در باب باشران که آنرا اهل خوانند دهقان بزرگ [illegible] خوانند و گفته شود
و هر دو قبض بود و مسهل و محلل تحلیلی معتدل و قوت [illegible] برد بود و مسهل سبب رطوبتی باشد
که در وی است لیکن معده را بد بود و ورق آن چون بپزند مانند تره دشتی مسهل بلغم بود و در تره
و ساق وی چون تازه بود و بجوشانند همین عمل کند و اصل وی چون با شراب بجوشانند
و با طعام بخورند مستسقی را بغایت سود دهد و اگر کسی را افعی زده باشد سود دارد نافع بود و اگر با آب
بپزند و زنان را [illegible] صلابت رحم بود نرم گرداند و تخم وی چون با شراب بیاشامند همین
عمل کند و چون بر موی مالند سیاه گرداند و ورق وی چون تر بود با آرد جو بیامیزند و بر ورم
گرم ضماد کنند و بر سوختگی آتش و گزیدن سگ دیوانه بغایت نافع بود و چون با سبزه بر
بر نقرس ضماد کنند نافع بود **خمخم** خمخم است و گفته شد **خمة الاوراق** بخمکث است
و گفته شد [illegible] اوراق هم گفته شود **خامالاون** صندل حدیدی خوانند و آن بحری است
سیاه رنگ بود و آن دو نوع است نر و ماده آنکه نر بغایت صلب بود و تیره رنگ و چون
با آب بسایند بحک آن زرد بود مانند زرنیخ و آنکه ماده بود سست آن بغایت بنود و بغایت
آن پاک بود و چون با آب بسایند بحک آن چون زعفران بود سرخ بغایت و طبیعت هر
دو سرد بود و آن نوعی از لعل است بپارسی خامالاون گویند و گلگونه وی چون طلا کنند بر ورم
بپر مرغ سودمند بود و حرارت آن بنشاند و هر [illegible] سیلان کند و هر دو نوع این خاصیت
دهد [illegible] درمهای [illegible] و موی و صفرای خاصه نوع ماده که تر بود و تسکین دردی زیاده بود از نوع
نر **خندیل** آن نوعی از کاسنی بری است اما بغایت تلخ بود و آنرا [illegible] خوانند
و ورق وی با کاسنی صحرایی ماند و تخم و ساق وی همچنین [illegible] لیکن قوی‌تر بود

دبدی

و بهترین صمغی پیدا شود مانند مصطکی بقدر باقلائی و قوت وی مانند کاسنی بستانی بود اما ب
تلخی وی که زیاده است لطیف تر وی زیاده بود و صمغ وی چون سحق کنند و با مر بیامیزند و در فرقه
چند بقدر زیتونی زنان بحمول برگیرند حیض براند و اگر نبات وی با انجدان با بیخ بکوبند و با عسل بیامیزند
و قرص سازند و چون با آب بکار برند با نطرون بیامیزند بهق را نافع بود و چون [illegible] مانند صمغ وی
موی زیاده که در چشم بود زایل کند و بیخ وی همین عمل کند چون تر بود و بیشتر [illegible] فرو برند
در رطوبتی بر آن چسپیده بود [illegible] زیاده [illegible] زایل کند و چون با شراب
بیاشامند گزیدگی افعی را نافع بود و آب وی چون با شراب بپزند و بیاشامند شکم
ببندد و صمغ وی چون با آب کاسنی حل کنند و در چشم کنند با [illegible] که در چشم بود زایل کند
و اگر درمی از وی با خمر بیاشامند یا بر موضع گزیدگی افعی طلا کنند نافع بود و اگر آب ورق
وی [illegible] طلا کنند [illegible] در موی چشم همان عمل صمغ میکند **خندروس** [illegible] گویند
و آن حنطه رومی است بپارسی کاکل گویند طبیعت آن گرم و تر بود و از غذای وی کمتر
از غذای گندم بود و کمتر اما غذای نیکو بود و چون با سرکه بپزند و بر جرب تر ضماد کنند
قلع کند و اگر بطبیخ وی حقنه کنند نافع بود جهت قرحه امعا **خنثی** ابرواق خوانند و بزبان بربری
تبقلیس و ورق وی مانند گندنا [illegible] بود و ساق وی املس بود و [illegible] هم
خوانند و بر سر وی گل سفید بود و بیخ وی دراز بود و [illegible] و حریف بود
و در اصل الخنثی گفته شد طبیعت آن گرم و خشک است و گویند سرد و تر بود و [illegible]
گویند چون بیاشامند بول و حیض براند و چون درمی از وی با شراب بیاشامند جهت
درد پهلو [illegible] نافع بود و بیخ وی چون بسوزانند و خاکستر آن [illegible] ضماد کنند بر داء الثعلب موی

بر رو باید بعد از آنکه صوف پاره بر موضع آن مالیده باشند و اگر مجوف کنند و روغن زیت در آن
کنند و با آتش بجوشانند و بر شقاق که از سرما بود مالند نافع بود و بر خشکی آتش و آن روغن در گوش
چکانند درد ببرد و گرانی و اگر ورق وی و گل و بیخ آن بر گزیدگی جانوران ضماد کنند سود بخشد خاصه
چون با شراب یا سرکه و اگر بیخ وی با برگ وی در شراب بجوشانند بر ورمها و ریشها پاشند و ورمها
که در پستان پیدا شود و ورم خصیه ضماد کنند نافع بود و چون با سویق یا با سرکه نافع بود جهت ورمهای
گرم و اگر آب وی بگیرند و در گوش مخالف چکانند درد دندان زایل کند و اگر
بیخ سفید در آفتاب خشک کنند پاره باریک [illegible] و آن بیخ طلا کنند نافع بود و اگر ثمره و گل وی
با شراب بیاشامند جهت گزیدن عقرب و شکم براند و بیخ وی چون بر قوبا طلا کنند زایل
کند و اگر با زیت بجوشانند و در گوش مخالف چکانند درد دندان ببرد و اگر بیخ کنند
با عسل و بر شکم مستسقی ضماد کنند نافع بود و ساق وی چون تر بود بپزند و با سرکه و زیت
بخورند یرقان را بغایت نافع بود و استسقاء و بسیاری مرار آورد و مصلح وی آب تمر
هندی بود یا غوره **خفاش** بپارسی شب پره گویند اگر با زیت بجوشانند
و در گوش چکانند درد ساکن کند و همچنین اگر بیخ کنند [illegible] ابن زهر آورده که خفاش
چون در برج کبوتر نهند در میان کبوتران اجتماع پدید شود و شریف گوید اگر موی وی پاره
کنند و میل بدان فرو برند و آن رطوبت در چشم کشند قوت باصره بدهد و اگر با زیت
بجوشانند و در گوش چکانند و بدان ادهان کنند کری ببرد و چون با زیت بپزند
چند نوبت با روغن [illegible] نافع بود و اگر [illegible] کنند
[illegible] قطع کنند و اگر خفاش [illegible] کنند [illegible]

خولنجان

خولنجان بهترین وی آن بود که سرخ رنگ و سطبر و گره بود و آن بیخی است که باز از وی آشیانه
سازد بر لب دریا بر وقت بچه کردن و آن را در خانه باز یابند و وی از زمین یونان
خیزد و از زمین یونان از آب بر آمده است کسی آنرا نیابد الا در خانه باز آنرا بگیرند
و بشویند و بار کنند و آن را خسرو دارو خوانند و بهترین قوت [illegible] گویند طبیعت
وی گرم و خشک است در دوم و گویند در سیوم معده را نیکو بود و درد قولنج و درد گرده را زایل کند و بوی
دهان خوش کند و طعام هضم کند و عرق النسا را سود دهد و بول بگشاید و چون از سردی گرده بود [illegible]
بود و صرع و صداع که از سردی بود و سرطان [illegible] سودا را نافع بود و باد ها
بشکند و بلغمی مزاج را نافع بود و رطوبتی که در معده بود نشف کند و تحریک باه کند و هیجان
آن و اگر قدری در دهان گیرند نعوظ آورد و صاحب جامع گوید [illegible] از وی چون بیخ کنند
و در سر چهار یکی شیر گاو [illegible] بیاشامند در قوت باه بغایت نیکو بود
و از خواص وی آنست که در هر دیگ یا کاسه که بود [illegible] دهد جهت معده
و جگر سرد بغایت [illegible] و قوت اعضای باطنه بدهد و گویند مضر است بدل [illegible]
وی گشنیز بود و با چیزهای چرب و صاحب تقویم گوید مضر است بجانب سینه و مصلح وی
صندل رطب با شیر و بدل وی دارفلفل و در نقل اسحق بن عمران گوید بدل وی دارچینی بود و گویند
بدل آن [illegible] بود **خولان** حضض [illegible] است و گفته شد **خوخ** بپارسی شفتالو گویند
و بهترین آن بود که استخوان سهل از وی جدا شود و وی زودتر هضم شود و آن نوع را [illegible] خوانند
و از معده زودتر بگذرد و آنچه صلب بود و استخوان بر گوشت چسپیده غلیظ بود و دیر هضم
شود و طبیعت وی سرد و تر است در آخر درجه دوم و گویند در آخر درجه اول یعنی بود [illegible]

قبضی بود و آنچه پخته بود ملین بود و معده گرم را نیکو بود و آنچه عفص بود قابض بود و اگر خشک کنند
قبض در وی زیاده بود و آنچه خشک بود بجوشانند و طبیخ وی بیاشامند قطع سیلان فضول
از معده و شکم بکند اما خشک وی دیر هضم شود و آنچه تر بود و رسیده اشتهای طعام پیدا کند و اگر خشک
مزاج را باه زیاده کند و تبهای عرق را سود دهد و حرارت بنشاند و تشنگی زایل کند و فساد وی
چون فساد زرد آلو بود لذیذتر از وی بود اما غذای وی غلیظتر از غذای زرد آلو باشد و رطوبت
وی زود متعفن شود و مصلح بلغم بود و اولی آن بود که بعد از خوردن وی زنجبیل مربی خورد یا عسل
یا شراب ریحان و اگر برق ماهاروی بکوبند و آب وی بیاشامند حب القرع و کرم را بکشد
خوخ الفرع گویند ساروج هندی است و گفته شود خوخ قلیق اینه قاقله است و گویند بیل
بوا است که آن قاقله کوچک است و گفته شود خوخ اسیاو یا دم الاخوین است و گفته
شود خوخ زنج تم الطهارت است بشیرازی فرهره گویند و بپارسی خرزهره و آن دفلی است
و گفته شود خوخ ضنی ورق مقل است و نخیل و نارگیل و امثال آن خوخ الشام الملک
طبی مخدوم است و گفته شود خیار تشد خوانند بشیرازی خیار بالنگ صاحب
منهاج گوید لطیفتر از خیار زه بود و سرد و تر در دوم و اندکی قبضی بود و اسحق بن عمران گوید سرد و تر
و غلیظتر و ثقیلتر از خیار زه بود و طبیعت وی سرد و تر بود در دوم تبهای محرقه را نیکو
بود و بول براند و تشنگی بنشاند و سبرد احشاء محرور وی بود و آب وی یک مثقال
یا پنج مثقال با ده درم شکر سلیمانی بیاشامند مسهل صفرا بود و از خوردن وی خلطی
بد متولد شود بهترین وی کوچک بود که تخم وی رقیق بود و از فضل وی لب وی بود و موافق
جگر و معده گرم بود و مغافی گوید لب وی لطیفتر از لب خیار زه بود اما جرم خیار دیر هضم شود

وبنبات

و بنبات سرد بود و خوردن وی تشنگی آورد و درد معده و حاره و مصلح وی عسل بود و یا مویز یا
جوارشی که با نانخواه کنند و دردی بود اما آنچه تر گیرد بپرورند بنبات سرد بود و حرارت بنشاند
و اما در معده دیر بماند و اولی آنکه بعد از اسفیدباج خورند و پوست وی خشک کرده مقدار
چهار درم چون زنان بیاشامند دشخواری زادن بروی آسان کرد خیار شنبر بپارسی بهندی
و هندی خیار چنبر خوانند و وی هندیا بود و کابلی و مصری بود و بهترین آن هندی بود
سطبر بود رسیده فلوس وی براق بود و پوست وی رقیق بود و بهترین آن بود که
در زمانی که مستعمل خواهند کرد از قلم بیرون آورند طبیعت وی معتدل بود در حرارت و تر
بود و گویند گرم است و گویند سرد است محلل و ملین بود جهت ورمهای گرم که در حلق
یا حاصه در حلق بود چون بدان غرغره کنند و با آب گشنیز تر و لعاب بنکو خناق را نافع
بود غرغره کردن و طلا کردن بر نقرس و ورمهای صلب و مفاصل و درد جگر را سود دهد و پاک
گرداند و چون با تمر هندی بیاشامند مسهل مره صفرا بود و چون با ترید بیاشامند مسهل بلغم
و رطوبت بود و چون با آب کاسنی یا آب عنب الثعلب بیاشامند یرقان و درد جگر
گرم را نافع بود خاصه چون آب گوشت اضافه کنند و اسهال وی بی زحمت و اذیت
بود تا حدی که اگر زن آبستن بخورد هیچ زیان نکند بلکه مصلح وی بود و زادن بروی
سهل شود و مره محترقه و بلغم براند و شکم نرم دارد و سینه و قولنج بگشاید و شربتی از فلوس
وی از چهار درم تا پانزده درم بود و اسهال وی با تقویت جانب بود و گویند مضر دهد بکسی که امعاء
وی ضعیف بود و اولی آن بود که پس از استعمال بروغن بادام چرب کنند یا بر شیر سیند
و اسحق گوید مضر است بسفل و مصلح وی آب عناب بود و صاحب تقویم گوید مضر بود بمعده

وغثیان آورد و مصلح آن مصطکی و انیسون است و بدل آن صاحب منهاج گوید نیم وزن آن
ترنجبین است و سه وزن آن مویز بیدانه و قدری تربد **خیرب** انواع است یک نوع
خیری سیاه است و آن را خیری خطایی گویند و یک نوع بنفش است و آن را خیری میردینی
خوانند و هفت رنگ خوانند و یک نوع سفید و یک نوع بری بود و آن حرامات گفته شد
و یک نوع زرد است و بهترین آن زرد بود که بفارسی خیری شیرازی خوانند و در بغداد و موصل
آن را عصفیره خوانند طبیعت وی گرم بود و گویند گرم و خشک بود در اول و گویند در دوم بود و سلان
گل وی محلل بادهای غلیظ بود از دماغ و سردی دماغ و رطوبت آن را نافع بود و گل وی چون خشک
بود قوت وی زیادت بود از تر و طبیخ وی حیض براند و دوم رحم را سود دارد و چون در آن نشینند
بچه مرده و مشیمه بیرون آورد و اگر بیاشامند مفسد بچه بود بسبب ادراری که در وی هست
و قوت تخم وی و گل یکسان بود و اگر دو مثقال از تخم وی بیاشامند حیض براند و باد معده و امعا را
نافع بود و دو مواد را سودمند بود و اگر با عسل بخورد برگ و بچه زنده بکشد و بچه مرده بیرون آورد و تخم
وی در قوت مانند ایشان بود لیکن غلیظتر بود و بطبیعت زمین نزدیک بود زیرا
چون خشک کرده بار که بسیار نخسته شده ضماد کنند نافع بود و نقرس و دردی که در مفاصل بود
سود دهد که بغایت صلب شده باشد چون ضماد کنند سودمند بود و طبیخ وی با سبر کرده
دندان را سود دارد و گل وی چون با موم روغن کنند شقاق مقعده و انگشتان را نافع بود و چون با عسل
بیامیزند قلاع زایل کند و خیری سیاه که آن را شیرازی خطایی خوانند طبیعت وی معتدل بود
جهت بادی که در سر بود و بغیر از نوع زرد که منفعت آن گفته شد که در طب مستعمل است
و منفعت آن بسیار است اما دیگر انواع خیری چندان منفعت که مشهور بود نیست

کوازن

که ازان یاد کنیم مگر کسی تجربه چیزی معلوم کرده باشد و ابن مؤلف گوید خیری انواع است سرخ
و آن گرمسیری است و نوعی را بغدادی گویند و آن در بهار کارند و بوی بیش خوشتر بود و نوعی
بحری گویند و در اسفندار ماه کاشته کارند و چون باد جنوب وزد بیشتر شکفد و نوعی را جرجانی
گویند و آن نوع بهترین انواع خیری بود و آن زرد است که آن را شیرازی گویند و نوعی بلخی خوانند
و آن مانند یاسمین خوشبوی بود و چون باد شمال آید نیکوتر شکفد **خیشفوج** حب القطن
است و گفته شد **خیروع** خبازی است بپارسی خوره گویند و قدیم الملک نیز خوانند
و در خبازی گفته شد **خیربوا** هیل بوا و ملل بوا گویند بهترین آن تازه فربه تیزبوی بود
و رازی گوید در قوت مانند قرنفل بود و لطیفتر از قاقله بزرگ بود و طبیعت وی گرم
و خشک بود در سیوم معده و جگر سرد را سودمند بود و بهضم معده نیکوتر از قاقله بود قی ببندد
و غثیان را هضم کند و ابن ماسویه گوید معده را از اخلاط بلغمی پاک کند و اشتهای طعام باز دهد
کند و نافع بود جهت وجع و بهار سرد خاصه در دماغ و قوت سر بدهد و دیاسقوریدس گوید چه
بهق که در همه بدن بود سودمند بود چون بخورد ازدیاد و بخورد کندش و بخورد تخم خربزه کوفته
و بیخته با عسل بسرشند و طلا کنند و گویند مضر است باحشا و محرور و مصلح آن سرکه و تخم
خرفه و سکنجبین بود و بدل آن هندی الاجی خوانند **خیزران بحری** آس بری است و گفته
شد در آس و آس بری را که آن را مورد اسفرم خوانند در هیم گفته شود انشاء الله تعالی

باب الدال دابغ دبر حب راس است و گفته شد **دارغ ابروج**
دبغ از دو رنگ نیز گویند شیرزی الحلک خوانند و از کوه گیلو که از ولایت بابلک است
خیزد و مدتی بیخ موضعی دیگر نبود و طبیعت وی گرم است و معتدل بود در تری و خشکی

خیشفوج

خیر…

ما العو…

ودنبی پیدا آید و شهوت جماع برانگیزد و ابن مولف گوید چون بکوبند و شیره آن بگیرند
و بیاشامند حیض براند و مجرب است   جنطیانا ماننده چوب باریکتر و دراز تر
و بطعم تلخ بود و طبیعت وی گرم و خشک است در دوم و گویند سرد است و بوحنا گوید گرم است
در اول و خشک تا دوم و بهترین وی سرخ رنگ بود و گویا خوشبوی و تازه و وی قابض
بود و سدد جگر و بائی را از تری نگاه دارد و معین صلابات بود و شکم ببندد و درد معده را
سود دهد و استرخا را آن چون در طبیخ وی نشینند و اگر دو درم از وی بکوبند و بزیت چرب
کنند و سفوف سازند بواسیر را نافع بود و دفع زهر ها بکند و اگر در طبیخ وی نشینند مقعد
درهم کرده را که بیرون آمده باشد باز جای خود برد و اگر بعسل بسرشند و لعوق کنند سرفه و درد گ
و کوچک بکند و بسیار خوردن وی کشنده بود و مداوای وی بقی و اسهال و شیر تازه و بهترین جب
بود و صاحب تقویم گوید سده آرد و بواسیر را دور و مصلح آن خمیره بنفشه بود یا هلیله (?)
و بدل وی در تحلیل صلابات چهار دانگ وزن آن بلادر است و نیم وزن آن انجبار الاحمر
و در البتتی شاید که ابهل مسمه مستعمل کنند **دادی رومی** هو خار تعوق است و گفته
شود **دارشیشعان** قندول خوانند و بزبان بربری ارزورین و بلفظی دیگر اسقلاوگس
گل درختی بسطبری خار ناک است و پوست وی حراقتی و در گل وی حدتی و در چوب وی
عفوصتی بود و بعضی گویند بیخ سنبل رومی است و درین خلاف است آنچه محقق است
پوست وی مانند قشر بود سنبل اما خیلی از وی سطبر تر بود و در خضرت ماند جوز و بهترین وی
آن بود که ارغوانی بود و اگر پوسته سرخی زند و چون بو کنند بارکی بلی جوز بود و خوشبوی
و سطبر بود و در طعم وی اندکی تلخی باشد و نوعی از دارشیشعان بود که املس باشد

ونابان و بغایت تلخ بود و سفید رنگ و بوی نداشته باشد و طبیعت وی گرم است در اول
و خشک است و گویند سرد است و محلل ریاح بود و مصلح عفونت بود و قطع خون بکند و شکم ببندد و
چون طبیخ وی بیاشامند و بشراب بپزند و بدان مضمضه کنند قلاع را زایل کند و ریش ها که در دهان
باشد و دندان را نگاه دارد و استرخاء عصب را بغایت نافع بود و رطوبات غلیظ را
نشف کند و مقدار مستعمل از وی یک درم باشد تا دو درم و سود مند بود جهت نفخ معده و چون سحق کنند
و بروغن خیری بسرشند و در گوش نهند کرم گوش بکشد و چون سحق کنند و با سرکه بسرشند و بر دندان
نهند درد دندان را ساکن کند و جالینوس گوید عفونات و نزلات و سوس (?) را نافع بود
و معده را پاک گرداند و اسحق گوید مضر است بجگر و مصلح وی (?) کنند و صاحب تقویم گوید
مخنف النفا بود و مصلح وی صمغ عربی و کثیرا بود و بدل وی دیسقوریدوس گوید در سنبل هندی
استرخاء عصب بوزن آن اسارون و چهار دانگ آن زراوند و نیم وزن آن (?) تلخ
و بدل آن ثمرة الطرفاء است **دارفلفل** بهار فلفل است و درخت وی غیر درخت
فلفل است و بهترین وی آنست که سطبر بود و طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم و گویند
خشک در دوم و گویند تر است و در اول محلل بود و مرضهای سرد زایل کند و چون بر دهان
جگر و زیر بریان کشند تاریکی چشم را ببرد و شبکور را نیز همین سبیل و هضم طعام بکند و قوت
معده بدهد و باه را زیاده کند و قائم مقام زنجبیل بود و گزندگی جانوران را نافع بود خوردن
و با روغن طلا کردن و جالینوس گوید معده را پاک کند از رطوبات لزج و سده جگر و سپرز
بکشاید و دیسقوریدوس گوید عرق النسا را و نقرس و فالج را نافع بود و دیوسقوریدوس گوید
قوت شهوت بدهد و شهوت زیاده کند و (?) گوید نافع بود جهت زهر ها

کشنده و گزندگان افعی و جمیع را نیز مفید باشد و مقدار مستعمل از وی یک درم باشد و مضر بود به
سپرز و صاحب منهاج گوید مصلح وی صمغ عربی بود بوزن آن و گویند بوزن آن زنجبیل و بوزن آن
زرنباد **دارچینی** بهترین وی اسیلانی بود خوشبوی و سرخ رنگ تیز طعم که در طعم وی شیرینی بود
و طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم و گویند در دوم و روغن وی بغایت گرم بود و دارچینی در
غایت لطافت بود و مصلح عفونت بود و در کام را سود مند بود خوردن و کحل کردن تاریکی
چشم زایل کند و مفرح قلب بود و در وی تریاقیت است و چون با مصطکی بپزند
و آب آن بیاشامند فواق زایل کند و دارچینی نفخ آورد و هضم طعام بکند و رد معده که از بلغما
بود زایل کند و باد را بشکند و عسر البول را نافع بود و سینه را پاک کند و سده جگر بگشاید
و قوت معده بدهد و استسقا را سود مند بود و جلا چشم را بدهد و رنج سودا بدهد و زهرها را
گزندگان را نافع بود و گزندگی عقرب را طلا کردن با الخل بغایت سود مند بود و چون سحق
کنند و بر گزیدگی طلا کنند سود دهد و چون با عسل بر کلف مالند زایل کند و سرفه کهن را
سود دارد و مدد کرده و عسر البول را نافع بود و اولی آن بود که بکوبند و بشراب بسرشند و در ظل بنهند
و در سایه خشک کنند و قوت وی تا پانزده سال باقی بماند و بقراط گوید قوت انسان را نگاه
دارد و چند اخلاط ردیه بود و دفع را نیز کند و جالینوس گوید معده و دماغ را از فضول پاک
کند و نسیان پاک کند ببرد و دیسقوریدوس گوید چشم را روشن کند و چیزی را که
در سر گرد است را نافع بود و مشام را قوت دهد و ورم طحال را نافع بود و روفس گوید لقوه را
نافع بود و استرخاء اعضا و شیخ الرئیس گوید یرقان را نافع بود و در جهار بود مقدار مستعمل
از وی یک درم بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی انیسون بود و بدل وی سلیخه بوزن آن و نیم

وزن آن

وزن آن کبابه یا ابهل یا زیت و گویند بدل آن دو وزن آن کبابه بود و سیادوق گوید بدل وی
بوزن وی خولنجان بود و گویند بدل وی دو وزن وی ابهل بود و روغن دارچینی رعشه را بغایت
نافع بود **دارک** نوعی از مرد است و بعضی گفته شود **داره وی** سعلان است و گفته شود
دارزینان بقم است و گفته شد **دبق** آنرا افسون خوانند و آن دانه ایست بشکل و رنگ دانه
مورد و عطاران شیراز وی را امیرج عسلی خوانند و چون بشکنند عسلی از آن بغایت
چسبنده اندرون وی بود و بهترین وی تازه املس بود که لون اندرون وی کرانی بود
و لون بیرون وی سیاهی که بسرخی زند و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم و گویند
در دوم و در وی رطوبتی فضلی هست و اسحق گوید گرم و تر بود و غیر نضاج دمامل و تلیین بود
و چون بر نقش تباه شده نهند با زیت قلع کند و بر ورمهای سرد و بر شرا بلغمی ضماد
کردن نافع بود و چون با زرنیخ خلط کنند اجزا متساوی و بر ورم بن گوش
نهند و جمیع ورمها را نافع بود و اگر با کندر با میزند و بر ریشهای کهن نهند زایل کند
و اگر با بوره بر سپرز نهند بگدازاند و بلغم و عرق النسا را نافع بود و نیم درم از وی مستعمل
کنند و جذب رطوبت غلیظ از عمق بدن بکند و روفس گوید صلابتها در اعضا بگدازاند
و قوت اعضا بدهد و رطوبت زایل کند و فوریوس گوید محلل اخلاط فاسد بود
که در رکبه جمع شده باشد و مضر بود بقلب و از خوردن وی قراقر در شکم پیدا کند
و منفض آورد و گویند مصلح وی با لنکو و کاوزبان بود و دواء او اولی آن بود که بآب
و عسل قی کنند و حقنه کنند و صلب لحاروشک وزن آن سیر و نیم وزن آن
ابهل **دبس** بپارسی دوشاب و املائی گویند و بهترین وی بصری بود که از اسیلاق

دبیم

خوانند وانچه از رطب پارسی گیرند طبیعت وی گرم وتر بود وکلف را زایل کند چون با قسط و
عسل بدان بمالند وطبع را نرم دارد وغذا دهد لیکن خلطی غلیظ وخونی عکر ازوی متولد شود
ومصلح وی بادام وخشخاش بود وبعد از ان سکنجبین ساده با مغز [illegible] خورند دبا قرع است
وگفته شود ذباب سبستان است وگفته شود دیودار دیودار گویند وگفته شود
دج روفس گویند فاضلترین مرغ بری بود وبعد از وی بحری ورودخانی بود وپس چجل ودراج
وطیهوج وسعین ودیگر [illegible] در [illegible] وطبیعت وی گرم وخشک دجر
لوبیا است وگفته شود دجاج بپارسی ماکیان گویند ومرغ خانگی گویند وطبیعت وی معتدل
بود در گرمی ودماغ را زیان کند وگزندگی جانوران جهنده را نافع بود وچون بشکافند همچنان
گرم بر گزندگی جانوران جهنده نافع بود وچون بشکافند همچنان گرم بر گزندگی جانوران نهند
واز مان زمان بدل میکنند بغایت سودمند بود ومنع سریان سم کند ومرغ غذای ناقهان
بود ومی باید که ادمان خوردن وی کنند ضد [illegible] اولی آن بود که بعد از [illegible]
وی [illegible] بخورند ودماغ وی منی بیفزاید وشریف گوید چون جوان مرغ فربه با سکبا پزند
چند دیگر پخته شود وکسی را که سرفه خشک بود چون بخورد زایل کند واگر مرغ بجشک دانه
[illegible] کنند دوازده روز وبعد از ان بکشند [illegible] بیرون آرند [illegible] اعضای خود بمالد
بغایت سود دهد واگر کسی که مالیخولیا سوداوی داشته باشد طلا کنند بغایت نافع بود
چون سه نوبت بپای طلا کنند وچون مرغ [illegible] بیاشامند کسی که لون وی زرد بود که
سبب آن معلوم نبود هفت روز یک مرغ با نان خواری بخورد لون وی بحال صحت آرد
بغایت کمال نافع بود دخن بپارسی ارزن گویند وبشیرازی [illegible] نوعی از جاورس است

دخن

وطبیعت

وطبیعت وی سرد وخشک است در دوم وگویند گرم است شکم ببندد وبول براند وغذا اندک
دهد واگر بشیر تازه بپزند خشکی وی معتدل شود لیکن سده وسنگ گرده پیدا کند ومصلح
وی قند بود وسویق وی قطع قی واسهال که از صفرا بود بکند واسحق گوید مضر است بشش
ومصلح وی مصطکی است وسالور گوید بدل وی برنج بود دخن بستان افروز است وگفته
شد دخان بپارسی دود گویند مجموع دخانها مجفف بود ودر وی اندک [illegible] ناری بود
وقوی ترین دخانها دخان قطران بود وپس میعه وپس مر وپس کندر ودخان کندر
در ادویه جهت ورم چشم استعمال کنند که در وی قرحه بود آنرا پاک کند وگوشت برویاند
ودر کحلها مستعمل کنند جهت منع موی که زیاده در چشم میروید ودخان لبنی سودمند بود جهت
رطوبتی که در چشم بود [illegible] دخان [illegible] گرم بود قطع سیلان کند ودر بینایی
چشم بیفزاید دردی الخمر بهترین وی دردی شراب [illegible] بود وطبیعت وی
گرم وخشک بود محلل اورام بود وکلف ونمش را زایل کند وبثرها که مانند عدس
در روی پدید آید چون بمالند وبا پستان طلا کنند [illegible] شود
وبر [illegible] که در [illegible] وجلا دهد دردی الخل چون خشک کنند وبسوزانند مانند [illegible]
یا در [illegible] کوزی نو کنند وبر آتش بنهند وغایت سوختگی وی آن بود که سفید گردد
وبسوید مانند توتیا ودردی محرق [illegible] مجفف بود وگوشت زیاده که در
ریشها بود بخورد وبا زرنیخ [illegible] کنند زایل کند وچون با روغن مصطکی
با زرنیخ بیامیزند [illegible] بمالند [illegible] کنند [illegible] واینجا نوشته
بود اثر دمامیل ودنبلهای آن ببرد وتاریکی چشم زایل کند وانچه سوخته بود با مورد تازه

بر شکم و معده ضماد کنند محکم گرداند و منع سیلان رطوبات از ایشان بکند چون ضماد کنند
بر شیب شکم بر وردها قطع خون زنان بکند و بر وردهای پستان ضماد کردن نافع بود و اگر
و اگر بر بیرون وردهای رحم ضماد کنند خون حیض باز دارد و تسکین دردهای گرم کند **درونج** دو نوع
بود فارسی و رومی صاحب منهاج گوید بهترین آن رومی بود و آن را درونج عقربی خوانند
از بهر آنکه بشکل عقرب بود و صاحب منهاج گوید در کوهستان شام و اندلس بسیار باشد
و مؤلف گوید نوع فارسی که صاحب منهاج آورده است خلاف است درونج در دوای فارس
قطع نیست و طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم و عیسی گوید گرم و خشک است در دوم بادها را
بشکند و اگر زندگی جانوران زهردار را نافع بود و درد رحم که از سردی بود سود دهد و خفقان
که از سردی بود سود دهد و بادهای غلیظ که در معده و امعا و رحم بود لطیف گرداند و تحلیل
دهد و بر گزندگی عقرب و رتیلا با انجیر ضماد کردن و همچنان خوردن نافع بود بغایت
و تقویت دل بدهد بغایت و تریاق همه زهرها بود و مقوی دل و ادویه آن بود که با شراب
سیب ترنج کنند و با تخونت وی اکثر بود و جهت خفقان با قدری کافور خلط کنند بغایت
سودمند بود و ابن زهر گوید چون قطعه از وی در اندرون خانه [illegible] جانور در آنجا نبود
و اگر سوراخ کنند و در ریسمان بویا بندند و از میان هر دو ران زن حامله بیاویزند فرزند وی از آفات دارد
از همه آفتی محفوظ باشد و اگر دشوار زاید زاییدن بروی آسان شود و فرزند بزاید و اگر بیاویزند
بر خود و بر سر ریسمانی بسته باشند و بر وی سوراخ کرده باشند بداری (جداری) این باشند
از خوابهای بد و از ترسیدن در خواب و این از خواص است و سفیان اندلسی گوید سخن
دل و معده و جگر بود و هضم طعام بکند و سودمند بود جهت مالیخولیا عامی بتحلیل و تلطیف غلیظ

اخلاط

١٠٤

اخلاط و مقدار مستعمل از وی یکدرم بود و اسحق گوید دو درم و همو گوید بدل وی ابرنج مغرث بادام
که در رحم مید اسود و بوزن وی زرنباد و دو دانگ وزن وی قرنفل و شاپور گوید بدل وی
عاقرقرحا و بدل وی دو وزن سورنجان بود **دردار** شجرة البق خوانند بپارسی درخت
پشه گویند و بسمرقند سکگی گردم و در بخارا لاهشکر و در شیراز سفیددار و غرب نوعی
از وی است و وی قابض تر و سردتر از ورق وی بود و طبیخ اصل وی چون بر استخوان
شکسته نطول کنند سود دهد و پوست سطبر وی با کیمقال با آب سرد بیاشامند
و یا با شراب مسهل بلغم بود و ورق وی چون محق کنند و با سرکه بر جرب ریش شده
بمالند سودمند بود و پوست وی چون بر جراحات بچند بصلاح آورد و اگر بکوبند و
با سرکه بسرشند و بر برص طلا کنند زایل کند و وی چون بر آتش نهند و بسوزانند
و رطوبتی که از وی بیرون آید بگیرند و در گوش چکانند نیم گرم کری که از بخوری بود زایل کند
و عصاره ورق وی چون در گوش چکانند نیم گرم درد گوش را نافع بود و اگر با عسل بیامیزند
و در چشم کشند تاریکی چشم زایل کند و رطوبت تر وی سرد و خشک بود در درجه اول
دراج گوشت وی معتدل تر از گوشت تیهو بود و تیهو فاضلتر و لطیفتر و خشک تر
از تذرو بود و حرارت کمتر منی را زیاده کند و شکم ببندد و دماغ و فهم را زیادت
کند و مصلح ناقهان بود و دراج بشیرازی کبک کوهی خوانند **دردفس** و دران نیز گویند
و بلغت اهل شام ضرو است و اکثر است **دروقیعون** از جمله مخدرات بود و نبات
وی بدرخت زیتون ماند لیکن از وی کوتاه تر بود و ورق وی برنگ ورق زیتون
بود اما درازتر بود و شکوفه بجای سلب رنگ وی سفید بود و تخم وی بمقدار کرسنه

کوچک بود نبات صلب و لون وی مختلف بود و بیخ وی بباریکی انگشت بود و
بدرازی یک گره و در کوهسار روید و آن نوعی از بیخ کوهی است و در طبیعت مانند بزرالبنج و بیخ
و خشخاش سیاه بود و مسکر بود و اگر بسیار خورند خفه کننده بود و غشیان سخت
و فواق و مغص آورد و اسهال و قی و خفقان و غشی و سبب و کشنده بود از چهار روز تا هفت
روز مداوای آن کس که آن را خورده باشد بقی کنند تا معده را پاک کند و دفع مضرت
کند و ضرر آن بزرالبنج کرده شد **درو الطارس** درو مطارس نیز گویند معنی آن بلوطی
با جرس بلوطی بود و آن چیزیست که بر درخت کهن پیچیده میشود مانند جرس اما
کوچکتر بود و در وی جلاوی بود با اندک تلخی اما اصل وی با وجود شیرینی و تیزی و تلخی
عفص بود و قابض بود و مغص و در غایت حرارت بود و چنان بگویند با بیخ
همچنان بر وی ضماد کنند موی را بسترد و مفالج و لقوه را سود دهد **درواب** دستنبویه
است که ... شود **دراج** گویند نیز بلدیست و گویند نوعی از بلبلاب است و این
صحیح تر است و صفت مرد و گفته شود **دستنبویه** بلغت اهل شام [illegible] خوانند
بپارسی دستنبویه گویند آن نوعی از بطیخ کوچک است بوییدن وی [illegible] دماغ
را گرم کند و سده بگشاید و باد [illegible] بود [illegible] کند و گوشت وی [illegible] الهضم
بود و بوییدن سود مند بود و اگر خشک کنند و بکوبند و در زیر ابدان بشویند [illegible] گرداند
و جلا دهد **دفلی** حبق است و آن دو نوع است بری و [illegible] است و گفته شد
و نهری [illegible] است و [illegible] ام الحمار بپارسی خرزهره و بهترین وی [illegible] بزرگ
ورق بود و نبات تلخ بود و گل وی مانند گل [illegible] بود [illegible] صلب بود و در طبیعت

وی

وی گرم و خشک بود در سیم و گویند خشکی وی در اول بود و گویند در دوم و بغایت مهلک بود
و خاصیت وی آنست که اگر طبیخ وی در خانه بپاشند قتل براغیث و ارضه بکند
و وی محلل ورمهای صلب بود و حکه و جرب و در پشت [illegible] ضماد کنند خاصه چون
ورق وی [illegible] مانند مرهم بر ورمهای صلب نهند بعد از آنکه تحلیل دهد و آب ورق وی
چون بر جرب و حکه طلا کنند سود مند بود جهت گزندگی جانوران زهردار و تفاح وی
و ورق وی سم حیوانات بود و آدمی و خر و سگ و اشتر و جمیع حیوانات [illegible] ضعیف بود و شل خرزهره
بز و میش اگر [illegible] در آب [illegible] از آن آب ایشان را دهند کشنده بود و [illegible]
وی کرب آرد و سخت و باد و [illegible] پیدا کند و [illegible] زیسته باشد [illegible] تفاح
وی عطش بود و دست [illegible] بابسه بپزند و بپالایند و بهر یک رطل نیم رطل زیت
کهن بر سر آن آب کنند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند بعد از آن ثمن رطلی موم
سفید بر آن روغن نهند تا مانند مرهم و آن مرهم بر جرب و حکه طلا کنند بغایت کامل
مفید بود و اگر ورق وی خشک کنند و بکوبند و بر ریشها افشانند خشک گرداند
و مداوای کسی که دفلی خورده باشد با شیرهای چرب و لعاب بزرقطونا و روغن گل
و کتیرا و شیر تازه عجب مفید بود و همچنین انجیر [illegible] و قند و جلابها و جلاب
و رب عنب اضافه چیزهای چرب کنند یعنی دوشاب انگوری و چیزهای چرب
دفه الوا سکوار [illegible] است و گفته شود **دقاق الکندر** در صفت کندر گفته
شود **دلبوث** نوعی از سوسن بری است و آن معروف است بسیف الغراب
و بدان این اسم [illegible] که ورق وی مانند سیف است و شکل ورق

ابرسا بود اما ورق ابرسا کوچکتر و باریکتر بود و ساق وی بقدر یک
گز بود و گل وی سرخ رنگ بود و وی را صفوراغانیون خوانند و بعضی
ماجاریون خوانند و کستفون خوانند و اصل وی مانند دو پیاز کوچک بود
بر یکدیگر آنچه نشیب بود لاغر بود و آنچه فراز بالا فربه بود و در وی قوت
جاذبه بود و ملطف و محلل بود و در بغداد آن بیخ را باقوع خوانند و زنان
بغداد جهت فربهی مشغول کنند و جهت جلای روی بدان بشویند بغایت
لون را نیکو گرداند و در بغداد بسیار بود و ارزان بها و بیخ بالائی چون
چون زنان بخورند بر گیرند حیض براند و چون با شراب بیاشامند
شهوت جماع را برانگیزاند و بیخ نشیبین وی چون زنان بیاشا
مند قطع شهوت ایشان بکند و زهراوی گوید چون بیخ وی در
شراب خیسانند و صاحب بواسیر هر روز یک رطل از آن
شراب بیاشامد بواسیر را خشک کند و اگر خشک کنند بیخ وی
و هر روز یکدرم با ماء العسل بیاشامند همین عمل کند دلیث ثمر گل است
چون گل بریزد ثمر حاصل شود مانند ثمر سه گل سرخ رنگ و چون پخته
شود در طعم وی شیرینی بود و در شام بعرف الدیک خوانند و
این مختلف گوید شیخ الرئیس گوید که تخم گل آنست دلیز نوعی
از صدف کوچک بود که هم چنان خام نمکسود بخورند و گفته شود
دلفینا ماهی بزرگ است سیاه رنگ و سر وی مانند سر خوک

بود

بود و دندان دارد و آن را خنزیر البحر خوانند و وجه دن خوک
ماهی و گوشت وی فربه بود چون پیه وی بگدازند و در حنظلی که تخم
وی بیرون کرده باشند و در آن بجوشد و در گوش چکانند کری
کهنه شده و نو همه زایل کند و گوشت وی سرد و غلیظ بود و دیر هضم
شود و تمیمی گوید گوشت وی مانند گوشت سگ آبی بود در غلظ
و در هضم و تولید سودا و کیموس بد و دندان وی چون بر کودک آویزند
نترسد و چون پیه وی بخورند درد مفاصل زایل کند دلب بپارسی
چنار گویند پوست وی و چوب وی بغایت خشکی بود و در درجه او
ل سرد بود و چوب وی سرد و تر بود و ورق وی چون تر بود با شراب
بپزند و بر چشم ضماد کنند آب رفتن چشم باز دارد و ورمهای بلغمی و ورمها
ی گرم که در زانو باشد سود دهد و اگر بکوبند نیک و بر ریشها
ی تر افشانند خشک گرداند و سوختگی آتش را نافع بود و پوست وی چو
ن با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند نافع بود جهت درد دندان و سو
ختگی آتش و ثمر وی چون تر بود با شراب بیاشامند گزندگی جانوران
را سود دهد و چون با پیه بر سوختگی آتش نهند نافع بود و پوست وی
بر برص نافع بود و طبیخ ورق وی درد چشم را نافع بود و خاکستر وی
ریشهای چرکن پاک کند و غبار که بر ورق و ثمر وی نشسته بود بغا
یت مضر بود مجرای دمش و آواز باید که شیر تازه از پی آن بخورد و صاحب

تقویم گوید مصلح آن عود بود یا قرنفل دارچینی چون وی با سبه برگز بند یا جانوران خاید گزندرا
نافع بود و پوست وی چون بسوزانند جلای خوب دهد حدیها که برجین را سفید کند
و چون ورق و ثمر وی بخور کنند در خانه خفاش و گزندگان بگریزند **دلق** صاحب
منهاج گوید فراوی مانند سمور بود در هر حالتی و بالسی گوید که وی گرمتر از سمور بود و سخونت
وی معتدل بود از بهر آنکه طبیعت حیوان بری گرم و تر است ابن مولف گوید اگر چشم
راست وی با برصاحب تب ربع بندند تب زایل کند و اگر چشم چپ بندند تب باز دارد
و اگر صاحب بواسیر بر پوست وی بنشیند سودمند بود **دم الاخوین** شیان خوانند
و ایدع و دم التنین و دم الثعبان بپارسی خون سیاوشان و بعربی قاطر الدم و مولف
گوید صمغ است چکیده و خشبی و ترابی بهترین آن چکیده بود صافی که قطعها صاف بود وی(?)
نبود طبیعت وی سرد و خشک بود در دوم قابض و خشکی وی در دوم بود و مسیح گوید سردی وی در
سیوم بود و یوحنا گوید گرم است در اول و خشک در دوم قوت معده و جگر بدهد و شقاق
مقعد و ریح امعا را نافع بود و قطع خون ریختن کند از هر موضع که باشد و چون نیم درم از وی
بر روی زرده تخم مرغ نیمبرشت بیاشامند شکم ببندد و ریح را نافع بود و درد و ورم چشم
قوت چشم بدهد و جراحتهای تازه را نافع بود و روفس گوید ریشهای دهن و ورمها را نافع بود
چون بر آن افشانند و جالینوس گوید گوشت بر جراحتها کند و ملحم بود و ظاهر بدن
برویانند و وی بس رابد بود و مصلح وی صمغ عربی بود یا کثیرا و بدل وی در هر فعلی گاه بود
یا عصاره گاه بود و مولف گوید وی صمغ بقم است و از جزیره سقوطره خیزد آنچه چکیده بود
و آن در نوع کمتر دیگر از هندوستان خیزد از مواضع دیگر و این مولف گوید بقم در چینو موضع گفته

درکالیکت

درکالیکوت و در چالاده و کولم و در حوالی چین و درین موضعها دم الاخوین نمی باشد
و دم الاخوین را از حبشه و زنگبار آورند و در آن حوالی بقم نیست بلکه آن صمغ درختیست
علیحده که مخصوص حبشه و زنگبار است و درین روزگار هرچند دم الاخوین آورند مغشوش
بود مگر اندکی و غش آن بقم کرده اند **دم الضفدع** خون وزغ که بشیرازی بک گویند بهترین
آن خون ضفدع زرد بود و سبز منع موی رستن کند و موی زیاده که در چشم باشد
بکنند و بر موضع آن طلا کنند دیگر نروید خاصه خون ضفدع سبز کوچک و چون بسوزانند
خاکستر وی در بینی دمند خون رفتن باز دارد و علی بن عباس المجوسی گوید چون طلا کنند
بر دندان برویانند و غیر او گویند که ضفدع و خون وی چون بر دندان نهند بیفتد و ابن
مولف گوید اگر چهارپای در میان علف ضفدع بخورد تمام دندان وی بیفتد و مجرب است
دم الخفاش چون بر پستان طلا کنند بر حال خود نگاه دارد و نگذارد که بزرگ گردد **دماغ**
بهترین مغزها مغز مرغها بود خاصه کبک و بهترین مغز مواشی بره و گوساله بود و مسیح(?)
گوید مصلح کسی بود که زهر خورده باشد یا گزنده و یا گزیده باشد و بقراط گوید
جمیع مغزها سرد و تر بود و ضعیف سر دماغ و خلطی غلیظ از وی متولد شود و چون هضم شود
بدن را فربه کند و دماغ را زیاده کند و مرطب اعضا و گرده بود و باه را زیاده کند اما مولد
بلغم بود و اشتها ببرد و مغثی بود نزدیک هضم شدن و بر معده مالیده شود و قی
آورد و شکم نرم دارد و آنچه بریان کرده بود دیرتر از معده بگذرد از آنچه رسیده بود و مصلح
وی فلفل و سعتر و فلفل و خردل و دارچینی و سرکه بود **دماغ الدیک و الدجاجه**
مغز خروس و مرغ چون بخورند بگزندگی مار و دد نافع بود و چون بسرشند بگرد آسیاب

ومقعد ارباقلاي بخورند خون ریختن بینی باز دارد خاصه دماغ مرغ وخاصه که آن خون از جب
دماغ روانه بود دماغ البعیر مغز شتر چون خشک کنند وبا سرکه بیاشامند صرع را نافع بود
دماغ البط مغز بط ورم مقعد را سود دهد دماغ ابن عرس مغز راسو چون خشک کنند وبا سرکه
بیاشامند صرع را مفید بود دماغ الطیطوی مغز ابی محرق ومعفن بود دماغ الخفاش
مغز شب پره چون در چشم کشند در ابتدا نزول آب نافع بود وخاکستر آن در زمان بینایی
چشم بیفزاید ومغز وی تازه چون بر کف پا بمالند باه را زیاده کنند دم خون که در تر
بود رکفته شود دم الارنب بپارسی خون خرگوش گویند نافع بود جهت بهق وکلف
چون گرم بدان طلا کنند ومنضج ریشها گرم بود بر زودی وچون بآتش بریان کنند اطفال را
نافع بود وقطع اسهال مزمن بکند وچون با شراب بیاشامند سموم را نافع بود دم الایل
خون گوسفند وگاو کوهی چون بریان کنند سودمند بود جهت سمها که بر پیکان کرده باشند
ودوسنطاریا واسهال کهن وکسی که زهر خورده باشد دم ابن عرس خون راسو چون طلا کنند
بر خنازیر ومفاصل تحلیل کند دم السلحفات خون سنگ پشت آنچه بریا بود چون با شراب
بیاشامند صرع را سود دهد دم الانسان خون آدمی وقتی که حجامت کنند بگیرند وبا آرد
شعیر بسرشند وبا سداب ترسل طلا کنند بر هر ریش که بر اعضا باشد خاصه در ساق
ودر قدمها که آب از وی روانه بود بصلاح آورد دم القراد بپارسی خون کنه گویند چون در میان
شراب کنند مستی زود آورد واین از خواص است دم البقر خون گاو ماده چون تازه بر جراحت
ریزند خون ببندد دم الحلم دم قراد است که گفته شد منع موی زیادت که در چشم
باشد بکند وقتی که بکنند وبر موضع آن طلا کنند ودر این اقوی بود از دم ضفدع در منع رستن مویها

دم الحا

دم الحمام والورشان والشفنین والدجاجه خون کبوتر وورشان که بپارسی کناد گویند
وشفنین که بپارسی بوتیمار خوانند ومرغ خانگی بهترین آن بود که از حیوان سلیم گیرند آن
گرم بود جهت منع ورمها که تولد کند بسبب سقطه با روغن گل نافع بود وجهت جراحات
چشم در چشم چکانیدن نافع بود خاصه خونی که از بال وی بگیرند وخون فاخته وکبوتر قطع
خون ریختن که از جب دماغ بود بکند دم الثور خون گاو چون تر بود از جمله سموم بود
واز خوردن آن ضیق النفس ووجع حلق ومری وسرخی زبان وغثیان نفخ وکرب
واضطراب پیدا کند ودندان خاییدن وخناق کشد وگز از آورد ومداوای وی
بحقنه واسهال کنند وقی که آنجا خطرناک بود که خناق آورد وبعد از حقنه ومسهل ادویه که
نافع بود جهت فسردگی خون مانند بیخ الجدوار وبوره وحلتیت وخاکستر چوب
انجیر وسرکه وفلفل وانجدانها در سرکه دهند وخاکستر سرو وتخم کرنب وعصاره عوسج
وعلامات خلاص وی آن بود که از دبر وی مانند زعفران چیزها بیرون آید واولی آن
واولی آن بود که بر شکم ومعده وی آرد جو با ماء العسل ضماد کنند واگر خون وی انجمان گرم
بر ورمهای صلب با سویق ضماد کنند تحلیل دهد دم الحربا خون آفتاب پرست که آن
نوعی است از عظایه منع موی زیادت که در چشم بود بکند چون بکنند وبر موضع آن طلا
کنند دم الحایض گویند مسکن وجع نقرس بود چون بر پا چکانند وچون بر حمره
بمالند نافع بود وچون زن بخود بر گیرد منع آبستنی بکند دم کلب الکلب خون سگ دیوانه
سودمند بود جهت گزندگی وی دم سهام ارنبه وگویند بچه بیرون آورد ومنع موی زیاده
بکند که در چشم بود وجالینوس گوید درشت دم الذئب خون گرگ چون گرم بر ورمها

نهند زود پخته کند و این زهر در خواص آورده که چون خون وی در چشم کشند بعد از آن که موی زیاده
بر کشیده باشند دیگر نروید و شریف گوید خون وی چون دیوانه بیاشامد نافع بود
دم الورل و الحرذون خون ایشان چون در چشم کشند قوت باصره بیفزاید و ایشان نفعی
از عضایه اند حرذون گفته شد و ورل گفته شود دم البوم خون بوم نافع بود جهت ربو و همچنین
مرق و گوشت وی دم التیس خون بز نر بود که بشیرازی وکه خوانند بهترین آن بود
که از بز کوهی گیرند چهار ساله وقتی گیرند که انگور رنگ خواهد گرفت و یکی سکین بیاورند
و حلق وی ببرند و خون اول رها کنند و آخر و از آن میانه بگیرند و در دیگ رها کنند و آخر
و از آن میانه بگیرند و در دیگ رها کنند تا سرد شود بعد از آن قرصها سازند و رها کنند
تا خشک شود و از غبار نگاه دارند و در جایی نهند که نم بود و چون سه درم از وی در کاسه
شراب شیرین حل کنند و بیاشامند یا در آب کرفس کوهی در وقتی که رنج و … بود سنگ
گرده و مثانه بریزاند و در جرب و چون تر بود بر ورمهای گرم طلا کنند نضج دهد دم المعز
خون بز چون با عسل بیاشامند دوسنطاریا را نافع بود و چون بریان کنند جهت … سهام
ارمنیه چون با شراب بیاشامند نافع بود دم الحمل خون بره گویند که جهت صرع را سودمند
بود دم الفاره خون موش چون بر ثالیل طلا کنند قلع کند دم الخنزیر خون خوک گرم و تر
بود و مانند خون آدمی و گوشت وی مانند گوشت آدمی بود بطعم فرق نتوان کرد که آدمی
خوار بود دم الدیک و الدجاجه خون خروس و مرغ سودمند بود جهت خونی که از
غشای دماغ روان بود دم الحمار خون خر منع رعاف کند که از حجب دماغ بود و بکند دنقر
انقرخوانند طبیعت وی گرم و خشک بود در قوت مانند نمک بود بلکه اقوی بود از وی

چون

چون سحق کنند و با سرکه بسرشند و بر حکه اعضا طلا کنند نافع بود و چون سحق کنند و بر موی
غلیظ نهند نرم گرداند بپارسی شوره کنند دند بشیرازی با تو گویند و آن را خرچینی است
و حب خطایی گویند و حب سلاطین و آن سه نوع است چینی و هندی و سنجری چینی
بمقدار فستقی باشد و سنجری بمقدار بید انجیری بود و میل بسرخی زند و نقط سیاه
بر آن باشد و هندی از چینی کوچکتر باشد و از سنجری بزرگتر و معران میل بزردی
زند و بعضی گویند حب الملوک زند است و این خلاف است حب الملوک … است
و گفته شود طبیعت وند گرم و خشک است در چهارم و بهترین وی چینی بود پس سنجری
پس هندی و شربتی از وی یک حبه و نیم بود تا ده حبه و گویند از دو دانگ تا نیم درم
مسهل رطوبات و سودا بود و بلغم و آنچه در مفاصل بود که در شهرهای گرمسیر مستعمل کنند
الا در شهرهای سردسیر و طبیعتهای سرد و مصلح وی آن بود که پوست وی باز کنند
بکار دارند و باید که لب نزدیک آن نبرند اگر لب به پوست وی رسد سرخی لب زایل
شود و سفیدی مانند برص پیدا کند و مغز وی را بگیرند و مقدار اندرون وی مانند زبان
گنجشکی بود آن را بیندازند و با قدری نشاسته و ورق گل سرخ و زعفران و کثیرا
و رازیانه بکوبند و اگر خواهند که با ادویه مسهل ممزوج کنند با تربد و عصاره افسنتین
و مانند آن که همان مزاج داشته باشد بنا باید که وند در ترکیبی که افیون و فرفیون باشد
مستعمل کنند و اگر شیر جو و سکنجبین خورند هم شاید و وی نافع بود جهت مره سودا
و بلغم و مسهل خلط خام بود و درد مفاصل را قلیل … هی موی نگاه دارد و بعضی
بن ملی گوید که وی سحج اسهال آرد و باید که بعد از آن شیر تازه خورند و غذا آب گوشت

ما ب سیب و خورده تقدیری نبید بران افشانند و اگر ماهی خورند شاید و اگر حسوبی سازند
از تخم دوقو قشر بر دهن گل نافع بود دلفه زدان است و شیلم نیز گویند و گفته شود
دوقو تخم جزر بریست و بیخ آن شقاقل و گیاه وی را حرس گیاه خوانند و کند گیا نیز گویند
و جرس وی را بغایت دوست دارد و گویند دوقو تخم کرفس بریست و خاصیت وی بیونانی
درقس خوانند و دوقس نوعی از آن است بشیرازی بدران گویند و دوقوقاس گفته شود
و دوقو بریا و دواء بالغرنا نیز گویند و بهترین دوقو تازه زرد رنگ بود طبیعت آن گرم است در سیم
خشک است در اول حیض براند و بول و حیض براند و بیخ الاطفال را نافع بود و مقدار
شربتی یکدرم بود و منفخ سده بود و فضلهای بلغمی غلیظ از سینه پاک کند و سرفه که از سبب
آن بود زایل کند و گزندگی عقرب را نافع بود چون بپزند و آب آن بپاشند یا بر
موضع گزندگی بریزند و روفس گوید قوت معده بدهد و هضم طعام بکند و منی را زیاده کند و جالینوس
گوید شهوت باه برانگیزد و نعوظ تمام آرد و اریباسیوس گوید استرخاء معده و مفاصل را نافع بود
و سنگ مثانه بریزاند و روفس گوید که کرم حب القرع بکشد چون با شیخ ارمنی یا ترمس
بیاشامند و وزن آن و دیسقوریدوس گوید مهیج شهوت جماع بود و مدر طمث و صاحب منهاج
گوید وی ضعف مثانه بود و مصلح آن تخم مورد بود یا بلوط و صاحب منهاج گوید مضر بود بمثانه
و شهوت جماع ببرد و مصلح آن مصطکی بود دود الحریر جانوری کرم ابریشم گویند چون
بگیرند و خشک کنند و سحق کنند سه درم از وی حسوی که از آرد گندم بود اضافه کنند
و بیاشامند چند روز پیاپی لون روی را بغایت نیکو گرداند و بدن را فربه کند و اگر پیله از وی با
خشک کنند و در خرقه ارغوانی بندند و بر محموم آویزند بغایت سودمند بود دود شجر الصنوبر

کرم درخت

کرم درخت صنوبر در قوت مانند ذراریح بود و در فعل همان عمل می کند و آن سبز رنگ بود چون
بکوبند و بر برص ضماد کنند گوشت را تباه کند و اگر بر ورمی و دملی که محتاج بشکافتن بود بشکافد
دود اللحیة جنطیانا است و گفته شد دوسر زن خوانند و آن حشیشی است که در میان
گندم روید بشیرازی تخم ابزار کاس خوانند طبیعت آن گرم است در اول و خشک است
در دوم و گویند سرد است وی ملین و رهائی بود که در ابتدای نیت صلب بود و چون
برود الثعلب ضماد کنند سود دهد و چون با آرد جو بر جرب ضماد کنند نافع بود و ابن مولف گوید
اگر دوسر خشک و نبات مصری یا مریزد دواء که در چشم برآید نافع بود و غرب ماهری
بود که نزدیک چشم پیدا شود و دوسر جهت آن موافق است بدان نوع که گفته شد
و دو درم از وی اسهال کرم بود و وی مضر بود با نشین و مصلح وی کثیرا بود و بهترین وی سیاه
رنگ بود و عصاره که از حشیش وی بگیرند باید که با آرد جو آمیزند و خشک کنند
و بعد از آن استعمال کنند دوم درخت مقل است و در میم گفته شود دعل گویند طالیسفر است
و گفته شود دوبادیج گویند کاکج است و گفته شود دود القرمز دود الصباغین
خوانند و آن کرمی سرخ است که در درخت بلوط باشد و وی صدفی شکل بود کوچک
مانند حلزون و جالینوس گوید چون از درخت بگیرند تر بود و خشک بود در دوم و در اول گرم
گفته شود دوغ دوغ مخیض تقرا است و گفته شود دوقص بصل است و گفته شد
دوصلی نوعی از سوسن بری است که بیونانی کسقیون گویند و آن دلبوث است
و گفته شد دوص ابیت که آهن تافته در آن اندازند و از مقویات باه بود و منفعت
وی در حدید گفته شد دواء النمر دواء النمر بیخ نرگس است و در نون گفته شود

دهنج سنگی سبز است به پارسی دهانه گویند و آن دو نوع است کرمانی و فرنگی و بهترین آن فرنگی بود
وی چنان امتحان کنند که در آب بیند و بر روی آینه کشند و رها کنند خشک شود اگر آینه
رنگ برآورد دهنج بود و اگر نه شیرین بود و طبیعت آن سرد و خشک است و طبیعت نزدیک
به توتیا بود و ابن مولف گوید آن نوع که در این ضعیف آورده کرمانی است آن از طرف
خراسان آورند و در ولایت فارس و شبانکاره هم باشد و آنچه فرنگی گویند فرنگی خوانند
بدان سبب که در وی شکل جوهر آهن بلادک نقشها باشد و فوزند بلغت تازی جوهر شیر
بود و تولد دهنج شیرین از معادن زر بود و از آن ترکش از معادن مس و در هر دو نوع
قیمتی داشته باشد و دهنج بخاریست که در معدن زر و مس متصعد میگردد بر مثال توتیا
بمرور ایام می بندد و بعضی مانند پر طاوس است و غلبه لون آن بر سبزی بود و بعضی سبزتر
و بعضی بیلون و دهنج ترکش در صنعت اکسیر بکار دارند از بهر اتفاق لون
در آن صنعت اگر بر زده سنگی دور افکنند سنگی ببرد اما دهنج شیرین خوردنش بود
سفیدی چشم با مروارید ناسفته و توتیای هندی از هر یکی مساوی صلایه کرده مانند سرمه
در چشم کشند و وی از جمله سمومات بود اگر حل کنند و کسی که زهر خورده باشد بیاشامد
دفع زهر بکند و اگر کسی زهر نخورده باشد بخورد هلاک شود و اگر بر موضع گزیدگی عقرب
مسح کنند درد ساکن کند و اگر سحق کنند مقداری با سرکه بکوبد از بند و بر قوبا بکند از بند
و بر قوبا اگر از فره سودا بود بمالند زایل کند و سعفه که در سر و جمیع اعضا بود سودمند
بود **دهمت** درخت غار است و گفته شود **دهن الحل** به فارسی
روغن کنجد خوانند و شیرج خت و روغن شیره گویند و شیرازی روغن ... گویند و در

شیرج

شیرج گفته شود **دهن الخلوق** روغن زعفران است و در مرکبات گفته شود **دهن**
عسلی او مالی است و گفته شد **دهن البلسان** روغن بلسان از درخت
بلسان گیرند بعد از طلوع شعری نیشتر از آهن ساخته اند بر هر برگی شق کنند
چنانکه بدان جایگاه که روغن است برسد و ترشح بنیاد کند و گویند بپنبه حاصل
می کنند و گویند شیشه‌ها ساخته اند که هر یک مثقال بگیرد و در موضع شق بیاویزند تا در
شیشه تراود و بهترین وی آن بود که تازه باشد و بوی وی قوی بود و امتحان
وی چنان کنند که چون بر صوف چکانند و بشویند هیچ اثر بر صوف نماند و اگر اثر
ماند مغشوش بود و اگر در شیر چکانند شیر ببندد و اگر در آب چکانند حل کنند
مانند شیر سفید شود و اگر بر ابریشم بسوزند خاکستر آن غالب شد و در آب
اندازند روغن بر آب نشیند آن را اسیر بلسان خوانند و طعم بلسان گویند
به حقیقت آن روغن نیست بلکه صمغیت و آن موضع که بلسان از آنجا
خیزد تعلق به باغ فرعون بوده است و آن را عین الشمس خوانند و بلسان از معجز عیسی
علیه السلام است و تخم آن را نیز روغن هست و آن را حب بلسان خوانند و گفته
شد و صفت عود گفته شود و حب آن قوی‌تر از عود آن بود و امتحان
آن بکند با ... کنند مؤلف گوید این امتحان معتبر نیست که بر روغن
مغشوش کنند و بسوزانند و آورده‌اند ... غش آن بر روغن ... کنند و روغن
مصطکی روغن حنا و شمع ... کنند و بر این نتیجه جهت اگر چنین کنند نماند آن
چرب کنند به آتش در زنند بر افروزد و ابن مؤلف گوید دیدم که غش آن ...

کرده بود و کسی عرق بگیرد و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و لطافت
وی از حب و عود زیاده بود در جسم کشیدن جهت نزول آب نافع بود و در رسانیدن حیض
بیفزاید و سردی رحم را سود دارد و چون بخود برگیرد با موم و روغن گل مشیمه و بچه بیندازد
و چون بیاشامند بول براند و عسر البول را نافع بود و دفع سموم بکند مثل خانق النمر
و افیون و کسی که فطر خورده باشد و گزندگی جانوران چون عقرب و کف از وی با آبی که
نخواه و روی جوشانیده باشند بیاشامند نافع بود و سنگ گرده بریزاند و مرضهای بلغمی
را نافع بود و مؤلف گوید جهت رعشه مزمن بغایت نافع بود و بدل آن بوزن آن
دهن وادی یا نیم وزن آن روغن نارگیل و دو دانگی و نیم وزن آن زیت کهن و گویند
بدل آن روغن رازقی است و نیم وزن آن آب کافور و ابن ماسویه گوید بدل آن
یک وزن و نیم آن روغن زیت بود و ابو ریحان در صیدنه گوید بدل آن دو وزن آن
زیت خالص بود و گویند حب بلسان گویند و روغن رازقی گوشانند بدل آن بود و گویند
بدل آن روغن کادی است که در وی آغشته باشند **دیک** بپارسی خروس گویند خصیه وی
زود هضم شود و گوشت وی گرم و خشک بود و بقراط گوید مرق وی رعشه زود و مفاصل
را نافع بود و چون با شبث و بسفایج و پیاز بپزند و صاحب منهاج گوید با شبث تنها
بپزند تا در وی آب بماند و آن مرق بیاشامند در قولنج و خروس پیر بود را سود مند بود و چون
بسفایج و شبث اضافه کنند قولنج را نافع بود و جهت سکته مسهل بلغم بود و چون
با چیزهای قابض بپزند پیچ را نافع بود و چون با شیر بپزند قرحه مثانه را سود دهد
و چون بشکافند بعد از آن که کشته باشند و گویند چون زنده بود و بر گزیدگی افعی و مار

ودو

ودو نهند نافع بود و پوست که در اندرون سنگدان بود و پوستی تنک باشد اندازند خشک
کرده سحق کنند و با شراب بیاشامند درد معده را نیکو بود و مؤلف گوید با نبات سفید
سحق کنند و سفوف سازند و ابن مؤلف گوید که مغز سر خروس با شکر بخورند قوت
باصره بدهد و حفظ بیفزاید و خاطر روشن کند **دیو دار** و بیدار گویند و معنی دیو
دار شجر الجن است و آن نوعی از اجهل است یا مقل و آنرا صنوبر هندی گویند
و عیدان وی مانند عیدان زرباد بود و شیر دیودار لبنی وی بود گرم و تیز و محرق
و معطش بود و گرمی وی بیشتر از خشکی بود چنانچه پوست وی در سیوم بود استرخاء
عصب و فالج و لقوه را نافع بود و دیودار نیز گویند و ابن مؤلف گوید انرا
بهندی گرگ گویند و شیر بسیار دارد و در چون پوست را با شیر وی دباغت
کنند **دیو ابیت** جند قوقی است و گفته شد **دیاردیه** خرا است و گفته
شد **دیوبانوفیطس** اصل القوف است و گفته شد **دینار** بسریانی بزرگ
است و گفته شد **دیاقودا** شراب خشخاش است که با پوست بپزند **دیفروجس**
دیفروحاس گویند و دیر حاس هم خوانند و آن سه نوع است یک نوع معدنی بود که در جزیره
قبرس از چاهی بیرون می آورند و آن نوعی از طین است لیکن بصلبی سنگ
بود و چون بآفتاب خشک کنند و نوعی دیگر ثقلی است که از مس بگیرند چون نحاس
بگدازند و آب بر وی ریزند و چون از بوته بیرون آورند و از سیاه آن باشند و نوع
سیم مرقشیشا است که وی سوزانند مانند کلس و لون وی مانند نقره بود و جالینوس
گوید طعم و قوت وی مرکب بود و قبض وی زیادت از حرارت بود و بغایت

مخفف بود سودمند بود جهت قرحه که در دهن بود و چون تنها استعمال کنند یا با عسل غرغره کنند جهة
خناق نافع بود و گوشتهای زیادت بخورد و ریشهای بد که در دهن بود و چون با صمغ البطم بیامیزند
یا در مرهم روغن کنند بصلاح آورد و چون با سرکه طبخ کنند و بر جگر طلا کنند زایل کند و چون طبخ کنند
و بر بوی غلیظ افشانند رقیق و نرم گرداند **دیپاموس** آنرا خس الکلب خوانند و برامیه
گویند و مشط الراعی نیز گویند و آن نوعی از خار است بشیرازی وی را طوسک خوانند و ساق
وی دراز بود خارناک و ورق وی مانند ورق خس است و خارناک بود و معنی دیپاقوس
عطشان بود و چون خشک گردد لون وی سفید گردد و چون بشکافند در میان آن کرمهای
کوچک بود و طبیعت وی یابس و بیخ وی خشک بود در دوم بیخ وی با شراب چون بجوشانند
و بکوبند تا بقوام مرهم شود و بر مقعده ضماد کنند شقاق را زایل کند و اگر بر ناصور نهند سود دهد
و گل وی را خواه خشک و خواه تر اما تر نیکوتر بود و چون بکوبند و در خرقه پاک کنند و بر زرقه بندند
و در میان شیر نهند و بمالند چندانکه هیچ در خرقه نماند و آن شیر با شیر دیگر کنند مجموع
یکپاره کرده و ببندند و اگر در آب بمالند و چنانکه گفته شد و سه بامداد ناشتا بیاشامند
سپرز را دفع کند و چون بجوشانند و بخورند ملین بود و بول براند و اگر بجوشانند و ضماد
کنند بر موضعی که قطع خواهند کرد منع حس بکند **دیک بردیک** بشیرازی آنرا مرگ موش علیا
خوانند و مولف گوید آن زرنیخ مصعد است و کسی که آن خورده باشد مداوا آن
در صفت زرنیخ گفته شود اگر مرهم ساخته بود بر ریشی که عفن شده باشد و گوشت زیاده
بخورد و بواسیر را قطع کند و بوی گران برد و از جمله سمیات است **باب الذال**
ذاقی الاسکندرانی معنی آن بیونانی غار الاسکندرانی بود و دیسقوریدوس گوید

ورق

ورق آن از ورق مورد بزرگتر بود و نرمتر بود بغایت سفید بود و ثمر وی در میان ورق بود بمقدار نخودی
و در کوهستانها روید و بیخ وی مانند مورد بری بود لیکن بزرگتر و خوشبوی بود و چون بیخ وی بگیرند
شش درم و با طلا بیاشامند دشواری زادن و چکیدن بول و کسی که بجای بول خون آید
نافع بود و جالینوس گوید طبیعت وی بغایت گرم بود و در طعم وی تلخی بود و حیض براند
ذاما خاماذاقی معنی آن غار الارض بود و دیسقوریدوس گوید ورق وی مانند ورق غار بود و لون
وی سبز بود و قضبان وی مانند یک گز بود و ثمر وی گرد بود و سرخ رنگ پوست ورق وی
چون تنک بکوبند و ضماد کنند صداع را ساکن کند و التهاب معده و چون با شراب بیاشامند
مغص را ساکن کند و عصاره وی چون با شراب بیاشامند بول و حیض براند و چون زنان
بخود برگیرند همین فعل کند و جالینوس گوید قوت وی مانند ذاقی الاسکندرانی
بود و عبدالله بن صالح گوید فرق میان ذاقی الاسکندرانی و خاماذاقی آنست که ورق
اسکندرانی اول پهن بود و با قضبان بود و خاماذاقی ازوی کوچکتر بود و در قضبان
جدا بود و باقی همه مانند یکدیگر [illegible] **ذافنوبداس** بیونانی یعنی مانند غار خاصه
ورق وی و اکثر محقق است نوعی از مازریون است که ورق وی پهن بود و مازریون
گویند و به بربری اداد اد گفته شد و در استعمال کردن وی بد بود **ذباب** ابن زهر گوید
مگس الوان بود و هر حیوانی را مگسی معین بود شتر و گاو و شیر و سگ و اصل آن کرمی بود
و مگس آدمی از سرگین حاصل میشود و اصل ایشان کرمی کوچک بود که از بدنهای ایشان
بیرون آید از هر حیوانی و آن کرم مگس شود و زنبور و هم او گوید چون بگیرند مگسی بزرگ و سر آن
ببندازند و بدن وی را بر شعیره که در چشم باشد حک کنند حکی سخت زایل کند و اگر مگس ازرق

و تخم ترب سحق کنند و ضماد کنند بر چشمی که گوشت سرخ بر اندرون وی چسبیده بود و یونانی کرابیس
خوانند در ساعت ساکن کند و اگر حک کنند بر داء الثعلب حکی سخت زایل کند و اگر بر گزندگی
زنبور بمالند سخت درد ساکن کند و دیسقوریدس گوید که ذباب عقرب و زنبور و نحل چون بمالند سخت
چند نوبت نافع بود و چون سر ایشان بسوزانند و با عسل بر داء الثعلب و حیه طلا کنند موی برویاند
و خاکستر وی سرد و خشک بود **ذبل** جلد سلحفات هندی بود و گویند وی را چون بسوزانند
و خاکستر وی با سپیده تخم مرغ بسرشند و طلا کنند بر شقاق کعبین و انگشتان سودمند بود و جهت
شقاقی که زنان را از دیر حیض آمدن پدید آمده نافع بود **ذراریح** حیوانیست از مگس بزرگتر
بقدر زنبور سرخ اما باریکتر بود و نقطه سیاه بر آن باشد و آن سم قاتل است و مؤلف گوید
در صحرای همدان و کره و کرمرود و آن نواحی بسیار باشد و آن سم قاتل است و مؤلف
گوید در صحرای آن هر یک بمقدار زنبوری بزرگ بر سر سیر نشسته باشند و غذای ایشان
سیر بود و بجهد باشند در آن صحراها و این مؤلف گوید در اجود نیز بسیار باشد
و چون خواهند که استعمال کنند در کوزه کنند و سر آن کرباس پاره بگیرند و از گوشه بر دیگی
که سرکه در آن جوش نهند تا بخار سرکه بایشان رسد و خناق شان بگیرد و بعد از آن استعمال
کنند و بهترین وی آن بود که رنگ بود و طبیعت وی بغایت گرم بود و خشک و گویند گرم و خشک
بود در درجه دوم چون بر ثالیل طلا کنند قلع کند و اگر در سرکه طلا کنند بر ناخن زایل کند ناخن تباه
شده بیندازد و بر روی وی و بر بهق و برص با سرکه طلا کردن نافع بود و با خردل سحق کرده طلا کنند
موی برویاند و ورم سرطانی بکند اندازد چون با زیت بپزند تا غلیظ شود و بر آن طلا کنند
و بر جرب و قوبا طلا کردن نافع بود و در اندکی از وی چون با ادویه بود که دفع مضرت وی بکند

مدر بول بود و گویند اگر در زیت بجوشانند موی بر داء الثعلب برویاند و اگر گزندگی عقرب
بوی حک کنند نافع بود و اگر در روغن کنند و یک هفته در آفتاب نهند بعد از آن
قطره در گوش چکانند درد گوش زایل کند و کرم را ببرد و در روغن وی اصل ورمهای بلغمی
صلب بود و این مؤلف گوید اگر یک طسوج از وی با دو طسوج حنا سحق کرده بکسی دهند
که سگ دیوانه او را گزیده باشد صحت یابد و از درون خلاص شود و هر کس که یک
ذراریح بخورد گویند کشنده بود و علامات وی آن بود که ورم قضیب و زهار و نواحی آن پیدا
کند و قرحه مثانه و بول ببندد و بعد از آن خون و گوشت بعوض بول بیرون آید و سوزش
سخت و اسهال و تجی و غثیان و اختلاط عقل و سوزش حلق و افتادن در وقت برخاستن نجی
و غشی و تاریکی چشمها و طعم دهن مانند طعم قطران یا نفت و سه طسوج از وی قرحه مثانه
پیدا کند بخاصیت با وجود آنکه سنگ مثانه بریزاند و اگر خواهند که در مداوای وی استعمال
کنند یک طسوج با ادویه که مصلح وی بود مانند کتیرا و مداوای کسی که آن خورده باشد
بقی و حقنه و شیر تازه و آشامیدن و لعاب و روغن بادام شیرین و مرهمهای چرب
و بیض نیم برشت کنند و صاحب تقویم گوید مصلح وی حب الکلج و طین
مختوم بود و بدل وی گویند طینوث است و گویند کرم درخت صنوبر **ذرة** جاورس
هندی است و بشیرازی ذره خوانند و آن دو نوع است سفید و سیاه بهترین وی
سفید فربه بود و طبیعت آن سرد و خشک است مجفف قطع اسهال بکند و اگر استعمال کنند
مانند جاورس کرده برد و خناق پیدا کند **ذرق** جمله فوقاقات است و گفته شد **ذرق الخطاطیف**
بپارسی سرگین پرستوک گویند چون در چشم کنند سفیدی زایل کند **ذنکو** قطرها الیوان

دگفته شود دزی نوعی از سداب بریّا بود و بوی بد دارد و گل وی زردی خوش رنگ بود
چون ورق آن بگیرند و بکوبند و بیاشامند جهت درد اندرون و تب ربع و درد جگر سودمند بود ذنب الخیل
نباتیست که در ضمد قبها رکوهها روید و قضبان وی مجوّف بود و بسرخی مایل بود و صلب بود
و بهر گره و بنزدیک گره ورق بود مانند ورق اذخر باریکتر و اطراف وی بسیار بود مانند ذنب
الخیل و بیخ وی صلب بود طبیعت وی سرد بود در اول و خشک بود در دوم و گویند سرد و خشک
بود در دوم قابض بود خصوص عصاره مجفف بود بغایت لابغ قطع خون رفتن بکند در جراحتهای
عظیم چون بروی ضماد کنند باصلاح آورد و اگر رطب بود و دقیق رو نافع بود قرحه امعا
و جمیع انواع شکم رفتن چون با آب بیاشامند سودمند بود و عصاره وی رعاف را نافع بود
بیخ و حشیش وی سرفه و عسر النفس را نافع بود و ورم معده و جگر و استسقا را نافع بود و وی
نوعی از لحیة التیس است و بسیار مستعمل کردن رفع اعصاب بود و مصلح وی [illegible] بود
ذنب الفار لسان الحمل است و گفته شود و بدان سبب بدین اسم خوانند که خوشه
وی بدنب موش ماند ذو خمسه اوراق و ذو خمسه اصابع پنجنکشت است و صاحب
جامع سهو کرده است که میگوید فنطافلون غیر کف الکلب پنجنکشت است و درین
باب قول صاحب منهاج معتبر است و ذو خمسه اقسام و ذو خمسه اجنحه نیز گویند
و در اطلق گفته شد ذو ثلاثة حبات ریحان است و گفته شود ذو ثلاث شوکات
سکاعی است و گفته شود ذو ثلاث ورقات این اسم بر چند چیز واقع است بر چند فوقا
و بر خصی الثعلب و بر فصفصه و بر حماما و در کل بکار گفته شود ذو ثلاثة الوان
و ذو ثلاثة اوراق نیز خوانند و آن ظریفلن است و طریفولیون هم گویند و گفته شود

دزی
ذنب الخیل
ذنب الفار
ذو خمسه اوراق
ذو ثلاثة حبات
ذو ثلاث شوکات
ذو ثلاث ورقات
ذو ثلاثة الوان

انشاء الله

انشاء الله ذهب بپارسی زر نیز گویند طبیعت وی معتدل بود و بولس گوید گرم
و لطیف بود نافع بود جهت درد دل و خفقان و تقویه آن و در ادویه داء الثعلب و داء
الحیه طلا کردن نافع بود و سحاله وی در دهن گرفتن دهن را از بوی گند و در چشم کشیدن جهت
نافع بود و سحاله وی یعنی آنچه بسوهان زده باشند در ادویه جهت دفع سودا بغایت
مفید بود و محلل وی لطیفتر بود و اقوی از سحاله صاحب منهاج گوید [illegible]
بود و گویند مضر است بمثانه و مصلح وی مشک است و صاحب تقویم گوید مضر بود بمثانه
و آلات بول و مصلح آن حب الآس بود و [illegible] طبرزد و شربتی از وی دو دانگ بود و دیسقوریدوس
گوید سودمند بود جهت خون دل و اندوه و غم و بادهایی که در دل بود و عشق و فزع که از سودا بود
و درد دل را عظیم نافع است بولس گوید زر پیرا کنند و سر گردش را نافع بود و جذام چون
سحاله وی در ضمادات مستعمل کنند و عرق النسا و نقرس و فالج را چون با ادویه بیاشامند
مثل بسفایج و کمادریوس و جهت دردهای سوداوی را نافع بود و تقویت اعضای اصلی بود و در
خواص آورده اند که اگر زر در گوش کسی بسوزن زرین سوراخ کنند دیگر فراهم نشود و اگر پاره
زر خالص بر کودکی آویزند نترسد و صرع گرد وی نگردد و کسی که در دهن داشته باشد
[illegible] خوانند چون انگشتری زرین در انگشت کند [illegible]
خواص آورده اند که اگر نیم دانگ زر سرخ در ده رطل زیبق اندازند غوص کند و جسم دیگر
که باشد یک رطل اندازند غوص نکند و ابن مؤلف گوید که شرف زر بر دیگر جواهر کرده
چنان نهاده اند که شرف انسانات بر حیوانات و از خاصیت وی آنچه تجربه معلوم شده
چشم را روشن کند و دل شاد کند و نگه داشتن آن خرد را زیادت کند و فهم را زیاده کند

وتیز کرداند و مردم را دلیر کند و در کارها و اندیشه رای صواب نماید و دانش را
قوت دهد و جوانی نگاه دارد و پیری دیرتر آرد و عیش خوش دارد و عمر بیفزاید و چشم
مردمان عزیز دارد و آرزوها حاصل کند چون کودک خورد ابدا زود دندان برآرد و شیر دهند او را آهسته
سخن آید و بر دل مردمان شیرین باشد و تن خویش مردانه بود و از بیماریها و صرع
ایمن باشد و آورده اند که اگر رنگ زرین در پای باز بندند در شکار دلیرتر بود و از
کوزه زرین آب خوردن از استسقا ایمن باشد **ذئب** بپارسی گرگ گویند سر وی را
چون در برج کبوتر بیاویزند هیچ حیوان موذی گرد آن برج نگردد و دماغ وی چون بگدازند
با آب سداب و روغن زیت و در جبهه مالند نافع بود جهت هر علتی ظاهر و باطن که
در بدن باشد از سردی و اگر چشم وی بر کودک بندند نترسد و اگر دفن کنند نزد
دیهی هیچ گرگ نزدیک آن دیه نگردد و اگر سرگین وی در پوست بزی که پاره از وی
گرگ خورده باشد بر خاصره صاحب قولنج نهند بگشاید سرگین وی چون بر ران صاحب
قولنج بندند بریسمانی که از پشم گوسفندی بود که بعضی از وی گرگ خورده باشد بغایت نافع
بود و اگر بعوض پشم قوچ در پوست ایل بندند و از ران وی بیاویزند همین عمل کند و اگر
انبوبی کوچک از نقره بسازند مره گویند و باید که دو گوشه داشته باشد و مقدار باقلای
در وی کنند و صاحب رنج از خود بیاویزند نافع بود و گویند چون سرگین وی سحق کنند
و در انبوبی کنند و بر حلق صاحب خناق باشند که بسبب آن رطوبت بود نافع بود
و ابن زهر در خواص آورده که اگر گرگ خاک بخورد و گیاه نخورد الا وقتی که رنجور شود هم چنان سگ
و همه حیوانات تعجب ایشان از عطسه و عجب بود بغیر از روباه و گرگ که از آن خوردن بود

دار

واگر ذئب وی در جایی که علف خوار گاو بود بیاویزند مادام که آن آویخته باشد اگرچه
گاو گرسنه بود قطعا گرد آن نگردد و اگر در موضعی سرگین وی بخور کنند موشان آنجا جمع شوند و اگر زنی
بر سر بول گرگ بنشیند هرگز آبستن نشود و اگر خصیه راست وی بکوبند با زیت و پاره صوف
بدان بیالایند و زن بخود برگیرد شهوت وی منقطع شود و اگر زهره وی با روغن و انگبین یا عسل
یا با شراب بیاشامند تبها بکلی زایل کند و چشم وی با کسی که بخود دارد منع صرع بکند
و هیچ سباع و گزنده گرد وی نگردد و از راه زنان و دزدان ایمن باشد و این از خواص
است و شیخ الرئیس گوید زهره وی مانع تشنج و گزاز بکند و ریشهای عصب خاصه که از سردی
بود و چون سعوط کنند بدان نزلهای کهنه را نافع بود و در خواص ابن زهر آورده که چون
گرگ اسبی را بگزد و از وی جدا شود آن اسب بر جمیع اسبان در رفتن سبق گیرد و وی
را داء الثعلب و داء الحیه را سود دهد چون بدان بمالند و جاحظ گوید اگر آدمی خون آلود
بود و گرگ بوی خون بشنود قصد وی کند اگرچه سلاح تمام داشته باشد و در بحث تمام
بود تا بحدی وی با آدمی کند که وی را بخورد و هم او گوید اگر سر گرگ در موضعی که گوسفند بود دفن
کنند مجموع بمیرند و اگر نکاح نامه بر پوست بزی که بعضی از وی گرگ خورده باشد بنویسند
قطعا در میان زن و شوهر موافقت نبود و پوست وی با چشمهای وی چون جمع کنند
و آدمی با خود دارد بر خصم غالب آید و محبوب خلایق گردد والله اعلم **باب الراء**
راوند بپارسی ریوند گویند و مولف گوید بیخ ریباس است و صاحب منهاج گوید
دو نوع است چینی و خراسانی و خراسانی خرق بود براو بنام الدواب و از آن جهت
چارپایان مستعمل کنند و چینی جهت آدمی و این مولف گوید راوند سه نوع است

چینی و خراسانی و هندی و زراوند هندی گران وزن تر بود و سرخی تیره بود و بهترین وی چینی
بود که چون سحق کنند برنگ زعفران بود و چون بشکنند اندرون وی طریقه کرمانی کا بود
و آنرا ریوند لحمی خوانند و باید که سمهای بزرگ بود مانند سم اسب و قطعا سوراخ در وی نبود
طبیعت وی گرم است و گویند معتدل است و مسیح گوید گرم است در سیم و خشک است
در اول و گویند گرم و خشک است در اول و گویند در دوم و چون سحق کنند با سرکه و بر کلف روی مالند
زایل کند و چون بیاشامند بادها را نافع بود و ضعف معده و درد گرده و مثانه و ورم جگر
و مغص و درد سپرز و عرق النسا را و نفث دم که از سینه بود و ربو و فتق و فواق و خفقان
و قرحه امعا و اسهال و تبهای دایره و سموم و گزندگی جانوران و شربتی از وی نیم درم بود تا دو
درم و گویند از دو مثقال تا یکدرم و اگر با سرکه بر ورمها طلا کنند بر ورمهای گرم فرین تحلل ... و جالینوس
گوید سودمند بود جهت درد جگر و سپرز و سده جگر و امعا بگشاید و خاصیت وی
درد جگر و وجع آن اگرچه فرین شده باشد و ورم و صلابت آن و قوت جگر زیاده از همه
چیزی بدهد و ارباسیوس گوید نافع بود با سهال که از ضعف معده بود و شیخ الرئیس گوید چون
روغن وی بمالند جهت فسخ که در عضله حادث شود و درد آن و استرخاء آن نافع بود و مجهول
گوید چون طلا کنند میان هر دو شانه خفقان از دل ببرد و سفیان اندلسی گوید تقویت اعضاء
باطن بود و سده بگشاید و رطوبتهای فاسده خشک کند و طبیعت پاک کند از بلغم لزج
و خلط خام و استسقاء را سود دهد و سنگ گرده و مثانه بریزاند و نجاست ... نافع
بود و بول براند و انواع اسهال که از سده ماساریقا و جگر که از رطوبت بسیار بود سود دهد و چون
با صبر بود فعل وی اقوی بود و همچنین با هلیله کابلی جهت تنقیه تمام بود و ذهن را نیکو گرداند

وصلاح

و صلاح بلغمی و اگر ایاره لوغاذیا که با وی اضافه کنند فعل وی قوی تر بود و نافع بود
خواه با وی و خواه تنها بجذر و فالج و عقلها که از سردی دماغ بود و نافع بود جهت قولنج بلغمی و ریحی
اطلاق طبیعت و تحلیل ریاح بکند و تب ربع و تب صفراوی را نافع بود و روفس گوید بدن
را پاک کند از همه زهرها و ورمهای گرم را نافع بود و درد جگر و سپرز و بعضی گویند درد معده را
و درد پشت و جگر را نافع بود و بواسیر و ناصور که در مقعد بود چون سحق کرده بر آن پاشند
خاصه با انزروت و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل آن نیم وزن آن
زراوند مدحرج و بوزن آن زراوند مدحرج و بوزن آن ورق گل سرخ و سنبل و رازی گوید بدل
آن در ضعف جگر و معده یک وزن و نیم آن ورق گل سرخ و سنبل و رازی گوید بدل آن در ضعف
جگر و معده یک وزن و نیم آن ورق گل سرخ و پنج یک وزن آن سنبل رازیانج بری بود
و بستانی بود و بستانی را ماراثون گویند و بری را اقومارثون و بهترین آن بستانی بود
تازه و بری گرم و خشک بود در سیم و بستانی در دوم و بری را الشمر ازدی خوبلو گویند و بستانی
ورق وی گرم بود در اول و تخم وی و بیخ وی گرم بود در سیم و بقراط گوید در دوم و خشک بود
در اول سده بگشاید و روشنایی چشم بیفزاید خاصه صمغ وی و سودمند بود جهت نزول
آب چشم و ... فرود آمدن آب و ... چون بخورند شیر زیاده کند و تخم
وی همین عمل کند چون بیاشامند یا با جو بپزند و اگر طبخ با شراب بیاشامند گزندگی
جانوران را نافع بود و طبیخ وی حیض و بول براند و محلل ریاح بود و چون با آب سرد بیاشامند
و تبها غثیان و التهاب معده ساکن کند و بیخ وی چون بکوبند و با عسل بیامیزند و
بر گزندگی سگ دیوانه ضماد کنند سود دهد و آب ... از ... چون خشک کنند و در کحلها

کنند جهت روشنایی چشم نافع بود و آب را زیاده چون بجوشانند و بعضی گویند
رها بگیرند و با عسل و سکنجبین در چشم کنند یا با سکنجبین منع نزول آب بکند و بیخ وی در
مطبوخ ازهم دروق اقوی بود و بیخ گوید سه جگر و سپرز نیک بود و بریان کرده و شاهد
بپزند و تقطیر البول را نافع بود و تبهاء ربع و شریف گوید از قول فرعون علی ازقل ایام الیلتام
که تخم را زیاده مقدار یک درم قند ... هر روز شود خوف ... سال ... حمل تا برج سرطان رسد
آفتاب و علامت بدان غایت در سالی این ... اگر ... قطعا نشود
اگر ... طبیعی رسد ... و الحجت ... شیخ الرئیس گوید بعلی الهم بود
و غذا بد بود و نافع بود جهت تبهاء مزمن و اسحق بن عمران گوید را زیاده دافع معده بود و تخم
وی خشک کرده و سده کرده و شاهد نیک بود ... باد را بشکند و درد پهلو را و سینه که تولد
از سده کند و ریاحی غلیظ نافع بود و مسخن معده بود و در رطوبت آن بر رود و دیسقوریدوس گوید
گزیدگان تخم را زیاده چرا کنند تا جسم ایشان قوت گیرد و دفع مضرت بود از جستن آن
چون از سوراخ بیرون آید چشم ایشان ضعیف شده است و چشم خود را بدان بمالند
جهت روشنایی و تقویت آن سبحان الذی الهمها ما ارشدها الیه و از بیخ
مجوز ... را صداع آرد و مصلح آن عسل ... بود و بدل وی زیاده تخم کرفس بود و بریان
وی اقوی بود و بیک کرده بپزند و برقان را نافع بود و بول و حیض براند و ... بیخ
وی با شراب گزندگی جانوران را نافع بود و ... سگ دیوانه طلا کردن سود مند بود
بادروج دیراز فصل ... بستانی ... و بلغت اهل اندلس ... گویند ... هم ... و نوعی
است یک نوع بستانی بود و آن بجوش است و گفته شود یک نوع جبلی بود و آن

بزر الکحلی

بزر الکرفس نجوشس است و بیخ آن را ... خوانند طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و گویند
در سیم و در وی رطوبتی فضلی بود و بهترین آن بود که سبز و تازه بود و سودمند بود جهت ورمهای
سرد و عرق النسا و درد مفاصل که از رطوبت بود و چون با روغن بپزند و بدان طلا کنند و اگر در ...
کنند نافع بود جهت دفع اخلاط غلیظ لزج که در سینه محتبس بود و چون طبیخ وی با شراب ... کنند
بول و حیض براند و اگر بیخ وی ... کنند با شراب ... معده را نیکو بود و ورمهای ... کنند
که از ... کنند ... بپزند و بعد از آن ... غرغره ... و شراب ... شیخ
الرئیس گوید نافع بود جهت ... که از سردی بود و مفرح دل بود و ... گوید مقطع
اخلاط و ملطف بود و باه را برانگیزد و نافع بود جهت استسقا و مفاصل که از رطوبت بود
ابن ماسویه گوید سودمند بود جهت تقطیر البول که از سردی بود و مقوی مثانه بود و ...
گوید که گزیدگی جانوران را نافع بود و مضر بود ... آن مقدار ... و ... سرد و عسر
النفس را سود دهد و ... با عسل بود و چون با شراب بپزند و ضماد کنند ...
را سودمند بود و ماسرجویه گوید اگر زن ... شرب ... کند ... حیض ... کند و اگر ... کنند
و با عسل ... و ... باشد ... بود که سبب آن از سردی بود
و منصوری گوید ... جگر و سپرز ... باه ... کند ... کند
شیخ الرئیس گوید مصدع بود ... و مصلح آن ...
سرکه بود و گویند مصطکی ... و گویند ... بدل وی ... بود **بادرنگ**
ترکیب ... سیاه ... طبیعت ... خشک
و گویند گرم بود ... لطیف بود و صفت آن در ... گفته شود

راتینج ورا تیاج و رتیانج و رجینه و رشینه نیز گویند و آن صمغ صنوبر است و آن سه نوع است
یک نوع سایل بود که منعقد نشود و یک نوع صلب بود ساده و نوع سیوم صلب بود بعد از آنکه
با آتش بخته باشند و آنرا اقلفونیا گویند بشیرازی زنگباری خوانند بهترین وی آن بود که
سفید بود و اندکی بزردی زند و بوی آن مانند بوی صنوبر بود طبیعت آن گرم و خشک
بود عیسی گوید گرم است در سیوم و خشک است در اول تجفیف و تحلیل بود گوشت برویاند و در تنها
لیکن مهیج الم بود و در شهار ا باصلاح آورد با کندر و عروق و امثال آن و وی یکن اعصاب
بود و مصلح وی موم روغن با آب حی العالم بود و بدل آن علک البطم است و قیر و گویند
بدل آن زفت رطب بود رازقی صاحب جامع گوید رازقی سوسن سفید است و چنین نقل دیگر
هم آورده که رازقی قطن است و دیگر گوید رازقی کتان است و گوید روغن رازقی از
انگور رازقی گیرند و دیگر گوید روغن بزر کتان است و گوید روغن سوسن سفید روغن رازقی است
و مولف گوید رازقی گل زنبق است و صاحب منهاج گوید زنبق سوسن سفید است و صاحب
جامع گوید زنبق یاسمین سفید است و هر دو خلاف است اما اگر گویند که زنبق نوعی از سوسن
سفید است دور نباشد رازج نارگیل است و گفته شود رازیانج شامی انیسون است
و گفته شد رازیانج رومی نیز گویند راطینی بیونانی هم علکها را بدین نام خوانند راس
الفار سر موش چون خشک کنند و بسوزند و بکوبند نیک و با عسل بیامیزند و بر داء الثعلب
طلا کنند سودمند بود راس الارنب سر خرگوش چون بسوزند و خرد بکوبند و با پیه خوک
بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود رانا بیونانی رمان است و گفته شود ربیثا
مولف گوید ماهی کوچک است که از طرف هرمز آورند و در گرمسیر و بیرا ماهی اشنه خوانند

و از وی ماهیابه سازند و همچنان خشک نیز بخورند و طبیعت وی گرم و تر از زبان بود
مهیج باه بود و معده را نیکو بود لیکن تشنگی آورد و مصلح وی مغز کاهو بود ربرق عنب
الثعلب است و گفته شود رب السوس عصاره سوس است و در عین گفته
شود رتل نوعی از افسنتین است و گفته شد رتیلا مولف گوید حیوانی است
مانند عنکبوتی و در یزد و آن نواحی بسیار بود و آنرا اخایه گیر گویند بپارسی و لمه و بترکی [illegible]
و از جمله گزندگان زهردار بود و لون وی زرد بود و نباتی هست که بیونانی ماحیمی خوانند
و رافع بود گزندگی رتیلا و آن نبات را هم رتیلا خوانند و در دوا گفته شود رته بندق
هندی است و گفته شد رجل الجراد شیخ الرئیس گوید بقله است که آنرا بقله
یمانی بود و سودمند بود جهت سل و طبیخ وی نافع بود جهت تب ربع و تبهای مطبقه
و مسیح گوید ازرنب است و مولف گوید تحقیق ازرنب است و آنرا بترکی تبانه
گویند و گفته شود رجل الغراب و رشام رجل الزاغ گویند و از جمله حشایش بود که گل
بابونه کلاغ و چون بپزند نافع بود جهت اسهال مزمن و درد شکم خاصه اصل وی و بولس گوید
اصل وی چون بخورند قولنج را سود دارد و اگر مفرقی بوی رسد و در دشت دران وزانوها
را نافع بود اما اصل وی گرم بود در آخر درجه اول و خشک بود در اول درجه دوم و شربتی از وی
جهت نقرس چون تنها بود از درم تا سه درم باشد کوفته و بیخته و اگر در حقنی که جهت
مفاصل مستعمل کنند از یک درم تا مثقال شاید و در مفاصل همان عمل سورنجان کند بی مضرت
رجل الحمام سنجار است و در ابو حنیفه گفته شد رجله بقله الحمقا است و گفته شد
رجل العقاب و رجل العقعق نیز رجل الغراب است که گفته شد و در مصر الاطریلال گو

بر جبل الغراب خوانند جبل الفرح جبل العیلوس نیز گویند و آن قاقلی است و گفته شود
جبن نوعی از مصل است بشیرازی قرنج قرنه خوانند و نیز ماسو گویند طبیعت
آن گرم و خشک است در دوم هنده گرم و شکوه و خشکی بود از وی حاصل شود و تازه سازد
از وی بخورد بیرکه ... کم بر ابر جند بیدستر مرغیست که وی را از اخر خوانند و وجرا
گویند و بشیرازی خورده کنند زهره وی چون در کوش ... خانند ... بر مرض ... بشه
یا در شقیقه و جانب مخالف باشند و در کوش بشقیقه ... کنند و کوه کار نزا ... کشته
و یا در کوش ایشان چکانند جهت باد یا کر کوه کان ... و دیگر زهره وی با عسل ... جمع
کنند سفیدی ببرد و اکر سرکین وی با ... زن بخور کنند بچه ... و دیگر با بیت خلط
کنند و در کوش چکانند کران کوش ببرد و زهره وی بر آن ... یا عقرب ... و بود و ... بدن
نافع بود شریف کوید کوشت وی چون با خردل خلط کنند و خشک سازند و بخور کنند
جهت نوبت و تب کی کربر زمان ببسته بود که در کرد و چون بر پای از بیان ... است
وی بگیرند و در میان پای زن آبستن نهند ... بزاید ... این ... است ... وی را
چون بخور کنند در خانه کزندکان زهر دار بگریزند و سرکین وی با ... کنند و در ...
... لون آن تغییر شود و جگر وی را بریان کرده چون سحق کنند و با ... کنند و ...
باشند و کی را جنون ... باشد بیاشامد هر روز سه نوبت سه روز چنین کنند
بیابد صحت یابد و بیست ... سکه ... وی با بود چون خشک کرده سحق
کنند و با شراب بیاشامد سودمند بود جهت ... و اکر ... بریانی
کرده بخوار زاید ... بزاید جادم نوعی از اجار است و الوان بود ... سیاه

وجوی رنگ و سفید و در وی بهترین وی سفید بود شریف گوید طبیعت آن ...
چون سه روز هر روز یک مثقال سحق کرده ... با عسل ... بخورند منع ... بکند که ...
انبعاث خون پیدا کرده و چون بسوزند و سحق کنند بر جراحتی که خون از وی روان بود باشند
قطع خون بکند و منع ورم بکند و چون خلط کنند جزوی از وی با جزوی شاخ بز کوهی سوخته
و بر آهن طلا کنند و در آتش برند تا رنج شود و بعد از آن بیرون آرند و در آب ...
آن آهن سرخ بود و اگر از ... که تو ... بدان نقش کرده باشند ... بر ... بستانند و سحق
کنند و کسی که عاشق بود با معشوق بیاشامد معشوق را فراموش کند صاحب منهاج
گوید گرم بود در دوم و خشک بود در اول ... و داء الثعلب را نافع بود شادنه
حرف است و گفته شد بپارسی سنبدان گویند و تیز برک طبیعت آن گرم و خشک
و لطیف گرم ... و باد ... و تحلیل ... و قطع ... بکند ... و ...
البول احداث کند و ... آن بود که ... با کاسنی و کافور ... حماهن قبلی
بپارسی آهن ربا خوانند و بشیرازی قبلی بهترین وی آن بود که صافی بود طبیعت
وی سرد و تر بود و گویند خشک ... آن ... لطافت در وی زیاده بود و تحلیل
و صفت ... آن ... گفته شد و در سب ... اسود بود و ... زیاده
از قبلی بود و قبلی ... و تصویر ... گویند و اگر ... بر ...
بنهند ... منع احتلام بکند و اگر ... بر ... عجب ... شود و بنهند زایل
کند و ... کرده ... زایل کند ... چون بر وی ...
و ... که ... بود ... و ... و ... و ...

سرطانات با عصاره که در غایت سردی بود و روغن گل یا روغن به یا روغن مورد چون بوی
اضافه کنند و آن صحیفه بدان روغن حل کنند و بمالند نافع بود و برادهٔ آن چون بیاشامند همان
علت حادث شود که از خوردن مرداسنگ از بستن بول و غایط و ثقل معده و معا و نفخ
و ابیلان و ضیق النفس و بجبل یا کجاق کشد و ایلاوس پیدا کند و علاج وی را علاجی بود
و مداوات بقی کنند بطبیخ تخم کرفس و شبت و انجره و بوره و ماء العسل و غذا
اسفیدباج و نشا و خلاص وی آنست که ادرار بول و اطلاق طبع حاصل شود و شیخ الرئیس گوید
چون حل کنند رصاص بشراب یا زیت نافع بود جهت ورمهای گرم و این زهر در خواص
آورده که اگر پاره رصاص در دیگی اندازند هرچند که آتش در زیر آن برافروزند گوشتی که
در آن بود قطعا پخته نشود و هر کس که انگشترین رصاص در انگشت کند بدن وی لاغر گردد
و اگر رصاص در روغن بمالند تا زنگ بر آورد و آن روغن بر آهن طلا کنند هرگز زنگ نگیرد
قلاد گوید اگر طوقی از رصاص بر درختی کنند که ثمر دار بود ثمر وی نیفتد و هیچ زیاده گردد و این
مؤلف گوید رصاص از جمله فلزات معروف بود و معدن وی در سر موضع بود و جهت
از طرف مشرق از جانب چین کشتی می آورند و دیگر در حدود بلغار و آن تنک کرده باشند
و آنرا قلعی نولاد گویند و نوعی دیگر از طرف فرنگستان و آن نوع اندک مایه سیاه فام بود
در شکل مارها کرده بلکه بهتر پادشاه آنجا و بعضی دیگر در بلد یک پیوسته آنرا ازدهان پاره گویند
و بهترین آن بلغاری بود که از همه صافی تر و روشن تر بود رطب گرم بود در دوم و تر
بود در اول و گویند حرارت وی کمتر از رطوبت بود و هرچه حلاوت وی زیاده بود حرارت
وی زیاده بود و اسحق گوید گرم و تر است در دوم و غذای وی زیاده از غذای ابر بود

وبهترین

و بهترین آن چینی بود و بیرون و بعد از آن برنی و رطب نفخ در شکم پیدا کند مانند انجیر و خشک چون
رطب اگر با بود و رطب ترا مفسد دندان و گوشت بن دندان [illegible] مزاج با بود و سپرز
بود و بجزر و آواز خشونت کند و از وی حاصل شود و جهت باشد منفعت و رطب معده سرد را نیکو بود و وی را مولد
و طبع نرم دارد و گرم مزاج را نافع مصلح بود و مولد سده و مصلح وی بادام و خشخاش بود که با وی
بخورند و بعد از آن سرکا هر یا خیار دهر که با سکنجبین خورند رطب مصفف است و چون خشک
شود قسب گویند و سعف گویند بپارسی است گویند و گفته شود ربی الغلابی سنائی گویند و آن
حشیشی است که داروئی چون دانه مورد بود و در علامات است که بود و جهت آن گرم است در اول و
و تر است در دوم جالینوس گوید گرم است در اول و خشک است در دوم و لطیف و بشر چون
اولا حسرا اگر هیچ مضرت بوی نرسد لکن هر جانوران زهر دار بود و هیچ وی را مرد را سیاه
کند و تخم و بیخ با شراب بیاشامند گزندگی جانوران را نافع بود و وی مضر و یاحنات و اعصاب
و مصلح وی [illegible] بود و یا سنبل الطیب ربی الحمام فرسطاریون نیز گویند و آن حشیشت سبز
رنگ بمقدار ماش اندکی بزرگتر چون پوست از وی باز کنند بمقدار عدس مقشر بود و صلب و طعم
عدس اما کاشیرین تر و طبیعت وی گرم و خشک بود و کبوتر وی را دوست دارد و گاو و سگ نیز
خوانند و گاو نیز بغایت دوست دارد و هیچ چیز مانند وی گاو را فربه نکند و دیگ نیز گویند
و مؤلف گوید نوعی از رستنی است و گفته شود ربی حیوانی دریایی است و اسفنج دریایی
گوهری دریایی است محمد زیور چون بجفد بر کرسی که صداع از رطوبت داشته باشند سعوط کنند
و چون بخور بر گیرند منفعتی که بیرون آید شفا یابد و اگر بزیب بخورند شفا آن ریثه
در منافع مانند [illegible] بکار کنند ربی الحجاره گویند رعی الابل است و گفته شد رجید

دانه است که در میان گندم می‌باشد و آن را از گندم پاک کنند و مضر بود خوردن آن بخور الزیره
خر گویند و بپارسی جره رغوة القمر زبد القمر است و زبد القمر نیز گویند و آن حجر القمر است
و گفته شد رزق دانی سبیل اسفنج است و گفته شد رغوة البحر زبد البحر گویند و قوت وی از زبد
ارنح بود و به تحلیل و تلطیف بود رغوة النطرون در غایت حرافت و حرارت بود و باشد که …
رق سلحفات بحری است و گویند بری و گفته شود رقا قیس گویند جفت … و بعضی گویند
لعبت بربریت و بعضی گویند خصی الثعلب است و برگ در باب خا گفته شود و گفته شد رقیقه
خاست و گفته شد رقعه جرجس است و گفته شود رقعه مرواریدی که … کنند از آن رقعه خوانند
مثل الجبار … الفل و رقعه خاص … سرخ رنگ … و طبیعت آن
سرد و خشک چون گویند و یک مثقال از آن در … هفته … بپای بخورد … و زمان
مقدار وقتی … که در بدن پیدا شود و بسبب افتادن یا زخم یا بر داشتن چیزی سنگین نافع
بود رمان قابل … اما سروی شکافته بود و مثلث شکل بود و بهترین آن رسیده
بود و طبیعت آن گرم و خشک است منقی بلغم و رطوبات معده بود و خلطهای غلیظ لزج بیرون آورد
رمان السعال خشخاش است و گفته شد رمان الانهار نوعی از سوفار یونی است و گفته
شود رمان البر درختیست که بشبیه انار ماند و کوچکتر و حب قلقل دانه اوست و منافع
و جمع وی حب قلقل گفته شد و منافع گفته شود رماد بپارسی خاکستر گویند مجموع مخفف باشد
رماد الماذریون جلا دهنده بود و … چشم … رماد خشب البلوط
خاکستر بلوط قابض بود خون ببندد و چون بجراحت بپاشند … دو درم بار
… بیاشامند … معده نافع بود رماد القصب خاکستر

نی بهترین آن نعلی بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند گرم و خشک بود در سیوم
سده که در مرارت بود بگشاید مقدار دانگی و گویند مضر بود به شش و مصلح وی کثیرا بود یا قند
رماد عش الخطاطیف خاکستر آشیان پرستوک بهترین آن بود که آشیانه در موضعی
بسیار هوا ساخته بود و صفت سوختن وی آنچنان بود که در کوزه کنند و سر محکم
گیرند و در تنوری که آتش تیز بود نهند یک ساعت و بعد از آن بیرون آورند و سحق
کنند طبیعت آن سرد و خشک بود نافع بود جهت … مقدار یک مثقال
و گویند مضر بود به شش و مصلح وی سکنجبین بود رمان حلو انار شیرین بهترین آن
بزرگ شیرین … بود و طبیعت آن سرد و تر در اول و تر بود در آخر آن و گویند
گرم بود باعتدال و در وی جلا بود با قبض و تلیین بود و دانه وی با عسل درد گوش را
نافع بود و در وی حلق و سینه را نرم دارد و معده را جلا دهد و خفقان را نافع بود و موافق
معده بود و بول براند و عصیر وی چون در شیشه کنند و در آفتاب نهند تا غلیظ شود
و در چشم کنند روشنایی بیفزاید و چندانکه کهن گردد بهتر بود و دانه وی نفخ و ریاح
در معده پیدا کند و گویند مصلح وی انار ترش بود و رازی گوید اندک نفخی در وی باشد
و باشد که نعوظ آورد و محتاج باصلاح نیست از بهر آنکه نفخ وی زود بگذرد و آب
وی چون بسوزند جراحت را سود دارد رمان حامض انار ترش بهترین آن بزرگ
آبدار بود و انواع انار غذا اندک دهد و قابض بود و قابض ترین اجزای وی پوست وی بود
و انار ترش سرد و خشک بود در دوم و گویند معتدل بود در تری و خشکی صفرا بشکند
و منع سیلان فضول بکند از احشا و دانه وی با عسل قلاع را نافع بود و عصاره وی

تا خمار را سود دارد و دوا از وی چون در آب باران خیسانند منفعت و دم گرفته
خفقان را سود دهد و جلاء دل بدهد و التهاب معده را نافع بود و سویق وی مصلح
ازدوی زنان آبستن بود و وی ادرار بول زیاده از شیرین و سویق وی جهت اسهال
صفراوی نیکو بود و قوت معده و جگر گرم بدهد و آب وی بابت جو دو دل را ساکن گرداند و
انار سبز تازه و ترش و شیرین پوست از وی باز کنند و در هاون سنگین بکوبند بجوشانند بابه
و بفشارند نیم رطل آب وی بابت درم شکر طبیعت را بلند تجفیف و مره صفرا براند و معده را
قوت دهد و شراب و رب وی خمار را نافع بود و تشنگی بنشاند و قیان و قی باز دارد
خاصه منفع وی و بسیار خوردن وی شکم را مضر بود و انار دانه خشک ترش
شکم ببندد و صاحب تقویم گوید انار ترش مضر بود بسینه و آواز و صاحب منهاج گوید
دانه وی بد بود و بحلق و سینه مضر بود و معده و مصلح آن حلوای عسل یا قند ی
بود و جهت پیران باشد اولی آن که زنجبیل یا ترنج پرورده خورند رماد حطب
الکرم خاکستر چوب رز بهترین آن بود که از درخت پیر بود و طبیعت آن سرد و خشک
بود و گویند گرم بود و رطوبت ریش را نافع بود مقدار یک درم و گویند مضر بود به بیشش
و مصلح آن کتیرا بود و چون با سرکه ضماد کنند بر گزندگی جانوران و سگ دیوانه نافع
بود و اگر سحق کنند و در شکم ترق کنند و بر بواسیر ضماد کنند و چون سرد شود دیگر بدل
آن گرم بنهند بابی و بدان اومان کنند سود مند بود و چون با نطرون و سرکه
ضماد کنند نافع بود جهت گوشت زیاده که در پوست خصیه پیدا شود و چون با زیت
و سرکه یا پیه کهن ضماد کنند جهت شدخ عضو و استرخاء مفاصل و تقویت اعصاب نافع

بود

بود رماد الرطبات صاحب جامع گوید صفت سوختن وی چنان بود که در کوزه
کنند و به گل حکمت بگیرند و در تنوری که آتش تیز بود بنهند بعد از آن بیرون آورند
و سحق کنند طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود رتف بهرامج است و گفته شد
رند صاحب جامع گوید آس است و صاحب منهاج گوید درخت غار است و آس
گفته شد و غار گفته شود رواس جرجیر الماء است و گفته شد روبیار از سیان است
و گفته شد و اهل مصر فرنیدیس خوانند و اهل اندلس قرون و این زهر دوخص آورده
که چون بکوبند با نخود سیاه و بر ناف ضماد کنند حب القرع بیرون آورد و گویند چون خشک
کرده سحق کنند با فلفل و در چشم کشند شکور را نافع بود ماسرجویه گوید گرم و تر بود
باعتدال منی را زیاده کند و شکم نرم دارد و بصری گوید خشن از آنکه تفکو کنند با کهن
گردد باه را زیاده گرداند و غذای صالح دهد و چون تفکو کنند با کهن گردد مولد
سودا و حکه بدن بود و رازی گوید دیر هضم بود و معده را بد بود و اولی آن بود که مصلح آن
سرکه و مری و کرویا کنند بعد از آن جوارش عود یا سفرجل مسهل خورند و اگر محرور مزاج بود از
عقب آن رب انار منعنع خورد و اگر بلغمی باشد خوردنش باید سرکه خورند بعد از آن گرم
نیک پخته کنند با روغن گردکان و زرده تخم مرغ و پیاز و کندنا یا قلیه سازند
زنان اول کنند سخن کرده و رحم بود و باه را زیاده کند زردیا عنب الثعلب است
و گفته شد رودحس بهترین سرطان بود که از صیدانی شند طبیعت
گیرند طبیعت آن گرم و تر بود غذا بسیار دهد و منی بیفزاید و مصلح اصحاب که بود
و سریش چون بپزند و مرق آن حقنه کنند امعاء سفلی تر کنند و کرده و اعصاب

و بدن را نیکو گرداند و باه را زیاده کند چون در مزاج حرارتی و یبوست بود و خوردن
وی مضر بود بمعده و احتراز کند اگر دیر هضم شود و اولی آن بود که با دارچینی خورند و بعد از آن
مصطکی بخایند و سر گوسفند تر تر از سر بز و سر بز تر از سر آهو بود و بدین قیاس و فی الجمله غذایی بد بود
که اندک سختی داشته باشد و غذا بسیار دهد و قوه بدن ضعیف بدهد و چون نا هضم بر وی مستولی
شود و باه را زیاده کند و بر ضعیف را کاران کند و کسی که معده وی ضعیف بود و نشاید که خورد
که قولنج بغایت آورد و گوشت زبان سنگین تر بود و گوشت خدین غذا بسیار دهد و جسم
جرب تر بود و زود تر بگذرد و دماغ سرد و تر بود و زبان با نمک خورند و اولی آن بود
که با سرکه و عرق و نعناع خورند اگر امکان بود و بخورند و اگر آرزو غالب بود با سرکه و خردل خورند
و مصلح دماغ در صفت دماغ گفته شد **رماد سنج** را سحت گویند و آن نحاس محرق است
بپارسی مس سوخته گویند بهترین آن مصری بود و طبیعت آن گرم بود در سوم و قابض بود
و مجفف و ملطف بود و سبل آب زرد بود و در خضابات موی استعمال کنند و ریشهای که در
چشم را جلا دهد و گوشت زیاده بخورد و ریشها که در بدن بود منع کند **روث الحمار**
سرگین خر خواه سوخته و خواه نا سوخته قطع سیلان خون بکند خاصه چون با سرکه بیامیزند
اگر سرگین تازه بیفشارند و آن آب در بینی کنند رعاف زایل کند و جراحت که بر وی افتاده
در بوینده همین عمل کند و چون تر بود و بیفشارند و آب آن بیاشامند سنگ گرده و جلید بریزد
بریزاند و سرگین اسب نیز همین عمل کند و سرگین خر که در علف چریده بود و چون خشک
کنند و با شراب بیاشامند جهت گزندگی عقرب نافع بود و مولف گوید اگر خشک کرده
وی جهت جرب بکوبند و بیزند و با گوگرد و مخ کنند و در روغن کنجد جرب شد و ریش

بالند و با مرداسنج و عدس کوفته حجامت بزند و پس از آب ریختن بالند و بشویند تا عرق
فرود آید بعد از آن آب بر بدن بریزند و بشویند بغایت نافع بود **روث البراذین** سرگین
استر چون دود کنند در شیب زن بچه مرده و مشیمه بیفکند **ربی** شیرازی
ارده خوانند طبیعت وی گرم و تر بود و غلیظ و مصلح وی عسل بود یا دوشاب و در هضم
منفعت وی گفته شود **رجیع الفار** خرفقان گویند و آن سم الفار است و تراب الهالک
نیز خوانند و آن شک است و گفته شود **ریباج** ریباج است و گفته شد
بپارسی شش گویند صاحب منهاج گوید گرم و تر بود و سهل الانهضام طبیعت ببندد
و غذای وی اندک بود و میل به بلغم داشته و مضر بود با صحاب سکر و بقراط گوید مجموع ششها
سرد و تر بود و روس گوید خشک بود و دشوار هضم و اصلاح وی چنان کنند که با سرکه
و گردنا بخیسانند و بعد از آن بریان کنند و بهترین ششها شش بره و گوسفند کوهی
بود و شش بره چون بریان کنند بی نمک در رطوبتی که از وی روان بود بر تاول خشک که
بر اعضا رسته باشد طلا کنند و بدان ادمان کنند زایل شود و هم این رطوبت بر
قوبا خشک مالند نرم گرداند و شش مضر بود بمعده و آلات بول و مصلح وی حب الآس
و شکر **ریة الثعلب** شش روباه چون با سرکه عنصل بخورند بود ضیق النفس را
سودمند بود **ریة الخنزیر و ریة الجمل** شش خوک و شتر چون بسوزانند و خاکستر آن
بر پیچی که حادث شود در پای بسبب موزه نافع بود و خاکستر شش خوک چون
بر جرب تراند سودمند بود **ریة الحمار الوحشی** شش خر گور چون خشک کنند
و بکوبند و بیاشامند سودمند بود ضیق النفس و سرفه را **ریة البحر** قلومون بلامیوس

آن چیزیست که در ساحل دریا یابند مانند آبگینه چون تر بود سحق کنند و بر نقرس
ضماد کنند نافع بود و در شین گفته شود ریحان و ریحان الملک و شیرازیان هم گویند بپارسی شاهسپرغم
خوانند بواسیر را نافع بود و در شین گفته شود ریحان سلیمان جعفرم و جاهم سلیمان
نیز گویند و نبات وی کوچک بود مانند لبلاب بر درخت پیچیده شود و وی مجفف و لطیف
بود با سرکه بر چهره طلا کردن نافع بود و بر دردهای بلغمی هم و بر نقرس و بواسیر همچنین سبیل
و جهت لقوه بخایند و بر گزند یا عقرب طلا کردن سود دهد و چون زنان با روغن گل بخود
بر گیرند سده رحم را نافع بود و ابن ماسویه گوید طبیعت وی گرم بود بواسیر ظاهر و باطن را
سود دارد و بسیار ازوی صداع آرد و مصلح آن روغن نیلوفر و کافور بود و بدل آن مرزنگوش
و گویند نیم وزن آن شیح است و نیم وزن آن عنب الثعلب و این مولف
گوید این ریحان آنست که طبیعت وی گرم و خشک است تا چهارم و وزان است که سر با بر دیبا
علفتی کنند و هر وی دراز بود و اگر بر روزگار آب نیابد خشک شود و هر درخت که
پهلوی وی بکارند از بیخ وی بستانند ریحان داود و ریحان داود نیز گویند و آن
از ذات الفنا رخت و گفته شد ریحان الکافور و کافور یهودی و بحر الکافور نیز
خوانند بپارسی بوسن گویند و آن نوعی از درخت است و نبات وی بیشتر
در خراسان بود و گل وی مانند خرما بود و ورق وی مانند ورق کاسنی صحرایی بود و گل وی
و ورق وی بوی کافور کنند چون ببویند یا در دست بمالند خواه خشک خواه تر
طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و ادمان بوییدن وی پاک کردن رطوبات از غشای
دماغ بکشند و اخلاط غلیظ که در سر باشد تحلیل کند و بوییدن وی با سرد مزاج را سودمند بود

سرکه نزاج

سرکه نزاج ریحان شراب صرف است خوشبوی ریتیانج صاحب منهاج گوید
سکنیت مانند سرطان و طبیعت آن سرد و تر است در دوم نشف رطوبات
چشم بکند و جلا دهد و روشنایی بیفزاید و مولف گوید آن نوعی از سرطان بحری است
و در سرطان گفته شود ریش شریف گوید بیرم مرغها چون بسوزانند و خاکستر آن
بر جراحت افشانند خشک گرداند و بر ریهای بزرگ یاری دهنده بود و در قی
و در علاج بینی شکسته و منافع پیره مرغی گفته شود در موضع خود و الله اعلم ریباس
بپارسی ریواج گویند قوت وی مانند حماض اترج و غوره بود و بهترین وی فارسی بود
شاخهای دراز سطبر آبدار طبیعت آن سرد و خشک است در دوم حرارت بنشاند
و مستی باز دارد و خمار را نافع بود و طاعون و وبا را نیکو بود و چون عصاره وی در چشم
کنند روشنایی بیفزاید و وی اسهال صفراوی و حصبه و جدری را سود دهد و بواسیر
و غثیان ساکن کند و قوت احشا بدهد و جگر گرم را آب وی با آرد جو بر چهره
و بر طلا کردن سود دهد و صاحب منهاج گوید مضر بود به سینه و قولنج و مصلح وی
اترج مربا بود و صاحب تقویم گوید مجفف اعصاب بود و مقطع باه و مصلح وی
شراب عود یا انیسون بود و بدل وی حماض اترج یا غوره

باب الزاء

زاج انواع است سفید و سرخ و سبز و زرد زاج سفید قلقندیس گویند و شوعار
و بیونانی حلقنیس و زاج زاج سرخ سوری خوانند و زاج سبز قلقنت و قلقند
گویند و قلقطار زاج زرد است بغدادی زاج شتر دندان خوانند بهترین آن مصری
بود براق مانند زرنیخ بدخشی و چون در دست بمالند زرد ریزه شود و پاک بود و گفته

وگفته نباشد ونوعی دیگر از زاج سوری است بپارسی زاج کفشگران خوانند وبشیرازی زاج
سیاه وبیونانی مالیطونا وملیطونا نیز گویند وجالینوس گوید قلقطار چون کهن شود زاج
گردد ووی معتدل ترین زاجات بود ومحرق وی الطف محرقات بود وزاج احمر واخضر
واصفر در قوت مانند یکدیگر اند لیکن اختلاف در غلظ ولطافت است ولطیف ترین
سفید است واقوی ترین سبز وغلیظ ترین سرخ وقلقطار خیر الامور اوسطها
بود متوسط است میان غلظ ولطافت وزاجی دیگر هست که بیونانی مسوق گویند
وبهترین آن قبرسی بود که لون آن مانند زر بود وطبیعت قلقطار گرم وخشک بود در سیوم
وهمه زاجات در طبیعت مانند همدیگر اند ووی قابض بود ومحرق خشک شیره اصلاح کند
وجرب وسعفه وناصور ورعاف وریش گوش ومرهم آن سودمند بود خاصه چون
فتیله بعسل بیالایند وقلقطار بگدازند ودر گوش نهند واکله که در دندان ریمی بود
وریش وریش آن خاصه سوری سودمند بود وخوردن آن مخنق نفس بود تا بحدی که بکشد
واز خوردن زاجات سرفه سخت پیدا گردد تا بحدی که بسل کننده ومداوای وی بشیر
تازه ومسکه وقند ومانند آن کنند وباقی منفعت هر یک در باب خود گفته شود زان
درختیست که آنرا امیران خوانند وگفته شود زاورق زیبق است وگفته شود زبیب
الجبل مویزج است وگفته شود وبشیرازی مویزک خوانند زبد البحر بیونانی ادر
افیون وادرقی وادرقیس نیز گویند وبسریانی عاقورا وآن کرد بر کردی جمع می
شوند وهم دریا مانند یخ بود ودر میان نی وگیاه یابند ولون وی مانند حجر سوس بود وبشکل
زبد الجوهر است وبسیار سوراخ وطبیعت وی در چهارم گرم بود وشاید که تنها استعمال کنند

بایدکه

بایدکه ادویه باوی خلط کنند که سر حده وی بشکنند واگر محتاج باشند از جهت بیرون شاید که استعمال
کنند لیکن از جهت اندرون احتراز واجب دانند ودیسقوریدوس گوید جرب وریش شده
وکلف وقوبا وبثرها ومانند آن سودمند بود وفی الجمله دوائی حاد بود ووی مزاج بدکه عارض
شود در اعضا بار مزاجی نیک کند وعرق النسا را سودمند بود ورازی گوید جسم را اصلاح دهد
وورم پستان زایل کند چون کوفته بآب طلا کنند زبد القمر حجر القمر است وگفته شد
زبل بپارسی سرگین گویند ومختلف بود بسبب اختلاف حیوان واختلاف اشکالی
یک نوع تنها خاصه انسان ومجموع زبلها محلل ومجفف بود زبل الحرذون والورل
سرگین ضبه لون را نیکو گرداند طلا کردن زبل الذئب بهترین سرگین گرگ آن
بود که از خار گیرند وسفید بود ودر وی استخوان وموی بود وقولنج را نافع بود خاصه چون آن
گرگ استخوان خورده باشد واگر بزرگ خاصره بیاویزند همین خاصیت دهد واگر
در پوست ایل یا پوست گرگ گیرند وبیاویزند بر پستان از ورم کیشی که بعضی از انها
گرگ خورده باشد نیکوتر بود زبرجد نوعی از زمرد است طبیعت آن سرد است
در دوم وخشک است در اول باصره را قوت دهد وباقی منفعت وی در زمرد گفته شد
زبد القواریر مسحوقیا است وگفته شود زبیب بپارسی مویز گویند وهر ثمری که
خشک شود زبیب خوانند الا خرما که آنرا تمر الرطب خوانند وزبیب خوانند
وزبیب را مویز گویند بهترین آن خراسانی بود بزرگ شیرین گوشت وی گرم وتر بود در
اول ودانه وی سرد وخشک بود در اول وجالینوس گوید سرد بود در اول وخشک بود در دوم
وبادانه خوردن درد معده را نافع بود وباد را دهنده بود در ادویه مسهل چون ده درم از وی اضافه کنند

وچون بیدانه بود شکم براند وآن نوع که لاغر بود وقابض حرارت وی اکثر بود ومعده را
قوت دهد وطبیعت ببندد ومحرق دم بود ومصلح وی خیار شنبر بود وگویند شیره تخم
خرفه واسحق گوید حصرم دم بنشاند وقول اول اصح است وگویند مضر بود بگرده ومصلح وی عناب
بود ومویز بدن را فربه کند ومسیح مضرت رساند الا مگر بجوهر وی فراج ومصلح وی سکنجبین بود
یا از فواکه ترش چیزی ودیسقوریدوس گوید گوشت وی چون بخورند موافق قصبه شش بود
وسرفه واگر گوشت وی با فلفل خلط کنند یا با آرد جاورس وبیض بریان کنند وبعسل
بخورند بلغم از دهن بیرون کشد وچون بیامیزند با آرد باقلا وکمون وضماد کنند بر ورم گرم که
در انثیین بود سود دهد وچون خلط کنند سحق کرده با شراب وضماد کنند بر هر چه پیدا
شود در پوست مثل جدری یا ریشهای شهدیه وعفونات که در مفاصل بود وسرطانات
وچون ضماد کنند با جاورس بر نقرس نافع بود وچون بر ناخنی که جنبد بچسبانند زود
قلع کند ومویز غذا زیاده از انگور دهد وجلای مویز کمتر از انجیر خشک بود واطلاق وی
کمتر از اطلاق آن بود غیر از آنکه مویز موافق تر از انجیر خشک بود بمعده وبدل آن کشمش
است **زبد البحر** بپارسی کف دریا خوانند وآن پنج نوع است یک نوع بشکل اسفنجه بود
وسطبر بود وبوی وی مانند بوی ماهی بود ودر ساحل دریا بسیار یابند ونوع دوم بشکل لخم
جسم بود یا اسفنج ولیسیار تجویف بود وبوی وی مانند بوی طحلب بود ونوع سیوم بشکل
کرم بود ودیسقوریدوس خواند بشیرازی کرم ایوب ونوع چهارم بصوف جرکن ماند بسیار
تجویف سبک ومؤلف گوید آن اسفنج است وگفته شد ونوع پنجم بشکل مانند
قطن بود ودیسقوریدوس بلبلا نوید وباطن وی خشن بود مانند قیشور وظاهر املس وبهترین آن

بردی

۱۳۷

بردی بود که بزردی مایل بود وطبیعت آن گرم وخشک بود در سیوم وگویند تر بود داء الثعلب
را نافع بود چون بسوزانند وبا شراب سرخ رنگ که قوام آن رقیق بود بر داء الثعلب طلا
کنند موی بر وباند وخنازیر وجرب وقوبا وبهق ودهر علتی که در جلد پیدا شود نافع بود وچون
با موم وروغن گل استعمال کنند بشره صافی کند وکلف سیاه واثری که در روی واعضا
پیدا شود زایل کند ونوع سیوم که گفته شد عسر البول وسنگ گرده ورمل که در مثانه بود
وسده گرده واستسقا ودرد سپرز را نافع بود وحیض براند وباقی انواع آن منفعتهای
دیگر که گفته شد در ایشان باشد وجلای دندان بدهد وموی بر داء الثعلب بروباند
چون با نمک یا شراب طلا کنند وانواع زبد البحر موی با بستر نیز بر وباند ونوع بهترست
که سفید بود وطبیعت وی گرم بود ونیز وخشک در دوم جلا چشم بدهد وبا ادویه
که مناسب بود سفیدی که در چشم بود زایل کند ومقدار مستعمل از زبد البحر از دو دانگ تا دو دانگ
بود ومضر بود بسر ومصلح وی کثیرا بود وگویند مضر بود بسر ومصلح وی روغن گل بود
بود وبدل وی بوزن وی حجر القیشور بود واگر خواهند که وی را بسوزانند در دیگی گلی نیم پخته
نهند وسکاف آن بگیرند ودر تنور حمام میان آتش نهند وچون پخته گردد بیرون آورند
واستعمال کنند وغسل آن مانند اقلیمیا کنند **زبده** بپارسی مسکه گویند وبشیرازی
نشک بهترین آن تازه بود که از شیر میش گیرند طبیعت آن گرم وتر است در اول
وتری وی زیاده بود منضج ومحلل بود اگر بر بدن طلا کنند بدن را فربه کند وغذا وی بدهد
وجراحات اعصاب را سود دهد ودرد بن گوش وانثیین ودهن واگر بر لثه
کودکان بمالند نافع بود جهت زود رستن دندان وهمه ورمها که در دهن بود نضج دهد

وچون با عسل خلط کرده لعوق کنند سودمند بود جهت خون از نفس حاصل شود و ذات الجنب را
و دوم نفس را نافع بود و بدان حقنه کردن در ریشهای خارج صلب که در جرم امعا در نشسته بود سودمند بود
و ریشهای روده و اگر با ادویه بود که جهت جراحتهای اعصاب نافع بود و جهت دماغ و زخم شانه
سودمند بود و ریشها پاک کند و گوشت برویاند و دفع زهرها کند و چون بر گزندگی افعی مالند
نافع بود و سرفه سرد و خشک را نافع بود خاصه چون با شکر و مغز بادام بود و ذات الجنب
و نفس را نافع بود و منع خون زیاده کند چون پانزده درم از وی با عسل بخورند و بسیار
خوردن وی مسهل بود و مغثی و دافع معده و مصلح وی اجزای قابض بود و گویند مصلح وی [illegible]
قندی بود و نافع بود جهت خشونت حلق و قصبه و سرفه خشک چون بدان غرغره کنند سودمند
بود و حرقت مثانه را سود نافع بود یا با بیضه نیم برشت و آنچه تازه بود در بعضی ادویه بدل
زیت بود و در بعضی بدل [illegible] و دوده وی چون بگیرند مانند دوده [illegible] روغن بزر در ادویه
چشم مستعمل کنند مجفف بود و قبضی اندک در وی بود و قطع سیلان ماده چشم کند
و نفس آن پاک گردانند **زباد** نوعی از طیب است آن رطوبتی که از میان پای جانوری
گیرند بشکل گربه اما سر وی کوچک بود و اغبر و زباد خوانند طبیعت وی گرم بود در سیوم و معتدل
بود در رطوبت و بوییدن آن و مالیدن صداع و دردشقیقه که از سرما بود نافع بود و اگر
یک قیراط در دو درم شرابی که ممزوج بود بگدازند و بیاشامند خفقان زایل کند و ضعف دل را
بغایت نافع بود و اگر زنی دشوار زاید یک درم از وی با یک درم زعفران در مرق مرغ فربه
کنند و بیاشامد زاییدن بروی آسان گردد **زبل الاطفال** آنچه اول از اطفال
بیرون آید بستانند خشک کنند و سحق کنند با همچندان وی در ورق مامیثا و همچندان

آن

آن نبات را در چشم کشند سفیدی که در چشم بود زایل کند و چند روز بهترین زبل طفلان
آن بود که از طفلی گیرند که محفوظ باشد از تخلیط و بعسل بسرشند و خشک کنند خناق و دیگر نافع بود
و یا در حلق دمند همین عمل کند و همچنین کسی که ورم حلق پیدا کرده باشد و نزدیک مرگ بود و جهت احتیاج
بفصد باشد از خناق چون زبل کودک خشک کرده بعسل معجون کنند و بر زیر حلق طلا کنند
نافع بود و مجرب است و باید که غذای آن کودک سه روز ترمس با نان تنوری دهند که بنمک
خوش کرده باشند و شرابی که اندک مزاجی داشته باشد بوی دهند سه روز باقی غذای وی
معتدل و روز چهارم زبل وی بستانند و خشک کنند و نگاه دارند و همچنین اگر غذای وی گوشت
مرغ و دراج پخته بآب بود سودمند بود و باید که از غذاهایی که رطوبت بسیار داشته باشد نگاه
دارند و اگر نگاه ندارند در فعل و قوت مانند زبل کلاب بود و زبل اطفال بزرگترین تریاقی
کسی باشد که بکسان زهر دروی یا زده باشند و زبل انسان چون خشک کرده با شراب
یا عسل بیاشامند جهت تبهای دایره و گزندگی جانوران و ادویهای کشنده و یرقان نافع
بود و قطع اسهال بکند و چون سحق کنند و بر موضع عقبه باشند زایل کند **زبل اللقلق**
سرگین لقلق چون بیاشامند صرع را سودمند بود **زبل الجراد** سرگین ملخ بهق و کلف را
زایل کند **زبل الخطاف** سرگین پرستوک سپیدی چشم را زایل کند **زبل الکلاب** بهترین
آن بود که از سگی گیرند که استخوان خورده باشد و آن با عسل نافع بود جهت ریشهای کهن و خشک
بدان کردن خناق را زایل کند و جهت دفع اسهال آن ثاسیل با شیر سودمند بود خاصه چون در [illegible]
بود و جهت قولنج بدان حقنه کردن با آب گرم نافع بود و دیسقوریدوس گوید سرگین سگ چون
بگیرند در تابستان بعد از غروب ستاره کلب و خشک کنند در سایه با شراب بیاشامند

ویا باب شکم ببندد و سرگینی که استخوان خورده باشد انچه سفید بود خشک کنند و نبود
و خشک کنند جهت ورم حلق و خناق بغایت سحق کنند با ادویه که نافع بود و دیسقوریدوس
گوید سرگین سگ جهت نفث و اگر با ادویه که محلل بود خلط کنند ورمها بگدازاند زبل
الزرازیر سرگین کرتنگ گویند بهترین ان بود که ارزن یا برنج خورده باشد
قوبا و بهق و کلف را سود دهد زبل العصافیر سرگین گنجشک پاک کننده و زایل کننده
کلف از روی بود و چون بلعاب دهن بسرشند و بر ثالیل طلا کنند زایل کند و ثالیل را
بشیرازی گوک گویند زبل الرخمه سرگین مردارخوار چون دود کنند در شیب زنان
بچه بیندازد و چون با زیت بیامیزند و در گوش چکانند گرانی ببرد زبل الحمام
سرگین کبوتر گرمتر از همه سرگینها بود و سودمند بود هر خشکی سرد که باشد و با آرد جو
چون بیامیزند محلل بود و چون با سرکه بیامیزند خنازیر را سود دهد خاصه چون بزرکتان
کوفته با وی همراه کنند و چون با عسل و بزرکتان خلط کنند ورمهای صلب منفجر گرداند
و خشک ریشه که حادث شود از آتش بازی و چون با زیت بیامیزند سوختگی آتش را سود
دهد و اما سرگین کبوتر که در خانها دارند بغایت گرم بود و سرگین کبوتر صحرایی و کوهی حدة
وی بیشتر بود و سرگین کبوتر در بسیار مرضها مستعمل کنند در مرضهای سرد که احتیاج بسخونت
بود و قوبا و مفاصل و سعفه و درد شکم و درد گرده را نافع بود و چون با آرد جو بیامیزند
و در آب بزنند و با سرکه و عسل بیامیزند و بر زنند و ضماد کنند بر دملها و خنازیر و ورمهای
صلب بگدازاند و بصلاح آورد و چون با آرد جو بیامیزند و بآب بزنند و اندکی
قطران اضافه کنند و با هم سحق کنند تا مانند مرهم گردد و بر رقعه نهند یا کتان پاره

وسه روز رها کنند پس بردارند و دیگر تازه بنهند و چندان این عمل کنند که زایل گردد و اگر باب
بزنند و کسی را که عسر البول بود در ان نشینند نافع بود و جهة درد شقیقه طلا کردن و چون با سرکه
برشتی طلا کنند نافع بود و هم چنین اگر با سکنجبین بیاشامند سرگین کبوتر برج چون دو درم
از وی با سه درم دارچینی بیاشامند سنگ گرده بریزاند و چون بسوزانند و در خرقه کتان
تا مانند خاکستر شود و با زیت بیامیزند و بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود و گویند سرگین
کبوتری که بزرکتان خورده باشد سنگ گرده بریزاند و مجرب است و سرگین کبوتر در حقنه
قولنج را نافع بود زبل الفیل چون زن بر پشم پاره بگذارد و برگیرد هرگز آبستن نشود و اگر بخور
کنند صاحب تب کهن را نافع بود زبل الفرس سرگین اسب همان عمل سرگین
خر میکند زبل الدجاج سرگین مرغ اگر دود کنند درد دندان ببرد و موافق کسی بود که فطر کشنده
و ادویهای کشنده خورده باشد و اگر با سرکه بیاشامند قولنج بگشاید زجاج بپارسی آبگینه
گویند طبیعت آن گرم است در اول خشک است در دوم موی را برویاند چون با روغن
زنبق طلا کنند و در وی قبضی و لطافتی بود و سفیدی چشم زایل کند و روشنایی بیفزاید
و چون بسوزانند در عمل اقوی بود و انچه سوخته بود سحق کرده مثانه بریزاند چون با شراب
بیاشامند و اگر غیر محرق مستعمل کنند باید که بغایت سحق کنند صفت سوختن وی
آنست که در کوره آهنگران نهند تا نزدیک گداختن پس بیرون آورند و در آب ملح
اندازند بعد از ان سحق کنند و مستعمل کنند و گویند سوختن وی چنان بود که سحق کنند و بر
روی صحیفه از آهن کنند که سر آن گشوده بود و آتش بر زیر وی کنند مقدار ساعت
و دایم تحریک آن کنند بعد از ان بغایت سحق کنند و دیگر بار بزنند زحل کشوث است

وگفته شود انشاء الله تعالی زدوار جدوار است وگفته شد زرین درخت گویند درخت
اترج است و مولف گوید درختیست که در ولایت کازرون بسیار باشد خاصه در شاپور
و ورق وی مانند ورق زیتون بود و گل وی مانند قرصی بود اسپید زرین بود و در وقت انگور
بشکفد و ورق وی چون سبز بود بکوبند و عصاره وی با سکنجبین بیاشامند عرق النسا را
و عسر البول و طمث را نافع بود و خلطی بسته از مثانه بیرون آورد و گزندگی جانوران را سود
دهد و وی مضر بود بمثانه و مصلح وی حب الآس و طباشیر بود و بدل آن بوزن آن قنطوریون
باریک و بوزن آن تخم خیار زه و بوزن آن حب الاترج و گویند بدل آن نیم وزن آن زعفران
زرنباد بزبان هندی کچور خوانند و بزبان اهل مکه عرق الکافور و وی بیخیست که از وی بوی
کافور آید چون تازه بود و بلفظی دیگر سلارک خوانند و در طعم وی تلخی بود آنچه در تری بکار دارند بکشند
و بجوشانند تلخی وی کمتر بود و آنچه پاره کرده باشند تلخ تر بود و آن نیکوتر بود و طبیعت آن
گرم و خشک است در دوم تا سیوم و گویند در اول محلل ریاح غلیظ بود خاصه در ارحام و بدن را فربه
کند و قطع بوی سیر و پیاز و شراب بکند چون در دهن گیرند و قی را ببندد و
گزندگی جانوران را سود دهد تا حدی که زهر گزندگی بجدوار بود و شکم را ببندد
و مفرح و مقوی دل بود و بخاصیت قوت قبض و تلطیف و از ادویه
تریاقات کبار بود و مرضهای سوداوی و مقوی روح حیوانی بود که در جگر باشد
و مسهل سودا بود و شربتی از وی یک درم باشد بول براند و مرضهای سوداوی
و خفقان دل و فساد فکر و غم و وحشت در بیشتر نفعها مانند درونج
بود و معده تر را خشک گرداند و چون در دهن گیرند و بدان ادمان

کنند

کنند درد دندان را نافع بود و بوی بد از دهن زایل کند خواه که از ریح بود خواه که از سبب
غذا و این زهر در خواص آورده که چون تر بود و بکوبند و در شیب پای مالند هر علتی که در وی بود
زایل کند از صداع و شقیقه و امثال آن بود و چون در خانه بخور کنند مور بگریزد و اگر صاحب داء الفیل
طلا کند بر عضو که بشیرازی کوه گر گویند موافق بود و اگر یک جوز درست بزرگ از وی
سوراخ کنند و بیاویزند بر عضوی که شهوتش منقطع شده باشد از علتی نه از آنکه از طبیعی
بود بحال صحت باز آورد و انتشار حاصل کند و دیسقوریدوس گوید جهت ترنج کودکان و عرق
النسا و نقرس و فالج و جرب کودکان را دو درم با عسل بسرشند و چند نوبت طلا کنند
زایل کند و جالینوس گوید درد و کوفتن عضو و عرق النسا و فالج و صرع که بسبب آن از
رطوبات بود چون با عسل بیاشامند نافع بود و صاحب منهاج گوید بسیار خوردن وی
مضر بود بدل و مصلح آن قرنفل بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی سنبل الطیب
بود و بدل آن رازی گوید در مداوای گزندگی جانوران و بادها غلیظ یک وزن و نیم آن
درونج و چهار دانگ وزن آن طرخشقوق بری و نیم وزن آن و دو دانه اترج و گویند بدل آن
شیطرج در اکثر است زراوند مدحرج زراوند مدور گویند و معروف بود بشابی
و وی ماده بود بپارسی زراوند گرد خوانند و بهندی کچور و بهترین آن بود که بلون زعفران بود
که بغایت زرد باشد و طبیعت آن گرم است در آخر دوم تا اول سیوم و خشک است
در سیوم و وی اقوی بود و الطف از طویل نافع بود جهت ربو و صرع و وسواس و نواق
و نقرس چون دو درم بیاشامند و گزندگی جانوران و ادویه کشنده نافع بود و جذب سلی
و شوک و سهام بکند و چون ضماد کنند و از اعضا بیرون آورد و بهق را سود دهد و دندان را

جلا دهد و دفع اخلاط بلغمی و ادرار بکند و قوت سامعه بدهد و ریشهای بد را پاک کند و گوشت برویاند
و چرک گوش پاک کند و در مرهم تعفن که از سردی بود سود دهد و در ثقل صرع و دیگر امراض بلغمی چون با عسل بیاشامند
و درد سرین و عرق النسا و نقرس و فالج و دردهای اعصاب را نافع بود و صاحب منهاج گوید مضرت
به سپرز و مصلح وی عسل بود و صاحب تقویم گوید مجفف اعضا بود و مصلح وی انیسون و گفته اند و بدل وی
و مقدار مستعمل از وی یک مثقال تا دو درم بود و بدل وی بوزن آن زرنباد و دو دانگ آن انیسون و نیم
وزن آن قسط و اسحق بن عمران گوید بدل آن یک وزن و نیم زراوند طویل بود و گویند بدل آن ار
است و گویند بوزن آن زراوند طویل و نیم وزن آن راوند چینی **زراوند طویل** شجره رستم خوانند
و ارسطولوخیا و ارسطولوخیا نیز گویند و اهل اندلس مسمقارو مسقوران نیز گویند و بیونانی
دیگر خوانند و در قطولیدس گویند و وی نر بود و بهترین آن بود که رنگ زرد و منی مدحرج بود و سطبر
و دراز انگشت و سطبر تر و طبیعت آن گرم است در سوم و خشک در دوم گوشت برویاند
و جهت صرع و گزندگی از آشامیدن نجابت سود دهد و لون را صافی کند و سینه را پاک کند و جهت ...
نافع بود و ریشهای ترشح با صلاح آورد و دندان و بن آن پاک کند از رطوبتی که در آن بود و اگر
کوفته با سرکه بر سپرز طلا کنند نافع بود و اگر با سکنجبین بیاشامند ضماد کنند گزندگی جانوران
و بهر گزندگان و ادویه قتاله را سود دهد چون با عسل در بیاشامند نفسا را پاک کند از فضول
بسته که در رحم بود و حیض براند و بچه بیرون آورد خواه مرده و خواه زنده و اگر قرصی از وی سازند
بخور دهد و درد و همین عمل کند و گرم در دار و جب القرع بکشد و اگر با روغن بر بدن طلا کنند
تشنج بکشد و بیمار را نافع بود و جهت معده چون با ایرسا و عسل بیاشامند و ریشهای عمیق
را هموار کند و اسحق گوید مضرت بجگر و مصلح آن عسل بود و بدل آن شیطرج است و گویند

بوزن آن زرنباد و نیم وزن آن انزروت و ابن مولف گوید برگ زراوند گرد که آنرا ماده
گویند چون برگ عشق بود و در وی تیزی بود و اصل او در شاخها باشد دراز و شکوفه او سفید بود
و از زراوند شکوفه گلگون و بوی گیرنده دارد و برگ زراوند طویل که آنرا نر خوانند دراز بود و زراوند
سطبری انگشتی بود و درازی او بمقدار یک وجب و ابن ریحان بیرونی در صیدنه آورده
که زراوند نیلج نیست بلکه سیرین است **زرنیخ** الوان آن انواع است زرد و سرخ و نیز
و قبرسی و سپید و بهترین آن زرد بود مانند طلق زرد و براق که بوی کبریت از وی
آید از معدن که صفحها بر روی یکدیگر بود و بلون زر بود بپارسی زرنیخ بدخشی خوانند طبیعت
آن گرم و خشک در سوم سوزنده بود و در وی قبضی و عفن بود و لداغ و گوشت زیاده
بخورد در ریشها و موی بسترد و با پیه بر جراحت نهند سود دارد و در جرب و سعفه تر و اگر با زفت
بر موضعی که چون مرده بود بسبب ضربی طلا کنند نافع بود و با زیت جهت نشس و با روغن
گل جهت بواسیر و اگر در موم روغن کنند خاصه زرنیخ سرخ نافع بود جهت ریش بینی و دهن
و آنکه که ورمی بود و خوزی گوید زرنیخ سه نوع است زرد و سرخ و سفید نوع گشنده
بود و زرد بر موضعی که چون مرده بود بسبب ضربی طلا کنند آثار آن ببرد و نوع سرخ در
فلغمونی نیکو بود و اسحق بن عمران گوید زرنیخ زرد چون سحق کنند و در میان ... کنند
بر مگس که در آن افتد بمیرد و نوع سرخ چون سحق کنند و بعصاره ... تر گردانند و ...
بغل طلا کنند بعد از آنکه موی برکنده باشند دیگر نروید و دیسقوریدوس گوید قوت
زرنیخ سرخ مانند زرنیخ زرد بود و چون با ... بیاشامند داء الثعلب زایل کند
و زرنیخ بر اعضا طلا کردن کلف آورد و مصلح وی آن بود که بر نیخ طلا کنند و زرنیخ

مصعد کشنده بود و از خوردن وی همان عارض شود که از خوردن شک که آن سم الفار است
و اکسیریان انرا زرنیخ سفید خوانند و مداوای آنکس که زرنیخ مصعد خورده باشد قی باب
گرم و روغن کنند بعد ازان آب گرم و جلاب و روغن کنجد با روغن بادام و شیر تازه و لعابات
دهند و رازی گوید بدل زرنیخ سرخ نیم وزن آن زرنیخ زرد بود و صاحب تقویم گوید زرنیخ
معفن اخلاط بود و مصلح آن هلیله زرد بود و مقدار ماخوذ از وی نیم درم بود و تشویه کردن
زرنیخ چنان بود که دیگی نو کوزه ای بر سر آتش نهند و زرنیخ دران کنند و دایم تحریک میدهند تا آن
زمان که لون آن تغییر کند پس فرو گیرند و سرد کنند و سحق کنند و بکار دارند **زرنب**
رجل الجراد خوانند و این اسم را بدان نهاده اند که مشابه آنست و هندیی تیو خوانند
و بجاری سرد ترکستانی طبیعت آن گرم و خشکست در آخر دوم بغایت مقوی و مفرح دل
بود مانند زرنباد و بسبب عطریتی که در وی هست و تلطیفی و قبضی تقویه و تفریح زیاده دهد
و چون با روغن گل یا با آب و روغن بنفشه سعوط کنند درد سر که از سردی بود سود دهد
و از تری نیز و در قوت مانند سلیخه بود و کبابه معده سرد و جگر ضعیف را سود مند بود و اوجاع
اعصاب را نافع بود و مجموع عصبهای بدن و محلل بادها بود که در مجموع بدن پیدا شود
و شکم ببندد و مصلح وی جلاب نیم گرم بود و بدل وی دارچینی بود و گویند سلیخه
و کبابه و گویند هیل و گویند بقوت جوز بوا بود لیکن لطیفتر از وست **زعفران**
جادی گویند و جاد و ریهقان و کرکم و شعور الصقالبه و خلوق و بهترین آن
تازه بود بغایت سرخ رنگ و تیز بوی بود و از ولایت فارس از کوه کیلویه خیزد
و آن نوع بهترین انواع زعفران است بعد ازان فراسانی که مردف بود بهکلندی

زریرا بقدر مانیم است

وبعد ازان رود واری و زعفران فرنگی که آن مشهور بمصری بود و بیشتر قلب بود و طبیعت
زعفران گرم است در دوم و خشک در اول و فولس گوید گرم است در سوم و خشکست در اول
و در وی قبضی بود و محلل و منضج بود و مصلح عفونت و بلغم و مقوی احشا و لون را نیکو کرداند
و چشم را جلا دهد و تاریکی زایل کند و آب رفتن وی باز دارد و چون با شیر زنان در چشم
کنند و چون با ادویه خلط کنند که مناسب بود و بیاشامد درد اندرونی را نافع بود و ضماد آن
از وی چون مستعمل کنند درد رحم و مقعد را نیکو بود و وی مقوی دل بود و مفرح و منوم
و باه برانگیزد و بول براند و سده جگر بگشاید و چون با زرده تخم مرغ زنی که دشوار زاید بیاشامد
از درم و در ساعت بار بنهد و صاحب منهاج گوید یکدرم تمام بود و چون با شراب بیاشامند
مستی زیاده کند و تفریح بخشد تا حدی که گاه باشد که از غایت فرح بدیوانگی
کشد و وی دافع معده بود و سبب عفونیت و مقوی معده و جگر بود و مقوی آلات
نفس و تقویت پشت بدهد و در گریستن و در رکیک را نافع بود و مقوی دماغ بود و مثانه
و گرده را پاک کند و سبز را سود دهد و چون بپزند و آب آن بر سر ریزند بیخوابی را
نافع بود و چون با ادویه خلط کنند نفوذ آن ادویها در جمیع بدن بکند و درد سر که از سردی
بود و شقیقه را سود دهد و بدل وی چون با شراب بیاشامند بول براند و شربتی از وی
از نیم درم تا یکدرم بود و مسیح گوید مضر است به شش و مصلح وی انیسون بود و منصوری
گوید مصدع و مغثی بود و مصلح وی عصاره زرشک بود و صاحب منهاج گوید مظلم حواس
بود و مصدع و منوم و چون سه مثقال از وی با آب بیاشامند کشنده بود بتفریح
و مسیح گوید هضم طعام بکند و رازی گوید اشتهای طعام ببرد و مغثی بود و در خواص آورده اند که

در هر خانه که زعفران بود سام ابرص در انجا نرود و رازي گويد بدل آن بوزن آن دارچيني و نيم آن سنبل بود و شيخ گويد آن قشور سليخه بود و گويند بدل آن دو وزن آن خلط و ثقل دهن زعفران بود و ابن مؤلف گويد بهترين زعفران تازه بود يعني آبي و آن چنان است كه چون تر بود شعر او را در آب فرو برند سه نوبت و انگاه بسايه خشك كنند و شعر سبتر بود و لون او نيك سرخ بود و هيچ سفيدي نداشته بود و پس ازان زعفران زرده و آن پاكيزه بود و ناشسته و پس ازان سپاهاني و پس رازي و زعفران رازي را سفيدي و زردي بسيار بود و شعر او باريك بود و زعفران شامي بهتر از رازي بود و به از مغربي بود و به از يماني و فروتر زعفرانها خراساني بود و زعفران را بعضي بشيره انگور نم كنند تا نرم شود و سرخي او زياده گردد و انرا زعفران عصيري گويند و بعضي بعسل نم كنند و غرض آن باشد كه وزن آن زياده شود و در سغد بزبان نيايد زرشك و زرنك انبرباريس است و گفته شود زرنگ و زرد ك است خشك است و در عصفر گفته شود زيرا بقله مباركه است بزبان سرياني و گفته شود زرنيخ رياس است و گفته شد زرقون سليقون گويند و آن اسرنج است و گفته شود زرافه حيوانيست كه ويرا اشتر گاو پلنگ گويند و در خواص حيوانات صفت وي گفته آيد گوشت وي غليظ بود و سوداانگيز و ابن مؤلف گويد زرافه در زمين نوبه بود سر او بسر شتر ماند و شاخ بشاخ گاو و پوست او بپوست پلنگ و سينه بسينه گاو و گردني بغايت دراز و دستها دراز و پايها كوتاه و دنبال او بدنبال آهو ماند و گويند ناقه حبشي با نر گاو وحشي جمع شود از ايشان زرافه حاصل شود و حال آنكه زرافه تن اشتر دارد و سر گاو و سروي يا كوهي و ذنب گاو و دنبال شتر و دندان خر و دست دراز و پاي كوتاه بي زانو و پوست وي

خال

خال خال بود بر كل ظريف و در سرون باريك وطيلسان حسكم گويند در جانب جنوب انجا كه خط استوا است در تابستان بگرما گرم حيوانات مختلف جمع شوند و بر مصانع آب بسبب تشنگي و بعضي با غير نوع خود گشن كنند ازان اشكال عجب پيدا شود و چون زرافه و سمع و غشيار و زرافه حيواني غريب است و كاري لذذ نيايد و در سنه ست و ثمانمايه يكي بشيراز آورده بودند زرير گل نباتيست كه در كوهستان چون جانها باشد و بشيرازي ويرا اسفرك گويند و جهت رنگ زرد صباغان استعمال كنند زعفران الحديد صدا الحديد است و زنجار الحديد هم گويند و بشيرازي زنگ آهن خوانند و آن از آهن گيرند و انواع زعفران يك ورق قبل ازين مرقوم شد زعرور جبلي تفاح بري خوانند و الج نيز گويند و ارونيا و ذو ثلاث حبات هم گويند و درخت ويرا آنكه خوانند و زعرور را بشيرازي كيل گويند و جاليقوس آنرا اهلهليون خوانده است و بهترين آن سرخ بود و آن بستاني است و گفته شود اما نوع زرد طبيعت آن سرد و خشك بود و قابض و قابضتر از سفيد معده را نيكو بود و شكم ببندد و بول نه بندد و مسكن صفرا و خون بود و قي باز دارد و قوت معده و جگر را بدهد و صاحب تقويم گويد غذا ابدي بدهد و مقوي فم معده بود و قوت پشت بدهد و داء الفيل را نافع بود و ليكن مصدع و مرخي معده بود و مصلح وي گلشكر بود و صاحب منهاج گويد در مداوات سه درم مستعمل بود و مصدع بود و قولنج آورد و گرده را بد بود و مصلح وي انيسون بود و اولي آن بود كه بغايت رسيده بود زعرور بستاني شلث عجم خوانند و بشيرازي كيل سرخ گويند بهترين آن رسيده بود و طبيعت آن سرد و خشك بود و گويند تر مولد بلغم بود و معده و گرده را بد بود و مصلح وي رازيانه بود زعفران الحديد

زعفران الحديد ... [illegible]

يقي

صدا الحدید است زنجار الحدید هم گویند و بشیرازی زنگ آهن خوانند و آن از آهن گیرند
صفت آن بگیرد سونش آهن و آنرا بر صحیفه کنند و نم کند بآب و بنهند تا خشک شود
و بکوبد و آنچه مانده باشد دیگر بار نم کنند و بنهند تا خشک شود و بعد از آن بکوبید و بیزند تا آن گاه مثل
که هم زعفران شود و انواع ساختن آن بسیار است این که نوع آسان تر بود گفته شود طبیعت
وی قابض بود و سرد و چون کهن شود گرم و خشک بود در درم چون زنان بخورند بر گیرد و قطع خون زنان
بکند و چون بیاشامد منع آبستنی بکند و چون با سرکه بیامیزند و بر چهره و بثرها چیند این نافع
بود و خشونت اجفان و بواسیر را نافع بود و ریشهای فاسد از رطوبت پاک کند و گوشت
در ریشها برویاند و مصلح و محلل و ملین جراحات بود و بر موضع برص طلا کنند سود دهد و منضج
ورمهای صلب بود زفیزف بزبان اندلسی عناب است و گفته شود زفت رطب
زفت تر است و آن روزنه بود و در مرهمها کنند و آن از قبل قیر است و از نبوت خیر آن
از انواع صنوبر گیرند و زفت نزدیک بقطران بود و روغن وی فسالاعن خوانند و الخبان گرند
که زفت را در جوش بر بالای وی صوفی پاک بیاویزند و بخار که بدان متصاعد میشود چون بسیار
گردد آن صوف را بیفشرند در ظرفی یا در قدح انبیق نهند تا بچکد آنرا روغن زفت
خوانند چون برداء الثعلب ضماد کنند موی برویاند و اگر بر ضماد بر نهند نافع بود و منضج
اخلاط غلیظ بود و برص ناخن ببرد و ملین ورمهای صلب بود و قوباء زایل کند و چون
با شکر بخورند سینه را پاک کند و اگر بر ریش چهارپایان و جرب الشان چیند اینند
سود دهد و اگر چند نوبت بر هر عضوی که خواهند طلا کنند زبر گردانند و بر شقاق پای طلا کردن
سود دهد و اگر چند نوبت بر هر عضوی که خواهند طلا کنند زبر گرداند و منع نفث دم بکند

وسهل بود

وسهل بود و شریف گوید چون زفت تر حقنه کنند گزندگی مار و عقرب را نافع بود و چهل نیان
سر تر باشد کسی که علق فرو برده باشد و بعد از آن روغن با قطران غرغره کند علق بیرون آورد
و صاحب منهاج گوید چون بگیرند از روغن وی تا ده درم و با عسل بیاشامند تریاک زهرها بود و بر
گزندگی افعی طلا کردن سود دهد و دوده وی با مژه چشم را برویاند و ریش آن زایل کند و در
قوت مانند دهان گند بود زقوم ضریع الکلبه خوانند و گفته شود زرلابیه بشیرازی زلیبی
گویند و حلقی گویند و آن با شکر از لوز منیج بود و لطیف و زود منهضم شود و سرد و تر را نافع
بود در رطوبت سینه و شش مولد نفخ بود و مصلح وی آن بود که بعد از وی سکنجبین
خورند یا انار میخوش و سده جگر تولد کند کسی را که مجاری جگر وی تنگ بود زمرد ارسطو
طالیس گوید زبرجد و زمرد هر دو یک جنس اند و در معدن زر از مغرب زمین خیزد
و طبیعت وی سرد و خشک است چون بیاشامند بوزن هشت جو از گزندگی جانوران
و سمهای کشنده خلاص یابند و باید که پیش از آنکه زهر در وی عمل کند بیاشامند از
مرگ خلاص شوند و موی بریزد و پوست رها نکند و اگر از وی گردن بندی سازند
یا نگینی و با خود نگاه دارند دفع صرع بکند چون پیش از آن زحمت نگاه داشته باشد
و چون بر کودکان خرد بیاویزند در زمانی که برآید از صرع ایمن باشد و ابن ماسویه
گوید نافع بود جهت خون رفتن و اسهال چون بیاشامند یا بیاویزند و مجهول گوید
زبرجد چون حک کرده بیاشامند جذام را نافع بود و در خواص آورده اند که چون افعی
نظر بر زمرد فایق اندازد آب از چشم وی روانه شود و آنکه گویند که کور شود خلاف است
و چون سحق کنند و با ادویه جهت سعفه استعمال کنند نافع بود و دادمان نظر بدان

گردن روشنائی چشم بیفزاید و ابن مؤلف گوید در کتاب احجار آورده که زمرد جوهریست
شریف نفیس معدنی ملون سبز شفاف با طراوت و معدن او در حدود مصر است در
شرقی بلاد صعید در زمین سودان میان رود نیل و بحر قلزم در کوه معظم و زمرد انواع است
بی رنگ و تمام رنگ و کم رنگ کم قیمت که احسن اجناس زمرد است صابونی گویند
و بتدریج در ترتیب بالا می رود تا تمام رنگ رسد که انرا ذبابی و ریحانی گویند بعد از انها ذبابی
سلقی و زنجاری و صیقلی و ظلمانی و آسی و ارحم و کراثی و نیکوترین انواع زمرد ذبابیست
که مثل جناح مگس تطولیس در رومی درخشد و بلون در جمله اطراف شعاع میزند و ریحانی
آنست که در طراوت و روشنی ببرگ ریحان ماننده بود و سلقی آنکه ببرگ چغندر
تازه می ماند و زنجاری بزنجار ماننده بود و صیقلی آنکه مصقول بود و ظلمانی تیره رنگ بود
و صابونی ارزنی و درشت بصابون ماند و آسی مورد رنگ بود و کراثی مثل گندنا سبز
بود و اهم سفیدی تیره که آن دون انواع زمرد است و عزت و قیمت زمرد در هند
بیشتر بود و ذبابی و ریحانی در فرنگ و زمرد بسوهان سوده شود و زود شکسته گردد و طاقت
آتش ندارد **زمج** مرغیست که بدان صید کنند و بپارسی چرخ گویند و شیخ گوید
گوشت وی خوردن معتاد است بدان نمودن ضعف دل و خفقان را نافع بود
و زهره وی چون در کحلها کنند تاریکی چشم و شبکوری زایل کند و سرگین وی کلف و نمش
را طلا کردن نافع بود **زنجبیل** بهترین چینی بود که لون آن بزردی مایل بود اندکی و طبیعت
آن گرم است در آخر سیوم و خشک در دوم و ابن ماسویه گوید گرم است در آخر سیوم و تر
است در اول سود مند بود جهت منی که در جگر پیدا شود از سردی و تری و انجا

را قوت دهد و محلل ریاح غلیظ بود که در معده و امعا باشد و جگر و معده سرد را نیکو بود و جالینوس
گوید فالج و لقوه و امی را نافع بود و مجموع دردها که از سردی بود چون عصب لین شود و بیاشامند و روفس
گوید عرق النسا و نقرس و علاج رطوبت خود و بستره و دماغ و اخلاط بلغمی بدن را نافع بود و دیوجاس گوید
گرم و خشک است و اسهال را نافع باشد و دردی که از سردی بود چون با روغن خیری بر چشم
طلا کنند نافع بود و چون در دهن ازدی با قند بات بیاشامند مسهل اخلاط لزج بود و در چشم
کشند تاریکی چشم زایل کند و خوردن وی حفظ بیفزاید و رطوبت از نواحی سر و حلق بزداید
و کر ... جانوران زهر دار را نافع بود و تری معده را نشف کند و منی بیفزاید و مره سودا
بیرون آورد و مقدار ... مستعمل بود و اسحق گوید مضر است بحلق و مصلح وی ... بود و بدل آن
بوزن آن دارفلفل بود یا فلفل سفید و گویند بدل وی یک وزن و نیم راسن بود و گویند بدل آن
عاقرقرحا بود **زنجبیل شامی** و زنجبیل بلدی راسن است و گفته شد **زنجبیل الکلاب**
فلفل الماء است ورق وی مانند ورق بید بود اما بغایت زرد بود و قضبان او سرخ بود
و طعم زنجبیل بود و زنجبیل الکلاب از بهر آن گویند که سگ را بی هش کند و طبیعت آن گرم است
در سیوم و خشک است در اول چون تر بود و گویند با تخم در کلف روی و نمش کهن طلا کنند
زایل شود و اگر بر ورمهای صلب ضماد کنند بکند از آنجا **زنجبیل العجم** اشترغاز است و گفته
شد **زنبق** کلیت سفید و در اندرون گل وی دو سه شاخک زرد باشد و قد آن
شاخ که گل دارد یک گز بود و زیاده و کمتر نیز بود و بر هر شاخی پنج و شش تا ده نیز زیادت
گل بود و بوی عظیم خوش دارد و برگ که بر این شاخ بود مانند برگ ... بود و درازتر و برگ اصل
وی مانند برگ کاسنی بود لیکن سبزتر بود و صاحب جامع گوید زنبق هو دهن الحق

المري بالياسمين و خطا كرده است در صاحب منهاج نزديكتر گفته است كه زنبق هو سوسن
الابيض و مولف را آنچه محقق بود گفت و اگر گويند كه زنبق نوعي از سوسن است شايد
و مولف گويد رازقي زنبق است باقي هم اقوال خلافست و طبيعت آن گرم است در
اول و معتدل است در تري و خشكي و ابن مولف گويد زنبق گرم نوع است سفيد و زرد و بهترين
وي زرد است زنجار بپارسي زنگار خوانند و بيوناني قسيطوس و معني آن مجرود بود و آن
دو نوع است معدني و عملي بهترين آن معدني بود كه در معدن مس حاصل شود و آن را بيوناني باسقالس
گويند و معني آن درده بود و طبيعت وي گرم و خشكست تا چهارم تيز بود و خورنده گوشت صلب
بود و جرب و بهق و برص را سودمند بود و در مرهمها استعمال كنند جهت ريشهاي پليد كه در بدن
بود و قوت زنجار مانند قوت مس سوخته بود ليكن زنجار بقوت تر باشد چون در بيني
دمند گند بيني زايل كند و در ليس آن بايد كه دهن پر آب كند تا گرد آن بحلق نرسد و اگر با
ادويه كه نافع بود جهت چشم بياميزند ناخنه و سبل و سپيدي چشم و جرب و سلاق زايل
كند و تيزي چشم زيادت كند و رطوبت آن خشك گرداند و بواسير و ناسور كه از مقعد
بود چون با رازيانه و روغن گل بياميزند سود دهد و چون با عسل بسرشند يا با سركه بياميزند نافع
بود جهت ريشهاي اعضا خشك و نيز مانند ريش دهن و استرخاء لثه و ريش بيني و گوش
و ثربا و جهت غلظ اجفان چون با عسل در چشم كنند و غبار وي مضر بود بحلق و مداواي
آن بشير تازه و سكه كنند و وي از جمله سموم بود چون بياشامند از بهر آنكه چون بجگر رسد
تنخ كند و مضر بود بمعده از بهر آنكه معده عصبي است و از خوردن وي قبض بحث و لذع در حلق
و تقطيع در حشا و ريش پديد آورد و تشنج كند و قي آورد و معالجه وي آن بود كه جلاب و آب گرم

وروغن

و روغن بادام و لعابات و مرقهاي چرب بياشامد و بدل آن بوزن آن اقليميا و نيم
وزن آن زنجفر زنجفر بپارسي زنجرف خوانند و بشيرازي صنعي و آن مخلوق بود و مصنوع
بود آنچه مخلوق بود بيوناني سمون خوانند و آن حجر الزيبق بود و آنچه مصنوع بود بيوناني
قيشا باري گويند و آن قنبار بود و آن از گوگرد و زيبق سازند و آنچه مخلوق بود از گوگرد
حيري بمعدن زيبق رسد و مستحيل شود بزنجفر مانند اسفيداج بود و گويند بقوت
شادنج و طبيعت وي معتدل بود در حرارت و در وي قوت محلل بود و گويند گرم
و خشكست و درد گوشت در ريشها بر وياند و جرب و درم حار بود و جالينوس گويد سرد است
در دوم و خشكست و درم جگر و معده را نافع بود چون با روغن گل و گلاب طلا كنند و ديسقوريدوس
گويد نافع بود در آنها كه در سر و لب پيدا شود و چون با اسفيداج رصاص و روغن گل بسرشند
و بدان طلا كنند مفيد بود و چون در مرهم كنند سوختگي آتش را سود دارد و جراحتها را باصلاح
آورد و اگر در دهن كنند بر آكله و ريشهاي عفن و در داروهاي چشم استعمال كنند بقوت تر از
شادنج بود از بهر آنكه قابض تر بود از شادنه و قطع خون رفتن بكند و وي از سموم قتاله بود
چون بياشامند همان عارض شود كه از زيبق مصعد و مداواي وي بچيزهاي چرب بود آنها
و آنچه در مداواي زيبق گفته شد و گويند بدل آن مرهم مرداسنج است و گويند بقوت
شادنج است با اسفيداج زوفا يابس گياهيست كه برگ صعتري مانند بري بود
و بستاني بود و بهترين آن بود كه از كوه بيت المقدس خيزد و آن چنين بود و بزوفا مصري
و طبيعت آن گرم و خشك بود در سيوم و لطيف بخار طبيخ وي چون با انجير بود جهت درد
گوش نافع بود و بادي كه در گوش بود نافع بود و تحليل كند و چون با سركه بپزند غل

وبدان مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و چون با آب انجیر و عسل و سداب بپزند
و بیاشامند نافع بود جهت ورم شش گرم را بود و سرد زکام و نزله که از سر بریزد بر حلق
و سینه بریزد و دود بخور آن نفس را گرم بکند و جهت الربو و اگر با عسل لعوق کنند و مسهل بلغم
بود و داء الثعلب و داء الحیه و ریش زرده و عرق النسا را سود دهد و مفلوج را نافع بود و درد
معده و سینه و درد پهلو ها را و درد امعا را سود دهد جگر و قولنج را نافع بود و چون طبیخ
وی با سکنجبین بیاشامند مسهل کیموس غلیظ بود و اگر با قردمانا یا ایرسا خلط کنند
مسهل قوی بود و چون با انجیر و نطرون بر سپرز ضماد کنند بگدازاند و با شراب جهت
ورمهای گرم ضماد کنند نافع بود و چون با آب بجوشانند و ضماد کنند بر خون مرده که در زیر
چشم بود بگدازاند و چون با طبیخ انجیر بیاشامند خناق را نافع بود و لون را نیکو
گرداند و چون با شراب بیاشامند چند روز متواتر استسقا و گزندگی جانوران را نافع
بود و چون با آب بپزند و در چشم نهند سودمند بود جهت نزول آب و مقدار
مستعمل از وی چهار درم بود و اسحق گوید مضر بود بجگر و مصلح وی صمغ عربی بود و گویند عناب
و بدل آن بوزن آن برسیاوشان و نیم وزن آن مرزنجوش **زوفای رطب**
وسخیت که بر دنبهای میش ارمنی جمع شود بسبب گیاهی که شیر دارد و آن از
یتوعات بود و چون بخورند بکره جهت و قوت آن شیر در سخ بر دنبه ایشان جمع
میشود و باشد که روان بود آنرا بپزند بقوام آورند و گویند که هرگاه ایل افعی را بخورد
قوت طبیعت ایل دافع سمیت آن گردد تا دفع ضرر سم کند عرق بسیار بر ... نشیند
وی جمع شود و کثیف گردد و آنرا از زوفا تر خوانند و این نوع بغایت قوت بود در طبیعت

که بهتر است
زوفا تر گرم و خشک است در سیوم و گویند در دوم و تر است در اول محلل اورام صلب بود و شبیه
چون بدان ضماد کنند و با بوره و انجیر بر سپرز ضماد کنند نافع بود و محلل صلابتی بود که در حوالی
شانه و رحم باشد نافع بود جهت جربی آن و سردی کرده و چون با اکلیل الملک و موم
بیامیزند ریش گوش را ... و مقعد و رحم و پیرامون آن سود دهد و تشنج را نافع
بود و صاحب جامع گوید مولف صداع بود و مصلح وی با روغن گل و سرکه بود و مولف گوید الحجر صحیح
بود صفت آن بگیرد پشمهای که در میان ران گوسفند بود و چرک آن در دیگی کنند و بجوشانند تا بدری
آب چربیهای که بر سر آید برگیرند تا سرد شود استعمال کنند و گویند بدل آن مغز ساق گاو بود
زوفرا تخم خراست و گفته شد در جزر ولیکن طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم محلل نفخ بود
و گزندگی عقرب را نافع بود خوردن و طلا کردن و مجفف منی بود و جهت حکه را نافع بود و مقوی
بدن بود و درد سینه و نفس را نافع بود و چون با عسل کف گرفته بیاشامند و چون سحق کرده با روغن
گل بر سر طلا کنند در حمام خزاز را نافع بود و جوشش بکشد **زوان** شیلم است و گفته شود **زراودق**
راوودق است و گفته شد **زهرة النحاس** آن خبثی است که چون مس بگدازند
و در کوی از زمین بریزند تا به بندد و اجزای مس جمع شود آن آب چون گرم شود کفی مانند
نمک گردد و آنرا زهرة النحاس خوانند بهترین آن سفید بود و وی اکال و لذاع و قابض
بود و گوشت زیاده بخورد و کری کهن شده زایل کند و چون سحق کنند ... کنند
مسهل زرد بود و دوا سپرز را خشک کند و در ... تحلیل دهد و در ریشهای ... عفن با سرکه گرد
و چون با شراب بیامیزند و مورد زایل کند و چون با عسل ... بیامیزند و بدان حک
کنند ورم ملازه را بگدازاند **زهرة الحجر** خزاز الصخر است و گفته شد **زنم** زرنباد است

وگفته شد **زهرة الملح** نباتیست که در نیل مصر بر روی آب بود و در آبهای ایستاده و روان
نیز بود و در زمینهای شور نیز بروید و بهترین آن زعفرانی رنگ بود که بغایت متن باشد
و در طعم وی شوری و گزندگی بود و فعل وی لطیف بود و [illegible] ریشهای پلید و ریشهای خوره
و رطوبتی که از گوش آید چون با آب و شراب بیاشامند [illegible] نافع بود و [illegible] و صورت
و کلف را مانند نمک بود **زیتون** آنچه رسیده بود در حرارت معتدل بود و گویند گرم بود و آنچه نارسیده بود
بغایت سرد و قابض بود و زیتون سبز بهترین آن بود که تر بود و طبیعت آن سرد و خشک است
و زیتون سیاه غذا زیاده تر دهد از جمیع زیتون و طبیعت وی گرم و خشک بود و زودتر از سبز
هضم شود و چون با استخوان آن بخور کنند جهت ربو و مرضهای یابس نافع بود ولیکن خوردن
وی بیخوابی آرد و صداع و خلطی سودا ازوی متولد شود و اولی آن بود که در میانه غذا
خورند و سرکه گیر بعضی [illegible] مقوی معده بود و اشتهای طعام بیاورد و مجربست
زیاده کند و قوت ذکر بدهد و زیتون کوهی گرم و خشک بود و آنرا اعتم خوانند و زیتون
الا آنچه نارسیده بود سرد بود و قابض و آنچه رسیده بود معتدل بود در حرارت قوت اشتها
بدهد و معده خاصه چون با سرکه بود و چون سحق کنند و ضماد کنند ریشهای چرکن پاک کند
و سوختگی آتش و زیتون سبز طبیعت ببندد و معده را دباغت کند و قوت شهوت
غذا بدهد اما دیر هضم شود و غذا اندک دهد و چون در سرکه نهند زود هضم شود و شکم بیشتر ببندد
و غیر مکسور [illegible] گویند چون بخورم از آب وی [illegible] بیاشامند نافع بود جهت مره صفرا و گویند
مضراست بپس و صلاح وی با عسل بود و عصاره زیتون چون زن بخود بردارد [illegible]
و خون آن باز دارد و مغز استخوان وی چون با پیه [illegible] بیامیزند و بر برص [illegible] طلا کنند زایل کند

ونمک

ونمک آبی که زیتون در وی نهاده باشند چون بدان مضمضه کنند دندانها را محکم گرداند و آنچه
تازه بود و بلون یاقوت بود معده را نیکو بود و آنچه سیاه بود و رسیده معده را بد بود و زود تباه شود
و آنچه در نمک آب نهند لطیفتر از آن بود که در آب تنها نهند و [illegible] گوید [illegible]
از زیتون دراز عمرتر نیست و گویند درختهای زیتون که در فلسطین است کشته یونانیان
است و حال آنکه یونان پیش از روم بوده اند اکنون سه هزار سال باشد و زیادت
عمر هر درختی از آن **زیت** بپارسی روغن زیتون گویند آنچه بهترین بود از زیتون رسیده
گیرند طبیعت وی گرم و تر بود گرمی معتدل و آنچه از زیتون نیم رسیده گیرند متوسط بود میان رسیده
و نارسیده و آنچه از زیتون سبز گیرند آنرا زیت انفاق خوانند و طبیعت آن سرد و خشک
بود در اول و گویند در وی رطوبتی بود معده را نیکو بود و آنچه از زیتون بری گیرند مانند روغن
گل بود در اکثر حالتها و سودمند بود جهت حرارت و [illegible] و صداع
و دندان متحرک را محکم گرداند و سبوس سر زایل کند و اگر هر روز در [illegible] مالند [illegible] زود
سفید گردد و آنچه زیت کهن بود تقویت روغن خروع بود و آنچه تازه بود گرم بود با اعتدال
و میل برطوبت داشته باشد پس اگر بشویند معتدل بود میان تری و خشکی و شستن
وی چنان بود که در آب شیرین کنند و بدست بزنند چند نوبت و صافی کنند
و استعمال کنند و جالینوس گوید زیت گرم است [illegible] و کهن وی چون در چشم
کنند تاریکی ببرد و بر نقرس طلا کردن نافع بود و آنچه شسته بود موافق بود اصحاب
وجع [illegible] بود و ده درم با جلاب خوردن مسهل بود و با آب گرم آشامیدن قی آوردن
[illegible] زیت انفاق را زیت الانفاق گویند بهترین آن شیرین تازه بود

و صعود زیبق نیکو بود و بن دندان که دندان را محکم دارد چون درد دندان و زبانی کند و از بلادر منع عرق
بکند و چون در دیگی بسیر کنند و بجوشانند تا بقوام خل آید منفعت وی مانند حضض بود
و مجموع زیتها منع سرما بکند از بهر آنکه زود در بدن نفوذ کند و تلیین طبیعت بکند و جهت
قولنج که بسبب آن از زحم امعا بود یا از سده که عارض شود از رحم یا یبس بلان حقنه
کردن سود دهد زیت کهن کسی که در چشم وی یا دبل بود نام دخان وی باطل
غلیظ یا یبس بارد بود زایل کند کشیدن و قوت باصره بدهد و [illegible] بیفزاید و درد
یکسال کهنه شود و هر چند بکهنه [illegible] بود و بر گزندگان و عقرب [illegible] کرده باشند و درد کی
کند و مثل زیت کهن گویند روغن قدیم است و گویند روغن فلفلی و در ادویه قال [illegible]
زیبق بپارسی سیماب گویند و بر اندام بسیار است [illegible] العیان العبیط
الزهرم الحی المار الهارب النفور الکروه و دق الرحاری عین الحیوان اللبن
[illegible] الابق الفرار الزیج النافذ الطیار این مجموع بزبان [illegible] است
[illegible] شیر از [illegible] حیات گویند بهترین آن بود که زنده بود و مستعمل کرانکنند و بغایت جهنده
بود و اگر در کرباس پاره کنند و بفشارند تا بیرون آید و لون کرباس سیاه شده باشد
استعمال کرده باشند و طبیعت زیبق گرم و [illegible] بود و گویند سرد و تر است در دوم و وی [illegible]
بود و [illegible] بود و منقول [illegible] جهت قتل شپش خصوصیتی دارد و قردان حیوانات [illegible] کشند
و قردان را [illegible] که خورند [illegible] روغن گل جهت جرب و حکه نافع بود و دخان وی
چون با طعامی [illegible] کشند موش را بکشد و چون با سرکه بر جرب و حکه طلا کنند نافع بود
و دخان وی [illegible] بد پیدا کند مانند فالج و رعشه و کری و عقل زایل کند و چشم تاریک کند

جهت

ولون

ولون زرد کند و جستن اندامها پیدا کند و بوی دهن و خشکی دماغ و در موضعی که دود وی
بود مار و عقرب و گزندگان بگریزند و اگر نگریزند بمیرند و زیبق مصعد کشنده بود و اگر
زیبق در گوش کسی ریزند [illegible] احتلاط عقل پیدا کند و باشد که بصرع و سکته کشد و دوای
وی آن بود که میلی از رصاص در گوش وی کنند تا زیبق بوی چسبد و بیرون آورد و آنچه
نه مصعد بود و نه مقتول چون بیاشامند در حال از شیب بیرون آید و مضرتی زیادت
نرساند چون زنده بود و علاج کسی که زیبق خورده باشد کنند و مولف گوید
صفت آن تصعید بسیار است این یکی گفته شود ببستانند زیبق و بیاورد
با نیم وزن آن اسرب و یا قلعی و بسایند با همچندان زاج [illegible] و هم چندان [illegible]
و بوزن مجموع نمک بریان کرده و هم را [illegible] بسایند و آب [illegible] اترج بران میریزد
آهسته آهسته و می سایند تا بغایت بوده گرد پس بریان کنند و دیگر بسایند
یک روز هم با آب [illegible] اترج و دیگر بریان کنند با آتش نرم هفت نوبت چنین کنند
بعد از آن بسایند و در شیشه بگل حکمت اندوده کنند و تصعید کنند سه نوبت تا تصعید
کرده ماند [illegible] مرد [illegible] سم قاتل مهلک بود نعوذ بالله زیتار ثفل زیت
است بیونانی امورغی خوانند و بعربی عکر الزیت و بپارسی دردی زیت چون
ببرند طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و در عکر الزیت گفته شود زیت رکابی
زیت انفاق است و اهل عراق زیت رکابی گویند بدان سبب که بشتران آرند
از شام و اهل مصر زیت فلسطینی گویند و گفته شود انواع زیتون زیتون الارض
ماذریون است و گفته شود زیتون الحبش و زیتون الکلبة زیتون بری است

وگفته شد انواع زیتون **زیزفون** نوعی از درخت غبیراست در دمشق که برغبید هرو گویند
غبیراست وغبیراء در غین گفته شود **زیت السودان** گویند زیت الهرجان است در اهل
مغرب الاقصی ارجان وارقان خوانند درخت ان دو نوع است یک نوع بزرگ بود
خارناک وثمر آن مانند بادامی کوچک بود وروغن از ان می گیرند وبشیرازی بجوک گویند
وبعربی لوز البری وگویند زیت سودان غیر زیت هرجان است وآن زیتیست که
از بلاد سودا آرند وبغایت گرم بود نافع بود جهت دردها وعلتهای سرد واما منفعت لوز
البری در حلو گفته شد **زیر** کتان است وگفته شود **زیر** صرصر است وآن جوانیست
کوچک مانند ملخی بشیرازی ویرا جروسک خوانند وشب آواز کند در صاد گفته شود
زیت المرجان در زیت السودان گفته شد **باب السین**
ساذج صادج گویند هندی بود ورومی بود هندی را ماهستان خوانند وملابیژن
وآن ورقیست بمانند ورق کرکان وبر روی آب پیدا شود ویرا اجنی بود مانند عدس الما
بهترین آن بود که تازه بود ودیگر روی وی بزردی مایل ودیگر روی دیگر بسبزی والجه را بجر
وی قوی بود والجه لون آن سیاه بود برگ قرنفل بود وابن مؤلف گوید بهترین ساذج
آن بود که شور نبود وبویش ببوی ناردین مشابه بود ودر جرجان ساذج را برگ صندل
خوانند وطبیعت ساذج گرم است در دوم وگویند تر است ورازی گوید گرم است در سیوم
وخشک است در دوم واز خواص وی آنست که چون بر جامه بر اکنند از سوس ایمن
باشد واگر در شب زبان نهند بوی دهان خوش کند ومعده وجگر سرد را سود دهد
معده وجگر فربهی دهد وبسبز درروده را نافع بود ومقوی بدن بود ومهضم درد معده وبادی که

درروده

در روده متولد شود ودر خواری زادن را نافع بود ومشیمه محتبس را بیرون آرد چون
زن بخور کند وبا سرکه بر شکم طلا کنند حیض وشیر براند ومره سودا را سودمند بود
ودرد دل وخفقان را نافع بود وبول براند وبوی بغل زایل کند ودر قوت نزدیک
بسنبل الطیب بود الا از وی بازرتر بود ومقدار یک مثقال مستعمل بود واسحق گوید مضرست
به نفس ومصلح آن مصطکی بود ومضر بود بمثانه ومصلح وی شراب به بود وبدل وی بوزن
وی سنبل الطیب بود وگویند سلیخه باطالیفر **ساج** شریف گویند درخت
در هندوستان وزنج درخت از وی بزرگتر بود وچوب وی صلب بود وسیاه وابن
مؤلف گوید برگهای درخت ساج بزرگ بود هر یک مانند سپری چنانکه مردی
در زیر آن پناه تواند گرفت از باران وبرگ ساج نرم بود وخوشبوی وتازگی صنعت
ساج در زنگبار بود وبلند طبیعت آن سرد وخشک بود چون بسوزانند ودر آب میشا
اندازند وبعد از ان سحق کنند ودر چشم کنند قوت حدقه ببفزاید ودرم اجفان را
نافع بود وچون پوست وی حک کنند بآب سرد در سنگ ومالند بر صداع گرم
زایل کند وهمچنین بر دردهای صفراوی ودموی مالیدن سود دارد وبلد از انک
خاصه چون آبی که طبیعت وی سرد بود واز ثمری روغن سازند که معروف
بود بدهن الساج وغش ناف مشک بدان کنند وچیدا باشد الا وزن آن
زیاده کنند ونشاره چوب وی چون بیاشامند کرم از شکم بیرون آرد وتقویت
که روی است **سام ابرص** صرا خوانند صاحب جامع گوید وزغ است
ومعروف است زهر سم مهلک است وسام ابرص اصولی نیست بشیرازی مارمولک

خوانند و بعضی ملوانی طبیعت آن گرم و خشک بود بهترین آن بود که در بستانها گزند که
عقرب را چون بشکافند و بران نهند درد ساکن کند و گویند خشک کنند و بزیت بیامیزند
و طلا کنند موی ابرکل بر رویاند و بول و خون وی فتق کودکان را نافع است و سود دهد چون
بپزند و در آن نشینند و هم چنین بول وی و خون وی با قدری مشک در سوراخ دندان
نهند درد ساکن کرداند و چون بکوبند و بر موضع سهام نهند بیرون آورد سالاماندرا نوعی
از عضا یا ست چهارپای دارد و در کان نوشادر بسیار بود و دنب وی کوتاه بود و آن
بزرگتر و بهین تر از سام ابرص است و گردن وی و لون وی ابلق بود از سیاه و زرد
و گویند چون در آتش اندازند نسوزد و اگر حرکت آن سیاه بود و گویند که سنگ چون
بروی زنند گداخته شود و از جمله سموم قتاله است مانند ذراریح و معالجه ذراریح بود و علامات
کسی که آن خورده باشد درد معده سخت و ورم شکم و گزاز و حبس بول و ورم زبان
بود و زایل شدن عقل و لون اندام سیاه گردد مانند بادنجان و منفعت وی در هر دو
گفته شد ساق البقر چون بسوزانند و بکوبند و بپاشند نافع بود جهت شکم خون
رفتن ساداوران قطارخوانند و معنی ساداوران بپارسی سواد القضاة بود و چشم الملک
نیز گویند بشیرازی سهیک داوران گویند صاحب منهاج گوید صحیفت و صاحب جامع
گوید چیزیست مانند صمغ که در اندرون بیخ درخت گردکان که مجوف شده باشد
باشد و مولف گوید آن چیزیست که در میان درخت بلط کهن می باشد و آن را آب
بن گویند و صاحب جامع از درخت جوز یا بلط گوید و بهترین آن بود که اسبرغی مایل بود
و طبیعت آن سرد است در دوم و خشک در سوم و گویند گرم است خون را ببندد

وخوردن

وخوردن و ضماد کردن و یا بخور برگرفتن خاصه چون سحق کنند نیم درم از وی با آب
لسان الحمل بیاشامند هم خون باز بندد و هم قطع اسهال بکند و اگر زنان بسر گیرند برشد
و فرزجه سازند و بخور برگیرند قطع خون رفتن بکند و قوت عروق رحم و روده آن بدهد
و هم چنین اگر با آب لسان الحمل بیاشامند و چون حقنه کنند بدان رحم را همین
عمل کند و اگر حل کنند در آب ورق مورد سبز تر مثقالی سه درم با پنج درم روغن
مورد اضافه کنند چند انکه بخورد قوت موی بدهد و از تساقط منع کند بخاصیتی که در
وی است و اگر نیم مثقال بیاشامند معده و امعا را پاک کند و اگر بر ورم خصیه و ذکر
بسرکه خمری طلا کنند سودمند بود و بدیغوریس گوید بخاصیت موی را قوت دهد
و خوردن وی گویند مضر بود بسر و مصلح وی زعفران بود و بدل آن بوزن آن فیلزهرج
دو دانگ آن بیخ نی سانقه پرسیاوشان است و گفته شد سابادکشت
بزر الانجره است و گفته شد ساساليون ساليوس و سساليوس نیز گویند
و گفته شود سامل شاطل گویند و شاتل نیز خوانند و گفته شود سایرج
و سانبرک نیز گویند و آن افتج است و گفته شود ساطریون سوفطیون است
و گفته شود سپستان محاط و مخیط گویند و معنی سپستان اطباء الکلبه
و بعربی دبق خوانند بهترین آن بحرینی بود تازه و صمغی طبیعت آن معتدل بود
و گویند سرد بود و گویند گرم و تر بود نافع بود جهت سرفه که از گرمی و خشکی بود و سینه و
حلق را نرم دارد و شکم براند و تشنگی بنشاند و مسهل سودا بود و منقی بدن و معوی
آن و امعا را از اخلاط بد پاک گرداند و در ادویه مسهل نکو بود فعل وی و تنهای گرم

کو سبب وی خون یا صفرا بود و آنچه از بلغم بود سود دهد مقدار مستعمل از وی یک درم
بود لیکن غذا اندک دهد و مولد بلغم بود و گویند مضر بود بجگر و مصلح وی عناب بود
سبج صاحب جامع گوید سنگیست سیاه براق که از هندستان آورند و صاحب منهاج
گوید آن حجر نیست بلکه سنگیست مانند کهربا و قطع لیکن سیاه و براق بود و مؤلف
گوید آن دو نوع است یک نوع از بند قبچاق آورند و آن ابیست که گروها را سجده میکرد
و سبج مسیود تا تاثیر شدت هوا و یک نوع از صیلان آورند و آن کانی بود بهترین
آن هندی بود بپارسی شبه گویند و شب رنگ گویند و بشیرازی شوق خوانند
و این مؤلف گوید شبه در آتش همچنان می افروزد که هیزم و از وی بوی نفط آید طبیعت
آن سرد و خشک بود و شریف در خواص آورده که هر کس که آن با خود دارد از چشم بد ایمن
باشد و اگر از سر یا و بر بندد درد سر زایل کند و ارسطاطالیس گوید کسانی که مس باشند
و در چشم انسان ضعیفی بود مانند خیالی یا مگسی یا همچون ابری چیزی برابر چشم انسان
آید و خیره گی کند آینه از وی بسازند و برابر نظر خود دارد و منظور نظر خود گرداند
آن زحمت زایل گردد و از نزول آب ایمن باشد و هر که مهره از وی با خود دارد از علت
آتش ایمن باشد و میل آن در چشم کشیدن روشنایی بیفزاید و قوت چهره بدهد
سبع الارض شعر الجن و کزبرة البیر نیز گویند و آن پرسیاوشان است
و گفته شد سبع الشعرا گویند افتیمون است و گفته شد سجلاط
یاسمین است و گفته شود سخینوس خلال مامونی گویند و آن اذخر است
و گفته شد سخبر گرم و خشک بود مقوی معده تر بود و سده جگر بگشاید تلخی که در وی است

و هضم طعام بکند و بخاصیت قطع بلغم غلیظ لزج از معده بکند و سده بگشاید و بادها
بشکند و صرع را نافع بود و مضر بود بمحرورین مزاج و تب آورد سدی بلغت اهل
مدینه خلال است و گفته شد سدروس نیلج است و گفته شود سدر بپارسی
کنار گویند و آنچه خار ندارد غبری و ورق آن کفته شود و بهترین آن بود که ورق آن سبز و پهن
بود و طبیعت آن گرم و خشک است و دخان وی بغایت قابض بود و صاحب منهاج
گوید صمغ وی جرب زایل کند و موی را سرخ گرداند و طلیعه ورم بود و محلل و آنچه گوید دو
ورم از وی مقوی امعا بود و مضر بود بسرد و مصلح آن کثیرا بود سداب فیجن
خوانند و سعاس نیز گویند و آن بستانی و بری و جبلی نیز بود و بهترین آن
بستانی بود و سبز تیز بوی که نزدیک درخت انجیر رسته بود طبیعت [illegible] تر بود
گرم و خشک بود در دوم و خشک آن گرم و خشک بود در سوم و طبیعت بری او در درجه چهارم
و گویند در سوم و بستانی مقطع و محلل بود اخلاط غلیظ لزج را و عرق زایل کند و چون
بخایند بوی سیر و پیاز قطع کند و محلل خنازیر بود و چون بر آن ضماد کنند و علاج
و عرق النسا و مفاصل را خوردن و ضماد کردن و با سرکه ضماد کردن بر بینی جهت رعاف
و خوردن وی ورق وی تنها یا با انجیر خشک و گردکان دفع سموم قتاله بکند و موافق
ضرر جانوران بود و چون با شبت خشک بپزند و بیاشامند مغص را ساکن کند و چون
استعمال کنند چنانچه ذکر رفت درد دفع سموم و درد پهلو و درد سینه و دشواری نفس و سرفه و درد
گرم که عارض شود در نفس و عرق النسا و درد مفاصل را نافع بود و چون با زیت بپزند و بدان
حقنه کنند نفخ معاء که آنرا قولنج ریحی گویند و نفخ رحم و نفخ معاء مستقیم را نافع بود و چون [illegible] کنند

دبا عسل بسرشند بر فرج زنان نامعقد بمالند نافع بود درد رحم که از اختناق بود و چون
با زیت بجوشانند و بیاشامند کرم را بکشد و چون با نمک بود یا غیر نمک یکم شباید
چشم زیادت کند و در چشم کشیدن همین سبیل و چون استعمال کنند بسرکه و روغن گل
صداع را نافع بود و چون سحق کنند و در بینی دمند خون باز دارد و چون با نطرون بهم بسایند را
بشویند صحت یابد و با انجیر بر استسقاء لحمی ضماد کردن ورم گرم که در آتشین عارض شود نافع
بود و چون با شبت و عسل بر قوبا نهند سود دهد و عصاره وی با چون در پوست انار گرم
کنند و در گوش چکانند درد گوش ببرد و چون با آب رازیانه و عسل در چشم کشند
ظلمت چشم ببرد و اگر با سرکه و اسفیداج و روغن گل بر چهره و ملم در بشمهای تر که بود بمالند
نیکو بود شریف گوید فالج و رعشه و تشنج را نافع بود و چون هر روز یکدرم از وی بیاشامند
و اگر از آب طبیخ وی مقدار سکرجه با بیست درم عسل بیاشامند فواق زایل کند
و اگر بیاشامند و یا ضماد کنند جهت گزندگی عقرب و مار و رتیلا و سگ دیوانه سودمند
بود و وی را دافع زهرها بود و دروفس گوید منع آبستنی کند و طبری گوید تخم وی چون بکوبند
و یکدرم و یا دو درم بیاشامند با عسل یا سکنجبین جهت فواق که از بلغم معده بود زایل کند و بغایت
صرع و کابوس را نافع بود و چون بیاشامند قولنج ریحی را سود دهد و چون بپزند و در بیت
و مثانه تکمید کنند عسر البول را نافع بود و رازی گوید چون سحق کنند بغایت پوست سداب
جبلی را و بر داء الثعلب طلا کنند زایل کند اگر چه کهن شده باشد و عصاره سداب
جبلی و اصل وی با موم بیامیزند و بر موضع داء الثعلب نهند موی برویاند و هیچ معالجه
نیکوتر ازین نبود و اگر آب ورق بستانی اندرون بینی بچگان طلا کنند صرع بچگان را

نافع بود

نافع بود و سداب منی را خشک کند و مقطع شهوت باه بود و مضر بود بچشم و بسیار
خوردن وی مصدع و مولد شقیقه بود و مصلح آن انیسون بود و مقدار مستعمل از بستانی سه درم
بود بزرگان را و کودکان را از قیراطی تا دو قیراط و گویند جبلی بستانی نفاخ و تو تیخ بود
و گویند سینبس و بری چون بکوبند و بر عضوی ضماد کنند وی گرم حادث شود و از خوردن
وی حرقتی والتهابی با بخت پیدا شود و مداوای وی قی کنند و آنچه در مداوای نفعی گفته
شد **سرطان نهری** بهترین خرچنگ جوی آن بود که بزرگ بود و در آبهای شیرین باشد
طبیعت وی سرد و تر بود و سلول را سودمند بود خصوص با شیر خر و چون هضم شود غذا
بسیار دهد و خاکستر وی شقاق پاها که از سرما بود سود دهد و کلف و بهق زایل
کند و بر گزندگی سگ دیوانه با سرکه سودمند بود و اگر با جنطیانا و کندر بود شاید کندر
یکجزو و جنطیانا پنج جزو و خاکستر وی ده جزو و اگر با عسل استعمال کنند هم چنین عمل کند در
گزندگی عقرب و رتیلا خوردن و ضماد کردن سود دهد و تحلیل اورام حار کند بود و چون
بر وی نهند و خاکستر وی شقاق مقعد را نافع بود و سرطان چون خام بکوبند سحق کنند
و با شیر خر بیاشامند گزندگی جانوران سود دهد و چون بپزند و بخورند و مرق آن بیاشامند
قرحه شش را نافع بود و چون بکوبند با ادویه و نزدیک عقرب برند عقرب بمیرد و شریف
گوید اگر بیاشامند شراب سفید عسر البول را نافع بود و سنگ بریزاند و بیرون آورد
و چون بپزند با رازیانه و کرفس و صافی کنند وی را در آب آن بیاشامند بول حیض
براند و اگر بجان خام سحق کنند و با آب بشویند و غرغره کنند بدان مقدار سکرجه خناق
و وجع لوزتین سود دهد و اگر چشم وی بیاویزند بر کسی که تب غب دائمه باشد شفا یابد

و بصری گوید گوشت سرطان نهری و مرق آن باه را زیاده کند و مسلول را سود دهد و گویند چون
با جشیش شعیر بپزند سودمند بود جهت ابتداء سل که از خشکی سینه و شش بود و شیخ الرئیس گوید
و شحم او هضم شود و غذا بسیار دهد و مصلح وی آن بود که با ماش بپزند یا بختنی نیک و گویند مضر بود
بمثانه و مصلح وی طین قبرسی بود و بدل سرطانات خشک بودن آن صدف بود و ابن
زهر گوید اگر بپزند سرطان نشبت و مطبوخ بمرق آن غرغره کنند صحت یابد و اگر پای
سرطانات بیاویزند از درختی میوه در میوه آن مجموع بیفتد بی علتی و اگر بسوزانند و طلا کنند
بر پستان کسی که سرطان داشته باشد شفا یابد و مؤلف گوید صفت غسل وی چنان است که
پایهای وی را بیندازند و شکم وی بشکافند و بخاکستر چوب رز و نمک بشویند بعد از آن
بپزند با ماش یا جو مسلول را سود دهد و صفت سوختن وی چنان است که دیگی مسین
بر سر آتش نهند و سرطان زنده دران نهند و آتش کنند تا سوخته گردد مانند خاکستر و باید
که در تابستان بود بعد از طلوع شعری عبور آفتاب در اسد بود و قمر بعد ده شب گذشته
صفت سوختن وی آنست که در کوزه نو کنند و در گل حکمت گیرند و یک شبانه روز در تنور
نهند و بر دارند و آن سرد و خشک بود در سیوم سوخته وی چون سحق کنند و بدان سنون سازند
دندان را جلا دهد و کلف و نمش زایل کند و در بیماری چشم و نشف رطوبات از طبقات
وی بکند و تقویه طبقات و عضلات و اعصاب چشم بکند و در اکتحال بیفزاید و در کحلها
مستعمل کنند جهت جرب چشم و ناخنه آن نوعی از سرطان بهم رسد در دریای چین که
که چون از بحر بیرون می آرند و هوا بوی می رسد صلب میگردد مانند سنگ سراج
القطرب سراج القطرب نیز گویند و صاحب منهاج گوید آن حزم است و آن نباتیست

نزدیک

نزدیک بزرقا و مستعمل از وی تخم وی بود و بهترین آن تخم آن بود و طبیعت آن گرم بود در اول
و خشک است در دوم قابض بود و قطع خون رفتن بکند و ریش معده را سود دهد و چون
بدان احتقان کنند و صاحب جامع گوید سراج القطرب یبروح الوفا است و شجرة الصنم
نیز گویند و هم او گوید شجر سلیمان بن داود علیهما السلام است و گوید شجرة ذو القرنین الملک
الاسکندر است و اقوال دیگر بسیار آورده است و خود نیز گفته آن او انفیوس است
که از احمقی گویند و قولی رازی آورده که آن نباتیست که بیونانی لوسیاخوس
گویند و دیگر گفته که آنرا بیونانی بجنس گویند و قولی رازی آورده که آن نباتیست که
در میان گلستان روید و تفاح وی مانند گل سرخ بود و اصل وی مانند جوزی بود و قولی شریف
آورده که آن نباتیست که در شب مانند شعله آتش بود و چون تر بود و چون خشک
شود فعل وی باطل گردد و قولی دیگر آورده که بیخ سر در خانه نهاده بود و آن شخص از خواب
بیدار شد مانند نوری پیدا بود و چون برخواست بیخ سر را دید و تا تر بود چنان بود
و چون خشک شد فعلش باطل شد و فی الجمله اقوال مختلف بسیار آورده و تحقیق
نکرده که چیست و صاحب منهاج مطلقا گفته و آن حزم است و یبروح دریا گفته شود
سرو و طبع وی حلقی و حرافتی و مرارتی و عفوصتی و حرارتی بود طبیعت وی
معتدل بود در گرمی و خشک بود در دوم و گویند سرد است و ورق وی قابض و محلل بود و چون
را قطع کند و چون بکوبند و با سرکه بیامیزند موی را سیاه کند و چون ضماد کنند تنها
یا با سویق جو بر جمره و نمله و ورمهای گرم که در چشم بود نافع بود و چون با موم و زیت یا
بیامیزند و بر مقعد نهند مقوی وی بود و طبیخ وی با سرکه درد دندان را سود دهد و خاکستر

وی چون بر سوختگی آتش بپاشند و جمیع ریشهای تر نافع بود و ورق چوب و جوز وی چون
دود کنند پشه بگریزد و ورق آن بر رفع ضماد کردن سود بود و منفعت جوز وی با جیم گفته
شد و از آن علک وی در عین گفته شود و بدل وی با نیم وزن آن پوست انار بود
و بوزن آن از روست سرخ **سریج** اسریج گویند و آن اسفیداج سوخته بود و قوت وی نزدیک
است بر شادنه بلکه بقوت تر از وی بود و طبیعت آن سرد و خشک و قابض بود و چون
با پیه یا آب لسان الحمل حقنه کنند قرحه امعا را سود دهد و اگر با زیت بپزند تا چون
مرهم شود گوشت بر جراحتها بر ویاند و پاک کرداند از گوشت مرده و خون را باز دارد و در
مرهم جهت سوختگی آتش نافع بود **سریق** سریج نیز گویند و آن لطیف است گفته شود
اسریقون اسریقون است و آن زنجفر سوخته است و گفته شد **سرخس** چیلدار و
کیلدار و جهان و سعبر و کیلکان گویند بیونانی بطارس و بلغتی دیگر فلجون و آن سرد ما
بود و قوت هر دو مانند یکدیگر بود بهترین آن بود که سیاه و بزرگ بود و چون بشکنند
اندرون وی فستقی بود طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم و کرم کدو دانه و کرمهای دیگر
بکشد و بیرون آورد و جالینوس گوید چهار مثقال از وی با ماء العسل بیاشامند حب
القرع را بکشد و بچه مرده بیرون آورد و بچه زنده بکشد و چون بر جراحتها زنند خشک
گرداند و دیسقوریدوس گوید چهار درم از وی چون با شراب بیاشامند حب القرع
بیرون آورد و کرم دراز نیز بیرون آورد و روفس گوید ریش کرده و شانه را نافع بود و عرق
النسا و نقرس و درد مفاصل را نافع بود و چون با عسل بیاشامند و صاحب منهاج
گوید شربتی از وی دو درم بود و این مقدار با ادویه اگر با فالج فلات دو بود خلط کنند

عمل کنند

عمل کنند و الا نکنند و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی شیخ ارمنی بود و گویند بدل وی تخم سیرم بود و گویند
مصلح وی ماء بطیخ بود و شکر سفید و بدل آن شیخ ارمنی بود **سرادد** خلال است **سرسادد**
بخکشت است و گفته شد **سرطان بحری** نوعی از خرچنگ دریائی بحری بود و هر اعضای
وی با دو حروق وی الطف محرقات بود **صفت سوختن وی آن** است که در کوزه کنند و در گل
حکمت گیرند و بگذارند روز در تنور یا آتش بپزد و دریکی آن سرد و خشک بود در سوم و سوخته وی چون
سحق کنند و بدندان سنون سازند دندان را جلا دهد و لطیف و سوزش را زایل کند و ریشهای چشم
و شقاق طوبات از طبقات وی بکنند و تقویه طبقات و عضلات و اعصاب چشم بکند و در شیافها
بیفزایند و در کحلها استعمال کنند جهت جرب چشم و ناخنه آن و نوعی از سرطان است در دریای چین
که چون از بحر بیرون آورند و هوا بوی رسد صلب میگردد و مانند سنگ **سرطان هندی**
سرد و تر بود و گویند خشک و مسلول را نافع بود و باه را زیاده کند و سرطان را بشیرازی کلنجک
خوانند **سرحیوس** شطرج است و گفته شود **سرو جبلی** عرعر است و گفته شود **سطرومیون**
گویند کندش است و مولف گوید آن نوعی از کندش است و آنرا ادراکویند و گفته شد
در الف و اگر از آب بیخ وی با در نقطه در بینی چکانند درد دندان را سود مند بود و چون با جاورشیر
بیخ کبر بیاشامند سنگ بریزاند و با بول بیرون آید درم سیر زبکدانند و چون زن بخود
بر گیرد بول براند و کرم بکشد و بحکم و چون با سویق و سرکه ضماد کنند بر جرب و ریش
نافع بود و از وی بوی عطسه بود و چون سحق کنند با عسل بیامیزند و سعوط کنند فضول بلغمی از
سر بکشد تا بدین طبیعت وی گرم و خشک بود نزدیک بدرجه چهارم و نبات منطس بود
و در سفید کردن کتان و صوف نبات نیکو بود و بپارسی آنرا کلیم شوی و قصب شوی خوانند

و در عربی طرثوث نیز گفته شود و بشیرازی آنرا چوبک اشنان گویند و بدل آن در الف گفته شد
سطیون نوع ... است و گفته شد سطراطیوطس نباتی است که بی بیخ نبت
بر روی آب پیدا بود و ورق وی مانند ورق بادروج بود و کوچکتر و از نفاخ بزرگتر طبیعت وی
سرد و تر بود چون بیاشامند خونی که از گرده آید ببندد و چون با سرکه ضماد کنند منع ورم از جراحتها کنند
حمره و ورمهای گرم را نافع بود سطراکس سطراک نیز گویند و آن زنجبیل است و گفته شد سطاح
هر نباتی که بر روی زمین گسترده بود آنرا سطاح گویند همچون ... و امثال آن سطرکا اصطرک
است و اسطرک نیز گویند و گفته شد سطاریون فرسطاریون گویند بپارسی ... بر ابران
خوانند و آن گیاهی است طبیعت آن گرم و تر بود در سیم درجه و چون بکوبند و بر آن ورم نهند
و بر گزندگی عقرب ضماد کردن سود دهد سطاخیس نباتی است که در کوهها و سنگستانها ...
خشن روید و مانند فراسیون بود و درازتر از وی و ورق وی کوچکتر از ورق فراسیون بود و بسیار
بود خوشبوی و قضبان وی بسیار بود و اصل وی یکی بود و قضبان وی سفید بود و قضبان و ورق
فراسیون زرد بود طبیعت وی گرم بود در سیم بول و حیض براند و بچه را فاسد کند و مشیمه بیرون
آورد و مره سودا پاک کند و مالیخولیا و جمیع مرضهای سوداوی را سود دهد و مقوی قلب و نفس بود
و بیخوابی زایل کند و گزندگی سگ دیوانه را سود دهد و چون در زیت بجوشانند درد دندانرا
نافع بود و در اندلس بجای ... خورند سطیوکس جنبار است و گفته شد سعد انواع است
بهترین آن کوفی بود زرد خوشبوی بستانی سفید و بعد از آن هندی اگر سفید بود و باید که چون
بشکنی از درون سفید بود و زرد بود و در میان ... از تکمیع است که آنرا سعد ... خوانند در
میان ریگ و گل روید و در کنار رودها نماید و آن نوع اگر چه کوچک بود اما اندرون وی سفید نبود

و سعد را

و سعد را بترکی تپلاق خوانند و قوت آن هم سعد است طبیعت وی گرم است در اول و خشک
در دوم ... مجفف بود و ... بکوبد و ... بود لون را نیکو گرداند و بوی دهان خوش کند و چون
سحق کرده استعمال کنند آکله را زایل کند و در قرحه‌های مشکل را سود دهد و ... دهن و معده را زایل کند
بپزند و با عسل ... حیض براند و ... سنگ گرده و مثانه را نافع بود و حفظ را بیفزاید
و ... معده و جگر بود و تقطیر البول و ضعف مثانه و گرده و سردی رحم ... را
نافع بود و دندان را سود دهد و اعصاب را قوت دهد و قطع قی بکند و خوردن و ضماد کردن و چون
با زفت یابس ... که بزرگ و گران بود سود دهد و مقدار مستعمل از وی یک درم بود و در وی قوت
مسهله بود و گرمای ... و جرب القروح ببرد و ... بر آب ... مقدار ... درم ... آب
بیاشامند ... مضر بود ... حلق و مصلح وی آن بود که با ... صندل ... نیز ... گوید
مضر بود ... و مصلح وی ... بود و سعد ... بود و بسیار خوردن وی جذام آورد
و نوعی از سعد هندی است که ... مانند ... برنگ زعفران بود و چون بپوست
لطوخ کنند ... موی ... سطبر ... است و گفته شد سغبین صعبین نیز
گویند و آن سکبینج است و گفته شود سفیداسفند ... سفید است و گفته شد
سغادیکوس نوعی از ... است طبیعت آن گرم و خشک است و ... بود ... و تخم ...
سقولوقندریون ... است و گفته شود سفرجل بپارسی آبی گویند و ... گویند ...
و ... میلا گویند و این مولف گوید از ... که آب بسیار ... گویند چون ...
با انار ... بیشتر آرد و بهترین وی بزرگ بود رسیده طبیعت وی سرد بود در ...
اول و گویند در آخر دوم و گویند در سیوم ... وی سرد و تر بود و گویند معتدل بود در ... سردی ...

قابض تر بود که شیرین و شیرین بول براند و ترش تقوی و قابض بود و گل وی همچنین
و سفرجل منع سیلان فضول احشا بکند و عصارهٔ وی نافع بود در گرمی و سردی او و ترش
جهت استطلاق نفس و ربو و منع نفث دم بکند و قی و خمار را نافع بود و تشنگی
بنشاند و مقوی معده بود و آب وی با فلفل از ضیم وی بود و تقویت معده و بول براند
و آنچه بعسل پخته باشند ادرار وی زیادت تر بود و نوشطاریا را سود دهد و خون رفتن
باز دارد و نافع بود جهت حرقت بول و عصارهٔ وی در سوراخ قضیب چکانند
و اگر بر طعام خورند شکم براند بقوت عصره و اگر بسیار خورده باشند طعام هضم شده
بیرون آورد و اگر پیش از طعام بود شکم ببندد و مطبوخ وی حقنه کردن شقاق مقعد
و رحم را نافع بود و بوییدن وی مقوی دل و دماغ بود و قطع غثیان و قی بکند و چون بسیار
خورند درد اعصاب و قولنج و مغص تولد کند و آنچه نارسیده بود و تخم او در هضم سود
و مصلح وی رطب العسل بود **سقولوقندریون** اسقولوقندریون گویند و گفته شده
بیونانی اسقلیلس گویند و سقلینون خوانند و املینون نیز گویند و قطالیفاس خوانند
و مؤلف گوید بشیرازی زنگی دارو گویند نباتی صحرایی بود مشابه بکزبرة البیر
طبیعت آن گرم است در اول و خشک است در دوم و گویند معتدل است در گرمی و خشکی
و وی لطیف و محلل بود جهت سپرز بغایت نافع بود چون برگ وی بپزند با سکنجبین
و چهل روز بپالایند بیاشامند و خواق و یرقان را سود دهد چون سحق کنند و با شراب
بیاشامند تقطیر البول را نیز سود دهد و سنگ گرده و مثانه بریزاند و مقدار مستعمل
از وی دو درم بود و دیسقوریدوس گوید نسیان و فالج و لقوه و بواسیر سود دارد و حیض را

نافع بود

نافع بود و فولس گوید صلابت سپرز و غلظ آن را سود دهد بود و با روغن بنفشه سعوط کردن
فالج و سکته را نافع بود و گویند چون از خود بیاویزند منع آبستنی بکند و اگر با سپرز استر
بود نیکوتر بود و وی مضر بود بمعده و مصلح وی مصطکی بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل
بود و بدل آن در وزن آن کادریوس است و گویند بوزن آن پوست بیخ کبر و نیم
وزن آن تخم کرفس بود **سقمونیا** محموده گویند و آن عصارهٔ گیاهی است که از بیخ
که برگ آن بلبلاب ماند و در وی نبات وی اسکر تا چهار گز بود و شاخهای
بسیار از یک بیخ بود و گل وی سفید بود و بهترین آن بود که صافی و سبک و متخلخل بود — متخلخل
و لون ابریشم باشد و چون در دست بمالند زرد شود و سفید بود و در آب زود
حل شود و مانند شیر بود و بهترین آن انطاکی بود و آنچه سیاه بود یا زرد که سخت
بود و بر سر انگشت خرد نشود آن نوع بد بود و تا در میان سیب در مشوی نکنند
نشاید که استعمال کنند و مؤلف گوید مشوی کردن وی چنان است که در کیسه
کتان کنند و بر سیب را اندرون خالی کنند و در میان آن نهند و سر آن باز
جای نهند و گل کنند و در خمیر گیرند و در تنوری که آتش آهسته بود نهند و رها کنند تا پخته
شود و بیرون آورند و در سایه خشک کنند و استعمال کنند طبیعت آن گرم و خشک بود
در سیوم و گویند در دوم و حرارت وی زیاده بود از یبوست بر برص و بهق و کلف
طلا کردن نافع بود و محلل جراحات بود و چون با عسل بر آن طلا کنند و جهت دردسر
کهن شده با سرکه و روغن گل طلا کنند نافع بود و سقمونیا مسهل صفرا بود و شربتی از وی
تسوجی تا دو دانگ درم دانگ بود و حب خراج و [illegible] تا دو دانگ بر [illegible]

عقرب طلا کردن و خوردن سوده وی مضر بود باحشا و معده و جگر و دل و کرب و غثیان
و تشنگی آرد و اشتها طعام ببرد و مصلح وی آن بود که با کثیرا و انیسون و دانه توت شاسته
و روغن بادام شیرین ممزوج کنند و بنوشند و چون بیاشامند از وی مقدار بسیار دانگ نیم
بود اول اسهال کند بعد از آن کرب و غثیان آرد و عرق سرد و اسهال با فراط آرد و باشد
که بکشد و اگر زن بخود بر گیرد بچه بکشد و دو درم از وی کشنده بود و شریف گوید بیخ و ازو یا
بادرد جرو تربد با شیر تازه بیاشامند با شتا کرم بزرگ و خرد بیرون آرد و اصل نبات
وی چون با سرکه بپزند نیک بکوبند و با آرد جو ضماد کنند بر عرق النسا نافع بود و رطوبت
بیخ وی چون بر پشم پاره زن بخود بر گیرد بچه بکشد و چون با عسل و زیت بیامیزند و بر جراحات
بیندایند بعد از دو روز چون با سرکه بپزند و بر جرب ریش شده مالند سود دهد و بیخ وی
بر برص طلا کردن نافع بود و مداوای کسی که سقمونیا بسیار خورده باشد بدوغ و سویق
تفاح و رب سماق و رب ریباس کنند و صاحب منهاج گوید گویند بدل وی حب الرجع
بود و گویند سه وزن آن و مولف گوید هیچ ادویه عمل وی نکند و بدل وی نبود در اسهال صفرا
چند اگر امتحان کنند قوت سقمونیا تا سی سال باقی بطل بود و این مولف گوید نبات
سقمونیا و برگ وی با برگ لبلاب ماند و سفید بود و شکوفه او هم سفید بود و گرد و مجوف
و آن مجوف وی از رطوبت پر باشد و اصل وی دراز بود و سطبر بعد از ساعد دست
و پر از رطوبت بود و آن چنان گیرند که مغاکی در شیب درخت وی بکنند و برگ جوز در آن
مغاک بگسترانند و بیخ را در آن فرو برند و بشق کنند آن رطوبت از وی بچکد بر روی برگ جوز
و چون بر بندد برو دارند و نگاه دارند سقنقور و وی ماهی است و سقنقس نیز
گویند

گویند و گویند از نسل تمساح است و آن چنان است که نهنگ بر لب رود نیل خایه می نهد و بچه
بیرون آرد و هر چه در آب افتد نهنگ بود و آنچه در ریگ ماند سقنقور بود و وی هم در آب هم
در خشکی تواند زیست و وی از نر و ماده نیز متولد میشود و صاحب جامع گوید که نفع وی بیشتر
در فصل زمستان بود و در شدت سرما از آب بیرون آید و در بیابان نهد و صیاد بوی رسد
و صید کند و این قول خاصه صاحب جامع است و هو نقل از ابن جمیع میکند که سقنقور در
کنار ریگ بیابند بیشتر در صعید مصر و در نیل و آب نیل میرود و بدان سبب اهل مصر ماهی
خوانند و ورل از بهر آن گویند که مانند ورل است و ماهی از بهر آن خوانند که در آب میرود و این
مولف گوید این قول صحیح است که سقنقور را در ریگ کنار نیل یابند بتحقیق و در زمان بسیار گردد
و فرق میان سقنقور و ورل آنست که سقنقور در نیل و نزدیک آن بود و ورل در بیابانها
و سر ورل پهن بود و سر سقنقور باریک و کشیده و رنگ ورل زردی که به سرخی و تیرگی
زند و پوست وی خشن بود و رنگ سقنقور ابلق بود از زرد و سیاه و سفید و سبز و پوست
وی املس بود و محمد بن الاحمد تمیمی در کتاب مرشد گوید که نر سقنقور دو قضیب دارد
و ماده آن دو فرج و مولف گوید یک سقنقور نر دیدم که دو قضیب وی چون شاخ بود اما بن آن
یکی بود و نر آن دو خصیه دارد مانند خصیه خروس و بمقدار آن و هم در موضع آن که از آن خروس
و ماده وی بالای بیست بیضه در ریگ دفن کند و بحرارت آفتاب تمام شود و بچه بیرون
آید و غذای وی در آب ماهی بود و در خشکی عضایات و صاحب جامع گوید که از اهل
صعید شنیدیم و در بعضی کتب خواص یافتم که چون سقنقور بصیاد رسد و عضوی از آن
صیاد گزید طلب آب کند و اگر آب یافت در آب رفت و اگر نیافت [illegible] و در بول

بر الف تحفة المؤمنین که
[illegible] سه به بیخ
و نیابه او دراز
و دست پا دارد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

خود غلطید صیاد بمرد در حال و سقنقور سالم ماند واگر صیاد بس زود در آب رفت یا در بول خود غلطید
سقنقور بمرد و صیاد سالم ماند و این از خواص عجیب است و این مولف گوید گویند در مصر کسی است
ترتیب کشتن سقنقور اما هر سقنقوری که بگیرند نزدیک او آورند و او بکاردی از زر بسمل کند و بر او
مهری بر نهند و هر سقنقوری که مهر او نباشد رغبت نکنند بدان و اختیار و اجود وی نر بود که در وقت
بهار صید کرده باشند در موسم هیجان ایشان و بهترین اعضاء وی ناف و گرده بر گرد آن
و گرده وی بین ذنب و بیخ دنبه بود و گوشت که بر سر ناف بود و نمک و بهترین آن بود که از موازی
ناف بر گیرند که قوت ناف و گرده و بیخ دنبه وی با وی بود و نمک وی باید که سیاهی بود که بر … مایل
بود و بریده خسیده بود و آنچه سفید و بی زران بود نمک مکر بود و سقنقور چون تازه بود گرم و تر بود در دوم
و چون نمک سود کنند خشک گردد و حرارت وی زیاده شود و رطوبت کمتر و صاحب منهاج
گوید گرم بود در دوم خشک بود در اول و موافق کسانی بود که مزاج ایشان سرد و تر بود و کسانی
که مزاج ایشان گرم و خشک بود موافق نبود بلکه مضر بود و اگر … تنها مستعمل کنند فعل وی
اقوی بود از آنچه در مرکبات مستعمل کنند و بری از گوشت وی از یک مثقال تا سه مثقال
بود بحسب مزاج و سن و هوا و وقت استعمال وی آن بود که اگر تنها استعمال کنند سحق کنند
و بر سر بریان … یا با ماء العسل پخته یا نقیع زبیب شیرین یا بزر … تخم مرغ نیم بریان
نیم برشت کنند و بیاشامند و هم چنین نمک وی با داخل بابی از ترکیب … بحسب مزاج
و اگر بر زرده تخم مرغ نیم برشت کنند تنها یا با تخم جرجیر سوده بوزن آن این فعل بیفزاید
بود و سقنقور سودمند بود جهت مرضهای عصبانی سردی را و اگر در مجامعت ضعفی و تقصیری
بود و منی بیفزاید و قوت شهوت بدهد خاصه خصیه و گرده وی و گویند چون بکدرم با شراب

بیاشامند

بیاشامند از جوانی کرده وی شهوت باه بجنبشی بر انگیزاند و کسانی نشود و کم چون … عدس بجل
یا تخم گاهو با آب بیاشامند و این مولف گوید مبالغه بلا حد است مگر در سقنقور تازه این خاصیت
باشد که در سقنقور نمکسود این خاصیت نیست و بدل وی جالینوس گوید خصی الثعلب است
و مولف گوید در ادویه باهی چند آنچه امتحان کرده شد هیچ ادویه بخصی الثعلبی نرسد
خاصه چون با شراب بیاشامند و گویند سقنقور در هندوستان نمی باشد و در بحر قلزم نیز گویند
در بلاد حبشه هم باشد اما این نوع مشهور نیست و گویند بدل وی خصی الثعلب است یا خردل
و مولف گوید اولی آن بود که بدل وی در ترکیب بوزن آن خصی الثعلب و زر و بوزن آن نیم
گاو خشک جوان سوده و نیم وزن آن تخم گزر کنند **سقنق** بپارسی سیلان گویند و آن اصل
رطب بود و بعربی دیس گویند و گفته شد **سقاقل** اسقاقل است و گفته شد
سقوردیون ثوم بری بود و آنرا اسقوردیون گویند و گفته شد و سقردیون نیز گویند و گفته
شود و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم لطیف و مفتح بود جراحتهای خبیث بصلاح
آورد و فتح عضله را نیکو بود و باقی منفعت وی در سیر گفته شود **سکر العشر** صاحب منهاج
گوید صمغیت که از درخت عشر بیرون آید در موضع کل وی که خشک گردد و جمع کرده و آنرا
سکر العشر خوانند و هم او گوید طبیعت که بر درخت عشری افتد در خراسان جمع می شود
همچون ترنجبین یا بی افتد بر خاری مانند پاره نمک … حلاوتی بود و اندک عفوصتی و سفید
بود و آنچه حجازی بود میل بسیاهی داشته باشد و مولف گوید بر خار ماند مکی بزرگ اشنانه
می سازد و آن کرم در میان اشنانه بماند و آن کرم بیشتر از وی فرو نگه تنغالی خوانند و اشنانه را
بپارسی تیغال گویند طبیعت وی معتدل است بمیل بحرارت داشته باشد و نزدیک بمزاج

سکر بود و وی لطیف‌تر از وی بود و در وی رطوبتی بود و طبع نرم دارد و چون در چشم کنند سفیدی که
در چشم بود زایل کند و در روشنایی بیفزاید و شریف گوید اگر هر روز متواتر از وی بیاشامند
هر روز ده درم با آب نیم گرم ربو و دشواری نفس را سود دهد و با لسان [?] لعاب چون بیاشامند
استسقا را نافع بود و عطش نبود مانند انواع سکر از بهر آنکه حلاوت وی اندک است
و وی معده و جگر و گرده و مثانه را نیکو بود **سکر العشر** مرکب بود از مازو و دارفلفل و فلنجه
و کبابه و صندل مقاصری و سنبل الطیب و عسل و در کتاب شکفته شود **شکر**
بپارسی شکر گویند و در منهاج مراد از شکر ابلوج است و بهترین وی آنست که سفید
و شفاف بود و از طرف هندوستان آورند و چینی و آن را قند خام گویند طبیعت وی
گرم است در آخر اول یا در اول درجهٔ دوم و تر است در میانهٔ اول و چون کهن گردد میل بخشکی
داشته باشد و وی ملین بود نافع بود معده جلایی که در وی است و در جلا نزدیک بعسل بود
و شکر سلیمانی تلیین در وی بیشتر بود که در فانید و عسل طبرزد تلیین در وی بیشتر بود
که در عسل نحل و تلیین وی کمتر از تلیین عسل قصب بود و شکر معمول ریاحی بود که حادث
شود در امعا و بطن و محلل طبیعت بود و مقوی معده و جگر و مفتح سدهٔ جگر بود و شربتی از وی
ده درم بود و اگر با روغن بادام بسرشته بیاشامند منع قولنج بکند و کهن وی نافع بود جهت
بلغمی که در معده بود اما تشنگی آورد و خونی درد آمیز از وی متولد شود و صفرا برانگیزد و مصلح وی
رمان مز بود و شریف گوید چون با روغن گاو یا گوسفند بیاشامند احتباس بول را
سود دهد و چون ده درم از وی کوفته در بیست درم روغن گاو تازه نیم گرم بیاشامند
درد ناف و دندان سود دهد و زنانی که زاییده باشند پاک گرداند از مواد دیگر

گرم آشامیدن و دمان کردن سرفه زایل کند و او را زنگ شاید و نزله را سود دهد و سینه و نفس نرم
گرداند و خشونت مثانه زایل کند و موافق بود محرور و مبرود را باعتدالی که دارد و محتاج مصلح
نبود و سده بگشاید و گرده را نافع بود و اگر بخور کنند قطع زکام بکند و سودمند بود جهت جرب
جفون چشم چون پارهٔ شکر حک کنند تا خون آلود شود و اگر احتیاج بود دیگر باره
مکرر کنند و اگر در داروی چشم کنند سفیدی رقیق ببرد و چون بپزند و کف از وی بگیرند
تشنگی ننشاند و اولی آن بود که کسی که در طبیعت وی لینتی داشته باشد و تیج [?] اما
از بسیار خوردن وی احتراز کنند و بدل وی ابسالوس [?] سیاه بود و گویند بدل آن [?]
و طباشیر و بدل آن مویز خراسانی **سکبینج** صمغ نباتیست که بشکل مانند قثا
بود و صاحب منهاج گوید نیکوترین آن بود که بیرون وی سفید و زرد و اندرون وی
بسرخی و تیز بوی بود و زود در آب حل شود و اصفهانی بهتر بود و صاحب جامع گوید
نیکوترین وی آن بود که صافی بود و بیرون وی سرخ بود و اندرون سفید و قطعهٔ وی متوسط
بود میان رایحهٔ حلتیت و قنه و حریف بود طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم
محلل و ملطف بود فالج را نافع بود و چون بیاشامند یا در حقنه کنند اوجاع بواسیر را
سود دهد و چون تنها بیاشامند و شکسته کرده بگدازند و سردی که در معده بود و رحم و احمار را
نافع بود و بول و حیض براند و بچه بکشد و مسهل آب زرد بود و نشف تری معده
بکند و برکزندگی عقرب و مار طلا کردن سودمند بود و چون سعوط کنند صرع را نافع بود
و آنچه اصفهانی بود باه را زیاده کند و جگر را نیکو بود و شیخ الرئیس گوید سکبینج محلل
صداع بارد و ریحی بود و استسقا و نفس را سود دهد خوردن و طلا کردن با سرکه چون بگدازند

و بر خنازیر و صلابت مفاصل و سلعه بگدازاند و ضماد کردن سبلی و ثالیل بکند و اگر کوده ن
و کرمهای دیگر بکشد چون بیاشامند و گویند نقرس که بسبب آن از سردی بود سود دهد
و سینه را پاک کند بقوت و مسهل بلغم لزج و رطوبات غلیظ بود و عرق النسا که سبب
آن از بلغم بود و درد پشت و بادهای غلیظ که در اندرون بود و ماندگی جسم و غلظ اخلاط را نافع
بود و وی را فاضلترین داروهای گرم جهت دفع نزول آب استعمال کنند و چون در سرکه بگدازانند و بر بثره
که بر قره جسم برآید بمالند زایل کند و شربتی از وی یکدرم تا یک مثقال بود و نشاید که
بغیر از سرد مزاج یا مزاجهای سرد و مرضهای سرد استعمال کنند و بغایت سرد مزاج و ملتهبان
سرد را سود دهد و محرور مزاج را بغایت مضر بود و اگر با شراب بیاشامند گزندگی
جانوران زهردار کشنده را نافع بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی انیسون بود و صاحب
تقویم گوید معده و امعا را بد بود و مصلح آن مصطکی و انیسون بود و بدل وی اقند سفید
و گویند نیم وزن آن جاوشیر و گویند بدل آن مقل صبر بود و اشق و جاوشیر از هر یک ربع
وزن آن و صاحب منهاج گوید ارقنه مستحیل میشود بسکبینج **سک** اصل وی چینی
بود و آن عصاره آمله بود و نوع دیگر مرکب بود از عفص و بلج مانند و مسک ترکیب کنند
و بهترین وی آن بود که بوی وی نیکو بود و خوش و خشک بود و در دوم قابض بود و مقوی
است قطع قی بکند که از رطوبات لزجه بود و شکم ببندد و چون بر شکم ضماد کنند
و قوت اعضای اندرونی بود و باه را زیاده کند و سده بگشاید و درد مفاصل و درد عصاب
را نیکو بود و منع نزف بکند و درد دل را سود دهد و نیم درم مستعمل بود و بوییدن وی سر گرم را
صداع آورد و مصلح وی کافور بود **سلق** دو نوع است یکنوع هم بپارسی سلق خوانند

و مشهور است

و مشهور است و آنرا اسود گویند و یکنوع دیگر را بپارسی هم چقندر خوانند و بهترین
آن شیرین بود و طبیعت آن گرم و خشک در اول و گویند مرکب القوی بود و گویند
تر است در اول و در وی قوت بورقیه بود و ملطف و محلل و مفتح بود و در سیاه
قبضی بود و در سفید جلا و تحلیل لطف و داء الثعلب و خنازیر و ثالیل را نافع بود
چون بآب وی طلا کنند و ورق وی جهت سوختگی آتش نافع بود و بر قوبا با عسل
طلا کردن و اگر سر بآب وی بمالند شپش بکشد و اگر وی را در مرهم رغن کنند
و بر ورم نهند ساکن کند و ریش بینی زایل کند و بر داء الثعلب طلا کردن
موی برویاند و قولنج را سود دهد با مری و تولد [illegible] را نافع بود و قطع بلغم بکند
و آب بیخ وی مصروع اگر در بینی چکانند و درمان کند اگر بسبب آن از جمع شدن
اخلاط لزج بود در دماغ بغایت نافع بود و گویند چون آب ورق وی بر خمر ریزند
بعد از دو ساعت سرکه گردد و اگر بر سرکه ریزند بعد از چهار ساعت خمر گردد و اگر آب وی
با ادویه مسهل بیاشامند بلغم بیرون آورد و صاحب نقرس و مفاصل را سود دهد
و چون ده درم آب وی نیم درم غاریقون حل کنند خلطهای غلیظ لزج بیرون آورد
و وی محرق دم بود و مولد نفخ و کیموس وی بد بود و مصلح وی سرکه بود و خردل و اصل
وی معده را بد بود و مغثی باشد و مصلح وی رب غوره یا شراب اترج بود
سلق الما جار النهر است و گفته شد **سلق بریا** سلق جبلی است و آن نوعی
از حماض است و گفته شد **سلت** بپارسی جو برهنه را گویند و بیونانی اطیس
و آن مانند گندم بود بی پوست و در شعیر گفته شود **سلق جبلی** سلق بریا است

سلق الما سلق بریا
سلت سلق جبلی

وبشیرازی بیخ آن را حلتیو گویند و آن حلتیت است بپارسی انزارد خوانند
و هلموت گویند و طبیعت آن گرم و تر بود بر نقرس و مفاصل طلا کردن نافع بود و جهت
سرفه بلغمی با نبات سفوف ساختن و بر عضوهای کوفته کوفته با گلاب ضماد کردن
بغایت مفید بود سلیط زیت است و گفته شد سلجم شلجم است و گفته شود
سلوی سمانی است و گفته شود سلور جری خوانند و آن ماهی است در نیل مصر
و صفت وی در میم گفته شود سلد امیون درختیست که بالای وی از زمین سه امیون
گز بر می آید و گل سرخ دارد و بعد از آن با دانه کند بمقدار گشنیزی و آن نبات بجهت
وی جهت گزندگی مار و مجوع گزندگان زهر دار سود دهد چون بیاشامند سینه و حلق را
از خشونت پاک کند و آواز را نیکو بود سلاحه بول بز کوهی است که بهنگام تهیج
بر سنگ کرده باشند و سنگ سیاه شده مانند قیر بلخه بود سنگ و در ادویه استعمال
کنند که جذام را نافع بود سلمه شوکه تبطیه است و گفته شود سلیخه قسبا
خوانند پوست درختی است که آن درخت را سلیخ و سلیخه خوانند و سلیخه بدان
سبب گویند و آن انواع است نیکوترین آن سرخ رنگ بود و سبز و در طعم وی
اندکی تلخی بود و عفوصتی تمام و چون بشکنند مانند ریوند چینی بود و سوراخ وی تنگ
و مانند قرفه پیچیده بود و آنچه رقیق بود کسیلا بود که تقلب سلیخه فروشند و صفت
آن در کاف گفته شود و گویند نوعی از سلیخه هست که ملحق بود بدارچینی و آن
نیکو بود طبیعت سلیخه گرم و خشک است در سیوم محلل ریاح غلیظ بود و مقوی اعضا
و حیض بسته و بول براند و اگر با داروهای چشم خلط کنند تیزی چشم زیاده کند

درد سینه

درد سینه و پهلوها که تولد کند از اخلاط لزج یا از ریاحی غلیظ نافع بود و حل نفث
دم بود و شراب وی جهت معده و جگر نیکو بود و چون دود کنند بدان رحم را پاک
کند از رطوبات فاسد و بوی آن نیکو گرداند و چون با عسل بیامیزند و بر رطوبتهای
لبنی که در وی باشد بنهند زایل کند و گزندگی افعی را نافع بود و چون
بیاشامند و مجوع ورمهای گرم که عارض شود در اندرون و درد گرده و مثانه بگشاید
و بچه مرده و زنده بیندازد و مشیمه بیرون آورد و مقدار مستعمل از وی تا یکدرم بود
و گویند مضر است بامعا و مصلح وی کثیرا بود و یحیی ماسویه گوید بدل آن نیم وزن
آن دارچینی سلخ الحیه پوست مار نیکوترین آن پوست مار نر بود که لون
آن سفید بود و اربیاسوس گوید سرد و خشک بود و بغایت مجفف بود
و اگر بشراب بپزند و در گوش چکانند درد گوش را نافع بود و اگر بدان
مضمضه کنند همین عمل کند که درد دندان سود دهد و اگر با ورق گز
بپزند و بدان مضمضه کنند همین عمل کند و اگر بسوزانند و بر داء الثعلب
لطوخ کنند موی بر وی آید و اگر یکدرم از وی با سه قرص ماسر بسایند و بخورند ثالیل
زایل کند و اگر یکدرم بار کنند و با دو درم آرد جو بسرشند و در سیب آتش کنند
تا پخته گردد و بخورد صاحب بواسیر دهند خواه ظاهری و خواه باطنی بغایت
سود دهد و اگر در زیت بپزند و از آن موم روغنی بسازند جهت شقاق لبان
و مقعد نافع بود و چون در آتش بخور کنند مار بگریزد و چون برورک زن حامله بندند
آسان بزاید یا بچه در شکم وی مرده باشد بیندازد و چون در زیت بجوشانند

و در گوش چکانند درد گوش که از سردی بود و ریش آن و ماده که ازوی روان بود سود
دارد و اگر در بیت اندازند و چند روز در آفتاب گرم بیاویزند جهت خلط اصفهان
و برص و درد ها که در چشم پیدا شود کحل کردن نافع بود سلحفات بپارسی سنگ پشت
گویند و شیر ازی الاک پشت خون سنگ پشت دریایی چون با شراب بیاشامند
و پنیر مایه خرگوش و لکون سودمند بود جهت گزندگی جانوران و کسی که شفدع
احامی خورده باشد و هر تیرع که خورده باشد و زهره سنگ پشت چون در بینی
مصروع چکانند نافع بود و چون لطوخ کنند خناق را نافع بود و جهت ریشهایی
بد که عارض شود و درد دهان کودکان که آن را قلاع خوانند و بیضه وی سرفه بچگان
را نافع بود و سنگ پشت دریایی اگر بسوزانند تا سفید گردد و با روغن کاو بحق
کنند و بر سرطان ریش شده نهند چرک آن پاک کند و گوشت برویاند دیگر
عود نکند و مجموع ریشها و سوختگی آتش را نافع بود و شریف گوید سنگ پشت سنو ع است
بحری و نهری و بری چون سنگ پشت بحری بکشند و هر چه در شکم وی بود بیرون آورند
و دیگر بسوزانند و خاکستر آن بادنکا ملفل بیامیزند و با عسل لبرشند و معلول را باید داد
و شب نکاه مقدار ملعقه بدهند و ملعقه از معجون چهار شقال باشد و از ادویه
هم درم و نیم سودمند بود در ربو و نفث را چون خون سنگ پشت بحری با آرد جو
و عسل برشند و مانند فلفل حبها سازند و مصروع هر روز از آن ناشتا و هر شبانگاه
بخورد نافع بود و چون خون سنگ پشت در دست و پای مالند مفاصل و نقرس را
سود دهد خاصه چون بپای مالند و چون پیه وی در تشنج و کزاز مالند سود دهد

مجرب است

درد سر صفرا و درد چهار
عرق الفرس ... است

جهت ... تنگی نفس
و سل ... او
... الرطوبات
موافق و قطع ... اطفال
... و ... او ...
... و ورم ... مجرب

وگوشت

نجور ... انجوان تحتانی او
... و منع ... ورم
... ...
... مجرب

وگوشت وی چون بخورند همین عمل کند و چون با جند بید ستر حقنه کنند تشنج را مفید
بود و چون سنگ پشت دریایی بسوزانند خاکستر آن با سفیده تخم مرغ طلا کنند
بر شقاق خاصه شقاق پا بها زایل کند و گویند چون سوخته وی بر دملی که جوشان بود
نهند از جوشش باز ایستد و گویند چون بیاویزند بر مصروع صرع وی ساکن شود و صاحب
فلاح گوید اگر در موضعی تمرک بسیار آید و زیان کند بگیرند سنگ پشتی و او را گونه بر بینی
بدارند و دست و پایهای وی بهوا کنند و رها کنند دیگر تمرک در آن موضع نبارد و این
زهر گوید زهره وی چون خشک کنند و بعسل که درد بدیده باشد بحق کنند در چشم
کشند جهت نزول آب نافع بود و گویند چون بپزند با آب و کودکان را که
فتق بود در آن آب نشانند سود دهد و این مؤلف گوید زنان شیراز
چون کودکان را در روزها ریخصیه میکند بیضه وی را با شیر مادر حل کنند و در بینی اندازند
یا در روغن وی بجوشانند و بر وی مالند و مجرب است سماق تمتم خوانند و طعام گویند و عرب
سماق الدباغین خوانند و نیکوترین وی تازه و سرخ بود و طبیعت آن سرد بود در درجه
دوم و گویند در اول و خشک بود در سیم و بغایت قابض بود منع نزف کند تا
بحدی که بعضی گویند که اگر از خود بیاویزند همین عمل کند و قوت ورق وی قابض
بود مانند اقاقیا و طبیخ ورق وی موی را سیاه کند و بدان حقنه کردن زحیر امعا را
سود دهد و خوردن و در آن نشستن و اگر در گوش چکانند چرکی که از گوش روان
بود ببندد و ورق خشک وی چون با آب بپزند تا بقوام عسل آید مانند حضض
بود در عمل و ثمر وی اگر همچنین کنند همین سبیل بود و موافق بود چون در طعام اندازند

جهت کسی که اسهال مزمن و قرحه امعا داشته باشد و چون ضماد کنند منع حمره و ورم
از قحف سر بکند و بواسیر زایل کند و چون با فحم چوب بلوط سحق کرده بر بواسیر
نهند و تقبیع ثمر وی چون بپزند تا غلیظ شود فعل وی نیکوتر بود از فعل ثمر و صمغ وی چون
در سوراخ دندان نهند درد ساکن کند و چون بپزند و آب وی با بردی بپزند قوتر کند
و رازی گوید چون سماق بشراب قابض بیاشامند قطع اسهال و نزف الدم از رحم بکند
و کثرت بول را نافع بود و بعضی گویند اگر ببندند در صوفی سرخ رنگ و بر کسی ببندند که خون
از وی روان بود از هر موضع که بود ببندد و ابن ماسویه گوید اشتهاء طعام باز دید کند بخاصیتی
که دارد و طبیعت ببندد بخصوصیتی که دارد و اسهال صفراوی که مزمن شده باشد
سود دارد و چون بخورند و اگر با گوشت دراج یا مرغ بپزند شکم سخت دارد و اگر بر جلده و سلم
ضماد کنند همین سبیل و چون بریان کنند شکم زیاده تر ببندد و چون در گلاب خیسانند
و از آن گلاب در چشم کنند سودمند بود در ابتداء درد چشم که از گرمی بود ما ماده و جلده را
قوت دهد و سویق وی با شکم ببندد و معده را سود دهد و هیجان صفرا و اسهال آن
و اسحق بن عمران گوید اگر در چشم کنند از تقبیع وی اسلاق و سوزش چشم و خارش
آن زایل کند و اگر کسی قی دایم کند و هیچ در معده وی قرار نگیرد چون سماق و کمون بکوبند
و جرش و با آب سرد بیاشامند قی باز دارد و سماق دباغ معده بود و عطش آن و تشنگی
بنشاند و غثیان صفراوی و هیج را سود دهد و دوسنطاریا را بدان حقنه کردن
و سیلان رحم و بواسیر را نافع بود و شریف گوید اگر بپزند ده درم در هفتاد درم آب
تا قوت آب بدهد و آکله و سلاق تکمید کنند نافع بود و چون بگیرند تنها با آب سرد

قطع

قطع سیلان خون از هر موضع که باشد بکند و اگر در چشم مجدور چکانند چون سرخ شده باشد
ایمن باشند از آنکه آبله در چشم وی بر آید و چون گرد سماق بگلاب مضمضه کنند
قلاع را زایل کند و ورق وی با ام جنین و چون ضماد کنند بر شکم بچگان طبیعت ایشان را
ببندد و چون ورق وی بپزند و عصاره آن بگیرند چنانچه غلیظ بود قوت اعضا
بلاهل و در منع ماده از چشمها بغایت سودمند بود و چون حل کنند در آب لسان الحمل
و طلا کنند بر ریشهای پلید خشک گرداند و چون ضماد کنند بر ناف ابن قضیب
سودمند بود جهت سلس البول که بسبب آن استرخا بود و سماق مضر بود بجگر سرد
و گویند مصلح آن مصطکی بود **سمین** چربی گوشت نیکوتر آن بود که از حیوان مستقل
گیرند و طبیعت آن گرم و تر بود و شکم براند و زود هضم شود و باه را زیاده کند و غذای
بد بود بلغمی مطفی طعام بود زود مستحیل شود بدخانی و مرارت اولی آن بود که اندک
خورند بقدر آنکه لذتی بدهد و مصلح وی لیموی بملک بود و زنجبیل و ارس و فلفل **سمسم**
بپاری بنجد گویند بهترین وی تازه بزرگ حب بود و جرم وی اولی بود از دهن وی
و طبیعت وی گرم است در میان درجه اول و تر است در آخر آن و گویند در دوم
ملین بود و تحلیل خون بسته و اثر کبودی که از ضربی حادث شود دافع بود جهت شقاق
پایها و خشونتی که در بدن باشد و بر اعصاب ضماد کردن تحلیل غلظ آن بود و بر ورمها
و سوختگی آتش نافع بود و تقبیع سمسم حیض براند و بچه بیفکند و چون مقشر کرده بریان
کنند غذا و صالح دهد و فربهی آورد و چون هضم شود معده چرب و لعوق وی با مرضهای
سینه و سرفه را نافع بود و خونی که از وی متولد شود متوسط بود در نیکی و بدی

و وی مسکن حرقتی و لدغی بود که در معده عارض شود از خلطی تیز یا از شراب یا از شربت الطلا
گرم و وی منی بیفزاید و باه را زیادت کند و گر زنی که ماده را سود دهد و اگر با زرکتان با
بخورند قوت باه بیفزاید و باه را زیاده کند و گر زنی که ماده را سود دهد و اگر با معقود را بخورد
از وی تخدیر بود معده را بد بود و بوی دهان بد کند و مرخی معده بود و غثیان و تشنگی آورد
و مولد خلطی غلیظ باشد و بطی الهضم بود و اولی آن بود که بریان کنند بریان کردنی
سبک و با عسل بخورند و جالینوس گوید بدل وی در تعلیق خاصه بزرکتان بود و اگر وی
همچنان خام بخورند و قدری مری بر سر آن بپاشند زود بگذرد و اگر بطبیخ ورق وی موی را
بشویند نرم گرداند و دراز **سمن** بپارسی روغن گاو و گوسفند گویند و فعل وی مانند زبد
بود و در انضاج و ارخا و تلیین اقوی بود از وی و طبیعت وی گرم و تر بود در اول و حرارت
وی بیشتر بود از زبد و خوزی گوید روغن گاو منع سم افعی بکند و ره نکند که بدل رسد و رازی
گوید شخصی در بادیه افعی وی را بگزید و روغن گاو کهن بیاشامید هیچ ضرر بوی نرسید و روغن
چندانکه کهن تر گردد حرارت وی زیاده گردد و قوت جلای وی محکم تر بود و شیخ الرئیس
گوید منضج و محلل بود و بیشتر فعل وی در دبیلهای نیکو و میانه بود نه خراجهای محکم و منضج
ورمها بود خاصه ورم بن گوش و خاصه از آن کودکان و دندان و سینه را نرم کند و منضج
فضولی بود که در وی باشد خاصه با شکر و بادام تلخ و هم شکم ببندد و هم براند
و وی تریاق زهرهای بود که خورده باشد و شریف گوید چون با آب خاکستر حقنه کنند
زحیر و قرحه امعا را نافع بود و چون بر پنبه نهند و ضماد کنند بر قرحه خشک ریش زایل
کند و اگر بر پنبه نهند و بر دهان جراحتی نهند که خواهند که سر آن بازهم نیاید منع گوشت

رستن بکند

رستن بکند و سر آن جراحت فراخ گرداند و چون حنا بروغن کهن بسرشند و بر جرب کهن
طلا کنند زایل کند و چون بیاشامند از وی ده درم با پنجدرم شکر بول براند و حال و چون
قرحه بخود بر گیرند ریش رحم را سود دهد و چون بر مقعد مالند بواسیر را سود دهد و چون
ضماد کنند ده درم از وی با هفت درم آب انار دو سطاریا را نافع بود و چون بر چشم
طلا کنند صلابت آن زایل کند و چون با زیت بیامیزند و طلا کنند بر اجفانی که
جرب داشته باشد سودمند بود و چون در چشم کنند با آب عنب الثعلب
ضربان چشم و درد آن و درد گوشها را سود دهد و چون با نشاسته لعوق کنند سرفه خشک را
تر گرداند و اولی آن بود که کسی که علتی باطنی داشته باشد اجتناب نماید از وی و
چون روغن طلا کنند بر ریش هفت شب دندان جنبنده سعی را پاک گرداند و جلای
تمام بدهد و زبد نیز همین عمل بکند و جلای روی **سمن** و شیر خوانند و آن ورد الابیض است
بپارسی گل سفید گویند و ذکر او در ورد گفته شود **سمک** بپارسی ماهی خوانند و بعضی بقیاس
بعضی گرم بود همچون کوسج و مار ماهی منی بیفزاید و به گرده نیز و گویند نیکوترین ماهی
بحری بود که پوست وی رقیق بود و فلوس وی کوچک بود و متوسط بود در خردی
و بزرگی در فربهی و لاغری و سهوکت نداشته باشد و لذیذ بود و فاضلترین انواع آن
سبوط بود و بپارسی اسبستی و سبوط در فرات بود و در دجله بغداد بسیار بود و فاضلترین
جایگاه ایشان جایگاهی بود که سنگ ریزه بود یا ریگ و آب او شیرین بود و اگر بحری
بود افضل آن بود که در لجه بود و افضل آنکه خورند جهت ترطیب با سفیدباج بعد از آنک
مشوی بر طبق و آنچه با آتش بریان کرده باشند سبکتر بود و بعده از آنچه در روغن

بریان کنند وانچه در آرد بلوط کرده باشند و در روغن بریان کنند بد بود و تشنگی بسیار آورد
و دیر از معده بگذرد و طبیعت ماهی سرد و تر بود در دوم باه را زیاده کند و بدنی که عرق کند فربه کند
و مرق وی نافع بود جهت زهرهای که خورده باشند و گزندگی نیز و چون ضماد کنند بدان
گزندگی مار شاخ دار و سگ دیوانه را سود دهد و جری که آنرا اسلور خوانند و آن دنبال سر
بود و آنرا افصوص و رش نبود و طویل و املس بود و سر وی با برازی مایل بود و دهن وی کشیده
بود مانند خرطوم و دیسقوریدوس وی را اسلورس خوانده است فربه بود و تر و در گوشت
وی رخاوتی و لزوجتی بود جهودان وی را نخورند و بردی وی را اسوراس خوانند و چون تازه
بود غذا دهد و شکم براند و چون نمکسود کنند غذا اندک دهد و قصبه شش پاک کند و آواز
صافی کند و اگر گوشت نمکسود وی کوفته ضماد کنند از بیرون بر جسمی بیرون آورد از عمق
گوشت طبیخ نمکسود وی چون در آن نشینند در ابتدا علت قرحه امعا را نافع بود بسبب جذب
مواد که بظاهر بدن آورد و چون بدان حقنه کنند عرق النسا را نافع بود و اگر چنانکه گفته
شد ضماد کنند سر فضول زجاج از بدن بیرون آورد بقوت جاذبه و خوردن وی
مولد بلغم غلیظ بود لزج و چون تازه بخورند غذای بسیار بود و اگر ادمان خوردن وی کنند
برص آورد بسبب بسیاری رطوبت و لزوجتی که در وی بود مگر آنکه نمکسود کنند و بسیار کم
خورند که بقوت نمک قطع فضول وی بکند و انواع ماهی مولد بلغم مایی باشند و مرضی اصحاب
و موافق نبود الا معده گرم و شکوری آورد و مصلح آن نمک بود و عسل بسیار که عمل
وی را کم کنند و لطیف کنند و [illegible] بیرون آورد و جالینوس [illegible] بود و هم سود
و دشوار هضم اندی متولد شود و چون متولد شود مملو از زجاجات بود و بلغمهای غلیظ

و ماهی

١٥٦

و ماهی که سرد شده باشد و در ظرفی نمناک نهاده باشند از خوردن وی همان عارض
شود که از خوردن نظر ماهی آنچه نمکسود بود نیکوترین آن بود که کهن نباشد و نزدیک بود
که نمکسود کرده باشند و اولی آن بود که آب بجوشانند بعد از آن ماهی در آن اندازند
و بپزند و طبیعت ماهی شور گرم و خشک بود و سرد وی نافع بود جهت ورم ملازه و شقاق
مقعد و سر ماهی شور که آنرا اسمار [illegible] چون بسوزانند و بر گزندگی سگ دیوانه
و عقرب نهند سود دهد و گوشت وی چون بخورند همین عمل کند و ماهی شور بلغم بگدازاند
و بهق سیاه آورد و تشنگی بیشتر از ماهی تازه آورد و مصلح وی آن بود که بسرکه و سعتر
و کرویا معمول کرده باشند و بعد از آن حلوا و روغن خورند و سرد مزاج شاید که ماهی تازه
خورد و معده بلغمی را مضر بود و ادمان خوردن آن مرضهای بد در اعضا و دماغ پیدا کند و ثقل
و خدر بر آن افتد و بخورند و بعد از آن زنجبیل مربا و شراب صرف کهنه و آب
نخورد چندانکه تواند و اگر اتفاق آب افتد تمدد در معده پیدا کند قی آورد و نیکوتر آن
بود که آب نخورد الا اگر روزی عزم قی کردن داشته باشد و اگر بخورد و اتفاق قی
نیفتد بعد از آن داروی مسهل بیاشامد تا از معده و بدن بیرون آید و الا بلغم لزج
زجاجی از وی متولد شود و آن سبب قولنج سخت و فالج و سکته گردد و مصلح
وی عسل بود که از عقب وی بخورد که بلغم را بزداید و تغیر در مزاج آن پیدا کند و سرکه
نیز موافق بود در اصلاح آن و نمک مملوح منقود نیکوترین آن بود که تر و فربه بود
و وی نمکسود کنند و در سرکه نهند و گشنیز خشک اضافه کنند و طبیعت آن
سرد و خشک بود اشتهای غذا بیاورد و وی مضر بود بعرق النسا و سودای مزاج

ومصلح وی اترج مربا بود وسمک سکبیج نیکوتر آن بود که بهاریا بود وآن آتش بر کرده است
وداوی آن بود که سرکه بجوشانند با سداب وکرفس وزعفران وبعد از آن ماهی سرخ کرده
دران اندازند وبجوش دهند تا چندانکه مهرا شود ولذت وی باقی بود وباید که بعد از آنکه
صید کرده باشند زمانی رها کنند چندانکه متغیر شود وطبیعت آن سرد بود ومعتدل بود
در رطوبت جگر گرم را نافع بود ویرقان وتبهای صفراوی وباحره را مضر بود ومصلح وی آب نارنج
بود **سمور** جانوریست که در ترکستان بسیار بود گرم وخشک بود وسخونت وی زیاده از
همه حیوانات سبعی بود وپوست وی زود تغییر نپذیرد از بهر آنکه دباغت وی نرم چنانکه
همه پوستها بود وصاحب منهاج گوید وی در لوق نزدیک بیکدیگر اند مسخن ومجفف
بود وپوشیدن وی پیران وسرد مزاجان را سود دهد وغیر وی گوید پوشیدن سمور سینه
وگرده را نیکو بود **سمسق** مرزنجوش است ودر اذان الفار گفته شد **سمرنیون** سمرنیونیا
نیز گویند وآن کرفس بری است وگفته شود **سمقیجون** سمق است وگفته شد **سمسم**
بری جلبهنگ است وگفته شد **سماقیل** سماق است وگفته شد **سمنه** در حب
السمنه گفته شد **سم الحمار** دفلی است وگفته شد **سم الفار** اهل عراق تراب
الهالک خوانند واهل اندلس رهج الفار وآن سنگ است وگفته شود **سمکوب السمک**
ماهیزهره است وگفته شود **سیمیقون** سمنه است وگفته شد وهر ترکیبی که بدن را فربه
کند از السمنه خوانند **سماروغ** قطر است وگفته شود **سمکه صید** ودر شام السمکه الزکیه
خوانند شریف گوید وی از حشیه بود نزدیک بمدینه صید او از زمین شود ودی مانند
ودی کوچک بود ووی را در زمان بهار صید کنند ودر هیچ فصل دیگر نتوانند کرد

الا در بهار

الا در بهار که وقت هیجان ایشان بود ونیکوترین آن نر بود مادام که زنده باشد فرق توانند
کرد نر وماده وچون مرد خشک شد علامات آن پنهان شد وچون صید کنند کرده نکو
کنند وخشک وچون استعمال کنند نیم درم از وی سحق کرده در شراب سفید کنند وبیاشامند
واگر در طعام کنند شاید شهوت مجامعت برانگیزد ونعوظ بر وی آورد وبعضی گویند
فرق میان نر وماده آن بود که نران را سر کوچک وبدن دراز بود وابن جمیع گوید در کتاب
ارشاد نیکوتر آن بود که بعد از منتصف نیسان صید کنند ونران مهیج باه بود مردان را وماده
وی مهیج باه بود زنان را وبر سر بیضه نیمبرشت کنند وبخورند **سمانی** شریف
گوید مرغیست که از دریا خیزد ووی را قتیل الرعد خوانند وبدان سبب که چون آواز
رعد بشنود بمیرد زهره وی چون لعق کنند صرع را سود دهد وخون وی چون در
گوش چکانند درد گوش ببرد وچون بخورند ومداومت اکل وی کنند دل سخت را
نرم گرداند وگویند این خاصیت در دل وی است وبس وابن زهر گوید گوشت وی
مطلق بسرکین گنجشک ماند بشکل ومزاج ودر مزاج میان کبک ومرغ بود وروغن جوان
مرغ کوچک نزدیک بود ولطیفتر از وی ومیل بگرمی داشته باشد وکیموس نیکو دهد
وخوش طعم بود ونافع بود جهت تندرستان وناقهان وگوشت سنگ سنگ بریزاند
وبول براند وصاحب منهاج گوید نیکوتر آن بود که مخالف وی تر بود وطبیعت وی گرم
وخشک بود ومفاصل سرد را نافع بود وشیخ الرئیس گوید خوردن گوشت وی باشد که
تمدد وتشنج پیدا کند چون از ربیع خورده بود بسبب گیاهی که میان ایشان است ومصلح وی
آن بود که بسرکه وگشنیز بپزند وبسیار از وی وی را از وی خوانند **سنا** نیکوترین

وی حجازی بود که برگ وی با برگ مورد ماند و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول و مسهل مره
صفرا و مره سودا و بلغم غلیظ از مفاصل کند تا حقی بدن تنقیه کند و عرق النسا و مفاصل که از مره
صفرا و بلغم حادث شود و شربتی از وی در مطبوخ از چهار درم تا هفت درم بود و اگر کوفته مستعمل
کنند تا سه درم شاید و دیسقوریدوس گوید سودمند بود بهیجان سودا را و مسهل آن بود و مهلی
محکم و قوت بدن ببرد و [illegible] از قول [illegible] که سودمند است جهت وسواس
سوداوی و شقاق که در دست و پا پیدا شود و تشنج عصبه و داء الحیه و کلفی که در بدن پیدا
شود و صلاع کهن و جرب و حکه و بثرها و وجع ورک نافع بود و شریف گوید چون با زیت
انفاق بپزند و بیاشامند درد پشت و درد کمر را سود دهد و اخلاط خام بیرون آورد
و گویند مصلح وی بنفشه است و [illegible] گوید مضر است بمثانه و مصلح وی هلیله زرد
بود و در مطبوخ صالحتر بود که مدقوق و ورق وی چون با حنا بیامیزند موی را سیاه کند
و ورق وی مستعمل است سنبل صاحب جامع گوید سه نوع است هندی و رومی و جبلی
سنبل الطیب هندی بود و سنبل العصافیر گویند و رومی را ناردین اقلیطی گویند و گفته
شود و نیکوترین آن سوری بود تازه سبک خوشبوی همچون سعد و اشقر بود
و خوشه وی کوچک بود و محفف زبان بود و بوی خوش وی در دهان دیر ماند
چون بخایند و آن از کوهی خیزد که از طرف سوریا است و از طرف دیگر هند و آنچه
هندی بود آنرا اغنیغطس گویند و این اسم مشتق از اسم نهری است که بجانب
کوه غنیغطس میرود و نزدیک آن روید و وی در قوت ضعیفتر از سوری بود بسبب
رطوبتی که در موضع رستن وی است و خوشه وی درازتر و بزرگتر بود و جالینوس

گوید

گوید سنبل الطیب گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند در سوم و در وی تفتیح و تحلیل بود و اولی
آن بود که چون مستعمل خواهند کرد بیخ وی که مانند گل خیری بود و آن خاک بگیرند و آن خاک جهت
دست شستن نیکو بود و خوشبوی بود و از آن سنبل مستعمل کنند و وی منع عرق بکند و جگر را
نافع بود و معده چون بیاشامند و چون از بیرون ضماد کنند و وی محلل اورام بود و مقوی دماغ
و اگر در کحلها کنند موی مژه برویاند و نافع بود جهت خفقان و چون با آب سرد بیاشامند
غثیان را ساکن گرداند و بول براند و شکم ببندد و چون فرزجه از وی کنند تا نخود برگیرد قطع
نزف بکند و رطوبتی که روانه بود از رحم خشک گرداند و چون بپزند با آب و بدان
تکمید کنند و در آب آن نشینند ورم گرم که در رحم بود زایل گرداند و سینه و شش را پاک کند
و یرقان و سده جگر و معده بگشاید و قوت هر عضو دهد و مخمر ایشان بود و همه اعضا و لون
را نیکو کند و ضیق النفس زایل کند و استسقاء لحمی و ممسک طبیعت بود و یرقی بلغمی باز دارد
و محلل ریاحی بود که متولد شود در معده و مقوی فعل قوت ماسکه بود و بیرون بدن مجموع سده
که در سر بود بگشاید و بوی دهان خوش کند و درد سپرز را سود دهد و مقدار ماخوذ از وی یک درم
بود و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی کثیرا بود و جالینوس گوید بدل آن اذخر خوشبوی بود
در وزن آن و گویند بدل وی ساذج بود سنبل رومی صمغی زرد است مانند کهربا لیکن
سست تر از وی بود و در وی اندکی تلخی بود و طبیعت وی صاحب منهاج گوید
گرم و خشک در دوم و در وی قبضی بود و صاحب جامع گوید از قول ابن ماسویه گرم و خشک است
در اول چون با شراب بنوشند و سپرز را سود دهد چون بیاشامند و قطع فضول بلغم از معده و امعا
بکند و کرمها و حب القرع بکشد و سودمند بود جهت استرخای عصب که حادث شود

ناسور

از افراط برودت و رطوبت و امتلا و اگر دهن وی در ناسور مالند خشک گرداند و دخان
وی همین عمل کند خاصه جراحتها که در مقعد بود و نزله را نافع بود و خفقان و وسواس و هر چه از
تری بود و سپرز و اسهال مزمن را نافع بود و خفقان و چون با ماء العسل یا سکنجبین بیاشامند برانند و
چون در چشم چکانند جلای تمام بدهد و چون بیاشامند خون از هر موضع که باشد ببندد و دخان
وی نزله و زکام را نافع بود و جهت درد دندان نیکو بود و معتدل تر از وی بود دیاو مانند کهربا بود
در قوت و در بودن گاه و در وی قوتی بود که بدن را فربه گرداند چون هر روز از وی قدری
با سکنجبین بیاشامند و این مؤلف گوید از وی تا کهربا فرق آنست که سندروس سست
از کهربا بود و چون بر آتش عرض کنند از کهربا بوی مصطکی آید و از سندروس بوی ناخوش آید
و در سندروس اندک تلخی بود که در وی کمتر از ممصور بود و گویند بقیاس دیاء سرد تر بود و مسهل
وی محرور مزاج را و جوانان را نیکو بود و کسی که تریب دایم کند سنور فرو وی آنچه هندی بود
گرم و خشک بود بغایت منفخ بود و طعام را فرو نعلب بود شریف گوید چون وی را با ایجان
بسوزند در دیگی بگل گرفته تا همچون خاکستر گردد و با سرکه پیر و مرغ بر شقاق طلا کنند که در میان
انگشتان دست و پا پیدا بود زود زایل کند و عافقی گوید گوشت که به کرم در بود و سودمند بود
جهت درد بواسیر و منفخ کرده بود و درد پشت را نافع بود سورنجان در مصر عکنه خوانند
و در عراق لعبه بربری و بیونانی قلجیقن خوانند و بعضی بلبوسا و بعضی انجاردو و
بهترین وی مصری بود که اندرون و بیرون وی سفید بود و در شکستن صلب بود و آنچه
سرخ و سیاه بود بد باشد و حبیش بن الحسن گوید طبیعت وی گرم است در
اول درجه سیوم و خشک است در اول دوم و بعضی گویند خشک است در سیوم و گویند سردست

دردوم

در دوم و در وی قوتی بود که مسهل بلغم باشد و بخاصیتی که در وی است تسکین درد مفاصل
و نقرس و عرق النسا می‌کند و نافع بود جهت جراحتهای کهن و بر نقرس ضماد کردن درد ساکن کند
در زمان و اگر بسیار ضماد کنند از وی ورم را صلب گرداند و وی تریاق جمیع مفاصل بود و تمیمی گوید
وی را خاصیتی عجب است در بواسیر یا طلی چون بخور کنند و نیم درم از وی بر خایه گوسفند
کهن بریان کنند و در پنبه پاره نهند و بر گیرند در مقعد و ذهب نافع بود و مفتاح سیوم نبود
و درد مفاصل را الطف گرداند با بعضی آنها درد ساکن کند و منصوری گوید منی بیفزاید و مجهول
گوید سورنجان سفید باه را زیاده کند و صاحب منهاج گوید خاصه با زنجبیل و فوتنج و کمون و مقدار
ماخوذ از وی نیم مثقال بود با قند و شیخ الرئیس گوید چون جهت مفاصل خورند اولی آن بود که با کمون
و فلفل بیامیزند و ابن ماسویه گوید مسهل بلغم خام بود و نافع بود جهت مفاصل و نقرس و ماده که
در انسان بود برانند و پاک کند و شربتی تام از وی یک مثقال بود با قند و اندکی زعفران و مصطکی با ادویه
بیامیزند نیم مثقال تا یک درم شاید و اسحق گوید مضر بود با ریه و معده ضعیف را بد بود و مصلح
وی کثیرا بود یا قند و زعفران و آنچه سیاه و سرخ بود بغایت مضر بود و اگر با ادویه مسهل بیامیزند
ادویه مسهل را در معده بر بندد و تا از قی سخت پیدا کند و آن هر دو نوع شاید که استعمال کنند
که در انسان بیت هست و بدل سورنجان سفید بوزن آن تربد بود و دو دانگ وزن
آن افتیمون و در یک آن زنجبیل سفید و گویند در درد مفاصل بدل آن بوزن آن و سه حنا
بود و نیم وزن آن قفر الیهود و گویند بدل آن بوزیدان است و تربد سنبل هندی
صاحب منهاج گوید بهترین آن دار شیشعان است خلاف است سنبل هندی سنبل
الطیب است که گفته شد و دار شیشعان نیز هم گفته شد سنبوت کمون است

وگفته شود سنبل الکلب صاحب جامع گوید ثمر شجر دردار است که معروفست بالسنة
العصافیر و مشهور کرده است دردار بپارسی اسفیدار گویند و بربری بشجرة البق والسنة العصافیر
ثمر درختیست که بپارسی انرا اهر گویند و سنبل الکلب بهار ویست سنبوقس برنج است
وگفته شد سنجرف زنجفر است وگفته شد سنباذج ارسطاطالیس گوید طبع
جو وی سرد بود در دوم خشک بود در سیوم معدن وی در جزایر دریای چین بود و در وی جلائی تمام
بود و دندان را از چرک پاک کند و جلا بدهد و چون باتش بسوزند و سحق کنند در ریشها
ریزهای عفن که در ان گوشت مرده باشد بر افکنند زایل کند و جهة استرخای لثه و لقاشان
در جلای تیغها و خودها استعمال کنند سندیان الارض کمادریوس است وگفته شود سنجاب
گرمی وی کمتر از سمور بود و گویند بقیاس وی با سرد تر بود و پوشیدن وی با محرور مزاج را
و جوانان را نیکو بود و کسی که تب دارد گرم کند سندیان درخت بلوط است نزدیک
اهل شام بخلاف سندلمان عود هندی است وطبیعت وی گرم و خشکست
در سیوم نقرس را سود دهد چون بیاشامند و بران ضماد کنند سکبینه سکبینج است
وگفته شد سوقطیون خصی الثعلب است وگفته شد سوس مثل خوانند
بپارسی مهک خوانند جالینوس گوید منفعت بیخ وی است و عصاره آن گفته شود
در عین و اصل آن گفته شد در الف وطبیعت سوس گرم و خشکست و گویند
معتدل است گویند سرد است و صاحب منهاج گوید درد جگر را نافع بود و مقدار
ماخوذ از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی ورق گلسرخ بود و جهة
بوی بغل و عرق آن و رانها بسیار نیکو بود چون استعمال کنند همچنان تازه سواد القفات

عفص بود وگفته شود سواد الهند نوعی از سلیخه است وانرا سلیخة السودا خوانند وازادویه
تریاق بود و در سلیخه گفته شد سولان شیخ الرئیس گوید دوائی رومی است گرم و خشک بود
در چهارم و چون یک حبه از وی با آب سلق سعوط کنند لقوه را نافع بود سواد الهند صاحب جامع
گوید گشت برگشت است وگفته شود سودنیاستو نوعیست که بپارسی دلبر گویند و بشیرازی
و ارمک وطبیعت وی گرم و خشک بود باه را زیاده کند و مضر بود بدماغ و در گوشت وی حدتی
بود از بهر انکه حشرات میخورد و بوی بد دارد و دوای بد بود خاصه چون لاغر بود سوبج نوعی از کف
دریاست و در موضعها که سنگ بود نزدیک دریا متولد شود و در قوت مانند نمک بود و انهند
زهرة الملح ولطیف تر از نمک بود و بسیار ملطف و محلل بود سویق النبق بپارسی پست
کنار گویند معده را سود دهد و شکم ببندد سوسن چهار نوع است یکی سفید و انرا ازاد خوانند
و یکی ازرق و انرا کبود گویند و یکی صحرائی بود و آن الوان رنگ بود از ازرق و زرد و انرا آسمان
گون خوانند و بیخ وی را ایرسا گویند و یکی زرد بود و انرا خطائی گویند و قد شاخ وی بغایت بلند
بود و سوسن بری بود و بستانی بود و نیکوترین آن آسمان گون بود وطبیعت آن گرم است
در اول و معتدل است در خشکی و در وی تحلیلی و تلطیفی بود و گویند معتدل است و سوسن
بری گرمی و خشکی وی زیادت بود و جلای دهد کلف و نمش را سود دهد چون روی را
بدان بشویند و چرب و خشک شده و خشک ریشات را سود دهد و بستانی
فاضلترین ادویه بود که جهت سوختگی آب گرم استعمال کنند و در لاسبر زرد کردن یکی
جانوران را نافع بود خاصه عقرب و بوییدن وی محلل فضلهای دماغ بود و بیخ وی
سهل آب زرد بود چون با آب و عسل بیاشامند و شربتی از یک مثقال تا سه مثقال

بود و بوسیدن وی با عضو بود بدل وی ... بود و مصلح وی ... ارس گوید سوس آزاد طبع
وی نزدیک است بزعفران و حکم وی نزدیک بحکم آن ... کم از آن بود
و از دو بهای قلبی بود و تفریح درد وی باشد سویق الشعیر پارسی پست جو گویند
نیکوتر آن بود که معتدل بریان کرده باشند و نفاخ وی اندک بود و در وی سردی تر است ... کم
بود بسیار شکم ببندد و چون با آب انار بیاشامند یا سفوف کنند همچنان ... معده را
خشک کند و قی ... صفرا وی باز دارد و ... غثیان ساکن کند و قوت معده دهد
و اگر از وی حسو یا عصیده سازند با قدری شیر ... و غذای اطفال از آن کنند ...
... کند و وی مولد نفخ بود و مصلح وی قند بود سویق الحنطه نیکوتر آن بود که معتدل بریان
کرده باشند و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول و گویند نرم است و چون نقیع
کنند طبیعت وی سرد کرده و چون بیاشامند ... در طبیعت حاصل
کند و وی دیر از معده بگذرد و کثیر النفخ بود و اولی آن بود که با آب گرم نشویند و ... ضماد
کنند سویق التفاح قی و غثیان ساکن کند که از صفرا بود و معده را قوت دهد و شکم
ببندد و تشنگی بنشاند سویق القرع طبع را نرم دارد و سرفه را نافع بود ...
بود سویق الرمان سرد و خشک بود و تسکین صفرا بود و معده را نافع بود و طبیعت سخت
دارد و اشتهای طعام باز دید کند سیاب ... گفته شد
و گویند ... است سیسارون صاحب منهاج آورده که ... است و در
وی ... طبیعت وی گرم و خشک است در دوم و در وی تحلیل بود و طبخ
... وی معده را ... صاحب جامع گوید که ... دیسقوریدس

و جالینوس روغن میشود که سیسارون قلقاس است و هو گوید روغن نیست و جهت
و جای بحث است سیبیا ماهی است معروف در بحیرة المقدس و حرقی
که در اندرون وی بود آنرا لسان البحر خوانند و در بعضی سواحل مغرب قاطا خوانند و چون
بپزند و حوصله وی بخورند دشوار هضم شود و شکم براند و چون بسوزانند و سحق کنند و بهق
و کلف و نمش و جرب زایل کند و دندان را جلا دهد و لعابی سیاه که از وی بیرون آید
موی بر داء الثعلب برویاند و مانند مداد سیاه بود و کتابت بدان توان کردن
سیف الغراب نوعی از سوسن است و آنرا دلبوث خوانند و گفته شد
سیسنبران حرف الماء است و گفته شد سیال یاسمین است و گفته شود
سیکران بپارسی بنج است گفته شد سیکران الحوت ماهیزهره است و گفته
شود سیسنبر پارسی سنبل گویند و نمام نیز گویند و نعنا و نمام الملک طبیعت آن
گرم و خشک است در سیوم و وی حشیشیست میان نعناع و مرزنجوش و بوی تیز دارد و تخم
وی نیز سخن بود و هر دو لطیف و محلل باشند و این مولف گوید آن حشیشی است
میان نعناع و فودنج از بهر آنکه فودنج در کوه و بستانها ... کنند و سنبل میشود
و چون باز در کوه ... بستانها ... کنند نعناع میگردد و فواق ... نافع
بود و تخم وی نیز ... بود و هر دو لطیف و محلل باشند و این مولف گوید آن
حشیشی است و اگر تخم وی بیاشامند با شراب ... سنگ گرده و مثانه را
سود دهد و ... و فواق زایل کند ... و چون بر ... پیشانی ضماد کنند
درد ساکن کند ... ضماد کردن سود دهد و چون با شراب بیاشامند

قی و غثیان ساکن کند و باقی منفعت وی در تمام گفته شود بدل وی در تحلیل و تلطیف
بادروج بود **سیسر** جرجیر الماء ذکر فی الالف قرة العین و بعضی نیز گویند وی در آبهای
ایستاده بود و عطریتی در وی بود و تحلیل بود و حیض و بول براند و سنگ گرده بریزاند خواه
پخته و خواه خام و دو مثقال از وی را نافع بود و مؤلف گوید در آبهای روان نیز می باشد و قرة
العین گفته شود **باب الشین شاهلوج** نوعی از اجاص است و وی را
بپارسی آلوی کرد گویند و اجاص ابیض را معوج خوانند و شاهلوج گویند اسحق بن سلیمان گوید
نیکوترین وی آن بود که زرد بود و نیک رسیده بود و اسهال وی اکثر از نوع سیاه بود و سبب
غلظ و قلت رطوبت و آنچه نارسیده بود بد باشد و اجاص خشک کرده اشتهاء طعام
ببرد و موری را نافع بود نه پیران و اگر بخورند در حال باید که مصطکی و کندر قدری بخورند تا از معده
بگذراند که آن در معده اندوه شود و اسحق بن عمران گوید چون ترش بود سرد و خشک بود
گرم مزاج را موافق بود و قطع قی بکند و تشنگی ببرد و اختیار وی آن بود که صادق الحموضه بود
و آنچه پخته بود نقیع وی در انواع اسهال صرف نافع بود هم چنانکه سرکه در انواع آن مضرات
و آب وی حیض براند و طبیخ خشک وی چون با تمرهندی قند یا نبات سازند نافع بود جهت
تبهای صفراوی و شکم براند **شاهنجیر** دیسقوریدوس آنرا فقیص خوانده
و جالینوس وی را قالینوس گفته و بیونانی قابیوس و معنی آن دخانی بود و چنین
در کتاب خود آنرا اسغما خوانده و وی کمون بری بود و وی را کزبرة الحمام خوانند
و بقلة الملک گویند و بشیرازی شاتره گویند نیکوترین وی آن بود که سبز و تازه بود
و طعم تلخ بود و ورق آن نیکوتر از قضبان آن بود و طبیعت آن معتدل بود در حرارت

وخشک

و خشک بود در دوم و گویند سرد و خشک است در سیوم و گویند سرد است در اول خون را صافی
کند و چون بیاشامند جرب و حکه را بغایت نافع بود و بن دندان محکم کند و تقویت
معده بود و دافع آن و سده جگر بگشاید و بول براند و مره محترقه و طبع نرم دارد و چون آب
تری وی همچنان خام بیاشامند خلطهای سوخته و جرب و حکه که بسبب آن از خون
صفراوی بود سوخته و بلغم عفن هم را نافع بود و این خاصیت در آب تری وی بود و
شربتی از ده درم تا نیم رطل بغداد بود با قندی اگر بجوشانند و شربتی از خشک
وی در طبیخ از چهار درم تا ده درم و از جرم وی کوفته و بیخته تنها از سه درم تا هفت درم
بود و تخم وی اقوی بود از وی در فعل و اگر بوزن آن هلیله زرد اضافت کنند شاید
و اگر بسرکه بپرورند و بخورند قی را ساکن کند و غثیان که بسبب آن بلغم بود و معده و امعا را
از فضول محتبس پاک کند و شریف گوید اگر حشیش وی در آب خیسانند
و سر و ریش بدان بشویند شپش بکشد و چون عصاره وی با حنا سرشند و در حمام
باعضا بمالند جرب و حکه زایل کند و چون با آب طبیخ وی مضمضه کنند بن دندانها
را محکم کند و حرارت دهان و زبان زایل کند و چون با آب تازه وی تمرهندی
بمالند و بیاشامند حکه و جرب زایل کند و قوت معده بدهد و سده جگر بگشاید
و گویند مضر بود بسپرز و مصلح آن هلیله زرد بود **شاه بلوط** قسطلی خوانند و آن
شیرین تر از بلوط بود و غلیظ تر و خشکی وی اکثر بود و نیکوترین آن بود که رسیده بود
و طبیعت آن معتدل بود در گرمی و خشکی وی کمتر بود و نیکوترین وی خشک
بود در اول و گویند سرد است در دوم غذا بیشتر از حبوب دهد و حبهای وی

جلایی بود سموم را نافع بود اما بطی الهضم بود و غذاء وی نامحمود بود و در خوردن اسهال و شانه را پاک
کند از اخلاط باید که وی را مسلخ بود و چون بجوشانند و آب آن بکشند آن را تر شود و طعم آن لذیذ
شود و ابو جریج گوید قریب آرد و مصلح وی قند بود و گویند بدل وی بابونه بود و گویند ترنجبین
وابن مؤلف گوید ابو ریحان آورده که بدل آن نیم وزن آن ماذریون بود **شاه‌اسپرغم**
حبق کرمانی است و نیکوترین آن سعتری بود و آن را شاه‌اسپرغم کرمانی گویند و
ریحان خوانند طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند سرد است
محلل فضلات دماغ بود و آب سرد بر وی زنند و بویند محرورین را نافع بود و در وی قوتی
قبضی لطیف بود و سده دماغ بگشاید و دماغ سرد را از بخار ممتلی کرده اند مطلع را
نهایت سود دارد و مقوی اعضا بود و درشتی را از دماغ و ریح پاک کند و بر داء الفیل
طلا کردن نافع بود و چون با آب سرد بکشند و بویند خواب آرد و گویند مصلح وی
نیلوفر بود و مارچوبه گوید نافع بود جهت حرارت و سوختگی و صداع و خواب آورد
شاه‌ملی و شاتل نیز گویند و آن دوایی هندی است مانند گیاه خشک و گویند چوبی است
خشن پر گره مانند بسفایج و بقدر [illegible] بود و مؤلف گوید قول اول صحیح است
که آن مانند گیاه خشک بود و از هندوستان و ترکستان نیز آورند و بشیرازی [illegible] گویند
گویند وابن مؤلف گوید رهاوی بسیر از تبریزی باشد در قریه [illegible] گوید طبیعت
وی گرم و خشک بود در آخر درجه سیوم مسهل کیموسات غلیظ بود و دماغ را قوت دهد و [illegible]
و درد عرق النسا و تشنج مفاصل [illegible] دماغ که از رطوبت غلیظ بود و گویند مسهل کیموسات
غلیظ بود و [illegible] بود و [illegible] آب [illegible] گرم باشد

شاه‌چینی

شاه‌چینی گویند عصاره گیاهی است چینی و گویند تحقیق عصاره ای [illegible] که
می‌سرشند ملوح می‌سازند طبیعت وی سرد بود و صداع گرم را طلا کردن آن نافع بود **شادنج**
بپارسی شادنه گویند و بعربی حجر الدم و آن انواع است عدسی و [illegible] و هندی
و عدسی باید که از عدس بچین تر بود و بغایت سرخ بود و چنانکه بسیاهی مایل بود مانند
گل بحری و چون بشکنند اندرون آن سرخ بود و زود شکن باشد و آنچه کوهکی بود کدر
و چون در آب بمالند سرخی وی زایل شود و سفید گردد و صلب بود مانند سنگ آن نوع
بد بود و آن را شادنه عملی گویند و شادنه [illegible] سنگی سرخ است و نقطها بر آن و شادنه
هندی حجری صلب است یک رنگ و شادنه چون شسته باشند گرم است در اول
و خشک است در دوم و آنچه شسته بود سرد است در اول درجه دوم و ابن مؤلف گوید
شادنه را طوری گویند بسبب آنکه از کوه طوری آورند و شستن وی چنان بود که
شادنه چون بغایت سحق کنند و با آب در کاسه چینی کنند و آب از سر وی بریزند
در کاسه دیگر و آنچه با آب روانه شود نگاه دارد و دیگر بار با آب سحق کنند و چندان
مکرر کنند که آنچه شادنه بود با آب روانه شود و ریگ بماند بعد از آن آن را بنهند
تا شادنه بدین آب نشیند آب از وی بریزند و شادنه را خشک کنند و در وی
قبضی سخت بود و تجفیف و چون بر گوشت زیاده افشانند بکند [illegible]
چشم را بغایت سود دهد خاصه چون با سفیده تخم مرغ بود و جهت خشونت
اجفان و ورم گرم آن را با سفیده تخم مرغ نافع بود و [illegible] باشند
و چون با شیر زنان خلط کنند و در چشم در کشند که روانه بود و [illegible] آن را سود دهد

همچون طلا کنند چون با خمر بیاشامند عسر البول و سیلان طمث و وجع مثانه را نافع بود و منع
گوشت زیاده بکند در قرحها و خون را ببندد و حدت چشم نگاه دارد و چون در چشم کشند بجای حجر
جرب آنرا نافع بود و ریه را مضر بود و جعده و انیسون مصلح وی و عصاره زرشک بود و بدل آن نیم
وزن آن روی سوخته و چهار دانگ آن توتیا بود و شابور گوید بدل آن حجر مغناطیس است که گویند
چون مغناطیس بسوزند شادنج بود و در عمل **شاه بانگی و شاه بانج** و ما بانک نیز گویند
رسا بانک و آن بنفشه الکلاب است بری قثوه الکلاب گویند صاحب جامع گوید بری نبت
است و هو گوید بجز ابراهیم کوچک است و هم از قول جانقی گوید نوعی از قیصوم است و از
قول صاحب حاوی گوید صاحب شبرم بری است مؤلف گوید این هم اقوی اما خلاف و تحقیق آن
است که بنفسج الکلاب است بشیرازی آنرا اسپ [illegible] خوانند گرم و خشک است در دوم
سوده و قطع آب رقیق از دهان می‌کند خاصه از دهان کودکان و حل ریاح کند ایشان بود
در جهاد و قطع آب رقیق از دهان بکند و قائم مقام مرزنجوش بود **شاب روکیا** [illegible]
و گفته شود **شاذانق** شادنج و شهدانج گویند و گفته شود **شب الاساکفه و شب**
العصفر [illegible] است و در صحاف گفته شود **شبطباط** عصی الراعی است گفته
شود **شبوقة** حمامی بزرگ است و گفته شد **شبوط** نوعی از ماهی است و در دجله بغداد و فرات
بسیار بود زهره وی در دوای چشم استعمال کنند و در [illegible] گفته شد **شباب**
درخت ماهودانه است و گفته شود **شبرم** نباتیست که در بستانها روید و کنار جویها
و صحراها مؤلف گوید بشیرازی آنرا گاو [illegible] گویند بدان سبب که اگر گاو وی را بخورد
بمیرد و گوسفند چند بخورد هیچ مضرت نرساند و هیئت وی با سبک بود که چون ساق آن برگی

مایل

۱۶۴

مایل بود و بهترین انواع آن پارسی بود و صاحب منهاج گوید گرم است در اول درجه دوم
و خشک است در آخر سیوم و حبیش بن الحسن گوید گرم است در سیوم و خشک است در آخر دوم و وی
از جمله یتوعات بود و لبن وی گرم و خشک بود در چهارم و صاحب منهاج گوید لبن وی
قطع دندانها می‌کند و بپرد و باید که شبرم اصلاح ناکرده مستعمل نکنند و اصلاح وی چنان کنند که بستانند
شیر تازه و شبرم نکوفته همچنان در آن خیسانند یک شبانه روز و زیاده رها کنند و بعد از آن
یک شبانه روز دو نوبت شیر تازه کنند که مصلح وی بود و بعد از آن در سایه خشک کنند
و قدری ناکوفته بیامیزد با ادویه مسهل که ملایم وی بود مانند اسپغول و ملیله و کمون
کرمانی و تربد و هلیله پس اگر درین ادویه در بعضی قبض بود بدرستی که بر خلاف حدت
شبرم بود از بهر آنکه درین ادویه با فراجها سالم است و در نفع طبایع و در بدان خلاف اکثر
در شبرم است از بهر آنکه ملطف اند و حده [illegible] کنند و [illegible] معالجت ادرام و سوده
و آب زرد و بلغم و سودا استعمال کنند چون از شیر بیرون آورند خشک کنند در آب
کاسنی و آب [illegible] زیانه و آب عنب الثعلب صافی کرده خیسانند سه
شبانه روز پس خشک کنند و قرص سازند تا اندکی نمک هندی و صبر و تربد و هلیله
بعد از آن دوایی نیکو بود و لبن وی است بدانکه قطعی بیاشامند که هیچ نیکی در وی
نبود و کشنده بود و مقدار شربتی از اصلاح کرده وی با ادویه که گفته شد از دو انگی تا
دو دانگ بود و بحسب قوت و صاحب منهاج گوید شربتی از وی دو دانگ بود و فی الجمله
مضر بود خاصه بمزاجها اگر و مضر بود معده و جگر و [illegible] سفل [illegible] گردانید
لبن وی از درم کشنده بود و معالجت وی [illegible] که در روغن گاو کنند و مؤلف گوید

اگر لبن وی برقوبای تر و خشک طلا کنند البته زایل کند و لبن مجموع تیوعات این
خاصیت دارد و بدل وی ماز زیون است **شبت** بشیرازی شود گویند بهترین آن
سبز تازه بود که گل آن شکفته بود و طبیعت وی میان درجه دوم تا سیوم بود و جفاف وی
میان اول و دوم و اسحق گوید گرم و خشک بود در دوم و وی منضج اخلاط بود و مسکن اوجاع
و چون تر بود حرارت وی کمتر بود و رطوبتی بود و انضاج بیشتر بود و چون خشک بود تحلیل
وی زیاده بود و شبت منضج و رها بود اگر در زیت بپزند آن روغن محلل و مسکن وجع بود
و منضج ورمهای گرم و نضج نیابد و خواب آورد و چون شبت بسوزانند گرم و خشک بود در سیوم و خاکستر
آن در ریشها که حادث شود در بغل و ذکر و در ریشهای کهن بران افشانند نیکو بود و اگر بر بواسیر که رطب بود
ضماد کنند سود دهد و مقدار ماخوذ از شبت تا درم بود بلغم لزج که در معده بود و درد سینه ریش را
نافع بود و نواق استسقای و منقص را نافع بود و شیر براند و عصاره وی درد گوش سود دارد و
[illegible] رطوبتی که در وی بود خشک گرداند و طبیخ وی با عسل بلغم و صفرا پاک گرداند و چون
سحق کنند و با عسل بپزند تا منعقد شود و بر مقعد بمالند شکم آسان براند و طبیخ وی ادرار
و باه دارد را نافع بود لیکن منجز بود و محرور را موافق نبود و اگر بخته بود بخورند بعد از آن
سکنجبین ساده بیاشامند و اگر محروری بود و طبیخ وی درد گرده و مثانه چون از سرده بود
یا ریاحی غلیظ نافع بود و سنگ مثانه بریزاند و ادمان خوردن وی ضعف چشم بود
و مضر بود بمعده و گرده و مثانه و مصلح وی لیمو بود و گویند عسل و صاحب تقویم گوید مصلح وی
دارچینی بود یا زنجبیل و بدل وی تخم وی است **شب** انواع است و در بر انواع بلور
خوانند از کوه فرو چکد و بفسرد مانند یخ از کوههای یمن خیزد که لون وی سفید بود که برندی

مایل

مایل بود و قابض بود و در وی حموضت بود نیکو بود و انواع آن یمانی مشهور بود و دیسقوریدوس گوید
انواع شب بسیار است اما اکثر مستعمل است در معالجت سه نوع است مشقق و رطب
و مدحرج مشقق یمانی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم و سیوم بود و گویند گرم و خشک
بود در سیوم و گویند گرمی وی در دوم بود و چون با دردی سرکه بود نافع بود جهت ترف دم از هر جایی
که بود و چون با سرکه و عسل مضمضه کنند دندانی که متحرک بود محکم گرداند و چون با عسل بیامیزد
قلاع زایل کند و اگر با عصی الراعی بیامیزند بهق را سود دارد و سیلان ماده که از گوش آید منع کند
و با ورق انگور یا ماء العسل جرب رطب شده را موافق بود و چون با آب بیامیزند جهت
حکه و برص ناخن و داحس و شقاق که از سرما بود سود دهد و چون بجوشانند با بجو و نمک
بیامیزند سودمند بود جهت ریشهای بد که منتشر شده باشد در اعضا و چون با آب زفت
بر سر بمالند سبوسه زایل کند و چون با آب بیامیزند بمالند شپش بکشد و سوختگی آتش
را سود دارد و بثورهای بلغمی را طلوخ کردن نافع بود و در شیب بغل مالیدن کند بغل ببرد و چون
اندکی از وی بر پشم پاره بفرج رحم نهند پس از جماع جهت قطع خون و منع الحبل نافع بود
و بچه بیرون آورد و جهت ورم لثه و لهاه و لوزتین و ورم معده و وجع اذنین و بثورات نافع بود و وجع
قرحها و اثنین بثورات نافع بود و رازی گوید در خواص وی که چون در آب تیره اندازند صافی
کند در اندک زمانی و گویند چون شب در شیب جامه خواب کسی نهند که در خواب بانگ
و فریاد کند نکند و خوردن وی مضر بود بمجری که شنده بود و در نرمی بخت پیدا کند و باشد که بسل انجامد
و مداوای وی با شیر تازه و قند و مسکه کنند و بدل وی حنگ تلخ بود و نمک سیاه بوزن آن
آنرا درخت است و گفته شد   اہل هندیست بپارسی نوه داره خوانند و گویند

صنوبر هندیست و در دوال گفته شود شجرة البق درداراست و گفته شد شجرة الکلب شجرة
است و گفته شد شجرة الحیات درخت سرو است گفته شد و آن آنرا اعلان سبب نهاده اند
که جایگاه مار است شجر بارده سلاب است و گفته شود شجر رستم زراوند طویل است و گفته شد
شجرة موسی عیق الکلب است و گفته شود شجرة البنین لوف الکبیر است و گفته شود شجرة
الخطاطیف عروق الصفر است گفته شود شجرة الطحال حرمة الطحال است و آن نباتیست که بر دور درخت
که نزدیک دریا بود پیچیده شود و آن نوعی از افتیمون است و گفته شود شجرة الضفادع کیکج است
و گفته شود شجرة الدم شحار است و گفته شود شجرت ابراهیم غافقی گوید بنجنکشت است
و بعضی گویند شاه بلوط است و صاحب فلاحة گوید درخت بلوط است که آن مغیلان است شجرة
الکف اصابع الصفر است و گفته شد شجرت البهق قنابری است و گفته شود شجرة
ابی مالک هو دستق صابون القافه خوانند و آن نباتیست که در موضعهای نمناک روید
و در میان نهرها و در جامه پاک کردن بیخ آن مانند صابون است و مولف گوید آن نوعی
از کلیم شوی است و در حل الموطئیشا گفته شد بیخ آن مسهل مره سودا بود اسهالی برفق
سودمند بود جهت جمیع نقصها حتی الجذام شجرة الذئب درخت زعرور است و باقی اقوالها
که گفته اند خلاف است شجرة اللبق درخت سپستان است شجرة التیس طراغیون
است و گفته شود شجرة الراغیث طباق است و گفته شود شجرة اللوز ابن مولف گوید
بشیرازی آنرا درخت ابهر گویند که لسان العصافیر ثمر آنست شجرة مریم صاحب اقوالها
مخالف یکدیگر بسیار آورده و تحقیق نکرده و صاحب منهاج تحقیق گفته که آن بخور مریم است
و آن سه نوع است یک نوع برگ سفید بود و دو نوع برگ سپید بود بیخ آن عرطنیثا است و در بخور مریم گفته شد

شجرة الغار

شجرة الغار درخت است و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم و در غار گفته شود شجرة در
صاحب منهاج گوید بهترین وی کوچک بود و گوشت وی با گرم و خشک است و دشوار هضم شود و صلبی که
دارد و غذائی بد بود و خلطی گرم و خشک از وی متولد شود و روغن بسیار مضرت وی کمتر کند صاحب
جامع از قول رازی گوید گوشت وی تر بود و کیموس وی محمود بود و زود هضم شود و فراطیس در حاوی
گوید بدرستی که فاضلترین غذاء اصحاب مالیخولیا بود و بیماری دیرا در خواننده و از زعفران خوش
آوازتر بود شحم نیکوترین به آن بود که از حیوان فربه گیرند و طبیعت آن گرم و تر بود و مختلف بود
بسبب حیوان که از وی حاصل شود و رطوبت وی کمتر بود از سمین نر بهر آنکه چون بگدازند زودتر
از وی بسته شود و گویند خشک سودمند بود جهت خشونت حلق لیکن فرخی معنی و سرخی
بود و دفع مضرت وی با لیمو و سکنجبین کنند را سر تحلیل کنند شحم الارز داء الثعلب را سود دارد
و شقاق لب [illegible] را وی را نافع بود شحم الارض صاحب منهاج گوید خراطین را امعاء الارض گویند
و گفته شد شحم الابل بغایت گرم بود تشنج را سود دهد و چون طلی کنند گزندگان بگریزند
شحم الحمار نافع بود جهت برآمدگی که در پوست بود و سوختگی آتش شحم قاقلی قاقله گویند
و در قاف گفته شود شحم الحنظل چون از حنظل بیرون آرند بعد از سه ماه قوت وی
ضعیف شود و در حنظل گفته شود شحم المرحلی بریان است و گفته شد شحم البط گرمتر
از پیه مرغ بود و بغایت لطیف بود و چون با موم روغن سازند و بر روی طلا کنند روی را پاک
گرداند و جلا دهد شحم الدجاج گرمی وی کمتر از پیه بط بود و پیه مرغ خشونت زبان و درد رحم را
نافع بود شحم الفیل گرم بود و چون در جوز مالند گزندگان بگریزند شحم الاسد گرمترین شحمها
بود و رطوبت وی کمتر بود و خشکی زیاده و بقوت تر بود جهت تحلیل اورام غلیظ صلب

تخم الحمار الوحشي با روغن قسط درد پشت را سود دهد که از باد بود تخم المعز قابض ترین تخمها بود و تخم تیس
تحلیل دردی زیادت بود نافع بود جهت لدغ هوام و ریش آن دهم نیز بقوت تر بود از تخم خنزیر ازانجهة
انکه زود بسته شود و حقنه کردن بدان بحج معاء و قرحه را نافع بود و کسی را که ذراریح خورده باشد غایت
نافع بود تخم الخنزیر نیکوترین آن بود که از خنزیر برنا بود که گرم بود و رطوبت وی زیاده از همه تخمها بود و فعل
وی نزدیک بزیت بود لیکن تلیین و نضج دردی زیاده بود که در زیت و قوی آن کمتر از تخم بز
و میش بود نافع بود جهت ریشهای و قرحه امعا و گزندگی جانوران و مقدار مأخوذ از وی تا سه درم
بود و اولی آن بود که عوض وی پیه بز کنند که قایم مقام وی بود و این از تخمها وی حرام بود و تصرف
در آن ناکردن اولی بود و گویند بدل وی پیه کلب الما بود تخم البقر گرم و خشک تر از پیه میش
و بز بود و متوسط بود میان پیه شیر و بز و بدل وی گویند پیه بط بود تخم العجل گرمی وی کمتر
از تخم بز بود تخم الدب لطیف بود و داء الثعلب را سود دهد و شقاق که از سرما بود و جهت
خلع و وثی متعقد بود و درص سودمند بود شریف گوید پیه وی چون در پوست آماس گرم
و با هم چندان زیت بیامیزند و برابرو طلا کنند موی بسیار برویاند و چون با سوزان بمالند زایل کند
اگر پیه وی سحق کنند و بر مفاصل متعقد طلا کنند نافع بود و چون در آفتاب و صلب غلیظ بمالند
بمالیدن نرم تا اعضا و پیرا بجوزد و اعصاب لطیف گردند و در غایت تلیین بود و بدل وی
تخم الکلب بود و ابن زهر گوید چون بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند و چون در چشم کنند
بعد از آنکه موی زیاده برکشیده باشند دیگر نروید و چون بگدازند و بر کودکی مالند که زاییده باشد
از همه آفتها ایمن باشد و حرزی عظیم بود دیگر را تخم السمک البحري تیزی چشم زیاده کند
و نزول آب سود دهد با عسل کشیدن تخم الافعی گرم و تیز بود و بیشتر اطبا متفق اند بر آنکه

منع نزول آب می کند از چشم علی بن عیسی گوید منع موی زیاده که در چشم بود بکند چون بکنند
و بر جای وی بمالند و اسحق گوید مقدار درمکی از وی تا دو دانگ زهر مارها و گزندگیها را سود دارد
و مضر بود و بدل وی مصطکی و بصل الفار بود تخم الثعلب درد گوش را ساکن کند چون در روغن بکنند
بگدازند و به پنبه پاره در گوش نهند درد دندان را سود دهد و گویند چون بگدازند و بر
نقرس بمالند سود دهد و اگر طلا کنند بر خانه یا چوبی و در گوشه خانه رها کنند براغیث
بر وی جمع شود و برغوث پای لکلک را گویند تخم التمساح جالینوس گوید پیه وی چون بر
گزندگی وی نهند در ساعت زایل کند تخم زر شجیر قلی است و در بعضی گفته شود قربث
فراسیون است و گفته شود شری شجر حنظل است و گفته شده شربین درخت
قطران است و آن از جنس درخت صنوبر بود و ثمر وی مانند ثمر سرو بود و لیکن کوچکتر بود و بار
خارناک بود و آن دو نوع است دراز و کوتاه و در پوست وی قبضی بود و طبیعت وی گرم و
خشک بود نزدیک بدرجه سیوم چون ورق وی بسرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان
را ساکن کند و ثمر وی سرفه را سودمند بود و جگر را و تقطیر البول را و مشیمه را بیرون آورد
و بول براند با فلفل استعمال کردن وی شکم ببندد و ثمر وی چون با شراب بیاشامند
کسی که ارنب بحری خورده باشد سود دهد و چون با تخم ایل بیامیزند و بدان بدن را
مسح کنند مسح کرده نزدیک وی نگردد و ثمر وی معده را بد بود و دماغ بود و درد سر
آورد و نجه ببندازد و اصلاح وی بعصاره لسان الحمل و جلاب کنند شقاقل
اشقاقل است و گفته شده شقشتره فو است و گفته شود شطریه نوعی از صعتر
است و ورق وی دراز بود و بستانی بود و تبریزیان آنرا امورزه خوانند و در صعتر گفته

شعور الصقالبه زعفران است وگفته شد **شعار بر** قثا صغیر است
وگفته شود **شعیر رومی** خندروس است وگفته شد **شعر الجبار** شعر الجن
است وگفته شد **شعر الجن** وشعر الحیات وشعر الارض وشعر الجبار وشعر
الغول ولحیة الحمار وساق الاسود وسانقه وضفایر الجن وشعر الخنازیر وکزبرة
البیر این جمله اسم پرسیاوشان است وگرمانیان آنرا کوهسو گویند وزنان شیر از وی را کمیل
بری خوانند **شعیر** جو است نوعی از وی بی پوست بود وآنرا سلت گویند پارسی
جو برهنه وفعل وی نزدیک است بفعل جو با پوست ونیکوترین جو آن بود که تازه بود وسپید
ورنگ دانه وفربه بود وطبیعت وی سرد وخشک بود در اول وگویند در دوم وخشکی وی
بیشتر از باقلای مقشر بود باندک چیزی اما در خصلتها مانند وی بود وچون از بیرون
استعمال کنند وچون جو پخته خورند فاضلتر از باقلا بود ودر وی تحلیل وجلا بود وغذای
وی کمتر از غذای گندم بود وبر کلف گرم کرده طلا کنند سود دهد وبر جرب ریش شده
با سرکه گرم کرده طلا کردن نافع بود وبا سرکه وبه گرم کرده بر نقرس گرم خوب بود ومنع
سیلان فضول از مفاصل بکند وآرد وی با پوست خشخاش واکلیل الملک بر ذات
الجنب ضماد کردن نافع بود وبا انجیر چون بپزند تنها بلغمی را نافع بود وچون مرفوش
کنند وبآتش گرم کنند وبر وجعی که از حرارت بود تکمید کنند ساکن گرداند وبر دردهای
گرم همین سبیل ودی با دا انگیز بود ومغص آورد وازبهر آن وی را نجوشانند وگویند مضر بود
ومصلح وی انیسون است وآرد جو چون با انجیر بپزند وبر ورم بلغمی ودردهای گرم نهند
بکداز اند وچون با رانج وزفت وسرگین کبوتر بیامیزند وبر دردهای صلب نهند نضج

دهد وچون با زفت تر وموم وبول کودکان که محتلم نشده باشند وزیت بیامیزند وبر
خنازیر نهند نضج دهد وچون با عصارهٔ سرو مانند کاهو وتوک واب روباه ترک
ضماد کنند بر چشم ورم کرده ومویی که گرم بود ساکن گرداند وهمچنین طلا کردن بر همه ورمهای
گرم همچون حمره وفلغمونی وامثال آن وچون با سرکه پسر شند وبر جربی طلا کنند ودر گرم ساکن
گرداند وهمچنین تنها با ادویه که موافق بود قلاع را زایل گرداند **شعر** جالینوس گوید
موی را اگر بسوزانند وقوت مانند سنم سوخته بود یعنی گرم وخشک بود در سیوم واگر موی
آدمی تر کنند با سرکه وبر گزندگی سگ دیوانه نهند درد زایل کند وگویند بحق کرده با سرکه تر
کنند وضماد کنند بران واگر با شراب صرف وزیت تر کنند وبر جراحتهای سر نهند
منع تورم آن بکند واگر بدان دخان کنند خناق رحم وسیلان آن را سود دهد وموی
سوخته چون سحق کنند با سرکه وبر بثرها نهند زایل کند وچون سحق کنند با عسل
وبر قلاع که عارض شود اف نند نافع بود وخاصه با زیت واگر سحق کنند با عسل
وبر جراحتها نهند زایل کند وچون سحق کنند موی سوخته با مردار سنگ وبر چشمی که
جرب وحکه سخت داشته باشد طلا کنند ساکن گرداند وچون با روغن گل بیامیزند
ودر گوش چکانند درد دندان ساکن گرداند واگر طلا کنند بر سوختگی آتش سود مند بود
وابن زهر گوید اگر بیاویزند موی طفل پس از آنکه صلب شود بر کسی که نقرس داشته
باشد یعقوب گزیده که از آن نافع بود واگر موی آدمی بخور کنند بچیزی زرد گرداند
وآب مقطر وی چون بر داء الثعلب مالند موی برویاند وصفت سوختن
وی چنان بود که در دیگی نو در کنند از موی وطبقی بر آن نهند که سوراخی در میان آن

بود و بر آتش نهند تا بسوزد **شفنین بحری** جانوری دریایی است بشکل خفاش و دو بال داشته
باشد مانند بالهای خفاش و بطون هم مانند وی و دم وی نیز مانند دم موش بود و این آنجا ریا
بود بقدر انگشتی و بعدان بگزد و در وی تخت پیدا شود از گزیدگی وی و صاحب جامع گوید در بعضی و دو ان
موضع خار یعلم بحری فرو برند انگشت که بول کرده باشد سوزشی تمام و در وی تخت پیدا شود ما دام
که خار وی در انجا فرو برده باشند و مهراریس گوید چون نهند در شب جا جواب سکی که خفته باشد
ما دام که آن نهاده باشد بخواب نرود تا آن برنگیرند و اگر دفن کنند در خانه قومی تفرقه کردند
آن قوم و اگر بسوزند و آن خاکستر را بر دو کس افشانند از یکدیگر پراکنده گردند و دشمن یکدیگر شوند
و بعضی انرا حوت الشر خوانند **شفنین بری** مرغیست که وی را امام گویند و بپارسی بوتیمار و صاحب
منهاج گوید بهترین وی کوچک بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و خشکی وی بقوت بود و مفلوج را
سودمند بود و بخوابی آورد و مصلح وی آنکه با سرکه و گشنیز بود و شاید که اگر کسی سال بروی گذشته باشد
خورند که بغایت مضر بود و دوای آن بود که بعد از کشتن یک روز رها کنند بعد از آن بخورند و رازی
گوید پیران را و ناتوانان را نیکو بود و ارسطو گوید خاصیتی قوی دارد در قوت باه که و این باب
از لکلک بالغ تر بود و این زهر دفع کند خاصه آلوده گوشت با ماء حفظ را زیاده کند و دفع رعشه کند
و قوت حواس بدهد **شقایق النعمان** شعر گویند بیونانی اراموبی بریا بود و بستانی بود
بریا گل وی بزرگ بود بپارسی لاله گویند و نوعی دیگر هست از شقایق که انرا ادبون گویند و گفته
شد و طبیعت هر نوع صاحب منهاج گوید گرم و خشک بود در اول و گویند گرم است در دوم
و تر و طبری گوید گرم و خشک بود در دوم وی محلل و منضج بود و جلا و جذب وی قوی بود اگر
گل شقایق با پوست جوز تر با مغز بر موی را بغایت سیاه کند و اگر دبشه کنند و در شب و بالای

وی

وی یکمثقال روغن بیضه بنهند و در سرگین تر چهل روز دفن کنند چون بیرون آورند در غایت موی را
خضاب کند تنها و عصارهٔ وی سفیدی چشم زایل کند خاصه از چشم کودکان و چون کحلهای
مرکب با وی مربا کنند قوت چشم بدهد و شریف گوید چون آب وی در چشم کشند
حدقه را سیاه کرداند و منع نزول آب در اینها بکند و تیزی چشم زیاده کند و اگر یک رطل پوست
گردکان تر در شیشه کنند و دفن کنند در سرگین گرم و دو هفته موی را بدان خضاب کنند سیاه
گرداند و چون بر روی انگبینه برکنند و در شب آن جا در هم روی سوخته بنهند و در بالای
آن هم چنین و سر آن بگیرند و در سرگین دفن کنند هفته پس بیرون آورند آبی سیاه غلیظ
باشد موی را بوی سیاه کنند سیاه گرداند و اگر دست زنان بوی رنگ کنند خضابی نیکو
بود و ابن رضوان گوید تخم وی چند روز متواتر هر روز یکدرم با آب سرد بیاشامند از برص شفا
یابند باذن الله تعالی و دیسقوریدوس گوید چون هم چنان بکوبند و آب آن بگیرند و بدان
سعوط کنند تنقیه کند و چون بخایند قلع بلغم بکند و چون بپزند با شراب و بر ورم
گرم چشم ضماد کنند زایل کند و اما قرصه که در وی بود ببرد و ریشهای چرکین پاک گرداند و چون
زنان بخود برگیرد حیض براند و چون ورق و قضبان وی با کشنیز جو بپزند و بخورند شیر براند
و شقایق نافع بود جهت نمش و جرب و ریش شده و قوبا **شقاقل** اشقاقل است
و شقاقل نیز گویند و گفته شد و لیکن اینجا گفته شود منصوری گوید مربای وی گرم بود
و منی معده و جگر بود منی را زیاده کند بسیار و چون ادمان آن کنند و ابن وافد گوید گرم و تر
بود در اول و رطوبت وی بیشتر از حرارت بود و مهیج جماع بود و باه را زیاده کند و نعوظ
آورد خاصه مربا بعسل و جالینوس گوید گرم و تر بود در سیوم شیر بیفزاید و قوت باه دهد

و حیض فرود آورد و مقوّی امعا بود و بدن و منی بیفزاید و نعوظ تمام آورد و فولس گوید دار بیاقوس
هم گوید مقوّی صلب بود و ذکر و منی بیفزاید و لذت زیادت کند و حیض فرود آورد و اختناق رحم را نافع
بود و گزندگی سباع و جانوران که زهر ایشان سرد بود سود دهد و مقدار شربت از وی یک درم بود و شیخ الرئیس
گوید ظن من آنست که قوت وی لطیف بود و ترطیب وی با قوت در روح زیاده کند و رازی
گوید بدل آن بوزن آن بوزیدان بود و گویند بدل وی دارچینی و تخم گزر بود و بسیار وی مضر بود برس
و مصلح آن بسیار دشتانی بود که با نبات جلاب سازند **شقراق** تلواسه و شقره گویند
بشیرازی کاسه شکنک گویند و بپارسی کاسکینه گرم بود در دوم و وی زهومتی قوی بود اما محلل ریاح
غلیظ بود که در امعا باشد خوردن وی دردی و سم بود **شقر** شقایق است و گفته شد
شقر دیون اشقر دیون گویند و آن اسقور دیون است و گفته شد بعضی در باب الف
و تمامی اینجا گفته شود و آن ثوم بری است و حافظ الاجساد و حافظ الموتی گویند و بغایت گرم بود
و بول براند و چون تر بود بکوبند و چون خشک بود بپزند بشراب و بیاشامند گزندگی جانوران
و داروهای کشنده را نافع بود و سینه را از کیموس غلیظ پاک کند و مقدار دو درم با ماء العسل بیاشامند
قرحه امعا و عسر النفس و عسر البول و لدغ معده را نافع بود و سینه را از کیموس غلیظ پاک کند
و مقدار دو درم با ماء العسل بیاشامند قرحه امعا را نافع بود و چون با حرف در زیت بیامیزند
و بر موضع نقرس نهند درد ساکن کند و چون با آب ضماد کنند جنین و چون زن بخورد برکرد
حیض براند **شکر هنج** شکوهنج نیز گویند و آن خشک است و گفته شد **شکاعی**
صاحب منهاج گوید حشیشی است در قوت مانند بادآورد و نیکوترین وی سبز بود و گویند
زرد و طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم و گویند گرم است در اول و خشک است در دوم محلل لطیف

بود

١٧٠

بود نهایت و گویند چون در شیب جامه خواب کودکان نهند جهت آب رفتن دهان ایشان
نافع بود و بر فالج طلا کردن و سعوط کردن و با شراب آشامیدن نافع بود و رطوبت معده و باد کرد
رحم بود سود دهد و مقدار مستعمل دو درم بود و جالینوس گوید سودمند بود جهت سودا و بلغم
و مقوّی بدن بود و معده و امعا را پاک کند از فضولهای بد و جذام را نافع بود و فولس گوید
جذام و بهق و برص را نافع بود و چون با افسنتین رومی بیاشامند مسمن بود و صاحب
تقویم گوید مقدار مستعمل از وی یک درم بود و گویند مضر است برئیس و مصلح وی صمغ عربی بود و نافع
بود جهت ورم ملازه و ورم مقعد و بیخ وی قطع سیلان مزمن از رحم و خون رفتن از سینه
و مجموع سیلان رطوبات از بدن بکند و شیخ الرئیس گوید سودمند بود جهت تبهای بلغمی
خاصه کودکان را و مؤلف گوید بشیرازی آنرا خار مهک گویند و وی نباتی کوهی بود
و در زمینی که سنگستان بوده باشد و جهت تب ربع و تب سرد با جلاب خورند نافع بود
شکونا الثوث است و گفته شد **شک** تراب الهالک خوانند اهل عراق
و اهل مغرب رهج الفار و بعربی سم الفار گویند و بشیرازی موش کش خوانند و صاحب
منهاج گوید گویند دود زر است که از خراسان می آورند و گویند دود نقره است که در
خراسان از معدن نقره حاصل میشود و مؤلف گوید آنچه محقق است از طرف
دریای آورند و از کلیکوت می گویند وی کانیست و اکسیریان وی را زرنیخ سفید
خوانند و وی سم القاتل بود و معالجت کسی که آن خورده باشد همچنان کنند که
معالجت کسی که زیبق مصعد خورده باشد و شکل خلاص یابند آنان از ابراکرنجاب
مهلک است و اگر در میان خمیر کنند یا در چیزی دیگر و موش بخورد بمیرد و در بوی آن

مک

موش مرده بشنود بمیرد چنانچه آن خانه از موش پاک گردد **شلغم** و شلجم نیز گویند آن
لغت است بپارسی شلغم گویند و بشیرازی شلغم بری بود و بستانی بود طبیعت وی گرم است
در دوم و تر است در اول غذا بسیار دهد و مولد منی باشد و سینه را نرم کند و باه را
برانگیزد و بول براند و مسهل نبود و اشتها طعام بیارد و چون بسیار کم بود و خردل مقوی معده
بود و آب وی حصر را سودمند بود و آن زهری است که بشیرازی رطوبت خوانند و در وی غلظ
و نفخ بود محرک شهوت جماع بود و چون بخورند احتباس نفخی دهد و پایند بعد از آن جوارشی
تناول کنند مفید بود **شل** اسحق بن عمران گوید شل در هندوستان سفرجل هندی خوانند و آن
ثمری مدور بود مانند زردآلو و قوت وی مانند زنجبیل بود طبیعت وی گرم بود در سیم و تر
بود در اول عطف کیموس غلیظ بود و صلابت اعصاب را نافع بود شیخ الرئیس گوید
طعم وی تلخ بود و تیز متناقض و بادها را بشکند و در وی تحلیل عجب بود و اعصاب را
نافع بود و عرق النسا و نقرس و تیادوق گوید نافع بود جهت ریاحی که عارض شود در رحم
زنان و بچه را نگاه دارد در رحم و چون با عسل بیاشامند ناشتا معده را پاک کند و قوت
امعا بدهد و نشف رطوبت بکند و مقدار مستعمل از وی تا یک درم بود و گویند مضر بود در شش
و مصلح وی عسل بود و صاحب تقویم گوید صداع آرد و مصلح آن خشخاش سیاه و شکر
بود و صاحب منهاج سهو کرده است که از خوردن وی همان عارض شود که از زیبق مقتول
و حق بر طرف صاحب جامع است که او از شک تا شل سهو کرده است **شمشیرا** مرزنجوش
است و در اول الفاظ گفته شد **شمار** رازیانج است نزدیک اهل مصر و شام و گفته
شد **شمشار** نعنع است و گفته شد **شمشیر** شوشمیر گویند و آن قاقله صغار است

وگفته شود

وگفته شود **شمام** دستنبویه است و گفته شد **شمع** بپارسی موم خوانند دیسقوریدس گوید
نیکوترین وی آن بود که سرخ رنگ بود و خوشبوی که بوی عسل از وی آید و بی خلط بود طبیعت وی معتدل
بود و ملین و پار رمهای سرد و گرم بود و معین انضاجی اندک بود و ملین اعصاب بود
و خشکی و فیها و خشونت سینه را نافع بود طلا کردن وی با روغن بنفشه لعوق کردن منع
شیر بستن در پستان زنان بکند چون ده حب بزرگ بقدر دانه از وی بیاشامند
و همین مقدار چون در حسایی از جاورس یا برنج کنند و بخورند قرحه امعا را نافع بود و جذب
سموم بکند و بر جراحتهای که از سگان زهردار بود طلا کردن نافع بود و خوردن وی گوشت
طعام را ضعیف کرده اند **شونیز** شنیز است و حبة السوداء گویند بپارسی شونیز
گویند بهترین آن فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم قطع بلغم بکند و جلا بدهد
و محلل ریاح و نفخ بود و ورمهای بلغمی کهن شده صلب چون بکوبند و با گمیز کودکان که
بالغ نشده باشند بسرشند و ضماد کنند بگدازاند و چون با سرکه و چوب صنوبر بپزند
بعد از آن مضمضه کنند درد دندان را سود دهد و چون بکوبند و با آب تر کنند و بر ناف
ضماد کنند کرم دراز بیرون آورد و اگر با آب حنظل تر سرشند یا جوشانیده و بر ناف
طلا کنند حب القرع بیرون آورد و اگر با آب و دمنه بسرشند و طلا کنند مجموع
کرمها بیرون آورد و چون سحق کنند و بریان کرده و در صره بندند مدام ببویند زکام
سرد را نافع بود و اگر سحق کنند و مقداری روغن حبة الخضرا بیامیزند و سه قطره
در گوش چکانند سردی و سده که در گوش بود ببرد و اگر بریان کرده بکوبند و در زیت
خیسانند و از آن زیت سه چهار قطره در بینی چکانند زکامی را که عطسه بسیار آید سود دهد

واگر بسوزانند و با روغن سوسن یا حنا که موم در آن گداخته باشند بیامیزند و بر سر کل طلا کنند
موی برویاند و روغن وی چون سعوط کنند فالج و لقوه را نافع بود و چون بکوبند و بیامیزند و
هر روز دو درم با آب نیم گرم بیاشامند گزندگی سگ دیوانه را سود دهد و چون سحق کنند و با سکنجبین
بیاشامند تب ربع را نافع بود و اگر با سرکه بر بهق و برص طلا کنند نافع بود و اگر با عسل و آب گرم
بیاشامند مسک کرده و مثانه بپراند و چون با عسل و روغن گاو بسرشند و جهت درد رحم و درد گرده
و درد وی گرفتار ابود در زمان امساک خون الحاضش نافع بود و چون سحق کنند با بول و بر زخمهای پر
و نخیزان او مان کنند پاک گرداند و موی برویاند و چون در کحلها کنند و در ابتدای نزول آب بکشند
یا بدان سعوط کنند منع آن بکند و قطع ثآلیل و خیلان و بهق و برص و جرب و ریش بکند و بکشند بر
چنانی طلا کردن در درد سرکه از سردی بود سود دهد و سده ها بگشاید و چون یک شب در سرکه
خیسانند با مراد سحق کنند و بدان سعوط کنند درد سر کهن الغو زایل کند و اگر چند روز ادمان خوردن
وی کنند بول و شیر و حیض براند و چون با نطرون بیاشامند عسر النفس را نافع بود و چون دو درم
از وی با آب بیاشامند گزندگی رتیلا را سود دهد و چون در خانه دود کنند گزندگان بگریزند و بخار
بخور و سود او وی زایل کند و حب القرع بکشد از برون طلا کردن چون روغن سعوط کنند و فالج
و کزاز را نافع بود و قطع تری و سردی بکند که اگر جمع شود از آن افلاج حادث شود و چون سحق
کنند با خون اخفی با خون پرستوک و طلا کنند بر سفیدی که با عضای هر باشد لون آن بگرداند
و چون بریان کنند با نمک آهسته و بکوبند و بگلاب بسرشند و طلا کنند بر ریشی که در ساق پیدا شود
بیدار اگر ریش بسر گشته باشند زایل کند و چون ضماد کنند درد مفاصل را سود دهد و چون
بجوشانند حیض براند مخلّم بچه مرده و زنده بیرون کند و آورد و مشیمه بیندازد و شربت گوید چون

هفت دانه از آن با شیر زنان بخیسانند تا یک ساعت و سعوط کنند در بینی کسی که یرقان داشته باشد
و چشمهاش زرد شده باشد بغایت نافع بود و زود بحال صحت آورد و شبه تنقیح سده گویند
او مضر بود بکرده مصلح وی کثیرا بود و بدل وی صمغ زیتون و گویند بسیار خوردن از وی کشنده بود
نوعی از وی هست که خناق و غثیان آورد و اولی آن بود که قی کنند و شیر بیاشامند و مداوای وی
چون مداوای کسی که کنکرش خورده باشد **شواصرا** نوعی بر بجانب است و از اسک الجن خوانند
و طبیعت آن گرم و خشک است در سیمها بر کنند سود کند و جهت عرق النسا و اوجاع مفاصل سرد از
بهر آنکه مسهل اخلاط غلیظ لزج بود **شوخط** خوشه از زن است **شوبلا** بر بجانب است و گفته شد
شوع درخت بان است و گفته شد **شوشبر** خیربوا است و بدل بو او هال بو با شیر کوبند و آن
قاقله صغار است و گفته شود **شوکة الدرجین** منظارها است و بیونانی دنیا قوس گویند
گفته شد **شوکة الدن** عکوب است و گفته شود **شوکة العلک** اسنخیص است و گفته شد **شوکة عربیه**
سکاعا است و گفته شد **شوکة قبطیه** قرظ است و گفته شود **شوکه منتنه** جنین گویند طبابق است
و گفته شود و طباق خاری ناک هست که آنرا شوکه خوانند **شوکة بیضا** بادا ورد است و گفته شد
شوکران حفظوط گویند و بیونانی قونیون و شوکیون و باریقون و فقیقولون برگویند و این
گویند تخم بیج رو هست و بیقول به گوید ساق آن مانند ساق رازیانه بود و ورق آن مانند
ورق خیار زه و گل وی سفید بود و تخم وی مانند انیسون رومی بود اما سفیدتر بود و ریس
گوید ورق آن مانند ورق برواح زردی بغایت بود و بیخ آن باریک بود و تخم آن مانند
نانخواه بود و بسکیکا نبطیم و لعابی در افشره باشد و مولف گوید آن بیخ گیاهی است بپارسی اورس
گویند و بهترین آن یزدی بود که از ولایت یزد از نقشی خیزد و آنرا اورس تخی خوانند

وتخم آن شوکران است وطبیعت آن سرد وخشک در سیم تا چهارم کشنده بود واگر عصاره
وی بگیرند بخیش زران که تخم وی خشک شود واو آفتاب نهند تا منعقد گردد بسیار منفعت داشته
باشد واو اطلیه ورشافها جهت درد چشم استعمال کردن نافع بود وچون ضماد کنند بر حمره ونمله ساعی
کرداند واگر نبات وی با هم چنین با ورق بکوبند وبر انثیین ضماد کنند نافع بود جهت کثرت
احتلام وچون ضماد کنند بر قضیب سستی در وی پیدا کند وچون بر پستان دختران بکر ضماد کنند
رها نکند که بزرگ گردد واگر بر پستان شیر دهد ضماد کنند قطع شیر بکند واگر بر زهار یا جایی که موی با
بود طلا کنند منع موی رستن بکند واگر بر خصیه کودکان ضماد کنند رها نکند که بزرگ شود
واگر کسی بخورد علامت وی آن بود که عقل از وی زایل شود وچشم وی تاریک گردد تا حدی که
هیچ نبیند وفواق آورد واعضای وی سرد شود ودر آخر کار تشنج اعصاب آورد وخناق
از تنگی که در قصبه نفس بود بحنجره پیدا گردد بسبب ریاح ومضرت وعلاج وی آنست بدل اسهال
تا بجیدی که بکشند وبعد از آن قی بکنند وبعد از آن شراب صرف کنند وفلفل وتخم انجره
با شراب وورق غار وانجدان وحلتیت با روغن وشیر خر یا با خستین وفلفل چند
بید ستر وسداب با شراب درد دمانا وصبعه وبعد از آن افیون نیز کنند واگر ازین تخم وی با
اندکی در شراب کنند بغایت مقوم بود ودر مؤلف گوید زر اوریر ترکم وی چون زبان
نبیداریرو وبدل آن دو وزن آن بزر البنج بود شوغار زاج سفید است وگفته شد
شنجار بپارسی سنگار خوانند ودر او حساس است وگفته شد والقلب نیز گویند ورق وی با
چون با شراب بیاشامند شکم ببندد وورق وی با ورق کاهو ماند اما خشن بود وآن
کاو زبان تلخ است ودر کوهها سرد وسیر میروید خاصه در گندمان شندله نوعی است

گفته شد

وگفته شد شبلید صاحب جامع از قول تمیمی گوید شبلید نقاح سورنجان است وصاحب
منهاج گوید ورق سورنجان است از قول اوج است که آن شقاح سورنجان است ونیکوترین
سفید تازه بود وطبیعت آن گرم وخشک بود وبوییدن وی صداع سرد را سود دهد بادهای
غلیظ که در دماغ بود بشکند وسده دماغ بگشاید وچون اول باران بود که هنوز آفتاب
بجای نرفته بود بشکفد ومانند بهار نارنج شکفته بود بشکل بقله وبوی نیز دارد وابن مؤلف
گوید آنرا گل زرد گویند از بهر آنکه اغلب در بر دامها روید شیح نوعی از خطرون است
بپارسی کلکک خوانند ودر شیراز تیج نیز گویند وآن کوچک بود وبزرگ بود وصاحب جامع گوید
سطبر وبزرگ پیچیده بود ولون ظاهر آن زرد بود وباطن سفید وعطار شیراز آنرا توتیا
اگر خوانند وآن دو نوع است ودر دارو گفته شود وبهترین شیح تازه سفید املس بود وچون سود ا
ودر داروهای چشم مستعمل کنند وصفت سوختن وی چنان بود که شیح را در گل گیرند گلی که سرگین
در وی سرشته باشند ودر تنوری نهند که آتش تافته بود تا بسوزد وعلامت سوختن وی آن بود که سفید
شود واگر سفید نشود دیگر در گل گیرند ودر آتش بنوازند تا تمام سوخته گردد وسفید شود وبعد از آن با آب
سحق کنند وبشویند وخشک کنند ودیگر بار سحق کنند وطبیعت آن سرد وخشک بود واگویند
سرد وتر سفیدی که در چشم بود زایل کند وکثیف رطوبت از چشم بکند وآب رفتن باز
دارد وجلای تمام بدهد واگر سوخته در چشم کشند جلا زیاده بدهد وکثیف رطوبت بیشتر
بکند وتجفیف در وی زیاده بود واگر بعد از سوختن غسل کرده باشند کثیف بی لذع بکند
وسنون کردن دندان را جلا دهد وسکن وجعهای گرم بود مقدار نیم درم اما مضر بود بشش
ومصلح وی عسل بود وبدل آن دو وزن شهدانج بزر القنب است وآن بری بود وبستانی

در نگاها و دوالی نو نشیز

بود و در قرب گفته شود شیطرج عصاب خوانند بزبان بربری و بیونانی لبندیون کان انواع است
بهترین آن صاحب منهاج گوید هندی بود یا بحری مولف گوید چند انکه امتحان کرده شد
بهتر از بابری نیست که در لطف اکثر میز بدیس محقق شد که حدة وی زیاده از هندیست و
این نیکوترست بر درجه یکی انکه تازه بود دوم انکه منقشر بود فی الجمله طبیعت وی گرم و خشک است
در آخر درجه دوم و جالینوس گوید گرم بود در درجه چهارم شیخ الرئیس گوید برهق سفید و برص
و جرب با سرکه طلا کردن بغایت نافع بود و چون بیاشامند مفاصل را سود دهد و بر سپرز طلا کنند
بکدازاند و ورق وی چون نیک بکوبند و با بیخ وی برهق ابسا ضماد کنند و دو انگشت نیم ساعتی
رها کنند نافع بود و بر سپرز نهادن نافع بود و بر جرب ریش شده مالیدن بغایت مفید بود
و چون از خود بیاویزند درد دندان ساکن کند و مولف گوید از خواص وی آنست اگر کسی را
درد دندان کند شیطرج را در کف دست مخالف نهند دو زیب روی نهند درد دندان ساکن
کند و جهة قوبا با سرکه کهن طلا کردن نافع بود و این مولف گوید ورق شیطرج مانند ورق سفیدان
بود و غایت درازی نبات وی یک گز بود و بیشتر در بابستان بروید آید و برگ او فرو ریزد
تا انگاه که سرما نرسد و تخم وی در غایت خوردی بود و برگ دیر افتاده و گویند و مقدار
مستعمل از وی یک مثقال بود و گویند مضرست بریش و مصلح آن مصطکی بود و بدل آن کاکنج
کبر شیح بپارسی درمنه گویند بهترین آن ارمنی بود و آنرا درمنه ترکی گویند و بیخ صیلی را
افیلوس خوانند و طعم وی تلخ بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیم و گویند گرم
بود در دوم و خشک بود در اول محلل ریاح بود و قطع درد وی قبضی بود و دهان قبض آن تبتی
چون بجوشانند و خاکستر آن با روغن بادام بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و منع انگره

بکند

بکند و ضیق النفس را سود دهد و کرم حب القرع بکشد و بول براند و حیض نیز و گزند عقرب و رتیلا
و زهرها را نافع بود و مقدار مستعمل بود و چون بسوزانند و بر ریشی که کوتاه بود یا بر موضعی که
نرسته بود طلا کنند موی بر دماند و وی مضر بود باعصاب و مصلح بود و معده را زیان دهد
و مصلح وی انیسون بود و گویند مصلح وی شراب ریباس بود و یا شراب اترج و بدل
آن در قاقلات و درونج کابلی بود و در علمای دیگر غیر ارمنی بدل وی کنند شیلم
زوان است و بهترین وی آن بود که اکنون تازه بود و طبیعت وی گرم بود در سیم و گویند
در اول و گویند در دوم و وی لطیف و محلل بود و جلای دهد و با گوگرد برهق طلا کردن سود دهد
و محلل ورم خنازیر بود با بزرکتان و با سرگین کبوتر بر وی نهند سوراخ کند و با کندم بر قوبا طلا
کردن نافع بود و بخور کردن بدان آبستنی را یاری دهد خاصه چون با سویق و مر و زعفران
و کندر بود و چون بکوبند و الصق شند و بر عضوی نهند که سیلی یا خار باشد بیرون آورد
و بشیرازی شلمک خوانند و اگر در میان گندم بود نان آن گندم بغایت سیاه و سکر
آورد و بدل آن خندقوقی بود و اگر در میان شراب خیسانند و بیاشامند بغایت سوم
بود و مستی و خواب گران آورد و روغن وی جهت قوبا از روغن گندم نیکوتر بود و چون
بر صدغین مالند خوابی معتدل آورد و رازی گوید بدل آن قوا است و این مولف
گوید شیلم در میان گندم آن وقت بسیار بود که گندم تباه خواهد شد شیرج دهن الحل
است بپارسی روغن کنجد گویند و شیره خوانند و طبیعت وی گرم و تر بود و سود مند
بود جهة تنقاق و خشونت سود او وی خوردن و طلا کردن و چون موی دراز وی بسر نه
موی را انگاه دارد و قوت دهد و خوردن وی با آب مویز خشک دموی یا دخلی زایل کند

وضیق النفس را نافع بود و معدل طبیعت بود و سموم را نافع بود و خشونت حلق و سعال که
طبخها زایل کند چون در طبیخ کنند و در وی غلظی بود و معده را بد بود و مرخی وی بود اگر
خواهند که غلظ وی اندک شود مصلح وی آن بود که بریان کنند و بعضی گویند سوداوی را هیچ
نفع ندهد شبث الجوز اشنه است و گفته شد شیان دم الاخوین است و گفته شد
شیرزق و شیرزج نیز گویند صاحب جامع نیز گوید سرگین خفاش است و گویند هم
او سخت بول او و صاحب منهاج گوید بول خفاش است و گویند شیر اوست و مولف گوید
الحق محقق است شیر خفاش است که هیچ مرغ شیر ندارد الا خفاش و شیرزق که در زبان
با نواه گویند شیرق است و این مولف گوید مرغی هست و او را هم خفاش خوانند
بمقدار کنجشکی و دو پستان دارد و دو گوش و دهن و دندان و از پستان وی شیر آید
و بچه را شیر دهد و آن شیر وی را شیرزق خوانند و طبیعت او گرم و خشک است نافع
گرم سنگ مثانه بریزاند و ناخنه و سپیدی که در چشم بود چون در کشند زایل کند شراب
خشخاش است و گفته شود شیند ببر شونیز است و گفته شد شیح حبشی قلقل سیاه است
و گفته شود شیخ البحر حیوانی دریایی است که سر وی ماند که ساله بوده و گویند روز شنبه از
دریا بیرون بیاید شیاف فوزی پوستش ار بندی است و گفته شد شیرآملج املج چون در شیر
خیسانند آن را شیر املج خوانند قبض وی کمتر از املج بود و نیکوتر آن بود که چند روز در شیر
خیسانند طبیعت آن سرد و خشک بود در سیم گویند گرم و تر بود و بلغم لزج را پاک گرداند
و قوت شهوت بدهد و قطع قی بکند و آب رفتن از دهان باز دارد و حرارت خون را
بنشاند و مقدار مستعمل از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی شیر تازه

دهد

وعسل بود شیراز بپارسی بنگال شیر خنبیر یعنی زرده است که از هندوستان آورند و طبیعت
آن گرم و خشک بود مسهل مره سودا بود و بلغم و خلطهای غلیظ سوخته بیرون آورد و بادهای فاسد
و شربتی از وی دانگی تا نیم درم بود شیرخشک بپارسی شیرخشت گویند طبیعت وی گرم بود با اعتدال
و فعل وی اقوی بود از ترنجبین و مانند وی و بهترین وی آن که شفاف بود مانند صمغ باب الصاد
صابون گرم و خشک بود در چهارم مقرح اعضا بود و محکم قولنج بکشاید و مسهل خلط خام چون
شافه از وی بخود برگیرند و در بهار القیح دهد و شریف گوید چون در میان خز و صوف بشند و خزاز
و قوبا را بدان بمالند محکم زایل کند و اگر با هم چندان حنا با نیز دهد در حمام بمالند حکه و جرب
ریش شده را نافع بود و اگر با هم چندان حنا با نیز دهد و بر زانو طلا کنند درد زانو ساکن
گرداند و اگر بر ریش طلا کنند زود زایل کند و چون بجوشانند با روغن گل و بر ریش سر کودکان
طلا کنند یا بای چند نوبت خشک گرداند چون طلا کنند بر ریشهای شدیده و یک شب روز رها کنند
بعد از آن با آب گرم بشویند هیچ دوا بهتر از این نبود و چون ده درم از وی با هم چندان
سلیقون که آن زنجفر محرق است و هم چندان نوره آب رسیده بر ریش خضاب کنند
در حمام بعد از آن که شسته باشند یک و نیم ساعت صبر کنند موی را سیاه گرداند و تغیری تمام
بدهد اکثر شریف گوید بغایت مجربست و اگر بر ابدان بشویند در حمام شپش بکشد و سبوس ببرد
و گویند اگر زایل شود با ادویه بپزند جبه حبش و بعضی مناسب بود فعل وی زیادت گردد
و آن زحمت زایل شود و چون با اورام طبعی و تنحوا نضج شنیده تنها یا با ادویه که موافق بود ضمیمه
دهد و بکار برند و چون بپزند با ادویه که شنیده و اورام بود مانند حرف و سرگین کبوتر اول
فتاد الحار فعل قوی گرداند و گویند سر را چون بدان بشویند موی را جعد گرداند و در سر

جراحتها طلاکردن بگشاید و آب وی اگر بخورند کشنده بود نزدیک بخوردن نوره بود و مداوای
وی بقی باب گرم کنند و روغن بچکید بعد از آن گوشت مرغ بروغن بادام صبر حب صابون القاف
شجرة ابی مالک است و گفته شد حابب گویند قثاء الحمارست و گویند تحقیق
نوعی از یتوعاتست و ابن مؤلف گوید بزبان اصفهانی تفاح را حابب خوانند و این
مؤلف گوید ابی ریحان بیرونی آورده که آن درختی است که شیری با ستوره دارد و در جزایر
عرب باشد ظن این ضعیف آنست که دیودارست صاره لوعا الصیرا نبت
و گفته شود صاحیه جزرست و گفته شد صبار تمر هندی است و گفته شد
صبی گویند عصارة سناست و گویند عصارة زرد رنگست طبیعت
آن سردست تقرس گرم را سود دهد صبر سه نوعست اسقوطری و عربی
و سمجانی بهترین آن سقوطری بود و سقوطره جزیره ایست نزدیک ساحل یمن و آن
جزیره چهل فرسنگست بی دیبان اند و ساحران محکم و اصل ایشان از یونانست اسکندر
ارسطو را از زمین یونان بدان جزیره فرستاد جهت ساختن صبر و زنان ایشان همه
ساحر باشند تا حدی که اگر خصمی با کسی داشته باشند اگر آن شخص حاضر بود و الا شکل وی را
در ضمیر خود دارند و قدحی پر آب در پیش خود نهند و آغاز سحر کنند تا آن زمان که
نقطه خون در میان قدح پیدا شود بعد از آن قدح پر خون گردد و آن شخص در حال بمیرد
و چون شکمش بشکافند جگر در شکم وی نبود تا بدین حد مبالغه می کنند در ساحری ایشان
و نیکوترین صبر سقوطری آن بود که لون آن مانند لون جگر بود و بوی مانند مر بود و براق
بود نزدیک بصمغ عربی و چون در دست بمالند زود خرد شود و بلون مانند زعفران بود

وازوی بوی روغن گوسفند آید و قطعها سنگ ریزه در وی نبود و نوع عربی را اعرابی خوانند
و یمنی گویند و وی میانه بود و سمجانی بد بود و از اصبر بردکی گویند طبیعت صبر گرم و خشک بود
در دوم و گویند گرمی وی در اول بود و گویند در سیم و جالینوس گوید خشکی وی در سیم بود
و گرمی در اول جهت معده از همه دواها سودمندتر بود در فیلسوفهای که مشکل شود خاصه اردکی و دبر
و چون با آب بگدازند و طلا کنند و همچنین سودمند بود جهت زخمهایی که در دهان و بینی و جایها
حادث شود و فی الجمله خواص وی آنست که منع ماده بکند هرگاه جمع شده باشد بگدازاند
و مسخن معده بود و دماغ آن بادها بشکند و مسهل صفرا بود و رطوبت و بلغم از سر مفاصل جذب
کند و سده جگر بگشاید با وجود آنکه مضر باشد بجگر و در پیش چشم و جذب آن و درد
و سوزش آن زایل کند و رطوبت آن خشک گرداند و سودمند بود جهت نزول آب در
معده و مجمع بود ... از فضول که جمع شده باشد پاک گرداند و عروق و اعصاب را از اوساخ
پاک کند و ذهن صافی کند و حبیش بن الحسن گوید شاید که صبر در هوای سرد و گرمای گرم
مستعمل کنند الا در زمان معتدل که اگر در هوای سرد مستعمل کنند مضر بود بمقعد و باشد که اسهال
دموی آورد از بهر آنکه مرخی عروق برامون مقعد بود پس اولاه آن بگشاید دهن روانه
کرده و صبر عربی کرب و مغص آورد و قوت وی در طبقات معده یک دو روز باقی ماند و
سقوطری خندان بود و چون بیاشامند بخاری لطیف از وی متصاعد شود بسر و دماغ و فضول
بلغم که جمع شده باشد پاک کند و روشنائی چشم زیادت کند و بدین سبب است که
صبر در ایارجات و معاجین می کنند و صبر چون شسته باشند زیادت اسهال کند و چون مغسول
کنند قوت دوای بسیار نقصان کند و از طبیعت دوای بیرون رود صفت شستن وی را

صاحب جامع چنین آورده که بگیرند صبر سقوطری یک رطل نرم کنند و بمنخل ضیق بیزند و بعد از آن
افسنتین ربع رطل و از ادویه ایارج مصطکی و حب بلسان و دارچینی و سلیخه و عود
بلسان و سنبل و اسارون از هر یک سه درم این داروها را در دو رطل آب شیرین بر
بپزند تا به نیمه باز آید در دست بمالند و صافی کنند و صبر کوفته و بیخته در وی حل کنند
و آن آب را بر آن بریزند و بشویند و در ظرفی کنند تا آن آب از صبر صافی شود دیگر بار
در وی حل کنند و دوم بار بشویند تا آن زمان که هیچ باقی نماند الا از صبر مانند خاک گردد
پس آب از وی بریزد و سه درم زعفران با وی بیامیزد و بوقت حاجت استعمال
کنند شربتی از وی ما بین یک درم تا دو درم بود و صبر چون کهن شود سیاه گردد و شسته
وی زودتر از ناشسته ضعیف شود و گویند مسهل سودا بود و بلغم منسول بود صاحب
منهاج گوید شربتی از دو دانگ تا نیم درم بود و مضر بود بمعا و قیفال آن کثیرا کنند
و مضر بود بجگر و مقعد و مصلح آن مصطکی و ورق گل سرخ و فلفل بود و منصوری گوید شربتی
از وی از یک مثقال تا دو مثقال بود و نوع بهتر آن سیاه بود و صبر تنها مستعمل کردن نوعیت
مضر بود بمقعد از بهر آنکه خشکی وی از درجه سیم است و مقعد عصبی است و مزاج وی
سرد و خشک بود چون بر آن بگذرد بشکافد خشکی مضر بود بعصب و شریف گوید
چون با آب کنند و نرم کنند و طلا کنند چند نوبت بر بواسیر که از مقعد رسته بیندازد
و گوید نیکوترین معالجه این جرحت بود باید که چون بیند از روغن گل که در ظرف
اسربی یا قلعی حل کرده باشد بمالد از پی آن و اگر در آب لسان الحمل حل کنند و در
بینی و گوش طلا کنند زایل کند و چون بسرکه حل کنند و بر جراحت تری طلا کنند نافع بود و بدل

صبر

صبر بوزن آن حضض بود و در نفع معده بدل آن افسنتین و گویند بوزن آن حضض بود
و افسنتین بود و این مولف گوید علی ابن عیسی آورده که صبر سقوطری خوردن را شاید و در طلا
استعمال نکنند و از بهر طلا صبر عربی بکار دارند و خوردن را نشاید صحناه بپارسی ماهیابه
گویند طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و آن را از ماهی سازند که از ماهی اشنه خوانند در
کرمان سیر شیراز مخلوط به از وی حاصل شود و نشف رطوبت معده بکند و وجع ورک بلغمی را
نافع بود و کند دهان که از فساد معده بود زایل کند و قطع بلغم بکند و جرب و حکه آورد و تشنگی
و صداع و مصلح وی مغز کاهو بود صدف بهترین آن صافی سفید باشد که در آب شیرین
باشد که در آب شیرین باشد طبیعت آن خشک بود و صدف فرفوس و صدف فرانا شوشه
نشاید که استعمال کنند از بهر آنکه نجاست صلب بود و چون بسوزانند قوت نجاست تخفیف بود
و اولی آن بود که نجاست سحق کنند و این باقی عام است هر چیزی که جوهر وی حجری بود
پس چون تنها استعمال کنند نافع بود جهت جراحتهای خبیث از بهر آنکه مجفف بود بغیر لذع
و چون با سرکه بسرشند و عسل و یا شراب نافع بود جهت جراحتهای متعفن خبیث و گوشت
صدف بری چون سحق کنند و طلا کنند بدن را خشک گرداند بقوت و صدف جذب سیلان و خلاء
بکند و مسکن وجع نقرس و مفاصل بود چون ضماد کنند و چون با سرکه سحق کنند قطع رعاف بکند
و وی مسکن وجع معده بود و چون بر سر ضماد کنند در ها کنند تا خورد در ها کنند نجاست نافع
بود و چون زنی بخور گیرد حیض براند و گوشت وی سودمند بود جهت گزندگی سگ دیوانه
و ورق صدف کوچک شکم براند و بدان بخور کردن اختناق رحم را نافع بود و مشیمه بیرون
آورد و صدف سوخته در تحلیل و جلاء دندان و در کحلهاء چشم مستعمل کنند و ریش چشم را نافع بود

وضعف اجفان زایل کند و چون طلا کنند و بر موضع موی زیاده که در چشم بود و بعد از آن بکنده
باشند دیگر نروید و سوختگی آتش را سودمند بود و درد دل را و مقدار مستعمل از وی یک
مثقال بود و از آب وی سه درم و صدف سوخته بهق را زایل کند و شیشها را پاک گرداند
و اسحق گوید خوردن مضر بود و شتابنده و مصلح وی عسل بود و بدل وی ودع صدف البواسیر
نوعی از صدف است که در ساحل دریای قلزم بسیار باشد و در بحر حجاز نیز باشد چون
در شیب خود دود کنند بواسیر را سود دهد و شکل وی مانند حلزونی بزرگ بود الا آنکه وی طبقات
داشته باشد و بوی کریه بود و لون وی قرمزی بود که بسیاهی زند و در قلزم بر کرده معروف
بود صریمة الجدی شجرة الطحال است و گفته شد صرد شوکران است و گفته شود صرابه
حنظل است و گفته شد صرب صمغ است و گفته شد صریرا بادروج است و گفته شد
صرصر زنجره گویند و آن حیوانیست کوچک مانند ملخ کوچک که در شب آواز کند و شیرازی جرجرک
خوانند دیسقوریدوس گوید چون بریان کنند و بخورند درد مثانه را نافع و جالینوس گوید بعد از آن
که خشک کنند کسی که قولنج داشته باشد یک عدد با یک دانه فلفل بخورد و شیرازی سه عدد از این
حیوان بود یا پنج عدد یا هفت عدد با مثل وی فلفل در وقت هیجان درد و هبوب آن
و صاحب منهاج گوید چون در روغن بپزند و در گوش چکانند درد گوش ساکن کند
صرفان اعراب را صرفان گویند و نوعی از خرمای سرخ فربه است و آن را ام صرفان خوانند
و بپارسی مکتوم گویند و در گفته شد صعتر شیرازی اوشنه گویند و یونانی افریقاس
و آن دو نوعست دراز ورق و گرد ورق و بهترین آن کوچک ورق بری بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود در سیم ملطف و محلل بود درد ورکین را نافع بود و درد دندان که از سرما

دبا و بود

۱۷۸

دبا و بود و چون بخایند ساکن کند و طبیخ وی چون با شراب بیاشامند گزندگی جانوران را سود دهد
و چون با مویزج بیاشامند دفع مضرت شوکران و افیون بکند و چون با سکنجبین بیاشامند
دفع مضرت حبس بکند و چون با خیارزه بخورند نیکو بود جهت کوفتگی عضو و جهت معده و جگر
بغایت نافع بود و اگر با روغن ایرسا سعوط کنند فضلها از بینی بیرون آورد و اگر با سرکه بیاشامند
شکم براند و فضول مراری بیرون آورد و اگر با عسل لعوق کنند دمه و علاوه و نفس کرم را نافع
بود و خوردن وی غثیان را بغایت سودمند بود و چون بپزند و آب وی بیاشامند کرم
بکشد و حب القرع بیرون آورد و اشتها طعام باز دید کند و دوار و تحلیل دهد و تاریکی
چشم و شبکوری که از رطوبت حادث شود زایل کند و نیم مثقال مستعمل بود و روغن وی
سینه و نفس را نافع بود و اگر با سویق بر ورمهای بلغمی ضماد کنند بگدازاند و خوردن وی
هضم طعام بکند و معده و امعا از بلغم غلیظ پاک کند و غذاهای لطیف گرداند و درد معده
و جگر را سود دهد و سده بگشاید و چون حب وی با عناب بپزند و آب آن
بیاشامند خون غلیظ رقیق گرداند و این خاصیت در وی موجود است و اگر با انجیر
خشک بخورند عرق برانگیزد و لون زرد نیکو گرداند و نفاخ وی محلل مره سودا بود و بلغم و شربتی
از وی یک مثقال با نمک و سرکه بود جهت قولنج و درد رحم و مثانه را نافع بود و چون با عسل
و سرکه بپروردند هر شب یک مثقال بخورند و بعد از آن بخسبند جهت دفع نزول آب بغایت
مفید بود و از نزول ایمن باشند و دهن را نیکو گرداند و نوعی از صعتر بستانی هست که
آن را ایکا خوانند و آن ضعیف‌تر از بری بود و قوت وی و در تبریز بسیار کارند و آن را ... خوانند
و این مولف گوید در شیراز نیز میکارند و صعتر مضر بود با ریه و مصلح وی سرکه انگوری بود

صغین سفیدبین نیز گویند وآن بیخ گیاهی کوهی بود سکبینج است وگفته شد
صفراعون مرغیست که اسراطالیس خوانند وگفته شود صعتر مرغیست که گنجشک را
صید کند بپارسی باشه خوانند وببربری تاتینا وابوعماره نیز گویند گوشت وی گرم وخشک
بود وچون بپزند وخشک کنند وسحق کنند وده درم از وی بیاشامند بآب سرد تا
سه روز سنگ گرده را بریزاند نافع بود وزهره وی نافع بود جهت ابتدای نزول آب چون در چشم
کشند وقوت باصره بدهد وسرگین وی چون در کلف مالند زود زایل کند صلون
خرنوب نبطی است هروی در بحر الجیب الکلی خوانند واناغورس نیز گویند
ودر صفت خرنوب گفته شد ودر ینبوت نیز گفته شود صلصل بپارسی عکه
خوانند وآن عقعق است وگفته شود صموغ جالینوس گوید مجموع صمغها گرم وخشک
بود لیکن بعضی از بعضی فاضلتر بود وصمغ را بشیرازی ازدو گویند وبپارسی زدو
صمغ عربی بهترین صمغها بود ونیکوترین آن بود که صافی بود وچوب اندک دروی نباشد
وسفید شفاف بود وچون در آب نهند زود بگدازد وطبیعت آن معتدل بود
وگویند گرم بود وگویند سرد وخشک بود ودروی قبضی بود وحابس باعتدال سرفه
گرم را نافع بود وآواز صافی کند وقوت معده بدهد واسهال صفراوی را نافع بود
ومقدار ماخوذ از وی دو مثقال بود وخشونت سینه وحلق وقصبه شش را نافع بود وحدت
ادویه بشکند ونجمی گوید مضر است بشش ومصلح وی کثیرا بود وبدل آن صمغ بادام
وحب الآس وگویند مصلح آن شراب صندل وگلاب است صمغ اللوز بهترین
صمغ بادام آن بود که سفید باشد واز درختان گیرند طبیعت وی مایل بسردی

بود

بود وگویند گرم وتر بود وصمغ بادام شیرین در حلقه وسرفه وتب دق را نافع بود وفربهی آورد وصمغ
بادام تلخ قابض وسخن بود وچون بیاشامند نفث دم را نافع بود واگر با سرکه بیامیزند وبر قوبا
که بر ظاهر پوست پیدا گردد بمالند زایل کند وچون با شراب ممزوج کنند وبیاشامند سرفه کهن را
نافع بود وسنگ گرده بریزاند وگویند صمغ بادام مضر بود بشش ومصلح آن قند وخشخاش بود
وبدل آن صمغ عربی وکثیرا صمغ الاجاص بهترین صمغ الو آن بود که از درخت کهن گیرند وطبع وی
گرمی وخشکی بود وگویند گرم وتر بود درد سینه را نافع بود وچون با شراب بیاشامند سنگ
گرده ومثانه بریزاند وچون با سرکه بپزند وبر قوبا کودکان بمالند زایل کند وجرب اطفال را صلاح
آورد وچون در چشم کشند روشنایی زیادت کند وچون در سر کحل کنند وبر موها مالند فراز شدن را
وصفت طلا کنند سودمند بود وسحق گوید مضر بود بشش ومصلح وی قند بود صمغ السماق
چون در دندان گیرند درد ساکن کند وجرب اطفال را نافع بود واگر در ریشها کنند روشنایی چشم
زیادت کند صمغ المحروث حلتیث است وگفته شد صمغ الدابیشا
نیکوترین آن بود که صافی بود وبسرخی مایل بود ودر غایت حدت وحرافت وتلخی تمام
داشته باشد ومؤلف گوید آنرا بشیرازی آدرک خوانند وآن صمغ وسبانکاره
خیزد ودر هیچ جای دیگر نبود ملطف بود وجهت بادهای غلیظ که در معده وامعا بود سودمند
بود وبلغمی که در معده بود لطیف گرداند وبگدازد ودر قوت گویند مانند حلتیث بود
ومؤلف گوید جهت درد دندان استعمال کردن مقدار نیم درم نافع بود واز سبب آن از تنج
بود صمغ السذاب گرم است در دوم وخشک است در سیم بادها را بشکند ودرهای
صلب بگدازاند واسهال حیض را نافع بود وچون بر آن افشانند وخنازیر که در زیر حلق

وتیب نغل بود بکمدار اندچون داکمی سعوط کنند وبدل آن دو وزن آن حلتیث است
صمغ المظلی سرد وتر بود تشنگی ساکن گرداند وشکم به بندد ونافع بود جهة مره صفرا
صمغ الجوز الرومی کهربا است وگفته شود **صمغ الکرموت** اشق است وگفته شد **صمغ
القتاد** کثیرا است وگفته شود **صمغ السداب البری** تافسیا است وگفته شد **صمغ الکمثری**
گویند بهترین صمغ امرود آن بود که از درخت آن کبر بود وطبیعت آن گرم وتر بود
درد شش وریشهای آن سود دهد بود ومقدار مستعمل از وی دو مثقال بود وگویند مضر
بود بسپرز ومصلح آن گل ارمنی بود **صمغ البطم** علک است بپارسی بناست گویند ترکی
کند طبیعت آن گرم بود ومحلل وملطف بود ودر خواص ومنفعت وی نزدیک بمصطکی بود
صمغ المرو گرم وخشک بود ودر قوت صمغ سداب وصمغ صنوبر بود وچون بدان نطول
کنند رطوبات دماغ را پاک کند وچون بر ریشهای سر افشانند باکلنار زایل کند
وبجموع ریشها اعضا همین سبیل **صمغ الصنوبر** راتینج است وگفته شد **صمغ الرشف**
گلنار خوانند بشیرازی گلگری گویند وآن تراب القی بود ودر گلنار گفته شود **صمغ [illegible]**
مطرک است وگفته شد وصمغ بری آن وی از ادویه قتال بود وچون در چشم کشند
سبلکوری وتاریکی چشم زایل کند وبول وحیض براند وچون بر دندان خورده
نهند درد ساکن گرداند وجرب ریش شده را سود دهد وبچه بیندازد وبدل آن
عصاره طراثیث است وگویند بدل آن شونیز است **صمغ البلاد** صاحب جامع گوید
یونانی کیتوفلا خوانند معنی آن بپارسی از سنگ ساخته وآن چیزی است که از رخام
وسنگ جدا زنند وصاحب منهاج گوید معدنی بود ومرکب بود آنچه مرکب بود از نبر

ودرد

ودرد خون سیاوشان وعلک وانزروت وصمغ عربی از هر یک جزوی اصل مرجان
وزاج از هر یک نیم جزو کوفته وبیخته بآب صمغ عربی بسرشند وبر دیواری که بگچ سفید
کرده باشند بزنند ورها کنند تا خشک گردد وهر چند کهنه شود نیکوتر بود ودوای مجفف
بود وجراحتهای مزمن را نافع بود ومنع خون وریم بکند وریشهای تر را بصلاح آورد
صندل ابیض نیکوترین آن مقاصری بود زرد رنگ وطبیعت آن سرد بود در سیم
وخشک بود در دوم وصاحب منهاج گوید سرد بود در آخر دوم وخشک بود در سیم
درد سر وخفقان که عارض شود از تبهای حاده ومره صفرا وجگر گرم ودرن گرم وبحرانی
مزاج را بغایت نافع بود وضعف معده را سود دهد وچون بآب صلایه کنند وگلاب
واندکی کافور بسرشند وبر پیشانی طلا کنند درد سر که از حرارت بود ساکن کند وچون
در حمام با نوره در خود مالند بوی آن زایل کند وچون بآب عنب الثعلب یا آب
حی العالم یا آب برهنی یا آب طحلب بسرشند وبر نقرس گرم طلا کنند سود دهد
وبر ورم گرم همین سبیل ومفرح ومقوی قلب بود وچون بحکوک کنند اندکی حرارتی
در وی پیدا شود وهمچنین اگر آرد از طین واگر خلط کنند با او وبجهة تقویت معده وجگر
وسردی آن سود دهد ومضر بود بآواز ومصلح وی جلاب نبات بود وبدل آن آشنه
واین مولف گوید بهترین صندل زرد رنگ گران وزن چرب نرم بود وخوشبوی
بود وآن از زمین زراوند وبعد از وی مقاصری بود وبعد از مقاصری جوری
وآن پاره‌ها از رنگ سبز بود که بسرخی آمیخته وبود درشت بود وپس از جوری

بحری و چون آن صندل باریکتر بود و آسان شکن باشد و بزردی گراید از بحری
و اقواقی و این صندل باریک بود و سرخ و سفید و آن صندل بهترین انواع صندلست
و ازو اقواقی بر صندل درختست که از ابوی بود و آن را عمری گویند و این صندل
در طلا بکار برند و آنها از آن تراشند و صندل را تخمی بود مانند عدس **صندل**
احمر سرد و خشکست در دوم و گویند سردتر از سفیدست و گویند سفید سردترست
از سرخ لیکن سرخ خشک‌ترست از سفید محلل اورام گرم بود و منع ماده بکند و چهره
طلا کردن نافع بود و درد سر را عظیم مناسب بود و شریف گوید چون سحق کنند و
با روغن زیبق بیامیزند و بر اعضا الذهب درد از وی زایل کند و هو گوید
صندل سرخ بغایت سردتر از صندلها بود و بدل آن فوفل است **صنوبر** بتازی ارز
کاج خوانند و صفت حب آن در باب حا گفته شد و انجا باقی اجزای وی گفته
شود و در پوست بیخ صنوبر صغار و قبضی و قوة تمام بود بیخ را نافع بود چون بر وی
نهند مانند ضماد بغایت نافع بود و چون بپاشانند شکم ببندد و اگر در زرد کنند
بر سوختگی آب گرم سود دهد و وی صندل بود در حرارة و گویند گرمست در دوم
و خشکست در سیم و گویند در اول و ورق ان ترتر از لبها آن بود جراحتهای تازه
نیکو گرداند و غرغره بطبیخ قشر صنوبر کردن بلغم را جذب کند و بیرون آورد
و دخان وی سود دهد بود جهت کسی که در مژه وی استرخای بود و هر علتی و زحمتی
که بود زایل کند و قشور و ورق وی چون بپاشانند در دیگر و ریش شکمش را نافع

بود

۱۰۱

بود و گرمی بسبب نهت در درخت صنوبر و آن بقوت زراتیج بود و قشور هر دو صنوبر چون
زنان در شیب خود دود کنند بچه و مشیمه بیرون آرد و ورق وی چون بکوبند و ضماد کنند
بر ورمهای گرم و درد ساکن گرداند و چون با آب یا با ماء العسل بپاشانند همین عمل کند
و چون چوب وی بشکنند و پارهای کوچک کنند و با سرکه بپزند و طبیخ وی در دهن نگه دارند
درد دندان زایل کند و چون با آب یا ماء العسل بپاشانند نیک موافق بود جهت کسی که
در جگر وی علتی بود و همین پوست وی و ورق وی چون بپاشانند همین عمل کند
و اگر بسوزانند و دخان وی بگیرند در معالجه بغایت خوب بود و اگر در داروهای چشم
کنند قرحه چشم نیکو گرداند و موی نیز در آب رفتن باز دارد و شریف گوید ثمر صنوبر
کبار که آن را جلغوزه است چون بکوبند و با عسل بسرشند و هر بامداد سه درم بخورند از فالج
خلاص یابند و چوب وی چون بپزند با آب و اعضا کسی که زحمت کشیده باشد
بدان بشویند نافع بود و بدل آن زرفت است **صنار** دلب است بگفته شد **صینی**
اسم عینی است صمغی را که از طرف صین می آرند و بلون سرخ بود و در جراحتها استعمال کنند
و قطع اسهال بکند و این صمغ بشکل صفصف بچنان قرص می باشد و از ابو الاول گوید
جراحتهای خبیث را باصلاح آورد **صوف الارض** فراسیون است و گفته شد
صوف بپارسی پشم خوانند طبیعت آن گرم و خشک بود نیکوترین آن نرم بود و پشم
سوخته خشک بود در سیم و مجفف بود **صفت سوختن آن** مانند ابریشم بود بگیرد
دیگ آهنی یا کوزه نو و اگر کوزه بود نیکوتر بود پشم را بشویند و خشک کنند و در دیگ
نهند و بر آتش نهند و طبقی بر سر آن نهند که سوراخ داشته باشد تا آن زمان که خوش

کردد ودربیها را نافع بود وگوشت زیاده که در شبها بود بخورد و پشم نا سوخته که چرکن باشد
چون بزیت وسرکه ترکنند یا بشراب ضماد کنند بر جراحتهای چرکن و در ابتدا آن
موافق بود ویا برجایی که ضربی زده باشند ویا استخوانی شکسته بود همچنین و چون بسرکه
وروغن کل ترکنند صداع ودرد چشم وجمیع اعضا را نافع بود بر آن ضماد کردن و شریف
کوید خرقه صوف چون بر کردن رودکان بندد خستکی بر ایشان کار نکند و چون پشم
زده بپاکنند میان انگشتان دست و پای که شوخ گرفته باشد شقاق آن زایل کند
ببنید که سبب زودتر ما کنند پس بیرون آورد و دیگر بار ترکنند تا زود زایل کند و مازنی
کوید چون بپوشند صوفی که گوشت آن گوسفند گرگ خورده باشد حکه در بدن آنکس
پیدا کردد و بقراطیس کوید که ریسمان پشمین ... بندد زبون کردد وعاجز

صوطله نوعی از سلق است زرد رنگ و صفت آن در سلق گفته شد **باب**
الضاد ضال ثمر السدر است بپارسی ... کویند و در نبق گفته شود **ضبع عرجا**
حیوانیست مانند کرکی وچون براه رود لنک نماید و از بهر این ضبع ... گرده اند بپارسی
کفتار گویند گوشت وی گرم وخشک بود در ... ماند گوشت سک و چون آدمی گوشت
وی حنظلی بود کفتار از وی بگریزد و چون دندان وی با خود نگاه دارد و بسک گذر
کنند سک بانک نکند وچون مدهوشان خون وی بخورند سودمند بود و چون زهره وی
بگدازند با همچندان روغن اقحوان در ظرف مسین کنند و سه روز ... کنند بعد از آن
طلا کنند بر چشمی که ... باشد در بهر ماهی ... زایل کند ... برد و همچند
که این روغن کهن گردد نیکوتر بود و چون زهره وی تنها در چشم کنند تیزی چشم زیادت

کند و اگر طبیخ وی که با شبت و نخود با آب پخته باشند جهت درد مفاصل بر آن نشینند بغایت
نافع بود و نقرس هم و بادهای غلیظ ببرد و جمیع علتهای مفاصل را سودمند و مغز ساق وی چون
با زیت اتفاق بگدازند و بر نقرس طلا کنند بغایت نافع بود و پوست وی چون بر شکم
زن حامله بندند بچه نگاه دارد و اگر از جلد وی کیسی سازند و دندان کیل تخم جهت بزر زراعت
بجا بندان زرع از همه آفتها ایمن باشد و اگر آن پوست در قعی گیرند و در آن آب
کنند و بکسی دهند که سک دیوانه گزیده باشد بباشامد هیچ زحمت بوی نرسد و صاحب
جامع گوید که صاحب منوده نقل میکند که پوست بر اعون خاصره وی چون بسوزانند
با زیت سحق کنند و بخفش در چشم دمالد ابنه از وی زایل شود و صاحب جوامع اللذات
کوید که اگر موی کم بر اعون دبر وی بود و خصیه ... نر بود بدین نوع عمل کند که گفته شد استعمال
کنند این عمل کند و اگر از ضعوه ماده بود بگیرند و بکوبند سحق کنند بزیت طلا کنند بر دبر وی که
این علت نداشته ابنه بر وی غالب شود و این از خواص است و گویند کفتار بنای هم
حیوانات بوده از بهر آن میکویند که هر حیوان که هم جنس خود که بر وی بگذرد دانسته بر پشت وی
رود و در خواص حیوانات آورده اند که وی یک سالی نر بود و سالی ماده و سبب آن گفت
که در ذنب وی خطی باشد که با اندام نری وماده که نرسیده باشد و شب نگاه
کرده وی موافق خرگوش بود و مخالف همه حیوانات و از عجایب خواص وی آنست
که سک در بالای ایستاده باشد در مهتاب و سایه سک بر زمین افتاده بود کفتار در
شب سایه سک رود چنانچه سایه در سایه مستغرق باشد سک خود را از بالا بشیب
اندازد و کفتار وی را بخورد و اگر زهره وی در چشمی کنند که سبل زیاده و ... باشد نفعی کند

وکلی کنند و بگزد و بید و گفتار و ضبع جسیم حیوان بادی ربایه و ابن مولف گوید و از نتایج
خوک و گرگ است چون با دی علو باید با وی زنا کند **ضب** عضایه است و عضایه گوید
و آن زه نکیت بود و به پارسی سوسمار خوانند سرگین وی بر پشش و کلف طلا کنند زایل کند
سفیدی که در چشم بود ببرد **ضجاج** بکسر ضاد اسم صمغ درختیست مانند درخت بان و بیخ
وی در کوه تهوان از زمین عمان باشد و آن صمغی سفید باشد که چون جامه بدان
بشویند پاک کرداند پاکتر از صابون و مردم سر را بدان شویند و دانه دارد مانند دانه مورد
سیاه و زباز اگرد و ضجاج بفتح ضاد نام مر درختیست که دو دوام وی را بویند مانند خروع
و قنب والب **ضرو** درختیست در کوهستان یمن مانند درخت بلوط بزرگ الا از وی
نیکوتر بود و ورق وی سرخی مایل بود و ثمر وی مانند خوشه بطم بود و لیکن حب وی ازرق
و ورق وی چون بپزند و صافی کنند و دیگر بر سر آتش نهند و بپزند تا زه نک انعقاد
و بعد از آن برد ارند و استعمال کنند جهة خشونت سینه و سرفه که از سردی بود و درد دندان
و گویند قلاع را ساکن کند و رحال صمغ وی آورند بکه و بقوة مانند لادن بود و در بوی
خوشش بکار دارند و خوشبوی بود و طبیعت وی گرم بود در سیم و گویند در دوم و تر بود
در اول و گویند خشک است در اول و بعضی گویند کمکام ورق شجر ضرو است و گویند
لحا آنست یعنی پوست بیخ آن و بصری گوید صمغ ضرو معروف است بکمکام و طبیعت
آن گرم است در دوم و خشک است در اول محلل و جذاب بود از عمق بدن
و اسحق بن سلیمان گوید خاصیت روغن حب وی آنست که ریاح بلغمی را زایل کند
و رازی گوید ضرو جهة دفع قلاع و استطلاق بطن در غایت نیکویی بود شریف

١٤٢
که هر روغنی بسیار از حب وی بیرون آید و بادها بشکند و مغص را نافع بود و چو باشامند
یا بمالند از آن روغن در خود و محلل و مجفف بود و چون ورق وی با روغن بپزند و در گوش
چکانند درد گوش را نافع بود و چون با آب بپزند و طبیخ آن مضمضه کنند بن دندان محکم
دارد و بلغم زایل کند و چون ورق تازه و تر وی بجبان بسوزانند تا خاکستر گردد و با آب
بپزند نیکو و صافی کنند و سی درم بیاشامند درد خاصره زایل کند و فحم چوب وی جهة جبر الخلع
نیکو بود و قطع خون بکند خاصه جراحت خسته کوه کان و اسحق بن عمران گوید بدل ضرو بین
ضرو خوانند لس بود و بعضی گویند ضرو درخت حبة الخضرا است و ابن مولف گوید آنچه بکرآورده
از ارب الضرو خوانند بوی دهان را در حال خوش کند چون در دهان گیرند **ضرب** صاحب
منهاج گوید عسل است و صاحب جامع از قول ابی حنیفه گوید که آن حیوانیست بلغة همدان وی را اشنیم
خوانند و بلفظ دیگر دلدل و آن نوعی از قنفذ بزرگ است و خار وی از دارد و مانند تیر
اندازد و چون خواهد که بیندازد کرد و چون راست شود تیر بیندازد که باشد
که سه چهار بیندازد و اگر بر اعضا آدمی آید مجروح شود گوشت وی گرم و خشک بود و بر
مقدار سگی کوچک بود و گوشت وی چون بخورند نفس را نافع بود و همچنین خون
وی بر قدمین نما کنند نقرس ببرد و چون خون وی در اندام مالند جرب زایل کند
و کلف را جلا دهد **ضرع** بهترین پستان آن بود که از حیوانی گیرند که گوشت وی نیکو
بود و در وی شیر بسیار بود و طبیعت وی سرد و خشک بود و اولی آن بود که با افاویه خورند
تا زود از معده بگذرد و شریف گوید زن چون بخورد شیر زیاده کند **ضرم** اسطو
خودوس است و گفته شد **ضریع** نباتیست دریایی که در ساحل دریا یابند طبیعت

آن گرم و خشک بود و چون با آب بپزند و در آن نشینند درد مقعده را نافع بود و چون خشک
بود و بدان بخور کنند زکام زایل کند و چون در حمام بدن را بوی بشویند جرب و حکه را
سودمند بود و این مولف گوید ضرع نباتیست که چون ستور بخورد هرگز فربه نشود ضرع الکلب
اسمی یمنی عربی است درختی را که در کوهستان مکه بود و آن زقوم است و درخت آن بکلی
درخت صبر بود اما مجموع وی سفید بود ضرس العجوز حسک است و در جا گفته شد ضغابیس
قثاء الصغار است و گفته شود و نباتی دیگر هست که ساق نبات وی مانند هلیون بود
و از آن نیز ضغبوس خوانند ضغبوس حشف است و گفته شد ضفادع الجن گویند برسیاوشان است
و گفته شد ضفدع بپارسی غوک خوانند و وزغ گویند بشیرازی بک گویند و یونانی
بطراخس گوشت آنچه بحری بود چون با زیت و نمک بپزند نافع بود جهت گزندگی جانوران
و با و زهر جذام و مجموع گزندگان بود و مرق وی چون بدان نوع بپزند و با موم و روغن
گل موم روغن سازند نافع بود جهت مرضهای مزمن که از اثر ریشها عارض شده باشد
و مدتها بران گذشته باشد و چون بسوزانند و خاکستر وی بر موضعی که خون روان بود
یا رعاف افشانند خون ببندد و چون با زفت تر بیامیزند و بر داء الثعلب مالند
زایل کند و گویند خون بک بری چون بر موضع موی زیاده که در چشم بود بچکانند بعد از آنکه
موی بر کنده باشند دیگر نروید و چون با آب و سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد
دندان را نافع بود و چون وی را مرضوض کنند و بر گزندگی عقرب و مار نهند نافع بود
و چون بر دندان نهند بی درد بیفتد و وی همین عمل کند و بری وی کشنده بود و چون
چهارپای در میان علف زار وی را بخورد دندانهای وی بیفتد و گوشت وی که نگ

جانوران

جانوران را نافع بود و در خواص آورده اند که زبان وی چون بر ناف خفته نهند هرچه کرده باشد
بگوید بی آنکه وی را خبر بود و روغن وی با تخم مورچه اندکی نوشادر چون بر موضعی که موی استرده باشند
طلا کنند دیگر نروید و اگر موی بر کنده باشند نیکوتر بود و اسحق گوید شخصی را پیکان در استخوان
روی مانده بود مدتی دراز و علاج بسیار کرده هیچ فایده نداشته ناگاه بفرمود که ضفدعی
را پوست از وی باز کردند و بر سر جراحت وی را مومی ان نهادند یک شبانروز پیکان
بیرون آمد از سر جراحت و وی در غایت قوت جاذبه بود و از بهر آنست که قلع
دندان می کند و خوردن وی بدن را متورم کند و لون تیره گرداند و قعقعی احداث کند و بد
ترین ضفدعها در آنچه گفته شد سبز است و مداوای کسی که آن خورده باشد بقی
با آب گرم کنند و عسل و نمک تا معده بروی پاک گردد بعد از آن در حمام رود و بس سکنجبین
خورد و اسفیداج با دارچینی و شراب و یا مثلث وی را نافع بود و جهت استسقا
و جهت خلاص یابد دندانهای وی هم بیفتد و اگر ضفدع زرد خورده باشد قطع شهوت
طعام بکند و لون را تباه کند و غثیان وقی و درد دل و ورم شکم و استسقا پیدا کند و علاج
وی نزدیک باشد بعلاج آنچه پیش از این گفته شد و گویند دل وی چون بیاویزند بر کسی
که تب ربع داشته باشد نافع بود و این مولف گوید اگر سر وی در زمستان بکلاه از نمد
و در اعضا مالند از سرما ضرری بوی نرسد ضومر حوک خوانند و آن بادروج است
و گفته شد ضومران صاحب جامع سهو کرده است که آن ضیمران است و قول صاحب
منهاج الخاص معتبر است که آن بنجنگشت است و آن را ابادروج گویند و گفته شد و بدل آن برم
یا مخیه بوزن آن ضیمران ضیمران نیز گویند و اخر اسامیه سفرم شیرازی گویند و آن بر

بود و خون گرمانی بود و صاحب جامع گوید فودنج جویی است و سهو کرده است و طبیعت وی
خشک بود در دوم و گویند سرد بود محرور مزاج را نافع بود خاصه چون گلاب بر وی زنند و بر جایی
که سوخته بود ضماد کنند نافع بود و قلاع زایل کند **باب الطا طالیسفر**
یونانی دارکیسه خوانند و ماقر نیز گویند و صاحب منهاج گوید ورق زیتون هندی است آن قشور
هندی است و صاحب جامع اقوال بسیار آورده اول گفته که بسباسه است و دیگر قول ابن
جلجل آورده که لسان العصافیر است و دیگر گفته که عرق شجرهٔ هندیست و دیگر گفته که
عرق درخت توت کلان که کرم ابریشم برگ آن میخورد و این قولها خلافست و قول مجوسی آورده
که ورق زیتون هندیست باقی هم قولها خلافست و خطا و آن پوستی است تیره از دارچینی
است و صلبتر و میل بسیاهی زند و طعم آن بغایت عفص بود و تا بعضی دانه گویند عطری
داشته باشد و جالینوس گوید در وی هیچ گرمی و سردی نبود و گویند خشک بود در سیم
و ابن عمران گوید گرم و خشک بود در دوم و مجوسی گوید معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود
در دوم ذرب را نافع بود و قرحهٔ امعا و نزف دم و بواسیر و فالج و القوه و مقدار [illegible]
از وی یک مثقال بود و چون بسرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و قلاع [illegible]
زایل کند و چون آب وی در دهان نگاه دارند و گویند مضر بود به [illegible] و مصلح وی عسل بود و [illegible]
گوید بدل طالیسفر چهار دانگ وزن آن کمون بود و نیم وزن آن اهلیلج [illegible]
عمران گویند بدل آن بوزن آن سنبل و نیم وزن آن ساذج و گویند بدل آن [illegible] بود
مساوی آن **طاخنک** ثمر آزاد درخت گفته شد **طاوس** مرغیست مشهور و ظریف
گوید مرغ رعنا بود جلوه گری کند و دنبال بگشاید چون دایره بر سر خود دارد و بدان
نقشها

نقشهای بدیع بود اما آوازی ناخوش دارد و گویند عمر وی بیست سال بود و بدان مدت
بچند رنگ بگردد و هر سال در وقت خزان پر بیفکند و در وقت آنکه درختان برگ بیرون آورند
پر برآورد و شیخ الرئیس گوید که در مکانی که طاوس بود حشرات نباشد گوشت و پیه وی با [illegible]
بپزند و بخورند عرق النسا و ذات الجنب را نافع بود و چون پیه وی بگدازند و با
آب و سداب و عسل بیامیزند درد معده و قولنج را نافع بود و گوشت و پیه وی جماع را
قوت دهد و زهرهٔ وی چون با سرکه بیامیزند گزندگی جانوران را سودمند بود و جالینوس گوید گوشت
وی صلبتر از گوشت ورشان و بط بود و غلیظتر و دیر بر هضم شود و ابن ماسه گوید گوشت
طاوس بد بود مزاج را و صاحب جامع از قول صاحب منهاج آورده که نیکوترین آن جوان بود و طبیعت
آن گرم بود و مصلح معدهٔ گرم بود و مصلح معدهٔ گرم بود که از خمر وی بعقوبت بود و اولی آن بود که بعد از
کشتن چند یا سه روز رها کنند و سنگی بر پای وی ببندند و بیاویزند و بعد از آن با سرکه بپزند
و ابن زهیر گوید اطبا ما تقدم [illegible] گوشت ایشان صلب بود که یک هفته بیش از
پختن همچنان بر پا آویخته اند و این از بهر آن کرده اند که زود هضم شود که چون زمانی دراز کنند
مانند خمیر کرده آید و زود هضم شود نان نیکوتر بود این هم خیانت [illegible] گوید طعامی که سمی در وی بود
چون طاوس ببیند رقص کند و فریاد زند و گویند چون ببیند که طعامی سم در وی بود بشکند
و ابن زهیر گوید اگر [illegible] زهرهٔ وی با سکنجبین و آب گرم بیاشامد [illegible] بیاید و اگر خون
وی با انزروت و نمک بیامیزند و [illegible] بدتر که ترسند آکله گردد طلا کنند زایل کند
و اگر سرگین وی با بول طلا کنند زایل کند و استخوان وی چون بسوزند و سحق کنند و بر کلف
طلا کنند نافع بود و اگر بر برص مالند لون آن بگرداند **طاقه** ماهو دار است و گفته شود

طایقه دیناریست وگفته شد **طالقون** علی بن محمد گوید طالقون نحاسی بود که مدبر کرده باشند
تیتوبال نحاسی که دیگر بار نحاس تفسانیده باشند مرجان که در آب اشنان ترخیسانیده باشند پس دوایی
سمیتی تام و حدیق قوی بود و دیگری گوید آن نوعی از مس زرد است و فرق میان وی و میان مس
زردی بود چون از آتش بیرون آورند و چنگ زنند تیری دروی پیدا شود و زود گرد دو شکسته
نگردد تا سرد شود و در کتاب الحجاز گوید طالیقون از جنس نحاس است غیر اکثر گویند با ادویه
کم مدبر کنند تا سمیتی دروی احداث کند و اگر از طالیقون منقاشی سازند و مویی زیاده که در
چشم بود بدو برکنند دیگر نروید خاصه چون مکرر کنند و اگر کسی لقوه داشته باشد در خانه
تاریک رود که قطعه ای روشنی در وی نبود و آینه از وی در برابر نظر خود دارد و مدام ادمان کند
لقوه زایل کند و اگر طالقون در آتش نهند تا سرخ شود و در آب فرو برند هیچ جانوری گرد
آن نگردد و اگر قلابی از وی سازند و در آب آویزند ممکن نبود که هیچ ماهی از وی خلاص
یابد و طبری گوید طالقون نحاس مدبر بود تیتوبال النحاس والحجر در زمان ریختن مرتفع
شود بقیه در موضع سکه در بول گاو خیسانیده باشند مولف گوید جراحتی که از طالقون بر
بدن آید هرگز به نشود و اگر از آن پیکان سازند جراحت او بر هر حیوانی که رسد قطعا
التیام نپذیرد و مولف گوید اکثر یاران طالقون را همت رست خوانند و گویند
در کان مس می روید **طباشیر** نیکوترین آن سفید و سبک بود که زود خرد شود و طبیعت
آن سرد و خشک بود در سیم و گویند در دوم و شیخ دمشقی گوید سرد است در دوم و خشک در سیم
و شیخ الرئیس گوید مرکب القوی بود مانند گل و در وی قبضی بود قوت معده بود و قلاع را
نافع بود و سوختگی را سود دهد و شکم ببندد و تبهای حاده و تشنگی را سودمند بود و آنچه گرم از زرد

صفرا بود باز دارد و گرمی جگر بنشاند و جهت ریشها و بثرها و قلاع که در دهان کودکان حادث شود
نافع بود و چون تنها یا برورق گل سرخ بر آن پاشند و دندان متحرک را محکم گرداند تنها سنون خفقان
و ابو سهل سیر را سود دارد و ورم چشم گرم را نافع بود و قوت دل بدهد و خفقان که از حرارت بود کم
کند و سنون جش رمد را نافع بود و ضعف معده و التهاب آن و منع غلبه صفراوی و تشنگی را
سود دارد و غشی و کرب دفع و مقوی قلب بود و تری که از معده نشف کند و قوت
اعضایی که از حرارت ضعیف شده باشد بدهد و سرد مزاج را از عنوان مبتدل
کنند و تفریح و تقویت وی بغایت بود و گویند خوردن وی باه را مضر بود بدلش
و مصلح وی گلاب بود و گویند مصطکی و انیسون و بدل آن عصاره لحیة التیس
است و گویند بدل آن سه وزن آن مغز تخم خیار زه و چهار وزن آن بزرقطونا و گویند
بدل آن نیم وزن آن کافور است و گویند بدل آن طین مختوم است بوزن آن
عصاره لحیة التیس و گویند بدل آن کاغذ مصری سوخته است و گویند بوزن آن
تخم کاسنی و نیم وزن آن صندل **طباد** نوعی از انجیر است سرخ و بزرگ **طباق** گویند غیر
غافت است اما قول اکثر آن است که غافت است و در غین گفته شود
طبق نوعی از گندم است اما باریکتر بود و خوشش وی یک بالای مرد بود و در سرکپیره ها
کارند و آنرا گال خوانند و مزاج وی مانند مزاج گندم بود لیکن نفاخ بود و نان وی چون گرم
بود نیکو بود اما چون سرد شود بد بود و دیر از معده بگذرد و اگر از آرد او حسوی سازند سینه
را پاک کند و سرفه تحت را نافع بود و بول براند و گرده و مثانه پاک کند اما مضر بود بمعده
و نفخ و قرقره پیدا کند و اگر آب بخورد هیچ مضرت بوی نرسد چنانکه از گندم

مضرت میرسد **طبرزد** اجی باری مرزب است واصل آن طبرزد است از بهر آنکه صلب
بود نه سست و نه نرم نمک طبرزد از بهر آن گویند که صلب بود **طبیخ** بطیخ است و گفته شد
طرغ مور کوچک بود و در نمل گفته شد **طحلب** خرء الضفادع است بپارسی جامه خواب بک
گویند طبیعت آن سرد بود در سیم و گویند در دوم و تر بود در دوم خون را ببندد و طلا کردن بر
ورمهای گرم و نقرس گرم و حمره و درد مفاصل گرم بغایت مفید بود و چون در زیت بپزند بجوشانند
عصب را نرم گرداند و اگر ضماد کنند بر فتق امعاء کودکان را سودمند بود **طحال** نیکوترین سپرز
آن بود که از حیوانی فربه گیرند از بهر آنکه بدی آن کمتر از آن لاغر بود و شیخ الرئیس گوید بهترین
سپرزها سپرز خوک بود و مع ذلک کیموس وی بد بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و گویند
سرد و در وی قبضی بود و خونی سودایی از وی متولد شود و دیر هضم شود بسبب عفوصتی
که در وی است و اولی آن بود که با روغن بسیار و پیه بپزند و بر سر وی شراب صافی رقیق خورند
یا کبر بسرکه **طمی** شوکران است و گفته شد **طخشیقون** و طلشیقون و طقشیقون نیز
گویند و تاویل آن قوی بود از بهر آنکه آن ولایت که اهل ارمن پیکان را بوی زهرآلود کنند
و در جنگها بکار برند و حلتیت پادزهر وی است **طراقون** برطانیقی است و گفته شد
طرنجوماس شوالطین است و گفته شد **طرستوج** نرستوج است نیز گویند و آن ماهی
دریایی بود و بیونانی طریقلا خوانند و اهل اندلس ... گویند و دیسقوریدوس گوید ادمان خوردن
وی کردن نیکویی و تاریکی چشم آورد و چون بشکافند و بر گزندگی تنین بحری و عقرب
و عنکبوت نهند مفید بود **طراثیث** طرثوث نیز خوانند بشیرازی ابل شیرین گویند
و در دستابیان شیر از ابل خوانند که ... بود و سفید بود بهترین وی سفید بود و طبیعت وی سرد

وخشک

و خشک و قابض بود و رازی گوید سرد و خشک بود در سیم قطع خون رفتن بکند از بینی و از مقعد
و مجموع اعضا و رحم و شکم ببندد و قوت مفاصل سست بد بود و معده و جگر را و چون با دوغ گاو یا شیر
بز تازه بپزند و بیاشامند استرخاء معده را مفید بود و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و بعضی گویند
مضر بود بسل و مصلح وی کثیرا است و بدل آن بجفت بلوط است بوزن آن و گویند نیم وزن
آن پوست تخم مرغ سوخته شسته و چهار دانگ وزن آن قرطاس یک وزن آن عفص
و در یک آن صمغ عربی **طراغودیفانس** نوعی جبلی است گفته شود **طرخون** بشیرازی ... گویند
گویند نیکوترین آن بستانی تازه بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و در وی قوت
مخدره بود و ابن ماسویه گوید گرم و خشک بود در وسط درجه سیم و گویند بر وی است تجفیف
رطوبات بود و نشف تری بکند و قلاع را نافع بود و چون بخایند و زمانی نیک در دهان نگاه
دارند و چون نیکو بخایند پس از خوردن دارو اصلا رنج طعم احساس طعم آن نکنند
بسبب تخدیر و معده را قوت دهد و در حلق آرد و دشوار هضم شود و قطع شهوت
باه بکند و تشنگی آرد و مصلح وی کرفس بود از بهر آنکه منع ضرر آن بکند و ادرار بکند را نیز
و حیض بکند و بعضی گویند آب وی با آب رازیانه تر در شراب هندبا کنند که از را
شراب کاوی خوانند و گویند منع آنکه حصاه بکند و نفیس ترین اشربهای ملوک
هند و خراسان بود و خاصه آب طرخون این فعل می کند و منع حدوث علل وبائی کند
طرفیلن معنی آن بیونانی دو ثلاثه اوراق بود و این اسم مشترک است هر چند فوقی و آن
گفته شد و دیگر هر دوائی که مخصوص است بدین اسم و آن خوانده است و بیونانی نام
بسیار دارد و بعضی دیراکوس خوانند و بعضی اغلیطس و بعضی قیقن و بعضی اکسوفیلن

وآن نباتیست که درازی قد وی یک گز بود یا بیشتر و قضبان وی باریک بود و سیاه مانند اذخر
بود و ابتدا بوی سداب کند با خوشبوی تفو و گل وی زرد بود و طبیعت وی گرم و خشک بود
در سیم مانند فو الیهود و طبیخ ورق وی چون با آب بیاشامند نافع بود شوصه و عسر البول را و نیز
و ابتدا استسقا و درد رحم و حیض و بول براند و باید که از تخم وی سه درم و از ورق چهار درم بکوبند و ورق
وی چون با سکنجبین بیاشامند نافع بود گزیدگی جانوران را و دود وی که کرده اند و بعضی از مردمان
در تب مثلثه سه ورق و سه حب از وی با شراب بیاشامند و در تب ربع چهار ورق و چهار
حب بیاشامند نافع بود و بیخ وی از ادویهای جالینوس بود **طرفا** بپارسی درختیست که خوانند
وآن انواعست یکنوع ثمر جز مازج خوانند وآن اثل است و ثمر وی را حب الاثل گویند و ثمرة
الطرفا نیز گویند و طبیعت وی سرد و خشک بود و در وی قبض و تجفیف بود و ثمرة وی بغایت
قابض بود و گویند وی گرم بود و طبیخ وی چون نطول کنند بر ریش بکشد و چون ورق و بیخ
و قضبان وی با سرکه یا شراب بپزند سپرز را نافع بود و درد دندان هم بدان مضمضه
کردن و ورق با آب بپزند یا با شراب ممزوج کنند و بیاشامند سپرز را و همچنین از انز
و موافق زنانی بود که رطوبات از رحم ایشان روانه بود در زمان دراز بران گذشته
باشد و چون طبیخ آن بنشینند بغایت نافع بود و خاکستر چوب وی چون زنان
بخود برگیرند همین عمل کند و قطع رطوبت رحم بکند و خاکستر وی چون بر ریشهای تر
افشانند خشک گرداند و بخاصیت ریشها که از سوختگی آتش بود نافع بود و دخان وی
زکام و صداع را نافع بود و ابن وافد گوید زنی بود که بر وی جذام ظاهر شد پس از طبیخ بیخ وی
با موی چند نوبت بیاشامید از وی زایل شد و گوید تجربه کردیم زنی دیگر را هم صحت

طرفا
مطبوخ شاخ برگ روییده فیه المجرب
[illegible] آن و [illegible] آن
[illegible] آب و عفص [illegible]
[illegible] ریش [illegible]
[illegible] و آنکه
[illegible] آن [illegible] دندان
و [illegible] از [illegible] او
مجرب
تا حصل [illegible] سهال
و [illegible] الدم
و نفع [illegible]

یافت

یافت و جوزی گوید چون دخان کنند در سر درد اسود مند بود و بیشتر در جاها دوری گویند بخور وی
سه نوبت بواسیر را خشک گرداند و شریف گوید چون بخور کنند دودان کسی که علق در حلق وی
چسبیده باشد بیفکند و ثمرة وی که زنند یکی طلا دارد اسود بود و دیسقوریدوس گوید بل
ثمرة الطرفا دوا ری حیشم عفص کنند **طرغلودیس** طرغلوقطس است و گفته شود
طریفون شغتین است و گفته شد **طرخشیقون و طرشقون** نیز گویند و آن هندبای
بری بود و گفته شد **طرخ** نوعی از ماهی کوچک است که از طرف آذربایجان آرند
و این مولف گوید آنرا از لجه دریای قلزم گیرند و در آنجا آنرا شاه ماهی خوانند بهترین
آن بود که تازه باشد طبیعت آن گرم و خشک بود طبع براند و ندیکی از وی لطف
سود بود در تبهای ربع و وی مضر بود سپرز و معده را و مصلح وی روغن بسیار بود
طراغیون نباتیست که در جزیره اقریطش روید و صمغ وی مانند صمغ عربی بود و حرارت
ورق و صمغ وی در اول درجه سیم بود سنگ گرده بریزاند و حیض براند چون یکمثقال
بیاشامند و این نبات بغیر از جزیره اقریطش نروید و درخت وی مانند درخت
مصطکی بود **طریلون** سیساالیوس است و گفته شد **طربیله** طریفلن است
و گفته شد **طرقوقون** طرتقوقن گویند و مشقلو ادیا نیز گویند و آن زعرور است
و گفته شد و از **طرغلودقطس** عصفور الشوک است و عصفور السیاح نیز گویند
مولف گوید آن مرغیست بقدر گنجشکی و دنبال وی پری زرد بود و نقطی سفید بود بر دنبال
وی بود و بر لب آب نشیند و بینی دراز دارد تا دوم دنب وی در حرکت بود
و بشیرازی ویرا دمشک ماکیک خوانند سنگ مثانه بریزاند و منع آن بکند و ما گفته

که دیگر جمع شود در مثانه و دیسقوریدوس گوید چون از عرق وی اندکی بخورند سنگ بریزاند
و دیگر اجزا اعضا و طرغلودیس نیز گویند **طرحالیقون** نوعی از سبزه است **طریفان** نباتیست
که در بهار روید و گل آن مانند گل حسک بود زرد و گرد بر گرد گل خارها داشته باشد و بشیرازی
اکلیر خوانند و آن گرم و تر است و گفته شود در معاف اگر طبیخ وی با برگ زند یا افعی بریزند
درد ساکن کند و اگر بر عضو سلیم ریزند همان درد و حرقت پیدا کند که اگر زنبور یا افعی **طفشیل**
عدس مقشر است که با برگ پخته باشند **طلق** کوکب الارض خوانند و عرق الورس برومانی
استراون کوک و تفسیر آن کوکب الارض بود و رازی گوید سه نوع است خرید و یمانی
و جبلی و علی بن محمد گوید هم سه نوع است یمانی و هندی و اندلسی یمانی نیکوتر بود و تنک در براق
بود و هندی بشکل یمانی بود الا اهل ولایتها نکند و اندلسی مخیف وی سطبر بود و خانقی گوید آن نوعی
از جلبین است و آن معروف بود بعرق الورس و ارسطوطالیس گوید خاصیت طلق
آنست که اگر با آهن و یا بهاون و هرچیز که بدان تو آن کوفت بکوبند کوفته نشود الا که
بحجر الماس بشکنند و قطعا دیر حل توان کرد الا که سنگی چند کوچک با وی اضافه کنند
و در خرقه خشن یا موی ببندند و در آب گرم بجنبانند تا حجم وی خورده شود و بکدانه [illegible] و علی
بن محمد گوید حل وی چنان کنند که در خرقه ببندند با سنگی چند خورد و در آب نیم گرم اندازند
و با آهستگی بجنبانند تا حل شود و از خرقه بیرون آید بعد از آن آب از وی جدا کنند
و در آفتاب رها کنند تا خشک گردد پس در ظرف جانبی مانند آرد خورد و این مولف
گوید این عمل را حلب خوانند چنانچه این را طلق محلوب گویند و محلول و نیکوتر خوردن
وی حفظ بود و طبیعت وی سرد است در اول و خشک در دوم قابض بود خون را به بندد

باب

باب لسان الحمل و ورم شیرین و ذکر خلف اذنین و جمیع کوشتی که سست بود و در ابتدا
نافع بود و خون که از سینه آید باب لسان الحمل به بندد و خون حیض و مقعد به بندد و چون
مشغول کنند و آب لسان الحمل بیاشامند و طلا کردن وی بر سطاریا را نافع بود و افتی
گوید نافع بود جهت ریشهای که بر اعضای مجذومان پیدا گردد و زایل کند و صاحب منهاج از قول
اسحق گوید که نیم مثقال از وی سنگ گرده بریزاند و گوید مضر بود بسپرز و مصلح وی
کثیرا بود و بدل وی سوخته شود الاکلیل **طلح** **طلح** میوه ایست در طرف دریا که آنرا
موز خوانند و در نیم گفته شود **طلع** ابوحنیفه گوید اول ثمر نخل طلع خوانند و قشر وی
کفری گویند و این مولف گوید قشر وی را غیط گویند و جوزی خوانند و آنچه در اندرون قشر
بود بلیح گویند بپارسی بهار خرما خوانند طبیعت آن سرد است در اول و خشک در دوم
و گویند قبض در وی یابند و گفته است وی تر بود یا قوی گوید دقیق نخل ذکر که بپارسی گشن خرما
خوانند باه را نافع بود و مجامعت را قوت دهد و ابن ماسویه گوید خشکی وی غالب
بود بر خشکی حار و سردی وی مانند سردی حار بود و دیر از معده بگذرد و شکم به بندد
و بسیار خوردن وی درد معده پیدا کند و قولنج و این فعل خاصیت وی است
و صاحب منهاج گوید مصلح وی سهد است و رازی گوید طلع مقوی معده بود و خشک
کننده و محرور مزاج را سود مند بود و دفع مضرت وی با از طبیخ نخود و دیر از معده
گذشتن بزنجبیل یا بکوارشات گرم و ابن ماسویه گوید اگر مسلول خورند باید که با خردل
و مری و زیت و فلفل و کرویا و سداب و کرفس و نعناع و صعتر خورند و اگر خام خورند
با طعامهای چرب مانند مرغ فربه و بزغاله فربه و مانند آن بعد از آن شراب کهن بر سر

آن خورند طلبیا نوعی از صدف کوچک است و اهل شام ویرا اطلیس خوانند و لیس خوانند
و مکسود با نان خورند و در صدف گفته شد طلا خمر است و گفته شد و بعضی گویند شک است
و این همچون گوید نوعی از قطران است و مؤلف گوید آنچه محقق است و مشهور در باب طلاء گفته شد
طلا خوانند طملم سماق است و گفته شد طمرا خروع است و گفته شد طواره ... است
و گفته شد طوخریوس نوعی از کمافیطوس است و گفته شد طوط قطن است و گفته
شود طولیدون عنب الثعلب است و عین گفته شد طوطاق ابرنیون حماض
جبلی است و آن نوعی از سلق بری بود و حماض گفته شود غافقی گوید ذرت است و گویند
طوحیت که از ذرت سازند طیلافیون نوعی از حی العالم است و گفته شد جالینوس
گوید طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم با سیم جراحتهای عفن را نافع بود و در بهق
و برص با سرکه طلا کردن مفید بود و دیسقوریدوس گوید ورق وی چون ضماد کنند بر بهق و برص
ساعت رها کنند بغایت نافع بود و باید که بعد از آن آرد جو ضماد کنند و چون بکوبند و با سرکه
بیامیزند و در آفتاب بر بهق بمالند و رها کنند تا خشک گردد بهق زایل کند طیهق و طیهقی نیز گویند
و آن درمنی است و گفته شد طیهوج بپارسی تهو خوانند و بشیرازی تهود و بزبان اندلسی
دریس و نیکوترین آن فربه‌ترین بود که در زمان خریف گیرند طبیعت وی معتدل بود در آخر
شکم را ببندد و ناقهان را نافع بود و شاید که ادمان اکل وی کنند خصوصا اصحاب
ریاضت و اولی آن بود که مانند هریسه بپزند از بهر آنکه غذای وی غلیظ بود
طیب العرب اذخر است و گفته شد طین طیقان گرانش بری است و گفته
شود طین مجموع کلها برد و مجفف بود طین الحکمت بپارسی گل حکمت خوانند و صفت

آن

آن بسیار است و مؤلف گوید بهترین این نوع است که بگیرند گل زرد پاک چهار من و بکوبند و بیزند
و یکمن کاغذ و یکمن پشک در آب کنند و بدست بمالند تا حل شود و بعد از آن گل بر آن کنند و چهار یکمن موی
سر آدمی بقوام چیده و چهار یکمن ریگ نیز بگردی پخته بر سر آن کنند و نیک بمالند چندانکه بیشتر
مالند بهتر بود آنگاه گلوله‌ها کنند و بنهند تا خشک گردد و هر زمان که خواهند بکوبند و با آب صافی
خمیر کنند و استعمال کنند که بهترین انواع گل حکمت اینست که گفته شد و نوعی دیگر صاحب منهاج
آورده یکجزو گل و یکجزو فحم کوفته و یکجزو نمک و یکجزو خطمی و موی چیده بسرشند و نیک بمالند و استعمال کنند
طینوث حیوانیست مانند ذراریح اما کوچکتر بود و گردتر و بعضی از آن سرخ بود و نقطه سیاه بر آن
و همان فعل ذراریح می‌کند مؤلف گوید بشیرازی آنرا اعرداسک خوانند و بدل آن ذراریح است
و گویند کرمی سبز است که در درخت صنوبر و آن بقوت ذراریح است طیبا نوشادر است
و گفته شد طین مختوم گلی سرخ رنگ است بغایت املس و از اهل بحیره آرند و گویند
در آن زمین قطعا هیچ نبات و حشیش نیست و هیچ سنگ در آن زمین نبود و تری در آنجا
هست و آن گل را بمعروف ملیانی خوانند و طین الکاهن گویند از بهر آنکه زنی ساحره آن
گل یافته است و معروف لمینه و خواتیم نیز خوانند و صورت ارطامیس بر آن بود الساده و
دیسقوریدوس گوید گلی است از جزیره لیموس که بخون بز کوهی بیامیزند و آن صورت
بر آن می‌نهند و خواتیم الملک و ختم الملک از بهر آن گویند که صورت ارطمیس بر آن بود
و ابن مؤلف گوید بعضی آنرا خواتیم بحیره خوانند و اقوال بسیار آورده‌اند و این گل را جالینوس
گوید نیکوترین این گل آن بود که از وی بوی شبت آید و چون در دهان گیرند بر زبان بچسبد
و دیگر بار بر زبان نهند باید که بچسبد و بغایت نرم و املس و براق بود و گویند ...

گل مختوم از وی می آورند از زمین یونان بود و این زمان آب گرفته است و شیخ الرئیس
گوید طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی مانند مزاج آدمی الا بوسته وی بیشتر از رطوبت
و در وی رطوبتی که تشنج بر پوست بود باشد و در وی خاصیتی عجب بود در تقویت دل و تفریح آن
و تریاقی مطلق بود و مقاومت با مجموع زهرها بکند و مولف گوید که دیگ کسی را قریب دو مثقال دیگ
بر دیگ که از سموم قتال است خورده بود و در زمان قدری از طین مختوم با شیر داد بخورد و وی آغاز
قی کرد چنانکه مجموع که خورده بود بر شد و دیگر بار قدری هم با شیر داد بوی دادند و دیگر قی کرد و دیگ
دو مجلس طبیعت بیامد و از آن زهر تشنه خلاص یافت و مجموع ریشها که خون روانه بود داخل
ببندد و چون بدان حقنه کنند در اسهال یا ناگل را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی تا دو درم بود
چنانکه غذا جانوران گشند مانند افعی و سگ دیوانه با شراب بیاشامند و با سرکه طلا کنند
نافع بود و کسی که ذراریح خورده باشد و ارنب بحری و طین مختوم بیاشامد در حال قی کند در ساعت
دفع سم آن بکند و حب الغار بر زمین عل کند در دفع سموم و مسیح گوید سحق کرده بیاشامند دفع
وی در زمان بحال دفع و بالجمله و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی گلاب بود و بدل آن
در قبض چون طین رومی یا طین ارمنی که بچون بز کوهی سرشته باشند و گویند بدل آن معروف است
اما در تریاق بدل وی نیست **طین ارمنی** گلیست سرخ رنگ که بزردی زند و اسحق بن عمران
گوید سرخیست که بسیاهی زند و خوشبوی و مذاق وی ترابی بود و بر زبان بچسبد و طبیعت وی
سرد و خشک بود در اول و صاحب منهاج گوید نیکوترین وی در وی بود که در وی مسیح رملی
چون سحق کنند طبیعت وی سرد بود در اول و خشک بود در دوم خون را ببندد و وطا طاعون را
خوردن و طلا کردن نافع بود و جراحتها و قلاع زایل کند و نزله که از سر بسینه ریزد و از آن

ضیق النفس

ضیق النفس پیدا شود و مسیح دوا بهتر از این نبود و مقدار یک مثقال مستعمل بود و سل را نافع
بود و گویند در زمین ارمن وقتی وبایی بود چنانکه گویند چندکس معین بماندند و آن چندکس را
چون تحقیق کردند همیشه این گل را اندکی خوردندی و این خواص از آنجا معلوم گردید و ابن ماسویه گفت
که اطبا بشراب و گلاب فرمایند و اگر تب بود بگلاب و آب سرد و شکستگی استخوان را
سود دهد با اقاقیا طلا کردن و بوست بواسیر از مقعد بیرون آورد و گویند مضر بود بسپرز و مصلح
وی گلاب بود و اسحق بن عمران گوید بدل وی طین حجازی بود که در اندلس میروفت
به انجبار و گویند بدل آن مغره است و گویند طین لاکی **طین رومی** مجفف و مقبض بود
منع وریا که در جفن پیدا شود بکند چون با آب کاسنی طلا کنند و خون که از چشم آید باز
بندد **طین شاموس** طین ساس خوانند و کوکب ساموس گوید بهترین وی آن بود
که سفید و سبک بود و بغایت بر زبان بچسبد مانند دبق و چون در آب نهند زود حل
شود و از بلاد یونان و از جزیرهٔ قبرس خیزد و وی خشکتر از طین مختوم بود و در یرغمل
حاجت نیست و در بستن خون قایم مقام طین مختوم بود و بر ورم ثدیین طلا کردن
ساکن کند و در ابتدا انتوس هم و در نفث دم و در قرحهٔ امعا چون از آنکه منتفض شده باشد
حقنه کنند بماء العسل بعد از آن نمک آب پس بآب لسان الحمل سود دهد و اگر بار گرم
ممزوج بآب بیاشامند در بهار گرم را نافع بود خاصه چون بران عضو رطوبت زیاده بود
و سست باشد مانند ثدیین و شفتین و مجموع گوشتهاست که موصوف بغدد بود
و قطع نفث دم و طمث دایم بکند چون با گشنیز بری بخورند و چون با آب و روغن گل بمالند
بر خصیه و ثدیین که ورم گرم بود ورم آن ساکن کند و قطع عرق بکند چون با شراب بیاشامند

داوند

گزندگی جانوران و ادویهٔ کشنده را نافع بود **طین قبرسی** گلی است سرخ گلگون و چون اندر دست
بمالند نرمی در دست بماند و چون بشکنند درون وی رگهای زرد بود و چون بر زبان نهند
بچسپد بغایت چنانکه بحیله باز توان کند از زبان طبیعت وی سرد و خشک بود و در وی
قبضی معتدل بود مجموع جراحتها و ورمها طلا کردن نافع بود و شکستگی اعضا و کوفتگی و در زمان
افتادن از جای بلند طلا کردن سود دهد و مقدار شربت از وی یک درم بود از قول الحاوی سعال را
و کبدها را سود دارد و نفث دم و قرحه امعا آشامیدن و حقنه کردن را نافع بود و جهت دفع ادویه
قتاله چون یک درم از وی بیاشامند با آب سرد و مطبوخ سودمند بود و بدل آن طین مختوم بود
طین قیمولیا حجر الرخام خوانند و آن مانند صفایح رخام بود سفید و براق خوشبوی و گویند از وی
بوی کافور آید چون تازه بود و آن نازک بود مانند جلبسین و آن نوعی از رخام است
و دیسقوریدوس گوید آن دو نوع است یکی سفید و دیگر قرمزی و آن دوم بود و جالینوس گوید
طبیعت قوت آن مرکب بود و در وی تبریدی و تحلیلی بود و از بهر آنست که چون
مغسول کنند حرارت و محلل از وی بیرون شود و طبیعت وی سرد و خشک گردد و چون با روغن یا
سرکه و آب طلا کنند بر سوختگی آتش نافع بود و آنچه خالص بود بسیار منفعت دارد
چون با سرکه طلا کنند بر مجموع ورمهای گرم و ورم ثدی و معده نافع بود و در نقرس و پنجه زار [?]
رحم چون بسوزانند و بشویند استعمال می‌کنند و ابن سمجون گوید گویند بدل آن طین مصری [?]
و ابن حسان گوید اهل بصره طین قیمولیا را طین الحر گویند و اوصاف وی بسیار است
ارمنی و مجلاسی و اندلسی بود و ابن مؤلف گوید در جوانب کازرون نیز یابند
و ارمنی نیکوترین هم بود بعد از وی مجلاسی و وی فاضلتر از ارمنی بود در صحبت و آن

غایت

بغایت سفید بود و جرم وی صلب بود و زود شکسته نگردد و در آب حل نشود تا دیر زمان و چون حل
شود در وی لزوجت بیشتر بود که در غیر وی و اندلسی دو نوع است یکی سفید و یکی سیاه و آنچه بغایت
سفید بود در معالجت مستعمل کنند و آنچه سیاه بود بد بود و تصرف در آن نشاید کرد و محمد بن
عبدون گوید طین الحر طین عالک خاص است از سنگ و حل و علی بن محمد گوید طین
الحر خالص از رمل بود و مؤلف گوید گلی هست نزدیک شیراز و بشیرازی گل گربی خوانند
و در طبیعت نزدیک وی بود و زنان هم بدین نام خوانند و آن گلی بغایت سبز رنگ
است و چون بپوست بادام دهان کنند از بهر خوردن لون را سرخ گردانند و طعم آن خوش
بود و مکتر بریان ناکرده خورند و علی بن زین گوید طین الحر سرد بود و خشک بود باعتدال
نیکو بود جهت همه جراحتها و اگر با سرکه بسر گزندگی زنبور طلا کنند نافع بود **طین فارسی**
بهترین وی سرخ بود و بشیرازی و در اول سر شوی خوانند طبیعت وی سرد و خشک بود و نقرس
را نافع بود و چون در شعال [?] از وی مستعمل کنند و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی آب سرطانات بود
طین صمغ طین الصنم خوانند و آن از موضعی که نزدیک قسطنطنیه است میان دو کوه آرند
و لون آن بزردی تیره رنگ بود و در آنجا رهبانند بدین گل مهر می نهند و آن طلسم کسی بدانند که
جهت غیر ایشان و اگر کسی دیگر بزند از طلسم بشناسند و آن عزیز بود و طبیعت آن
سرد و خشک بود بر ورمهای گرم طلا کردن سودمند بود و خون رفتن باز دارد و خوردن وی در بستن خون
از طینها بقوت تر بود **طین الحر** در طین قیمولیا گفته شد **طین عبد المصطکی** گل جزیره مصطکی
طین حیا خوانند و خیوس گویند دیسقوریدوس گوید نیکوترین آن بود که سفید بود و بلون خاکستر
مایل بود و این گلی رقیق بود و صفایح داشته باشد و مارهای مختلف شکل بود و چون

و حمام خود را بدان بشویند روی و مجموع بدن را جلا دهد و فاضلترین الادویه بود کذا گفته‌اند ریشها که از
سوختگی آتش بود مستعمل کنند **طین قوریطیس** ضعیف ترین طینها بود که یاد کرده شد و خفیف
خواص بود در ریشهای چشم را نافع بود و چون زن آبستن از خود بیاویزد بچه نگاه دارد و وی
جلا دهد بغیر لذع **طین کرمی** بیونانی اسالیطس خوانند و معنی آن اسم کرمی بود و بعضی
قوما قیطس خوانند و این اسم مشتق از قوما بود و معنی آن دوا بود و این گل از مدینه سلوقیا تا
بلاد سوریا بود نیکوترین وی آن بود که سیاه بود مانند فحم که از چوب صنوبر کنند و اندک خاکستری
رنگ بود بد بود و جالینوس گوید بدان سبب طین کرمی خوانند که در زمان بهار در ابتداء
اگر درخت کرم ورق بیرون کند این بر درخت وی بمالند کرمی که ورق انگور میخورد در شکمها گل
آن درخت تباه می شود بکشد و دیسقوریدوس گوید قوت وی قابض و ملین و مبرد
بود و در کحلها مستعمل کنند موی مژه برویاند و جالینوس گوید جوهر وی نزدیک بحجر بود **طین**
مصری ابلیز خوانند و جالینوس گوید طحالان و مستسقیان بسیار دیدم که در اسکندریه طلا کردند
بغایت نافع بود **طین نیشابوری** طین ماکول خوانند و طین خراسانی و آن گلی است که
خام وی و بریان کرده بخورند و بدان تنقل کنند و وی نوعی از طین الحر بود و لون وی بغایت سفید بود
مانند اسفیداج و بشیرازی گل سفید خوانند طبیعت وی سرد و خشک بود و گویند گرم بود بسبب
اندک شوری که دارد قوت فم معده بدهد و غثیان را نافع بود و منع قی بکند و بوی معده زایل
کند و مقدار مأخوذ از وی یکدرم بود تا مثقالی و اگر زیاده کنند مضر مزاج بود و سده آورد و سنگ
در گرده پیدا کند و نسیان و تنگی نفس و ضرر وی کم کند و جواب آن بود که ترک کنند از بهر آنکه
فساد وی زیاده از اصلاح است و آب زرشک و انار دانه و قرص خوابه شهوت گلی را

نافع

نافع بود و غثیان و کرب و هیضه را نافع بود **طین الصفر** طین اصفر است و گفته شد و
طین خراسانی طین نیشابوری است و گفته شد **طین الاحمر** مغره است و در میم گفته شود سوغیت
باب الظاء ظفیره فودنج بری است و گفته شود **ظفیرة العجوز** ثمره
خشک است و گفته شد **ظلف المعز** سم بز سرد و خشک بود در سیوم و داء الثعلب را
نافع بود چون خاکستر آن با سرکه طلا کنند و اگر سحق کنند با شراب و بر گزندگی مجموع جانوران و سباع
نهند نافع بود و چون خاکستر آن با سرکه و عسل سحق کنند و بجهت درد مفاصل و نقرس طلا کنند نافع بود
و اگر به بول کودکان بپزند و بر شکم ضماد کنند قولنج که از بلغم لزج و ریاح بود نافع بود و مسهل آب
زرد بود **ظلف التیس** سم نر چون بسوزانند و سحق کنند و با عسل بسرشند و با آب بیاشامند
نافع بود بجهت کمیز کردن در جامه خواب و اگر در خانه دود کنند مار بگریزد و اگر ظلف شتر را بسوزانند
و در ریشهایی که در اعضای یابسة المزاج بود بر آن افشانند نافع بود **ظلم** اسم شمر جود است
نزد اهل عرب بتقیر و آن دیگر آن **ظیان** یاسمین بری است و بربر ایزیزا خوانند و بعضی
دیگر سید فوفه و معنی آن عشبة النار بود و نبات وی بیشتر در بیابانها و تلها بود و مانند تلاک
بیخی بر بعضی پیچیده شود و گل وی یاسمین شکل بود و بر شاخهای وی خار بود مانند خار گل
و بیشتر نبات وی با علف بود و همیشه از وی جدا توان کرد و بیخ وی سیاه و دراز
بود و در فعل مانند خربق سیاه بود بلکه حرارت وی زیاده بود گرم و خشک بود در چهارم چون بر
عضوی نهند جسم را بسوزاند مانند شیطرج و چون سحق کنند با سرکه و بر بهق سفید و سیاه
طلا کنند زایل کند لیکن دیر زایل کند و چون طلا کنند بر عرق النسا عضو را ریش کند و بغایت
نافع بود و چون بیاشامند از وی چهار دانگ درمی با هم چندان سکنجبین و هم چندان مثقال انقا

دوازده مجلس خلط لزج سودا را براند و ربو و عسر النفس را نافع بود و کل وی صداع سرد و ریاح غلیظ را ز برکشد
چون بکوبند و روغن گل وی گرم و لطیف بود و محلل قوی بود لقوه و فالج و دق الفا ز عشره دهم
مرضهای سرد را نافع بود **باب العین عاقر قرحا** در دمشق عود القرح خوانند
و بیونانی فوربیون و بشیرازی الکرا و نیکوترین آن بود که تیز و محرق بود زبان را بغایت
بسوزاند و فربه بود و غلیظ و چون بشکنند اندرون وی سفید بود و آن بیخ طرخون رومی است
و گویند جبلی طبیعت وی گرم و خشک بود در سیم چون مضغ کنند و بازیت بر بدن مسح
کنند عرق براند و استرخاء اعصاب مزمن را نافع بود و منع تولد کزاز بکند و سدده و عفونات
بکشاید و بلغم که در معده بود زایل کند و چون در دهان بگیرند درد دندان که از سردی بود
ببرد و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و چون بخایند بلغم را
بزداید و موافق اعضایی بود که سردی بروی غلبه کرده باشد و حس آن باطل شده و مصروع
و مفلوج را بغایت نافع بود و چون با عسل معجون کنند و لعوق کنند بلغم معده بکند از اعلا
و رحم بعد بنفزاید و مزاجهای سرد و تر و مشتی گوید گرم و خشک بود در چهارم و اسحق بن
عمران گوید سودمند بود و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند جهت ورم ملازه و استرخاء زبان
که سبب آن بلغم بود و ابوالصلت گوید چون بیاشامند در دم ازو پاکیزه بلغم بود و شریف
گوید روغن وی لقوه و استرخاء و فالج را نافع بود و چون بعسل معجون کنند و بقضیب مالند
پیش از مجامعت مجامعت را برانگیزد و غافقی گوید چون عاقرقرحا بکوبند و با عسل
بسرشند و بیاشامند صرع را نافع بود و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی مویزج
بود و بدل آن در غرغره فودنج بود و در مرضهای معده رسن و گویند بدل آن دارفلفل و شیح بود

عاقر شمعا

١٩٦

عاقر شمعی تخم راست و گفته شد **عاقول** گویند نوعی از خرنوب است و خلاف است
عاقول درخت حاج است و گفته شد **عبب** و عنب نیز گویند و آن ثمر کاکنج است
و گفته شد **عبهر** نرجس است و گفته شد **عتم** زیتون کوهی است و گفته شد **عجب**
حب النیل است و گفته شد **عجم الزبیب** هضا خوانند بپارسی دانه مویز گویند
طبیعت وی سرد و خشک بود در اول و گویند در دوم شکم ببندد **عدس** بلس خوانند
و بیونانی فاقوس و وی نفاخ بود و مرکب از قوت قابضه و جالیه و پوست وی
بغایت قابض بود و بهترین وی سفید رنگ بود و بهتر آن که زود پخته شود و چون در آب
کنند سیاه نشود طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در دوم و گویند
پوست وی گرم بود در اول و مقشر وی سرد بود در دوم و گویند در اول و خشک بود در سیم
و دیسقوریدوس گوید ادمان اکل وی کردن تاریکی چشم آورد با سویق بر نقرس ضماد
کردن نافع بود و جرم عدس شکم ببندد و آن آب که عدس در وی پخته باشند شکم
براند و خناق را سودمند بود و عدس مولد خلطهای سودا بود و خوابهای آشفته نماید و چون
را غلیظ کند دیر هضم شود و معده را بد بود و مولد ریاح بود در معده و امعاء و اعصاب و مثانه را
بد بود و چون با هندبا یا لسان الحمل یا سلق سیاه یا حب الآس یا قشور رمان یا
ورق گل خشک یا زعرور یا سفرجل بپزند قوت قبض وی زیاده گردد و شکم ببندد و حدت
دم را ساکن کند و مقوی معده بود و چون مقشر کنند وی دانه انعیا فرو برند استرخاء معده
را نافع بود و چون با عسل بیامیزند ریشهای عمیق را بصلاح آورد و شیخ الرئیس گوید خون را
غلیظ کند و در [illegible] کند که در عروق روانه گردد و خلطی سوداوی تولد کند و بسیار خوردن وی جذام

آورد و ورمهای صلب و سرطان را نشاید که عدس با شیرینی خورند که سده بسیار در جگر پیدا کند
و مضر بود باصحاب عسر البول و منع ادرار بول و حیض بکند و بدترین وی آنکه سود بود و گویند استسقا را
نافع بود و صاحب جبری ورمهای گرم را نافع بود چون با سرکه یا با غوره بپزند و دفع مضرت وی
آن بود که با گوشت بره فربه بپزند یا با روغن گاو و یا با روغن بادام و بدل وی در طبخ ماش
بود عدس مر بشیرازی بنو تلخ گویند و آن نوعی از عدس بری بود و وی گرم بود و بول
و حیض براند و مسهل دم بود و گویند در وی تریاقیت هست بدل وی فو تنبخ نهری بود
و گویند بدل وی نیم وزن وی دانه حنظل بود و دو وزن آن عدس عدسنا کندس است
و گفته شود عدس الما صاحب منهاج گوید پربیاوشان است و این مولف گوید آن
سبزی بود مانند دانه عدس که بر روی آبهای ایستاده پیدا می شود و آنرا عدس الما خوانند
و صاحب جامع گوید طحلب است و گفته شد عذبه جز مانع است و گفته شد عرف
بلغت اهل نجد قصب است و گفته شود عرق الجبار صفت آن در الجبار
گفته شد عرعر سرو کوهی است کوچک بود و بزرگ بود بشیرازی انرا وهل خوانند
و گویند درخت وی گرم بود در سیوم و خشک بود در اول منخن و ملطف بود و دخان
کردن وی گزندگان بگریزند و نافع بود جهت اختناق رحم و سده بگشاید و بول و حیض
براند و دفع گزندگی جانوران بکند عرار بهار است و گفته شد عرطنیثا مستعمل
ارزوی بیخ وی است و آنرا اهل شام سهل خوانند و اهل مغرب قلیقی و بعضی مسیح خوانند
و بشیرازی جوبک اشنان گویند و در آذربو گفته شد و بدل آن زراوند طویل است
و بوزن آن فو تنبخ و دانه اترج بوزن آن عروق الصفر عروق الزعفران و عروق

الصابغین

الصباغین نیز گویند و آن دو نوع است کوچک و بزرگ و ویرا بپارسی زردچوبه گویند و بعربی
هردو کوچک وی گویند مامیران است و گفته شود و طبیعت زردچوبه گرم و خشک بود تا سیوم
و گویند در طعم در وی جلای قوی بود و خاییدن وی درد دندان را نافع بود و عصاره وی نور
چشم تیز آید و سفیدی ببرد و با شراب سفید و افیون بیاشامند یرقان که از سده جگر
بود سود دهد و اگر بکوبند و بر ریشها افشانند خشک کند و اگر در چشم کشند قوت باصره بدهد
و بدل وی نیم وزن مامیران بود و گویند نیم وزن آن عاقرقرحا عروق الاصف بپارسی
بیخ کبر گویند بهترین وی باریک بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و مسهل بلغم بود و مقوی
معده و مقدار زنیم مثقال مستعمل بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود عروق حمر فوه است
و گفته شود عروق بیض مستعجل است و گفته شود عروق الصباغین عروق الصفر است و گفته
شد عرق النجم علک است و گفته شود عرق الکافور زرنباد است و گفته شد عرق
یابس فاوینا است و گفته شود عون آن چیزی است که زیاده میشود در اسپ و ظاهر میگردد
نزدیک زانوی اسپ و سمهای وی و عرب آنرا عظم العبس خوانند و دیسقوریدوس گوید
چون بکوبند و سحق کنند و با سرکه بیاشامند صرع زایل کند و در هوا دود کنند گزندگی جانوران مستعمل
کنند و گویند چون نیم درم از وی بخور کنند کسی را که تب ربع بود از وی زایل شود عرضم
اسپی عینی است با دنجان بریرا و بعضی حنق را خوانند و گفته شد عروق دار دم اهل
اندلس است و گفته شد عرم ماهی است که اهل مغرب سردین خوانند بیونانی سماریس
عرصف کافیطوس است و گفته شود عرمض نوعی از گلنار است و آن را گلنار خوانند
و بر نمید بود و خارهای دراز داشته باشد مانند قلاب بود عرف نزدیک اهل مغرب

حرص خوانند ودوم گویند بلغت اهل بغداد قصب است وگفته شود **عرطب** خشک است
وگفته شد **عرفج بری** بلعون است وگفته شد **عزیز الصغیر** قنطوریون غلیظ است
وگفته شود **عصالیج** لف الکرم است وگفته شود بهاری پنجه زر گویند **عسل لبنی** میعه سایله
است وگفته شود **عسل النحل** بهترین وی آن بود که صادق الحلاوه بود وخوشبوی وسفید و گویند فاضل ترین
عسل آن بود که بسرخی مایل بود وربیعی بود وبعد از آن صیفی اما شتایی بود بد باشد ونوعی از
عسل خریفی بود که چون ببویند عطسه آورد وآن شاید که بخورند و گویند بوییدن آن غشی آورد
وعرق سرد وعقل زایل کند وچون بخورند البته عقل زایل کند مداوای وی قی کنند وبعد از آن کم
ماهی نمکسود وسداب چند نوبت خورده باشند تا معده پاک کند وبعد از آن تفاح وکمثری بخورد
وحکم نوعی دیگر عسل بود که حکم وی حکم شوکران بود وبیان علامتها حادث شود ومعالجه آن
چون معالجه شوکران کنند اما عسل نیکو بود طبیعت آن گرم وخشک بود در دوم ودیسقوریدوس
گوید بقوت جاذبه رطوبات از قعر بدن بکشد ومنع عفونت بکند وچون با شبت تر
بپزند وبر قوبا مالند زایل کند واگر با نمک مالند زایل کند وچون تنها مالند شپش
بکشد واگر با نمک اندرانی سوده بیامیزند ونیم گرم در گوش چکانند درد گوش ودودی آن
زایل کند وچون بدان تحنک کنند یا غرغره ورم عضله که در جانب زبان وحلق ولوزتین
که بشیرازی انزاکونک خوانند وخناق بلغمی را نافع بود وبول براند وچون گرم کرده با روغن
گل بیاشامند سرفه را موافق بود واگر بگزد جانوران را وکسی که افیون خورده باشد والظر
چون قی کنند واگر بگزد سگ دیوانه نیز واگر با نمک بر سیاهی که از ضربی بر اعضا پیدا
شود بمالند زایل کند ومصدری گوید زود تحلیل شود بصفرا وبلغم لزج را دفع کند وبیران

وسرد مزاجان را نافع بود ودر تابستان مزاجهای گرم را بد بود ورازی گوید مسیح معالجه جهت
لثه ودندان در تنقیه وجلا ودر گوشت رویانیدن لثه به ازوی نبود وجسم مرده را نگاه دارد
واگر با انگشت سنون سازند دندان را سفید کند وجهت آن نگاه دارد وشریف گوید چون
با روغن گل بر ریشهای شهدی ومجموع ریشهای بلغمی شور بمالند زایل کند وچون با ادویه جلا کنند
که در وی جلایی بود جسم را درشت گرداند وتقویت باصره بدهد وچون با آرد جواری بسرشند
وبر سر ورمهای پخته بود نهند بگشاید وچرک آن بکشد وچون با زراوند طویل وکرسنه
بسرشند گوشت بر جراحتهای عمیق برویاند اگر حب محلب وبادام تلخ دارد وجو بیا
اضافه کنند وبر بدن طلا کنند عرق براند وچون با آب بیاشامند سینه را از فضله
که بود پاک گرداند وشهوت مجامعت برانگیزد ومفلوج را نیت نافع بود وچون
کف نگرفته با آب بیاشامند شکم براند وچون ادویه برص وبهق بوی
بسرشند جلای آن زیادت کند وچون با آب بیاشامند ریش روده را
پاک کند ومطبوخ وی سموم را نافع بود وچون نیک در وی متولد شود خاصه در زمستان
جوانان را مضر بود کسی که بر وی مرار غلبه کرده باشد وتشنگی وچون بسیار خورند قی
آورد ومصلح وی رمان مز بود وحماض اترج وربوب فواکه وبدل آن مینجج شیرین
بود **عسل الطبرزد والقصب** گرم وتر بود در اول وعسل قصب شکم براند وعسل
طبرزد بشیرازی شیره نبات گویند واز آن قصب اما اول ازوی شکر گیرند
عسل البلادر صفت آن در بلادر گفته شد وصفت یکنوع گفته شد واینجا نیز
گفته شود اگر غیر آن نوع خواهند مانند روغن گندم وجود گیرند شیشه در گل حکمت

و بلادر را سرها بر کند و در آن اندازد و آتش بر زبر شیشه آهسته برافروزد بعد از آن که بر کوی
نهاده باشند تغوری موی اسب با لیف خرما بر سر شیشه نهند تا عسل از وی بیرون آید
و مؤلف گوید اینچ بی آتش گیرند بهتر بود دیگر بلادر و بشکافند و هر دو دست را بگردکان
خابیده بمالد و این بلادر را در دست بمالند و نگاه دارند و عسل آن از دست پاک می کند آن مقدار
که خواهد و هر زمان که دست را پاک کند دیگر گردکان خابیده در دست بمالد و بلادر شکافته
در دست بمالد تا عسل بدست بچسبد و نگاه دارد از دست پاک می کند و این نوع بهترین انواع
است و مؤلف چند نوبت امتحان کرده و هیچ مضرت نرسیده عسل داود [illegible]
و گفته شد عشرق بزر المرو است و گفته شد عشر صاحب منهاج گوید درخت اعرابی
یابانی بود و آن یکی از ینبوعات و ثمر وی را خرنج خوانند و شقاح وی قثاح دفلی بود
و گویند نوعی از آن است که اگر در سایه وی بنشینند کشنده بود طبیعت وی گرم بود در سیم
و خشک بود در چهارم و در وی قبضی باعتدال بود و لبن وی بر توبا و سعفه طلا کردن
نافع بود و با عسل جهت قلاع که در دهن کودکان حادث شود مفید و شکم براند و ضعیف
احشا بود و لبن وی بیسه کشنده بود و مسکر وی در سین گفته شد عشقه
نوعی از لبلاب است و گفته شد و این مؤلف گوید از بهر آن عشقه خوانند
که بر هر درختی که نزدیک وی بود پیچیده شود عصاب شیطرج است و گفته شد
عصیفرم بزبان بغدادی و موصل خیری زرد است و گفته شد عصفر بپارسی
حسک و باصفهانی گل کاجیشه و رنگ زعفران نیز گویند و آن دو نوع است بری و بستانی
طبیعت بستانی گرم است در اول و خشک است در دوم و بری گرم و خشک بود در سیوم

و وی

و وی معتدل بود با نضاج کلف زایل کند و با سرکه توبا را و درمهاء گرم و با عسل جهت
قلاع که در دهن کودکان بود زایل کند چون بدان بمالند خاصه بری وی و جالینوس گوید
بدل وی زهرة الملح است عصب صاحب منهاج گوید جمغوم است و گفته شد
و صاحب جامع گوید لبلاب است که بیونانی وی را قسوس گویند و گفته شود عصی الراعی
بطباطا خوانند و بسریانی دارو نیز گویند بشیرازی کسته خوانند و بلفظی دیگر بسیار گره
و آن دو نوع بود نر و ماده و بهترین آن بستانی بود سرخ رنگ که بسیاهی مایل بود و طبیعت
آن سرد است در دوم و گویند خشک است در سیوم و گویند تر است قابض بود و منع
خون رفتن بکند و طبیعت ببندد و بر اورام دموی و حمره و نمله ضماد کردن سود دهد
و جراحتهای تر را اصلاح آورد و عصاره وی چون در گوش چکانند کرم گوش بکشد
و ریش آن خشک گرداند و اگر زن فرزجه از وی بخود برگیرد قطع سیلان مزمن از رحم
بکند و چون آب وی بیاشامند جهت نفث دم که از سینه بود نافع بود و تقطیر البول
را سود دارد از بهر آنکه ادرار بول محکم کند و قولنج را نافع بود و چون پیش از آمدن تب
بیک ساعت بیاشامند سود دهد جهت تب ادوار و مقدار مستعمل از وی ده درم بود
و چون با شراب بیاشامند جهت گزیدگی جانوران زهردار نافع بود و اسحق گوید مضر بود
بشش و مصلح وی صندل بود و بدل وی عنب الثعلب عصب بیونانی فودرس
گویند و گفته شود عصفور بپارسی گنجشک خوانند نیکوترین آن نر بود و آنچه در خانها
زر کنند بد بود و ردی آن بود که از آن اجتناب نمایند که خوی بد از وی متولد شود
و طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم گوشت وی صلبتر از گوشت دراج بود باه را

زیاده کند خاصه دماغ وی و ابو العلاء بن زهیر گوید نافع بود جهت استرخا و فالج و لقوه و انواع استسقا
و جماعت را زیاده کند لیکن محرور مزاج را موافق نبود و وی مضر بود برطوبت اصلی و خلط صفراوی را ندبی
متولد شود و اولی آن بود که بروغن بادام بریان کنند چون بار یا بطحن کنند گویند زود تر بگذرد
و اگر محروری مزاج بخورد باید که سکنجبین ترش بعد از آن بخورد و سرد مزاج را موافق بود و باید که قطعا
استخوان وی نخورند که پیچ در وی و امعا پیدا کند **عصارهٔ مامیثا** شیاف مامیثا خوانند
بهترین آن بود که زرد بود و سنگ و عمل رهبانان بود که در نواحی موصل سازند طبیعت آن
سرد و خشک بود و ورمهای گرم را تحلیل دهد و حرارت آن بنشاند و درد چشم کهن و نو را نافع
بود و صفت وی چنانست که آب وی بگیرند و بجوشانند تا غلیظ شود و شیاف سازند
و بدل آن حضض است یا پوست دربندی **عصارهٔ خشخاش اسود** افیون است گفته
شد **عصارة المثک** عصارة السوس است و رب السوس خوانند طبیعت
وی معتدل بود در حرارت و رطوبت و در وی قبضی اندک بود و خشونت قصبهٔ شش را
نافع بود و ریش مثانه و تشنگی قطع کند و قوت ادویه حاره حاده بشکند و بدل آن دو وزن آن
اصل السوس بود **عصارة القرظ** اقاقیا است و گفته شد **عصارة الغافت**
بگیرند غافت تر و بکوبند و آب آن در آفتاب نهند تا منجمد گردد بردارند و استعمال کنند
در غایت تلخی بود مانند صبر طبیعت آن سرد و خشک بود ملطف و مقطع جرب حکه
را نافع بود چون با آب سابرج و سکنجبین بیاشامند سود مند بود تبهای کهن و جگر را
و مقدار ماخوذ از وی تا یک مثقال شاید و گویند مضر بود باشش و مصلح آن مصطکی بود
و بدل آن سه وزن وی سماق و گویند سه وزن آن غافت **عصارهٔ لحیة التیس**

بهتری

بهترین آن تازه بود و صفت آن مانند صفت غافت است که گفته شد طبیعت آن
سرد و خشک بود و ریش و نفث دم و پیچ را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و اگر ضماد
کنند بر اعضای استرخی قوت آن بدهد و اسحق گوید مضر بود بگرده و مصلح آن ماء العسل بود
و بدل آن اقاقیا **عصارهٔ قثاء الحمار** گرم بود در سیم مغثی بود و غثیان عظیم پیدا کند
تا بجایی که بخناق کشد و غشی و انقادن آورد و مداوای وی قی کنند و آنچه در مداوای کسی
که کندش خورده باشد و صفت آن در قثاء الحمار گفته شود و بدل آن عصارهٔ بیخ
سوسن است **عصارهٔ افسنتین** صفت آن مانند صفت غافت است
و طبیعت آن گرم و خشک است و مسخن و مقبض بود و تبهای کهن را نافع بود و سده جگر بگشاید
و مقدار ماخوذ از وی تا یک درم شاید و مره صفرا از معده پاک کند و مصلح وی ریوند بود و گویند بدل
آن سه وزن آن ورق آنست **عصارهٔ انبرباریس** سرد و قابض بود و قوت هر دو
بد بود صفت آن بگیرد زرشک تازه چرب رسیده و آب آن بگیرد و صافی کند و بجوشانند
تا غلیظ شود و بر روی کاغذ کنند و بر طبقی که بود نشف کند یا در آفتاب نهند تا تمام شود
یا چنان کنند که گفته شود و اگر زرشک تر نبود و خشک بود و را در آب بجوشانند و بپالایند و صافی
کنند تا بر طبقی که بود نشف کند یا در آفتاب نهند تا تمام شود و بدل آن دو وزن آن از زرشک
بیدانه بود **عصارة الکرنب** گرم بود در درجه دوم **عصارة الرمان** اسحق گوید گرم بود در دوم
ابن مولف گوید این نیکی دور است **عصارهٔ اذان الفار** گرم بود در دوم **عصارهٔ شقایق
النعمان** گرم بود در سیم بدل آن عصارهٔ بخور مریم بود **عصارة البنج** بدل آن جوز است **عصارهٔ
شجر الجوز** بدل آن مرزنجوش است **عصارة الطراثیث** سرد و خشک بود و قابض بدل

آن عصارهٔ قرظ است که آن اقاقیا بود عصفور الشوک وعصفور السیاح نیز خوانند و آن طرطلو
وقطن است وگفته شد عفرس خطمی بری بود وگفته شد عضایه وعضا نیز گویند و آن حب
است وگفته شد عضاه در لغت اسمی است که واقع شده است بر هر درختی از درختهای
خارناک مانند عوسج و قتاد و قرظ و سدر و امثال آن عضل فاضلترین گوشتها و نیکوترین عضله
است و بشیرازی ماهیچه خوانند زود هضم شود بواسطهٔ اعتدال رطوبت که عصب با وی
آمیخته است عطفل صومران است وگفته شد عطب قطن است وگفته شود
عطاره سنبل رومی است وگفته شد عطاس نباتیست که یونانی دیفنافوس گویند
وگفته شد عظام سوخته وی محلل و مجفف بود و گویند استخوان آدمی صرع را نفع دهد و
جالینوس گوید خلقی کسان با استخوان سوخته از صرع و درد مفاصل شفا یافته اند استخوان کهن
چون بسوزانند سودمند بود جهت ریشهای که در اعضایی که فراخ وی خشک بود مانند ذکر
و انثیین و امثال آن شریف گوید چون بهر نوع استخوان سوخته پوسیده بسرکه و طبیخ آن بهر
ریزند قطع رعاف کند چون سحق کنند استخوان پوسیده ریزند و نیز بیره که در دیوار ها بود و کلاب
بسرشند و بر ریشها ضماد کنند نافع بود و چون سحق کنند و با ماء الشعیر بسرشند و طلا کنند بر اثر
آبله و غیر آن زایل کند و کعب تیس چون بسوزانند خاکستر آن با سکنجبین بیاشامند
ورم سپرز بگدازاند و چون با عسل بیاشامند باه را برانگیزانند و چون استخوان ران گاو
بسوزانند و خاکستر آن با عصارهٔ عصی الراعی بیاشامند قطع نزف الدم بکند و شکم رفتن را
سود دهد و اگر استخوان مرده سحق کنند و بخورد صاحب تب دهند چنانچه نداند نافع بود
و رفانقی گوید خاکستر استخوان سوخته چون با سرکه سحق کنند و بر سوختگی آتش ضماد کنند سودمند

بود

بود و در خواص آورده اند که کعب ابن عرس چون زنده بود و بیرون آورند و بر زن آویزند آبستن
نشود و ابن زهیر در خواص آورده که دندان کودک آنچه اول بیفتد پیش از آنکه بر زمین رسد در
صحیفهٔ نقره گیرند و بر زن آویزند منع تعب و شکستگی بکند و دیسقوریدوس گوید ناب
کلب یعنی نیش سگ چون آدمی بگزد پس بگیرند و در پارهٔ پوست بندند و بر بازو بندند
ایمن باشند از سگ دیوانه و در خواص ابن زهیر آورده است که ناب سگ چون بر کسی بندند
که در خواب سخن گوید دیگر نگوید و اگر بر کودکی آویزند دندان وی بی زحمت برون آید و اگر
بر صاحب یرقان بندند نافع بود و فی الجمله چون با خود دارند سگ بر ایشان بانگ نکند
عظلم درخت نیل است و نیل عصارهٔ وی است و برگ آن وسمه خوانند وگفته شود وسمه
نیز گویند عفص بپارسی مازو گویند و یونانی ققیس و بهترین وی آن بود که سبز بود
و سوراخ نداشته باشد و آنرا اتفاقالیس خوانند و آن عوزه بود و آنچه رسیده بود سرخ
رنگ و بزرگ بود و سست این نوع ضعیفتر از سبز بود و مسحوق وی یا با آتش بود
یا زیت بسوزانند تا سوخته گردد از بهر سیاهی موی خضابی نیکو بود و طبیعت وی
سرد بود در دوم وگویند در اول و خشک بود در سیوم وگویند در دوم و بغایت قابض بود
و چون تنها بنرمی سحق کنند و مانند ضماد بنهند بر موری که باشد در دبر و بیرون آمدن
مقعد نافع بود و چون بسوزانند تا سوخته گردد و قطع خون رفتن بکند و دلیل آن بود که
بر روی آتش تشویه کنند و در شراب اندازند یا سرکه خون را ببندد و چون با سرکه بر قوبا
طلا کنند زایل کند و آب وی خضابی بود موی را و چون با آب بیندو بر گوشت
زیاده افشانند بخورد و منع رطوبت که روانه بود از لثه و لهات بکند و قلاع را نافع بود

خاصه کودکان را وچون سحق کرده در غذا یا آب کنند اسهال کهن باز دارد وقوت معدهٔ ضعیف
بدهد وچون در اندرون مار و در سوراخ دندان نهند درد ساکن کند وطبیخ وی در ان نشستن جهة
بیرون آمدن مقعده ورحم وسیلان رطوبات که از رحم روانه بود وکهن شده سود دهد وچون خضاب
سحق کنند ودر بینی دمند خون رفتن باز دارد واگر بسرکه بپزند وبر جرب طلا کنند در ابتدا
سودمند بود ومثل هم وزن آن بود که چون خواهند که بپاشند جهة امساک سیلان به
قصوص بیض نیم برشت یا بصمغ عربی در آب حل کرده بعفونت بحلق نرسد نرساند
وبدل وی ثمره بود بوزن آن وگویند عفص وجفت بلوط وقرط وحب الآس وقشور
رمان وبلیله زرد وثمرة الطرفا هر مانند یکدیگر ند در طبیعت عقار ادم گویند مخالف
است وگفته شود عقیق ارسطاطالیس گوید اجناس وی بسیار است ومعدن وی با
بسیار در بلاد یمن وساحل بحر روم ونیکوترین آن بود که بغایت سرخ وشفاف بود والحجر
سوخته کنند سرد وخشک بود وقوت چشم بدهد وخفقان را نافع بود وقوت دل
بدهد ودندان متحرک محکم گرداند واگر انگشترین عقیق در انگشت کنند وبرابر خشم دارند
خشم وی فرو نشیند ونشیند قطع خون رفتن بکند از هر عضو که باشد خاصه زنانی
که دایم خون از ایشان روانه بود واگر خرد کرده سنون سازند خون رفتن بن دندان باز
دارد ودندان را جلا دهد وسفید گرداند خاصه با مروارید وبسد واین مولف گوید
عقیق انواع است سرخ وزرد وسیاه فام از سرخ وزرد زیورها سازند وبفال مبارک
دارند واز همه بهتر سرخ بود پس زرد وتیره فام را زیاده قیمتی نباشد هر که انگشتری
عقیق در انگشت کند بسیار خشم وغضب نباشد واز دزد وسینه ایمن باشد واگر

عقیق

عقیق خشک وکافور بروغن زیت سوده روی وموی خود را بدان چرب کنند در خدمت
پادشاهان عزیز وگرامی باشند ومحبوب همه خلایق گردد ومهم چنان که عجم فیروزه را بفال دارند
عرب عقیق را دارند ودر خواص عقیق احادیث بسیار از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
وآله نقل کرده اند عقربان اسقولوقیدیون است وگفته شد عقرب بپارسی کژدم
خوانند وبیونانی سقرپیوس جرساوس بهترین وی نر بود ونشانه نر آن بود که ضعیف
ولاغر بود ونیش وی سطبر بود وماده فربه وبزرگ بود ونیش وی باریک وطبیعت وی
سرد وخشک بود اگر در زیت بجوشانند وآن زیت در گوش چکانند درد ساکن کند واگر
خرد کنند وبر گزندگی وی نهند درد زایل کند واگر بریان کرده بخورند همین عمل کند شریف
گوید اگر خاکستر وی در چشم کشند ضعف چشم را نافع بود وچون سوخته وی سحق کنند
وبا نیم وزن آن سرگین موش بیامیزند ودر چشم کشند تیزی زیاده کند وجرب آن
زایل کند واگر عقرب بزرگ سیاه خشک کرده سحق کنند با سرکه وبر برص طلا کنند نفع
یابند وچون در زیت بسوزانند تا سوخته سحق کرده بران افشانند بصلاح باز آید
وعبدالرحمن بن الهاشم گوید چون بگیرند یکی عقرب وباید که سه روز یا چهار روز
از ماه باقی باشد ودر شیشه کنند وروغن زیت بر آن کنند وسر آن محکم بگیرند و
کنند تا زیت قوت وی اخذ کند جهة درد پشت ودران استعمال کردن نافع بود
وگویند این روغن چون بر بواسیر ظاهر بمالند خشک گرداند وبیندازد واگر عقرب مرده
در خرقه ببندند وبر زنی که دایم بچه اندازد آویزند دیگر بچه نیندازد وابن ماسویه گوید اولی آن
بود که عقرب را بسوزانند با اندکی کبریت وشیخ الرئیس گوید دخن وی چنان است که

شیشهٔ سطبر در گل حکمت گیرند و عقرب را در ان نهند و در تنوری گرم نهند یک شب یا کمتر
و بامداد بر گیرند و صاحب منهاج گوید صفت سوختن وی چنان بود که بگیرند دیگ مسین و عقرب
در ان نهند و سر آن بگل یا خمیر بگیرد و در تنوری نهند که چوب زر در ان سوخته باشد و آتش
بیرون آورده و سر تنور بنهند و یک شب رها کنند روز دیگر بیرون آورند و در ظرفی آبگینه کنند
و بکار برند خاکستر سوختهٔ وی سنگ گرده و مثانه بریزاند و مقدار خوردن از وی دانگی بود و اگر
نیم درم از وی بیاشامند گزندگی مار را نافع بود و صاحب جامع گوید چون در زیت بجوشانند
تا سوخته شود و آن زیت بر موضع داء الثعلب طلا کنند موی برویاند و ابن جحی(?) گوید خوردن وی
مضر بود به نیش و مصلح وی تخم کرفس و گل ارمنی بود و این مولف گوید عقرب انواع است
نوعی پرنده و نوعی رونده و نوعی چرنده و بعضی در آب آشیان کنند و بعضی را برابر دنبال یکی کرده(?)
بود و بعضی سیاه بود و بعضی سبز بود و بعضی سرخ و بعضی زرد و زردی بود که بسفیدی زند
یکی را نیش تیز بود و نیش که بدان زخم کند مجوف است مانند نای و سر وی کج بود چون
بزند زهر از میان نیش بیرون آید و از اخبث حشرات است و با مار دشمنی عظیم دارد
و با موش و عقرب بهوش خفته را زخم نزند تا اگر عضوی نجنباند **عقرب بحری**
زهر ابی(?) گویند که دم دریایی ماهی کوچک است تیره رنگ که بسرخی زند و در سر وی خارها
سفید بود که بدان زخم زند و چشم وی خارناک بود و سر وی بزرگتر از بدن وی بود
و از گزندگی وی همان الم(?) بحث(?) که از گزیدن عقرب حاصل می بود بلکه سخت تر از ان حاصل
شود و [illegible] سقنقور مالا(?) حیوانی بحری است [illegible] عقرب [illegible] نهند
زهره وی را موافق بود جهت نزول آب چشم کشیدن و شب کوری و از چه که عارض شود

وانرا الوقوقوا خوانند

و انرا الوقوقا خوانند **عقار کوملان** و عقر کوملان عاقر قرحا است و گفته شد **عقار** خمر است
و گفته شد **عقید العنب** مفتح(?) گویند و رب العنب نیز عقید العنب خوانند و بشیرازی
دوشاب خوانند و مثلث نیز نوعی از ان است **عقعق** صلصل گویند و عکه بشیرازی
قالنجه و بپارسی کالنجه گویند سرگین وی ربو را نافع بود و گوشت وی گرم و خشک بود
و کیموس بد دهد **عقاب** بپارسی آله گویند گوشت وی گرم و خشک بود چون بخورند
بمنزله گوشت کلاو(?) بود و زهره وی چون در چشم کشند در ابتداء نزول آب نافع بود و درد وی(?) را
بیفزاید و چون پر وی بخور کنند اختناق رحم را نافع بود و سرگین وی با کف و پیه وی
که در روی پیدا گردد بطوخ(?) کنند زایل کند و گویند محلل خنازیر بود **علکوب** خرنوب است
و گفته شد **عکنه** لعبت بربریه خوانند و آن سورنجان است و گفته شد در مصر عکنه
خوانند و در اندلس سورنجان و در عراق لعبت بربری **عکبر** ابن جلجل گوید موم الکوز
است و مولف گوید موم الکوز بپارسی مومیایی نحلی گویند و بشیرازی بر موم گویند
و بغایت گرم بود و گوید بسیار امتحان کردیم جهت شکستگی و از جای افتادن و موم خوف(?)
همان عمل مومیایی معدنی می کند و شربتی یک مثقال با دو مثقال عسل یا قند یا نبات
بشربت نیم گرم بیاشامد و گویند عکبر چیزیست که در میان عسل بود و بشیرازی
انزاد(?) خوانند و مولف گوید عکس نحل آن را از بهر خورش خود در بکان می آورد و از
مجموع گلها آن الوان باشد سفید و سرخ و بنفش و بغایت تلخ بود و اگر در میان عسل بود
عسل را تباه کند و صفت موم الکوز در دال گفته شود **علک الزیت** بپارسی دردی
[illegible] خوانند و بهترین آن نقی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم نافع بود جهت

باد یغث که نزدیک بسیر بود در چشم کشیدن محلل آب نزول بود و طبیخ جرجهعا در ریشهای دانور
که در بدن پیدا شود و دیسقوریدوس گوید چون در ظرفی مسین تری بپزند تا غلیظ شود مثل
عسل و بدندان خورده مالند بنشاند و اگر با جلالاون بیامیزند با نقیع ترمس و بر بواسیر طلی
کنند حب الیشان زایل کند اما آنچه تازه بود چون گرم کنند و بر نقرس و درد مفاصل لنند
نافع بود عکر دهن السوسن دردی روغن سوسن چون در چشم کشند محلل آب نزول بود
عیق بپارسی در گویند و بیونانی قطیطس قطیس و بشیرازی توت ویرا توت سگ خوانند
و نوعی از آن عیق الکلب خوانند و گفته شود و طبیخ هم نوعی از عیق بود و نیکوترین عصاره
وی آن بود که در آفتاب خشک کرده باشند و طبیعت آن سرد و خشک بود و ورق آن
و اطراف آن چون بپزند خضابی نیکو بود موی را و چون بیاشامند شکم ببندد و قطع
سیلان رطوبت کهنه از رحم بکند و موافق بود جهت گزندگی حیوانی که ویرا ارسطیس خوانند
و آن ماریست که شاخ دارد و ورق وی چون تر بود بخایند قلاع و ریشهای که در دهان بود زایل
کند و چون خشک شود خشکی وی زیادت گردد و گل وی همان قوت دارد که ورق وی
موجود است و بیخ وی سنگ گرده بریزاند و چون بورق وی ضماد کنند نمله و ریشهای سرکه
در سر بود زایل کند و ناخنه که در چشم و بواسیر که در مقعد رسته بود و بواسیر که خون از وی روان
بود نافع بود و چون ورق وی بکوبند نیک و بر موضع علیل نهند که ضعیف شده باشد
ماده ازوی روان بود نافع بود و عصاره ثمر وی چون بغایت رسیده بود درد دهان را
مفید بود و چون ثمر وی خورند ناپخته شکم ببندد و گل وی چون با شراب بیاشامند
شکم ببندد و شریف گوید چون بکوبند ورق وی و اطراف وی تازه و ضماد کنند

بیخ را

بیخ را سود دهد و مار وی شیاف سازند و نافع بود جهت همه علتهایی که در چشم پیدا شود صفت
ساختن وی آنست که تازه وی بکوبند و نیک رنجه و صافی کنند بر صلابه تا غلیظ گردد و صمغ
عربی و روغن گل کنند و آب کنند و لعاب صمغ اندر با آن عمر وه سازند و ابن مولف گوید در مسح جلوات
و سلاله آتش آرین درخت دیده و بعضی گویند از درخت عناب دیده عنیق الکلب
عنیق القدس خوانند بشیرازی سگ گل گویند و ثمر ویرا سگ گل خوانند و اندرون وی مانند پشم
بود و گل ویرا ورد السیاج و بیونانی اقوطیس طس گویند ثمر وی چون رسیده شود سرخ گردد
رجالینوس گوید ثمر وی بغایت قابض بود و ورق قبض اندک داشته باشد و اولی آن
بود که از ثمر وی حذر کنند بسبب آنچه در اندرون وی است مانند پشم که مضر بود بقصبه
شش و دیسقوریدوس گوید ثمر وی چون خشک کنند و آنچه در اندرون وی بود بیرون کنند
هیچ مضرت بقصبه شش نرسانند و با شراب بپزند شکم ببندد و بول نیز ببندد و [illegible]
آن شوکه المصریه است علف رطبه است و گفته شد علیق معرق خوانند و بپارسی
جبر گویند علق شریف گوید چون بر موضع نهند که خون فاسد بود قائم مقام حجامت
بود خاصه کودکان و زنان و بر ریشهای بد و سعفه و قوبا نهند خون فاسد بمکد و چون
بسوزانند و خاکستر آن با سرکه بسرشند و طلا کنند بر مویی زیاده که در چشم بود و بر زنان که
برکنده باشند دیگر نروید و علق را بشیرازی [illegible] خوانند و بصفهانی [illegible] و بکر لو
و در خوض آورده اند چون بخور کنند در دکان آبگینه گران هر آبگینه که باشد شکسته گردد
علک هر صمغی که از درخت خیزد آنرا علک گویند و علک الانباط صمغ البطم است
و گفته شد و طبیعت آن گرم و خشک بود در آخر درجه دوم و گویند [illegible] بهترین

آن سفید بود که بزردی زند و طبیعت نزدیک بمصطکی بود و علک رومی مصطکی است و گفته شود
وصمغ البطم گوشت نعیا نیدن زرد رنگها مانند راتینج است و در وهمها بدل وی کنند و ابن گوید
مضر بود بعصب و اصلاح وی بعسل کنند علک یابس قلفونیا خوانند و آن نوعی از راتینج
است و گفته شد علقم گویند قثا الحمار است و گویند حنظل و بعضی گویند نبیذ بود انزرا علقمه
گویند علث بیونانی خندریلی گویند و گفته شد علجان نباتیست که آنرا ترنج خوانند گفته
شود عمرد کرفس است و گفته شود علیج نوعی از خربزه است که گوشت وی تلخ بود و سبز
بود و هم چنان با تخم خورند و آنرا خربزه زمستانی گویند عمار ریحان است و گفته شد عنب
بپارسی انگور گویند سفید وی نیکوتر از سیاه بود و نیکوترین آن رازقی و شتوی بود و پوست انگور
سرد و خشک بود و گوشت وی گرم و تر و دانه وی سرد و خشک بود در دوم و انگور غذایی نیکو
دهد و قوت بدن بدهد و آنچه رسیده بود ضرر وی اندکتر بود و غذای انگور بیشتر از عصیر وی بود
و زود فربهی آورد و خونی نیک از وی متولد شود و سینه و شش را نافع بود و پوست وی دیر
هضم شود و انگور هم مضر بود بمثانه و تشنگی آورد و مضر بود بجگر و سپرز که غلیظ بود و دفع تشنگی
وی برمان ترش کنند و صاحب منهاج گفته است که انگور آنچه در روز بود که چیده باشند بهتر
از آنکه در روز چیده باشند عنب الثعلب فنا خوانند و زبیق و ثعلبان نیز گویند و بپارسی
روباه تربک و سگ انگور نیز خوانند و بعضی دیگر طولیدان گویند بهترین آن زرد تازه بود ابن
مؤلف گوید عنب الثعلب پنج نوع است و یک نوع از آن کشنده بود و آن نوعی است
که میوه وی اول زرد بود پس سیاه شود و آسمان گون باشد و شاخهای بسیار داشته
باشد و کنارهای شاخ بزرگ سیاه باشد طبیعت آن سرد بود در اول و گویند در دوم

و گویند

و گویند گرم و تر بود و ورمهای گرم را در آخر ضماد کنند نافع بود و با اسفیداج و روغن گل بر غلغه و جمره
طلا کردن سود دهد و با آب وی غرغره در زبان را نافع بود و شقاق و از پوست بیخ وی با شراب
خواب آورد و چون بکوبند و ضماد کنند درد سر را نافع بود و چون عصاره وی در چشم کشند
قوت چشم بدهد و چون زنان بخود برگیرند قطع خون رفتن بکند و استسقا و ورم معده را
نافع بود و اسحق گوید مضر بود بمثانه و مصلح وی قند بود و خوردن و ضماد کردن تشنگی بنشاند
و چون آب وی با اسفیداج بیامیزند و بر سوختگی آتش و جدری که ریش شده باشد طلا
کنند خشک گرداند و چون مجبان بکوبند و بر سرطان که ریش شده نهند ساکن گرداند و چون
بدان او را کنند باصلاح آورد و خوردن ثمر وی قطع احتلام بکند و آنچه سیاه باشد بد بود
مخدر بود و جنون آورد و نوعی است که چهار درم از وی کشنده بود و مداوای وی بقی کنند بعد
از آن شیر تازه با افسنتین یا با ماء العسل و سینه مرغ و خوردن بادام تلخ مفید بود و بدل
وی کوکب بطباطاست و گویند سادوران عناب نیکوترین آن جرجانی بود تازه
که خورده بود و وی معتدل بود میان گرمی و سردی و تری و خشکی و مسیح گوید گرم و تر بود در
میانه درجه اول و حرارت وی غالب بود بر رطوبت و گویند سرد است در اول بود و مند
بود جهت حدت دم و خلط نیک از وی حاصل شود چون بخورند یا آب وی بیاشامند
حدت و حراقت دم ساکن کند و سرفه را بود و درد گرده و مثانه و درد سینه و حلق را نافع بود
و اگر پیش از طعام بخورد نیکوتر بود و غذای وی اندک باشد و وی دشوار و مولد بلغم بود و معده
را بد بود و مصلح وی گشنیز بود یا مویز منقی و شریف گوید ورق وی چون خشک کرده
بر مار گزیده کنند و بر آکله افکنند بغایت مفید بود و داوی آن بود که پیش از آن بر مرغ

وعسل بدان طلا کنند وچون پوست ساق درخت وی بکوبند با هم چندان اسفیداج بیامیزند
وبر ریشهای پلید مالند پاک گرداند وچون ورق وی بپزند وصافی کنند پنج روز هر روز نیم رطل
بخورد وی با قند بیاشامند حکه زایل کند از بدن وچون با استخوان مطحون کنند وسویق سازند وبآب
سرد بیاشامند طبیعت محکم دارد وشکم ببندد واگر همچنان با استخوان مطحون کنند قرصه اسهال را نافع
بود وصمغ وی چون با سرکه حل کنند وبر قوبا در سه نوبت مکرر طلا کنند بالی زایل کند وورق
وی چون بخایند نیکوتر از طرخون بود جهة کسی که دوای مسهل خواهد خوردن وغثیان بیارد و
وعناب مضعف باه بود ومقلل منی وبشیرازی سیلانه خوانند وبگرمانی جیلان عنب
الدب درخت کوهی است واو را غابش خوانند وثمر وی بمقدار کناری کوچک بود سرخ
رنگ ودر اندرون وی دانه کوچک چهارچی بود وطعم وی قابض بود وثمر وی شیرین بود
واندک تلخی داشته باشد واز درخت وقبضی تیز دارد خشک وی سویق سازند نافع بود
جهة اسهال کهن وگل وی بیشتر بگل صابون بود الا کوچکتر بود ولون آن میان زردی وسبزی
بود وثمر وی نفث دم را نافع بود عنب الحیة ثمر هزار جشان است وآن کرمة البیضا
است وگفته شود بیونانی ثمر کرما بدین نام خوانند عنبر ابن حسان گوید روث دابه
بحری است وگویند چیزیست که در قعر دریا میروید وحیوانات دریا میخورند وبیشتر گویند
در شکم ماهی یابند که میخورد ومی میرد وشیخ الرئیس گوید از چشمه دریا حاصل می شود
واقوال بسیار آورده اند مؤلف گوید اصح قول آنست معلی است ونیکوترین آن اشهب
بود که او را سعیده خوانند ودیگر ازرق که او را فستقی خوانند ودیگر زرد که او را خشخاشی خوانند
وعنبر هر چند سفیدتر وسست تر وسبکتر نیکوتر بود واین بهترین عنبر اشهب است

وپس

وپس از آن عین الجراد خوانند که صفحها بر زبر یکدیگر باشد وبعد از عین الجراد ازرق وازرق را
سنقاری گویند وپس از آن نوعی هست که آن را مند گویند سیاه باشد وگران وزن وپس از آن کم طبیعت
عنبر گرم است در دوم وخشک در اول پیران را نافع بود ودماغ وحواس ودل را قوت دهد ومقوی جوهر
همه روحها بود ودر اعضا اثر ودر معده سرد را سود دهد وبادهای غلیظ که عارض شود در معا استده
چون بیاشامند یا از بیرون طلا کنند نافع بود ودرد شقیقه وصداع که از خلطهای سرد بود وچون بدان بخور
کنند سود دهد وبر مفاصل که از رطوبات در یاح بلغمی بود ضماد کردن مفید بود واگر در روغنی گرم مثل
روغن مرزنگوش یا روغن بابونه یا اقحوان حل کرده بدان سعوط کنند علتی که از بلغم غلیظ در دماغ بود
ودر دماغ بدان تحلیل دهد واگر از وی شمامه سازند بر مثال سیبی وببویند فالج ولقوه وکزاز را
نافع بود وچون در روغن بان حل کنند انواع درد اعصاب وضعف را نافع بود ودر طلا مقوی اعضای
عصبانی بود وگویند اگر اندکی از وی در قدحی شراب کنند وبیاشامند مستی زود آورد وصاحب
جامع گوید قوت دل ودماغ وحواس بدهد وتقویتی عجب وروح را بیفزاید ومقدار شربتی
از وی دانگی بود ومضر بود بمجاب ماشرا ومصلح وی بوییدن کافور بود وخیار واهل هند گویند
مضر بود بمعا ومصلح وی صمغ عربی بود وبدل آن دو دانگ وزن آن مسک ودانگی مر ودانگی
زعفران وگویند بوزن آن مسک ونیم وزن زعفران بدل آن بود عنصل اسقیل است وگفته شد
عندم بقم است وگفته شد عبقر مرزنجوش است ودر ادوان الغار گفته شد صفت آن
عنزروت انزروت است وگفته شد عنجد عجم الزبیب است وگفته شد
عنکبوت منفعت نسج وی در ابواب کالیا گفته شد عنم گویند عنابست وگفته شد
عود الصلیب فاوانیاست وگفته شود عوسج نوعی از علیق ونوعی از عوسج امغیلان خوانند

ودریا با نها بود ونیکوترین آن بیابانی سبز ورق بود طبیعت وی سرد بود در اول وگویند در دوم
وخشک بود در سیم ورق وی بر جراحت وغیره ضماد کردن نافع بود وشریف گوید عصارهٔ ورق
وی چون بیاشامند جرب صفراوی والتهاب صفرا را نافع بود وابن مؤلف گوید بعضی
گویند که حضض یکی از ورق آن سازند وچون بکوبند وآب آن بگیرند وچند بار ان بسرشند ودر جام
بجوشانند جرب وحکه زایل کند وورق وی چون بخایند قلاع را نافع بود وچون با عصارهٔ وی
دود کنند کرمها کان بگریزند وچون بکوبند وآب وی بگیرند وهفت روز پیاپی در چشم
چکانند سفیدی زایل کند خواه کهن وخواه نو ودرد عوسج چون بکوبند وآب آن بگیرند ودرها کنند
تا خشک کرده ومقدار دانگی از آن با سفیدهٔ تخم مرغ یا بشیر زنان حل کنند ودر گوش چکانند
نافع بود جهت دردهای چشم خاصه سفیدی آن وصاحب منهاج گوید چون بر پیشانی طلا کنند
نافع بود فضلاتی که در چشم آید بواسطه تبضی که در وی هست ومقدار مستعمل از وی یک مثقال
بود وگویند مضر بود بسپرز ومصلح آن کثیرا بود وگویند بدل آن در دردهای گرم بوزن آن افسنتین
وبوزن آن فوفل بود **عود الوج** وج است وگفته شود **عود البلسان** نیکوترین عود آن
وی املس احمر بود خوشبوی طبیعت آن گرم وخشک بود در سیم سده بگشاید وعرق
النسا وصرع ودوار را نافع بود وتاریکی چشم زایل کند وربو وضیق النفس را سود دارد وچون
بخور کنند نشف رطوبت از رحم بکند وطمث را نافع بود وپادزهر زهرها بود وگزندگی افعی
وسردی معده وجگر را سود دهد ورطوبات از دماغ پاک کند ومقدار مأخوذ از وی نیم
مثقال بود ومضر بود بریه ومصلح وی کثیرا بود وبدل وی حب وی بود **عود الغالوده** بخار
است گفته شد **عود الدرقه** اصل الاذخان است وگفته شد **عود الوطاس**

کندش است

کندش است وگفته شود **عود الطیج وطیخج نیز گویند وآن انواع** است وشیخ الرئیس گوید
نیکوترین آن عود هندی بود که از وسط بلاد هندی آورند وبعد از آن عود سندی که آن جبلی بود وفاضلتر
از مندلی بود از بهر آنکه تبش در جامه رها نکند وبعضی از مردمان فرق میان هندی ومندلی نکنند
ونیکوترین سمندوری بود واز سقالهٔ هند خیزد فاضلتر این بود وبعد از آن قماری وآن نوعی از قطعا
بود وبعد از آن قاقلی وبری وقطعی وصینی وآن را قسمری خوانند وآن تر وشیرین بود ومندلی
مجموع وی نیکو بود وبعد از آن سمندوری ازرق فربه صلب بسیار آب عطر ونیکوترین
قماری سیاه که قطعا سفیدی در وی نبود وفربه بود وبر آتش بماند وبعضی سیاه فاضلتر از ازرق
می نهند ونیکوترین قماری سیاه بود که قطعا سفیدی در وی نبود وبر آتش بماند وبسیار آب بود
وفی الجمله فاضلترین عود آن بود که سیاه وسخت وگران وزن بود ودر آب نشیند وچون
بکوبند هیچ ریشه در وی نبود وزود کوفته شود وآنچه در وی آب افتد بد بود وعود خام درخت آن
که می کنند ودر زمین دفن می کنند تا خشبیه از وی بیرون زایل میشود وتغییر در وی پیدا میشود
وعود خالص میگردد وابن مؤلف گوید عود انواع است وبهترین وی عودیست که آن را کلک
خوانند وآن از بندر چین خیزد که از آنجا تا دو بدریا ده روزه راه بود وآن بغایت عزیز
الوجود است وآن را هم سنگ زر فروشند گویی هیچ بوی ندارد وچون در دست گرم شود
وعرق کند بغایت خوشبوی بود وبوی او زمانی دیر باقی ماند وچون در آتش نهند
بوی وی از اول تا آخر یکسان بود ودیگر مندلی وسمندوری که آن هم بود از سقالهٔ هند خیزد
وبهترین این دو قسم آن صلب غلیظ بود که بوی آن بر آتش پایدار بود وبعد از آن قاقلی که
هست به هندی بود وچیزی باردی او بزرگ وبر ظاهر آن رگهای سیاه زرد باشد وبعد از آن

قاري كه وجود آن زرين خاك رنگ بود پاك از بياض و از بلاد قامرون خيزد از سقاله بعد از آن
عود ضيفي باشد كه از بلاد ضيف خيزد و نهايت صلب و خوشبوي بود بعد از آن سكالي و بعضي از آن
عود رطب است كه از جانب چين آرند بعد از آن منطاي و زنيري و جلاي و لوقيني كه بقوت قريب
بيكديگر متقارب اند و از منطاي جنسي باشد كه از اشباه گويند و آن در نوع باشد نوعي با رهاي
بزرگ بسطبر از نخل تا بنجا من و بسيار خوشبوي نبود اما از براي [illegible] زينتها باشد از آلات
مجلس پشانه و شطرنج و دستهء كارد و غيره و طبيعت عود گرم و خشك بود در دوم لطيف بود
سده بگشايد و بادها را بشكند و خاييدن وي بوي دهان خوش كند و مقوي حواس و اعصاب
و دماغ و حواس و دل بود و مفرح آن و رطوبت عفن از معده زايل كند چون نيم درم از وي بياشامند
تا يكدرم و نيم و قوت معده و جگر بدهد و شكم ببندد و ذوسنطاريا را نافع بود و خالص سوداوي
و مضر بود بوييدن وي بر ضعهاي گرم كه در دماغ عارض شود و اسحق بن عمران گويد چون بخور كنند
بلغم از سر فرود آورد و منع ادرار بول كه از سردي و ضعف مثانه بود بكند و رازي گويد خوردن
وي مضر بود بسل و مصلح وي ورق گل سرخ بود و گويند بدل وي در شكم بستن صندل زرد
بود و در حبهاي زعفران و دارچيني و در زراوند مدحرج از هر يك دو دانگ وزن آن قايم مقام آن
بود و بدل عود هندي در نوعس فنطوريون باريك **عود الحيه** شريف گويد نبات وي
در سودان بود و مشهور بود مانند عود سوسن بود و صلب و در طعم وي تلخي بود و چون نيم درم از
وي بياشامند از هر زهر كه باشد شفا يابند خواه گرم بود خواه سرد و چون در دست نگاه دارند
هيچ مار گرد آن كس نگردد و گويند چون در دست گيرند و چشم افعي بر مار افتد از حركت بگند
بيخود شود و چون بجا بند نقل آن در دهان مار اندازند زود بميرد **عود الريح** اسميست

مشترک

مشترک در شام قوانيا را بدين اسم خوانند و اهل مصر ماميران و هم اهل مصر قشر انبر باريس
ببربري ارغيس خوانند و عود الوج نيز بدين اسم خوانند و صفت هر يك بجاي خويش گفته شد
و بعضي گفته شود **عصن** در لغت صوف است و گفته شد **عيون الديكة** حبيست
سرخ مدور كه از طرف هند آورند و مولف گويد در حب القلقل است و آن را انقاديع و چشم خروس
خوانند و طبيعت آن گرم و تر بود باه را قوت دهد و مني زياده كند نسا چو يكدرم از وي بياشامند
و ابن حلف گويد اگر كسي را عضوي تنابه باشد بماليد سود مند بود **عيزران** زعرور است و گفته
شد **عين الديك** گويند حرمل است و گويند تخم انجره است **عين الهدهد** اسم
نباتيست با فريقيه كه معروفست با ذان الفار رومي و نزديك ايشان مجرب بود جهت
عرق النسا چون با دنبه كيش بخورند **عيون البقر** اهل مغرب و اندلس اجاص را عيون
البقر خوانند و ابو حنيفه گويد عيون البقر نوعي از انگور سياه است بزرگ مدور كه صادق
الحلاوه نبود **عيشام** شجر دلب است و گفته شد **عيسوب** مرزنجوش است و گفته
شد مدا آذان الفار **عيدان البطباط** حرب عصي الراعي است و گفته شد **عين
الدب** شريف گويد چشمهاي خرس چون در خرقه بندد و بر صاحب تب ربع بياويزند
تب از وي زايل شود **باب الغين** **غافت** بهترين آن فارسي بود كه
از كوهستان حوالي شيراز آورند و رومي نيز نيكو بود و آن نكليست لاجوردي رنگ دراز شكل
و شاخهاي وي باريك بود و بدرازي يك وجب بود و كوتاه تر بود گل و شاخ و ورق وي
هم تلخ بود و طعمش از جهت طبيعت آن گرم بود در اول و خشك بود در دوم و گويند معتدل بود
در گرمي و سردي و گويند سرد است و وي لطيف بود و در استسقا و داء الثعلب بغايت نافع

بود و با پیه کهن بر ریشهای که دشوار شود بصلاح آورد و درد جگر و سده آن و صلابت سپرز را در هم
امعا و تبها را زمن و صفرا محترقه بیرون آورد و مقدار شربتش نیم مثقال بود و وی حیض براند و گویند
مضر بود بسپرز و مصلح آن انیسون بود و بدل وی نیم وزن وی افسنتین یا یکسان آن [illegible]
بود غافث بلغت عمان فودنج است و گفته شود غار درختی بزرگ است و ورق وی دراز تر
از ورق بید بود و حب وی از فندق کوچکتر بود بمقدار فستقی و صفت آن گفته شد
و بیونانی ذافنی گویند و بعضی بود که ورق آن باریک بود و بعضی پهن تر بود و هر دو نوع در زمین [illegible]
روید و بهترین آن بری بود و قوت وی در ورق بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم [illegible]
با شراب بر بهق نافع بود و با سویق بر ورمها و درد اعصاب و ضیق النفس و اعصاب را
لعوق کردن نیکو بود و صاحب منهاج گوید چون در معده تریاق کنند قی را حرکت دهد و درد رحم و مثانه
را نافع بود و حقنه در آن نشستن و سنگ بریزاند و شربتی از وی نیم مثقال بود و دو درم
از وی مسهل بود و صاحب جامع گوید چون بیاشامند نرمی معده بود و قی را حرکت دهد و ورق
وی چون تر کوبند و بر گزندگی زنبور و نحل ضماد کنند سودمند بود و پوست بیخ وی چون چهار
دانگ و نیم با شراب ریحانی بیاشامند سنگ بریزاند و سدت جگر زایل کند و صاحب [illegible]
گوید اگر یک ورق از وی بجنبند در [illegible] کنند که بر زمین افتد [illegible] شراب
خورد مست نشود و گویند چوب درخت وی چون بیاویزند در موضعی که طفل در آن موضع خسبد
در خواب نترسد و دیگر نترسد و ورق وی چون بپزند با سرکه و بدان مضمضه کنند درد دندان
را مفید بود و بدل غار سیسنبر است بوزن آن غاغالی حجر الغاغیطوس است و گفته
شد غاریقون دو نوع است نر و ماده و بهترین آن ماده بود که بغایت سفید بود [illegible] اصل بود

ارزد

ارزد و منفعت شود مؤلف گوید غاریقون باید که سفید سبک و سست بود و آنچه نر
بود بد بود و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند تر بود در دوم و وی
محلل و مقطع اخلاط غلیظ و مفتح سده بود و در صداع سوداوی و عرق النسا و ورم سپرز
با سکنجبین موافق بود و وی بخاصیت منقی فضول دماغ و اعصاب بود و شربتی از وی
از دو دانگ و نیم تا نیم درم بود و صرع و ربو و نفث دم و قرحه شش و یرقان و ورم سپرز را
نافع بود و مسهل اخلاط غلیظ مختلف بود مانند سودا و بلغم و اختناق رحم را سود دهد
و تبهای کهن چون پس از نوبت تب با شراب بیاشامند و ضماد کردن بر گزندگی
گزندگان که زهر ایشان سرد بود و شیخ الرئیس گوید وی بخاصیت تریاق همه زهرها
بود و گزندگی افعی و مقوی قلب بود و مفرح و مسهل اخلاط کدر بود و اگر با وزن وی [illegible]
استعمال کنند سنگ گرده بریزاند و درد دست که از خلطی خام بود سود دهد و چون
با انیسون بخورند دردهای اندرونی که سبب آن سردی بود مجموع را سودمند بود و اگر
با اندکی جند بیدستر استعمال کنند قولنج ثفلی و بلغمی را جمیع آن الا ایلاوس بگشاید
و گویند چون با خود دارند عقوب [illegible] را نزنند و در استعمال کردن آن باید که بغربال
موی مالند تا فرو رود و نیکو بندد و آنچه سیاه بود بد باشد و کشنده بود و خناق آورد
و مداوای کسی که آن خورده باشد بقی یا آب گرم کنند و شیر تازه مجموع مداوای کسی
که در کندش گفته شود و بدل وی در مسهل بلغم و سودا دو وزن آن ترید و دو دانگ آن
افتیمون و دو دانگ آن خربق سفید بود و جالینوس گوید بدل آن نیم وزن آن [illegible]
بود غالالوطی باقلای قبطی است و گفته شد غالیه شیخ الرئیس گوید انواع طیب [illegible]

كرداند واگر در روغن خيري يا روغن حب البان بگدازند ودر گوش چكانند درد زايل كند وبويدن
آن مصروع را نافع بود وصداع سرد ساكن كند وچون در شراب حل كنند وبخورد كسي دهند مست گردد
وبغايت بويدن وي فرح دل بود ونجم درد رحم سرد بخود بر گرفتن سودمند بود ودرمهاي بلغمي صلب
بگدازاند وحيض براند وخناق رحم را نافع بود وآبستني را ياري دهد غاسول اشنان است
وگفته شد غبيرا بپارسي سنجد گويند نيكوترين آن بود كه گوشت منفرد بود وطبيعت وي
سرد بود در اول درجهٔ اول وخشك بود در آخر دوم يا در اول سيم غذا اندك دهد ومعده را
دباغت كند وشكم ببندد وقي ساكن كردانند وطبخ سيلان را باز دارد وصفرا بشكند وچون
بدان تنقل كنند مستي دير آورد وسرفهٔ گرم را نافع بود وبول ببندد وبيخ صفراوي را نافع
بود وصداع موافق اطفال بود وچون با شير بايشان دهند ازبهر آنكه تعديل طبيعت
ايشان پيدا كند ووي مضر بود بمعده وهضم ومصلح وي فانيذ بود وتميمي گويد بود شجر
غبيرا قوتي عظيم دارد در شهوت زنان بر انگيختن غبار الرحا بپارسي گرد آسيا گويند
مجفف بود وچون بر پيشاني طلا كنند منع فضلات كه بچشم رود بكند غباريه عنب
الذئب است وگفته شد غراء الجلود بپارسي سريشم گويند وطبيعت آن گرم وخشك
بود در اول وچون بسوزانند وبشويند قايم مقام توتيا بود واگر با جوز سرد بر قوبا طلا
ضماد كنند نافع بود وبر سعفه طلا كردن سود دهد وسوختگي آتش وسريشم پوست
گاو وگاوميش چون با سركه طلا كنند بر قوبا وجرب ريش شده بغايت نافع بود
غراء السمك بپارسي سريشم ماهي خوانند وآن مانند پيهي است كه در شكم ماهي پديد
مي باشد طبيعت آن خشك بود ودر وي حرارتي بود ونيكوترين آن سپيد بود كه در

وي

وي اندك خشونتي بود بولس گويد موافق بود در ادويهٔ برص ودر نعاق رومي ودر مرهمها كنند جهت سر
وادويهٔ جرب متقرح ودملهاي بشره استعمال كردن نافع بود واگر در حسائي كنند نفث دم را نافع
بود واگر در كحل كنند بقوام لعاب دهن وادويهٔ فتق بدان بسرشند وضماد كنند بغايت
نافع بود وشريف گويد سريشم ماهي چون بر ناخن سفيد گشته طلا كنند نافع بود غرب
درختيست كه انرا اطفا خوانند وبشيرازي ورك گويند وآن درخت بزرگ بود وصمغ
آن نيكوترين نوره بود وتا زخمي بر ساق وي نزنند كه بشكافد گردد ان صمغ از وي بيرون نيايد
ودر بيخ وي تري كه شايد خورد نه بود وطبيعت وي سرد وخشك بود وزهرهٔ وي وورق
وي وقشر وي وعصارهٔ وي قابض بوند ومجفف بغير لذع وخاكستر قشر وي
چون با سركه بسرشند وبر ثاليل كه بر پوست بود ضماد كنند قلع كند وبيخ وي
در خضابات موي مستعمل كنند وطبيخ وي چون نقرس بدان بشويند ونطول كنند
نافع بود وديسقوريدوس گويد عصارهٔ وي علق از حلق بيرون آورد وعصارهٔ ورق وي
وپوست تر وي سحق كرده با روغن گل در پوست انار بپزند ودرد گوش را نافع
بود وشرب وي نفث دم را سود دهد وورق وگل وي در ادويهٔ مرهمهاي مجفف استعمال
كنند وخاكستر پوست بيخ وي چون با سركه بسرشند در قلع كردن ثاليل موثر بود و
ثاليل منكوس كه در جلد بود بقوت تر از خاكستر پوست ساق وي بود وابن
ماسويه گويد ورق غرب چون بياشامند عقم آورد ونفث دم را نافع بود وگويند عصير
ورق وي نيكوترين معالجه ماده بود كه از گوش روان بود وسدهٔ جگر را سودمند بود غرقد
نوعي از عوسج است وگفته شد غرز اسم عصي الراعي كوچك است كه معروف بود

باده وگفته شد غرسا رس است وگفته شد غريب نوعي از انگور سياه است
غزال بپارسي آهو بره گويند منفعت گوشت وي اعلام گفته شود اما پشک وي چون
بار كه بپزند و بر ورمهاي بلغمي نهند بگدازاند غسل خطمي است وگفته شد غلم عرطنيثا است
وگفته شد غسا بلج است وگفته شد درباب با غنجن نوعي از بنج بري است وگفته شود
غليجن اغريا مشكطرامشيع است وگفته شود غلقا غلقه خوانند ومؤلف گويد آن
گياهيست كه بكبر ماند وبرگ وساق وي گرد باشد ودر جوالي شيراز بسيار باشد واز جمله
ميوهاي معتبر بود وشير بسيار دارد و هر شمشير و كارد كه بشير وي آب دهند زخم آن بهر كس
كه رسد بميرد واگر شير وي بر ثوبها مالند زايل كند غلوفريا اصل السوس است ومعني
آن بيوناني اصول الحلاوه بود غمام اسفنج البحر است وگفته شد غنقيل بضم غين
شيلم است وگفته شد غوشنه وغوشيه نوعي از گياه دقطر است وصاحب
جامع گويد در زمين بيت المقدس بسيار بود ودر آنجا بگرشنه خوانند چون خشك
بود بدان جامه شويند و در حموضات خورند وطبيعت آن سرد وتر بود در درجه اول وچنان
سرد نبود كه گياه وآن خلط بكه از گاه حاصل شود از وي حاصل نشود غوك ضفدع است
وگفته شد غيم غمام است وگفته شد باب الفاء فاشرا
اسميست سرياني هزارچشان وهزارفشان نيز گويند بيوناني ابناليس لوقي ومعني
آن كرمة البيضا بود ومعني هزارچشان هزار گز بود وببربري ارحالون گويند وبپارسي
كرم دشتي خوانند وشيخ الرئيس گويد اكثر نبات وي در دهستان خشك مي بود
وفاشرستين نوعي از دوست ونبات وي برهر درختي كه نزديك وي بود پيچيده شود

و خوشه وي قريب ده دانه داشته باشد ودر اول سبز بود ودر آخر بغايت سرخ شود
گل وي لاجوردي بود وبشير ازبي وبر اسياه دارد وخوانند ومنفعت وي با نزديك بفاشرا ليكن
ضعيفتر از وبود وفاشرا البغلي ديگر بود ابا رهابي الثور نيز گويند وثمر وي مانند فاشرستين
بود وبيخ وي گرم وخشك بود در سيم وقدرت در آن داشته است جلاي تام وبهر عطف
بود وسبز رنگ شده بگدازاند چون بياشامند يا با انجير از بيرون ضماد كنند وجرب وبهق
كه در ظاهر بدن بود نافع بود وثمر وي مانند خوشه بود وگويند دباغان مستعمل كنند جهت حلق
شعر وبيخ وي با كرسنه وحلبه بدن را بدان بشويند پاك گرداند واثر كلف زايل كند وثاليل
قلع كند واثر سياهي كه از زخم ماند ببرد وچون با شراب بر خنازير ضماد كنند نافع بود وهم
ورمهاي گرم را تحليل دهد وورمها بگشايد واگر با روغن بپزند تا چون موم گردد جهت بواسير
كه بر مقعد بود وضعف ومادة آن واگر با شراب ضماد كنند ورم را سرد گرداند وورمهاي گرم را
بگشايد وشكستگي استخوان را نافع بود واگر هر روز مقدار يك درم بياشامند صرع وفالج وسدر را
نافع بود وچون دو درم بياشامند گزندگي افعي را سود دهد ومجموع گزندگان وچون بيخ
وي را زن بخود برگيرد بچه بيفتد ومشيمه بيرون آورد وچون اول آن بود كه نبات وي بروبد
چون بخورند بجهة بول وشكم براند وبلغم وچون با عسل لعوق كنند سرفه وذات الجنب را
نيكو بود وعصارة وي چون تر بود بياشامند تخليط در عقل پيدا كند وبا شحم و روغن سرخ
ضماد كنند نافع بود واگر زن در طبيخ آن نشيند بچه بيرون آورد ورحم پاك كند وثمرة
وي بر جرب تر وخشك چون بمالند نافع بود وعصارة نبات وي چون بياشامند
قي باساني آورد وخلطهاي غليظ بيرون آورد وحل آن بوزن آن دو بيخ ونيم وزن آن

بسباسه بود فاشرستین بپارسی شش‌بندان گویند بیونانی انباسلس المیا و معنی
آن کرم الاسود بود و عامه اندلس معروف بود بیوطانیه و ببربری ایمیون و بشیرازی سیاه دارو
خوانند ورق وی بهتر از ورق لبلاب بود اما مانند لبلاب پیچیده شود بر درخت آن
نوعی از فاشرا است صفت آن در فاشرا گفته شد و بیخ آن را بیرون سیاه بود و اندرون
بزردی مایل بود و وی گرم بود باعتدال و در فعل مانند فاشرا است لیکن ضعیفتر از وی
بود انوندی و اول اگر نبات وی ببرید سبز بود بخورند بول و حیض براند و تحلیل ورم سپرز بود و جرع را
نافع بود و معنی فاشرستین بسریانی دافع نفث علت بود فاجشم چند پیدا است
و گفته شد فانیذ بهترین آن بود که از قند سفید سازند و وی غلیظتر از شکر بود
و طبیعت وی گرم و تر بود در اول و گویند حرارت وی در سیم بود و اگر بیخته بود گرم و خشک بود
درد سرفه را نیکو بود و شکم را نرم دارد و خونی معتدل از وی متولد شود و سینه را نیکو بود
و مولف گوید این فانیذ که منفعت آن گفته شد بشیرازی کعب الغزال خوانند باید
که قطعا آرد در آن نبود و فانیذ ای که در این زمان مستعمل می کنند مجموع بی آرد نبود پس اولی آن
بود که در هر ترکیبی که فانید بود قند بجای وی کنند یا کعب الغزال که آن فانید اصل است
و صفت وی چنان است که قند بقوام می آورند و می کشند تا وقتی که تمام می بود و پاره پاره
می کنند و بر سر غربال با آتش نرم عرض می کنند یا در آفتاب نهند تا در آن کنند و بعضی نوری سفیدی
اضافه می کنند فانیش الیونانی با لالات و گفته شد فانیش القبطی با ملای نقطی بود
و آن جانسه است و گفته شد در جیم فاغیه صاحب منهاج گوید حنا است از هر
بزری که خوشبوی بود آنرا فاغیه خوانند و آن معتدل بود در گرمی و سردی و تمیمی گوید گل حنا

چون

چون در جامه صوف نهند و در پخند خوشبوی کند و در ماه نکند که بوی آن از تباه کند و گویند فاقیرا بربری
است و گفته شد فاغیه بیخ بیلوفر هیست و از آن فی خوانند و گفته شود فانافس انقلیمونس
نوعی از دوقو کبیر است فانافس خرونیون نوعی از بیخ زرد و از کوهی است و گفته شد صفت
آن فانافس ابرقیمون بیونانی درخت جاوشیر بود و در جاوشیر گفته شد فاغره
بپارسی فاخره گویند و بشیرازی کبابه شکافته و از سقالیه هند خیزد و طبیعت آن گرم و خشک بود در
سیم و گویند در دوم و در وی قبضی و تحلیلی بود و صلاح معده و جگر سرد بود و شکم ببندد فاغوس
شیطرج هندی است و گفته شد فارسطاریون رعی الحمام است و گفته شد فالوغس
بلارج خوانند و آن لقلق است و مرغی مشهور بود و خواص آن زهیر آورده است که استخوان
وی چون با خود دارند عشق زایل کند و صاحب جامع گوید بیضه وی خضاب نیکو بود و
موی را و مولف گوید با ییلاق و قشلاق او را دو آشیانه بود یکی بگرمسیر و یکی بسردسیر
بر جای بلند و از ذکاء وی آن است که چون بداند که هوا متغیر خواهد شد زود آشیانه
بگذارد و برود و یکی که بچه را نیز بگذارد و گوشت وی حفظ بیفزاید فاخته گوشت وی گرم
و خشک بود فالج را نافع بود و مضر بود بدماغ و سهر آورد و سرکه و گشنیز مضرت وی کم کند
و مجهول گوید چون سرگین وی بر کودک نهند که لب معوج بود نافع بود و این مولف
گوید در خواص آورده اند که آواز او مجرب بود دزد و مار از آواز او بگریزد و در خانه که او باشد
هیچ دزد و دشمن و ساحر دست نیابد فالنجیق تامل وی بیونانی نقیل بود از بهر اگر
گزندگی را نافع بود و فالنجیطس و فالانجیطس و فالاموس نیز گویند و لوفاقنس
هم گویند و آن نباتی است که گل وی مانند گل سوسن بود و تخم وی سیاه بود مانند عدس

کوچکتر وبیخ وی باریک وکوچک بود واول که از زمین برکنند زرد بود بعد از آن سفید گردد ودر
تنهای خاک روید وورق وتخم وگل وی چون با شراب بیاشامند گزندگی عقرب ورتیلا را
نافع بود وقوت وی ملطف ومجفف بود واز بهر آنست که نفس را نافع بود فاط
صاحب منهاج وصاحب جامع گویند آن دوایی ترکیبیست که دفع مجموع زهرها وگزندگیها کند
چون با آب سرد بیاشامند ودردهای سخت ساکن گرداند ومولف گوید ظن من آنست
که جدوار است که از طرف ختایی آورند فادزهر مولف گوید سنگی زرد است که بسفیدی زند
وسبزی وهر یکی دیگر بروی ظاهر بود واین سنگ از آخر هندوستان آورند واز قوچین نیز
آرند ونیکوترین آن چینی بود وشربتی از وی یک جو کسی را که زهر داده باشند تا ده جو باشد
که با آب سرد بیاشامند واین سنگ در آتش نسوزد وچون با زرد چوبه بسایند برنگ مانند
پسته نماید ودافع زهر هر زهرها بود خاصه در طلا کردن وبعضی گویند که وی فاطاست که گفته
شد واین مولف گوید فادزهر کانیست تحقیق ودیگر اقوالها خلافست فاوانیا
فاونیا نیز گویند وکهیانا وآن عود الصلیب است ونر وماده بود وآنچه نر بود ورق وی
مانند ورق جوز بود وبیخ وی اسطبر بود ومانند انگشتی ودر طعم وی قبضی بود وآنچه ماده بود
کثیر الشعب بود وبیخ وی مانند بلوط وهفت یا هشت عدد بود ونیکوترین آن سطبر
رومی بود ووی فاضلتر از هندی بود وطبیعت آن گرم وخشک بود در دوم وگویند
معتدل بود در حرارت ودر وی تجفیفی وقبضی با تحلیل بود وملطف ومفتح بود ودر وی
آثار سیاهی از بشره بشوید ببرد وچون بر طفلان آویزند مادام که با ایشان باشد
صرع زحمت ندهد وشفا یابد وچون با شراب بیاشامند درد شکم ویرقان ودرد گرده

وشانه را

وشانه را نافع بود وچون با شراب بپزند وبیاشامند شکم ببندد وآنچه ماده بود بر ساق وی
غلافی پیدا شود مانند غلاف بادام وچون شکافته شود حبها سرخ بسیار بود مانند خون
وبشکل نار دانه بود ودر میان آن حبی سیاه رنگ بود وچون از حب سرخ پانزده حب
بشراب سیاه رنگ قابض بیاشامند قطع نزف دم از رحم بکند وچون بخورند نافع بود
جهت درد معده ولدغ که عارض شود در آن وچون کودکان بخورند یا بیاشامند در ابتدا سنگ
مثانه نافع بود وآنچه حب سیاه بود چون از وی پانزده حب با شراب بیاشامند خناق
رحم را که عارض شود از درد رحم وکابوس را نافع بود خاصه ماده وی وبعضی گویند چون آن
پاره کنند این خاصیت از وی باطل شود وکابوس را نافع بود وضربه وسقطه وصرع را مفید
بود وچون ثمره وی بخور کنند صرع را وجنون را نافع بود واگر از ثمره وی گردن بندی سازند
ودر گردن کودک مصروع آویزند صرع از وی زایل شود واگر عود وی سحق کنند ودر صره کنند
ومصروع دایم ببوید نافع بود وبقراطیس گوید بیخ وثمره وی نافع بود جهت هر مرضی که باشد
ودخان کردن وچون بیاویزند بر کسی که دیبا یا بها رود از جمله آنها این باشد ودر سحق
گوید عود الصلیب مضر بود بمعده ومصلح آن کثیرا بود وگویند بدل آن زرفت بود وگویند
بدل آن غاریقون وزن او مدحرج است ودیسقوریدوس گوید بدل آن پوست انار یا دوق
آن وزن او وسنبل الغزلان چون با هم جمع کنند بدل فاوانیا بود وخاصیت بدبود ابن تلیف
گوید که ابن ماسویه آورده که بدل آن الکتکت است فار بپارسی موش خوانند وچون وی را
قطع تا بیل بکند وچون بشکافند وبر خار برنهند یا بر گزندگی عقرب نافع بود وگویند
چون بریان کنند وبر گزندگی عقرب نهند سود دارد وچون بریان کرده بکودکی دهند که لعاب

بسیار از دهان وی روانه بود باز دارد و اگر در آب بپزند و کسی را که عسر البول بود در آن نشیند
سودمند بود و خوردن گوشت وی نسیان آرد و غثیان و مفسد معده بود و چون بشکافند و بر
موضعی نهند که خار یا پیکان بود بیرون آرد و منفعت سرگین وی در فصل الفار گفته شد و این
مؤلف گوید میان موش و کژدم عداوت است اگر هر دو را در شیشه کنند میان ایشان
خصومتی عجب بود موش قصد دنبال کژدم کند و کژدم نیش زند اگر موش دنبال کژدم را
ببرد الا از نیش وی بسیار هلاک گردد **فار البیش** بر بیش مکش است گفته شد **فادزهر**
هر دوایی که حافظ روح بود به قوت دفع ضرر سم بکند آن را فادزهر خوانند و اسم مخصوص است
اسم حجر التیس است و حجر الحیه این مؤلف گوید فادزهر کانی نیز هم مخصوص است بدین
اسم **فجل** به پارسی ترب گویند و بستانی و بری تیزتر تخم وی اقوی بود پس پوست پس برگ
پس گوشت آن و نیکوترین آن بستانی بود سبز تازه طبیعت آن گرم بود در اول و گویند
در سیم تر بود و گویند خشک بود در دوم و جالینوس گوید گرم بود در سیم و خشک بود در دوم
موی بر داء الثعلب و داء الحیه برویاند و وی مولد ریاح بود و معده را نیکو بود و مدر بود
و بول براند و ابن ماسویه گوید چون بعد از طعام بخورند شکم نرم کند و غذا را پایین دهد و در گذشتن
از معده و اگر پیش از طعام بخورند منع طعام بکند از آنکه [illegible] و چون بعد از طعام بود هضم طعام بکند
خاصه ورق وی را به آسانی قی آرد و آب وی استسقا را نافع بود و چون در چشم چکانند
جلا بدهد و گویند ورق وی جلای چشم بدهد و بصر زیاده کند و چون پخته بخورند سرفه کهنه را
نیکو بود و کیموس غلیظ که در سینه بود و آب وی چون با شراب بیاشامند گزندگی افعی را
نافع بود و مار را شاخ دار و اگر آب وی را بر عقرب چکانند بمیرد و اگر فجل خورده باشند عقرب

بگزد

بگزد مسح مضرت بوی نرسد و چون با سکنجبین بپزند و بدان غرغره کنند چون گرم بود خناق را
نافع بود و فجل بری در همه حالتی اقوی بود از بستانی و روفس گوید که فجل بلغم را نافع بود و
مضر بود به دندان و چشم و سر و حلق و معده و مفسد طعام بود و [illegible] بد بود
و نیش در بدن پیدا کند و صاحب فلاحه گوید که دو درم [illegible] را نافع بود
و باه را برانگیزاند و چون آب وی بر بدن طلا کنند گزند جانوران زهردار بوی نرسد
و دفع سمها و گزندگی جانوران [illegible] تریاق بود و بر ریش و گوشت که بر روی پیدا
شود طلا کردن با سرکه نافع بود و دوام اکل وی گردن موی بر داء الثعلب برویاند و پیر
بیفزاید و گویند فجل بکوبند با ورق و آب وی بگیرند و [illegible] ده درم از وی بیاشامند
سنگ بزرگ و خرد که در مثانه بود بریزاند و این فجل خاصیت [illegible] کند و طبری گوید آب
ورق وی یرقان را زایل کند و سنگ مثانه بریزاند و گویند منی زیادت کند و اشتها آورد
و اگر تخم وی با کندس بکوبند و با سرکه بسرشند و در حمام بر بهق سیاه طلا کنند زایل کند
و شریف گوید چون سر وی بردارند و اندرون وی خالی کنند و در روغن گل در وی گرم کنند
و در گوش چکانند درد را زایل کند و ابن زهیر در خواص آورده که چون آب وی بگیرند و با روغن
گل یک درم بجوشانند و نیم گرم در گوش چکانند گرانی گوش زایل کند و اگر بگیرند
و اندرون وی خالی کنند اندکی و چهار درم تخم شلغم در آن نهند و سر آن باز جای نهند و در
خمیر نهند و در میان آتش نرم بپزند و [illegible] سرد کنند و بخورند سه روز بپای سنگ بریزاند
و درم وی مقیئ بود و قشر و ورق وی با سکنجبین عسلی قی به آسانی آورد **فربیون**
افربیون و فرفیون نیز گویند و آنچه خوانند بباید که چون فرفیون از درخت گیرند و آن

برمیندند تا غبار آن دور شود آن نرود که جمله دندانها را بپیزاید و چون وی را بگیرند باید که با قلادی مقشر
در میان وی ریزند تا قوت وی نگاه دارد مدتی و در ظرف کنند و آنچه تازه بود زرد بود و زود
در زیت بگدازد و آنچه کهن بود بخلاف آن و لون آن بسرخی مایل بود و گویند قوت آن
وی بعد از سه سال یا چهار سال متغیر شود و تا هفت سال یا ده سال باطل شود و نیکوترین آن زرد
صافی بود که زر آنچه وی در غایت حدت و رقت بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در
چهارم و گویند خشکی وی تا درجه سیم بود و وی را قوت ملطف و محرق بود جهت عرق النسا نافع
بود چون با ادویه که موافق آن بود بیامیزند و چون بر گزندگی جانوران و سگ دیوانه طلا کنند
نافع بود و لقوه و قولنج و سردی گرده را نافع بود و فصلهای بلغمی را از مفاصل و اعصاب پاک
کرداند و مسهل آب زرد بود و بلغم لزج که در وی کین و پشت بود و گرم مزاج را بد بود و کسی
که خون بر وی غلبه کرده باشد و نشاید که تنها بیاشامند و مضر بود با تشنج و چون
بروغن گل چرب کنند حدت وی شکسته گردد و مصلح وی رب السوس و کثیرا و صمغ
اضافه کنند اگر خواهند که استعمال کنند شربتی از وی قیراطی تا دانگی بود و وی غایت
رحم را بد بود و انضمام پیدا کند تا بحدی که منع ادویه مسقطه بکند از اسقاط جنین و چون
در روغن بگدازند و بدان تمریخ کنند فالج و خدر را نافع بود و چون با عسل بیامیزند و در چشم
کشند چشم را جلا دهد لیکن سوزش آن در روز باقی ماند و قطع نزول آب بکند و سه درم
از وی کشنده بود در سه روز زریش در معده و امعا پیدا کند و از خوردن کرب تخت
ولهیبی عظیم و لدغ در شکم پیدا کند و باشد که اطلاق بافراط آورد و مداوای وی مانند رغوني
کسی بود که فرفیون سنبل خورده باشد مثل روغن و آب انار مز و سیب مز و کافور و آنچه

بدان

بدان مانند و گویند آن بوزن آن دو دانگ آن مازریون بود و گویند وی صمغ مازریون است
و گویند بدل آن بوزن آن دو دانگ آن چند بیدستر و گویند بوزن آن مازریون است
و این مولف گوید اگر فرفیون و افیون در شیشه کنند هر دو بعد یکسال اگر اجزا جدا نکنی هیچ
نماند **فراسیون** فراسیون گویند و حشیش الکلب خوانند و صوف الارض نیز گویند
و آن گیاهی جبلی است بپارسی کندنا کوهی گویند و نیکوترین آن رومی بود سرخ رنگ
تلخ و طبیعت آن گرم بود در دوم و خشک بود در سیم منفتح سده جگر و سپرز
بود سینه و شش را پاک گرداند و حیض براند و عصاره وی درد گوش کهن را نافع
بود و با عسل چشم را قوت دهد و کحل کردن و خوردن عصاره وی سعوط کردن
یرقان را نافع بود و با نمک بر گزندگی سگ دیوانه ضماد کردن سود دهد و کحل
وی چون خشک بود با آب بپزند با تخم وی و چون تر بود بکوبند و آب آن
بگیرند و با عسل بیامیزند قرصه شش را نافع بود و ربو و سرفه و اگر با ایرسا خشک
بیامیزند خون غلیظ از سینه پاک کند و زنان چون بیاشامند حیض براند و مشیمه
بیرون آورد و دشواری زادن را نافع بود و چون ضماد کنند با عسل ریم از وی زخمهای
چرکن را پاک گرداند و گوشت خورنده قلع کند و درد پهلوها را ساکن گرداند و عصاره
ورق وی که در آفتاب خشک کرده باشند همین عمل کند و عصاره وی در داروهای
چشم و جرب قدیم و جدید و اصناف جرب سر که چشم زایل کند و چون
با آب انار ترش حل کنند و یک چشم بازکرده شده طلا کنند و در کحلها کردن جهت
آثار ریشها و سفیدی که در چشم بود خواه قدیم خواه جدید نافع بود و در استعمال جلا دهنده

وجهت غشاوه عین و تقویت نور باصره مستعمل کنند واگر نیم مثقال تا یک درم در طبیخ زوفا
بکدازند و روغن بادام شیرین بیامیزند و بیاشامند سینه و شش را پاک کند از رطوبات
لزج و قرحه که بسل خواهد انجامید بحال صحت آورد واگر نیم درم در شراب بنفشه یا در جلاب
بیاشامند سرفه تر و شش و سینه را زایل کند رطوبتهای آن بیرون آورد و چون عصاره وی یا
با قدری آب بکدازند و با قدری عسل بیامیزند و بر جراحتهای متعفن پلید ضماد کنند
پاک کرداند و چون ضماد کنند بر دمامیل نارسیده رسانیده تحلیل دهد و منضج و ملین آن بود
بی ورد و گشاید و زراوند مدحرج با دوای غلیظ را نافع بود خوردن و ضماد کردن و چون
بر سینه ضماد کنند ضیق النفس را نافع بود و چون ورق وی بخایند و فرو برند نافع بود جهت
ریحی که متولد شده باشد در معده و اندرون و چون با آب بپزند و زیت یا با آب
تنها و تکمید کنند بر زهار زنان و مردان نافع بود جهت دردی که عارض شده باشد از
عسر البول و از ریاح و از جمیع اصناف اوجاع و ورق وی یا تر بود و یا کرده بسم بکوبند
و با بر و دم نهند بکدازند و هم چنین هم جراحتها و چون ورق وی با عسل بپرورند نیکوترین
معالجه سرفه ربو و ضیق النفس بود و اگر آب خالص بگیرند و حسوی سازند و در پختن
نخ درم ورق وی اضافه کنند و تمام بپزند و بیاشامند نافع بود جهت سرفه مفرط
و غلیظی نفث و باید که شش روز بیاپی استعمال کنند مجربست و چون ورق تر وی را
بکوبند و ضماد کنند تعقد امعا را و وجع آن نافع بود و اسحق بن عمران گوید مضر بود بگرده
و مثانه تا جدی که خون بوقت بول از وی جدا شود و تخم زراوند دفع مضرت وی میکند
چون با وی خلط کنند یا پس از وی یا بعد از وی بیاشامند و صاحب منهاج گوید مضر بود

ببعض

ببعض و گرده و مثانه و مصلح آن سنبل الطیب بود و بدل آن بوزن آن اسارون
و چهار دانگ وزن آن لبان و گویند بدل آن افتیمون و بنجیون است و گویند
بدل آن بوزن آن لاغیه است و صاحب منهاج گوید شربتی از وی مقدار نیم درم
بود و سده جگر و سپرز بگشاید و حیض براند فرنجمشک افرنجمشک خوانند و گفته
شد و وی بواسیر را نافع بود و مره بیفزاید و تخم وی چون بیاشامند مجفف منی
بود و وی معتدل تر از مرزنگوش و سیسنبر بود و در الف گفته شد و بدل آن گویند
قرنفل است با بادرنجبویه بوزن آن و وزن را بالنکوی گنده خوانند فرصاد توت
است و در تا گفته شد فرفین بقلة الحمقاء است و گفته شد فرفیر و فرم
بنفسج است و گفته شد فریقه حلبه است و گفته شد فرسلون طلق
است و گفته شد فوقت شاهترج است و گفته شد فرفخ و فرفخ بقلة
الحمقاء است و گفته شد فراخ الحمام بابچه کبوتر بچه گویند و در وی حرارتی در طبی
فضلی بود و گویند گرمتر از جمیع گوشت مرغان بود و دشوار هضم بود و خون بسیار
از وی متولد شود در طوبت و صاحب منهاج گوید مفلوج را گوشت وی خوردن
سود دهد و گوشت وی کثیر الفضول و سریع العفونت بود تا بجدی که سهر
آورد و مصلح وی کشنیز و سرکه بود و محرور مزاج را اولی آن بود که با آب غوره
و کشنیز و مغز خیار خورد و رازی گوید گوشت وی گرم و خشک بود و بسوی
حرارت ظاهر بود مجد و موافق محرور الامعا است از گوشت مرغ از شکم بیرون
آید خاصه چون با آب و نخود و شبت و نمک بپزند و مرق وی نافع بود و سرد

مزاج را و کسی که شکم وی قبضی داشته باشد و درد پشت که سبب آن خلطی غلیظ قرین
بود و کرده را فربه کند و باه را زیاده کند اما مضر بود بچشم و دماغ خاصه بریان کرده و اولی
آن بود که بر سر آن چیزی بپاشند که منع صعود آن بخار از سر بکند موافق کرده بود و باه را زیاده
کند و شریف گوید ادمان اکل بریان کرده وی یا کردن خون را بسوزاند و باشد که بجذام
کشد خاصه در مزاج طفلان کوچک و صاحب مزاجان گرم و هم گوید چون کبوتر بچه در
دیگ اندازند و در روغن بجنبد بر سر آن کنند چندانکه او را بپوشاند و نمک و هیچ توابل در آن
نکنند و بپزند چون پخته شود کسی که سنگ مثانه داشته باشد بخورد بفرمان حق تعالی از وی زایل
شود **فرو** گرمترین پوست روباه بود پس سمور پس فنک و قاقم بعد از آن جلبان و بر سر
بجای خود گفته شد **فستق** بپارسی پسته گویند گرمتر از گردکان و بادام بود و نیکوترین
آن بزرگ بود و طبیعت وی گرم بود در سیم و خشک بود در دوم و گویند گرمی وی در آخر
دوم بود و گویند خشک بود در سیم و گویند در وی رطوبتی فضلی بود و گویند
تر است در سیم پسته جگر بگشاید و منع غثیان بکند و قوت معده و فم معده
بدهد و شکم براند و گزندگی جانوران را سود دهد و باه را زیادت کند و سرفه بلغمی را
نافع بود و گزندگی عقرب و غذا اندک دهد و تشنگی آورد و مصلح وی زردآلوی خشک
بود و شریف گوید از خواص وی آنست که بوی دهان را خوش کند و مغص زایل
کند و گویند پوست بیرونی سبز وی چون در آب بجوشانند و بیاشامند تشنگی
بنشاند و قی باز دارد و شکم را ببندد و روغن وی مضر بود بمعده بخاصیتی که در وی است
و بدل آن بوزن آن مغز بادام و مغز حبة الخضرا بود و گویند نیم وزن آن مغز جوز

ونیم وزن

ونیم وزن آن مغز بن **فستق للعاویه** حب البان است و گفته شد **فشاغ** بلغت
اندلسی ربوله خوانند و صاحب جامع صفت وی گفته که نبات وی چون بر شاخهای
انگور پیچیده شود مفسد وی بود و مؤلف گوید بشیرازی آنرا سیرم خوانند **فصفصه**
بپارسی اسپست خوانند چون تر بود فصفصه و رطبه گویند و چون خشک گردد قت
و علف گویند و نیکوترین آن سبز املس ورق بود و در وی تلخی بود تخم وی منی
و شیر بیفزاید و رازی گوید چون وی را بپزند و بکوبند تا چون مرهم شود و ضماد کنند بر پشت
کسی که رعشه داشته باشد هر روز دو نوبت رعشه زایل کند وی نیز رعشه
ببرد خوردن و تمریخ کردن و غافقی گوید دواب را فربه کند و تر آن شکم براند و خشک
آن شکم ببندد و سرفه و خشونت سینه را نافع بود **فضا** عجم الزبیب است
و گفته شد **فضه** ابن ماسه گوید نخالهٔ وی سرد و خشک بود باعتدال و گویند
معتدل بود در گرمی و سردی و گویند بغایت قابض بود و شیخ الرئیس گوید نخالهٔ وی
چون با ادویه بیامیزند خفقان را نافع بود و رطوبت لزج را سود دهد و جرب و حکه
و عسر البول را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی دانگی بود و فعل وی حکم فعل یاقوت
داشته باشد لیکن بجای ضعیفتر از وی بود و گویند شراب از نقره خوردن مستی
زود آرد و نقره چون بوی گوگرد بشنود سیاه گردد و چون با نمک بشویند سیاهی
از وی زایل شود و نخالهٔ وی چون با زیبق بر بواسیر طلا کنند نافع بود و وی مضر
بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و این مؤلف گوید آورده اند که هر خاصیت که در
زر بود در نقره اما نه بقوت زر و اصل نقره کار زیبقی است غالب بر بخار

کرفس هم بمقدار وهم بکیفیت اگر برودت یابد ومنعقد گردد فطر سماروغ گویند وآن
انواع است یک نوع فقع گویند ویک نوع فوشنه خوانند وفقع را بپارسی همکل گویند ویک
نوع فقیل ومجموع انواع را کماه خوانند وبدترین همه فطر بود ویک نوع صحرایی بود ونوعی در بیخ
سرگین روید ونوعی در بیخ خم شراب آنچه سرخ بود زهر بود وآنچه سفید بود با دانه
آنچه در بیخ خم شراب روید پوست وی باز کنند وخشک کنند هر گاه مقدار سر
انگشتی بدهند مدهوش گردد وپوست وی زهر بود وگویند هر که بنا با یا سماروغ بخورد
نفس وی منقطع شود ودیگر فرزند ازوی حاصل نشود وخلطی غلیظ بد ازوی متولد شود وخشک
کرده وی را بدی کمتر بود وطبیعت فطر سرد وتر بود در آخر سیم وگویند در دوم خناق
وسکته آورد وگاه باشد که بکشد واگر نکشد هیضه وعسر البول احداث کند
چون بسیار خورده بود وی دشوار هضم بود ونوع کننده غشی وضیق النفس وعرق سرد
آورد وباشد که در روز بکشد وآن در موضعهای عفن یا در موضعی که مقام گزندگان بود
یا در بیخ درخت زیتون روید ومصلح وی آنست که مسلوق کرده با گشنیز تر وخشک
بخورند که بخاصیت مضرت وی می کند وشراب صرف بر سر آن خورده ومعالجه کنند
وی بمقطعات کنند مانند سکنجبین وفودنج فطراسالیون تخم کرفس کوهی بود
وآن دانه سیاه طولانی شکل بود وطبیعت آن گرم وخشک بود در سیم وقوت وی
زیاده از بستانی بود وبدل آن دو وزن آن تخم کرفس بود وجالینوس گوید
بدل آن نیم وزن آن افسنتین بود فقلامیوس گویند که آن بخور مریم است وگفته شد
فغولیون حماست وگفته شد فقع نوعی از کماه است بپارسی همکل خوانند

فقلامیوس

وآن

وآن در لب چاهها واندرون چاه وکنار آبها روید وآن سالم تر از فطر بود وطبیعت آن
سرد وتر بود وغلیظ فقد تخم بنجنکشت است وگفته شد فقاح الاذخر هر نوعی از ریا
که بود واذخر فقاح خوانند بهترین آن خوشبوی بود وطبیعت آن گرم بود در اول وخشک
بود در دوم خون حیض ببندد مقدار ما یخورد ازوی یک مثقال بود ونفث دم را نافع بود و
طبیخ وی سنگ بریزاند وبول وحیض براند بقراط گوید درد رحم وگرده وزخم فم المعده وسرد
که در جگر بود ومعده سود دهد واگر مداومت بوییدن وی کنند سر را گران کند وخواب
آورد واسحق گوید معطل خون بود ومصلح وی بازرد است وبدل وی قصب الذریره
فقاح التورنجان اصابع هرمس است وگفته شد فقاح الکرم بپارسی وخ خوانند
وآن شکوفه انگور بود وطبیعت آن سرد است فقاح الملح زهرة الملح است
وگفته شد فقلامیون فقیلاموس است وگفته شد فقلامیون آخر
صریمة الجدی است وگفته شد فلنجه افلنجه خوانند وآن تخمیست مانند
خردل لیکن بغایت سرخ بود ونیکوترین آن بود که چون در دست بمالند بوی سیب
کند وطبیعت آن گرم وخشک بود وآن در عطریات مستعمل کنند ومقوی معده
وجگر سرد بود وسده که در سر بود بگشاید وقوت دماغ بدهد وآنچه زرد بود یا سیاه
بد بود وچون بحق کنند برزیت بر گزندگی عقرب طلا کنند نافع بود فل صاحب
منهاج گوید فاغیه است وآن بیخ نیلوفر هندی بود وقوت وی مانند قوت
بیروح بود وگویند گرم وخشک بود صداع را اضافه کردن نافع بود واسحق گوید نیم
درم ازوی بحق کرده درد معده را نافع بود ومضر بود بمثانه ومصلح وی عسل بود

بدل لفاح و صاحب جامع گوید از قول اسحق بن عمران که فلفل ثمری هندی بود بمقدار فستقی
ولون قشر وی بلون فندق ماند و مغز وی چرب بود مانند مغز چلغوزه زردی که بسفیدی
مایل بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سیم استرخا و عصب را نافع بود و بواسیر فلفل
اصل الفلفل است بپارسی بیخ درخت فلفل خوانند و آن چوبی بود و بشکل قسط
بود و طبیعت آن گرم و خشک بود دردهای سرد و تشنج امتلائی و تورس و قولنج
و بادهای سرد را نافع بود و بر ورک طلا کردن عرق النسا را سود دهد و فائق
گوید لون را نیکو گرداند و مره سودا بیرون آورد بقوت چنانکه ادویه مسهله بیرون
آورد و باه را زیاده کند و چون با سرکه بیامیزند و ضماد کنند یا بپاشند ورم سپرز را
تحلیل دهد و چون با مویز بخایند و بدان غرغره کنند با مویز بلغم را قلع کند
و بدل آن دار فلفل بود و گویند بدل آن بوزن آن نارمشک و دو دانگ آن سورنجان
و نیم وزن آن مغز خشکدانه فلفل ابیض درخت فلفل مانند درخت انار
بود و جالینوس گوید اول ثمره فلفل دار فلفل بود از بهر آنست که دار فلفل زیر از
فلفل بود و دار فلفل گفته شد و هم گوید ثمره فلفل چون نارسیده بود فلفل
سفید بود و چون رسید فلفل سیاه بود و مؤلف گوید چندانکه تفحص کردیم از
بازرگانان که از طرف هند آمدند این خلافست درخت دار فلفل غیر درخت
فلفل است و بیشتر در بنگاله می باشد و آنکه گویند که فلفل سفید نیز از درخت
فلفل سیاه است آن نیز هم خلافست و این مؤلف گوید که گویند که فلفل چون
از بار فرو گیرند بجوشانند تا جای دیگر نکارند و فلفل زمستان و تابستان بار آورد

خوشه خوشه چون آفتاب گرم شود برگها در آن خوشها افتد تا سوخته نشود و چون آفتاب
فرو شود برگها از آن باز شود و درخت فلفل حر بود مالک ندارد و صاحب منهاج گوید
از قول دیسقوریدوس که بهترین وی آن بود که سبک بود و گرمی وی ضعیف‌تر از سیاه بود
و مؤلف گوید فلفل سفید بزرگتر از فلفل سیاه بود و لون وی بزردی مایل بود و بمقدار
نخودی کوچک بود مقدار امس طبیعت آن گرم بود در سیم و خشک بود در چهارم چون
تکلها کنند بجهت جلای تمام بدهد و هضم طعام بکند و اشتها بیاورد و ورم سپرز را
نیکو گرداند و بول و حیض براند و طبیعت نرم گرداند اندک و بسیار زردتر باقات
مستعمل کنند بلغم و سودا پاک کند و مقدار یک خود از وی تا یک مثقال بود و وی مجفف معی
مغفر حیض بود و مضر بود بگرده و مصلحش عسل بود ابن ماسه گوید بدل وی زنجبیل بود
فلفل اسود بیونانی بپارسی خوانند و وی گرمتر از سفید بود و طبیعت آن
گرم و خشک بود در چهارم و دردهای جنبی و تحلیلی بود و جلا بدهد و بلغم لزج را دفع
کند و مسخن اعصاب بود و مسکن آن و چون با رفت بیامیزند و مخلوط خنازیر
بود و چون با قیروطی نطرون بیامیزند بهق زایل کند و غذای [illegible] را لطیف
گرداند و بول براند و اگر بعد از مجامعت زن بخود برگیرد آبستن نشود و جهت تاریکی چشم
و آب رفتن آن نافع بود و سرد مزاج را نیکو بود و مسخن معده و جگر بود و جمیع اعضا و مسخن خون
بود و اگر سحق کرده با پیاز و نمک بیامیزند و بر داء الثعلب ضماد کنند بعد از آنکه نیک
مالیده باشند آن موضع موی برویاند و چون سحق کرده در روغن زیت بجوشانند و بمالند
فالج و خدر را نافع بود و اعضایی که سردی بر وی غالب بود و چون با ادویه بیامیزند که در [illegible]

قبض بود تقطیر البول که از سردی بود سود دهد وهم چنین فالج و خدر و رعشه را مفید بود و فی الجمله علتی
که در اعصاب حادث شود و گویند بدل آن یک وزن و نیم آن فلفل سفید بود **فلفل الما**
بیوفانی اودر و بابا ری گویند و آن نباتیست که در آبهای ایستاده روید و آبهای که آهسته رواند
بود و ترکان وی را افرغیبی خوانند و گویند چون کرکس وی را بخورد بمیرد و نباتیست آزاد است
دارد و ساق وی تا کرده داشته بود و دراز وی تا یک گز بود و ورق وی مانند ورق بید
بود و بزرگتر و سفید و بطعم فلفل بود و بوی وی خوش بود و ثمر وی کوچک بود در رسته
بر شاخهای کوچک که از بن ورق مجتمع بود بعضی بر بعضی مانند خوشه و بطعم بغایت
حریف بود چون ضماد کنند ورق و ثمر وی ورمهای بلغمی را و ورمهای ازمن تحلیل دهد و سیاهی
که در زیر چشم بود زایل کند و کلف و نمش که بر روی بود ضماد کردن سود دهد و هیچ منفعت
ندارد و مؤلف گوید آن زنجبیل الکلاب است و گفته شد **فلفل السودان** حبیست
مانند حبیان و بطعم مانند فلفل بود و از بلاد سودان آرند درد دندان را نافع بود و چنین
آن **فلفل الصقار** بزر فنجنگشت است و گفته شد **فلفل القرود** حب الکم است
و در کرم گفته شد **فلفل الخواص** ما هو دانه است و گفته شد **فلیفله** اسم هر نوع
ایست که آن ثمر عود بود و گفته شد و اهل اندلس بخوارا این اسم خوانند و بعضی
فنجنگشت را بدین اسم خوانند **فلغمونی** حبق جبلی بود بپارسی پودنه کوهی گویند
و آن نوعی از پودنه است طبیعت آن گرم و خشک بود و نیکوترین آن صحرایی بود و یک
مثقال از وی مسهل بیرون آورد و مضر بود بمعده و مصلح آن پودنه بری بود
فلنجمشک فرنجمشک است و گفته شد **فنجنکشت** درخته اوراق و دخته

اصابع

اصابع گویند و گفته شد **فنا** عنب الثعلب است و گفته شد **فطافلون**
فنجنگشت است و گفته شد **فنک** گرمتر از سنجاب بود و سردتر از سمور و رازی
گوید فنک و قاقم و موصل معتدل بوند در حرارت **فوم** حنطه است و گفته شد
فوبل عفلول و تفلول گویند و گفته شد **فول** جرجر گویند و آن باقلاست و گفته
شد **فولیون** جعده است و گفته شد **فوشنه** نوشنه گویند و آن نوعی
از فطر است و گفته شد **فوحجی** است که ورق نبات وی مانند ورق
کرفس بود بزرگتر و گل وی مانند نرگس بود و بزرگتر و ساق وی یک گز زیاده بود
و لون وی مایل بزرقی بود و سبزی وی مانند خضری بود و در اصل وی عطریتی بود
و گویند قوت وی مانند سنبل بود و در بسیار وی چیز نیکوتر از وی بود ادرار
بول بیشتر از سنبل کند و طبیعت وی گرم و خشک بود و درد پهلو را نافع بود
و بول و حیض براند خشک وی و مطبوخ وی داء الثعلب را سود دهد
و مقدار ماخوذ از وی نیم مثقال بود و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی تخم رازیانه
بود و جالینوس گوید کبابه در طعم و قوت مانند وی بود الا لطیفتر از او بود و گویند
بدل آن بوزن آن سنبل و کبابه بود و گویند بدل آن فلفل سیاه است **فوفل**
ثمریست که در قوت مانند صندل سرخ بود و درخت وی مانند درخت نارگیل بود
و وی سرد بود بقوت یابس و قابض بود و ورمهای گرم غلیظ را طلا کردن نافع بود
و اعضای سست را محکم گرداند و بوی دهان خوش کند و قوت معده بدهد و قوت
دل بدهد و منع التهاب چشم و جرب آن بکند و حرارت دهان باز دارد و قوت

لثه و دندان بد بود و گویند بدل وی دو وزن وی صندل سرخ بود و نیم وزن آن گشنیز تر
فوتنج جبلی و فودنج نیز گویند و آن سه نوع بود جبلی و نهری و بری و مؤلف گوید جبلی
دو نوع بود یک نوع را حاشا خوانند و گفته شد و یک نوع دیگر فلفمون و هم گفته شد
و بری دو نوع بود یک نوع را اسقطراسیع خوانند و گفته شود و یک نوع دیگر پودنه صحرائی خوانند
و آن مطلق پودنه بود و نهری یک نوع بیش نبود و نیکوترین جبلی آن بود که خوشبوی
و تازه و سبز بود و ورق آن کوچک بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سیم ملطفی
بغایت قوت بود و عرق براند و بر اثرهای سیاهی که در بدن بود ضماد کردن
نافع بود خاصه چون بشراب پخته باشد و طبیخ وی در حمام جرب و حکه زایل کند و جذام
را نافع بود و ریش دهن و فواق زایل کند و چون با عسل و نمک بیاشامند فضول که در معده
بود بیرون آورد و چون خشک کنند و بسوزانند و سحق کنند جهت استرخاء لثه نافع بود
و چون با سویق ضماد کنند ورم گرم را نافع بود و یرقان و استسقا را نافع بود و مسهل بود
بود و شربتی یک درم و نیم بود و جلاب و گزندگی عقرب را نافع بود و عصاره وی با
مطبوخ گزندگی سباع را نافع بود و چون بکوبند و بیزند و بیاشامند بچه بیفکند و بعضی
گویند مضر بود با معا و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی یک وزن و نیم فودنج نهری بود
فوتنج نهری قوت شراب وی مانند قوت شراب حاشا بود و نیکو
ترین پودنه جویی سبزتر بود و پودنه فارسی اقوی بود از جمله فودنها و طبیعت آن
گرم و خشک بود در سیم چون بخورند و بعد از آن ماء الجبن بیاشامند چند روز بیاشامند
داء الفیل را مفید بود و دوالی و طبیخ وی انتصاب نفس را سود دهد و چون

باسرکه

باسرکه نزدیک بینی کسی برند که غشی کرده باشد نافع بود و منع احتلام بکند
و طبیخ وی نافض را نافع بود و روغن وی را مربخ کردن همین سبیل و خوردن او و ضماد
کردن گزندگی جانوران را نافع بود و اگر با شراب بیاشامند دفع سموم قتاله
بکند خاصه که بیش از آن خورده بود و از دخان ورق وی گزندگان بگریزند
و خائیدن وی بوی سیر و پیاز زایل کند و شربتی از وی یک درم بود و چون با شراب
بپزند و صاحب جذام ضماد کند نافع بود و وی مقطع باه بود از بهر زردی بکرده و گویند مصلح
وی کثیرا بود و گویند بدل آن نعناع است فوه معروف بود بفوه الصباغین بتازی
روناس گویند و آن بیخیست سرخ که صباغان مستعمل کنند نیکوترین آن بود که تازه و سرخ
و باریک بود که از اردبیل آرند و آن معروف بود بروندی و این مؤلف گوید در شیراز
نوعی هست که در عمل و رنگ به از روندی بود طبیعت آن گرم و خشک بود و گویند
در وی بعضی سردی بود و جلای باعتدال دهد و بهق سفید و قوبا را با سرکه طلا کردن نافع
بود و بدن را از هر اثری که بود پاک کند و یک درم تا دو درم جهت سقطه و ضربه نافع بود
چون با قدحی شراب بیاشامند و ثمر وی چون با سکنجبین بیاشامند ورم سپرز
بگدازند و ورق وی چون بیاشامند گزندگی جانوران را سود دهد و طبیخ وی
چون زنان بخود برگیرند حیض براند و وی بغایت مضر بود تا بحدی ادرار بول کند که
خون بیاید و جگر و سپرز پاک کند و سده آن بگشاید و چون با ماء العسل بیاشامند
عرق النسا و وجع ورک و استرخاء اعضا را نافع بود اگر با عسل ضماد کنند همین سبیل
و دلیل آن بود که کسی آن بیاشامد که بر از بجام رود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح آن

انیسون است دیسقوریدوس گوید بدل وی در تنقیه جگر و سپرز و انزال حیض
و بدل بوزن آن سلیخه و دو دانگ وزن آن مویز سیاه و گویند بدل وی در حبس و بق
شیطرج است **فیلجوش** بپارسی پیلگوش خوانند و آن لوف است و در لام گفته شود
فیجن سداب است و گفته شد **فیلزهرج** درخت حضض است و ثمره وی مانند
فلفل بود و حضض عصاره وی است و معتدل بود در حرارت و رطوبت و برودت
بر موی طلا کردن قوت آن بدهد و چون بیاشامند درد سپرز و یرقان را نافع بود و طبیخ
فروع وی حیض براند و بدل وی حضض بود **فیروزج** نوعی از احجار است ازرق و نیکوترین
آن نشابوری بود و ابن مولف گوید انواع فیروزه بسیار است و بهترین آن
ابو اسحاقی بود بعد از آن ازهری پس سلیمانی پس آسمانگونی که آنرا خاکی نیز خوانند
دیگر عبدالمجیدی هم عندلیبی هم گنجه و آن ادنا ترین فیروزه بود اما این زمان معادن
نشابور هم خرابست و فیروزج کرمانی درین عهد بسیار است بدرنگ و چون باشد
لاجرم باندک مایه چربی بوی رسد بسبب رخاوت تخلخل اجزا در آن تجاویف
عفن گردد و سبز رنگ گردد و طراوت اصل باطل کند طبیعت آن سرد و خشک
بود چون سحق کرده بیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود و در لیس اندرون و چون
در داروی چشم کنند شبکوری و تاریکی چشم را نافع بود و گویند روغن بوی رسد
خراب شود و عرق همین و لون آن تکلیف و رنگ تباه شود و ارسطاطالیس
گوید هر جوهری از احجار که از لون خود بگردد پوشیدن آن بد بود و ابن مولف
گوید فیروزه خوش رنگ روشنایی چشم زیاده کند و با خود داشتن بفال نیکو دارند

وگویند

وگویند بر خصمان فیروز شوند و در مفرحات ترکیب کنند تصفیه اخلاط کند و تفریح
بخشد و اکسیریان گویند اگر فیروزه سوده بر زر شکن در افکنند شکن ازو برود نیک
قبول کند و طبیعت وی سرد و خشک بود **فیل** حیوانی معروف است دندان وی را
عاج خوانند ابن مولف گوید فیل معروفست بتکبر و لجاج و فیل از همه حیوانات ترسد
مگر از گربه و فیل دو سر دارد و معکوس آنکس که بنوازند گوید دندان است و حال آنکه
مخرج وی از اصل قرن است و میان وی مجوفست و فیل را اقیم گویند یعنی کوچک
دهن و دهنش را هم نیاید و فیل نتواند خفتن و چون بیفتاد نتواند برخواستن
خفتن وی تکیه بود بر چیزی هندوان گویند مستانی وی هر سال عرق کند عرقی
خوشبوی تر از مشک و عمر فیل صد و پنجاه سال بود و ماده سال آبستن بود و چون
بزاید دیگر بار بگیرد دیسقوریدوس گوید براده عاج قابض بود چون بر کلف
ضماد کنند زایل کند و شریف گوید نشاره عاج هم روزه دو درم بماء العسل
بیاشامند حفظ را نیکو بود و اگر زنی که عاقره بود هفت روز بیابی هر روز دو درم
نشاره وی بماء العسل بیاشامد بعد از آن جماع دهد آبستن شود بفرمان حق تعالی
و مولف گوید امتحان نوعی دیگر کردیم شب بشب یکمثقال نشاره عاج
با یک مثقال نبات مصری سوده زن سفوف ساخت و شب سیم و چهارم
مرد با وی مجامعت کرد آبستن شد بفرمان باری تعالی اما بشرط آنکه بعد از طهر بود
و اگر نشاره وی جزوی با هم وزن آن براده آهن بیامیزند و بغایت سحق کنند
و بر بواسیر مقعد باشند نافع بود و طبری گوید چون از دندان فیل چیزی در گردن

طفل آویزند از بجاء اطفال ایمن بود واز سرکین فیل چون فرزجه سازند با عسل وچون
زنان بخود برگیرد هرگز آبستن نشود وبخوردی صاحب تب بلغمی را سودمند بود وچون
بسوزانند وبر سعفه تر طلا کنند زایل کند وچون در موضعی که پشه بود بخور کنند بگریزند
واگر ادمان کنند هرگز باز انجا نرود وابن زهر در خواص آورده که اگر انگور خت انگور وزرع
ودرختهای دیگر با استخوان فیل بخور کنند قطعا هیچ کرم گرد آن نگردد واگر پاره از دندانها
وی با دو درم سیاه بندد در گردن گاو وآویزد آن گاو از وبا ایمن گردد واگر از براده وی ده درم
با آب بودنه کوهی چند روز بیاشامد مجذوم را نافع بود ورا منکند که جهت
زیادت شود واگر از پاره عاج بر عضوی نهند که استخوان در وی شکسته باشد
جذب کند وبآسانی بیرون آورد **فیطل** اهل اندلس طلله خوانند وآن کمون بری بود
وسفید دلیون گویند ودر صفت کمون گفته شود **فینک** فینج نیز گویند وآن قندوز است
وگفته شود **باب القاف قاقله** دو نوع است بزرگ وکوچک
ازان بزرگ از جوزبوا بزرگتر بود وحب آن مانند پنبه دانه بود سبز رنگ وپوست
آن صلب بود ورنگ آن سرخی بود که بسیاهی زند وقاقله کوچک شوشمیر خوانند
وخیر بوا وهل بوا وهیل بوا آن سه نوع است نوعی بمقدار استخوان بلیله بود ویک
نوع بمقدار جوزبوا لیکن مثلث شکل بود واین بالیسان نزدیک بیکدیگر بود ویک نوع
دیگر هیل است وگویند لطیفتر از زرنب بود وبزرگ را فرخوانند وکوچک را ماده
طبیعت آن گرم وخشک است در آخر درجه دوم تا اول سیم ماکان الحکیم گفته
وچون هر روز نیم درم از وی بیاشامند وگویند بهندال نزدیک بود ودر وی قبض

وتحلیلی

وتحلیلی وتقویتی بود وغثیان را نافع بود با آب انار وحموضه را یاری دهد
ومعده وامعا را پاک کند ومستعمل از وی تا یک درم بود ودرد جگر سرد را نافع بود وسوده
آن یک شاید چون با سکنجبین یک هفته بیاشامند هرع را نافع بود وچون هر روز
دو درم از وی بیاشامند چون با تخم خیارین بیامیزند اجزا مساوی وهر روز یک درم
با سکنجبین بیاشامند سنگ گرده بریزاند وکوچک وی نشف رطوبات
از گرده وسینه وحلق ومعده بکند وهضم را قوت دهد زیاده از نوع بزرگ
ولطیفتر از وی بود وقبض وی کمتر بود وحراقه بیشتر وگویند قاقله مضر بود
بشش ومصلح وی قند بود وبدل قاقله کبار یک وزن ونیم صغار بود وگویند
هم وزن آن کبابه ونیم وزن آن قرنفل وبدل قاقله صغار بوزن آن قرنفل بود
قاقلی نباتیست مانند اشنان ودر طعم وی شوری بود با قبض
واحمق گویند مانند کشوث بود در فعل وطبیعت وی گرم وخشک بود در اول
ومسهل آب زرد بود خاصه تخم وی واگر آب وی ومدر بول ومنی بود ومسهل
صفرا بود وضعف جگر را سود دهد وکیموس وی نیکو بود ودر معده ثقلی
پیدا کند بسبب اندک لزوجتی که در وی هست وشربتی از آب وی
دو دانگ رطل تا نیم رطل بود با ده درم شکر سرخ وصاحب منهاج گوید با شکر
العشر وحبیش بن الحسن گوید شکر سرخ با وقتی دیبا سرخ والبلاب نیکو
بود تر بود وقوی تر از شکر **قاتل النمر** خانق النمر است وگفته شد **قاتل**
النحل نیلوفرست وگفته شود **قاتل ابیه** بداشقال وبدکشان گویند وگفته شد

قاتل نفسه نوعي از اشق است وگفته شد قاتل الکلب ادارا قي خوانند
وآن خانق الکلب است وگفته شد قاره بیوناني سقاخیس گویند وگفته شد قاتل
العلق نوعي از اناغالس است انثی که زهر وي ازرق بود وآن اذان الفار است
ودر الف گفته شد قاتل الذئب خانق الذئب است وگفته شد قاطون
اربغا است وگفته شد قاوند قیوند خوانند بپارسي تخم قاوندي وبه قاوندي گویند
ودر روستاییان شیر از دیر اشیر بیل خوانند وآن از هندوستان آورند مانند پسته بود
وطبیعت وي گرم بود درد هاي که از سردي بود چون بکیلدم ازوي حمولي کنند دیباش مند
نافع بود ومالیدن نیز سود دارد وصاحب جامع گوید دیرا از ثمره گیرند که مانند فندق
بود با آسیاب خرد کنند وروغن وي بگیرند ودوا کنند تا منجمد گردد وابن مولف گوید
در ترکستان مرغي است وآن را نیز قاوند خوانند وبه دیر اهم قاوندي گویند وهم چنین
گرم بود درد هاي سرد را تسکین دهد قاقیا اقاقیا است وگفته شد
قاتل الحیه خصي الکلب است وگفته شد واز بهر آن این اسم بر وي نهاده
اند که ایشان دو بیخ اند مانند فندق چون که در سالي یکي فربه بود ویکي لاغر ودر سال دیگر آنکه
فربه بود لاغر گردد ولاغر فربه شود قافسه بپارسي سکندرانه گویند ودر خواص
گفته شود قبج حجل خوانند بپارسي کبک گویند صاحب منهاج گوید نیز دیگ
بطیهوج بود وطبع وي الطف لحوم بود وگرم وتر بود چون بریان کنند شکم ببندد
ومسمن بود وباه را زیاده کند ودل را دلیر کند وغذا البسا دهد از اهل اکر مح
در هضم شود وشریف گوید گوشت وي معتدل بود غذا نیکو دهد وزود هضم شود
هضم

ودماغ وي

ودماغ وي چون با شراب صرف بیاشامند صاحب یرقان را نافع بود وجگر وي
چون گرم بمقدار نیم مثقال فرو برند صرع را سود دهد وزهره وي سبکوري وتاریکي چشم
را نافع بود کحل کردن وچون زهره وي سعوط کنند در هر ماه ذهن زیاده کند ونسیان
کم کند وقوت باصره بیفزاید واگر زهره وي با مروارید ناسفته ومثل آن مسک اجزا
مساوي سحق کرده کحل کنند سفیدي چشم وغشاوت را سود مند بود وبیضه وي
چون با سرکه عنصل بپزند وبخورند زردي شکم ومغص را نافع بود قت رطبه خشک
است وآن فصفصه است وگفته شد قتاد خاریست که صمغ وي کثیرا
است وبشیرازي انرا گم خوانند وخار وي را بسوزانند چوب وي را انگاره تر
دهند وغذاي نیکو بود ایشان را وطبیعت آن گرم وتر بود وسرفه را نیکو بود وقرحه
شش ومنفعت کثیرا در کاف گفته شود قثا قثعر خوانند وآن کي آن
شعار بر وضغابیس گویند وبپارسي خیارزه وشکیار وخیار دراز هم خوانند ونیکوترین
آن نیشابوري پخته بود طبیعت آن سرد وتر بود درسیوم تسکین حرارت
وصفرا بکند وبول براند وتشنگي بنشاند ومثانه را موافق بود وبوییدن قثا
رغشي مغشي که از حرارت بود انتعاش بخشد وورق وي با عسل بر شري
بلغمي طلا کردن نافع بود وخوردن وي گزندگي سگ دیوانه را نافع بود وکیموس
وي بد بود ومستعد عفونت بود وتبهاي صعب آورد ودرد معده ودفع ضرر
وي بعسل یا مویز کنند یا نانخواه ورازي گوید سکنجبین از خیار بود وزود تر گذرد
وخیار وخیارزه وکدو محرور مزاج را نافع بود ومحتاج اصلاح نبود لیکن اگر بسیار بخورند

نفخ در شکم و ثقل پیدا کند و مصلح آن جوارش کمونی و سکنجبین بود اما سرد مزاج را
مضر بود و اولی آن بود که بسیار نخورند و شراب بقوه صرف از پی آن بیاشامند
و جوارشات گرم **قثاء هندی** خیار چنبر است و گفته شد **قثاء الحمار** بپارسی
خیار زه سپید گویند و آن قثاء بری بود و اهل اندلس علقم گویند و اردقیاقی نیز گویند
و بیونانی اسغیرا و اغریوس و عصارهٔ ثمر وی را در آخر تابستان که زرد شود در خرقه
کنند بر روی خاکستر و بمالند تا آب از وی بیرون آید و بمنخلی بپالایند و در
ظرف کنند و خشک کنند بر روی خاکستر و بعد از آن بر لوحی کنند و در سایه قرص
سازند یا کرباس سه تو کنند بر روی خاکستر بیخته و عصارهٔ غلیظ
بر آن ریزند تا آب فرو خورد پس در سایه اندازد و سحق کنند و قرص سازند
طبیعت آن گرم و خشک بود در اول درجه سیم و گویند حرارت وی در دوم بود
ملطف و محلل بود و بیخ وی چون بدان مضمضه کنند با پوست جوهر دندان بلغمی
کهن که بود تحلیل دهد و چون با صمغ البطم بر جراحات نهند از دمل هرچه بود
بگشاید و چون با سرکه بپزند و بر نقرس ضماد کنند نافع بود و طبیخ
وی در حقنه جهت عرق النسا سودمند بود مقدار یک درم و مضمضه بدان کردن درد
دندان را نیکو بود و چون خشک کرده سحق کنند بهق و جرب ریش شده و قوبا
و اثرهای سیاهی که از دمل و ریش بر روی پیدا شده باشد زایل کنند
و عصارهٔ ثمر وی حیض و بول براند و اگر زن بخود برگیرد بچه تباه کند و اگر بر سر
سعوط کنند یرقان سیاه را نافع و نافع بود صداع کهن و عصارهٔ وی چون

درگوش

درگوش چکانند درد گوش ببرد و چون با زیت کهن یا با عسل یا با زهرهٔ گاو بدان حقنه کنند
یا طلا کنند درد حنجره و خناق را نافع بود و دوای مسهل اخلاط خام غلیظ و مرهٔ سودا و ماء الاصفر
بود و باید که با ادویه که موافق بود خلط کنند مانند صبر و فنطوریون و سورنجان و بزوریدان و کمافیطوس
و قسط و مر و زعفران و سنبل الطیب و دارچینی و سلیخه و زراوند مدحرج و افتیمون و تخم کرفس
و فطراسالیون و جاوشیر و سکبینج و مقل و تربد و نمک هندی و حب بلسان و چون
با بعضی ازین ادویها بیامیزند نافع بود جهت بسیار دردها چون درد مفاصل و نقرس
و قولنج و لقوه و خدر دست و پای و دردهایی که از مرهٔ سودا بود و نشاید که با ادویهای
حاره مثل سقمونیا و تخم حنظل بیامیزند و شربتی از وی دانگی بود تا دو دانگ و نیم بحسب
مزاج و حضر بود و بیش و مصلح وی صمغ عربی و طین ارمنی و نشاسته بود و بیخ
وی سسته بود و اگر قثاء الحمار با روغن کنجد بپزند و بر بواسیر که ظاهر بود و بر اعوان
مقعد طلا کنند یا بعوض روغن کنجد روغن چراغ کنند خشک گرداند و بعضی از علمان
گویند روغن وی که از آب وی زیت بگیرند یا در آفتاب یا بر آتش بپزند آن
روغن نافع بود جهت سردی اعضا چون بدان بمالند و کلف و اثرهای که بر روی
بود زایل کند و نافع بود جهت دوی و طنین که در گوش بود و گرانی گوش که از ریحی
غلیظ باشد و شریف گوید چون طبیخ ساق و بیخ وی بیاشامند مجذوم را نافع بود
و اگر بیخ وی بآب کنند درد گوش بود و دردهای بلغمی که در گردن بود
نهند بگدازاند و روغن وی ~~مفاصل~~ مفاصل کهن و نقرس را بمالیدن
و خوردن نافع بود و شربتی از وی بقوه دو درم بود که با آرد جو بیامیزند

وی خلط خام و لزج بیرون آورد و ربو و ضیق النفس را نافع بود و عصارهٔ وی حقنه کردن
جهت درد پشت نافع بود لیکن مغص آورد و مسهل خون بود و تنها حقنه کردن خطر بود الا
که خلط کنند با ادویه که موافق بود و از یک درم تا یک مثقال کنند بحسب مزاج و باشد که قی
بافراط آورد و مداوای وی به پسته و جو بشراب یا سرکه کنند که قی باز دارد **قثاء**
النعام حنظل است و گفته شد **قثاء الحیة** از قول صاحب جامع زراوند
طویل است و از قول صاحب منهاج حنظل کوچک است و صفت هر دو گفته شد
قثد بپارسی خیار گویند و در حاوی گفته شد **قثدیا** قلیاست و گفته شود **قلاع**
رطبه است گفته شد **قثاء مریم** نباتیست که بیونانی قوطولیدون گویند و گفته
شود **قدید** گوشت خشک بود و نیکوترین آن بود که از ضان فربه بود و حرارت تشنگی
کمتر از نمک سود بود و قوت بدن بدهد مستسقی را نافع بود خاصه چون در روغن خوش نهند
تا تشنگی کمتر کند و گرسنگی که از مستی بود باطل کند و ... باشد بود و اولی آن بود که
که با روغن و سرکه بپزند **قرع** دبا خوانند بپارسی کدو گویند نیکوترین آن تر و سبز
بود و طبیعت آن سرد و تر بود در سیم غذایی که از وی متولد شود مانند مصاحب
وی بود و اگر با خردل بخورند خلطی حریف از وی متولد شود و اگر با نمک بخورند خلطی
صالح از وی حاصل شود و مسلوق وی غذا اندک دهد و زود بگذرد و مضرت وی ساکن کند
و مولد بلغم بود و محرور و مضرت وی مزاج را نافع بود حرارت بنشاند و تشنگی باز
دارد و خشونت سینه و سرفه و کسی را که جگر وی گرم بود و تب گرم را نافع بود چون
با جو آب یا ماش مقشر در روغن بادام شیرین بپزند و بخورند سرد مزاج و طبعی نرم و اطلاق آن

سوداش آید که خورند که قولنج غلیظ آورد و اگر خواهد که خورد با زیت مطجن کنند و مطیب
با فلفل و خردل و سداب و کرفس و نعناع کنند و شراب صرف بر سر آن خورند و جوارش
خردل و مری نیز مصلح وی بود و چون مسلوق کنند و بعد از آن بآب غوره و آب انار
و سرکه و روغن بادام و زیت اتفاق بخورند خلطی سلیم از وی حاصل شود و سویق
وی یا سرفه و درد سینه که از حرارت بود نافع بود و تشنگی بنشاند و گرب که
از صفرا بود سود دهد و درد حلق را نافع بود و رازی گوید روغن وی مانند روغن بنفشه
و نیلوفر بود شهر و حرارت را سود دهد و آب وی صداع زایل کند چون بیاشامند
یا بدان سر بشویند و اگر با روغن گل در گوش چکانند درد آن زایل کند و ورم دماغ
و چون در خمیر گیرند و در آتش بریان کنند و آب آن بگیرند و با قند بیاشامند تبهای
سوزان ساکن کند و تشنگی بنشاند و غذای نیکو دهد و چون فلوس
خیار شنبر و ترنجبین و شیره بنفشه در آن حل کنند و بیاشامند صفرا بجمله براند
و شریف گوید کدوی کوچک که اول بیرون آید چون در خمیر گیرند و بریان کنند
و آب آن حل کنند زردی چشم که از یرقان بود نافع بود و چون با سبل وی یا
کحل کنند درد چشم گرم زایل کند و پوست کدوی خشک چون بسوزانند در موضعی که
خون روان بود و انگشت نهند خون باز دارد و اگر بسوزانند و با سرکه بسرشند و بر ریش
طلا کنند نافع بود و دانه وی چون مقشر کنند و روغن از وی بگیرند درد گوش
و درد امعا که گرم را سود دهد و کرد چون با تو نرسد ... آن ... گشاده
درد آن بکنند و بخت الحدید بینداینند تا ممتلی شود و بن آن باز جای نهند و گل اندر

وچهل روز رها کنند بر درخت بعد از آن بچینند و آنچه در اندرون وی بود بیرون آورند و بیفشارند
آبی سیاه از وی بیرون آید در شیشه کنند که پر شود و رها کنند چون خواهند که استعمال کنند
خضاب آن بر سر نهند و بر موی خضاب کنند موی را سیاه گرداند بغایت و خضابی نیکو بود و جراده
کندر با تر چون ضماد کنند در ابتدای ورم چشم که از ضربت بود نافع بود خاصه چون با آرد
جو بر سرشته و هم چنین صداع گرم را چون بموضع درد لطوخ کنند خواه در تب خواه در غیر تب
و چون ضماد کنند بر چهره ریح ماده کند و پوست کردن خشک ریش ذکر را نافع بود و هم
چنین بواسیر که بر اعضا و یابس المزاج بود و سوختگی آتش را نافع بود و چون با روغن
گاو بر سرشته و مغز دانه وی با سرفه که از گرمی بود سود دهد و در تب سینه بود و قطع تشنگی
چون در آب بمالند و سوزش مثانه که از خلطی تیز بود نافع بود و وی مولد [illegible] معده
بود و دافع آن بود که با شونیز بیامیزند و در سعوط کردن بعد از آن با مری و سعتر و فلفل
و سعتر و خردل و فودنج استعمال کنند بپارسی میخک گویند و نوعی از آن مانند استخوان قرنفل
زیتون بود و درازتر و بغایت سیاه بود و علک وی در قوت علک البطم بود و نیکوترین
آن تیزبوی با شیرین [illegible] با تیزی و تلخی اندک بود که چوب وی باریک بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود در سیوم بوی دهان خوش کند و چشم را روشن کند و شبکوری
زایل کند کحل کردن و قوت جگر بدهد و دفع غشیان را نافع بود و سلس البول و تقطیر
البول را نافع بود و قطع کند چون از سردی بود و منفخ رحم زنان بود و اگر یک درم از وی سحق
کرده با شیر تازه بیاشامند با اشتها جماعت را قوت دهد و بوی وی مقوی
دماغ سرد بود و کسی که علت سودا بر وی غلبه کرده باشد و وی مقوی دل

ومفرح

و مفرح بود و سوداوی مزاج را مناسب بود و مقوی معده و جگر و جمیع اعضای باطن بود و محلل
آن و استسقا رحمی را نافع بود و مقوی اعضای رئیسه بود و بدین سبب است که
مجامعت را زیاده کند و یاری دهد و باه را که متولد شود از فضول غذا و معده و جمیع شکم
بشکند و دل را قوت دهد و گویند مضر بود بمعا و مصلح وی صمغ عربی بود و گویند بدل آن
نیم وزن آن جوزبوا و نیم وزن آن دارچینی بود و گویند بدل آن قرفه بود و گویند بدل آن
نیم وزن جوزبوا و نیم وزن آن فرنجمشک و نیم وزن آن خولنجان و گویند بوزن آن
فرنجمشک و بوزن آن خولنجان بود قریص بزر الانجره است و گفته شد قرنفل بستانی
فرنجمشک است و گفته شد قرفة القرنفل قرفة الطیب گویند و پوست چوب
درختی که بود از آن قرنفل خوانند و قوت وی نزدیک بقرنفل بود و آن پوستی سبز
بود بلون قرفه و طعم قرنفل کند غیر حلاوت دارچینی و اگر شیرین‌تر بود از قرنفل ضعیف‌تر
بود از قرنفل بفعل و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیم و گویند
معتدل بود در گرمی و سردی و بدل وی قرنفل بود قردمانا کرویا بری بود و کرویای جبلی
نیز گویند و مؤلف گوید بشیرازی [illegible] تخم تره تیزک گویند و طعم وی تلخی بود
و نیکوترین آن تازه زرد فربه بود طبیعت وی گرم بود در سیوم و خشک و سینه را
پاک کند و چون با آب بیاشامند صرع را نافع بود و سرفه که از سردی بود و عرق
النسا و فالج و استرخا و مغص را نافع بود و کرمها بکشد و حب القرع بیرون آرد
و چون با شراب بیاشامند درد گرده و عسر البول و قولنج را موافق بود و گزیدن
عقرب و مجموع گزندگان زهردار را نافع بود و چون بیاشامند یک درم از وی

با پوست بیخ غار سنگ مثانه بریزاند و چون سحق کنند و با مرکب برجرب و سعفه طلا
کنند زایل کند و دخان وی بچه در شکم بکشد و شربتی از وی یک مثقال بود و گویند مضر
بود بسپرز و مصلح وی انیسون بود و بدل آن اذخر و حمل بود و گویند بدل آن شکطرامشیع
است **قراصیا** جراسیا نیز گویند مولف گوید بپارسی آلو علی خوانند و آن سه نوع است
شیرین و ترش و عفص شیرین گرم و تر بود در دوم زود از معده بگذرد و مرخی وی بود و مستحیل
شود بهر طبعی که غالب بود و شکم براند و طبع نرم دارد و مع ذلک نفخ زیادت کند
اما مفسد غذا بود و مولد سودا و آنچه ترش بود تشنگی بنشاند و شکم ببندد
و معده بلغمی را مملو فضول بود سود دهد از بهر آنکه تخفیف دروی بیشتر بود که در عفص و آنچه
عفص بود ضد شیرین بود و دیسقوریدوس گوید چون تر بود شکم براند و چون خشک
بود شکم ببندد و صمغ وی چون با شراب و آب بیامیزند سرفه زایل کند و لون را
نیکو گرداند و چشم را روشن کند و منفعت شهوت بود و چون با شراب بیاشامند
سنگ بریزاند **قرقون** زعفران است و گفته شد **قرقوما** و قردقوما نیز گویند
و آن ثفل روغن زعفران بود یونانی و بهترین آن خوشبوی فربه سیاه بود که هیچ
چوب دروی نبود و چون در آب بکدازند بلون زعفران بود و چون بخایند دندان
را رنگ کند رنگی سخت که باقی بود و وی سخن و منضج بود و خشک بود و در سیم
بول براند تاریکی چشم زایل کند **قرة العین** کرفس الماء و جرجیر الماء خوانند و
بیونانی سلیفون گویند و آن بیشتر در آبهای ایستاده روید و در آب روان نیز
روید و ساق و شاخهای وی رطوبتی لزج داشته باشد چنانکه در دست بچسبد

وداروی

ودروی عطریتی بود و ورق وی بزرگتر از ورق نعناع بود باندکی و مسخن بود و محلل بول و حیض
براند و سنگ گرده بریزاند و با بول بیرون آورد خواه خام خورند و خواه پخته و بچه بیرون آورد و خوردن
وی قرحه امعا را نافع بود و اگر بسیار خورند مزاج را گرم کند تا بجایی که روی و بدن را سرخ گرداند و لون
برص نیکو گرداند و درد پهلوها را سود مند بود و محلل و منضج سده بود و مسخن معده **قرانیا** درختیست
بزرگ در کوهستان سردسیر روید ورق وی مانند ورق آزاد درخت بود و ثمر وی مانند
زیتونی دراز بود چون نارسیده بود سبز بود و چون رسید سرخ شود مانند عناب و آنرا
خورند و در طعم وی عفوصتی تمام بود و طبیعت وی گرم و قابض بود و موافق اسهال شکم
و قرحه امعا بود و چون طبخ کنند و بخورند و در نمک آب نهند مانند زیتون و رطوبتی که از ورق
وی حاصل شود بسوزانند و بر قوبا مالند نافع بود و ورق و قضبان وی بغایت عفص
بود و مجفف قوی بود **قرصعنه** در اندلس شوکه ابراهیم خوانند و انواع آن بسیار بود و نبات
وی در سنگستانها و زمینهای خشن و ریگ بومها روید و آن نوعی از خار است و اول که
بیرون آید ورق وی بر روی زمین پهن بود و سبز بود و خشن و چون بزرگ گردد خار
شود سفید و بقدر یک وجب زیاده تر بود و نبات وی انبوه بود و گل وی سفید بود
و سر گل وی بسرخی زند و گرد بر گرد گل وی خسک خار بود و بیخ وی مانند سنان و صلب
بود و بیخ وی بستبری انگشتی بود و بدرازی یک شبر بلکه زیاده و مولف گوید بزبان قوم
که مگس عسل میدارند آنرا خار خسک گویند و بیشتر از وی شیره و در صحراهای شیراز
بسیار بود و مگس نحل از گل وی خورش دارد و بیخ وی درد پهلو و سینه و گزند رتیلا و افعی
و عقرب را نافع بود و طبیعت نبات وی گرم و خشک بود در آخر درجه اول و بتصحیف کلکلی

بود چون با شراب بیاشامند درد جگر و گزندگی جانوران و زهرهای کشنده را نافع بود و اگر
با بکلدرم تخم گزر بیاشامد حیض براند و محلل مغص بود و بعضی گویند چون ضماد کنند بر ورمها
تحلیل دهد و غافقی گوید ملطف بود و سریع الانحدار و مولد خلطی محمود بود و بلغم رقیق از
معده بگدازاند و از امعا حب بعلتی براند و بیخ وی چون تر خورند یا با عسل مربا کنند احشا را نیکو
بود و اگر یک جزو از جو و یک جزو آب کاسنی بسرشند و طلا کنند بر ورمهای که در ساق
بود که آب از وی روانه بود نافع بود و در ابتدای داء الفیل هم چنین و ابن رشد گوید
طبیخ وی چون بیاشامند ایمن باشند از درد پهلو **قرة العین** نباتیست که ورق آن مانند
ورق گندم بود و شاخها بسیار بود از یک اصل رسته و تخم آن مانند جاورس بود و بیشتر
موضعهای که سایه بود روید و نباتیست حریف بود و ثمر وی در مذاق حدتی و حرافتی تمام دهد
و گویند چون زن چهل روز بناشتا بیاشامد با آب بعد از طهر و مرد نیز هم چنین کند بعد از آن
با زن مجامعت کند فرزند نرینه آورد **قرقان** چوبیست که در میان نخل کمی بود و صعیدی و طبیعت
آن سرد و خشک بود و در سنونات کنند جهت قوت گوشت بن دندان و دندان را پاک کند و سفید **قرمز**
گویند و آن حیوانیست کوچک بر غاری بی بپشند و بر بالای که میوزانند و آن رنگ ابریشم و صوف میکند
و کتان و پنبه نتوان کرد و جنسی دیگر هست مانند عدس سرخ رنگ و آن را نیز قرمز خوانند
و قعیص خوانند و شریف گوید طبیعت وی گرم و خشک بود در سیم و از خاصیت وی آنست
که چون زن هفت روز بیاشامد هر روز دو درم بعسل قطع حیض بکند و چون بسیار استعمال
کنند قطع نسل بکند و اگر در ابریشم سرخ کنند و بر محموم آویزند شفا یابد **قسطاریون**
سطاریون است و گفته شد **قسط** اسم ثمر خازلیست که ابراهیم خوانند و از نش تر عصاره

گیرند

گیرند و اقرا اقاقیا گویند و گفته شد و آن ثمره را بپارسی کرفو خوانند و بشکل خرنوب شامی بود
اما سفید و ضعیفتر از وی بود ابن مؤلف گوید این خرنوب مصری است و خرنوب
چهار نوع است شامی و مصری و نبطی و هندی خرنوب هندی خیار چنبر است
و خرنوب نبطی ینبوت است و خرنوب شامی که بکار روی است و خرنوب مصری
قرظ است و یک نوع دیگر هندی هست بر مثال خرنوب شامی بود اما نبات
سبز و بزرگ بود و شاخ آن بمقدار بالا مرد بود بر مثال حربه و دانه وی بمقدار کفی بود
و آن دانه جهت سبز ساییده مالند نیکو بود **قراص** بابونج است و گویند اقحوان
و صفت هر دو گفته شد **قرن البحر** کهربا است و گفته شود **قرول** و قره العیون نیز
گویند و آن کبر است و گفته شد **قردامن** بیونانی حرف است و گفته شد
قرداموس بیونانی قردمانا است و گفته شود **قرطم** حب العصفر است بپارسی
خسکدانه گویند و بیونانی فنیقس طبیعت آن گرم بود در دوم شکم نرم کند و اگر
تخم درم از وی کوفته در شیر مالند و بیاشامند مسهل خلطهای سوخته بود و انواع جرب
را نافع بود و ماسرجویه گوید دفع ریاح بکند و منی بیفزاید و شیخ الرئیس گوید سینه را
پاک کند و آواز صافی کند و قولنج بگشاید و مسهل بلغم سوخته بود و باه را زیاده کند
چون با شیر یا با عسل یا با انجیر خلط کنند و ابن ماسه گوید آواز را نیکو بود و مسهل
کیموسات غلیظ بود و ابن ماسه گوید مسهل بلغم بود و شربتی از وی از ده درم تا بیست
درم بود بعد از آنکه نیم کوفته در نیم رطل آب بجوشانند و در دست بمالند و صافی کنند
و ده درم شکر سرخ بران نهند و بیاشامند و ابو صلت گوید هم چنین سودمند بود

جهت استسقاء زقی و طبلی و ابن سرابیون گوید شربتی از قشر وی با بیخ مشعل با اندکی
نمک هندی بود جهت مسهل بلغم و مار الجبنی که بمغز وی بسته باشند چون
بیاشامند با افتیمون مالیخولیا و جذام را نافع بود و خیار چنبر در ان بمالند تب بلغمی را
نافع بود و باید که شیر در ظل بود و حشکدانه کوفته بیست درم در وی بمالند بعد از ان
بر بندد تا پنیر گردد و آب آن بگیرد و استعمال کنند و بدل آن جهت الخضر ابود
قرطم هندی حب النیل است و گفته شد **قرطم بری** بیونانی اقطرقطوس
گویند و بعضی قیقن اغریون خوانند و آن خاریست مانند قرطم بستانی مولف
گوید بشیرازی انرا انگریز خوانند و گل وی زرد بود جالینوس گوید مسخن بود باعتدال
و مجفف و دیسقوریدوس گوید چون سحق کنند ورق وی و تخم وی یا ثمر با عسل
و شراب بیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود و بعضی گویند چون لسوع استعمال
کند درد زایل کند و چون گزیده باشد استعمال کنند جان وجع پیدا کند که از گزندگی
و مولف گوید طرغیان نیز گویند و گفته شد **قرطمانا** قردمانا است و گفته شد
قرحان نوعی از کماه است سفید کوچک **قرطان** هرطان است و گفته شود
قرطاس بپارسی کاغذ گویند اسحق گوید نیکوترین آن مصری بود پاک سفید از
بهر آنکه از بردی ساخته اند و وی مضر نبود بگرده و کاغذهای دیگر مضر بود بگرده و سوخته
وی سعفه را نافع بود منع نزف دم در رعاف بکند و ریشهای معده پاک کند
چون یکدرم از وی بیاشامند و قرصه آتش را نافع بود با آب سرطان نهری بجهت
قرون مجموع مجفف بود و قرون بپارسی شاخ گویند **قرون معزه الایل** نیکوترین

آن بود که از ایل بر گیرند باید که بسوزانند تا سفید گردد طبیعت آن سرد و خشک بود
سوخته وی دندان را جلا دهد و لثه را محکم گرداند و باقی منفعت وی در ایل گفته شد
مضر بود بشش و مصلح آن کتیرا بود و بدل آن اسارون و خولنجان و مستعمل از وی یکدرم بود درد
شانه و یرقان را نافع بود **قرن البقر** براده شاخ گاو چون با آب بیاشامند رعاف
ببندد و چون بسوزانند و با آب بیاشامند نفث دم را ببندد **قرون السنبل**
بعضی گویند نوعی از سنبل سفید است کشنده بود و در میان سنبل یابند و گویند
بیخ خانق النمر است و صاحب منهاج گوید دوای کشنده بود نزدیک به بیش چون
بخورند خون بعوض بول بیاید و زبان سیاه گردد و دهن مختلف گردد و مداوای ایشان
بقی کنند بعد از ان دو مثقال کافور و گلاب و انار و شیر تخم خرفه که به برف سرد کرده
باشند با جلاب یا دوغ گاو یا قرص کافور بدهند و شیر تازه بیاشامند و سویق
سیب ترش و سویق سعتر با آب برف و جلاب و خیار کدو و جواب بدهند
و جگر و دل وی را سرد گردانند و ضمادات سرد مانند صندل و کافور و گلاب و مانند آن
قرط نوعی از رطبه است که در مصر میکارند و ورق آن بزرگتر از ورق رطبه بود و چهار پایان
میخورند و فربهی شوند و طبیعت آن گرم و تر بود و چون تر بود شکم براند و چون خشک
گردد شکم ببندد و سرفه و خشونت سینه را نافع بود و آن را بپارسی شبدر خوانند
و با صفهانی شودر و شتری یرسیم خوانند و بقوت تر از نبات وی بود و در وی
قبضی بود و شکم ببندد **قرط** اسم نوعی از کراث است که معروف بود بکراث
المائده و کراث البقول و گفته شود انواع آن **قرفه الدارصینی** بپارسی دارچینی

گویند و آن باریکتر از قرنفل بود و شیرین تر از زنجبیل و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیم
قوت اعضای باطن بدهد و جرب و قوبا را نافع بود و مرضهای عصبانی و وجع ورک که از
بلغم بود و مفلوج و مصروع را نافع بود و وی اقوی بود در فعل از دارچینی و در تقویت جگر و معده سرد
محکم تر بود و بدل آن نیم وزن آن قرنفل و نیم وزن آن دارچینی بود **قراح** اسم نباتیست
مانند رازیانه که شتر و گوسفند و دواب بخورند مؤلف گوید آنرا شیرازی کما گویند طبیعت
آن گرم و خشک بود در سیم بول براند و این مؤلف گوید چون ازوی کماد سازند و گرم کرده
بر زهار نهند حیض بقوت براند و مجربست و دردهای سرد اندرونی ساکن گرداند
و محلل ریاح بود و وی در این منفعتها بقوت بود و چون بپزند و آب آن بیاشامند
مسکر بود و آنرا اعلجان نیز گویند **قطوریون** چند بید ستر است و گفته شد قطوره
نیز گویند **قسولیدوس** کاکنج است و گفته شود **قسطیر** کیمیا گویند و آن رصاص است گفته
شد **قسط** بیونانی قسطس گویند و آن انواع است و جمله تلخ است یک نوع عربی
بود و آنرا قسط بحری خوانند و آن سفید رنگ بود و دیگر نوع هندی بود و آن سیاه رنگ بود
و آنرا قسط مر خوانند بپارسی قسط تلخ گویند و بغایت تلخ بود و سبک وزن و صاحب جامع
گوید قسط هندی سیاه و شیرین بود و قسط بحری سفید و تلخ و سهو کرده است قسط سفید شیرین
بود و آن رومی است و قسط سیاه تلخ بود و آن هندی است دیگر نوع دیگر است که
چون سیاه مایل بود و بوی حبر کند و بهترین آن تازه سفید بود و بعد از آن هندی سیاه
سبک طبیعت آن گرم است در سیم و گویند در چهارم و خشک بود در سیم نافع بود جهة
هر عضوی که محتاج بسخونت بود و جذب خلط از عمق بدن بکند اگر با عسل و آب برکلف

لطوخ کنند زایل کند و استرخاء عصب و عرق النسا ضماد کردن نافع بود بول و حیض براند
خوردن و در شیب دامن بخور کردن و درد رحم را نافع بود و چون در فرزجات کنند یا تکمید
یا نطول کنند و چون بیاشامند با شراب و افسنتین یکدرم گزندگی افعی و عقرب گزندگان
را نافع بود و درد سینه و کوفتگی عضله و هتک و نفخ را سود مند بود و چون با شراب بیاشامند
محرک شهوت جماع شود و چون با آب بیاشامند حب القرع و کرمها بیرون آورد
و با زیت لطوخ کردن نافض و فالج و استرخا را نافع بود و در نافض پیش از وقت
نوبت لطوخ کنند و درد پهلوها و رازی گوید زکام را نافع بود و چون در شیب بینی
بخور کنند و مسیح گوید چنین بحق کنند و بر ریشهای ترا فشانند خشک گرداند
و قلهمان گوید چون در شیب دامن بخور کنند حیض براند و بچه بکشد و طبری گوید
چون بیاشامند مفتح سده جگر بود و گویند چون بر آن بخور کنند نزلات را
نافع بود و وبا که حادث شود از عفونت و چون بحق کنند و با عسل بسرشند و بیاشامند
معده و معی و درد کرده و سنگ بریزاند و اگر با سکنجبین بیاشامند تب ربع
را نافع بود و چون بر بهق و کلف و نمش طلا کنند بعسل یا سرکه یا بقطران
زایل کند و موی برویاند و ثعلب بر دماند و قطع اخلاط لزج بکند و مضر بود
بمثانه و مصلح وی ورق گل سرخ و قند بود و گویند مضر بود بشش و مصلح آن انیسون
بود و بدل آن نیم وزن آن عاقرقرحا و گویند بدل آن وج است و مصلح آن خطمی
و مؤلف گوید قسط رومی را قسط شیرین خوانند و آن نوعی از بیخ سوسن آسمانجونی
بود که در میان بنفشه می پرورند و باطراف می برند و معروف بود به بیخ بنفشه

وانرا شکر موردهم خوانند قسط شامی راسن است وگفته شد قسط هندی
صاحب جامع سهو کرده است که آن قسط شیرین است قول صاحب منهاج که آن قسط تلخ
است وگفته شد انواع آن و ابن مؤلف گوید نیکوترین قسط آن بود که تازه بود
و اگنده و خشک و سخت و خورده نباشد و وی زهومت بود و زبانرا بگزد قسط را
مغشوش کنند بیخ راسن که سخت بود و اما بیخ راسن زبان را نگزد بدین سبب
میان ایشان فرق افتد قسوس قیسوس گویند و آن موافقت بجبل الساکین
و آن لبلاب بزرگ بود و ورق وی بزرگتر از لبلاب کوچک بود و لبلاب را
بشیرازی پرشه گویند و آن اصناف بسیار است نوعی سفید گویند و نوعی سیاه
و نوعی قسوس خوانند و آن جنس بود آنچه سفید بود ثمر وی سفید بود و آنچه سیاه خوانند
ثمر وی سیاه بود و بعضی با سیاهی مانند لون زعفران بود و بعضی مردمان آنرا
بر بوسو خوانند جنس سیوم که آنرا افس خوانند آن مشک خوانند بود و هیچ ثمر ندهد
باشد و شاخهای باریک بود و ورق کوچک و بوی دارد و مجموع اصناف قسوس
حریف قابض بود و یک نوع از آن لادن از وی حاصل شود و آن نوع گرم بود و باقی
اصناف آن سرد بود عصب را مضر بود و گل وی چون با شراب بیاشامند
قرحه امعا را نافع بود و اگر احتیاج خوردن وی بود باید که در روزی دو نوبت
بیاشامند و چون بکوبند و سحق کنند و با موم و روغن زیت موم روغن سازند
سوختگی آتش را نافع بود و ورق وی چون تر بود بکوبند پس از آنکه با سرکه پخته
باشد و بر ورم سپرز ضماد کنند نافع بود و چون ورق و سرهای وی بکوبند و آب
آن

آن را بگیرند و با سرکه و روغن سر را بدان تر کنند و در سر کهن زایل کند و چون با زیت
بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش و ریم که از گوش آید زایل کند و چون
با زیت بیامیزند و نوعی سیاه آن چون آب آن بیاشامند بسیار بدن را
ضعیف کرداند و ذهن را مشوش کند و چون بگیرند از سرهای وی بچخد و
نیک بکوبند و آب آن بگیرند و در پوست انار گرم کنند با روغن گل و در گوش
مخالف و دندان مخالف چکانند درد ساکن کند و وی موی را سیاه کند و چون
ورق وی با شراب بپزند و ضماد کنند بسیار ریشها که عارض گردد از سوختگی آتش
و غیره ببرد و کلف هم و اگر وی را قسوس خوانند بر پای وی چون بیاشامند حیض براند
و چون قضبان و ورق وی در عسل فرو برند و زن بخود برگیرد حیض براند و بچه با بیانی
بیرون آید و چون بکوبند و آب آن بگیرند و در بینی چکانند گند و عفونتی که در بینی بود
زایل کند و اصل آن چون بکوبند و آب آن بگیرند و با سرکه بیامیزند و بیاشامند
گزندگی رتیلا را سود دهد و صمغی که آنرا صمغ وی خوانند و دمعة الشجر گویند چون
بر موی لطوخ کنند شپش بکشد و موی بسترد و صاحب منهاج گوید چون با شراب
و عسل بیامیزند و بر موی طلا کنند منع تا قمل آن بکند قسب خرما بیرون خوانند
آن نوعی از خرمای خشک و اهل مغرب معلق خوانند و اهل نجف در سوم
خوانند طبیعت آن معتدل بود در گرمی و خشکی و در وی قبضی بود و گویند گرم بود در
درجه دوم طبع را ببندد و قوت معده بدهد قاسیلیجا است وگفته شد قثمش
بپارسی کشمش گویند و وی لطیفتر از گوشت جوز شیرین بود و نیکوتر بدل آن

موبر منقی بود **قشر الجوز الاخضر** پوست بیرون گردکان چون بپزند و دبی از
وی بگیرند جهت خناق که از بلغم و رطوبت بود نافع بود **قشر الجوز الصلب**
چون بسوزانند خاکستر آن بر قیفا افشانند خشک گرداند و جمعی نیکو بود بغیر
لوغ **قشر الاترج** پوست ترنج گرم و خشک بود در دوم چون بخایند بوی سیر زایل کند
و چون بخورند قوت احشا سرد بدهد و مقدار ماخوذ از وی تا دو درم بود و هضم محلل ریاح
بود و چون اندکی از وی مضر بود بجگر و معده و مصلح وی عسل بود **قشار الکندر** طبیعت آن
گرم و خشک بود در دوم و در وی قبضی قوی بود و چون بجراحتها پاشند گوشت برویاند
و در شهادت ریو اورا الصلاح آورد و چون زنان بخود برگیرد رطوبتی که از رحم آید و منی شده باشد
باز دارد و جهت نفث الدم و قرحه امعا چون بیاشامند نافع بود و در داروهای چشم
استعمال کنند جهت ریشهای آن نافع بود و اگر بریان کرده بود حکه چشم زایل
کند و اگر چون مرهم بر شکم نهند شکم ببندد و بدل آن دو وزن آن کندر بود و دیگر
آن دقاق آن **قشر اصل الکرفس** گرم و خشک بود در دوم ملطف و مفتح شده بود
و بول براند و باقی منفعت وی در صفت کرفس گفته شود **قشر اصل الرازیانج**
گرم و خشک بود در دوم و فعل وی نزدیک بفعل بیخ کرفس بود و منفعت وی
در رازیانج گفته شد **قشر اصل الکبر** در اصل الکبر گفته شد **قشر اصل الهندبا**
در هندبا گفته شود **قشر اصل الرمان** بیخ انار سرد و خشک بود در دوم و آنچه شیرین پوست
بود سرد و تر بود بر ریشهای گرم و در صحیح ضماد کردن نافع بود و چون بپزند با بیخ و سفید کرده
و با آب آن مضمضه کنند بیخ اسنان و اسهال را نافع بود و چون با آب وی مضمضه کنند

مقوی

مقوی لثه بود و چون بدان استنجا کنند مقوی مقعد بود و قطع خون بواسیر بکند و اگر
سحق کنند و ده درم از آن سفوف سازند و آب گرم از پی آن بیاشامند کرمهارا
بقوت بیرون آورد **قشر الرمان** آنچه پوست انار ترش بود سرد و خشک بود در دوم
و آنچه شیرین بود سرد و تر بود و ریشهای گرم را نافع بود **قشر البیض** سپید گویند سرد بود در دوم
خشک بود و حکه و جرب چشم را نافع بود و چون بسوزانند و سحق کنند و کحل سازند و اگر
غسل کنند و سحق کرده کحل کنند سفیدی که در چشم بود زایل کند و چون با تخم خربزه بر کلف
طلا کنند قلع کند و مکلس وی چون با آب گشنیز تر حل کنند و در بینی چکانند قطع
رعاف بکند **قشر الارز** پوست برنج از جمله سموم بود و چون بیاشامند درد
دهان و زبان و ورم زبان و باسر کرده و در مری و معده و امعا و التهاب جمیع بدن
پیدا کند و مداوای وی مانند مداوای کسی که فراریج خورده باشد **قشر القصب
الفارسی** پوست نی فارسی سوخته وی گرم و خشک بود در سیوم و داء الثعلب را
نافع بود و سفیدی چشم زایل کند **قشعر** قثا است بلغت اهل یمن گفته
شد **قصب السکر** نی شکر و طبیعت مانند شکر بود و در وی
تلیین زیاده بود و نیکوترین آن شیرین آبدار بود و طبیعت آن گرم و تر بود در اول
و گویند معتدل بود در حرارت و گویند در وی قبضی بود و مانند صمغی از قصب
بگیرند سفیدی که در چشم بود زایل کند و نی شکر قی آورد و سینه و سرفه را نافع
بود و مثانه را پاک کند و خونی معتدل از وی حاصل شود و بول براند و رطوبت
سینه بر دارد و مولد نفخ و ریاح بود و اولی آن بود که با آب گرم بشویند بعد از آن

مقشر کنند تا تخم از وی زایل شود **قصب الذریره** نی باریک است مانند نی قلم
و باریکتر نیز بود و این دو نوع است یک نوع چون بشکنند خشک مانند و آن نوع کوتاه قد بود
بمقدار یک وجب اندکی زیاده تر و یک نوع دیگر املس بود و بمقدار دراز بود از یک گز فراتر و الطف
تخم وی تیز بود و برنگ تیره بود و چون بشکنند مانند نسج عنکبوت چیزی در اندرون وی بود
و این نوع از کوه مکوت و اطراف هند آورند و این را قصب خوانند و نیکوتر و خوبتر بود و آن نوع که
نبات سیم بانه و بر شاخهای وی تخم بود مانند خوشه‌ای که در غلاف بود و این نوع تیزی تلخی
ندارد و این نوع هم از هندوستان خیزد اما بد بود و طبیعت قصب الذریره گرم و خشک
بود با سیوم ملطف بود با اندکی قبض محلل اورام بود و کوفتگی عصب را نافع بود و جلاء
چشم بد بود و چون دود وی تنها یا صمغ البطم با بنوبه در حلق رود سرفه را نافع بود
و ورم جگر و معده با عسل نافع بود خاصه چون با تخم کرفس بیاشامند و تقطیر البول و استسقا را
نافع بود و چون زن در طبیخ آن نشیند بیاشامند درد رحم را نافع بود و درد
دل و مقدار شربت از وی یک درم بود و بدل آن اظفار الطیب است یا صندل و عسل
و علس برو گویند بدل آن عود است **قصب** نی بردی محکم بود و خاکستر
آن گرم و خشک بود در آخر درجه اول تا دوم و در اصل وی جلائی بود بی حدت
و در هم چنین ورق وی و اصل وی با پیاز حذف سبلی بکند و بول حیض براند
و گزندگی عقرب را نافع بود و گل وی چون در گوش افتد کری آورد و بیرون
نتوان آوردن **قصیصه** نوعی است و گفته شد **قصل** نوعی است
و گفته شد **قصب بوا** قصب الذریره است و گفته شد **قضم**

قطن

قطن عتیق است و گفته شود **قضم قریش** قرم قریش نیز گویند و آن تخم شجره است
که آنرا اقوق خوانند و آن صنوبر است و گفته شود خرنوب نیز گویند و گفته شد
و صاحب جامع گوید حب صنوبر صغار است و اینجا بحث است حب صنوبر
صغار و کبار گفته شد **قضاب مصری** اسم نوعی از عصی الراعی است که آنرا ذکر
خوانند و گفته شد **قطران** روغنی است که از چوب عرعر و تنوب و علم و شربین
و صنوبر گیرند نیکوترین آن بود که از عرعر گیرند و بدترین آنکه از تنوب طبیعت
آن گرم و خشک بود در چهارم و گویند در سیوم شپش بکشد و در سگ تا جربی که از ان
سودای دقیقی گوشت سخت بود و جرب را نافع بود حتی جرب ثعلب
الاربع مانند سگ و شتر و درد گوش و یرقان و داء الفیل و داء الثعلب و استسقا را نافع
بود مالیدن و بر سر طلا کردن صداع سرد را مفید بود و دندان متحرک را محکم گرداند و چشم را
روشن دارد و اثر سفیدها چشم ورده ببرد و اگر ما یا بکشد و چون در قضیب مالند پیش
از مجامعت منع آبستنی کند و هرگز نزدیک مار و شاخ دار را با نمک ضماد کردن نافع بود
و چون با شراب بیاشامند دفع زهر از رتیل کند و چون در بینی ایل بکشد زنده
و بر اعضا مسح کند مسح کرده زنده گردد و وی نگردد و اگر بر گوشت مرده مالند نگاه دارد
از عفونت و اگر زن بخود برگیرد کرم زنده بکشد و بچه مرده بیرون آورد
و قوت دخان وی مانند دخان زیت بود و چون قطران در حلق مالند خناق را
و ورم لوزتین که آنرا بشیرازی گوزنک گویند نافع بود و اگر بر دندان خورده نهند
بریزاند و اگر بیاشامد هلاک کند و چون با سرکه مضمضه کنند همین عمل کند و با سرکه در گوش چکانند

کرم گوش بکشد و چون بپزند با بی که زعفران در وی پخته باشند در گوش
چکانند درد گوش ساکن کند و دوی وطنین زایل کند و وی مقطع ابدان زنده بود
و حافظ ابدان مرده و بدین سبب است که وی را احیاة الموتی خوانند و ثمره
شجرهٔ وی معده را بد بود و مفسد منی بود و گویند بدل آن بوزن آن نفط
و نیم وزن آن خلاف یا ورق آن بود و گویند بدل آن نفط سیاه است
و جاوشیر قطف سرمق است بپارسی اسفاناخ رومی گویند بری بود
و بستانی بود و طبیعت آن سرد و تر بود در دوم و گویند سرد بود در اول و در وی
قبضی نبود و زود از شکم بگذرد و ورمهای گرم و جگر را نافع بود و تخم وی یرقان را
سود دهد و وی چون بپزند آن غذا یک و بخورند شکم براند و چون پخته ضماد کنند
ورمهای گرم را تحلیل دهد و وی غذای نیکو بود جگر گرم را و محروری مزاج را احتیاج باصلاح
آن نبود از بهر آنکه موافق ایشان بود خاصه چو با زیت بپزند و سرد مزاج بعد
از آنکه بپزند باید که بزیت بریان کنند و [illegible] و زیره با وادم و دیگر مطیب
کردانند و بخورند و گویند معده را بد بود و مولد ریاح غلیظ بود و بعضی گویند تخم وی ورمهای گرم
را نافع بود و اگر دو درم از وی بعسل و آب گرم بیاشامند قی مره صفرا آورد
و شریف گوید چون تخم وی باهم چندان نبات سحق کنند و کحل سازند جرب
چشم را نافع بود و وی محلل ورمهای حلق بود و ملین سینه و تخم وی در
غایت نهایت بود در شفا ورمهای ظاهر و باطن آنچه ظاهر بود بگویند و با
قطف تر کنند و طلا کنند و آنچه در باطن بود سحق کرده بیاشامند با شربه

مانند

مانند سکنجبین و جلاب و گلاب و آب وی دوائی نیکو بود جهت استسقا چون
سه هفته از وی بیاشامند در هر روز دو درم و چون ورق وی نیم کوفته در حمام بمالند
حکه را نافع بود و چون جامهٔ ابریشم و حریر چرکین با آب طبیخ وی بشویند پاک گرداند
و سپید لون گرداند اما نوع بری وی چون بخورند بجوشانند در نوشتن آب تا باز
نیم آید و صافی کنند و زنی را که مشیمه در شکم مانده بود باشد بیاشامد اگر چند روز بود البته بیندازد
قطف بری علوفه است و گفته شود در میم قطن کرشف و برس و طوط و عطب
خوانند نو آنرا اقور گویند و کهن آنرا قطن نیکوترین نو بود و بصری گوید جامهٔ وی
منحنی محکم بود و بخوشت وی اکثر از ابریشم است و طبیعت آن گرم و تر بود در
باب پوشیدن و گویند معتدل بود در حرارت و لینه و عصارهٔ ورق وی اسهال
کودکان را نافع بود و چون وی را بسوزند و بر جراحت نهند خون باز دارد و دهن
وی بر گوشت مرده نهند بخورد و دود آن زکام را سودمند بود و چون ورق وی
تازه کوچک بگیرند و با آب بجوشانند با قدری بیخ وی چندانکه قوت با آب دهد
و زن در آن نشیند اختناق رحم و درد آن را نافع بود و اگر با ورق [illegible] ضماد کنند
بر مفاصل گرم و سرد سودمند بود بخاصیت تسکین نقرس و ضربان دایم که حادث
شود از آن بکند خاصه چون با قدری روغن گل بیامیزند و حشیش وی لاغری آورد و حب
کف نشد قطاة مرغیست کوچک بپارسی اسفرود گویند مانند گنجشکی بود
در سردی ساخی بود گوشت وی در حرارت ضعیف بود ورقابی و نموسته نافع بود جهت
کسی که نشسته و ضعف جگر و استسقا و تباهی مزاج داشته باشد و مولد سودا بود

وصاحب منهاج گوید دشوار هضم بود و غذایی بد بود و خوردن وی بروغن بسیار کم شود
ورازی گوید قطا و آنچه بدان ماند از مرغان که گوشت ایشان سخت بود و سرکه مصلح آن بود
وخواص ابن زهیر آورده که استخوان قطا چون بسوزانند و خاکستر آن با زیت
بجوشانند و بر سر قرع و داء الثعلب طلا کنند موی برویاند **قطر** نحاس است و گفته
شود **تعبل** بیونانی سقراطیون گویند و سقلاریون و آن نباتیست که بیخ وی مانند بصل
الذبیر بود و آن را بسرخی زند و بطعم تلخ بود و ورق وی بورق سوسن ماند و بیخ وی
در قوت مانند بصل العنصل بود چون آب وی بگیرند و او را گرسنه بدان بسرشند و قرص
سازند و محلول و مخلوط را با ماء العسل بدهند نافع بود صاحب منهاج گوید طبیعت
وی گرم و تر بود در دوم و آن نوعی از کماه است و مؤلف گوید نبات وی با کوکان
شیر از آن را گفند و خوانند **تغد** نبات الشوش است و گفته شد و مؤلف
گوید بشیرازی آن را خشکو گویند و بر خار ترنجبین چیده شود **تغر الیهود** انواع است
یک نوع عرق الجبال گویند بشیرازی مومیایی بالوده و یک نوع از آب حاصل شود
و آن را مومیایی آبی گویند و آن نوع که کوهی بود عرق کوه است که وی بجوشانند وی
پالایند و وی مانند زفت بود و بوی قیر کند و نیکوترین آن قرزین بصیص
زرین بود و سیاه چرکن بد بود و غش وی بزفت کنند و طبیعت آن گرم و خشک بود
در سیم و گویند خشکی وی در دوم بود مقوی اعضا بود و خون بسته بگدازاند و در شکم
و سفیدی ناخن ببرد چون بمالند و منضج خنازیر بود و چینی گوید خالص بود سود مند بود
یونانی ضدای آن جهة کوفتگی گوشت و شکستگی اعضا چون ضماد کنند و ابیرون

دارست بجوشانند و بیاشامند و مؤلف گوید در شکستگی و کوفتگی عمل مومیایی کند
چنانچه امتحان کرده شد و آن را مومیایی کوهی خوانند و بیونانی اسفلطس و ابوطان
نیز گویند و کفر الیهود بر قوباء الطبخ کردن و بر بوس و عرق النسا ضماد کردن نافع بود و چون بخود
برگیرند یا دخان کنند نافع بود جهة اختناق رحم و اخراج آن و چون با چند بیدستر و شراب
بیاشامند حیض براند و سرفه مزمن و گزندگی جمیع جانوران را نافع بود و چون با شراب
و افسنتین بیاشامند و چنین گوید بول براند و گر ماء جب القرع بکشد و قوت شهوت
ببرد در دوم را نافع بود خوردن در آب بلیخ آن نشستن و عرق النسا را و درد پهلوها را
نافع بود و چون بگدازند و با جواب حقنه کنند قرحه امعا را نافع بود و استنشاق درد دی
نزله را سود دهد و چون بر دندان نهند درد ساکن کند و چون با آرد جو و موم و نطرون
ضماد کنند بر نقرس و مفاصل نافع بود و چون از حشم کنند سفیدی زایل کند و مجفف
رطوبات در جفنهای تر و اگر در رحم کنند گوشت بر دیا ند روی با رهای غلیظ که
در معده بود بشکند و چون در جایگاهی دود کنند مار و عقرب و گزندگان موذی بگریزند
و صاحب ذخیرا السرطم خوانند و شیخ الرئیس گوید مقوی اعصاب بود و قرحه شش را
نافع بود و نفث و ماده از سینه بیرون آورد و در خنازیر خناق و لوزتین و صلابت
رحم را نافع بود و بدل آن گویند زفت است و وی صداع آورد و مصلح وی کافور
و گلاب بود و شیرازی آن در دوم بود **قفر را** نباتیست که قطا بدان چراکند ابن
ماسویه گوید تخم وی گرم و خشک است در سیم مخفف رطوباتی بود که در سر باشد و بدل آن
تغلوط نوعی از گرد نیسائی است و در کاف گفته شود **قلقل** مقلاتین و قلقلان

اسم درخت حب قلقل است و گفته شد در صاد **قلقاس** نباتیست که در آب روید
ورق وی بورق کدو ماند و ساق و ثمر نداشته باشد و اصل وی مانند اترج بود بیرون
سرخی مایل بود و اندرون سفید و در طعم وی قبض با حرافت بود چون با آب بپزند
حرافت از وی زایل شود و طبیعت آن گرم و تر بود در اول و گویند معتدل بود و گوید گرم و تر بود
در دوم و گویند خشک بود در دوم باه را زیاده کند و اعمال گل وی کردن مولد سودا بود
قلب باندلس بحس انوعه خوانند و معنی آن کاسر الحجر بود و بیونانی الیشی قرمه
خوانند و معنی آن نیز الحجر بود و سلیمان بن حسان گوید از بهر آن این اسم بوی نهاده اند
و این اهمیت از اسمهای نضه کان تحقیق صلب سفید مانند نقره در سفیدی و صلابت
و نبات وی در اندلس بسیار بود و بقدر ارزنی بود کوچک و در موضعهای خشن
روید چون با شراب سفید بیاشامند این تخم سنگ بریزاند و بول و حیض براند
و ربو و فواق زایل کند و شکم ببندد و بواسیر را سود دهد و مجفف منی بود
و شربتی از وی دو درم **قلقطار** نوعی از زاج است بپارسی زاج شتر دندان
گویند و آن مصری بود و جالینوس گوید قلقندیس مستحیل بقلقطار بود و وی معتدل
ترین زاجات بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم حاد و قابض و محرق بود
و سوخته وی تجفیف در وی بیشتر بود و لدغ کمتر و در وی قبضی تمام با حرارتی زیاده
بود و محرق گوشت زیاده بود رعاف را نافع بود و در کحلها جهت جلا و علاج چشمها
استعمال کنند و جالینوس گوید مجموع زاجات بدل یکدیگر باشند و مجموع گفته شد
در زا **قلقند** هم نوعی از زاج است و لون وی فیروزجی بود و گرم و خشک بود

تا چهارم

تا چهارم و گویند حرارت وی در سیم بود مجفف و اکال بود با قبض و احراق مجفف لحم
بود قوی و ناصور که در بینی بود سود دهد و منع رعاف بکند و کرم گوش بکشد و کرم شکم و دفع
مضرت نظر بکند اما خوردن وی منشف رطوبات اصلی بود و مصلح وی شیر شکر بود
قلت ماش هندی است و آن را حب القلت خوانند و رنگ وی مانند وی تیره رنگ
بود بغایت تیره و بغایت املس بود و بقدر مانند کنجدی کوچک بود مطلق مانند
سیاهی مانی بود که کالان سازند خاصه سیاف الغبر که بعینه قلت است و طبیعت
وی سرد است در دوم و تر است در اول و گویند گرم و خشک است فواق زایل کند و سنگ
گرده و مثانه بریزاند و حیض و بول براند و شکم ببندد **قلوب** نیکوترین وی آن بود که
از حیوان کوچک دندان گیرند و وی گرم بود و صلب اصحاب سکر را نافع بود و چون مستحکم بود
هضم آن غذای بسیار دهد و مضر بود بآلات هضم بسبب عسر انهضام که دارد و ادوی
آن بود که بسر کرده وی و الخبان و فلفل و زیره و سعتر بپزند و بعد از آن زنجبیل مربا بخورند **قلی**
نیکوترین آن بود که از اشنان گیرند قلی الصباغین و حب العصفر نیز گویند بشیرازی
قلیه خوانند طبیعت آن گرم بود در چهارم و خشک بود محرق و اکال بود و بقوت تر از زنگ
بود بهق و جرب را نافع بود و گوشت زیاده بخورد و جرب تر و قوبا را اطلا کردن نافع بود
قلغونیا نوعی از صمغ صنوبر است و بیونانی فوفا گویند و در رامیخ گفته شد و آن علک
یابس است و شجره گویند بپارسی زنگبار خوانند **قلند نارون** معنی آن بسریانی
عود سنبل بود و گویند آن دار شیشعان است و گفته شد **قلیمیا** اقلیمیا گویند و آن
انواع است فضی بود و ذهبی و نحاسی بود و معدنی بود و عملی از ارزیز و نقره و مس و در قشیشا گیرند

نیکوترین آن بود که از جزیرهٔ قبرس آرند و آن را در آب یابند و بعد از آن معدنی باید که لاجوردرنگ بود و طبیعت آن معتدل است در حرارت و برودت و خشکست در سیم و آنچه عملی بود از دود از نقره و نقل است رهاوی آن بود که بسوزانند چون در دارو‌ها بکار برند **صفت سوختن وی** آنست که آن را در کوزه کواری نو کنند و سر آن گل گیرند و در تنور نهند و اقلیمیا نقره سردتر از اقلیمیا زر بود و در وی تجفیف و جلای باعتدال بود و فعل وی در ادویهٔ چشم معتدل کند در گوشتهای صلب جرب و ریشهای تر که در پلک و در چشم بود و در کردن نافع بود و در مرهمها استعمال کنند و گوشت در جراحت برویاند و اقلیمیا زر لطیفتر از اقلیمیای نقره بود نافع بود جهت ابتداء نزول آب و سفیدی که در چشم زایل کند و چرا احتمال را پاک گردانند از چرک و گوشت زیاده بخورد و قوت چشم بدهد و تجفیف بغیر لدغ بود و بدل اقلیمیا زر و نقره مردارسنگ سفید بود صفت غسل وی آن است که باب سحق کنند و آب از وی میریزند تا آن زمان که بر سر آب هیچ چرک نماند بعد از آن بدست جمع کنند و بکار دارند **قلاری** نوعی از اطریه است سفید که سر آن زردی است و در بعضی گفته شد **قاشیر** کاشیر گویند و گفته شود **قمل قریش** قم قریش گویند و آن قمل قریش است و گفته شده **قمح** حنطه است و گفته شد **قمحه** سفوف و ذریره را قمحه خوانند و قصب الذریره را قمحه گویند و گفته شد **قمل** شریف گویند چون شپش از سر بگیرند و در سوراخ پا فلا نهند و صاحب تب ربع بخورد شفا یابد **قنابری** تملول و غملول و توتول گویند بپارسی بر غشت و بشیرازی سوزه گویند طبیعت آن گرم و خشکست در اول و گویند معتدل بود در گرمی و در وی لطیف جلا و تفتیح

بود کلف و بهق زایل کند و سودمندترین چیزها بود جهت برص خوردن و ضماد کردن و روغن مالیدن و اندک رویدن نافع بود و بر ریش پستان ورق وی ضماد کردن نافع بود و سینه و شش از کیموس غلیظ پاک کند و سده شش و جگر و سپرز بگشاید و آب وی شکم براند و ضماد کردن بر بواسیر سودمند بود و بر گزندگی مجموع جانوران و رازی گوید معده و جگر را نافع بود و ملایم محروری و مبرودی بود از بهر طلاق طبیعت ... گوید مولد سودا بود خاصه آنچه خشک نهند و مصلح وی روغن بسیار بود و صاحب تقویم گوید اصلاح وی بهلیله کابلی و شکر کنند و سعوط کردن به آب بیخ آن دماغ را از رطوبات غلیظ پاک گرداند **قنطوریون کبیر** قنطوریون غلیظ گویند و یونانی طوماغا و تفسیر آن قنطوریون کبیر گویند بود و بعضی بوقی خوانند و ورق وی بورق گردکان سبز چهره نزدیک بورق کرنب بود و ساق وی بساق حماض ماند و در درازی آن دو گز یا سه گز بود و گل وی کحلی رنگ بود و ثمر وی مانند خشکدانه بود در اندرون گل و گل وی مانند بشم بود و بیخ وی ستبر و صلب بود و ثقیل و بدرازی سه گز بود و از رطوبت تر بود و بطعم حریق بود با اندک قبضی و بلون خون بود و در وی اندکی حلاوتی بود و لون عصاره مانند خون بود و جالینوس گوید بیخ وی حیض براند و بچهٔ مرده بیرون آورد و از آن زنده تباه کند و بیرون آورد و نفث دم را نافع بود و ستبری اندی دو مثقال بود و دیسقوریدوس گوید اگر شراب بیخ وی تب نداشته باشد به آب بدهند و اگر نه بشراب و ستبری اندی دو درم بود موافق بود جهت درد پهلو و ربو و سرفه کهن و نفث دم از سینه و مغص و درد رحم مجموع را نافع بود و اگر بکل فرزجه اندی لبا زند

وزن نخود بر کرد حیض بر اند و بچه بیرون آورد و عصاره وی همین عمل کند و مصلح آن انیسون
اصل و طین قبرسی بود **قنطوریون صغیر** قنطوریون دقیق گویند و بیونانی طولیطون و معنی آن
قنطوریون دقیق بود و بعضی طومتوریون گویند و غیر آن قنطوریون صغیر بود و بعضی رومان
یسیسون گویند و ساق وی باریک بود و درازی یک وجب بود و گل وی سرخی بود
که بزردی مایل بود و ورق وی بورق شکاع … ماند و بیخ وی کوچک بود و بیخ منفعت
ندارد و طعم قنطوریون باریک بغایت تلخ بود و منفعت وی در قضبان و ورق و زهر بود
منفعتی بسیار قولنج که سبب آن بلغم بود سود دهد و بچه مرده بیرون آورد و اگر از نافع
بود اعصاب و دماغ را پاک کند تنقیه تمام و مصروع را بغایت مفید بود و مسهل آب زرد
بود و خام مسهلی بقوت و مره … اگر با بلغم مخاطی آمیخته بود بر اند و درد مفاصل و عرق النسا
و درد قولنج چون بیاشامند یا بدان حقنه کنند نافع بود و شربتی از وی دو مثقال بود
و در حقنه چهار درم و عصاره وی سودمند بود جهت درد سر که از حرارت آفتاب خیزد یا از خوردن شراب
صرف چون با سرکه بگدازند و بر صدغین و پیشانی ضماد کنند و ریش سر زایل کند و بعد از آن
که سر را بخوره بمالند و موی را بسترند و پاک بشویند پس این عصاره با سرکه بگدازند و بر سر
طلا کنند و چون با آب و عسل انگبین حل کنند و در موی مالند موی در رنگ سیاه کند و اگر این
عصاره با آب بمالند بر روی سنگ سبز که کارد بدان تیز کنند و بر پیشانی لطوخ کنند
آب آمدن از چشم باز دارد و اگر با شیر دختران حل کنند و طلا کنند بر پلک چشم درد و ورم
آن را نافع بود و مجموع دردها و رمد که در چشم بود زایل کند مثل جرب و سبل و شعیره
و سپیدی که در چشم بود و ریش که در طبقه قرنیه بود مجموع را نافع بود و اگر با روغن خیری با

یا سوسن بگدازند و نیم گرم در گوش چکانند درد و ضربان زایل کند و اگر از حرارت بود با روغن گل
سرخ استعمال کنند و ریش که در گوش بود و کرم در آن بود زایل کند چون با آب برگ شفتالو
حل کرده در گوش چکانند و مجموع علتهای که در گوش بود مانند طنین و دوی و قرحه و اگر
با آب تره تیزک حل کنند و در گوش چکانند گرانی گوش ببرد و دوی که عصب و بیخ را بود
بگدازد و مجموع ریشهای که در بینی احداث کند و رعاف چون با سرکه حل کنند و قدری
زاج سوده با آن اضافه کنند و در بینی چکانند البته رعاف ببندد و ریش که در دهان بود
و ریم از آن روانه بود و بوی دهان گنده شده باشد چون با شراب کهن قابض
حل کرده بدان مضمضه کنند و زمانی در دهان نگاه دارند شفا یابد بغایت نافع بود
و کسی را که بوی دهن گنده شده باشد بی سبب با گلاب حل کرده و بدان
مضمضه کنند و زمانی در دهان نگاه دارد شفا یابد و جهت علاج ورم لوزتین و تعلق لبها
و خناق و دندان متحرک مجموع نافع بود و چون با شراب بر سنگ سبز حل کنند و بر موضع
گزندگی زنبور و نحل بمالند نافع بود و چون با شراب و عرق النسا و وجع ورکین و گزندگی
مجموع جانوران زهردار نافع بود چون یک درم از وی در شربت درم آبی که بادآورد خشک
در وی جوشانیده باشند حل کرده بیاشامند و صاحب منهاج گوید افراط کردن
در قنطوریون مسهل خون بود و مصلح وی صمغ عربی و کثیرا بود و اسحق گوید مضر بود بسپرز
و مصلح وی عسل بود و گویند بدل وی بوزن وی ورق حنا و دو دانگ آن سورنجان
و بوزن آن بینی بود و گویند بدل آن بوزن آن برسیاوشان و نیم وزن آن ورق
حنا بود **قنبیط** نوعی از کرنب است بپارسی کرنب رومی خوانند بهترین آن

تازه زرد رنگ بود طبیعت آن سرد بود باعتدال وگویند گرم بود در اول خشک بود در دوم
سده بگشاید وخفار را نافع بود ومنع مستی بکند همچنانکه کرنب وطبیخ وی با طلی کردن
بر ورم مفاصل سودمند بود ووی غلیظ بود وخون را غلیظ کند ونفخ در جوانب پهلو احداث کند
واولی آن بود که نیک بجوشانند وبروغن بسیار ریا با گوشت فربه وسرکه وحریا ودار ویای
گرم بازد است بشیرازی بیرز وگویند طبیعت آن گرم است در دوم وگویند
در سیم وخشک است در دوم وگویند در سیم ملین ومحلل بود خنازیر وشمور عدسیه وصداع
وگزاز وصرع را سودمند بود ومصروع چون بوی آن بشنود با خود آید وسدد وکلف
را نافع بود واگر بر دندان کرم خورده نهند نافع بود وخناق رحم را چون با شراب
بیاشامند نافع بود ووی تریاق پیکان زهردار بود وازدود وی جمیع گزندگان بگریزند
ووی مقاومت با مجموع زهرها بکند نزدیک بسکنج وچون بخود برگزیده نجم میداد
واز خواص وی آنست که مفرح بود وباقی منفعت وی در بادروج گفته شد
وصاحب تقویم گوید محرور را مزاج را صلاح آرد ومصلح آن روغن بید مشک وکافور
وصاحب منهاج گوید مصلح وی انیسون است وگویند بدل وی در ضعف معده وجگر یک
وزن ونیم ریوند چینی بود **تنبل** صاحب منهاج گوید برگ وی ارملی است وصاحب
جامع گوید از قول تمیمی که آن یکی از تنبهاست که از آسمان می‌افتد در بادیه یمن واز قول
رازی همچنین گوید واز قول دیگری گوید خاکیست سرخ بریان کنند زرد گردد وفی الطعم
طبیعت آن گرم وخشک است در دوم واین ماسویه گوید اندروی قبضی تمام بود وابن
ماسویه گوید وی حب القرع وجمیع کرمها را بکشد وبیرون آورد ونشف رطوبت

دیرها بود

دیرها بود ویرا که بر روی طفلان پیدا شود که مردمان آنرا ابنه خوانند واطبا آنرا
سعفه گویند چون بروغن گل چرب کنند وقیل بر آن پاشند نشف رطوبات
آن بکند وجرب را نافع بود وشربتی ازوی تا درمی بود وگویند مضر بود بامعا
ومصلح وی سبیخ ارمنی بود وبدل آن رازیانه است وگویند مصلح وی انیسون است
وبدل آن ترمس وبرنگ کابلی وگویند مضر بود بمعده ومصلح وی مصطکی وانیسون بود
قنفذ بپارسی خارپشت گویند وآن بری بود وبحری بود وجبلی بود وجبلی بزرگ بود
وآنرا دلدل خوانند طبیعت آن گرم وخشک بود بغایت ومحلل بود وبعضی گویند
گوشت وی تر بود ومجفف را بغایت نافع بود وخاصه گوشت وی خشک کرده وجهت
کودکان که در جامه خواب بول کنند وگزندگی جانوران را نافع بود ومقدار شربت ازوی
یکدرم بود ونمک سود خشک کرده وبا سکنجبین جهت استسقا نافع بود وداء الفیل
وورد کرده را سود دهد وادمان خوردن وی حصر البول احداث کند واز آنکه
مضر بود بمثانه واصلاح آن بعسل کنند وگویند تخم کرفس وسکنجبین رئیس گوید
گوشت بری وی خنازیر را بغایت نافع بود ومرضهای عصبانی جمیع سود دهد
وسل وتبهای مزمن وگزندگی جانوران وعاقلی گوید ادمان اکل وی گردن ضعف
معده وجگر بود وسبر وی منع انصباب مواد از احشا بکند وخاکستر پوست وی
داء الثعلب را نافع بود چون با زفت تر بالند ودیسقوریدوس گوید
نوع بحری معده را نیکو بود وطعم وی خوش بود وطبع سکم ومدر بول بود وپوست
سوخته وی با ادویه که موافق جرب بود یا نیز بر جرب را زایل کند واگر بسوزانند

وبا ادویه خلط کنند که موافق ریش سر بود و سر را بدان بشویند جذب باده بکند و گوشت
زیاده بخورد و جگر بری چون خشک کنند در خرقه با آفتاب گرم موافق استسقا طحالی بود و در زخمی
که گوشت وی بدان غایب بود و زهره وی چون با موم بسرشند و بخورند بچه مرده از شکم بیرون
آورد و چون زهره وی در چشم کنند سپیدی را زایل کند و بقراط گوید گوشت وی چون
بسرکه عنصل بپزند و بخورند صرع را نافع بود و تشنج امتلائی و درد گرده و مفاصل را سود دهد
قنب سه نوع است بری و بستانی و هندی بری قضبان وی مانند خطمی بود لیکن
بغایت سیاه بود و ورق وی مانند ورق بستانی بود اما خشن بود و سیاهی کمتر و سپیدی
بری غالب بود و زهره وی سرخ بود و ثمر وی مانند فلفل بود بزرگ حب السمنه
بیخ وی چون بپزند و در ورمهای گرم ضماد کنند و بر جراحت و اعضایی که کموماتها در وی
متحجر شده باشد و ورم را ساکن کند و کموماتها بگدازاند و عصاره وی درد گوش را
نافع بود و از بستانی تخم آنرا شهدانج خوانند چون بسیار بخورند قطع منی بکند و چون
تخم وی تر بکوبند و آب آن بگیرند و در گوش چکانند درد گوش ببرد و جالینوس گوید
تخم وی بادها بشکند و هضم نیکو بود و بخففی محکم و اگر بسیار بخورند منی را خشک گرداند
شیخ الرئیس گوید خلط وی بد بود و قلیل الغذا بود و دمشقی گوید طبیعت وی گرم بود
در دوم و خشک بود در اول و منشف رطوبات معده بود و قاتل کرمان و چون با آب
آن سعوط کنند دماغ را پاک کند و اسحق بن عمران گوید عسر الهضم بود و معده را بد بود
و صداع آورد و تخم بپندد و بول براند و مصلح وی شراب لیمو بود و یحیی بن سلیمان
گوید تخم وی چون بریان کنند مضرت وی کمتر بود و دفع مضرت وی بسکنجبین [illegible] کنند

که بعد از آن

۲۳۸

که بعد از وی بیاشامند اما ورق وی چون بکوبند و با آب آن سر بشویند موی را پاک کند
از خشکی و سپیدی و درازی گوید و صداع و ظلمت چشم بود و دفع مضرت آن با آب سرد و رب
یا رب فواکه ترش کنند و نوع سیوم که آنرا قنب هندی خوانند شیراز آنرا بنگ گویند
و بتازی حشیش گویند و بعضی ورق الخیال خوانند و بعضی وبرا اجزو اعظم نامند و این مؤلف گوید بعضی وبرا شرنگ
خوانند و بعضی دانکره و بعضی اسرار خوانند و وی نوعی بود که مخفی بود اگر زیاده استعمال
کنند بود و نوعی مفرح بود طرب آورد و نشاط و اشتهای کاذب و نوعی بود که خفقان آورد
و خیالهای فاسد بود و نوعی بود که مقوی باه بود و آنچه نیکو بود مقدار شربتی از وی یک درم تا دو درم
بحسب مزاج استعمال کنند و آن بود که اگر زیاده از این مقدار بود کشنده باشد و اگر کسی بسیار
خورده باشد دفع مضرت وی بر ابقی کنند با روغن گاو و آب گرم تا هیچ در معده نماند
و شراب حماض بغایت نافع بود قندرس کندس گویند و گفته شود و قندس
نیز اسم حیوانیست معروف قند عسیری شکر چون منجمد کردانند قند خوانند
و چون دیگر بریزند ابلوج خوانند و العرب انرا سکر گویند قفر صمغیست ناخوش طعم که از
بلاد عرب خیزد و گویند سندروس است و گویند سکبینج که از بلاد مغرب خیزد و مؤلف
گوید آنچه محقق است صمغیست شفاف مانند سندروس و آنرا اهل معبری خوانند
و وی اثر دلپسند بود و درد دندان زایل کند و چشم را روشن کند و با ماء العسل ربو
را نیکو بود و چون قدری از وی با سکنجبین و آب بیاشامند بواسیر را دفع کند و چون
سه روز بیاشامند سپرز ضعیف کند و با ماء العسل حیض براند و گویند نوعی از
سندروس نارسیده است قطران سیاه دوان است و گفته شد قطا دم الاخوین است

وگفته شد قنابر یونانی بردبوکس خوانند و آن نوعی از عصافیر است که بشیرازی
خنوک گویند دیسقوریدوس گوید قنبره چون بریان کنند و خورند درد قولنج را سود دارد و
جالینوس گوید چون با سفیدباج بپزند با مرق وی بخورند قولنج را نافع بود و رازی گوید مرق وی اشکم
براند و گوشت وی اشکم ببندد و صاحب منهاج گوید نیکوترین آن فربه بود بریان کرده طبیعت
وی گرم و خشک بود و شکم ببندد و صاحب منهاج گوید نیکوترین آن فربه بود بریان کرده طبیعت
مرق وی قولنج را نافع بود و غذای وی نیکو بود و مانند عصافیر بد نبود باکه مجفف بود
و مضر بود برطوبات و دفع آن بود که با روغن بادام استعمال کنند قرقاس دوقو دوغنا و
دوقو بری خوانند و در ولایا اغریا گویند و آن نوعی از دوغرقس است بادها را بشکند و عقت(?)
سفید را نافع بود و حیض روان گرداند و شکم براند و عصاره وی ادرار دندان بانگشت مالیدن
نافع بود و چون بخورند عرق از بدن بیرون کند و بول براند و بشیرازی [illegible] خوانند
انجره بری بود انجره بشیرازی بدران گویند و انزاده ایا اغرنا(?) خوانند قوبیی مرز گویند و ادهیم
گفته شود قوطیلیدون اذان القسیس گویند و زلابق الملوک خوانند و اهل مغرب
گویند نوعی از حی العالم است و گویند نباتیست که منفعت وی مانند حی العالم بود
و ورق وبیخ وی سنگ بریزاند و بول براند و چون ضماد کنند بر دمامل گرم و گره خنازیر
و شقاق که از سرما بود و التهاب معده نافع بود قسیا قثاء است و گفته شد
قونیا یونانی آب خاکستر خوانند قوقیرا گویند طباق است و گفته شد و گویند
بفنوت(?) است و گفته شود قومی صاحب منهاج گوید صنوبر است بحری و در قوت
بجند بیدستر گوشت وی جراحت و خناق رحم را نافع بود و هم این اسم را ضم فرنش(?) گویند

که آن

که آن نبوت(?) است و گفته شود قوطوبا آذریون بری است و گفته شد قوه
قطن است و گفته شد قوانص بهترین سنگدان آن بود که از [illegible] تازه فربه گیرند
و وی غلیظ بود و غذا بسیار دهد و پوست اندرون وی چون خشک کنند و سحق کرده با شراب
بیاشامند درد معده را نافع بود خصوصا پوست سنگدان خروس و وی غذای اصحاب کبر
بود و چون هضم شود خلطی نیک از وی متولد شود و الحراز خائی بود زود هضم نشود و مولد
قولنج بود و دفع آن بود که نیک پخته کنند و نمک و مری [illegible] و بخورند قوتر درخت
وج است و گفته شود قورساما عود بلسان است و گفته شد قیمولیا طین
قیمولیا است و گفته و طفل طلبطی نیز خوانند قیغص قیفون گویند و آن [illegible] است
و گفته شد قینا نوعی از بقلة الحمقا است قیصوم نوعی از برنجاسف [illegible]
جبلی است بهترین آن تازه بود طبیعت آن گرم بود در اول و گویند در سیم یا در دوم
و خشک در دوم و گویند در سیم و گویند تر است در اول و گویند گرم است در دوم
و خشک در اول و وی مسهل صفرا اگر رها بود و جالینوس گوید گل وی نیکوتر از افسنتین
بود و وی اسهال نفخ بود چون بسوزانند داء الثعلب را نافع بود با روغن [illegible]
[illegible] ریش کمی که دیر برآید چون بمالند زند بر پیه برآید وی حیض براند و سنگ گرده
بریزاند و عرق النسا و نفخ را نافع بود و دخان وی [illegible] الهوام [illegible] و عسر البول را نافع بود و وی را
در خانه بگسترند گزندگان بگریزند و چون با شراب بیاشامند زهرها را نافع بود و گزندگی
عقرب و رتیلا و [illegible] از وی محتمل بود [illegible] و موافق جراحتهای سر بود و [illegible]
آنرا بگزد و وی بچه بیرون آورد و بعضی گویند مضر است بشش و مصلح وی [illegible] ارمنی بود

وصاحب تقویم گوید مصلح وی صمغ وکثیرا وخشخاش بود وبدل وی بادروج وسرکه از بری
بود گویند بادروج است قیطاقون مرس است وگفته شد قیطس آس است وگفته
شد قیشور حجر القیشور خوانند وفنک نیز گویند وآن نوعی از کف دریاست
ومولف گوید آن مانند سنگیست سفید وتجویف بسیار دارد ودرمیان کف دریا
ومرجان سفید بسیار بود ودرحمام دست وپای بدان مالند وصلبی نه نشسته باشد واولی
آن بود که سوخته استعمال کنند طبیعت آن گرم وخشک است ولطیف دندان را جلا دهد
وبراق وسفید گرداند وچون بدان سنون کنند ودرسترون موی استعمال کردن معلی باسترد
وریشهای عمیق پر گرداند وگوشت برویاند وگوشت زیاده بخورد واگر در خمی شراب اندازند
کرجوشان بود ازجوش بازایستد ودر زمان صفت سوختن وی چنان بود که در
آتش کنند تا گرم شود بیرون آورند ودر شراب ریحانی اندازند ودیگر در شب آتش
کنند ودیگر در آب اندازند پس سیم بار در شب آتش کنند چون گرم شود بیرون
آورند ورها کنند تا سرد شود برآرند واستعمال کنند ودندان را محکم گرداند وباریکی وسیکوری
زایل کند قیرس بیونانی شمع را گویند وگفته شد قیر قار است بپارسی قیل گویند
قیل زفت تر است وگفته شود ابن مولف گوید گویند که نفط سیاه چشمه است
درخوزستان وآن را می پزند تا منجمد می شود پس در آب سرد می ریزند منجمد شود وقیل
می شود قیسوس قسوس گویند وگفته شد وانجا نیز گفته شود وآن سه نوع است
سیاه وسفید وسرخ ومجموع حریف وعاقص باشند ویک نوع از آن نبات الاذن است
آن گرم بود وباقی انواع آن سرد بود بیخ آن را چون با شراب بیاشامند گزندگی

زیلارا سود دهد صمغ وی حبس را بکشد وچون با شراب ومربا بیزند منع تشنگی
موی بکند وبخور کردن منع آبستنی بکند وبخور برگرفتن بچه بیرون آورد وتر وی بر سر بز
ضماد کردن نافع بود وبخور برگرفتن بچه بیرون آورد وتریاق حیض براند قیوندیب
شحم قاوندی خوانند وشحم قیوندی گویند وگفته شد قیلوط ورق کنندباسایی است
وگفته شود قیروطی موم روغن بود ومرهمی که از موم وروغن گل وضد این ورق گل سرخ
واکلیل الملک وزعفران وکافور سازند آنرا قیروطی خوانند والله اعلم بالصواب
باب الکاف کادی کوذر خوانند وآن نباتیست که در بلاد عرب ودر نواحی
عمان ویمن می باشد وگویند طلع الجاست وابن جلجل گوید بیشتر در یمن باشد
بود ودرخت وی مانند درخت خرما بود لیکن دراز نبود مانند نخلی وطلع وی
مانند طلع خرما بود وچون از اکمه ازپوست بیرون آورند ودر روغن می اندازند ودر آفتاب
می نهند تا روغن قوت وی اخذ کند ومولف گوید در کشمیر شیراز بسیار
بود وبپارسی گل کیبلا خوانند بوی عظیم خوش دارد با جنبای که جامه که بوی وی بگیرد
تا دیر بده گردد بوی آن دیر زایل نشود ورازی گوید جذام را قطع کند ودوی معتدل بود
شراب وی حصبه وجدری را نافع بود با جنبای کرکی را اگر آبله بیرون آمده بود ونه
عدد چون شراب کادی بیاشامد بیره عدد ترسد وبدل آن نوعی آن صندل
سرخ وبوزن آن تخم بود کادجیم بپارسی است وگفته شد کافور چند نوع بود
شیخ الرئیس گوید قیصوری ورباحی سفید پس ازاد ودیگر ازرق وبکوتر آن
قیصوری ورباحی سفید بود مانند برف وابن مولف گوید کافور اجناس است

کم وزن آن را ابدا او
نسخه البوای

وچون از سفال بلند خیزد و بهترین آن قیصوری بود و سپید البیاض سفیدی که بزردی
زند و خرده او را ریاحی خوانند و خرده ریاحی را سربری گویند و بارهای آن غلیظ درخت
بود و او برنگ رخام بود و بعد از آن کافور رتوف بود که در اکثر درون هر دو بود و بعد
از آن کافور آزاد کله الیعون [illegible] اسفوک گویند اما کافور مصعد بیشتر مغشوش
بود و درخت کافور و صندل بیشتر در بیشهای سخت بود بزمستان چنان که برگ ندارد
نمی توان شناخت و بتابستان در آن بیشها مار بسیار بود بجهت خنکی خود را بر درخت
پیچیده باشند و رفتن بآنجا ممکن نبود بتابستان لیکن گیاهها که در نزدیکی بیشه بود
روند و تیر بدان درخت اندازند بجهت نشانه و چون زمستان شد آنجا روند
هر که تیر خود شناخت آن درخت او را بود و درخت کافور چوبی بود سفید که بسرخی
مایل بود و بعضی نیلی رنگ بود و زود شکن باشد و کافور مانند صمغ در میان چوب
بود چون بشکافند کافور از میان آن بیرون آرند هر چه ممکن بود آنگاه چوب
آن را بجوشانند و از آب او کافور مصعد حاصل کنند و در کافور خیانت بسیار
کنند بر بوی و طعم آن اعتماد نشاید کرد و کافور در عطریات مانند نمک بود
در طعام و طبیعت کافور سرد و خشک بود در سیم منع ورمهای گرم بکند و محرور
مزاج را و اصحاب صداع صفراوی بوییدن وی تنها یا با صندل سرشته بگلاب یا بگل
فارسی نافع بود و مقوی حواس و اعضای ایشان بود و چون ادمان بوییدن وی کنند
قطع شهوت جماع بکند و چون بپاشند فعل وی اقوی بود در این باب و اگر دو جو
با آب کاهو هر روز سعوط سازند قطع حرارت دماغ بکند و خواب آورد و صداع

زایل

زایل کند و چون بینی بازدارد در آب بادروج و عصیر بید یا با آب گشنیز تر یا عصیر ترشه
همین عمل کند و رازی گوید سرد و لطیف بود و صداع گرم و ورمهای حاده که در سر و جمیع بدن بود
سود دهد و اگر بپاشند سردی گرده و مثانه و انثیین احداث کند و منی بفسرد
و مرضهای سرد در نواحی گرده و مثانه و انثیین پیدا کند و وی بشکم صفراوی را ببندد [illegible]
از وی و ورمهای گرم را نافع بود و قلاع زایل کند و با داء البیضه در چشم که از گرمی بود نافع بود و
دیگر می از وی خلاص دهد از نیش عقرب جراره با آب سیب ترش و ربع شقاق را بیشتر نافع
بود حقنه کسی که قرون سنبل خورده باشد با آب انار و شیره تخم خرفه با بر [illegible] بسیار وی
پیری زود آورد و قطع باه بکند و سنگ گرده و مثانه تولد کند و مصلح وی معجون گل بود و
و بوییدن وی در تبها سهر آورد و مصلح وی بنفشه و نیلوفر بود و گویند زعفران و ماسرجویه
گوید شخصی شش مثقال کافور در سه نوبت بخورد معده وی فاسد شد قطعا طعام هضم
نمیشد و شهوت وی منقطع شد و هیچ زحمت دیگر بر وی عارض نشد
ابن مؤلف گوید از زحمتها او را با قیمت که عارض نشده و گویند چون در روغن گل حل
کنند و در بینی چکانند سوء المزاج گرم که نه از ماده بود که در دماغ و چشم متولد شده باشد
و علامت وی آن بود که از طلوع آفتاب تا نیم روز زیادت می شود و چون نیم روز
گذشت تا آخر روز ساکن میگردد و چون شب رسید مرتفع شده باشد سبب آن بود
که بسیار در آفتاب در زمان گرم درنگ کرده باشد و چون بهوای سرد رسیده
سر را برهنه کرده بود و مسام وی بسته شده باشد و چون با روغن گل و سرکه
بیامیزند و بر حس سر طلا کنند صداع گرم را نافع بود و تعدیل وی بمشک و عنبر کنند

ومقوی ومفرح بود و در کهربا مشارکت وی با بود درین معنی لیکن کافور اقوی بود در خاصیت
وبدل وی دو وزن وی طباشیر بود و گویند بوزن آن طباشیر و بوزن آن صندل سفید
کاوزبان کیا بمیت که آنرا بعربی لسان الثور خوانند نافع بود جهت فرح و بلغم زایل کند
ومفرح بود وغم ببرد و باقی منفعت وی در لام گفته شود **کاسر الحجر** بزر القلت است
و گفته شد در قاف **کادی** کراث الکرم است و گفته شود **کاشم** انجدان رومی بود و بیونانی
لیقسطیقون گویند وان ساليوس است و نیکوترین زردتر بزرگ ورق بود مانند ورق
انجدان و در قوت مانند کمون و طبیعت وی ابن ماسویه گوید گرم و خشک بود در سوم و صاحب
منهاج گوید گرم بود در وسط درجه سیوم بادها را بشکند و مفتح و منفخ بود و طعام را هضم
کند و مقوی معده بود و یکدرم از وی با شراب مسهل [illegible] بود و حب القرع و بول و حیض
براند و گزندگی جانوران را نافع بود و سده جگر بگشاید و رطوبت معده کم کند و
دوا قر زایل کند و دو درم از وی با آب گرم مستسقی را سود دهد و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی
تخم رازیانه بود و جالینوس گوید بدل وی در ادرار تخم انجره بود یا تخم گزر و تیادوق گوید بدل
کاشم بستانی بوزن آن ربع وزن آن زیره سفید بود و اسحق بن عمران گوید بدل آن
بوزن آن زیره بود **کاکنج** بپارسی عروس در پرده گویند و یک نوع شیرازی [illegible]
بیونانی [illegible] وقوت وی نزدیک بقوت عنب الثعلب بود فاما قوت
ورق وی و نیکوترین حب آن گویند کوچک بود و صاحب منهاج گوید نیکوترین ورق
آن بود که بستانی بود و طبیعت آن سرد و خشک بود تا دوم و گویند در دوم و گویند در سیم
ربو و نفث الدم و عسر النفس را نافع بود و شریف گوید اگر از حب وی هر روز یک مثقال

فرو برند

فرو برند از یرقان خلاص یابند بادرار بول و اگر زن بعد از طهر هفت روز هفت حب
فرو برد منع آبستنی بکند و وی جگر و گرده و مثانه را نیکو بود و ادرار بول بکند و قرحه که در مجاری
بول بود سود دهد و [illegible] گوید که مهار حب القرع بیرون آید و چون جزوی از خشک
وی با جزوی شیح ارمنی سحق کرده بیاشامند و شربتی از وی دو درم بود و مخدر سر بود و مصلح
آن معجون گل وی بود و جالینوس گوید بدل وی عنب الثعلب بود و حب العشا
کاربا کهربا است و گفته شد **کاوزهرج** جاوزهرج است و آن حجر البقر بود و گفته شد
کبر بیونانی قبارس خوانند و بشیرازی کوکک و وی را ثمره بود مانند حبی و ثمره
دیگر دارد مانند قثا و آنرا قثاء الکبر خوانند و وی حریف بود و نبات و گرم چون در شراب
اندازند شراب را از غلیان باز دارد مانند خردل و نیکوترین آن بستانی بود و سودمندترین وی
پوست بیخ آن بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیم و وی محلل
بود و جمله وی مقطع و ملطف بود و در پوست بیخ مراره و حراقه و قبضی بود و خنازیر
و صلابات بگدازاند و [illegible] و عرق النسا و درد ورکین و [illegible] و معقد را
نافع بود و پوست بیخ وی جهت درد دندان نیکو بود و نیکوترین چیزها بود جهت سپرز
خوردن و ضماد کردن خاصه با آرد جو و بسیار از وی ماده غلیظ سوداوی از سپرز مستفرغ
گرداند و مسهل اخلاط خام بود و حیض براند و کرمها بکشد و باه را زیاده کند و وی تریاق
سمها بود و آنچه بسرکه نهند سده سپرز بگشاید و بلغم از معده پاک کند و دیسقوریدوس
گوید که تره و ثمره وی چون با نمک بود و بخورند شکم نرم کند و معده را بد بود و تشنگی آورد
و چون از ثمر وی یا سی روز هر روز دو درم با شراب بیاشامند ورم سپرز بگدازاند و بول براند

وسهل دم بود وچون بیاشامند عرق النسا را نافع بود وحیض براند وچون بخایند قلع
بلغم بکند ودانه وی چون بسرکه بپزند وبطبیخ آن مضمضه کنند درد دندان ساکن کند
وچون پوست بیخ وی بغایت خرد بکوبند وسحق کنند وبا سرکه کهن بیامیزند وبر بهق
سفید لطوخ کنند زایل کند وورق وبیخ وی چون بکوبند وبر خنازیر ودر ورمهای صلب استعمال
کنند بگدازاند وچون تر بود بکوبند وآب آن بگیرند ودر گوش که کرم بود بچکانند کرم بکشد
وبصری گوید ورق وثمر وی در قوت مانند ومساوی باشند لیکن ثمر اقوی بود از ورق وبیخ
وی اقوی بود از هر دو وپوسته در جمیع وی بیشتر بود که حرارت وطبیعت گرم وخشک
بود در سیم معده را بد بود وچون بسرکه بپرورند دفع ضرر وی بکند ومضرت بمعده نرساند
وفارسی گوید که تریاق است بوی دهان خوش کند وبادها بشکند وباه را زیاده
کند وجوزی گوید که ناصوری که در ساق بود سود دهد بیخ وی چون دود کنند در شب
صاحب بواسیر نافع بود وطبری گوید بیخ وی چون بر پستانها تر نهند از بیرون وچون
بپزند وآب آن بر بربری که ریش تر بود بریزند وسر را بدان بشویند زایل کند وچون با نفط
وسداب بخورند نافع بود وسده که در جگر بود از سردی واسحق بن عمران گوید
حب وی غذایی بد بود متعفن شود وثمره سودا مستحیل گردد وتره وی نیکوتر
بود از ثمر وی وابن نحون گوید فقاح وقضبان وی نافع بود جهت سپرز واولی آن بود
که چند روز در نمک آب خیسانند بعد از آن با آب شیرین خیسانند بشویند
دو نوبت یا سه نوبت بعد از آن بسرکه نهند وچهل روز بخورند سپرز بگدازاند اما باید که
زیت نخسته بدان بیزند وبخورند وگویند مضر بود بمثانه ومصلح آن اسطوخودوس بود وگویند

مضر بود

ترکان چقچقی چیچبر گویند

مضر بود بگرده ومصلح آن خولنجان وعسل بود وبدل وی گوید بدل تره وی حب وی ورق وی با
بود **کبیکج** کف السبع خوانند وبیونانی بطراخیون گویند وآن نوعی از کرفس بری است
بعضی سالس اغریون گویند ووی انواع است نوع اول ورق آن مانند ورق گشنیز
بود اما از وی پهن تر بود ولون وی بسفیدی زند ودروی رطوبتی لزج بود وگل وی زرد
بود وساق وی سطبر نبود وبدرازی یک گز بود ودرازتر بود وبیخ وی کوچک بود وسفید
وبغایت تلخ ودیگر دسته بود مانند خربق واین نوع تر رنگ ابهای بود ان ازدید ونوع دوم تیره
رنگ بود وبغایت حریف ونوع سیم کوچک بود وگل وی ذهبی رنگ بود واز پشتر ازای
بس دیران خوانند وباصفهانی موسک ونوع چهارم هم بنوع سیم ماند لیکن گل وی مانند
شیر سفید بود وطبیعت هر چهار گرم وخشک بود در چهارم وگویند در سیم بغایت
حدت ولذع بود واز بیرون بر عضو که نهند ریش کند وجالینوس گوید نشاید که
طبیب آنرا استعمال کند که بخاصیت محرق حرارت قلب است واز سموم قتاله
است برص بدن وبرص ناخن وجرب وداء الثعلب وداء الحیة وثالیل الملاکرکن
باسرکه نافع بود وچون بپزند باسرکه وآب آن بر سعفه نطول کنند نافع بود وچون سحق
کرده بر دندان نهند بریزاند وبیخ وی از معطشات قوی بود ووی مفرح احشا بود
واصلاح آن بشیر وزیت کنند وصاحب منهاج گوید مداوای کسی که آن خورده باشد
مانند مداوای کسی که بلادر خورده باشد کنند **کبابه** حب العروس خوانند ودر قوت مانند
فو بود لیکن از وی لطیف تر بود ونیکوترین آن خوشبوی بود وزبان را بگزد وطبیعت
وی گرم وخشک بود تا دوم واسحق گوید گرم وخشک بود در سیم ومسیح بن الحکم گوید

و وی قوت متضاده بود از حرارت و برودت و حرارت بر وی غالب بود و وی
مفتح و ملطف بود و در حلق را نیکو بود و شکم ببندد و سده جگر و گرده بگشاید
و مجاری بول پاک کند از ریگ و حلق را صافی کند و ریش عفن که در لثه بود و قلاع که در دهن
بود سود دهد و چون بخایند و آب آن بر قضیب مالند نعوظ الذی عظیم حاصل شود
و وی قوت معده و اعضای باطنی بدهد و چون بیاشامد و چون در دهان نگاه دارند لثه را
نیکو گرداند و بوی دهان خوش کند و آواز صافی کند و نفس معطر گرداند و سنگ گرده و مثانه
بریزاند و با بول بیرون آورد و شری ابیض را نافع بود و چون دو درم از وی با سکنجبین
بیاشامند و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی مصطکی بود و گویند مصدع بود و مصلح آن صندل
و گلاب بود و گویند بدل آن هیل بود و گویند قیل دارچینی و ابن مولف گوید گیاهی
از سعالهٔ هند خیزد **کبریت** بپارسی گوگرد خوانند و آن معدنی بود صاحب منهاج گوید زرد
بود و سفید بود و صاحب جامع از قول ماسرجویه گوید سه نوع است سرخ و سفید است و از قول
اسحق بن عمران گوید چهار نوع است سرخ و سفید و زرد و سیاه و ابن جلجل گوید کبریت چشمهایست
روانه و چون منجمد شود کبریت گردد و زرد و سفید و تیره و کبریت احمر از جواهر بود و معدن
وی در آن وادی بود که موران آنجا که سلیمان علیه السلام بر ایشان بگذشت و آن
موران مانند چهارپایان اند بزرگ و ارسطوطالیس گوید گوگرد سرخ در معدن خود بشب
افروخته شود مانند آتش چنانکه روشنی آن چند فرسنگ برود و پیرامون آن و چون
از معدن بیرون آورند این خاصیت نماند و در اکسیر مستعمل کنند سفید را سرخ گردانند
و ابن مولف گوید معادن گوگرد در بسیار مواضع هست و سرخ آن عزیز الوجود است

و در افواه خاص و عام مذکور است که گوگرد احمر کیمیا است هر چند بعضی بی اصل است
لیکن سرخ بقوت تر و شریفتر است و در صفت اکسیر مستعمل است چه او افادت
تصبیغ تاثیر کامل دارد و کبریت را ابو الارواح خوانند و زیبق را ابو الارواح و در
صناعت اکسیر زیبق و کبریت دو اصل بزرگ است و اصل کبریت بخاریست
دخانی در زمین مجری نیابد که بهوا پیوندد مدتی دراز بماند منجمد گردد اما چون بخار کبریت
بجایی رسد که در وی رطوبتی بود رطوبت ببرد و بر کوه دماوند چشمهاست پر قله
مقدار صد سوراخ است و بخار از آن سوراخها بر می آید و بر هم می نشیند و گوگرد می شود
و کبریت سرخ مصروع را نافع بود و بدان نطلی آوردن صداع سرد و سودا سود بود و کبریت
زرد جمله فلزات را سیاه گرداند و کلس نقره و زر کانی گرداند و زرگران بدان کنند
و سیم سوخته نیز بگوگرد کنند و ابن مولف گوید طبع را نرم دارد و دافع لون
سرخی دهد گوییا دوغنی است منجمد متحجر شده اگر بروغن بگذارد حل کرده بر جرب مالند
پاک کند و جرب و حکه و ثولولات زایل کند و بعضی گویند کبریت احمر طلاست
و طبیعت کبریت دمشقی گوید گرم و خشک است تا چهارم و حبیش گوید در سیم ملطف
و جاذب بود برص زایل کند و چون سحق کرده بر موضع گزیدگی جانوران زهر دار بپاشند
یا با آب دهان بسرشند و بر آن نهند یا بسرکه بسرشند یا بسرکه کهن یا عسل یا علک
البطم نافع بود و خوردن نیز همین عمل کند و با نطرون بر نقرس ضماد کردن سود دهد
و آب وی حیض براند و بخور کردن زکام و نزله را نافع بود و چون سحق کرده بر بدن
باشند قطع عرق بکند و چون دود کنند بشب زنان آبستن بچه بیندازند و دود وی

موی را سفید گرداند و ارسطاطالیس حکیم گوید کوکرد سرخ داء القرع و سکته و شقیقه را نافع بود
چون سعوط کنند و چون از زیت حل کنند که در آن زیت انقیل جوشانیده باشند
و قدری موم اضافه کنند و موم روغن سازند جرب تر و خشک و خارش بدن را نافع
بود و چون بخار او بر سر شد و بر قوبا نهند نافع بود و کبریت سفید بود بصر و دماغ و صرع را نافع
و شکر بود و صاحب تقویم گوید شرقی از وی تولد بود و جالینوس گوید بدل وی در آتش
افروختن زمان کوکرد زرد زرنیخ سرخ بود و از آن کوکرد سفید زرنیخ سرخ کبد طبیعت
جگر گرم و تر بود و نیکوترین آن بود که از آن فربه گیرند و چون هضم شود غذا بسیار دهد و صاحب
منهاج گوید خونی محمود از وی متولد شود و ابن ماسویه گوید بطی الهضم بود و خونی غلیظ از وی متولد شود
مگر آنکه از سپرز و خصیه و جالینوس جگر مواشی و حیوانات مالوفه متولد خلطی غلیظ بود و عسر
الهضم و دیر از معده بگذرد و از معا و فاضلترین جگرها در جمیع احوال جگرهایی بود که ایشان را
خوانند از بهر آنکه حیوان را اگاه خشک دانه داده باشند و رازی گوید جگر غذایی نیکو بسیار دهد
خاصه جگر حیوانات مختار مانند جیش و بره و نیکوترین آن جگر مرغ و فردوس فربه بود اما
ثقیل و دیر هضم بود و اولی آن بود که با مری و زیت بخورند و با نمک و دارچینی بخورند و گرم
فراج با سرکه ... با گشنیز خشک و جگر مواشی باید که بعضی جوارشات ایشان آن خورند کبد
الطیور نیکوترین جگر مرغها جگر بط فربه بود یا مرغ فربه خاصه چون علف وی انواع بجنه
شیرین داده باشند طبیعت آن گرم و تر بود خونی محمود از وی متولد شود و مصلح آن
زیت و نمک بود کبد المعز جگر بز نیکو بصر را نافع بود خوردن و رطوبت آن کحل کردن
چون بریان کنند و سر بخار آن دارند همین عمل کند کبد الحمار جگر خر چون بریان کنند و بخورند

مصروع را

مصروع را سودمند بود کبد الضان جگر میش و گوسفند چون بریان کنند و بخورند مصروع را
سودمند بود نافع بود جهت کسی که لیثغی در طبیعت وی بود و حبس کند کبد الوزغه
جگر وزغه چون بر دندان کرم خورده نهند درد ساکن کند کبد الکلب جگر سگ
دیوانه نافع بود جهت کسی که گزیده بود چون بریان کرده بخورد و منع ترسیدن از آب خوردن بکند
کبد الخنزیر البری جگر خوک صحرایی چون در سرکه نهند و بخورند گزندگی جانوران را
نافع بود کبد الحجل جگر کبک چون خشک کرده بکوبند و یک مثقال از وی بیاشامند
مصروع را نافع بود کبد الذئب درد جگر را سود دهد و در اشا ناسیا بدل آن نیم
وزن آن ریوند نیم وزن آن دار فلفل بود کبد الایل جگر گاو کوهی و بز کوهی چون ترجیه
کنند و رطوبت آن در چشم کنند نیکو بینایی زایل کند و در ابتدای فرود آمدن آب
بغایت نافع بود و چون بریان کرده خشک کنند و سحق کنند و در چشم کنند نیکو بینایی
و تاریکی چشم زایل کند و در ابتدای نزول آب نیکو بود کباب نیکوترین آن
گوشت بره رسیده تر بود و باید که اجتناب کنند از آنکه برنجی که از چوب انجیر
و دفلی و بید انجیر مانند آن بود کباب کرده باشند طبیعت آن گرم و تر بود و غذا
وی بیشتر از غذای مشوی بود سودمند بود کسی را اگر رگ زده باشد یا مجامعت
کرده اما معده ضعیف را مضر بود از بهر آنکه دیرتر از مشوی هضم شود و مصلح وی اطریفل بود
کبت حنظل است و گفته شد کتان سرد و خشک بود و معتدل حرارت بدن
بود چون بپوشند و ماسرجویه گوید جامه کتان معتدل بود در حرارت و برودت و رطوبت
و یبوست و پوشیدن وی تنشف تری و عرق از بدن بکند و شپش کمتر پیدا کند و هیچ

گویند اگر خواهند که بدن لاغر شود در زمستان جامه کتان نو بپوشند و در تابستان جامهٔ کتان
شسته و اگر خواهند که لاغر نشود برعکس بپوشند و فولس گوید چون بسوزانند دود وی
لطیف بود و سده را زکام بگشاید و مصلح رحم بود **کتم** صاحب منهاج گوید وسمه است
و گفته شود **کثر** جمار النخل است و گفته شد **کثیرا** صمغ القتاد است و قوت وی
مانند قوت صمغ بود و نیکوترین آن سفید پاک بود و طبیعت آن معتدل بود و در وی حرارت
بود و ترتر از صمغ عربی بود و فولس گوید گرم و تر بود در اول و مسیح الحکیم گوید سرد بود در دوم
و گویند سرد و خشک بود و گویند تر بود و در داروهای چشم بجای صمغ کنند و در ادویه مسهل
مرد استعمال کنند مقدار نیم مثقال تا یکدرم و کسر حدهٔ ادویه بکند و سرفه و خشونت سینه
و حلق و درد شش و مثانه را نافع بود و چون در سپیدهٔ تخم مرغ حل کنند و با قدری [illegible] سوخته
بیامیزند با [illegible] یابس [illegible] و سوزش مثانه را نیکو بود و فولس گوید مقوی [illegible]
بود و مسهل [illegible] سودا بود و بلغم لزج و مقوی بدن بود و مسمن آن و چون کثیرا بر [illegible] بکار
نکرد و اگر بدان ادمان کنند آن زحمت ببرد و رازی گوید مضر است بشش و مصلح آن
انیسون بود و گویند بدل وی [illegible] کدو بود تا دوق گوید بدل وی صمغ عربی بود و گویند
بدل صمغ عربی صمغ بادام بود **کشاد** صاحب جامع گوید [illegible] است و گفته شد **کثیر الارجل**
[illegible] است و گفته شد **کثیر الاضلاع** لسان الحمل است و گفته شود **کثیر الرؤس**
قرصعنه است و گفته شد [illegible] نیز بدین اسم خوانند **کثیر الورق** [illegible] است
و گفته شد **کجور** زرنباد است و گفته شد **کحیلا** لسان الثور است و گفته شد
کحلا این اسم مشترک است بر چند چیز اول بر لسان الثور دوم بر نباتی که آنرا ایلیان خوانند

سیم

سیم بر شنجار چهارم بر نباتی که آنرا عیون خوانند **کحل** پارسی سرمه گویند و کحل مطلق مراد
آن سرمهٔ اصفهانی بود که آنرا اثمد خوانند و گفته شد و کحل سلیمان و کحل جلا نیز گویند **کحل السودان**
تشمیزج است و چشمه نیز گویند و گفته شد **کحل فارسی** انزروت است و گفته شد **کحل**
خولان حضض یمانی است و گفته شد حضض [illegible] کادی است و گفته شد **کرفس** بستانی
بود و آجامی و جبلی و بحری و بری و قریشی و مشرقی و نوعی از آن در آب روید و آنرا کرفس الما
و جرجیر الما گویند و قرة العین و سیر نیز خوانند و گفته شد و کرفس جبلی را فطراسالیون
خوانند نه هر کرفس جبلی بلکه بحری را فطراسالیون گویند و گفته شد و بری را اسمرنیون خوانند
و طبیعت کرفس گرم بود در اول و خشک بود در دوم و ابن ماسویه گوید گرم بود در اول درجه
دوم و خشک بود در وسط دوم و روفس گوید بستانی تر بود و اهل وی خشک بود و گویند گرم
و خشک بود در سیم و گویند در دوم و جالینوس گوید کرفس بستانی جهت معده سودمندتر از انواع
کرفس بود از بهر آنکه لذیذتر است بول و حیض براند و محلل ریاح بود خاصه تخم وی و فتح
سدهٔ جگر و سپرز بود و معده و جگر سرد را نافع بود و بوی دهان خوش کند و عرق النسا و ربو
و ضیق النفس را سود دهد و چون با نان یا با سویق ضماد کنند ورم پستان که از
حرارت بود یا ورم چشم گرم نافع بود و چون با تخم بپزند و طبیخ آن بیاشامند سودمند بود
جهت ادویهٔ کشنده و [illegible] بود و شکم ببندد و در [illegible] ادرار بول زیادت بود و گزیدگی
جانوران و خوردن مرداسنگ را نافع بود و قسطس در کتاب فلاحه گوید شهوت مردان
و زنان برانگیزد و از این سبب است که زنان که شیر دهند منع ایشان از کرفس خوردن کنند
از بهر آنکه باه برانگیزد و شیر کم شود و [illegible] جالینوس گوید که زن حامله چون کرفس

بسیار خورد بچه چون بزاید ریشهای عفن و بثرهای بد در اعضا داشته باشد و نشاید که
زن چون شیر دهد کرفس خورد که بچه وی احمق و ضعیف العقل بود و فعل ورق وی اقوی بود
از تخم و بیخ وی بسته اطلاق کند که ورق وی او اقوی بود از ورق تخم و نشاید که پس
از طعام خورند و اگر بعد از طعام خورند موافق بود اندکی و عیسی بن ماسه گوید جگر و گرده و مثانه
را پاک کند و سده آن بگشاید و تحلیل ریاح و نفخ معده بود و مصروع را بغایت مضر بود
و شریف گوید چون بکوبند و با عسل بیامیزند و بخورند درکین (?) را بغایت سودمند بود
و چون تخم وی با همچندان نبات بکوبند و بروغن گاو چرب کنند و سه روز بیاشامند
شهوت مجامعت را قوت دهد اما باید که غذای وی گوشت خروس و خصیه
آن بود و اگر عصیر وی با روغن گل و سرکه در حمام بر اعضا مالند هفت روز یا بیشتر (?)
حکه و جرب را نافع بود و اگر با کاهو بخورند تعدیل پیدا کند و معدل سردی کاهو بود و روفس
گوید خوردن کرفس رحم را از رطوبت ضعیف برگرداند و طبری گوید ورق وی تر
چون بخورند معده و جگر سرد را نافع بود و سنگ بریزاند خاصه جبلی و مشیمه بیرون آورد و
و آب ورق وی چون بیاشامند تنها یا با آب ورق رازیانه تپ بلغمی را نافع
بود و گویند تخم وی اقوی بود از ورق و رازی گوید اولی آن بود که کسی که از گزندگان عقرب
ترسد کرفس نخورد از بهر آنکه مفتح مجاری بود و زود بدل رسد و ابن ... گوید
زنی را دیدم که کرفس خورده بود و در آن روز او را زنبوری گزید و مجال نداد و یک ساعت
نکشید که مرد و کرفس بری داء الثعلب را نافع بود و شقوق اظفار و شقاق که از سرما
بود و کرفس رومی معده را نیکو بود و کرفس مصروع را عظیم مضر بود و گویند چون مصروع اکل ... بیاید

بیخ وی

از کردن

از گردن بیاویزد ایمن باشد از مضرت وی و زنان آبستن را مضر بود و صداع آورد و مصلح
وی کاهو بود و بدل وی رازیانه و گویند مصلح وی معجون گل مصطکی بود **گراث** بپارسی گندنا
گویند و آن شامی و نبطی و بری و جبلی بود جبلی را فراسیون خوانند و گفته شد و بری را کراث
الکرم خوانند و وی بقوت متوسط میان ثوم و کراث بود و طبیعت وی گرم و خشک تر
از انواع کراث بود گرم بود در چهارم و خشک بود در سیم و کراث نبطی که آنرا کراث المائده
خوانند حرارت وی بیشتر بود که در شامی و در وی اندک قبضی بود و کراث شامی را
مقلوب (?) خوانند و گرمی و خشکی وی کمتر از نبطی بود و تشنگی کمتر آورد از پیاز و گرمی وی
کمتر از پیاز بود و جرم وی غلیظتر بود و دیر هضم شود و نیکوترین آن جبلی بود و طبیعت آن
گرم و خشک بود در سیم و گویند گرم بود در سیم و خشک بود در دوم و کراث سال اول
وی خورند نه فرع وی و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم چون با سماق بر ثالیل ضماد
کنند نافع بود و با نمک جهت ریشهای بد و اصل وی قولنج را نافع بود و بول براند و مفتح بود
و کیموس بد دهد و بنکوی (?) آورد و حیض براند و مضر بود مثانه ریش شده و گرده را و ورق
وی سودمند بود جهت رطوبت رحم چون بپزند با آب وی با سرکه و زنان در آن نشینند
انضمام رحم و صلابت آنرا بغایت سود دهد و چون بآب بپزند فضول از سینه
و شش بیرون آورد و کراث نبطی چون آب وی با سرکه و دقاق کندر بیامیزند قطع
دم بکند خاصه رعاف و وی محرک شهوت جماع بود و چون با عسل بیامیزند و لعوق
کنند نیکو بود جهت هر دردی که عارض شود در سینه و قرحه شش و چون بخورند قصبه شش را
پاک کند و اگر ادمان خوردن وی کنند تاریکی چشم آورد و معده را بد بود و صداع آورد و مولد

بخاري بد و مصلح وي آن بود كه بجوشانند در آب و بعد از آن در آب سرد خيسانند و بعد از آن
با سركه و روغن و مري بيامیزند و بخورند و بواسير را بغايت نافع بود و طبيخ وي چون بجوشانند و هين
سبيل و چون بكوبند و ضماد كنند بر گزندگي افعي و جانوران نافع بود و آب وي چون
با سركه و كندر و شير با روغن گل بيامیزند و در گوش چكانند درد وي آن زايل كند و اگر بر
بواسير كه بسبب آن رطوبت بود ضماد كنند بغايت نافع بود و سده جگر بگشايد كه از
بلغم بود و اشتهاي طعام باز ديد كند و باه را قوت دهد و گرم مزاج را موافق نبود بلكه در چشم
آورد و امتلاء در سر پيدا كند و منفعت لثه و اسنان بود و اگر اصل وي با روغن خشك دانه يا گنجد
بهم بپزند قولنج بلغمي را نافع بود و خوردن و به آب آن حقنه كردن و عصاره كراث خشك مثل دم بود
و كراث بري با هيچ بدن بود و ادرار بول بيشتر كند و معده را بد بود و كراث نبطي قوت
پشت بدهد و باه را زيادت كند تا حدي كه غسل را بجا نيست آورد كرنب بپارسي
كرنب گويند و بشيرازي كلم خوانند و آن بستاني بود و دريايي بود و آن را قنبيط خوانند و گفته شد
و بحري بود و بري و كرنب الماء نيكوترين آن نبطي بود كه آن را كرنب بستاني خوانند و طبيعت
آن گرم بود در اول و خشك بود در دوم و گويند در اول و گويند سرد است و صاحب فلاحه گويد كرنب
دو نوع است نبطي و خضري و نبطي مشهور است و خضري ورق وي باريك بود و خشونتي ملايمه
باشد و كرنب نبطي منضج و ملين بود و ما كثر قضبان وي در غايت تلطيف بود
و منضج صلابات بود و چون با سفيدهٔ تخم مرغ بر خشكي آتش كنند سودمند بود و كرنب
سرفه كهن را نافع بود و چون طبيخ وي با بر مفاصل و نقرس ريزند سودمند بود و عصير وي چون
با شراب بياشامند چند روز درد سپرز زايل كند و چون با زاج ديگر جا ريزند و طلا كنند

و بر جرب و برص نافع بود و چون كرنب بخورند آواز صافي كند و لون را نيكو گرداند و خشونت را
بغايت نافع بود و بر سپرز ضماد كردن سود دهد و ورق وي سوخته بر ريشهاي كهن [illegible]
نافع بود و شكم براند خاصه چون دو نوبت بجوشانند و عصاره وي با شراب كهنه گزندگي جانوران
و ملك ديوانه را سود دهد و چون عصاره وي سعوط كنند سر را پاك گرداند و چون زن وي در شراب
در پيش آورد و وي مولد مره سودا بود و اگر با گوشت فربه بپزند يا با روغن بادام و يا روغن گنجد
بسيار غذاي نيكوتر بود و وي مضر بود بچشم كسي كه مزاج چشم وي خشك بود و كسي كه مزاج چشم وي
تر بود هيچ مضرت نبود و گويند سود و جهد و كرنب سود دهد وي مزاج و صاحب دوالي بود از افيون و طحال
و بواسير نشايد كه خورد و في الجمله محرور مزاج نشايد كه خورد و اگر خورد و بعد از آن شراب بر سر آن
خورد و مصلح مزاج بانجدان و سير خورد و ورق آن و زيت آن با نشاسته و اگر ورق آن بكوبند و ضماد
كنند تنها يا با سويق مجموع ورمهاي نافع بود و از طبقي نصره و شري و كرنب بحري تلخ بود و بيشتر در ساحل دريا
رويد و طبيعت وي كمتر از بستاني بود و چون خشك كنند و سحق كنند و در ورم با شراب بياشامند
از آن مسهل قوي خاص بود و زيرا بعد از فعل سفيد بود و وي بر جنبه گزندگي افعي نيكو بود و كرنب بري
بيشتر از خارج در بدن مستعمل كنند و از البلد [illegible] و ماي كرم را بكشد و حب القرع بيرون آورد و در طعم
وي سوزشي بود اندك و تلخي كرنب الماء نيلوفر است و گفته شود كراث جبلي فراسيون است
و گفته شد كرم بنفسا فانقر است و گفته شد كرم سودا افاغيرستي است و گفته شد كرم شانكيم
قنابري است و گفته شد كرم بپارسي درخت انگور خوانند و بشيرازي رز [illegible] طبيعت
آن سرد و خشك بود و گويند قضبان تر وي مقوي معده بود اما نخش حي بود و مصلح وي كه [illegible]
عربي بود و ورق وي و خيوط وي چون سحق كنند و ضماد كنند صداع ساكن كند و ورق وي

[illegible]

تنها

چون ضماد کنند یا با عسل سویق الشعیر بر ورم گرم معده والتهاب آن بغایت نافع بود
و عصارهٔ سبق وی قرحهٔ امعا را نافع بود و کسی که چون قی کند در زنان آبستن را نافع بود
و حصوهٔ وی چون در آب خیسانند و بپاشانند همین عمل کند و در زمان بهار چون ضماد
وی ببرند آبی از آن بچکد نقطه نقطه چون بر قضبان منجمد گردد مانند صمغی بود چون با شراب
بیاشامند سنگ بریزاند و این مؤلف گوید چون آن آب در شراب کسی را دهند
شراب را دشمن گیرد و دیگر نخورد چون بر توبا و جرب متقرح مالند نافع بود چون
احتیاج مالیدن وی بود باید که پیش از آن عضو را بطرون بشویند و اگر با زیت مالند
و ادمان آن کنند موی برویاند خاصه و سه که از قضبان تر وی گیرند و خاکستر چوب وی
چون با سرکه ضماد کنند بر مقعدی که بواسیر از آن قطع کرده باشند نافع بود و گزندانی
همین سبیل و چون با روغن گل و گلاب و سرکه ضماد کنند بر ورم گرم که بر اصله بود
سود دهد **کردمانج** به پارسی کردمانه گویند و فاضلترین آن از رنج فربه تر بود و باید که گزانس
سوخته کرده باشند در روغن بادام بخوردان دهند متصل طبیعت آن گرم و تر بود معده گرم را
نافع بود و ادرار متخلخل و کسی که ریاضت بسیار کشیده باشد خواهد که زود قوت گیرد
و مضر بود معده ضعیف و مصلح وی مسخج بود **کرسنه** بیونانی ارولس گویند و بشیرازی
کشنک و آن حبیست که طعم وی مانند طعم عدس بود در رنگ وی تیرگی زند
و چون مقشر کنند برنگ عدس مقشر بود و هیچ جز کار در اماند ولیا فربه کند و اولاد آن
بیضا و گاو میرو ز بسیار کارند و نیکوترین آن بود که لون آن بسفیدی زند و مستقیم و دیار بود
و طبیعت آن گرم است در اول تا دوم و گویند در سیم خشک است و در دوم سبینه ... اورا طباب

بلغم

غلیظ پاک کند و بر بهق و کلف و آثار طلا کردن نافع بود و لون را نیکو گرداند و چون با شراب
بر گزندگی افعی و انسان و سام ابرص و سگ دیوانه ضماد کنند نافع بود و چون با سرکه و فستق بسرشند
و بر گزندگی عقرب ضماد کنند نافع بود و چون با سرکه و فستق بسرشند و بر گزندگی عقرب ضماد کنند
نافع بود و روی گوشت در جراحتها برویاند و چون با عسل و زراوند مدحرج و کندر و دم الاخوین بیامیزند و
عنصلی بسرشند و بر گوشت بن دندان که خورده باشد مکرر نهند گوشت برویاند و طبیخ
کرسنه چون بر شقاق که از سرما بود و حکه که در بعضی حادث شود و جلالان ریزند نافع بود و چون بریان
کرده نیک بکوبند و با عسل بیامیزند و چهار درم از وی تناول کنند لاغران را موافق بود
و چون با سرکه استعمال کنند یا با روغن کنجد جرب کرده و عسر البول را نافع بود و زحیر و مغص
ساکن کند و دقیق وی ملین ادرار حیض بود که در پستان بر اعضا ظاهر شود
و اطلاق طبیعت کند و ادرار بول **صفت** طبخ کردن وی چنان است که بگیرد
کرسنه فربه سفید و آب بر آن ریزند و زمانی نیک تحریک آن کنند تا آب بخورد
پس از آب بیرون آورد و بریان کند تا مقشر شود پس با سیاب خرد کنند و بعضی نیک
بپزند و شربتی از وی دو درم بود تا سه درم و خلطی بد از وی حاصل شود و غذای خشک بود
و بسیار خوردن وی بعضی بول خون براند بقوت ادراری که در وی است و مسهل
خون بود بعضی و گویند مصلح وی جلاب و جو بود و گویند مصلح وی گل ارمنی و کاکنج بود
کرشف تلخ است و گفته شد **کرویا** کراویا نیز گویند و ترسباد و قرنقار
و بیونانی اثار واد بلفظی دیگر ثقوه و آن زیره رومی است و بشیرازی کرویه خوانند و در
توت ترزنک باسیفون بود و معده نیکوتر از زیره بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم

وگویند درسیم و جالینوس گوید گرم و خشک بود در اول و نیکوترین آن بستانی تازه بود بادها را
بشکند و هضم طعام بکند و بول براند و اگر بخشد حب القرع بیرون آورد و قوت معده
بدهد و شکم ببندد و خفقان که از اخلاط رنج بود سود دهد و مقدار ماخوذ از وی یک درم بود و اگر بپزند
یک درم با ستا در وی گیرد و در ما کنند تا نرم گردد بخایند و فرو برند ضیق النفس را نافع بود و نفخ معده
و امعا و گرده و مثانه را سودمند بود و ادرار معده زایل کند و چون بدان ادمان کنند بلغم گرد معده
بود و دیگر از آن و جالینوس گوید سده امعا را نافع بود و چون بابد استعمال کنند و نخن بدرنج
بود و مقوی آن و گویند مضر بود بشش و مصلح وی صعتر بری بود و بدل آن نیم وزن آن کمون
جبلی و نیم وزن آن انیسون و ابن مولف گوید بعضی این را شاه زیره خوانند کرویا فارسیه
و شامیه و کرویای رومیه و کرویای جبلیه قردمانا است و گفته شد کرکان صنوقوقی است
و گفته شد کرومین طرومیون گویند فان نوعی از سالیوس است و گفته شد کرکرعن
عاقرقرحا است و گفته شد کریون قنطوریون دقیق است و گفته شد کزاز صنوبر کوچک
است که معروفست به تخم قریش و بشیرازی آنرا کاج خوانند و گفته شد کرکم صاحب
منهاج گوید زعفران است و گفته شد و صاحب جامع گوید قولی چند آمده گوید عروق
صفر است و هو گوید اصل ورس است و گوید ورس نوعی از آن است کرمدانه و او را ماه
نیز گویند و چرم دانق و عاقبی گوید ثمر درخت بشان است و در ثم گفته شود و بعضی
گویند انجره است و خلافست و مولف گوید بتحقیق آن تخم نوعی از ... است و
غایت گرم بود و بشکل مدور دار بود و تخم جبل بود و مسهل بار و بلغم زرد بود و درم از وی
کشنده بود و خوردن وی کشنده بود و از خوردن وی حکه و ورم عارض شود و بکشد معالجتی

کی

کسی که آن خورده باشد مانند مداوای کسی کنند که افیون خورده باشد کرکرهن
مسک المسک است و گفته شد کریکه بپارسی کلنگ گویند و نیکوترین وی آن
بود که باز صید کرده باشد و باید که چون بکشند بعد از چند روز حالی بپزند با سرکه و دیگر با آب
و نمک بپزند و صاحب منهاج گوید با ابازیر گرم بپزند و بعد از آن حلوای قند یا عسل بخورند
و طبیعت وی گرم و خشک بود و گویند سرد بود و شریف گوید دماغ و زهره وی چون
با روغن زیبق بیامیزند و سعوط کنند نسیان زایل کند و چون مغز وی در چشم کشند
شبکوری ببرد و چون زهره وی با آب ورق سلق بیامیزند و سعوط کنند سه روز
پیاپی لقوه زایل کند و دماغ وی چون با آب حلبه بکف ارند و بر ورم دست و پای طلا کنند
نافع بود و چون خصیهای وی تکشو کنند و خشک کنند و بیامیزند با همچندان سنگین
سوسمار و کف دریا و نبات اجزا مساوی و در چشم کشند سفیدیها ببرد که سبب
آبله بود یا ناخنه و ابن مولف گوید در خواص آورده اند اگر چشم وی سوده در چشم
کشند بحوالی آورد و چون سه وی بکدازند و با سرکه عنصل طلا کنند بیاشامد چند روز غایت
نافع بود و چون زهره وی با عصاره مرزنگوش بکدازند و صاحب لقوه سعوط کند بخلاف
جانبی که لقوه داشته هفت روز باید که روشنایی نبیند و روغن گردکان که لقوه وی مالد
بکلی زایل کند و زهره وی گویند بر جرب متقرح و بر برص لطوخ کردن نافع بود کرکرش
الغنم حافظ النخل است و حافظ الاطفال نیز گویند و آن افیون است و گفته شد
کزبر گویند قثاء الکلب است و خلافست الحق محقق است قثاء الحمار است و گفته شد
کرفس بپارسی کلسبه گویند و نیکوترین آن بود که از حوالی میش بیرون آورند طبیعت آن

سرد بود و عصبانی و کرفس باید که بسکنجبین بپزند و خولنجان و فلفل یا بهداب و کرفس
و ابازیر ملطفه و اچارها که ادمان خوردن وی کند بلغم بسیار پیدا کند که دشوار از شکم بیرون آید
و باید که بعد از وی جوارشات مسهل بخورند و وی دشوار هضم شود و غذا اندک دهد و کیموس وی
بلغمی بود و مداومت وی درستی احداث کند و دوای آن بود که بسرکه بپزند و خولنجان و فلفل
بپارسی کرگدن گویند و آن حیوانیست که بیونانی ربا خوانند و میان هر دو چشم سروی شاخی
داشته باشد بزرگ و قوت وی بغایت بود تا حدی که فیل را بر آن سروی بردارد
در شهر بود و ابن مولف گوید کرگدن جانوریست مانند یک فیل کوچک در بیشه کابل
و کنار آب سند باشد رنگ او مانند فیل است و سر او بسر گاومیش ماند و در میان هر دو
ابروی وی سروی وی باشد بمقدار یک گز و گردن او مانند گردن ... یک پاره بود و سروی او جمله
عقدها را بکشاید و اگر صاحب قولنج بدست گیرد نفع یابد و دفع صرع و فالج و تشنج کند و اگر
با خود دارد از چشم بد ایمن باشد ابن مولف گوید در آن عجایب بسیار است که درین کتاب
آوردن بتطویل انجامد و گویند زهره وی بخور کردن باد را بشکند و هر جا که گرده باشند زایل کند
و کسبره نیز گویند و نقده و بیونانی قوریون و بپارسی کشنیز گویند نیکوترین آن بستانی بود
تازه فربه و طبیعت آن که تر بود سرد بود در آخر درجه اول تا دوم و آنچه خشک بود سرد بود در دوم
و خشک بود در سیم و بقراط گوید در وی حرارت و برودت بود نزدیک جالینوس بهی تلخی
دارد و مرکب بود از قوت متضاده و دیسقوریدوس و روفس و غیر ایشان گویند سرد است
و اگر سرد نبودی عصاره وی کشنده نبودی بهتر بود و جالینوس گوید اگر نه گرم بودی خنازیر را
تحلیل نکردی بدرستی که این فعل بخاصیت می کند یا از آنکه جوهر وی لطیف است

و خواص ورود نمود و عوض می کنند و چه هر سرد عوض نکند لیکن چون بیاشامند محلل
حرارت بود و سردی و فعل سردی وی باقی باشد و اگر نه سرد بودی چهره را ساقی نبودی
و در وی قبضی و تخدیری بود و چون تر وی با خشک بخایند ثعلبه با سبوس و بیاز زایل کند و عصاره
و عصاره وی با شیر زنان مسکن درد ضربانی سخت بود و چون با سویق بر چهره و علم ضماد
کنند نافع بود و چون با عسل و مویز یا باروغن گل مسح و عسل ضماد کنند بر شری و ورم خصیه
که از گرمی بود و نار فارسی نافع بود و چون با آرد باقلا بر خنازیر ضماد کنند بگدازاند و چون
با سرکه و اسفیداج و روغن گل بیامیزند جهت ورمهای گرم نافع بود و خشک وی سودمند
بود جهت دوار که از بخار مراری بود یا بلغمی سوداوی و مقوی معده بود و خوردن وی
تاریکی چشم آورد اما خفقان را نافع بود بخاصیت منع بخار از سر می کند و از بهر
اینست که در طعام مصروعان کنند جهت منع بخار معده و تر آن چون بکوبند و آب آن در بینی چکانند
قطع رعاف بکند خاصه و چه کافور و دیکبیم آب وی را حل کنند و چون آب وی با شیر
زنان در چشم کنند یا بچکانند ضربان سخت را زایل کند و خشک وی را چون با نبات
بیاشامند [illegible] سرد [illegible] که از گرمی بود و صعود هد و دفع صداع و سکر کند و خشک
وی کوفته یا بعصاره تر وی مضمضه کنند [illegible] که در زبان و دهان بود زایل کند
و کشنیز خشک بخاصیت مقوی دل بود و دفع وهم بود خاصه در مزاجهای گرم و ده درم از وی
با سی درم آب انار املس بیاشامند قطع خون رفتن بکند و منع قی [illegible] و [illegible]
که بعد از طعام بود بکند و خشک وی بریان کرده شکم ببندد و چون با سنجبین بیاشامند
کرم دراز بیرون آورد و چون هر روز بکودکان نبات بیاشامند تری زایل کند و بسیار خوردن

ذهن را مختلط گرداند و چشم تاریک و منی خشک کند و باه را خشک بکند و نسیان آورد و مصلح وی
سکنجبین سفرجلی بود و خوزی گوید گشنیز خشک با نبات سوده شربت سازند قطع
نعوظ بکند و منی خشک گرداند و هم چنین اگر با نبات سفوف سازند و تر وی چون با برنج
فربه بپزند مرق آن جهت سوزش مثانه نافع بود و خشک وی وسواس گرم را سود دهد که
سبب آن از شرب بود و چهل درم از آب وی گویند کشنده بود به پرهیزند و اکثر مضرت وی
بدل رسد و سدر و غشا و جنون آورد و حال وی مانند حال مستان بود و هم چنین چون از تر وی
نیم رطل بخورند اختلاط عقل و غلظ آواز و شباهت آورد و مانند مستان کلام فاحش بود و از جمیع
بدن وی بوی گشنیز آید و مداوای وی قی کنند بطبیخ شبت و روغن زیت و بوره
ارمنی و بعد از آن زرده تخم مرغ نیم برشت بنمک خورد و طفل و مری و مرغ زیربا با نمک
بسیار خورد و شراب صرف اندک بیاشامند با مثلث و حبیش بن الحسن گوید گشنیز تر
چون آب وی تنها بخورند زهر بود و اگر با شربتی دیگر بود از بقول منع آن بکند اگر با سموم بسید
بود سمی بود و اگر با بقول بود بقلی بود کزمازج بزر الاثجره است وگفته شد کزوان
بادرنجبویه است کزمازک ثمرة الطرفا است وگفته شد کزبرة البیر شعر الجن گویند
و آن پرسیاوشان است وگفته شد کزانکبین چیزیست مانند ترنجبین و آن طلیست
که بر ورق طرفا می افتد و نیکوترین آن مایل بود سفید بزرگ دانه مانند مصطکی و رطوبی مزاج را
نافع بود و سرفه و خشونت سینه که از رطوبت بود سود دهد و مستعمل از وی از هفت درم تا بیست
درم بود کسبره کزبره است وگفته شد کزبرة الحمام نوعی از شاهترج است وگفته شد
کسیقون نوعی از سوسن بری است و آنرا سیف الغراب گویند و دلاصلی خوانند و آن

دلبوث است وگفته شد کبر کزبره است وگفته شد کسیلا قشوری بود مانند
سلیخه شود و آن دو نوع است یک نوع سطبر بود آنرا کسیله خوانند و یک نوع تنک و باریک
بود مانند شیطرج و آنرا کهیله گویند نیکوترین آن باریک بود که میل بسرخی داشته بود و طبیعت آن
گرم بود در درجه اول خشک بود و خوزی گوید معتدل بود در حرارت و رطوبت استرخا معده را
نیکو بود و فربهی آورد و هم عودی را و هم حب وی مانند حرف بود و مستعمل از وی سه درم بود و آب
بلغم و رطوبت را نافع بود و سده گرده و رحم بگشاید و حیض و بول براند و گرده و مثانه را جلا دهد
و گرم بکند و خولس گوید چون ده دانگ از وی بعسل بسرشند و بر دنبلان گرم طلا کنند و جنبد
طلا کنند نافع بود و اسحق گوید مضر بود بمعده و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی بغاث کعب التمیم
بپارسی بجره گنجد خوانند و کعب الجنیء ضرب بید الخیر و هر دو را از سموم شمرده اند وقت باید که خورند
معالجه آن قی کنند تا معده پاک شود کشک الشعیر بپارسی شیره جو گویند طبیعت
آن سرد و تر بود و غلیظتر از جو آب بود و در تبرید و ترطیب کمتر از وی بود مزاجهای گرم
خشک را نافع بود و دفع تب بکند و تشنگی که از گرمی و خشکی بود دفع گرداند کشوث اکشوث
است وگفته شد و کشوثا و شکوثا نیز خوانند کشوث رومی افسنتین است وگفته شد
کشنج نوعی از گیاه است و گلنکان و بحر نیز گویند و آن در ربیع روید و اکثر در ما وراء النهر و خراسان
باشد و در طرف پارس نیز باشد و مؤلف گوید بشیرازی آنرا گل کندره خوانند
و آن مخدر بود و دهان جهت زنبق و صلح کنند و خورند و مسکر بود و چون تر بود مقدار گرده کوچک بود
و چون خشک شود از گردکان بزرگ بود و انفرداد وی مجرب بود و طبیعت آن سرد بود
و همچون انواع گیاه دخیلی نبود از رطوبت غریبه با یبوست جوهر وی حرارت بشاند و در مرغم

سود غليظ بود مصلح وي مري ذريت ودارچيني وفلفل وسعتر وتنكي بود كشني كرسنه است
وگفته شد كشت برشت نباتيست پيچيده مانند ليسان بافته وعدد آن پنج بود وبوي
گويد بشير اربي آنرا انجك خوانند وازطرف هند آورند طبيعت آن شيخ الرئيس گويد گرم وخشك
بود در دوم وابن رضوان گويد در اول جرب وقوبا را نافع بود ومسهل بلغم غليظ بود ورطوبات
فاسد وابن ماسويه گويد ملطف ومحلل بود نافع بود جهت انجذاب بلغم ورطوبت وبر
ورمهاي سرد ضماد كردن نافع بود وابن سرافيون گويد بخاصيت مقطع شهوت باه بود ومقلل
مني وشير ومصلح آن حب صنوبر مربا بود ودر قوت مانند بكسلان بود وبدل آن بوزن
آن كافور وسه وزن آن صبر بود ومولف گويد از خواص وي آنست كه زنان شيراز
اگر بچه شير خواره بسيار گريد وآرام نگيرد در زير سر ايشان نهند بخسپد قرار گيرد كشط
وكسط نيز گويند وآن قسط است وگفته شد كش اسطوخودوس است وگفته شد
كشمش قشمش است وگفته شد شافع وي نزديك است بنافع مويز منقي كشتون
بادنجان بري خوانند ومرفامي گويند از زهر اگر بر جامه چسبد وساق آن مانند يك گز بود ورقها
رعوتي بود ودگر برپشت چسبد ثمر وي مانند جوز بود كوچكتر خارناك در جامه چسبد اورا باغهاي
شيراز بسيار بود وتخم آن محلل بود وورق آن چون خشك كنند ودر چشم كنند سفيدي چشم
زايل كند كعب الخنزير كعب خوك چون بسوزانند وسحق كنند وسنون سازند سنون
قوي بود وچون با سكنجبين بياشامند تشنگي بنشاند ونفخ كه در شكم بود سودمند بود كعب البقر
كعب گاو چون بسوزانند وسنون سازند دندان متحرك را محكم گرداند وچون با سكنجبين بياشامند
سپرز بگدازاند وترك شهوت باه بود وبر برص طلا كردن نافع بود واگر با عسل بسرشند

مفرح

مفرح دل بود وبدن را فربه گرداند وجگر را قوت دهد وشربتي از وي سه مثقال بود وچون در
چشم كنند روشنائي بيفزايد كف ثعلبة الحمقاء است وگفته شد كف الكلب صاحب منهاج
گويد لسعان است وگفته شد كف الاسد بيوناني لاونطوطالون گويند وآن
عرطنيثاست وگفته شد كف الضبع كف السبع خوانند وآن كبيكج است
وگفته شد كف الذئب جنطيانا است وگفته شد كف عايشه
كف مريم خوانند وآن اصابع الصفر است وگفته شد كفري بيوناني قنيقس گويند
وآن پوست بهار خرما بود وآنچه از نخل نر بود آنرا كافور گويند وطلع خوانند وآنچه ماده بود
كفري وكوزه گويند نيكوترين آن خوشبوي عفص زردرنگ كثيف بود كه اندرون وي چرب بود
ودوي قابض بود وچون در ضمادات ومرهمها كنند منع ورمهاي بد كنند واسترخاء مفاصل را
نافع بود وچون در ضمادات شكم كنند ومعده ضعيف وورم جگر را موافق بود وچون موي را
بطبيخ آن بشويند چند نوبت موي را سياه گرداند وچون طبيخ وي بياشامند درد عصب
نافع بود ومعده وگرده ومثانه وجشا قطع سيلان فضول از شكم بكند وورم وبهار كه اندرون
وي بود مانند يكديگر بوند چهار چيز چون بخورند وچون بپزند همان عمل كند كفر اليهود
قفر اليهود است وگفته شد كلل مغاث هندي است در شكستگي اعضا
وكوفت آن نافع بود كلس نوره است وگفته شود كلكل معنيست اهل ... را
مقل است وگفته شود كلمه پارسي گرده گويند وي معتدل بود در گرمي وخشكي وابن
ماسويه گويد سرد وخشك بود وگويند سرد وتر بود وخلطي بد هم از وي متولد شود وعسر الهضم
بود ودير از معده بگذرد وابن ماسويه گويد محمودترين گرده بره بود خاصه چون گرم بخورند

و صاحب منهاج گوید محمودترین گروه جیش بود و اولی آن بود که با سرکه و مری بپزند یا با نمک
و فلفل و دارچینی و همچنان با سه روی بخورند **کلج** فقر است و گفته شد **کلبایی** اشق است
و گفته شد **کلموح** راسن است و گفته شد **کلیکان** طرخون است و گفته شد **کلیکلرون**
جرجیر است و گفته شد **کماه** انواع است یکی نوع غوشنه گویند و گفته شد و یکی نوع
کشنج دوم گفته شد و قطر انواع آن گفته شد **کماشیر** با سرجیه گویند صمغیست مانند
جاوشیر و گویند ظلیت و گویند بتحقیق صمغ کرفس کوهیست که در قطر اسالیون گویند تخم
آنست و وی در همه احوالی اقوی بود از جاوشیر گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم یا
در چهارم بود و بول و حیض براند و بچه بیندازد و بتحقیق قوی وی بی‌نظیر بود در اسهال که ز زردی
و وی غریب و محلل بود **کمثری** بپارسی امرود گویند و آن انواع است و فاضلترین
آن نوعی است در خراسان که آنرا شاه امرود گویند و آن مانند نبات بسته بود و شیرین
خوش طعم بود سخت و بزرگ و بعد از وی بجستانی رسیده و آن معتدل بود و گویند
سرد و تر بود و یک نوع که آنرا حسینی خوانند سرد بود در اول و در سیوم و بصری گوید کمثرا سرد
بود در اول و خشک بود در دوم و حسینی سرد و تر بود در اول و آن نوع که شاه امرود خوانند
شکم براند و کثیر الغذا بود و کمثری بیشتر از فواکه دیگر غذا دهد خاصه آنچه بزرگ و شیرین
بود و آنچه ترش بود شکم ببندد و معده خشک کرده و قوت معده بدهد و تشنگی
بنشاند و مسکن صفرا بود و غلیان صفرا وی در معده که قابض بود علاج وی بود که
ناشتا خورده باشند و اگر فطیرا کمثری بخورند ضرر آن کمتر شود و خوردن و خوردن وی بعد
از غذا منع صعود بخار از سر کند و بخاصیتی که در وی هست قولنج آورد و پیران را ضرر

بود

بود و مصلح وی ماء العسل بود با ادویهای گرم یا زنجبیل مربا و هر وی یا گرم را گشنده و بقراط
گوید کمثری چون صلب بود و مبرد و مجفف بود و شکم ببندد و آنچه رسیده و نرم و شیرین
بود و مسخن و مرطب بود و شکم براند و شیخ الرئیس گوید مقوی دل بود و در وی قوی گوید آنچه
متولد شود در بدن از وی محمودترین بود که از سیب متولد شود و خوردن وی مضر بود و رازی گوید
نشاید که آب بر آن خورند و بعد از وی طعام غلیظ نخورند و اگر بر گرسنگی اتفاق بود
بخورند باید که خواب کنند و پیران ... شراب کهن صرف بیاشامند یا زنجبیل
مربا و ابن ماسویه گوید رب کمثری طبیعت ببندد و دفع معده و قطع اسهال
مرة صفرا بود **کافیطوس** بیونانی خامانطس گویند و معنی آن صنوبر الارض بود و صاحب
منهاج گوید تخم کرفس رومیست و صاحب کامل گوید طرخون رومیست یا کاسنی رومی
و بعضی گویند برگ وی شاخ فنر است و هم خلافست و مؤلف گوید چیزیست
که گلی بنفش رنگ دارد و بار تخم کرده و لشیرازی آنرا ماس دارو خوانند و تلخی وی
زیاده بود از تیزی و صاحب منهاج گوید نیکوترین وی بلستانی بود و طبیعت آن گرم
و خشک بود در سیوم و گویند گرم بود در دوم و خشک بود در سیوم و گویند گرمی وی در سیوم بود
مفتح و جلا دهنده اعضای باطن بود و در وی قوت مسهله بود و چون بر ضماد تهای
عفن نهند با عسل سود دهد و چون با عسل بیاشامند عرق النسا را نافع بود و سده
جگر بگشاید و یرقان سود دارد و ریاحات نافع بود و چون هفت روز بیاشامند
خاصه با شراب و حیض و بول براند و شربتی از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود به شش
و مصلح وی انیسون بود و بدل آن نیم وزن آن ساذریوس و دو یکی نیم آن سلیخه

دیسقوریدوس گوید چون با ماء العسل چهل روز بیاشامند عرق النسا زایل کند
و علت جگر و درد گرده و مغص را نافع بود و طبیخ وی چون بیاشامند دفع ضرر خانق النمر
بکند ابن سرافیون گوید مسهل بلغم غلیظ بود و شربتی از وی یک درم و نیم بود تا یک مثقال و نیم
و اسحق بن عمران گوید چون بیاشامند دو مثقال از وی با آب انجیر پخته امعا بالای را پاک
گرداند و بدیغورس گوید بدل آن بوزن آن زیره کرمانی بود و گویند بدل آن کادراس است
کادیاس یونانی حادریوس خوانند و معنی آن بلوط الارض بود و بعضی طوفوروس خوانند
و گویند برگ شاخ اوست خلاصت مولف گوید گیاهیست سبز رنگ بغایت
تلخ و آن ورق و قضبانی و تخمی بود اما اندکی تخم داشته باشد و بیشتر ورق بوده بشیرازی
آنرا از نام داروی تلخ خوانند نیکوترین آن تازه بری بود که بعد از ادراک تخم بگیرند طبیعت
آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و وی ملطف و منضج بود چون با عسل بر ریشهای زخمی
نهند پاک کند و چون بیاشامند تازه وی یا با آب بپزند و سود سند بود جهت سرفه کهن
و ابتدای استسقا و بول و حیض براند و بچه مرده از شکم بیرون آورد و چون با شراب
بیاشامند گزندگی جانوران را نافع بود و چون سحق کنند و با شراب بیامیزند و در چشم کنند
ترچشم که ناسور شده باشد زایل کند و چون بکوبند و بر سبز بنهند بکلا زاند و اگر
بیاشامند یرقان را زایل کند و شریف گوید چون با پای اندک بنهند و چالانند ده
روز با پای هر روزی یک درم ناشتا با زیت بیاشامند هم گرم سنگ بریزاند و وی
زمین را نیکو بود کرده نوعی سبزه دشتی بود چون سحق کنند و با جلاب یا عسل بسرشند
و سه روز بیاشامند و شربتی از وی تا سه درم بود و کافیطوس نیز همین عمل کند و شراب

کادریوس مسخن و محلل بود تشنج و یرقان و نفخ که در رحم بود و سوء الهضم و ابتدای استسقا را
نافع بود و بدل آن عرق غافت بود و بدیغورس گوید بدل آن اسقولوقندریون بود بوزن آن
و نیم درم گوید بدل آن بوزن آن سلیخه بود و گویند تخم حماض بری یا تخم شلغم بری بدل آن بود
کمون بپارسی زیره گویند کرمانی و فارسی و شامی و نبطی بود کرمانی سیاه بود و فارسی اصفر رسیده
بود و میل بزردی زند و اقوی بود از شامی و نبطی و کرمانی اقوی بود از فارسی طبیعت آن گرم
و خشک بود در سیوم و گویند گرمی وی در دوم بود و باد را بشکند اگر بخایند و هضم طعام بکند
و چون با آب و سرکه بشویند لون را صافی کند روفس گوید کرمانی شکم ببندد و نبطی براند
ابن ماسویه گوید چون بریان کنند و در سرکه بخیسانند شکم ببندد و بادهای غلیظ دفع کند
و مخفف معده بود و جرب را نافع بود و اگر زن با زیت کمی بخود برگیرد قطع کثرت
حیض بکند و چون در سرکه بخیسانند و خشک کنند و سحق کنند و سفوف سازند
و بدان ادمان کنند قطع شهوت طین بکند و چون با نمک بخایند و فرو برند قطع
سیلان لعاب بکند و چون با سرکه سحق کنند قطع رعاف بکند و چون تنها بخایند و آب
در چشم چکانند خون را ببندد و طرفه را نافع بود و عصاره بری وی چشم را جلا دهد و چون
بر موضع موی زیاده که در چشم بود طلا کنند بعد از آنکه موی برکشیده بود دیگر نروید خاصه که با صمغ
طلا کنند و بری وی سیاه رنگ بود مانند شونیز و نوعی از بری هست که تخم وی مانند تخم
سوسن بود و چون با شراب بیاشامند گزندگی جانوران را نافع بود و تقطیر البول
و سنگ بریزاند و چون با سرکه بیاشامند فواق ساکن کند و چون با زیت و عسل بیامیزند
و ضماد کنند بر اثر سیاهی که در تحت چشم بود زایل کند و هم چنین بر ورم انثیین کرد

از کرمی بود و شربتی از وی دو درم بود و گویند مضر بود بشکم و مصلح آن کثیرا بود و بسیار خوردن
وی لون را زرد گرداند و بدل کرمانی یک وزن و نیم نبطی بود و نانخواه گویند یک وزن آن و نیم ...
گویند بدل آن بوزن آن پارسی بود و گویند بدل آن کرویا بود و بدل فارسی نیم وزن آن کرمانی بود
و گویند بدل آن تخم ارنب بود و **کمون حلو** انیسون است و گفته شد **کمون حبشی** کمون بریا است
کمون ارمنی کرویا است و گفته شد **کمون بری اسم** قانیوس خوانند و آن شابرم است
و گفته شد **کمون اسود** کمون بری است و شونیز را کمون اسود خوانند و گفته شد **کمکام**
گویند بهمه درخت ضرو است و گویند پوست بیخ آنست و صمغ ضرو گفته شد و بعربی
گویند صمغ آنست **کمالیون** خامالیون است و گفته شد و آن نوعی از مازریون سیاه است
کندر بعربی لبان گویند بپارسی کندر و دریانی اسمی گویند و سه جزء است که از یمن خیزد و در
هیچ جای دیگر نبود لبان ذکر و دورس و عصب یعنی نوره ارمنی و ابو حنیفه گوید لبان نبود الا
بر حضرموت و درخت آن خاردار بود و قد آن دو گز زیادت بود و نروید الا در کوه
و ورق وی مانند ورق مورد بود و ثمر آن هم مانند ثمر مورد بود تلخ و آن را الکندر خوانند
و لبسیح خوانند و یونانی لبان را و نیکوترین آن سفید نر مدحرج بود یعنی جمهای گرد
بود و چون بشکنند اندرون وی سخت بود و غش وی بصمغ و راتینج کنند و جالینوس گوید طبیعت
کندر گرم بود در دوم و خشک بود در اول و گویند در سیم و قوت قابض را نیکو بود و چون بر بنهد
از هر موضع که بود نزف دم که از جنب دماغ بود و آن نوعی از رعاف است و منع
ریشهای بد که در مقعد بود بکند و چون با عسل بر داء الحیة بنهند زایل کند و چون با سرکه یا به
خوک بیامیزند و بر ثالیل مالند زایل کند و ریشها که از سوختگی آتش بود و شقاق که از سرما بود

سود و بهبود و چون با نطرون بیامیزند و در گوش چکانند و سر را بدان بشویند ریشهای تر زایل
کند و چون با خمر شیرین بیامیزند و در گوش چکانند انواع دردهای آن زایل کند و ابو جریج گوید
محرق خون و بلغم بود و نشف رطوبات از سینه بکند و مقوی معده ضعیف و دخان آن بود
و جگر سرد و اگر بکشلغ در آب بخیسانند و هر روز از آن آب خورند بلغم را نافع بود و حفظ
زیادت کند و ذهن را جلا دهد و دفع نسیان بکند و اگر بسیار بیاشامند صداع آورد
و کندر هضم طعام بکند و باد را بشکند و قی ببندد و در تبهای بلغمی را نافع بود و خفقان
سوداوی و شیخ الرئیس گوید منقی ریح دل و دماغ بود و قوت تریاقیت در وی
هست بسبب آن دخانی وی در زمان وبا سودمند بود و گویند سرفه را نافع بود
و خاییدن وی دندان و لثه را محکم کند و مصلح آن بود و بسیار خاییدن وی بیم باشد که
جذام در جسد و بهق سیاه پیدا کند و دخان وی چون با قطران بسوزانند موی بر داء الثعلب
بر ویاند و اگر کندر بسیار با شراب یا با سرکه بیاشامند بکشد و قشور وی قبضی
تمام داشته باشد و صفت آن در دقاق گفته شد دقاق الکندر ضعیفتر از کندر بود
و در قوت مانند کندر بود و دقاق کندر را کندر نکوفته در منخل کنند و بیزند آن خرده که از منخل
بشیب آید دقاق الکندر خوانند و نیکوترین آن سفید بود و شربتی از کندر یک درم بود نافع بود
جهت تبهای بلغمی و در زحیر بلغمی چون قدری کندر و اندیا مر و زعفران بکوبند بر کیرند نافع بود
و هم چنین اگر قدری با ابوکی نانخواه بیاشامند و دخان کندر جهت علتهای چشم نافع بود و گفته
شد در صفت دخانها و کندر مضر بود بشش و مصلح وی از پارسی بود و بدل وی مصطکی
و اسحق بن عمران گوید بدل آن یک وزن و دانگ و نیم آن دقاق وی بود **کندش** پارسی

کندش گویند مستعمل از وی بیخ بود و بیرون آن سیاه بود و اندرون وی سفیدی که بزردی مایل بود
و طبیعت آن گرم بود در اول درجه چهارم و خشک بود در آخر درجه سیم و خوردن وی در غایت
خطر بود و وی قاطع بلغم و سودا بود و برص و بهق سیاه و جرب را نافع بود و طلا کردن وی سپرز را گداز دهد
و بول و حیض براند و سنگ بریزاند و مسهل بلغم لزج بود از مفاصل و سر [illegible] تا دو دانگ نیم
بود و اگر سحق کرده در بینی دمند عطسه آورد و شاید که تابستان سعوط کنند از بهر آنکه تنقیه
رطوبت بکند و اگر در فراق زمستان و بهار سعوط کنند شاید و اگر بچه سه ماهه در شکم مرده باشد
از او سحق کنند با عسل بسرشند و فتیله سازند و زن بخود برگیرد بچه بیرون آورد و مضر بود به شش و مصلح
وی کتیرا بود و کندس از ادویه قتال بود و قی بسیار آورد و غشیان و باشد که بخناق انجامد
و مداوای کسی که آن خورده باشد بقی و حقنه قوی کردن و تخم حنظل بود و کنند و از تشنج حذر کند
معالجه تشنج کنند که از یبوست بود و ابن [illegible] گوید برگ کندس برگ ساذج هندی نامند
و بدل آن در قی کردن آن جوز القی بود با دو دانگ وزن آن [illegible] رازی گوید کی از در [illegible]
ماه و ستاره بیند [illegible] با روغن بنفشه سعوط کنند و سه نوبت [illegible] بغایت
نافع بود [illegible] کشف است و گفته شد و طبیعت آن گرم و تر بود باه را زیادت
کند و عرق را خوشبوی کند گنگزد بپارسی [illegible] خوانند [illegible] و طبیعت
آن گرم و تر بود در اول و گویند سرد بود [illegible] با آب گرم و سکنجبین
بیاشامند یا با عسل و بدل آن بیخ [illegible] است و گویند [illegible] بدل آن جوز القی بود گوز
مقل است و گفته شود کوزکندم جوز جندم است و گفته شد و صاحب منهاج [illegible]
وی آورده که چون یک کیله از وی بگیرند و ده رطل عسل و [illegible] رطل آب [illegible] باهم بجوشانند

در ظرف

و در ظرف نهند [illegible] رسیده گردد و آن شراب فربهی آورد و منی بیفزاید کوالف
باد آورد است و گفته شد کوشاد جنطیانا است و گفته شد کوکب شامی طین
شاموس است و گفته شد کوکب الارض گویند کوکب قیمولیا است و رازی گوید
طلق است و ابن سمجون گوید درختی است که به شب روشن بود و آن طلق است و گفته شد
کوک خس است و گفته شد کوکم و کوبر فلفل است و گفته شد کوارع بشیر از وی [illegible]
گویند کیموس وی نرم بود لیکن غلیظ بود و در هضم صالح بود و زود هضم شود و عدیم الفضول بود
و جنس الکیموس و خونی سرد لزج از وی متولد شود و اگر با سرکه و [illegible] استعمال کنند از جهت
و برودت آن کمتر شود و وی [illegible] خشونت حلق را نافع بود و [illegible] زبان و لبها
که از گرمی بود سود دهد کهیانا ماواتیا است و گفته شد کهربا صمغ جوز رومی است
نیکوترین آن [illegible] رنگ بود صافی سرخی که بزردی زند طبیعت آن سرد و خشک بود
خشکی وی در دوم بود و گویند کهربا حرارتی اندک بود و گویند گرم بود در سیم خون را ببندد از هر
موضع که بود و خفقان را نافع بود و مقوی دل و معده بود و چون [illegible] از وی با آب سرد
بیاشامند قی ببندد و با مصطکی قوت معده بدهد و حبس البول را نافع بود و [illegible] گوید
قطع رعاف بکند و چون بر [illegible] گرم بیاویزند نافع بود و [illegible] گوید کهربا چون بر
زن حامله بندند بچه نگاه دارد و اگر بر صاحب یرقان بندند بغایت نافع بود و اگر سحق کرده
بر سوختگی آتش لطوخ کنند بغایت نافع بود و رازی گوید خون حیض ببندد و بول [illegible]
و گویند مضر بود به [illegible] و مصلح آن [illegible] بود و بدل وی طباشیر و [illegible] گوید بدل
وی بوزن وی [illegible] بود [illegible] گوید بدل وی دو وزن وی طین رومی بود

وچهار دانگ وزن آن سلیخه ونیم وزن آن بزرقطونا بریان کرده وگویند بدل آن بوزن آن طباشیر
است ودو دانگ وزن آن سندروس وابن مولف گوید که بار اسندروس مغشوش کنند
که کسی فرق کند وفرق میان ایشان آنست که چون کهربا بر آتش عرض کنند بوی مصطکی کند
وسندروس بوی ناخوش کند کهلم بادنجان است وگفته شد کیه مصطکی است وگفته شد
کیلدارو خرس است وگفته شد کیکر کونه وکیسو نیز گویند وآن جعده است وگفته شد
کیل شر زعرور است وگفته شد کیکزس جاورس است وگفته شد کیلکان نوعی از کراث
است وگفته شد در کراث انواع آن باب اللام لادن نیکوترین
آن چرب خوشبوی بود که لون آن بزردی زند وهیچ ریگ دروی نبود ودر روغن حل شود وهیچ ثفل
نداشته باشد طبیعت آن گرم بود در آخر درجه اول وگویند در آخر درجه دوم ودروی تری بود وگویند
سرد بود وبعضی بود واین قولی ردی است وگویند خشک بود وجوهر وی بغایت لطیف بود ودروی
قبضی اندک بود منفعت رطوبات غلیظ بود وملین معتدل وقوت تن موی بدهد وبر رویاند وماده غنا
مرود موی را نگاه دارد اما برداء الثعلب وداء الحیه ممکن نیست که برویاند معالجه آن داروی دیگر
بود که تحلیل بسیار در ایشان بود وچندان لادن واگر لادن در شیب دوان بخور کنند بچه مرده
ومشیمه بیرون آرد وچون با شراب بیاشامند شکم ببندد وبول براند وبلغم پاک کند وشربتی
ازوی تا نیم متقال بود وملین صلابت معده وجگر بود وقوت ایشان بدهد وچون ضعیفی
وسردی در ایشان بود واگر در روغن گل حل کنند ودر گوش چکانند درد گوش زایل کند واگر
در روغن بابونه یا شبت حل کنند بر هر رگی که بود مالند نافع بود واگر در روغن گل حل کرده
طلا کنند بر یافوخ کودکان یعنی میان سر که بشیرازیا جامخوانه خوانند نزله وسرفه را نافع بود

وچون

وچون با پیه خوک حل کنند ودر درم مقعد نهند درد ساکن کند وچون با روغن گل حل کرده حقنه کنند
بچه را نافع بود وگویند مفتح سده بود وگویند مضر بود بشش وصلح آن سنبل الطیب بود لاژورد
بپارسی لاجورد گویند نیکوترین آن خرخشی(?) بود ومولف گوید بخاصیت تفریح وتقویت دروی
زیادت بود که در نوع دیگر وی بسبب همسایگی لعل ونوع دیگر بد بود ونوع دیگر هست که آنرا
وزماری(?) خوانند آن بد بود بسبب همسایگی اسرب طبیعت آن گرم بود در درجه دوم وخشک
بود در سیم وگویند سرد وخشک بود در دوم وقوت وی مانند حجر ارمنی بود لیکن لاجورد ضعیفتر
ازوی بود در مسهل سودا وگویند قوت وی مانند لزاق الذهب بود اندکی ضعیفتر ولاجورد
مسهل سودا بود ودیگر خلطی غلیظ که با خون آمیخته بود ومالیخولیا را نافع بود ودبو(?) وچون زنان نیم
درم ازوی در فرزجه کنند با یکدرم روغن زیت بچه را نگاه دارد در رحم تا بثبوت(?) رسد
وشربتی زیادت ازوی تا یکدرم بود ودرد گرده ومثانه را سود دهد وثآلیل را قلع کند
وچون با سرکه سحق کنند وبر برص طلا کنند زایل کند وموی مژه برویاند وچون زنان بخود برگیرند
حیض نیکو براند ولاجورد نیکو بود مضر بود بمعده وصلح وی مصطکی یا کتیرا بود وبدل آن
حجر ارمنی وگویند بدل آن لزاق الذهب کانی بود لاغیه نوعی از یتوعات است
وگلی زرد دارد مانند گل شبت وورق وی بزردی زند وورق اندک داشته باشد
ودر دامن کوه‌ها بسیار بود وچون بشکنند شیر بسیار داشته باشد وزنبور عسل برگ گل
وی چرا کند وبعضی گویند نبات شمیز(?) است طبیعت آن گرم وخشک بود در سیم
وگویند در چهارم وازخواص وی آنست که اگر در مغاکی که ماهی بود در آن آب اندازند
ماهیان بر روی آب افتند وبیخ وی مسهل آب زرد بود ودر استسقا نافع بود ودر

وي چون بپزند و بخورند همین عمل کند و اگر ورق وي بکوبند و عصیر وي بیاشامند مسهل قوي بود
و فعل وي اقوي بود از لبن وي لیکن لبن وي موافق بود و بعضي آن را اسیون بود لالاکیا است
که از طرف مکه مي آرند و جهت بواسیر بخور کردن بغایت نافع بود خاصه ثمر آن و دود مقعد را ساکن
کند و چون بیاشامند خون را ببندد و طبیعت آن ممسک بود و اندري قبضي بود بسیار از وي بهتر
بود بشاید و مصلح وي حب الآس بود لبلاب قریب خوانند و آن نوعي از قسوس است
و معروف بود بعشقه و حبلوب نیز گویند بشیرازي هرشه گویند نبات وي بهر نبات
که نزدیک بود بپیچد شود و آن را اجل المساکین گویند طبیعت وي معتدل بود در حرارت و برودت
و گویند گرم و خشک بود در اول و گویند سرد و تر بود ملین و محلل بود و اگر عصیر وي با روغن گل بهم
در گوش چکانند درد ساکن کند و درد سر کهن شده را سود دهد و سینه و نفس را بود و سده
جگر و ورق آن با سرکه سپرز را نافع بود و آب وي مسهل صفراء سوخته بود و صاحب
منهاج گوید شربتي از وي یک درم بود با نبات بي آنکه بجوشانند و شافعي گوید شربتي از
وي نیم رطل کباب بود و قولنج که سبب آن خلطي خام گرم بود و محلل ورم بود که در مفاصل
و احشا باشد چون با طوس خیار شنبر مستعمل کنند و قرحه امعاء را نافع بود و چون با روغن بادام
بپزند و گویند مضر بود به سپرز و مصلح وي نبات بود و لبن لبلاب بزرگ موي را بسترد
و نیش نشسته و بدل لبلاب آب ورق خطمي و خبازي بود لباب القمح لباب الحنطه
است و آن نشاسته است و گفته شود لبان خردل بري خوانند و آن درخت مانند
خردل است و طبیعت و آن حرارت که خردل داشته باشد ندارد و در بطن اخیسه
خوانند و مؤلف گوید بهترین انزاقي خوانند و آن ثمره بود از جنس حنظل اسپرز دهد و نیکوتر

ازوي

ازوي بود معده چون بپزند و بخورند و شریف گوید چون بپزند و طفلاني که از ضعف اعصاب
و برودت نتوانند رفت در طبیخ آن نشانند نافع بود و تخم وي چون سحق کنند با شیر
سرشند و بر روي مالند کلف ببرد و حسن زیادت کند و لون را نیکو گرداند و اگر بدان ادمان
کنند کلف و نمش و برش زایل کند و اگر از تخم وي لعوق سازند و با شیر لعوق کنند سرفه
کهن را نافع بود و چون با شراب صرف بیاشامند یا با منفعت سنگ بریزاند لبن
بپارسي شیر خوانند الحلیب بود ابن ماسویه گوید گرم و تر بود و گرمي وي کمتر بود و دلیل
حرارت وي حلاوت بود و هم گوید قوت وي در حرارت در وسط درجه اول بود و در رطوبت
در اول درجه دوم و رازي گوید از قول جالینوس که حرارت وي زیاده نبود بر برودت و برودت
وي زیادت نبود بر حرارت و حرارت میان بلغم و خون بود بلکه بخون نزدیک بود و از
بلغم دورتر و ماسرجویه گوید کم تر بود خاصه غلیظ بود و صاحب منهاج گوید ملین سرد و تر بود و طبیب
و برا آن کي بکثره و هم گوید منضل بود و مقوي بدن و حنین گوید باید که انکو نشسته و بیشند
اعضایي که هضم وي بکنند چه طبیعت دارد و عضو شدید هضم وي بکند پس هر دو باشند
از بهر آنکه طبیعت وي با سرودت و صاحب منهاج گوید نیکوترین آن بود که بغایت سفید بود
و معتدل القوام و بر روي ناخن بایستد و صالح ترین شیرها آدمي را شیر زنان بود بعد از آن
شیر حیواني که نزدیک بطبیعت آدمي بود و در ایج گوشت حیوانات بر جودة البان
ورواه آن کند و اگر از حیواني مثل گرگ و سگ و شیر و یوز و سباع و امثال آن بود
که گوشت ایشان کریه الرایحه بود بد بود اما گوشت حیواني که گوشت ایشان خوشبوي
بود مثل گوسفند و بز و گاو و خوک و اسب و خرگور و آهو و امثال آن نیکو بود و شیر حیواني که لون

سردي

وی سفید بود قوت وی ضعیف بود و آنچه سیاه بود قوی بود و نیکوتر و دیرتر بگندد و آنچه سفید
بود زودتر بگندد و در بهار رطوبت و رقت زیاده بود و در تابستان سخونت و خفت
و نیکوتر بود از بهر آنکه زرعی که آن زمان خورد دسم و اغلظ بود و آنچه در شبهای چراگاه باشد
شیر آن بغایت ارطب بود و سکن حرارت و آنچه در کوه چراگاه باشد آنجن بود و نیکوترین
شیرها شیر جوان سن بود و کوچک سن و شیر و نیز بزرگ سن سرد و خشک بود
و شیر مرکب از سه جوهر بود جبنیه و مائیه و زبدیه و چون از یکدیگر جدا شوند هر یک نفع خاص
داشته باشند و شیر چون بیاشامند ریشهای اندرونی از اخلاط غلیظ پاک کند و نضج بدهد
و غذای نیکو دهد دماغ بیفزاید خصوصا شیر زنان و وی زود هضم شود و چون از خون متولد
شده باشد که در قوت انهضام بود و اولی آن بود که چون شیر بیاشامند نخسبند
و هیچ غذای بر سر وی نخورند تا وی بگذرد و وی سودمند بود مزاج گرم و خشک را چون معده
وی صفرا بود و با عسل یا نبات سرخ یاری دهد و نیکوترین اوقات خوردن وی بامداد
بهار بود که آن زمانی معتدل بود و در غلظ و لطافت و جبنیه و مائیه شتر از مائیه بود و در آن
شاید که خورند و شاید که بعد از جمل روز که زاییده باشد شیر وی بخورند لبب لبا
که بشیر او وی زنگ خورند و شیر چون با نبات بیاشامند لون را نیکو گرداند و فهم
زنان و فربهی آورد تا حدی که صاحب مزاج گرم و خشک چون در آب بنشینند فربه شود
و جرب و حکه را نیکو بود و باه را برانگیزد و شیر تازه که سنگ با آتش تافته یا آهن داغ
کرده باشند سنگ بنهند و شیر هیچ را نافع بود و کسی که ادویه کشنده خورده باشد خاصه
ذراریح و ارنب بحری و خانق الذئب و بیش و شوکران و وی تریاق زهرها بود حتی افیمی

ودی

و وی در معده صفراوی مستحیل بصفرا شود و منفخ بود و سده در جگر پیدا کند و مضر بود باصحاب
سیلان دم و هیچ چیز مضرتر بر بدن انسان نبود از شیر که فاسد شده باشد و شیر
مضر بود باورام باطنی و اصحاب اورام بلغمی و چون بسیار خورند برص آورد و نمش در بدن پیدا کند
الا شیر شتر که وی برص کمتر آورد و شیر منع نسیان و غم و وسواس بود و مضر بود لثه
دندان و تاریکی چشم آورد و سبب کری و خفقان که از رطوبت بود که سبب آن از خون یا
از بلغم بود مضر بود و سنگ گرده و سده جگر احداث کند و اولی آن بود که بعد از وی مضمضه
کنند بشراب و عسل و پیش از خوردن وی ماء العسل مضمضه کنند و بعد از آنکه خورده باشد
بشراب صرف و چون جوشانیده بیاشامند و بعد از آن کمی بخورند نفخ آن زایل کند
و اگر در شکم بسته شود بسبب پنیرمایه یا غیر آن عرق سرد آورد و غشی و حمی ناقص و آنچه
با پنیرمایه بسته بود زود خناق کند و باید که از معاجات اجتناب نمایند که تجبن
زیاده کند و باید که سرکه با آب ممزوج کرده بدهند یا فودنج پنج درم که در ساعت تحلیل کند یا پنیرمایه
نمک مثقال بیاشامند که رقیق گرداند و بقی و اسهال بیرون آید لبن حامض نیکوترین آن
بود که مسکه وی بسیار بود و چون مسکه از وی بگیرند ترش شود از آنجنین خوانند
بپارسی دوغ گویند و چون مسکه از وی نگرفته باشند آنرا بپارسی ماست خوانند طبیعت
آن سرد و خشک بود و گویند تر بود که مزاج را موافق بود و شیخ الرئیس گوید که در
مزاجهای گرم مهیج باه بود از بهر آنکه منفخ و مرطب بود و وی دندان را از زمان نگه دارد لیکن
خلط را خام گرداند و بلغم را افزاید و لثه را زیان دهد و دوغ معده گرم را نافع بود
و جشاء دخانی را نافع بود از بهر آنکه مسکه از وی گرفته اند و اسهال صفراوی و دموی را ببندد

وتشنگی ساکن کند و باید که بماء العسل مضمضه کنند تا لثه را مضر نبود و اگر مستحیل شود بعفونت یا
حموضت و دوار و غشی و مغص و نفخ معده تولد کند و باشد که بهیضه کشد باید که قی کند و معده
از وی پاک کند بماء العسل بعد از آن شراب صرف یا مثلث بیاشامد و روغن ناردین
بر معده تکمید کند. لبن البقر روفس گوید شیر حیوانی که مدت حمل وی بیشتر یا کمتر از مدت
حمل انسان بود آدمی را بد بود و آنچه مساوی بود ملائم بود از بهر آنست که شیر گاو نیکوتر
و مناسب‌تر از شیر حیوانات دیگر بود و دسومت و غلظ زیادت بود و غذا بیشتر از همه شیرها
دهد و فربهی آورد و دیرتر بگذرد و در بول و نقرس و تبهای کهن را نافع بود. لبن المعز شیر بز معتدل
بود میان شیر گاو و شیر خر [illegible] نزله را نافع بود و ریش حلق و عرق النسا که از خشکی بود و غم و وسواس
و سل و نفث دم را نافع بود و غرغره بدان کردن خناق و ورم [illegible] را سودمند بود و ریش مثانه
و دیسقوریدوس گوید شیر بز ضرر وی با شکم کمتر بود از شیرهای دیگر از بهر آنکه چرا کردن وی با
بیشتر بر چیزهای قابض بود مثل درخت مصطکی و درخت زیتون و درخت بلوط و درخت
حبة الخضرا و امثال او و از بهر آنست که معده را نیکو بود و روفس گوید شیر بز اسهال صفرا
از شیر گاو [illegible] و باقی در همه احوال مانند وی بود و طبری گوید بهار [illegible] در استطلاق [illegible] را
نافع بود از بهر آنکه بسیار [illegible] آتش [illegible] بر چیزهای تلخ چرا کند و گویند بول بر اندفاعا
مضر بود باید که بعد از آن شیر گاو بود. لبن اللقاح لبن الابل است بپارسی شیر
شتر گویند وی را دسومت و جبنیه کمتر داشته باشد و بغایت رقیق و مائی [illegible] بود
احداث نکند چنانکه شیرهای دیگر بلکه سده بگشاید و جگر را تازه کند و ضیق النفس
[illegible] را نافع بود و قوت چشم بدهد و مرضهای سپرز را نیکو بود و با بول [illegible] چون

بیاشامند

بیاشامند استسقاء را بغایت مفید بود و اگر [illegible] سکر العشر بیاشامند استسقای
گرم را نافع بود و جنین گویند استسقاء طبلی و زقی را سود دهد خصوصا که در جگر بود بگدازد
و بر ورمهای صلب [illegible] را نیکو بود با شیر [illegible] را نافع بود و دسومت و غذاء او جماع برانگیزد
و اگر با نبات بیاشامند زنان را لون صافی گرداند و حرارت جگر و خشکی او بغایت
نافع بود و [illegible] مستعمل بود و وی زود از معده بگذرد و غذا کمتر از البان دیگر دهد
و بعد از آن شیر بز [illegible] بود که در رقت [illegible] باشد. لبن النعاج و لبن الضأن
نیز گویند و بپارسی شیر میش خوانند و دسم و غلیظ بود و جبنیه و زبدیه بسیار داشته
باشد نفث دم و قرحه ششی را نافع بود و [illegible] رجاع بکند و قوت باه [illegible] بود و ادرار
کننده را نافع بود [illegible] و قرحه امعاء [illegible] را نیکو بود و لون را صافی کند [illegible]
بیفزاید [illegible] و همچنان شیر بز محمود نبود وی گرم بود [illegible] بدن نبود [illegible]
و بلغم آورد و قولنج. لبن الاتن بپارسی شیر خر گویند و دسومت وی کمتر بود و رقیق بود
و چون بدان مضمضه کنند لثه و دندان را محکم گرداند بخلاف شیرهای دیگر و سرفه و سل
و نفث دم را نافع بود و عسر النفس بجمیع مرضهای سینه و ریش مثانه و مجاری بول را
نافع بود و چون از حلیب وی بیاشامند مقدار [illegible] درم با [illegible] یا کمتر یا بیشتر ادویه
کشنده را [illegible] و قرحه امعاء را نافع بود و موافق نبود اصحاب صرع و [illegible]
شیر بز بود و گویند شیر میش. لبن الخیل لبن الرماک خوانند بپارسی شیر اسب گویند
جبنیه وی کمتر بود و زبدیه [illegible] بگذرد چون حیض که منقطع شده باشد براند
و چون زن بشیر وی [illegible] کند چون گرم بود [illegible] پاک گرداند و [illegible] چون بیاشامند

لبن [illegible]

مستی کند و ترکان انرا قمیض خوانند **لبن الاتان** شیر زنان بول براند و تریاق ارنب
بحری بود و درد چشم را نافع بود چون در چشم دوشند و خشونت چشم زایل کند خاصه چون با سفیده
تخم مرغ بود و سل را نافع بود چون بیاشامند همان زمان که از پستان بیرون آید یا بمکند از پستان
لیکن از زنی صحیح البدن معتدل المزاج [illegible] گوشت گرم و تر [illegible] آن نافع بود **لبا** شیر [illegible]
زنگ خوانند طبیعت آن سرد و تر بود مصلح مزاج گرم و خشک بود و بدن را فربه کند و وی
بطی الهضم بود و خلطی غلیظ از وی متولد شود و دیر از معده و امعا بگذرد و نفخ در معده و امعا پیدا کند
و جشاء وی دخانی بود و مهیج فواق و مولد خصی بود و چون با عسل بود غذا بسیار دهد و مصلح وی
بود **لبن السودا** صمغیست که از طرف مغرب آورند طبیعت آن بغایت گرم بود و معطش
بدن باشد و بوییدن آن عطسه و رعاف آورد و بیم هلاک بود چون بر ورمهای گرم صلب
بمالند سودمند بود **لبن اللاغیه** صفت آن در لاغیه گفته شد و جالینوس گوید در قوت
مانند فراسیون بود و مثل وی بود **لبان** کندر است و گفته شد **لبن الیتوعات**
شیر یتوعات مانند مازریون و [illegible] و شبرم و [illegible] انواع آن حاره
محرق بود و [illegible] بود و اگر بر اعضا چکد بسوزاند و مداوای آن [illegible]
بود نوشتن و مولف گوید شیر یتوعات شبرم و لاغیه چون [illegible] مانند زایل کند
لباب القرطم مغز خسک دانه گرم و خشک بود و مسهل بلغم بود و مسهل بلغم بود و [illegible]
و استسقا و [illegible] را نافع بود و تشنگی از وی [illegible] مشتعل بود با عسل **لبنی** میعه است
[illegible] سایله بود انرا اصل لبنی خوانند و میعه سایله گویند آن مانند عسلی بود و [illegible]
نبود [illegible] است و نیکوترین آن بود که سایلی بود [illegible]

زرد رنگ

زرد رنگ بود و سیاه نبود طبیعت آن گرم است در اول و خشک در دوم و گویند تر است
و وی منضج و ملین بود و بسته تر و خشک را نافع بود و سرفه [illegible] بلغمی [illegible] و آواز صافی کند و طبع نرم
دارد و چون بخور بر گیرد یا بیاشامند حیض و بول براند و مسهل بلغم بود [illegible] ثقل از وی
مستعمل کنند و وی [illegible] بود و مصلح وی [illegible] و مصلح وی با بادام بود و گویند [illegible] وی
کنند و بدل وی [illegible] یاسمین بود و گویند بدل آن [illegible] شیر بود **لحم** مجموع گوشتها
گرم و تر بود و کثیر الغذا و مولد دم اما بعضی از بعضی فاضلتر بود و نیکوترین آن بود که متوسط بود
در فربهی و لاغری و [illegible] معتدل تر بود و خصی که [illegible] فاضلتر از خصی ناکرده بود و [illegible]
مقوی بدن بود [illegible] گفته شود **لحم الحملان** فاضلترین گوشتها
گوشت بره بود و نیکوترین آن گوشت حملی بود طبیعت آن گرم بود در اول و نیکو بود
جهت بدنهای معتدل و معده معتدل و مولد غذای بسیار گرم و تر بود و چون بسوزانند و بر بهق
و قوبا طلا کنند سود دهد و [illegible] گوشت [illegible] چشم را نافع بود و گوشت
سوخته [illegible] گزندگی مار و عقرب و حرارت را سود دهد و با شراب گزندگی سگ دیوانه را
نافع بود و خوردن وی متولد بلغم بود [illegible] یا حلوای شکر بود و مضر بود کسی که غشیان مصلح وی
داشته باشد و مصلح وی آن بود که با [illegible] قابض بزنند **لحم النعاج** گوشت میش
حرارت آن کمتر از گوشت بره بود و خونی بد از وی حاصل شود **لحم الخنازیر** ترسایان گویند
گوشت خوک بهترین گوشتها بود و گوشت بری وی بهترین گوشت وحشی بود [illegible]
صحیح است بهترین گوشت آهو بود و گوشت خنزیر بری [illegible] هضم شود
[illegible] غذای [illegible] بود و جالینوس گوید موافق انسان معتدل المزاج

بود و گویند قومی که گوشت آدمی خورند اگر گوشت خوک خورند فرق نتوانند کرد در لون
و طعم و بوی و این دلیل ملائمت و مشابهت است و وی غلیظ و لزج بود و قطع
لزوجت آن بشراب یا بحلوای قندی کنند لحم الجداء گوشت جدی فضل آن
کمتر از گوشت بره بود و بزغاله شیرخواره که شیری نیکو خورده بود نیکو بود
و اگر شیری بد خورده باشد بد بود و نیکوترین آن سیاه خصی بود سبکتر و لذیذ
تر بود و گویند گوشت آنکه ابلق بود و چشم ازرق بود حرارت آن کمتر از گوشت
میش بود و معتدل بود در رطوبت و یبوست و زود هضم شود نافع بود کسی را
که دمل و دانها بر اعضای وی بر می‌آید و خونی معتدل نیکو میان لطافت و غلظ از
وی متولد شود و چون بریان کرده باشند مضر بود بقولنج و مصلح آن حلوای قند و عسل
بود لحم المعز الاناث والتیوس گوشت بز ماده و دیگر بد بود و دشوار هضم بود و غذای بد دهد و مولد خونی
بود که میل بسیاهی داشته باشد لحم البقر گوشت گاو بهترین آن بود که جوان باشد
بود و نیکو وقت خوردن آن بهار بود و وی خشکتر از گوشت بز بود و در گرمی کمتر از
وی و گویند گرم و خشک است در چهارم و وی کثیر الغذا بود و چون بسکباج پزند منع
سیلان ماده از معده بکند و وی از اغذیه اصحاب کد بود و دشوار هضم و غذای غلیظ
انچه سیاه بود مرضهای سوداوی تولد کند و بهق و جرب و سرطان و قوبا و جذام
و داء الفیل و دوالی و وسواس و تب ربع و سپرز پیدا کند انچه ضرر آن کم کند و مصلح آن
بود دارچینی و فلفل و زنجبیل است و در پختن اگر پوست خربزه در دیگ اندازند
زود گوشت را بپزد و مهرا گرداند لحم العجل گوشت گوساله نیکوتر از گوشت گاو کهن بود

ونیکوترین

و نیکوتر آن بود که از گاو نر زاییده باشد و طبیعت آن گرم و تر بود و غذای معتدل بود
و خونی صالح از وی متولد شود در معده اصحاب ریاضت و استحکام بود لحم الجاموس
گوشت گاومیش غلیظترین گوشتها بود و کیموس بد بود و دیر هضم شود و در معده ثقیل بود
و در طبیعت سرد و خشک بود و جنب گوشتها گرم و وی در طبع مانند گوشت گاو
و گوشت سمور بود لحم الخصی من الحیوان گوشت خصی کرده بهتر از گوشت خصی ناکرده
بود چون حیوان مزاج وی بخشکی مایل بود و نیکوترین آن حولی ضان و معز بود و فاضلترین
آن بود که میان فربهی و لاغری بود و گفته که وی فاضلتر از همه گوشتها بود و گرمی وی کمتر از [illegible]
حار بود و زود هضم شود و خونی معتدل از وی متولد شود و فربه آن مرطب بدن بود و ملین
طبع و لاغر آن لاغری آرد و مخفف طبع و وی در زحیر معده بود و مصلح آن آب غوره که
قابض بود لحم الغزال صالحترین گوشتها گوشت آهو بره بود با وجود انکه مجموع گوشتهای
صید بد بود و خونی غلیظ سوداوی از آن متولد شود و آهو بره بیابانی کمتر داشته باشد
و نیکوترین آن خشف بود و طبیعت آن گرم و خشک است و قولنج را سود دارد و مفالج را و مصلح
بدنی بود که فضول بسیار داشته باشد و وی مخفف و سخن بود و مصلح وی ادمان و چربها
بود لحم الارنب گوشت خرگوش بد از گوشت آهو بره بهترین گوشت صید بود و نیکوتر
آن بود که بسگ صید کرده باشند و طبیعت آن گرم و خشک بود و در عرق گوشت
وی صاحب نقرس و مفاصل نشاندن نزدیک منفعت عرق ثعلب بود و گوشت
بریان کرده وی قرحه امعا را نافع بود و شکم ببندد و بول براند و فربهی آرد و مصلح وی ابازیر
ملطف بود لحم الایل گوشت گاو کوهی اصلا بد بود و در زمانی بگذارد و بول براند و وی غلیظ بود

وتب ربع آورد لحم الکباش الجبلیة والطیار الوحشیة گوشت گوسفند کوهی وخر گور
طبیعت آن گرم وخشک بود در سیم غذای بد بود و عسر الهضم و لحم کباش سودمند بود
کسی را که فدیح خورده باشد لحم القنافذ در صفت قنفذ گفته شد لحم الخیل
گوشت اسب مصلح اصحاب تعب سخت ریاضت قوی بود و مسام متخلخل
و قوی بدتر از گوشت شتر بود و غلیظ تر و تولید سوداوی بیشتر بود و دریا بدترین
گوشتها بود لحم ابن عرس در ابن عرس گفته شد لحم السنور گوشت گربه
گرم و تر بود و گویند سرد بود درد بواسیر را نافع بود و مسخن کرده بود درد پشت را نافع بود
لحم القنفذ در قنفذ گفته شد لحم الجزور گوشت شتر بچه بغایت گرم بود
و مصلح اصحاب کد سخت بود در ریاضت و گویند مصلح اصحاب عرق النسا بود و درد آن و
تب ربع نیکو بود و وی غذای غلیظ بود و غلیظتر از جمیع گوشتهای دیگر بس و سخت تر
تولد سودا کند و مصلح آن زنجبیل مربا بود لحیة التیس نباتیست که برگ آنرا هو
قسطیداس خوانند بپارسی اسبلنج گویند و بعضی اذناب الخیل ریحانه ناشک
قابض و یابس بود و خون بینی ببندد و از آن زخم و جمیع اعضا و نیکوترین آن تر تازه بود
و طبیعت آن سرد بود در اول و خشک بود تا سیم و گویند در دوم و گویند گرم بود در اول
و اعضا را سخت کند و از بهر آنست که در تریاق مستعمل است و دوای بعضی بود مانند
تخم گل و ورق خشک آن زنبهار گزیدن را نافع بود و اصل وی بزرگ گوش را پاک کند و دوای البس
نفس را نافع بود و عصاره وی نفث دم و نزف آنرا سودمند و مقوی معده بود
و سودمندترین جزها بود جهت قرح امعا و شکم ببندد و در قرحهای عظیم بصلاح آورد و چون بران

نهند

نهند و اگر عصب منقطع شده باشد ببندد و بدل آن تخم گل و گلنار است بوزن آن
لحیانی و نیانوس است و گفته شد لحیة الحمار بر سیاوشان است و گفته
شد لحام الذهب و لحام الصاغة لزاق الذهب گویند و نیکوترین آن معدنی
ارمنی بود و آنچه معمول بود از بول کودکان بود در سرکه که در هاون مسین در آفتاب چندان
بسایند که منعقد شود و طبیعت آن گرم و خشک بود و جار و قابض و مسخن بود و لذاع بود
و سخت گوشت زیاده بخورد از آن بود و در جراحتهای و سود ببخشد نیکو بود و پاک گرداند
و لحام الذهب را تنکار الصاغة خوانند و تنکار است و بفارسی تنکار گفته شد
لحیس الاکلیله نوعی از حزی جبلی بود و آن خزامی است و گفته شد الحلمة
سلیمانیه ثقل روغن زعفران است و آنرا قوقو سما خوانند و گفته شد لزاق
الذهب اشق را لزاق الذهب خوانند و لزاق الذهب لحام الذهب است
و گفته شد لزاق الرخام و لزاق الحجر نیز گویند و آن صمغ بلاط است و گفته شد
لسان الحمل نباتیست مانند بال بره بر شیر زای آن را ورق بارتنگ خوانند
و آن دو نوع بود بزرگ و کوچک و ورق بزرگ بزرگتر بود و جوهر وی مرکب بود از مائیه
و ارضیه بمائیه مبرد بود و بارضیه قابض و سودمندتر بزرگ تازه بود و طبیعت
آن سرد و خشک بود در دوم و ورق آن قابض در دوم بود و منع سیلان خون بکند و خشکی
وی نه لذاع بود و اصل وی چون از گردن صاحب خنازیر بیاویزند نافع بود و وی معالج
گرم و خنازیر و آتش پارسی و داء الفیل و جرح و نمله و سوختگی آتش را نافع بود و آب ورق آن
قلاع را سود دهد و شیافات چشم چون بوی بکدازند سودمند بود و گویند تب را

نافع بود چون بپاشند از جهل وی سده و درد جهل و بخور دم شراب ممزوج کرده و گویند
رتب ربع چهار اصل وی و بر گزیدگی سگ دیوانه نهادن نافع بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح
وی مصطکی و سلیخه بود و بدل ورق آن ورق حماض بستانی بود لسان الثور حشیشیست
که بپارسی گاوزبان گویند و گویند نوعی از مرو است و بهترین آن شامی و خراسانی بود غلیظ الورق
و بروی نقطها بود و طبیعت آن گرم و تر بود و گویند نزدیک باعتدال بود و در وی سردی اندک
بود و آنچه خشک بود رطوبت آن کمتر بود و گویند سرد و تر بود در سیم سوخته وی قلاع کودکان
زایل کند و التهاب دهن ساکن گرداند و وی مفرح دل و مقوی آن و خفقان و علت سوداوی را
نافع بود و شربتی از وی دو درم بود و سرفه و خشونت سینه چون با نبات بپزند نیکو بود
و گویند مضر بود بسپرز و مصلح آن صندل سفید بود و بدل آن بوزن آن ابریشم سوخته و چهار دانگ
وزن آن پوست اترج و گویند بدل آن بادرنجبویه است و بعضی گویند مصلح آن جلنجبین بود
بدل آن بوزن آن پوست اترج لسان العصافیر ثمر درختیست که بپارسی اسرالاهر گویند
و بشیرازی آن ثمر را ... خوانند بپارسی گنجشک ازوان و زبان گنجشک نیز گویند
طبیعت آن گرم بود در دوم و تر بود در اول و ورق درخت آن قبضی بود و ابن ماسویه گوید
لسان العصافیر درد خاصره را نافع بود و سنگ بریزاند و باه را زیادت و قوت مجامعت دهد
و دیسقوریدوس گوید خفقان را نافع بود و بدل آن در تحریک باه بوزن آن جوز مقشر
و بوزن آن تودری سرخ و گویند بدل آن بوزن آن بهمن سرخ بود لسان الحمل در سین
گفته شد لسان الکلب لسان الحمل و حماض را بدین اسم خوانند لصف کبر است
و گفته شد لصیقی نباتیست که معروفست باذان الارنب و آذان الغزال و آن نوع

کوچک

٢٦٥

کوچک لسان الحمل است و گفته شد لعبت بربری بعضی گویند جزریست مانند سورنجان
و بعضی سورنجان گویند و آنچه محقق است سورنجان است و در مصر لعبه خوانند و ابن مؤلف گوید
لعبت بربری را زنان بجهت فربهی بخورند و آن نوعی از سورنجان است و طبیعت آن
گرم است در سیم محرک شهوت باه بود و باقی منفعت وی در سورنجان گفته شد و بعضی گویند
نوعی از یبروج است و خلاف است بدل آن در تحریک باه بوزن آن جوز مقشر و بوزن آن تودری
زرد و گویند بدل آن نیم وزن آن فلفل است لعبه مطلقه اصل یبروج است و در یا گفته شود
ان شاء الله لعاب مختلف بود بسبب انواع و بحسب مزاج شخص و قوت وی منضج و محلل
بود کلف و نمش زایل کند و عمل خون مرده بود لغت سلجم است و گفته شد لفاح
ثمر یبروج است بپارسی سابرخ خوانند و مغد گویند و مغد اسم باذنجان بود و نیکوترین آن
بزرگ تیز بوی بود رسیده و زرد بود و طبیعت آن سرد و تر بود در سیوم و گویند در وی حرارت
بود و گویند خشک بود در سیم لبن وی نمش و کلف را قلع کند و لاغ و تخم وی چون با عسل
و زیت بر گزیدگی جانوران نهند نافع بود و ورق کوچک وی با وزهر عنب الثعلب کشنده
بود و بوییدن وی صداع را سود دهد و وی منوم بود و بسیار از وی بوییدن وی سکته آورد
خاصه آنچه ورق وی سفید بود و باید که با برم ببویند و چون طفلی بغلط از وی بخورد قی و اسهال
پیدا کند تا بجوی که کشنده بود و کشنده وی اول خناق رحم پیدا کند و سرخی چشم و انتفاخ
مانند مستان و مداوای وی بقی بروغن و عسل کنند بعد از آن انیسون و بعضی از اطبا گویند
در آب سرد نشینند و بدل آن نیم وزن آن جوز ماثل است و نیم وزن آن بزر البنج و دو دانگ
خشخاش و گویند بدل آن بوزن آن بزر البنج است و گویند بوزن آن جوز القی لعق الکرم

عسالنج الکرم خوانند و در کرم گفته شد و انرا بشیرازی استه ها لک خوانند **لک** صمغیست که
از طرف دریا آرند و مولف گوید انرا بشیرازی رنگ لاک خوانند و رنگ لکا گویند و ازوی رنگ ناد
سازند جهة سرخی زنان و بعضی گویند ثفل آنست و خلافست ثفل انرا بشیرازی لدس خوانند
ولک باید که مغسول کنند و غیر مغسول نشاید که استعمال کنند و صفت غسل وی چنان است که
بگیرند لک منقی از چوب و نیک بکوبند و آبی که ریوند چینی و [illegible] در ان جوشانیده باشند
اندک اندک بران می ریزند و پیوسته مادون تحریک همی کنند پس بحریری تنک صافی کنند و انچه در منخل مانده
باشد دوم بار همچنان کنند مانند اول و صافی کنند و سوم کنند و رها کنند تا درین آب نشیند آهسته
آب اندی بریزند تا لک بماند خشک کنند و دیگر سحق کنند و استعمال کنند طبیعت آن گرم و خشک بود
در اول و اسحق بن عمران گوید گرم و خشک بود در دوم خفقان و یرقان و استسقا را نافع بود و درد جگر
و قوت جگر بدهد و سده آن بگشاید و معده را نیکو بود و شربتی از یک درم تا یک مثقال بود و [illegible]
با سرکه بیاشامند چند روز بپای هر روز یک درم تا یک مثقال بیاشامند بدن را لاغر کند و وی مضر بود
بدن لاغر بتقویت و گویند مضر است بسرد و مصلح وی مصطکی بود و بدل وی لادن گویند در تنقیح سده و
ضعف جگر چهار دانگ وزن آن ریوند و نیم وزن آن اسارون و چهار دانگ آن طباشیر سفید
لما عنب الثعلب است و گفته شد **لوقیون** فیلزهرج است و گفته شد **لوز حلو**
بپارسی بادام شیرین گویند و نیکوترین آن بزرگ و تر بود طبیعت آن معتدل بود در گرمی و سردی
و تر بود در دوم و گویند گرم و تر بود در دوم و گویند گرم و تر بود در اول غذای متوسط دهد و میان گوشت و قلت
دسمن بود و سبوس وی با سرفه و نفث دم را نافع بود و سینه را پاک گرداند و حرقت بول
ساکن کند و چون با شکر بخورند منی بیفزاید و شش و مثانه و امعا را نافع بود و شکم براند

خاصه

خاصه چون با انجیر بخورند و گزندگی سگ دیوانه و بریان گرده معده را نیکو بود و وی دشوار هضم بود و مسیح
صفرا و مصلح شکر بود و بادیه که از بادام تولد شود غشیان و کرب و غشی آورد و مداوای وی قی کنند بعد از انها
به ربوب فواکه ترش مانند غوره و سیب و ریباس و مجموع انچه مداوای عطش گفته شد و بادام تر چون
با پوست بخورند وقتی که هنوز صلب نشده باشد لثه و دندان را نافع بود و حرارت آن کم
کند ببرودتی و عفوصتی و حموضتی که در پوست بیرونی وی بود **لوز مر** نیکوترین بادام تلخ آن بود
که بزرگ و پر مغز و تر بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و مسیح گوید گرم بود در سیم و سبب جلا و تفتیح
بود و از خواص وی آنست که نمش را بکشد و کلف وی را ببرد و وی [illegible] و بهار را نافع بود با شراب
و عسل طلا کردن و نمله را سودمند بود و روغن آن درد گوش را نافع بود و چون سر را به طلا شویند با شراب
[illegible] را نافع بود و زایل کند و اگر پیش از شراب خوردن پنج عدد بادام تلخ بخورند منع مستی بکند
و گویند پنجاه عدد و اگر روباه با طعام بخورد بمیرد و وی قوت باصره بد بود و [illegible] نفث
دم را نافع بود و سده جگر و سپرز و گرده بگشاید و جرب و حکه را نافع بود و بادی ده و نفث
اخلاط غلیظ از سینه و شش پاک کند و بول براند و حصر البول را سود دهد و سنگ بریزاند
و مضر بود بمعا و مصلح وی بادام شیرین است و خشخاش بود و بدل وی در قوت مانند
وی بود **لوز البربر** لوز جبلی است و آن حلو بود و در زیت الهرجان گفته شد صفت
زیت [illegible] گفته شد **لوبیا** و لوبا نیز گویند دانه مدور [illegible] از همه [illegible] شود و بیرون
آید و نفخ وی کمتر از باقلا بود و نیکوترین آن سرخ بود که نخورده باشد و طبیعت آن گرم بود در اول
و معتدل بود در تری و خشکی و گویند سرد و خشک بود و نفخ وی کمتر از غیر وی بود و بدل [illegible]
در دوم بپخته باشند حیض براند خاصه سرخ وی و درد [illegible] پاک کند و بول براند و [illegible]

سینه و نفس را نافع بود و سیم بیرون آورد و بچه مرده بیرون آورد و وی مولد خلطی غلیظ لبنی بود و مغثی
و مولد اخلاط بد و نفخ و مضرت وی کم شود چون با زیت و مری و سرکه یا خردل و نمک و نعنع بخورند و چیزی
و سعتر مستعمل کنند و شراب بر سر آن بیاشامند لوقابین حرف ابیض است و اسفید سفید
نیز گویند و گفته شد لوف بپارسی پیلگوش خوانند و آن سه نوع است یک نوع را بیونانی
دراقیطن خوانند و معنی آن لوف الحیة بود و لوف السبط گویند و آن لوف الکبیر است
و یک نوع بیونانی آآرن خوانند و به بربری ابرنی و بزبان عدلس حماره و آن لوف الصغیر است
و آن را لوف الجعد گویند و نوع سیم بیونانی اریصارن گویند و آن جرلیس است و اهل مصر آن را
دوبیره خوانند لوف الجعد بهتر بود از سبط و لوف السبط ارضیه در ادویه بیشتر بود و مقطع اخلاط
غلیظ لزج بود مقطع معتدل بیخ وی کلف و بهق و نمش زایل کند چون با عسل طلا کنند
با شراب سقاق که از سرما بود سود دهد و ورق وی جراحتهای بد را نافع بود و ارد وی چون با شراب
بیاشامند محرک باه بود و اگر بیخ وی در دهن باشند افعی نگزد و شرب وی چون بی حجب هر که
بیاشامد بچه بیندازد و از خوردن وی خلطی غلیظ متولد شود لوفا صاحب منهاج گوید تفطوریون
بابکشاست و صاحب جامع گوید نوعی از حی العالم است که آن را اذان القسیس خوانند و گفته شد
هر دو لوطوس صنف قوقو بستانی را بدین اسم خوانند و گفته شد و بشنین را هم بدین اسم
خوانند و بشنین نوعی از نیلوفر است که در مصر وی را اخضر بری خوانند و آن نیلوفر دیگر را اطرا
و گویند لوطوس نوعی از سدر است و این قول بعید است لوفردیس حجر قبطی است و گفته شد
لولو بپارسی مروارید خوانند نیکوترین آن سفید تابدار باشد و نیکو شیرین بود طبیعت آن سرد و خشک
بود و لطیف دل را نافع بود خفقان و علم و نفث دم و سبز و سیری از وی و نافع بود

ورمهای

ورمهای چشم را نافع بود و منشف و مقوی آن بود و بحقیقت چشم را نگاه دارد و گویند
مضر بود بمثانه و مصلح آن [illegible] بود و بدل آن یک وزن نیم آن صدف صافی بود و این
زهیر گویند چون در دهان نگاه دارند قوت دل بدهد لیموزیون نوعی از حماض بزرگ است
که در بستانها و جنبها روید و انواع حماض گفته شد لیمو صاحب منهاج گوید مانند اترج
بود و بوی و فعل وی و ماء وی ورق وی گرم و خشک بود در اول و حماض وی مانند حماض
اترج بود در منفعت و در قوت بلکه اقوی بود و شاید که با پوست آب از وی
بگیرند و لیکن مغشی [illegible] بیاید کرد و پس آب از وی بگیرند تا عصاره قشر وی با وی بیامیزد
که برودت وی را بشکند لینوفر نیلوفر است و گفته شود لینوفرمیدس ادسینه است
و گفته شد لیلج نیلج است بپارسی نیز گویند و گفته شود لیمنج نوعی از اقلیمیا است
که در جزیره قبرس در معدن نحاس یابند و گفته شود باب المیم ماميثا میمیثا
نیز گویند و آن دو نوع بود یک نوع گل وی سرخ بود و آن را ارغامونی خوانند و گفته شد و یک نوع
گل وی زرد بود و نیکوترین آن زرد بود و از وی سیاف سازند و آن را عصاره ماميثا
و سیاف ماميثا خوانند و طبیعت آن سرد و خشک بود در اول قابض بود و ورمهای
گرم را نافع بود و [illegible] سود دارد و مقوی چشم بود و قدر و بیخ را نافع بود ماهودانه
ماهو بدانه نیز گویند بپارسی حبة الملوک خوانند و آن از ماش بزرگتر بود و لون آن
تیره بود که بسرخی زند و چون در غلاف بود مانند لوبیا بود کوچک و رنگ
غلاف او سفید بود و چون بشکنند مغز وی سفید بود و صاحب جامع در ماهیت
اسم وی و تفسیر آن که گفته سهو کرده است از بهر آنکه وی را خلاصه کرده و گفته ای قایم بعینه

ای انه یقوم بدله فی الاستعمال رجال اکثر اکثر ما ماهودانه خوانند و ماهودانه و بعضی
دند را حب الملوک خوانند و دند غیر حب الملوک است و گفته شد و طبیعت
حب الملوک گرم و خشک است در دوم استسقا و مفاصل و نقرس و درد عرق النسا و وجع الورک را
نافع بود چون ورق وی بپزند با خروس پیر و مرق وی بیاشامند و وی لینتی تمام داشته باشد
مانند مقیئات و اگر از حب وی پنج عدد … حب بیاشامند قی و اسهال بلغم و مره
و کیموس مائی بود لیکن آب سرد از پی آن بیاشامند و شربت زیاده از وی پانزده حب
بود و اگر بخایند اسهال قوی بود بافراط و اگر همچنان فرو برند اسهالی باعتدال بود و مقیء نبود و قوت
و موافق معده نبود و اسهال نبود مانند مقیئات و لبن وی چون بیاشامند فعل ایشان همان
کند و مصلح وی انیسون و کثیرا بود و بدل وی نیم وزن وی دند است و گویند بدل آن حب
الخروع است و گویند بدل آن یک وزن و نیم حب النیل است ماهیزهره یعنی آن سم
السمک بود و آن پوست بیخ نباتیست و درخت آن صاحب منهاج گوید مانند درخت
سپرم بود درازتر و لون وی غبرتی بود که بصفرت مایل بود و مؤلف گوید درخت
ماهیزهره بدرازی یک گز و نیم باشد و درازتر و کوتاه تر بود و گل وی بزردی … رنگ
بود و میانه گل وی سرخ بود اندک و گل چند داشته باشد و برگ وی تیره گون زند چنانکه
صاحب منهاج گوید و اصل وی … بود و شاخهای بسیار داشته باشد و گویند از
موقعات است طبیعت آن گرم و خشک در سیوم نقرس و درد مفاصل و …
و … را نافع بود چون با ادویه مسهل مستعمل کنند و از خواص وی آنست که چون در آبی اندازند
که ماهی بود ماهیان مست گردند و بر روی آب افتند و … اندر … چون با نبات بود

یکمثقال

یکمثقال بود و اگر در مطبوخ کنند با ادویهای دیگر از دو درم تا سه درم بود و اگر در حب کنند با ادویهای دیگر
از دو درم تا سه درم بود و اگر در حب کنند با ادویهای دیگر نیم درم بود و مضر بود بمعا و باید که بروغن بادام
چرب کنند و کثیرا و انیسون و نشاسته اضافه کنند و ان را اسکیران … خوانند و سه نوع بود
دو نوع کوهی بود و یک نوع صحرائی و کوهی بقوت تر بود و ان را … خوانند … گویند و نوع صحرائی …
بود با ماهیزهره والله اعلم مازریون خامالاون گویند و آن دو نوع است یک نوع … خوانند و آن …
سفید است و گفته شد و یک نوع دیگر … گوید … خوانند و بپارسی هفت برگ … آن
از ورق زیتون کوچکتر بود و از ورق مورد بزرگتر و سطبرتر و لون آن بزردی زند و نیکوترین آن نوع بود
که قوت مانند سپرم بود و نوع سیاه وی گویند از سپرم بقوت تر بود طبیعت آن گرم و خشک
بود در چهارم … و بهق و نمش طلا کردن نافع بود و با عسل بر خشکریشات و جرب
و … بود خاصه چون تر بود در موسم گل آن در موسم گرما و جاذب … نوع
بود و سودا با ادویهای که مناسب بود و چون با شراب بیاشامند جهت گزندگی جانوران
سودمند بود و … زیاده از یک دانگ نبود و باید که مدبر کرده مستعمل کنند که سرکه … وی
بشکند صفت مدبر کردن وی چنانست که بگیرند مازریون تازه … در سرکه
خیسانند دو شبانروز بعد از آن سرکه تازه کنند تا سه نوبت مکرر کنند بعد از آن سرکه
بریزند و آن را با آب شیرین سه نوبت بشویند و در سایه خشک کنند و اگر تعجیل بود در آفتاب
خشک کنند و بکار دارند و اگر … که خیسانند در سرکه نهند … بود
و رطوبت سرکه بخورد و جمیع … مازریون مدبر چون بکوبند … و کثیرا
اضافه کنند و در روغن بادام شیرین چرب کنند و اگر خواهند با ادویه که مصلح وی بود بیامیزند

مثل تربد وافتیمون وهلیله زرد وورق گل سرخ ورب السوس وکمون کرمانی ونمک هندی
دوای موافق بود جهت علل مره سودا که باسهال بیرون آورد ونافع بود دردهای بلغمی را واگر
خواهند که آب زرد بر اندمد بری با ایرسا وتوبال النحاس واسارون ومرصافی وسکبینج
ونمک هندی وهلیله زرد وتخم کرفس بستانی وعصاره افسنتین وسنبل ومصطکی بیامیزند
وبآب عنب الثعلب وورازیانه ترکرفته باشند چو سانیده وصافی کرده بیاشامند واگر
طبیعت ممسک بود مغز خیار چنبر باآب بقولی که گفته شد زیادت کنند مسهل آب زرد بود
واگر درجبی یا قرص کنند شاید از بهر آنکه درغایت قوت بود وصفرا را متحمل بود ومحرور
مزاج ودر زمان گرم بسیار استعمال کنند بد بود ونوع سیاه آن کشنده بود ودرم بکشد بکرب
ودقی واسهال ومعالجه وی بشیر تازه کنند سالی یا جلاب وبزرگترین معالجه مشرود طلوکس
بود یا تریاق طین مختوم وچون باکرد زریت وآب بیامیزند موش وسگ وخوک را
بکشد وبدل ماذریون سه وزن آن ایرسا بود وبعد وسنک وزن آن مقل الیهود مهتان
سابع هندیست وگفته شد ماچوبه مارکیا خوانند آن طیبون است وگفته شود
آنشرده ماسقدون ماسقود نیز گویند وآن دوالی هندی است وآن ورق قصبانی
بود مانند شاهسفرم وروغن ازوی گیرند مانند یاسمین طبیعت آن گرم ولطیف بود
وبوی آن بسنبل ماند ماشیا حشیش ارغامونی است وگفته شد ماش بنج خوانند
وبشیرازی بنوماش وبنوسیاه نیز گویند وجوهر وی نزدیک بباقلا بود ودر طبخ وی کمتر
ونافعترین استعمال کردن وی بتابستان بود ونیکوترین آن سبز بزرگ فربه بود وطبیعت
آن سرد بود دراول ومعتدل بود دررطوبت وپیوسته چون منفخ کنند وگویند نفخ کنند بود

در اول

در اول وکیموس وی محمود بود وزودتر از باقلا بگذرد وخاصه مقشر وی وجهة درد اعضا ضماد کردن
نافع بود واگر خواهند که شکم ببندد همچنان با پوست بپزند ودر آب وآب ازوی بریزند وبعد از آن
با ورق حماض بستانی بپزد وآب سماق وآب انار دانه وزیت اضافه کنند بخورد حرارت را تسکین
کند وشکم ببندد واگر زیت نخواهد روغن بادام وی با سرکه را نافع بود خاصه چون با ستب بود
وچون بکوبند وبآب مورد بسرشند وضماد کنند بر اعضایی که گفته شده باشد قوت دهد
وی ملازه را نیکو بود وضعف دندان بود ومضر باه بود ودیر بگذرد ووی نفخی اندک بود
ووی جلا بود وباید که بروغن بادام بپزند ودر ضرر باه مصلح وی شیر خشک ازو بود وبدل آن
باقلا مقشر ماش هندیا قلت است وگفته شد ماس بپارسی الماس خوانند وآن
چهار نوع است اول هندی بود که لون آن بسفیدی مایل بود وبزرگ مقدار باقلای بود
بمقدار تخم خیار وکنجد بود وباشد که از باقلا بزرگتر بود ولیکن نادر باشد ولون آن نزدیک بلون
نوشادر صافی بود ونوع دوم ماقدونی بود ولون وی مانند نوع اول بود اما بزرگتر بود وسیم معروف
بود بحدیدی از بهر آنکه لون وی مانند آهن بود ووی بوزن ثقیل تر بود واکثر اندر زمین یمن وبلاد مقدونیه
یابند وچهارم قبرسی بود موجود در معادن قبرس بلون نقره بود وابن مؤلف گوید الماس بر قیمت
منجمد از جواهر حجری ولون شفاف رنگ شبیه با آبگینه شامی در غایت صلابت
که درجوه جواهر حجری تاثیر ونفوذ کند وهیچ جوهر دروی اثر نتواند کرد وکم وبیش الماس
انواع است اول سفید شفاف مانند آبگینه فرعونی دوم زرد رنگ واورا ریقی عرب وعجم
الماس زرد اختیار کنند واهل هند آنکه خوش قد باشد وباشکال مثلث ومربع ومکعب
بود ودعوی دیگر نفرت است وتیز اطراف بود جهة شکسته را لعل بود ودربند دبه ترا

انواع الماس رخو سفید رنگ بی طراوت و بر وی طبقه طبقه شل طلق از هم برخیزد و بیشتر کل الماس
دو ضلاع بود و اطلس نادر بود و کان جاجتی انست که حجر اشکال الماس شش باشد و هر چند که
می شکنند هم شلشی شکند و ظنی خطاست و در افواه مشهور شده و صفت مهدستان
بصغنه برسیده که الماس با سرب شکسته شود و سرب اثر نمیکند و بدان سبب
این خیال افتاده که بگاه شکستن الماس منجمد کرده باشند که پاره سرب بر روی سندان
نهاده باشند تا الماس از زخم خایسک بجهد و تلاشی نگردد بسبب صلابت که در جوهر اوست
فایده
و اگر بجای سرب موم یا پنبه یا کاغذ باشد همین عمل کند که نگذارد که اجزای وی متلاشی
گردد و معدن الماس در جزایر تحویح شرقی دیار هندوستانست و از میان ریگ بیرون آید ذکر
و ذکر بصفت آن مشغول کردیم بتطویل انجامید مامیران گویند نوعی از عروق الصفر است و از وی
گرمتر بود و آن چینی بود و خراسانی بود چینی زرد بود و خراسانی تیره رنگ که بسبزی زند و آن
عروق باریک بود و گره دار باشد و طبیعت آن گرم و خشکست در آخر درجه دوم و گویند در چهارم
و گویند گرم است در اول و خشکست در سیم سفیدی ناخن و سفیدی چشم زایل کند و در دستانی
بیفزاید و اصل وی یرقان را نافع بود و مضر دلری ادرار بود و مقدار شربت از وی نیم درم بود و چون
با سرکه سحق کنند و بر کلف طلا کنند زایل کند و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی انیسون بود و بدل وی
بوزن وی عروق الصفر و نیم وزن آن مر بود مارون چنین گویند مر ماخوذ است و گفته شود
مامون حاشا است و گفته شد ما نیکوترین آب چشمه آن بود که از طرف مشرق بود
نیکوترین آن بود که بشدت بیرون آید بر مقابله شمال و بر سنگ معدنی بود و بر آفتاب
بود و سبک وزن در ریگ و طعم بد نداشته باشد و چون آفتاب بر وی تابد زود گرم شود

و چون از وی زایل شود زود سرد شود و زود از معده بگذرد و تشنگی طعام خشک گرداند و طبیعت آن
سرد و تر بود و تری آن در چهارم درجه بود و مقدار مستعمل از وی آنقدر بود که غذا را یاری دهد و با عضا رساند
و رطوبات آن نگاه دارد و چون کسب نضارت و قوت از وی بکند وی را زیان دارد و بسیار
خوردن وی گزاز و رعشه و سبات آورد و نسیان و نشاید که تشنگی ببرد و شهوت و قوت را نقصان
دهد و ضعف جسم و ظلمت بصر بود و این مولف گوید حکما آورده اند که در آب بسیار خوردن سه
مضرت بزرگست اول آنست که آب سرد و ترست و چون بسیار خورند حرارت غریزی را
ضعیف گرداند و چون هر قوتی که در بدن تردد می کنند بواسطه حرارت غریزی می کنند چون
حرارت غریزی ضعیف شود قوت جاذبه جذب غذا را بوجهی نتواند کردن و ماسکه غذا را بوجهی
نگاه نتواند داشتن و هاضمه هضم صالح نتواند کردن و دافعه دفع فضلها نتواند کردن و در قوت حسی
و حرکت نقصان ظاهر شود و خلل در همه تن پدید آید دوم آنست که آب بسیار چون با طعام آمیخته
شود در رگهای ماساریقا بجگر رسد و قوت ممیزه که در جگر بود آن اجزا تمامت از غذا جدا
کردن پس اجزا بآبی با غذا آمیخته شود اگر در میان پوست شکم رخنه ریزی بماند استسقاء
زقی پدید آید و اگر همچنان بجمله اعضا رسد استسقاء لحمی پدید آید و چون گرده تمیز نتواند
کردن تمامت گرده ضعیف شود و ادرار بول پدید آید سیم آنست که چون آب بسیار خورده
باشد طعام را پیش از هضم بجگر رساند پس طعام ناهضوم بماند و با درون رگها رساند
و بدان سبب بیماریهای بزرگ حاصل شود مثل اختلاط و نشاید که تشنگی ببرد و شهوت را و قوت را
نقصان دهد و ضعف جسم و ظلمت بصر بود و بعضی گویند نیکوترین آبها آب باران بود خاصه که
از زمین نیکو گیرند و قطره وی اندک اندک بود در ماه کانون دوم و وی شیرین تر و سبک تر

بود و سردی کمتر از آب چشمه بود و بعضی سرفه را نافع بود خاصه چون جهت سرفه اندکی بپزند و آب
برف سرد بود بطبع و کسب اگر باعتدال بیاشامند مبرد معده و جگر بود و مضر یاران عصب و مضر
بود بدندان و حنجره و سینه و نقرس و درد رحم و عصب و مصلح وی ریاضت و استحمام بود و نشاید
که ناشتا آب خورند که گزند آورد و ناقص سر و ضعیف گردد و آنکه و ناشتا باشد و تعب کشد آب
سرد زود یرقان و استسقا و بعضی را باید که آب سرد خورند و بعد از جماع و حرکات محکم
نشاید که خورند که مضعف حرارت غریزی بود و نشاید که آب بر تشنگی سخت که عادت شود
آب خورند که حرارت غریزی را نشاند و استسقا آورد الا آنکه سبب آن حرارت و خشکی بود و
گرخورده باشند اگر اندکی باز خورند شاید و آب گرم نیکوترین نیم گرم بود که حرارت وی بگویند بود و وی گرم
مرض طبیعت براند خاصه چون با جلاب یا عسل بود و چون با آب سرد ممزوج کنند معده را نافع
بود و هم حلق و ملازه و سینه را اگر با آب سرد ممزوج کنند مصروع را مضر بود و تشنگی پاک کند و اگر
بسیار خورند مفسد مزاج بود و مرخی معده و دماغ را از یکجا بر کند و هضم را فاسد کند و سبب
فساد هضم لون را زرد گرداند و سبرز و جگر تورم کند و سبب رعاف بود و باید که با گلاب یا میزند
و مرخی معده نبود ماء اللحم باید که از گوشت محمود بود مانند بره و حلی و چینس و سودمندترین چیزها بود جهت
ضعف اسهال و صفت آن بجوع و انبیق گیرند و آن مانند عرقی بود در غایت قوت ماء الشعیر
بپارسی جو آب گویند فعل وی مانند کشک الشعیر بود که از اشیره جو گویند و لا کاف کم بسیار
ردی مبرد و مرطب بود و حدت اخلاط بشکند و بول براند و تبهای حاده را نافع بود و جگر گرم را
مفید بود و خون معتدل صافی از وی متولد شود و تشنگی بنشاند و زود از معده بگذرد و اخلاط بچختم
بادی مستفرغ شود و مضر بود با حشا سرد و منفخ بود و معده سرد را ابر بود و دفع مضرتی بگلقند کنند

ماء الاصول

ماء الاصول سده جگر و معده بگشاید و بول براند و معده را از فضول پاک کند و استسقا و سوء القنیه
را نافع بود و تشنگی بنشاند صفت آن پنج گز نیج را زیانه از هر یک ده درم بزر الکرفس
و رازیانج و انیسون از هر یک چهار درم حب بلسان مصری فربه اسارون از هر یک دو درم
عود بلسان بوزیدان از هر یک دو درم بزر الخیار سه درم این جمله را یکشبانه روز در آب خیسانند
و بعد از آن بپزند در یکمن آب تا باز سنگ آید و در دست مالند و بپالایند و سه وزن آن در هم
قند صاف کرده بر سر آن کنند و بقوام آرند و بعد از آن استعمال کنند شربتی ده درم تا ده
مثقال مفید باشد ان شاء الله تعالی ماء اللبن بپارسی آب پنیر گویند کلف و جرب را
نافع بود خوردن و طلا کردن و مسهل صفرا بود و یرقان را سود دهد و با افتیمون مسهل سودا بود و تخم
بود حرارت جگر بنشاند و صفرا دفع ضعفترین خوردن آن بهار بود و شربتی از وی
ده درم روز به نوبت یک رطل بغداد بود میان هر نوبتی دو ساعت بود با دانگی ... یا
و نیکوترین آن بود که از بز سرخ جوان بگیرند ازرق چشم که علف خورده باشد ترکشیده و آنچه
بود علف خوردن آن بجو کاسنی و خیار بادرنگ و ... صفت آن است که شیر تازه
دو رطل ... بکند و ... آتش ... در آن کنند چون شیر جوشید و بسر برآمد چهل درم سکنجبین
قندی یکبار برآن ریزند و شیر بریده شود و نیز جمع شود پس بپالایند و دیگر باره
و دیگر بار بر آتش نهند و کف بگیرند و مستعمل کنند ماء الورد بپارسی گلاب گویند نیکوترین
آن تیز بوی گرم بطبع تیخ بود و طبیعت آن سرد بود و گویند گرم بود و در اول و گویند جالینوس
است و گویند سرد بود در اول و معتدل بود در رطوبت و یبوست مایل برطوبت بود
و مقوی دماغ و مسکن صداع گرم بود و بوییدن و طلا کردن و قوت دل و معده بدهد و بوییدن آن

وضعف و طلا کردن و لثه را سخت کند و درد چشم را پاک کند و جراحت آن بشوید و چون
بیاشامند غشی و نفث دم را نافع بود و خفقان گرم و تقویت جگر بود و بطریق قبض کرده است
و چون بر سر ریزند خمار را تحلیل دهد و صداع را پاک گرداند و بسیار بر موی ریختن زود سفید سازد
و گلاب مقوی معده و مفرح سینه بود و مصلح وی جلاب نبات بود **ماء الکافور** نیکوترین آن
بود که مانند روغن بلسان بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم و مضرت او آنست که
مزاج را بدو سر آورد و دفع مضرت وی با روغن بنفشه کنند که با وی خلط کنند و در مزاج و در هوا
و در شهرهای سردسیر موافق بود و مارجویه گوید کافور با پوست درخت مخلوط شده باشد
بیرون آورند و صافی کنند و آن آب ذهبی رنگ بود و خاصیت وی آنست که چون در طلای کنند
عکس کردن نگذارد **ماء التون** آب ماهی نمکسود را ماء التون خوانند و آن مانند مری بود
و لاکن حلاوت و رای خشکی وی کمتر از مری بحری بود و چون بدان حقنه کنند درد رگ
و عرق النسا و قرحه امعا را نافع بود و طحال متعفن که دائمی بود خشک گرداند و قطع بلغم بود
ماء الملح دیسقوریدوس گوید قوت و فعل وی مانند نمک بود و در تمام مقام آب دریا بود
در منفعت **ماء العسل** گرم بود و قوت معده سرد بدهد و اشتها بیاورد و بول براند و در هوای
سرد را نافع بود و مسهل طبیعت بود و چون خلطی باشد که مستعد دفع بود و بخورند و چون به معده
قوت نمود غذا دهد بود و اگر زن بیاشامد و اگر زن بیاشامد قرار قوی نزدیک ناف پیدا
کند آبستنی باشد و اگر نه آبستنی نبود و مضر بود با صحاب مرار و دم گرم و مصلح آن رب
فواکه حامض بود و صفت آن انگبین یک جزء و آب بیست جزء بجوشانند تا ثلثی برود و دو
ثلث بماند فرو گیرند و بپالایند و اگر خواهند که وی زیاده گردد مصطکی و زعفران و زنجبیل

و قرنفل

و قرنفل و دارچینی از هر یکی قدری در صره بسته با وی بجوشانند **ماء الحدید** در حرص است و گفته
شد **ماء القراطن** شرابیست که از آن هندقون گویند و صاحب منهاج گوید از خمر یا از مثلث
و عسل و داروهای گرم سازند و صاحب جامع گوید ماء العسل است و گفته شد **ماء الجمه**
بپارسی آب گمه گویند و صاحب جامع گوید از جماعت بازرگانان شنیدم که بطرف
هند تردد بودند و از غیر ایشان از اقلیمهای دیگر که آن آبیست خاکستری رنگ بغایت
ناخوش بوی و چون کهن گردد سیاه شود و مولف گوید آن از شکم ماهی گیرند که آن ماهی را
جمه گویند و در بحر چین بود و اگر آن ماهی را بگیری یا مثل جوال بزرگ بزنند در حال دست کرده
و در اندرون وی مانند کیسه بود پر آب و خواص وی آنست که هر عضوی که شکسته
گردد و در شعال بیاشامند و در آب کنند که بدندان رسد که دندان را مضر بود در زمان آن
عضو را درست گرداند اما باید که از جای شکسته باشند و در حال بیاشامند فتبارک الله
احسن الخالقین و نشان این آب آنست که چون بخورند در حال آن شخص را که
استخوان شکسته است داند که آب رسیده تا موضع شکسته و این مولف گوید در دریای
هرمز حیوانیست مثل ماهی و آنرا اکرند و در اندرون وی همچنین آبیست خاکستری
رنگ و آنرا ماء الجمه گویند و باطراف برند و گویند همان خاصیت میدهد در جبر کسر
الی عسل است و گفته شد **ماء السوطن** بادرنجبویه است و گفته شد **ماء المسیح** آبی
دراز است مانند مار و آنرا مار ماهی خوانند **ماطونیون** درخت فنه است و گفته شد
مشک سوس است و گفته شد **فشان** درختی که ... مدانه است و آن نوعی
از مازریون است و گرمای تخم وی بود و گفته شد **مثلث** آب انگور بود که

بجوشانند و کف وی بگیرند تا چهار دانگ بسوزد و دو دانگ بماند و فرو گیرند و بکار دارند
و منافع وی نزدیک بمنافع خربزه بود و خونی صالح از وی متولد شود و هضم غذا بکند
و چون با آب بیامیزند محرور را نیکو بود مجمج نوعی از ریاحین است بپارسی حوکس نظر
گویند طبیعت آن سرد و خشک است در دوم و گویند تر است و وی قابض بود و منع خون
رفتن بکند و جراحتهای تر را بصلاح آورد و در لیس آنرا خشک کرده اند و چون عصاره وی
در گوش چکانند کرم گوش بکشد و در لیس آنرا خشک کرده اند و درد را زایل کند مج ملس است
و گفته شد محروث اصل الانجدان است و وی تقوت و منفعت حلتیت
نبود و بهترین آن سفید و سبک بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم بادها برهد
و معده را پاک کرده و محلل ریاح و ثقل بود و مقدار مستعمل از وی یک مثقال بود و اصحی بید
مضر بود بشش و مصلح وی عسل بود محلب نوعی است مانند درخت بید و گل وی سفید
بود و ثمر آنرا حب المحلب خوانند محموده سقمونیا است و گفته شد محاجم اهل اندلس
مخلصه را بدین اسم خوانند مخلصه محاجم خوانند و الوج خوانند و آن سه نوع است مولف گوید
یک نوع بشیرازی کازرنیک خوانند و بپارسی بلیله شامی گویند و یک نوع را کشنیز کوهی خوانند
و یک نوع را کاکاق کوهی و هر سه نوع تخم ایشان مشابه بود بیکدیگر اما نبات ایشان
و بار رستن ایشان اندک تفاوت بود نبات کازرنیک خشن بود و تخم وی بغایت
تلخ و گل وی ازرق بود و در کوه و سنگستان روید و نبات کشنیز کوهی املس بود و بلند
بزرگتر بود و تخم وی هم بزرگتر و تلخ بود و در مرغزارها و دامن کوه روید و گل وی بسرخی زند
و نوع سیم در محل روید که در دامن کوه بود و گل وی بسرخی زند که از کوهستان شبانکاره

خیزد

خیزد و نبات وی کوچکتر بود و گل وی بسفیدی بود که بعضی زردی و سیاهی بود و مولف گوید
نیکوترین آنست که از شبانکاره آرند و خواص وی آنست که هر کس یک شربت از وی بیاشامد
از گزندگان عقرب و افعی و مجموع گزندگان ایمن باشد و اگر کسی را مار و عقرب گزیده باشد
یک شربت از وی بخورد اثر خلاص یابد از مضرت آن و بسبق از آن گندم با یک مثقال بود
با روغن زیت و مکررات تجربه کرده شد مولف گوید بعضی در وقت نزول آفتاب بحمل
سه روز هر روز یک مثقال مخلصه با شراب تجرع کردند آن سال چند نوبت بوی زهر دادند
کارگر نشد چون تفحص کردند در اول سال مخلصه خورده بود چنانچه مذکور شد و این مجربست
و مخلصه از بهر آن نام نهاده اند که از هر زهری خلاص دهد مولف گوید چوالتیس که بپارسی
یا درنه خوانند از ایل کوهستان شبانکاره خیزد و چون چوالتیس بسودن با خورند و درمیان
آن دانه یا قدری چوب باشد و آن دانه یا چوب از آن مخلصه بود و بعد از آن دانه یا در زهر
جمع شود بمرور ایام می بندد و بزرگ میگردد و بعد از آن گوسفند گویند غیر از مار و مخلصه نیست
و بالجمله تریاقیت بعدی هست در بن مولف گوید بعض روزگار در طرف صحرای شیراز
در قریه ندکان یا در زهر جدا شده و ایل بسیار دران کوه یافتند که ما از شبانکاره آورده اند
یا از نتایج ایشان بعضی بدین موضع افتاده اند و یا در زهر چوب در این موضع حاصل می گردد مخلط
مخیطا گویند و دبق نیز خوانند زیرا ن و سپستان گویند و گفته شد مخ بپارسی مغز
گویند و وی لذیذتر از دماغ و نیکوتر بود و موافق ترین مغزها مغز گوساله است و بعد از آن
ایل و بعد از آن گاو و بعد از آن گوسفند و بعد از آن بز و طبیعت آن گرم و تر بود و مخی و بلغمی
و کثیر الغذا بود و بهترین آن بود که در آخر تابستان باشد و وی مسهل و بلغم و صلابات بود

وچون زن بخود برگیرد بفرزند صلابت رحم بنشاند و اعضای صلب را نرم گرداند و شقاق
دست و پا را مفید باشد و مطلح معده بود و شهوت و منقی و مصلح وی انابیز گرم بود و سعتر
و نمک و انجدان **مخیض** شیرازی دوغ خوانند و نیکوترین آن بود که از شیر گاو جوان بود
وصفت آن در لام در لبن حامض گفته شود **مداد** نیکوترین مداد آن بود که سبک وزن
و سیاهی بغایت بود و طبیعت هر انواع آن گرم بود و مخفف اللاهندی که بولس ببرا
از مبردات شمرده و چون بر ورم گرم طلا کنند بغایت مفید باشد **مرجان** در باب ما
صفت آن گفته شد **مرزنجوش** مرد قوش خوانند و بپارسی مرزنگوش گویند و بیونانی
اذان الفار گفته شد و طبیخ وی استسقا را بغایت مفید باشد و بخور از وی شری
بلغمی را سود دارد و عسر البول و مغص را نافع بود و اسحق گوید مضر بود بمثانه و مصلح وی تخم خرفه
بود و بدل آن افسنتین رومی بود و گویند در وزن آن مرماحوز و گویند بدل آن ورق آس
باشد و گویند بدل آن شاهسفرم است و گویند نیم وزن فلفل است **مران** بالانج
خوانند و آن درختی است باریک و دراز و از چوب وی نیزه سازند و در ملک شام بسیار
بود و ورق آن زرد بود و در وی قبض و تجفیف و عصاره ورق آن چون بیاشامند یا ورق آن
بشراب ضماد کنند گزندگی افعی را نافع بود و پوست درخت وی چون بسوزند و با آب
بر جرب مالند قلع کند و نشاره چوب وی کشنده بود چون بیاشامند **مر** صافی است
بیونانی سمرنا خوانند و وی خالص بود و مغشوش بود و غش آن بعضی از میوبات کنند
که آنرا بازرباتی و فاقیس خوانند و آن نوع کشنده بود و نیکوترین مر آن بود که بسرخی
مایل بود و خوشبوی و زرین و صافی بود و بغایت تلخ بود و طبیعت آن گرم است در سیم

وخشکست

وخشکست در دوم و وی مفتح و محلل ریاح و در وی قبضی وافر بود و در داروها مستعمل کنند از
بسیاری منفعت آن و وی منع عفونت کند تا بحدی که مست را نگاه دارد از تغیر
و نتن و آثار ریشها زایل کند و چون در دهان نگاه دارند بوی دهان خوش کند و ورمهای بلغمی
را مفید بود و اگر با افسنتین و ترمس یا عصاره سداب حقنه کنند حیض براند و بچه
بیرون آرد بزودی و اگر بمقدار باقلایی که بخورند سرفه قدیم را نافع بود یا بیاشامند سرفه مزمن و عسر
النفس و درد پهلو و سینه و اسهال و قرحه امعا را نافع باشد و چون در زیر زبان
نهند و آنچه لعاب دهد فرو برند خشونت قصبه شش را نرم گرداند و آواز صافی کند و کرم
بکشد و چون با شراب بیامیزند و در زیت نیل السند کنند قمل زایل کند و چون
با شراب و زیت مضمضه کنند دندان و لثه را محکم گرداند و چون با افیون و جندبیدستر
و مامیثا بیامیزند ریمی که از گوش آید و درد آنرا نافع باشد و با سلیخه و عسل بر ثآلیل
مالند بغایت سودمند بود و چون با سرکه بر قوبا مالند نافع بود و اگر با لادن و خمر و دهن
مورد بر موی مالند از تساقط منع کند و وی ازینی که در چشم بود و تاریکی و سپیدی آنرا
زایل کند ابن جزار گوید چون سحق کنند و با آب مورد بسرشند و زن بخود برگیرد بوی خنثی که
از فرج آید زایل کند و اگر مر با زیت فلسطین بسرشند و مرد طلا کند پیش از الجماع
بای را است قوت مجامعت تمام بدهد با دام که بر ابهام وی بود و چون سحق کنند با سرکه
تا مانند مرهم شود و بر سر مالند درد سر و صداعی که بسبب آن نزد اشد زایل کند رازی گوید
درد گرده و مثانه را نافع باشد و نفخ معده و مغص و درد رحم و مفاصل زایل کند و رهاوی
~~گوید درد گرده و مثانه را نافع باشد و نفخ معده و مغص و درد رحم و مفاصل زایل کند و رهاوی را~~

بغایت مفید بود و کرم معده را بیرون آورد و محلل اورام بود و ورم سپرز زرد الغایت نافع بود
و چون با شراب بیاشامند گزندگی عقرب و رتیلا و استرخاء معده را سودمند بود و مسهل آب زرد
بود و اگر زنان بخورند با زرده تخم مرغ نیم برشت بیاشامند دفع خون رفتن بازدارد و اگر با آب
فرزند بسازند زنان بخود برگیرند بچه بیندازد و اگر با آب تره تیزک حل کنند و بر خنازیر که در زیر
چشم منعقد شده باشد طلا کنند تحلیل دهد و اگر بر کلف طلا کنند و بر آن مداومت
نمایند زایل کند و اگر در آب نارنج حل کنند و بر سعفه طلا کنند تحلیل دهد و اگر بر کلف طلا کنند
و بر آن مداومت کنند زایل گرداند و چون با سرکه و روغن گل حل کنند و بر جرب ریش شده و حکه غیر
آن طلا کنند ساکن گرداند و اگر با سرکه و روغن زعفران حل کنند و بر شعیره طلا کنند ساکن گرداند
و چون با کندر و زعفران بخود برگیرند ترشح رحم را نافع بود که از رطوبت باشد و در اقیه وی صمغ بود
و گویند مضر بود به مثانه و سدر و مقوم بود و مصلح وی عسل بود و بدل وی به وزن وی صمغ بادام
تلخ بود یا قصب الذریره و قسط تلخ و نقاع اذخر **مرو اسفرم** آس بری است و قوت
مانند باد آورد بود و بهترین آن ربیعی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم صرع را
مفید باشد و مقوی معده و جگر بود و چون بخود برگیرند رحم منقبض گرداند **مرمانس** معنی آن
[illegible] و صاحب منهاج گوید خرنبل است و گفته شده [illegible] انرا [illegible]
خوانند **مرانیه** [illegible] المجوس است [illegible] خوانند و طبیعت آن گرم و خشک
در دوم و در سیم [illegible] بغایت بود [illegible] گوید [illegible] بریزاند و بول براند صاحب
منهاج گوید نیکوترین آن گل وی بود و آنچه تازه بود طبیعت آن سرد و خشک بود [illegible]
خون را ببندد و جراحتها پاک گرداند و چون [illegible] بر آن نهند و چون بپزند و آب

آن

آن بیاشامند بول براند و فضول را بگدازد و ضعیف [illegible] گفته شود **مرو** انواع است
نوعی خوشبوی [illegible] خوانند و بشیرازی [illegible] خوانند و گفته شود نوعی دیگر که بوی کمتر
دارد انرا [illegible] خوانند طبیعت آن گرم و تر بود و تخم آن را بشیرازی مرو رشک گویند و نوعی
دیگر آن را [illegible] نیز خوانند و آن مرو سفید باشد و معتدل باشد در حرارت و برودت
و در وی تفریح بود و گویند بپارسی لسان الثور است و گفته شده و نوع دیگر را [illegible] گویند
و گفته شده یک نوع را [illegible] نیز گویند و انرا بشیرازی مرو [illegible] خوانند
و بلفظ دیگر [illegible] نیز گویند طبیعت آن گرم و خشک است در دوم مجفف و محلل
نفخ بود [illegible] و صداع سرد [illegible] معده [illegible] گوید
[illegible] مرو سفید است [illegible] مؤلف گوید انواع مرو [illegible]
[illegible] و مرو سفید غیر لسان
الثور باشد و نوع دیگر [illegible] انرا [illegible] گویند [illegible] و گفته شد
مرقشیثا ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی و شبهی بود و هر جنسی شبیه بود بگوهری که
بوی منسوب بود در لون و انرا حجر النور و حجر الاشیا [illegible] خوانند [illegible] طبیعت
آن گرم و خشک بود در سیم مقوی چشم بود [illegible] گوید قوت وی [illegible]
سخن و محلل بود چشم را جلا دهد [illegible] و چون با [illegible] خلط کنند
و گوشت زیاده بخورد [illegible] گویند چون [illegible] کودکان [illegible]
کنند با سرکه و بر برص طلا کنند ببرد و گویند محلل [illegible] بود [illegible] چشم بود و قوت [illegible]
و بر برص طلا کردن با سرکه و بر برص طلا کنند [illegible] محلل بود [illegible] دم بود و محلل

مغنیسیا **مرداسنج** مرتک گویند بپارسی مرداسنگ و بیونانی لیثارغورس نیکوترین آن اصفهانی بود
براق که بسرخی زند طبیعت وی بسردی مایل بود و مغسول وی بی محال سرد بود و قابض
و مجفف از خواص وی آنست که چون در سرکه اندازند سرکه شیرین شود و اگر در نوره بود موی را
سیاه کند و وی ماده مرهمها بود و بوی بدن خوش کند خاصه بوی بغل و کف را ... دهد
و خوردن وی نشاید از بهر آنکه کشنده بود بول ببندد و نفخ در شکم و جا پیدا کند و بعضی
زبان کند و باشد که قولنج آورد و ایلاوس و باشد که اطلاق بول و ... و خناق آورد و مداوای
وی بقی کنند و بعد از آن بشراب انجیر مری و اسفیداج و چون طلا کنند بر بغل
رد فضلها سوی دل کند پس اولی آن بود که با روغن گل بیامیزند و رازی گوید کسی که آنرا خورده
باشد معالجه وی بقی کنند بآبی که در وی شبت و انجیر پخته باشند و بعد از آن مقدار سه درم
شراب نیم گرم بیاشامند و ... الخرفان و سرکه خمر سیاه و ... بود **مری** بپارسی
آبکامه ... خوانند و آب کامه رقیق گویند انجیر ازو پسازند گرم و خشک بود با سیوم و گویند
گرم است در اول و خشک در دوم اخلاط غلیظ را ببرد و ... بلغم بکند و بوی دهان خوش
کند و ریشهای عفن را نافع بود و درد ... عرق النسا را نافع بود و رطوبت معده را مفید بود
و در حقنهای قولنج مستعمل کنند و گزیدن سگ دیوانه را نافع بود و رازی گوید مری ... کند
الا آنکه الطف و اقوی بود و شکم براند و قطع ... نکند و ... اغذیه غلیظ
بود و ... معده و جگر و مجفف آن بود و چون ... بیاشامند گرسنه کند
و اگر در چشم ... کنند که ... کرده باشد هیچ در چشم وی ... و اگر ...
باشد بکند ... و چون ... غرغره کنند جذب بلغم بسیار بکند از دماغ و خشک ... درم

نافع

۲۷۶

نافع پاک کرد انرا چون منقوش شده باشد **مرار** نوعی از ... و در فعل وی
نزدیک بایشان **مرطیس** سنگیست که در وی خشونت ... بود و بلون لاجورد بود
و چون سحق کنند بوی خمر نکند و اگر بوزن نیم جو از وی بیاشامند درد دل را نافع بود **مرودوکس**
مرزنجوش است و گوشت **مرنج** جوز هندی است و آن جیب هندی مانند ... گرم و خشک است — طبیعت
در سیوم ... **مرماخور** نوعی از مرو است بپارسی مرو خوش خوانند نیکوترین
آن ... بود و سبز و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم و گویند در دوم و گویند خشکی وی در چهارم بود و گویند
گرم بود در اول و وی لطیف بود و محلل ... ریاح ... و چون ... آن ...
... نافع بود و ... معده بود و مقوی آن و مستعمل از وی یک درم بود و ...
... در شراب ... سخت کند و بوی بدن ... آن
... سرد بود و بدل آن مرزنگوش ... آن ... زعفران
و مرزنگوش و مرماخور ... **مروی** ...
گرم و تر بود و حرارت وی از صوف کمتر بود و ملایم طبع انسان بود و بدن را ...
بسیار ... **مرر** نوعی از ... آن
... جمع آورده باشند و بیونانی اسطولیس ... چون ...
... کنند ... را ... و ...
چون بکوبند و سحق کنند ... چون بکوبند و سحق کنند ...
...
... کنند و در ... ساکن کند **مرارات** ...

زهرهای مرغان زهره مرغ و دراج و کبک بود اما مرارات جوارح جاذب قوت قدیم بود و حاصر کیا از ایشان
واختیار آن بود که از زن روی طبیعی بود و اگر نگاه دارد لاجوردی بود و بعد باشد طبیعت آن گرم
و خشک بود در چهارم و تیزی چون با نطرون و قیمولیا بیامیزند بر جرب ریش شد سود دارد و زهرها
مجموع تاریکی چشم را نافع بود و حاصر مرارات جوارح خصوص خشک کرده و ابتدای نزول آب را مفید بود
و مجموع مرارات طبع براننده و حق گوید قوی‌ترین زهرها چهارپایان زهره شیر بود و بعد از آن گفتار پس
گاو پس گرگ پس خرس پس بز پس آهو پس میش و هر یک بجای خود گفته شود **مرارة الظبا**
سودمندترین زهرها جهت چشم زهره آهو بود **مرارة الحمار الوحشی** زهره خرگور و دوالثعلب بود و
سود بمالیدن و براز و رسا طلا کردن **مرارة الذئب** زهره گرگ و تشنج و گزار جراحت
عصب بود و سردی را نافع بود و شریف گوید زهره وی چون با عسل و فلفل بکوبند و بر عانه طلا کنند
زایل کند و مرد را یکبار بیاید خاصه چون تب نوبت بکار کنند و اگر با سکنجبین بیاشامند در ... را
نافع بود و دیسقوریدوس گوید زهره خرس در منفعت نزدیک زهره گاو بود و چون لعوق کنند مرگ
نافع بود و در خواص ابن زهیر آمده است که چون در چشم کشند با عسل و آب رازیانه چشم
را روشن کند **مرارة البقر** قوی‌ترین زهرهای چهارپایان زهره گاو بود پس گفتار و خرس
پس بز و گوسفند و نیکوترین آن زهره گاو نر بود و آن در هم ... کنند حسم منع جر جهتها و دردها
سخت و با نطرون و قیمولیا سر را بدان بشویند خزاز را نافع بود و با عسل چون ... ها
تحنک کنند خناق را سود دهد و مفتح افواه بواسیر بود و تریاق گزندگان و مقدار
ماخوذ از وی تا دانگی بود و وی را بطنین و بلادکوش که از سردی بود و چون با عسل
بیامیزند و در نهان بدکه درفع و ذکر بود و بو قطعه نافع بود و وی را مضر بود جگر و زهره

مصلح

٣١٧

و مصلح وی کثیرا بود با عسل **مرارة التیس** نیکوترین آن زهره بز که جوان بود که بشیرازی
آن را در خوانند و بنوز گشن نکرده باشد طبیعت آن گرم و خشک بود و داء الفیل — الفیل
را نافع بود و دانهای ترکه بر گوش بود و زهره بز کوهی تریاق گزندگی بود و شربتی
از وی تا دو دانگ بود و مضر بود بگرده و زهره و مصلح وی انیسون بود و عسل **مرارة الخنزیر**
ریش گوش را نافع بود و چون طلا کنند بعسل و فلفل و بر شکل مخی بر دیاند **مرارة الکلب**
الماء زهره سگ آبی گویند که چون آدمی مقدار عدسی بخورد بعد از یک هفته بکشد
و مداوای وی بروغن گاو و جنطیانا رومی و دارچینی و شیر ماده خر گوش کنند و بروغنهای
خوشبوی مرخ کنند و بر سرهای لطیف **مرارة الضبع** زهره کفتار نیکوترین آن بود
که از کفتار بزرگ گیرند و آن گرم و خشک بود و مسهل بلغمی که در سر باشد و مقدار مستعمل از وی
تا دو دانگ و نیم بود و مضر بود بزهره و احمق گوید مصلح وی عسل و جبر بود **مرارة الاسد**
زهره شیر نیکوترین آن بود که از شیر جوان گیرند و آن گرم و خشک بود تاریکی چشم
و ابتدای نزول آب و انتشار را نافع بود و درین تحفه زهره کلنگ سودمند
ترین زهرهاست **مرارة الشبوط** شبوط ماهی است که در دجله بغداد باشد
و آن را بیونانی قلونونوس خوانند زهره وی تاریکی چشم و ابتدای نزول آب
و انتشار را سود دهد و گویند چون دانگی و نیم از وی بگیرند معده را پاک کند و قوت
دل بدهد و گویند خوردن آن مضر بود بزهره و مصلح وی کثیرا بود **مرارة الکرکی**
زهره کلنگ گرم و لطیف بود و چون با آب مرزنگوش سعوط کنند لقوه را سودمند بود
مرارة الکبش که بشیرازی قوچ خوانند درد گوش که از سردی بود چون با قدری

عسل بر کوش چکانند سودمند بود مرارة القنفذ زهرهٔ خارپشت که پارسی زهرهٔ ژکاشه
خوانند اثر ریشها که در چشم بود زایل کند و مجذوم را نافع بود چون بیاشامند مرارة الارنب
زهرهٔ خرکوش چون با آرد حواری و کندر و سداب بیامیزند و در میان شراب بیاشامند
بخواب نروند همیشه و اگر خواهد که از آن خلاص یابد و بر اسرکه بدهند و بول وی با زهره
تیس بود مرارات النمر والافعی والارنب البحری کرم کشنده و مهلک باشند کسی که آن
خورده باشد تلخی دهان عارض شود و زردی چشم و لذد باشد که بکشد و اگر باقی
ماند بیشتر از چهار ساعت نشان خلوص است و زهره زهرهٔ افعی بود عجب باشد
که از آن خلاص یابند و مداوای آن با شیر تازه و معجون طین مختوم و تریاق فاروق
و رب به و سیب و شیرهٔ تخم تورک و خوردن کنند و اگر غشی متواتر بود ماء اللحم
فراریج بدهند و شراب اندکی مشک و دواء المسک شیرین مناسب بود این
مولف کوید من دیدم صیادی را که افعی کشت و زهره وی را در ساعت که بیرون آورد
خورد مرا در او المی نرسید و تقریر کرد که من همیشه مخموم مرارة الرخم
زهرهٔ رخم که پارسی مردارخوار کویند و بشیرازی خرد و بعضی دیر اموس کر کویند
با زیت جهة کرانی کوش نافع بود و چون با روغن بنفشه در کوش مخالف چکانند
درد شقیقه را نافع بود و با آب سر چغن در چشم کنند سپیدی را زایل کند و ابن البیطار
کوید زهرهٔ وی را چون خشک کنند در ظرفی آهنینه در سایه و در چشم ملوث کنند
در جانب کرد مرده سود دهد و اگر چه افعی کزیده بود و دیگری کوید زهر حنین است و بعضی
کویند مجرب بود جهة سم کژدم و مار و زنبور و صاحب منهاج کوید ظن من آنست که

بطوخ کنند مرتک عصفور است و کفته شد مرقد جوز ماثل است و افیون را نیز بدین
اسم خوانند مر ماء الصحرا و مرار الصحرا نیز کویند و آن حنظل است و کفته شد مرداریه
بیضید است و آن نوعی از ضبهای بری است و نبات تلخ بود و رازی کوید مرداریه صمغی
ارکاسه تلخ است که شیر از وی رود دانه بود و نبات تلخ بود و این مولف کوید آنرا بشیرازی
انزاره ارکمه خوانند مرز کومش خوانند و آن نبید است که از کندم و جو و کاورس و غیران
سازند و ترکان آنرا بوزه و اکثر وحوش بر و نیز خوانند و سست کننده بود مرمار
الراعی زمارة الراعی کویند و کویند عصی الراعی است و کفته شد مرخ درختی با دام
تلخ است و در لوز مر کفته شد مسک بپارسی مشک خوانند نیکوترین آن تبتی
بود و کویند چینی و ابن وافد نقل مسعودی آورده که در کتاب مروج الذهب و معادن
الجوهر کوید که فضیلت مسک تبتی بر چینی بر دو وجه است یکی آنکه آهوی تبت
بر سنبل چرا کند و همچنین را آهوی چین بر حشائش دیگر و دوم آنکه اهل تبت قطعا
از نافه بیرون نیاورند و اهل چین از نافه بیرون آرند و غش بجای وی کنند مثل
خون و غیره و نیز چین را راه دور است و در دریا کذشتن و بسبب آن و اختلاف هوا
بوی و قوت آن ضعیف کردد و این مولف کوید بهترین مشک ختنی است
و نوعی از وسط دیار ختایی آرند و آن خوشبوی و عزیز الوجود بود و نافه آن تا پانزده
مثقال کما بیش برآید و ظاهر پوستش بوزن یکدرم بیش نبود و بر روی پاسیخ موی نبود
و بوی خوش تا چهل سال بماند و غش و لیس در او بسیار است و توان دانست که بهشت
بانه و دو دانک از وی قایم مقام دو مثقال از چینی بود و از غایت حدت و تیزی اکاه

سحق اگر کافور بکار برند از بند صداع آورد و خون از بینی روان کند و بعد از ان مسک تبتی و مجوی
تفاحی لون و نافهای آن خرد بود و کم موی و هر نافه از وی بوزن از سه مثقال تا پنج مثقال و آنچه
زرد بود از وی تازه تر بود و آنچه سیاه بود کهنه تر بود و میان این هر دو فرقی چندان نیست
در بوی بعد از ان مسک طوسی است که آن مشابه تبتی است در بوی قوی دارد و فرقی میان
ایشان آنست که موی آن نافه سفید بود و نافه تا هفت درم برآید بعد از ان مشک تاتاری
و آن مشابه بود بنافه خطایی و آن نوع نیز مشک نیکوست و درین زمان بیشتر این نوع
می افتد بعد از ان مشک خرخیزیست و آن نوع زیاده قوتی ندارد جز غالیه و لخلخه و ذریره
نشاید و نوع دیگر بحریست و آن نوع هر چند خوشبوست لیکن بسبب آب دریا ضعیف
بوی شده باشد و بویش مستحیل گشته و در او نیافت فراوان بود بعد از ان مسک
قشمیریست که از آن انفر خوانند و آن عسر الطحن و شدید الاستحاله بود و دلالت می کند
ظاهرا که مصنوع است نه مخلوق و آن نوع از همه انواع کمتر بود نافه آن بوزن تا ده درم برآید
و در وی جز یک مثقال مسک نباشد و در وی نیز سیاف بود فی الجمله نیکوترین مسک آن بود که
لون وی زرد بود و رایحه وی تفاحی بود و از آهوی جوان گرفته باشند و بعد از غایت
نضج بود چون از وی گیرند و فرق میان این آهو که نافه دارد و آهوان دیگر در لون و شکل
و شاخ و صورت هیچ نیست الا آنکه این آهو را دو دندان پیش بود بشکل دندان
فیل و خوک مانند یک وجب زیادت و کمتر بود و گویند قومی آنجا شکار او روند اگر
تیر بزنند نافه وی را ببرند چون در نافه بود خام بود و پخته در سوده نباشد بوی با
سهوکتی داشته باشد پس چند زمان رها کنند تا بوی سهوکت از وی زایل شود

و از ماده

و از ماده ... مستحیل مسک گردد و این دلیلست که میوه که بر درخت نارسیده بود
و نتوان خورد چون از درخت فرو گیرند چند روز رها کنند رسیده گردد و توان خورد و بالجمله نیکوترین
مسک آن بود که در وعای خود مستحکم شده و از حیوانی بود که مستحکم و تمام المواد بود و طبیعت
مسک گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیم و قلهمان گوید گرم است در دوم و خشک
در سیوم و ابن ماسه گوید عرق خوشبوی کند و قوت دل بدهد و شجاعت زیادت
کند و مره سودا زایل کند چون با ادویه بود که مصلح وی بود در ان رحمت مسخن اعضای
خارجی بود چون بروی نهند و بجهت اعضای باطنی بیاشامند و جماعتی از اطبا و فارس
و اهوازی ذکر کرده اند که در وی رطوبتی هست و بدین سبب است که باه را یاری دهد
و اگر قدری از وی با روغن خیری بگذارند و بر قضیب و سوراخ وی طلا کنند یاری دهد
بر مجامعت بسیار کردن و سرعت انزال و رازی گوید چون در طبیخ حل کنند
و بیاشامند ذهن را کنده کند و نافع بود جهت علتهای سرد که در سر بود و غشی و سقوط قوت
را نیکو بود و طبری گوید ملطف و مقوی اعضا بود بسبب بوی خوش و جهت ...
سعوط کنند مقدار نیم عدس از وی با هم چندان زعفران صداع که از سردی بود زایل کند
و قوت دماغ بدهد و حکم بن حنین گوید در ادویه چشم کنند قوت چشم بدهد و ...
که رقیق بود زایل کند و خشک رطوبت بکند و اسحق بن عمران گوید رطوبی مزاج ...
موافق بود خاصه در زمان سرد و در سردسیرها و مصدوع ... و مبرودی مزاج بود
خاصه در زمان گرم و در گرمسیرها و سودمند بود جهت هم علتهای سرد که در سر بود و سکته ...
و نافع بود جهت ریاحی که عارض شود در چشم و در جهت ... و زردی روی زایل کند

وعمل سموم باطل کند و خفقان را نیکو بود و شیخ الرئیس گوید وی اجل تریاق هاست مر اهل
بود و قرون سنبل و منفخ بود و توحش را و سوداء هلیله و تعدیل گرمی وی با کافور کنند و از آن
خشکی برد و عفونت غشه در دهن کل و گویند چون بدان سعوط کنند مفلوج و امجاسکه سرد را
نافع بود و دماغ را پاک کند با ادویه که بدان سعوط کنند و چون درد و غشهای که سخت باشد
حل کند و برقان و ثبت باشند خدر و فالج را و سوداء هلیله و اگر بدان مداومت نمایند افلاج
زایل کند و ابن رضوان گوید بر بواسیر طلا کردن نافع بود و ابن رشد گوید ریاح غلیظ که متولد
شود در امعا نافع بود چون بیاشامند و صاحب منهاج گوید مقدار ماخوذ از وی قیراطی
بود و شرب وی مضر بود به دماغ گرم و مصلح وی کافور بود و گویند بدل آن جند بیدستر بود
در درد عصب و درهم فلفلها الا در بوی جوشش تنها باقی درهم عنبها بدل مسک بود و گویند
مرزنگوش است **مسواک الراعی** گویند زعفران است و گفته شد **مستعوره و مستعار**
و مستعمران اسمهای بربری است زراوند طویل را **مسک الجن** بزبان اندلسی جعده
کوچک را بدین اسم میخوانند و سوسمار را نیز مسک الجن را گویند و گفته شد **مسواک**
القرود اشنه است و گفته شد **مسواک العباس** گویند عی الابل است و گفته شد
و بوارسی را نیز بدین اسم خوانند **مسطار** شراب بد است و ترش و زود مست کننده
بود **مستعجل** بوزیدان است و گفته شد **مسحقونیا** مسحوقونیا نیز گویند و آن
زبد القوارير است بپارسی کف آبگینه گویند و ما از زجاج خوانند و آن آبی بود که بر روی
آبگینه چون کف پیدا کرده و بعضی گویند آن سحر... سبز است هنگام ساختن و بعضی
گویند درم آبگینه است الخ محقق است کف آبگینه است بغایت جالی حاد بود

سفیدی چشم را زایل کند و مجفف رطوبت بود و حکه و جرب را نافع بود و چون
در حمام بر اعضا بمالند و بدل آن آبگینه سفید است و قلیه کازرانی **مسقاطون** عود
هندی است و گفته شد **مسن** سنگیست الوان که کارد و شمشیر بدان تیز
کنند حکاکه آن چون بر پستان ابکار لطوخ کنند ... کودکان را مانند که بزرگ
گردد و اگر بر داء الثعلب لطوخ کنند موی بر روید و اگر با سرکه بیاشامند ورم
سپرز بگدازد و صرع را نافع بود اما مسن زیتی سبز چون بر آن کنند با آتش سحق
کنند با سرکه بر نظر دن حکه و قوبا و خنازیر و سرطان و آکله را نافع بود و چون سحق
کنند تنها و در چشم کشند سفیدی چشم را زایل کند و از بهر منفعت که سیاه نبت
که برای چشم سازند بدان سایند و اگر در آتش بسوزانند و سحق کنند در شکلی
آتشی باشند نافع بود **مشمش** بپارسی زردآلو گویند و بعضی خوانند یونانی
ارمنیاقن و نیکوترین آن ارمنی بود طبیعت آن سرد و تر بود در دوم و بسیقورس گوید
گوید خوش طعم تر از شفتالو بود و معده نیکوتر از وی بود و جربیا گوید صفرا زاید و مولد خلط
غلیظ بود و خشک کرده وی چون بخیسانند و نقیع آن بیاشامند مسکن تشنگی
بود و مبرد معده بغایت و تبهای حاده را نافع بود و اگر در معده طعامی بود فاسد کند
و نفخ زاید و اولی آن بود که اگر در معده بقیتی طعام بود نخورند و از پی آن سکنجبین
بخورند و گویند نیم درم مصطکی و نیم درم انیسون با شراب مینه ممسک بخورند
و اگر مغز استخوان وی بخورند غثیان و غشی آورد و مداوای وی بقی کنند
پس بر روب فواکه ترش مانند غوره و ترنج و لیمو و روغن استخوان وی با آو آسیرا

نافع بود مشک هندی سعدی است و گفته شد مشط الراعی دیساقوس
است و گفته شد مشکطرامشیر و مشکطرامشیر نیز گویند و آن فودنج بری است
و بشیرازی ... رنگ گویند و از خواص وی آنست که اگر گوسفند بوی چرا کند بعوض شیر
خون از پستان وی بیاید و طبیعت آن گرم و خشک بود تا سیوم و گویند خشکی
وی در چهارم بود و رطوبات لزج از سینه و شش بیرون آورد و شراب وی بغایت
نافع بود غشی و کرب را و وی حیض براند و بول و دم نفاس و سنگ گرده بریزاند
و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و وی از غایت افراط ادرار که در وی است حیض
و بول خون براند و مصلح آن رب مورد بود یا بلوط و جهت درد رحم نافع بود و جالینوس
گوید چون دو دانگ از وی سحق کنند و با روغن بلسان بسرشند و زن بخود برگیرد
درد زایل کند و بعضی گویند قولنج را نافع بود و چون دو دانگ سقمونیا و دو دانگ از وی سحق کرده
و یک درم کتیرا با ده درم خمیره بنفشه بسرشند و با آب گرم بیاشامند و اسامیوس
گوید کسی که شهوتش منقطع شده باشد در هر سه روز یک بار نیم درم از وی سحق
کرده با سه درم تخم خربزه و ده درم شکر سفید و بیست درم عسل بخورد شهوتش
زیاده گردد و چون بیاشامند و بخور کنند بچه بیندازد و وی مضر بود بسپرز و گویند
اصلاح وی با سیر که خمری کنند و بدل وی گویند قردمانا است و جالینوس
گوید بدل آن دو وزن آن عدس مر بود و وزن آن و شابور گوید بدل آن اکلیل الملک
است و گویند بدل آن شقاقل است مصطکی بپارسی کندرومی گویند و بسریانی
کیا و برومی مسطیجی و بیونانی سحینوس گویند آن علک رومی است و کیه خوانند

و آن صمغیت

و آن صمغیت سفید بود و سیاه بود آنچه رومی بود سفید باشد و آنچه سیاه باشد معروف
به نبطی بود تحفیف ... تر از ... تحفیف مصطکی سفید بود و قوت قبض
در وی کمتر بود و وی لطیفتر و سودمندتر از کندر بود و گویند صدت وی اکثر از شمع صمغها بود
طبیعت آن گرم و خشک بود و گویند در دوم است و قبض در اجزای وی یکسان بود
یعنی در عروق ورق و قضبان و اغصان و اطراف و ثمر و لحاء آن و عصاره و رب
آن و قشور بیخ آن قایم مقام اقاقیا و عصاره لحیة التیس بود و جهت قرحه امعا و استطلاق
بطن و نفث دم و زنانی که خون از رحم ایشان گشوده بود و رحم و مقعد که بیرون
آید و دیسقوریدس گوید قوت مجموع درخت وی قابض بود و قوت ثمره و ورق
و قشر بیخ وی مساوی بود اگر طبیخ ورق وی بر نشیمنگاه و بر استخوان شکسته و اعضای
مسترخی ریزند نافع بود و قطع سیلان رطوبات مزمن از رحم بکند و بول براند و چون
بدان مضمضه کنند دندان متحرک را محکم گرداند و جرب را نافع بود تا بحدی که جرب
مواشی و سگ را و اگر از شاخهای وی مسواک سازند دندان را جلا دهد و جالینوس گوید
مرکب بود از قوای متضاده یعنی از قوت قبض و تسخین و قوت تلیین و بدین
سبب است که اورام مقعد و معده و امعا و جگر را نافع بود و جاذب ... بلغم از سر بکند
و سرفه ... را سودمند بود و نفث دم و تقوی معده و جگر بود و بوی دهان خوش کند
و بن دندان محکم کند و تسخین معده و جگر بود و تحلیل رطوبات معده و تسکین مغص
که از رطوبات بود و چون با روغن زنبق سعوط کنند صداع سرد را نافع بود و چون
با زیت بگدازند شقاق لبها را سود دهد و چون در ضماد است کنند درد امعا را نافع بود

وچون آب باب سرد بیاشامند رطوبت معده دفع کند و اشتها بیاورد و بلغم بگدازاند و ورم
جگر و نزف دم را نافع بود اما مضر بود بمثانه و مصلح وی آن بود که بسرکه خو بیاشامند
و خشک کنند و اکثر را استعمال کنند و صاحب تقویم گوید بسیار از وی استعمال کردن نفس را
بد بود و مصلح آن صمغ عربی بود و قند و بدل آن یک وزن و نیم آن صمغ البطم است و گویند
بوزن آن لبان که آنرا کندر دریایی خوانند مصیغ ثمر عوسج است قابض بود و شکم ببندد
و اگر زیاده خورند قولنج آورد مصل طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و ابن ماسه گوید
در سیوم سوداوی مزاج را بد بود و مضر بود بمعده و نقل و کیموس بد دهد و اگر با گوشت فربه
بزنند ضرر آن کم شود مصباح الروم کهربا است و گفته شد مطبوخ عقید العنب خوانند
و میبختج گویند و گفته شد ملطخا لعوق ملطخا خوانند و آن لعوق لوز است و در
مرکبات گفته شود مطبخ نیکوترین آن بود که رسیده و تر بود و آن خشک تر از
پخته بود آنچه با سرکه و کردیا بود گرم و خشک بود و آنچه بری یا بودی سرکه بغایت
گرم و خشک بود و دری ملطف بلغم بود و منشف رطوبات معده بود و آنچه با بادر
بود و بخورد مضر بود و تشنگی آورد و اگر بسرکه بجوشانند بعد از آن مطبخ کنند و دریا
و دارچینی بر آن کنند تشنگی آورد مظ صبار است و گفته شد معشوق از
احجار انزاجت گویند و گفته شد و از نبات ماهودانه و آن نیز گفته شد
مغفار صمغ اجاص است و گفته شد معد خصی الثعلب است و گفته شد
معین مازریون است و گفته شد معا نیکوترین روده آن بود که از حیلی گوسفند
گیرند و طبیعت آن سرد و خشک بود عصبی و مصلح کسی بود که عدای وی یا دخانی بود

ودی دوالی در ساقین احداث کند از بهر آنکه چون که از وی متولد شود بد بود و میل
بسردی داشته باشد و باید که پاک بشویند و بسکباج بپزند و با زیره معده وی
چون معا بود در احوالها وی محلظتر از معا بود و سرد و خشک بود مغاث بهترین
آن بغدادی بود و سفیدی بود که میل بزردی داشته باشد و طبیعت آن گرم
و تر بود در دوم و گویند خشک بود مقوی اعضا بود و سمین رضا و کردن شکستگی
و کوفت را الم و نقرس و صلابت مفاصل و تشنج را نافع بود و ملین صلابت
حلق و شش بود و باه را برانگیزد خاصه تخم وی و شربتی از وی یکدرم بود و گویند مضر
بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و در ضمادات بدل وی قلقت کنند معده نوعی
از طین است سرخ رنگ بیونانی فلیطاس خوانند و برطیقون نیز گویند و
بشیرازی گل سرخ گویند نیکوترین آن بود که سرخ و روشن بود نه تاریک و گویند
و گویند نیکوترین آن مصری بود و طبیعت آن شیخ الرئیس گوید سرد بود در اول
و خشک بود در دوم و فولس گوید در قبض و تجفیف نیکوتر از طین مختوم بود
جراحتها بصلاح آورد و گرم بکشد و چون در سرکه حل کنند در حمره و مجموع ورمهای
گرم طلا کنند نافع بود خواه ریش شده و خواه ریش ناشده و اگر بر سوختگی آتش
طلا کنند ردع ماده بکند و ورم بگدازد و ریش را خشک کند و چون سحق کنند
و با تخم مرغ نیم برشت بیاشامند خون را ببندد و اگر با آب لسان الحمل حقنه کنند
اسلاق قطع افراط حیض کند و همچنین قرحه امعاء سفلی را اگر خون آید قطع کند مغنوه قلعه ما دخان
است مغنیا صاحب منهاج گوید مرقیشا بود و گویند گلی است سیاه رنگ

که آنرا از کوه کاشان می آورند مؤلف گوید آنچه محقق است سنگی است الوان
بغایت سست و اگر سیاه رنگ بود به سرخی زند و نقطهای سفید بر آن باشد
و آبگینه گران استعمال نمایند جهت آنکه آبگینه را سفید کند و آبگینه گران آنرا سنگ مصر
خوانند در ولایت شیراز از قریه فاروق دهی است که آنرا ترکان خوانند و آنرا سنگ
ترکان نیز گویند از آن ده خیزد و آنرا سنگ ترکان از بهر آن خوانند و وی قابض
مجفف و مقوی معده بود و سنگ بریزاند و در داروهای درد چشم استعمال
کنند و مقدار ماخوذ نیم درم باشد و مضر بود ببدل و مصلح وی عسل است
و بدل وی قرشنا مغناطیس حجر المغناطیس است و گفته شد
مغاث هندی گرست و گفته شد مغد لفاح بری است و گویند
بادنجانست و گویند نوعی از گیاه کوچک است لیکن قول اول اصح است
و صاحب منهاج گوید بادنجان است و گفته شد و لفاح بری را نیز مغد
خوانند و گفته شد مغر نوعی از گیاه کوچک است خوردن وی بد بود
مفرح چون مفرح مطلق گویند بلسان الشیوخ خواهند و گفته شد مفرح القلب
المحزون شرنجانست و بادرنجبویه نیز گویند و گفته شد مقل صمغیست
که آنرا گور خوانند و معروف بود مقل ازرق و مقل مکی و عربی و مقل الیهود
نیز گویند و مقلی نیز بود که آن غیر مقل مکی است که آن ثمر دوم است نیکوترین
وی آنست که صافی بود بلون سریشم و ازرق که بسرخی مایل بود زود حل
شود و سبع چرکی و حجری [illegible] نبود و چون بخور کنند خوشبوی بود مانند

اظفار الطیب

اظفار الطیب و غاز نیز گویند طبیعت آن گرم بود در سیم و گویند در آخر
درجه اول و خشک بود در سیم و گویند معتدل بود و گویند تر بود و رازی گوید گرم و تر
بود در دوم طاعون را نافع باشد و دیسقوریدوس گوید چون با آب و باران
روزه وار حل کنند و بر ورم حنجره نهند نافع بود و چون بخود برگیرند یا بخور کنند
انضمام رحم بگشاید و بچه بیرون آرد و هر رطوبت که باشد پاک گرداند
و چون بیاشامند سنگ گرده و مثانه بریزاند و بول و حیض براند و اگر در [illegible]
کنند منع بیخ کند و گزند یعنی جانوران را و سرفه کهن را نافع بود و قوت
مجامعت بدهد و فربهی آرد و منفخ گرده و مثانه بود و مسهل بلغم و سودا
بود و مقدار ماخوذ از وی یک درم باشد و خنازیر را نافع بود با سرکه و ضعف
را فایده دهد و سختی عصب و صلابت اعصاب و تعقد آن و گزاز و درد پهلو
و ریاح را نافع و چون بخور کنند یا بیاشامند یا بردارند بول اسیر را ببرد و خون
آن ببندد و محلل اورام سخت و آتشین و خون بسته بود و عرق النسا و نقرس را
بغایت مفید بود و اسحق گوید مضر بود بجگر و مصلح آن زعفران بود و گویند مضر بود
بشش و مصلح آن کثیرا بود و بدل آن بوزن آن صمغ البطم و نیم وزن آن کندر
دریایی بود مقل مکی ثمر مقل دوم است و صاحب منهاج گوید ثمر درخت مقل
بهش خوانند چون تر بود و چون خشک گردد و فل گویند و اندرون وی
استخوانی بود و آنچه پخته بود و چایج آن در مکه خورند و لذیذ بود و در اندلس
نارسیده خورند عفوصتی تمام داشته باشد و آبی اندک و بغایت خشن بود

و قابض و بارد بود و شکم ببندد و قوت معده بدهد و پوست وی بخته تقطیر البول را
نافع بود و این ثمر را مقل مکی خوانند و ابن مؤلف گوید آن استخوان که در اندرون وی بود
نجار ران بر سر رشته کنند و انرا مقل گویند **مقلونیا** ملونیا گویند و گفته شود **مقلیا** نا
بسریانی حرف گویند و گفته شد **مقو** نبات جبر است و علیجی خوانند و گفته شد
مقدونس و مقدونس نیز گویند و آن کرفس ماقدونی است و منسوب بماقدونیا
روم بود و آن فطر اسالیون است و گفته شد و ابن مؤلف گوید بان غیر فطراسالیون است
مکنسة الاندر شکیران الحوت است و گفته شد نعلوس و بوبیر نیز گویند و آن
ماهی زهره است و گفته شد **ملح** چاریی نمک گویند و آن انواع است ملح عجین و ملح
اندرانی و ملح سیاه نفطی و سیاه غیر نفطی و ملح هندی با سرخ رنگ بود و ملح مرارة تلخ بود
نزدیک به بورق بود و نیکوترین آن اندرانی سفید بود نمک چاریی انرا نمک طبرزد
خوانند و ابن مؤلف گوید نمک اندرانی نمکیست که از آتش صابر بود و از آتش
همی گریزد و آن از قریه اند قرار مصر که انرا اندرانی خوانند حاصل می شود و طبیعت
آن گرم و خشک بود در دوم و دیسقوریدوس گوید قوت وی قابض بود و جلا دهد
و محلل و منقی بود و گوشت زیاده از ریشها بخورد و در داروهای جرب مستعمل کنند
و اورام بلغمی و حکه و نقرس را و جذام و قوبا سود دهد و بادها بشکند و منع
عفونت کند و اخلاط غلیظ بگدازاند و چون با زیت و سرکه و عسل بیامیزند
و بدان تحنک کنند خناق را سود کند و اگر با عسل بود درد لهاة و نغانغ را نافع بود و اگر
با جو سوخته و عسل ضماد کنند آکله و قلاع و دهن خاربشته را مفید بود و با بزرکتان برگزیدگی

عروق

ضماد کردن و با پودنه کوهی و زوفا گزندگی افعی را سود دهد و با زفت و قطران یا عسل
بر گزیدن مار شاخ دار و با سرکه و عسل دفع گزیدن هزار پایی و گزیدن زنبور نافع بود و چون
با مویز و عسل ضماد کنند دمامیل را نضج دهد و با قیمنج و خمر و عسل منضج اورام بلغمی بود
که در ان نیش عارض شود و گزیدن نهنگ را سود دارد و چون سحق کرده در خرقه کتان کنند
و در سرکه فرو برند و بر عضو گزیده می مالند نافع بود و چون با سکنجبین بیاشامند
دفع مضرت افیون و فطر کشنده بکند و ابو جریح گوید چون با غذاهایی که سرد بود مانند
پنیر و ماهی و کواریج خلط کنند از طبیعت خود بگردد تا بحدی که گرم و خشک گردد
و بر استسهال وقتی یاری دهد و بلغمی لزج از معده و سینه دفع کند و مجاری بشوید
و هضم طعام را یاری دهد و موافق مرطوبی مزاج بود و چون با سرکه حل کنند و بدان
مضمضه کنند خون که از بن دندان آید و خونی که بسبب دندان برکندن بود
ببندد و اگر گرم کرده در دهان نگاه دارند درد دندان را نافع بود و چون بدان غرغره
کنند بلغم را قطع کند و دماغ را پاک گرداند و چون صوف پاره بدان تر کنند
و بر جراحتهایی که تازه بود و خون روانه بود بنهند خون را ببندد و نمک اندرانی
چشم را تیره کند و ناخنه و سفیدی چشم را زایل کند و سبل را سود دهد و درد معده
سرد و ثقل بلغم عفن خام بود و سود دهد و قوت و شربت بغیر بود و نمک سوخته دندان را
جلا دهد و صفت سوختن وی آنکه بهتر آن بود که نمک را بشویند که بار و بخشکانند
تا خشک گردد پس در دیگی کنند و سر آن دیگ بنهند و بر آتش نهند تا آتش سوخته
گرد بر گرد دیگ کنند و رها کنند تا از حرکت باز ایستد آن زمان سوخته بود و بعضی

نمک را خمیر گیرند و در میان آتش سوخته نهند و رها کنند تا خمیر سوخته گردد پس بیرون آورند
و نمک تلخ مسهل سودا بود بقوت و رازی گوید بسیار خوردن نمک محرق دم بود و مضعف
بصر و مقلل منی و حکه و جرب آورد و صاحب منهاج گوید مضر دماغ و بصر و شش بود
و مصلح وی آن بود که بشویند و سعتر اضافه کنند و گویند بدل آن نیم وزن آن نوشادر
است و گویند نیم وزن آن بوره ملح القلقنین شورج است و گفته شد ملح الصاغه
تنکار است و گفته شد ملح بورینه نوشادر است و گفته شد ملح نجی ملح عجین
است و گفته شد ملح الغرب بوره درخت غرب خوانند و وی از قوی
ترین بوره‌ها بود و گفته شد ملح هندی نمک هندی گرم و خشک بود و وی گرم
تر و لطیف‌تر از انواع ملح بود ملح نفطی نیکوترین آن بود که منتن الرایحه بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود قی را یاری دهد و مسهل سودا بود و مقدار شربت تا نیم درم بود
و مضر بود بمعا و مصلح وی هلیله زرد بود ملاخ قاقلا است و گفته شد ملوخیا
ملوکیه گویند و آن نوعی از خبازی است و آن بستانی بود و بشیرازی خطمی کوچک
خوانند و درخت وی مانند درخت خطمی بود اما گل سرخی کوچک بود و نیکوترین
ملوخیا آن بود که سبز و بزرگ بود و قضبان وی مایل بسرخی بود و طبیعت آن سرد
بود در اول و تر بود در دوم و گویند سرد و تر بود در سوم التهاب را نافع بود چون
بر سینه و معده ضماد کنند و سیلان حیض را نافع بود و اختلاف دم و صداع
و ورم چشم گرم را سود دهد چون با آرد ضماد کنند و اسحق گوید سده جگر و زهره
بگشاید چون از آب وی پای ادم بیاشامند و گویند مضر بود بمثانه و مصلح

وی گل بود

وی گل بود یا گلاب ملطاه مسقط الراعی است و گفته شد ملوفیا مقلونیا
خوانند و آن خربزه دراز بود بشیرازی آنرا خیار دراز گویند و آن مانند خیار زره بود
و طبیعت آن سرد و تر بود زود هضم شود مل ابن مؤلف گوید اهل اندلس
طرسنوج را مل خوانند و هرو گفته شد ممسک الارواح موقف الارواح
خوانند و آن اسطوخودوس است و گفته شد منج بنج است و بپارسی بنگ
گویند و گفته شد و ابن مؤلف گوید منج بفتح میم انگبین نحل و بضم میم اسم زنبور
عسل و منج را هم منج خوانند من هر طلی که بر درخت افتد یا سنگی از آن من خوانند
مانند ترنجبین و شیرخشت و بید انگبین و امثال آن و طبیعت آن
ماسرجویه گوید گرم بود در اول و معتدل بود در یبوست و رطوبت سینه و شش را
نیکو بود و رطوبت برداند و خشونت آن نرم گرداند و سرفه که از یبوست بود زایل
گرداند و حبیش بن الحسن گوید گرم بود در آخر درجه دوم و خشکی وی نزدیک بگرمی
وی بود و نیکوترین آن بود که لون وی صافی بود و هیچ چوب درخت با وی
آمیخته نبود استرخاء معده را نیکو بود و طبیعت حکم دارد و ماء الصفرا سود دهد
چون بیاشامند ضماد کنند بر شکم و چون سعوط کنند مقدار دانگی دماغ را پاک
کند و با دوای غلیظ از وی بیرون آورد و مقوی اندام بود و چون با دیگر خلط کنند
در شربت و سعوط و در وی خلط کنند با ادویه‌های بزرگ از بسیاری منفعت
آن در بدن منسم در جب المنسم گفته شد منج برود کافوری است و در حرکات
گفته شود مغتور خیر را بدین اسم خوانند و گفته شد و نوعی از خشخاش

هست که آنرا مستو خوانند مندعوره بیروج است و گفته شد و بری مند اعوذ رس
خوانند منخوشه سنبل الرومی است و گفته شد مندلی عود است و گفته شد
منج نبج است و گفته شد منخ زعفران تخم خیری است و گفته شد موز
درختیست مانند نخل و ثمر وی را موز خوانند و در طرف دریا بسیار باشد و لطیفتر بود
و مانند خشخاش بالوست بود و طبیعت وی ابن ماسویه گوید گرم بود در وسط درجه
اول و تر بود در آخر آن غذا اندک دهد و درشتی حلق و سینه و ترشی و مثانه و سرفه خشک
را نافع بود و باه را تحریک دهد و گرده را نیکو بود و بول براند و شکم ولیکن بسیار خوردن
وی مولد سده ثقله بود و صفرا و بلغم زیادت کند بحسب مزاج وی با معده
ثقیل بود و مصلح وی نبات بود که با وی بخورند و عسل و پیش از طعام باید خورد و بعد
از وی سکنجبین بزوری و بعد از طعام نشاید که خورند تا آن زمان که غذا بگذرد و رنگ
تخم گلاب است و این مولف گوید گویند موز بر درخت خوش نشود تا اگر از درخت
باز کنند و چند روز در خانه بیاویزند حکایت کردند که شاخی موز دیدند بر وی سیصد موز
بود و وزن شاخ سیصد رطل یعنی صد و پنجاه من و گویند تا آن وقت که خوشه از موز برسد
گرداگرد وی خوشهای دیگر بروید و گویند برگ او به پهنی سه گز بود در دو گز
و ببالای مرد بلند شود و دیگر اوراق گرداگرد وی بر وی رویند از پس یکدیگر می رسند
و گویند میان برآمدن موز از زمین تا آن وقت که میوه می دهد ده ماه بود و میان
شکوفه آوردن و تمام رسیدن چهل روز بود و بر هر شاخی از موز از سی عدد بود تا پانصد
عدد و هر وقت که بار بسیار شود چوب را ستون کنند تا درخت نشکند مورد اسفرم

مورد

مورد بری است و نیکوترین آن رومی بود و طبیعت آن گرم و خشک است در درد صرع را نیکو
بود و مقوی معده و جگر بود و صداع و رطوبات دماغ را نافع بود و چون بخورد برگزیده گرم کند
مو یونانی میون خوانند و بعضی ماطیطون گویند و ساق نبات وی مانند شبث
بود لیکن ساق وی غلیظتر بود و بدرازی دو گز بود و بیخ وی را مو خوانند و بوزن و لون بیخ
بود لیکن بزردی مایل بود و اندک تلخی داشته باشد و خوشبوی بود و این بیخ
مستعمل است و طبیعت آن صاحب منهاج گوید گرم و خشک بود در سیوم و در دوم
نافع غیر نضیج بود و جالینوس گوید گرم بود در دوم و خشک بود در سیوم نیکوترین آن
سفید روشن پاک بود و بول و حیض براند و لطیف بود و گرمتر از سنبل بود و معالجتی
درد مفاصل را نافع بود و جگر سرد را سود دهد خوردن و طلا کردن آن و عسر البول را نافع بود
آماسیدن و ضماد کردن و درد مثانه و گرده را نافع بود و چون بجوشانند یا بجوشانیده
بیاشامند و اگر بکوبند و با عسل بسرشند و لعوق کنند بادی که در معده بود و حبس و درد رحم
و درد مفاصل و سینه را سود دهد و چون بجوشانند و زنان در آب آن نشینند حیض
براند و چون ضماد کنند بر زهار کودکان بول براند و اگر زیاده مستعمل کنند صداع
آورد و اسحق گوید مضر بود بسر و مصلح وی تخم کرفس بود و بدل آن نیم وزن آن
سنبل و گویند نیم وزن آن جوز بوا و این مولف گوید بدل مو در گرفتن بول
فطراسالیون است با انیسون رومی و قدر شربت دو درم بود بیخ وی پراکنده بود
بعضی راست و بعضی کج مومیایی نیکوترین آن معدنی بود که از ولایت دارابجرد
خیزد و دیسقوریدوس گوید مومیایی بقوت زفت و نفط بود و چون با هم بیامیزند

و بطبیعت آن بود اما مومیایی منفعتی بسیار تمام دارد طبیعت آن گرم بود در سیوم
و لطیف بود و محلل و شیخ الرئیس گوید گرم بود در آخر درجه دوم و خشک بود در اول
مقوی روح بود بخاصیت و سودمند بود در صداع بلغمی را و خلع و کسر و سقطه و ضربه
و فالج و لقوه خوردن و طلا کردن و در شقیقه و صداع سرد و ریح و دوار را سودمند بود چون
حبه با آب مرزنگوش سعوط کنند و گرانی زبان را قیراطی بطبیخ سعتر بیابی
بیاشامند و منع نفث دم از شش بکند و خناق و درد حلق قیراطی ازوی با سکنجبین
یا رب توت و قیراطی ازوی با آب کمون خفقان را نافع بود و حبه ازوی [illegible]
بود فواق را و در ایل بود چون بطبیخ کرفس بیاشامند و قیراطی ازوی با شیر تازه
بیاشامند ریش مثانه را نافع بود و دو حبه ازوی یا قیراطی گزیدن عقرب را با شراب
صرف بیاشامند یا مثلث و هم چندان با روغن گاو بر موضع گزیدن بمالند
و جهت کسر چون بیاشامند زود نفوذ کند تا موضع کسر و نیم دانگ در آبی که انیسون
جوشانیده باشند حل کرده بر شکم مستسقی طلا کنند نافع بود و جهت امساک بول
هر روز حبه با آبی که تخم کرفس جبلی و فقاح اذخر در آن جوشانیده باشند بیاشامند
و ابتدا جذام و برص و داء الفیل هفت روز بیابی بطبیخ افتیمون هر روز
نیم دانگ بیاشامند و درد معده که از سردی بود و سوء الهضم حبه هر روز و گزندگی
مار و عقرب و کسی که زهر خورده باشد هر روز حبه با آبی که انیسون و ورق
دربیمه و بودنه کوهی در آن پخته باشند و رعشه که ظاهر گردد در اعضا بسبب برودت
هر روز حبه با آبی که سعتر فارسی و اراکس جبلی در آن پخته باشند و جهت

احتناق رحم مجموع علیها که زنان را باز دید شود از سردی حبه با آب سادج هندی
بیاشامند و جهت تب ربع کهن هر روز نیم دانگ بامیت در آبی که باد آورد
در آن پخته باشند بیاشامند و این خاصیتها زیاده تر ازین دارد انجا کوتاه کردیم
لیکن انچه از ولایت دارا جرد آرند معروف بشبانکاره بود این منفعتها دارد
غیر فرنگی که آن معمول از آدمی است و غیر انواع دیگر که از کوهها یا از آب خیزد و آن
تعز الیهود بود و منافع آن نزدیک بمومیایی بود و گفته شد و ابن مولف گوید
در نزدیکی آن غار که مومیایی حاصل می شود دهیست که آنرا آیین خوانند و بدین سبب
این را موم آیین گویند مولوندرانا نیکوترین آن بود که بلون مرداسنگ بود و جالینوس
گوید بقوت مرداسنگ بود در مرهمها گوشت زیاده برویاند و مولف گوید بشیرازی
انزا کرباله خوانند چون با آب بسایند و در شیب بغل بمالند گند آن ببرد موم
شمع است و گفته شد موش در هندی بوش در هندی است و گفته شد مولی
حرمل است و گفته شد موراموں کزر البر است و گفته شد موفیون نوعی
از صموع است نزدیک بحبش و مداوای کسی که آن خورده باشد مانند مداوای
حبش کنند مها صاحب منهاج گوید سکیت بحجر بلور و گویند بلور است و صاحب
جامع گوید نوعی از آبگینه است که در معدن با مغنیسیا جمع می شود و می گیرد و در بحر
اخضر یابند و در صعید مصر و آن سکیت سفید بود یک رنگ و نوعی دیگر هست که حسن
و رنگ وی کمتری باشد و صلبتر که چون نگاه کنند ظن برند که ملح اندرانی است
و نوع اول که گفته شد بلور است تحقیق و ابو طالب و سلیمان گویند مهی بجاجت

چون زن در زمان زاییدن بیابد و نزند بر وی اسهل بزاید و مسیح گوید اگر این زبان را وی
که بخی تباه گوید چون سحق کنند بسرکه و نمک و مر و زعفران و نوشادر و با عسل حل کنند
و زبان را بدان درنگ میده هر چند نوبت آن زحمت زایل کند و کسوفراطیس گوید
می سودمند بود از نفاس و سل که عارض شود کودکان را و زنی را که شیر دشوار از پستان
آید چون بر پستان مسح کنند شیر آسان برآید و تمیمی گوید چون با آب سحق کنند سفیدی
چشم زایل کند مهد نوعی از عرطنیثا است که معروفست برئة الاسد و اهل مشرق
قیلقی خوانند میس درختی است بزرگ و بیونانی لوطوس خوانند و ثمر وی بزرگتر
از فلفل بود و سیاه رنگ و مغز وی سفید و شیرین بود معده را نیکو بود و شکم ببندد و لطیف
و تجفیف بود و نشارهٔ چوب وی نزف دم زنان را نافع بود و قرحهٔ امعا و درب
و دیسقوریدس گوید طبیخ نشارهٔ چوب وی چون بیاشامند یا حقنه کنند قرحهٔ امعا را
نافع بود و زنانی که رطوبات مزمن از رحم ایشان روان بود و موی را سرخ گرداند
و شکم ببندد میعه بیونانی میعه سایله را اصطفی خوانند و عسل لبنی نیز گویند و شغل
وی را میعه یابسه خوانند و نیکوترین آن خوشبوی بود و شیرازی آنرا بخور خوانند
و در وی قبض و تجفیف بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و گویند تر بود و ملحن و ملین
و منضج بود و گویند دماغ را پاک کند و جذام را نافع بود و طبیعت ببندد و
مستعمل از وی تا یک مثقال بود و سرفه و زکام و نزله که از رطوبت بود سود دهد
و چون بیاشامند یا بخور برگیرند حیض فرود آورد و از خواص وی آنست که
بخور کردن وی قطع رایحهٔ عفن می کند و وبا را سودمند بود لیکن صداع آورد و مصلح

گوید

میشهار میم مینجح میویزج

گوید مضر بود به شش و مصلح وی مصطکی بود و صفت میعه سایله در لبنی گفته شد
میشهار کاو چشم است و گفته شد و صاحب جامع گوید میشیار و میشهار
طیلافیون است که آن نوعی از حی العالم است و گفته شد میم منم است
و در حب الغم گفته شد مینجح بپارسی تخم خوش گویند میویزج زبیب
جبلی است و صاحب جامع گوید حب راس است و در وی خلافست
حب راس غیر آنست و میویزج بپارسی مویزک خوانند نیکوترین آن
مصری بود سیاه رسیده و معروف بود میویزج عسلی طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم
محرق و اکال و حریف بود و خاصیت شپش را بکشد خاصه چون با زیبق بود و ضماد بر
جرب ریش شده کردن نافع بود و چون پانزده حب از وی بیاشامند قی کیموس
لزج آورد و وی مضر بود بسپرز و مصلح وی کثیرا بود و بدل آن گویند عاقرقرحا بود و در
خوردن وی خطر بود که قرحهٔ شانه پیدا کند میویس شراب کشمش است باب
النون نارجیل نارج گویند و رانج نیز گویند و آن جوز هندی است بپارسی گردوی
هندی گویند و ابن مؤلف گوید بهندی کوپره خوانند نیکوترین آن تازه بود
که بغایت سفید بود و آبی که در آن بود شیرین باشد و طبیعت آن گرم بود
در اول درجهٔ دوم و تر بود در اول باه را زیاده کند و غذا بسیار دهد و منی بیفزاید
و مسخن گرده بود و تقطیر البول را نافع بود و روغن وی بواسیر را سود دهد
و دهن وی کرم را بکشد و حب القرع بیرون آورد و طبع ببندد و وی بر معده
ثقیل بود و دوست مغز وی هضم نشود و از بهر آنست که پوست وی

البته می باید خراشیده و با شکر بخورند و کرسنه وی غثیان و کرب و غشی آورد
و مداوای وی بقی کنند بعد از ان برب فواکه ترش و من مولف کوید درخت
نارجیل مانند درخت خرما بود برک او چهار وجب یا پنج و نیم وجب بود و ثمر وی
در لیفی بود که آن را کنبار خوانند و ثمره او هر سال بر بار باشد و آب او را الطواق
کویند شیرین باشد اما نیم روز چون بماند پس ترش کردد و بر تری باید بستد
و نارجیل را در زیر خاک کنند اکر تازه بود بروید و اکر نه نروید **نانخواه** نانخه
و نانوخه و نانخیاه و تنزرک کویند بشیرازی زنیان خوانند و نانخواه ایضا بپارسی است
یعنی طالب الخبز بود یعنی طلب کننده نان و نیکوترین آن زنین تازه خوشبوی
بود که بزرد مایل بسرخی بود طبیعت آن کرم و خشک بود در سیوم و کویند کرمی وی در دوم
بود سده بکشاید و مواد را دور کند و بهق و برص استعمال کنند و دیسقوریدوس کوید
چون با شراب بیاشامند مغص و عسر البول و کزندکی جانوران را نافع بود
و حیض براند و ابو جریج کوید طبیخ وی نفخ را بکشاید و وی با تبهای کهن را
نافع بود و چون بر کزندکی عقرب ریزند در حال درد ساکن کند و رازی کوید قطع
قی کند در سینه و معده بود بکشاید و تسکین ریاح بود و طعام را هضم کند و درد دل و غثیان
را نیکو بود و کسی که طعم طعام نداند و بولس کوید مسخن معده و جکر بود آشامیدن
وی و ابن ماسویه کوید کرده و مثانه پاک کند و طبری کوید سنک بکدازاند
و کرم و حب القرع بیرون آورد و صاحب منهاج کوید با سپیداب بول براند
و آب وی چون در چشم چکانند خون بسته بکدازاند و شربتی از وی یک مثقال

بود و اسحق کوید مقلل لبن بود و مصلح وی ترمس بود و کویند چون سحق کنند و با عسل بسرشند
و طلا کنند بهر دردی که باشد در هر موضعی که بود و ورم را تحلیل دهد و چون زنان بدان
حقنه کنند رحم را پاک کند و رطوبات رحم عفن را خشک کرداند و بوی آن خوش کند
و چون بر ورم طلا کنند ثبور لبنی زایل کند و چون بکوبند با کردکان سوخته و بخورانند
ترنجرا نافع بود **نارنج** صاحب منهاج کوید پوست وی کرم بود در دوم و حماض وی
سرد و خشک بود در اول و محلل ریاح سرد بود از دماغ و وی لطیفتر از اترج بود و مانند
وی بود در فعل و شریف کوید درخت وی مشهور است و ثمر وی مرکب از قوای
مختلف بود پوست زرد وی کرم و لطیف بود و حماض وی سرد و خشک بود
در سیوم و تخم وی و بیخ وی کرم و خشک بود پوست وی خشک کرده سحق کنند
و با آب کرم بیاشامند محلل مغص بود در زمان و اکر از دهان شرب وی کنند
با زیت کرم دراز از روده بیرون آورد و پوست نارنج چون تر بود در روغن
خیسانند و سه هفته در آفتاب نهند در منفعت مانند روغن ناردین
بود و چون از وی دو مثقال بیاشامند کزندکی مجموع کزندکان که سم ایشان
سرد بود نافع بود و دانه وی چون بیاشامند سودمند بود بتبهای که عارض
شود بسبب کزندکیها و حماض وی ناشتا خوردن جکر را ضعیف کند
و معده سرد مزاج را بد بود و التهاب معده کرم را نافع بود و اثر سیاهی از
جامه سفید برد و اکر سنک در وی خیسانند بکدازد و اکر عروق و قبهای باریک وی
جمع کنند و خشک کرده سحق کنند و با شراب بیاشامند سودمندترین داروها

بود که جهت دفع زهرهای کشنده که سبب آن سردی بود نارمشک نانخیت خوانند
وآن قان زبان هندی است وبدل آن بپارسی مشک ارمان بود وصاحب
منهاج گوید تفاحی قشوری والقاحی است مانند بسباسه اما مولف گوید تفاحی است
مانند تخم نخ رنگ واندک برگ سبز درمیان آن نهاده بود واسحق گوید از خراسان
خیزد فی الجمله منفعت وی مانند منفعت سنبل بود ونیکوترین آن خوشبوی
بود وطبیعت آن گرم بود در اول وخشک بود در سیم ملطف بود ومعده وجگر
سرد را نیکو بود وملطف اخلاط غلیظ بود ومحلل آن وشیخ الرئیس گوید بدل آن
دو یکی وزن آن زنجبیل ونیم وزن آن زرنب بود ودو یکی آن سنبل اگر ابن عمران گوید
بدل آن بوزن آن کمون کرمانی بود ودو دانگ آن قسط بحری وگویند بدل آن نیم وزن
آن سنبل ونیم وزن آن زنجبیل ونیم وزن آن قسط وگویند بدل آن نیم وزن آن قسط
بود ناردکارسین نوعی از مرزنجوش است که منشوش کرده اند بعضی از موعات وآن
کشنده بود ناردین سنبل رومی است ومولف گوید آن نجی است مشابه
ماميران ودر عروق الصفر بود وشکل اسارون وریشه بسیار بهم بافته باشد ولیکن
ریشه وی باریکتر از ریشه اسارون بود ونیکوترین آن زرد تازه خوشبوی
بود وانچه بسفیدی مایل بود بد باشد طبیعت ناردین گرم بود در دوم وخشک
بود در سیوم چون در کحلها کنند موی مژه برویاند ودوی بول وحیض براند ودرد
رحم را نافع بود در طبیخ وی نشستن ونیک درم ازوی فالج ولقوه را نافع بود
واسحق گوید مضر است بشش ومصلح وی کثیرا بود ویا عسل وبدل آن سنبل هندی بود

نافوخ

نافوخ ولبوث است وگفته شد نارکیو رمانی السعال خوانند وآن خشخاش است
وگفته شد ونارکیو خشخاش سیاه است ناب الکلب دندان نیش سگ دیوانه دیگر
دیوانه در صفت عظام گفته شد نانخیت نارمشک است وگفته شد ناطف
بپارسی قبیط خوانند وانچه از شکر بود معتدل بود موافق جوانان وکهلان وپیران ومزا
جهای سرد وگرم وسرفه که از حرارت بود وانچه از خشخاش بود نافع بود وصاحب نزله را
ومحرق بول وانچه از عسل بود موافق مزاجهای سرد وپیران بود لیکن صداع آورد ومولد صفرا
بود خاصه جوانان را وانچه از فستق بود نافع بود کسی را که از سینه وی شش از سده
وخلط بلغمی بود وانچه از کنجد بود کثیر الغذا بود نافع بود سرفه وسینه را لیکن ثقیل بود
ومرخی معده وانچه از گردکان بود در رفات گرمی بود معده بلغمی را نافع بود وگرده لیکن
صداع آورد وتعدیل آن خشخاش وکاهو کنند وانچه با بادام بود اندک گرمی داشته
باشد سرفه کهن که از رطوبت بود نافع بود نبق رطب بپارسی کنار تر خوانند وعرب
نبق درما گویند طبیعت آن سرد بود در اول وتر بود وگویند خشک بود در اول وانچه شیرین
بود سردی وی کمتر بود وانچه مایل بود بحموضت بود بغایت سرد بود ودر طبیعت
براند وگویند شکم وی دیب وار ومساوی بود وانچه معتدل بود ازوی شکم ببندد
وغیر معتدل دافع قوت بود از بهر آنکه هضم نشود ومهیج حیضه بود ووی مولد بلغم بود
واز بهر آنست که محرور مزاج بود ازوی سکنجبین خورد وسرد مزاج بود ازوی گلنگبین
خورد نبق یابس کنار خشک سرد وخشک بود وسردی وی کمتر از سردی تر بود وهلا
تجفیف وتلطیف بود وقابض بود وقوت معده بدهد وشکم ببندد ومنع نزف

و اسهال که از ضعف معده بود بکند خاصه چون بریان کنند و با استخوان بکوبند و غذا اندک
دهد **نبیب الارز** حب صنوبر است و گفته شد **نبید التمر** شراب خرمایی نیکوتر
آن بود که از رطب سازند طبیعت آن گرم و تر بود بدن را فربه کند و مسهل بود و غذا بسیار
دهد و سخن بود و وی غلیظتر از نبیدها بود بغیر از دوشابی و سده آورد و مولد خون تیره
سوداوی بود که از سیلان رطب سازند و آن گرم و تر بود و حرارت وی کمتر از
خرمایی بود و مسهل طبیعت بود و چون بکند و غذا بسیار دهد و غلیظتر از خرمایی بود
و دیرتر بگذرد و باد انگیز بود و مولد سده بود خاصه چون تازه بود **نبید العسل**
گرم بود و بنیت کمتر از خمر بود و خشک باشد رطوبت معده و سرد مزاج و ضعیفان
سرد بلغمی را نافع بود خاصه چون با افاویه سازند و وی خمار آورد بیشتر از خمر و مضر
بود محروری مزاج را و مولد صفرا بود و صداع آورد و اولی آن بود که تنقل با نار مزه کنند
و ثقل آن بیندازد و اگر خمار عارض شود رب ترش مانند رب غوره و اترج مانند
آن خورند **نبید الانبذه بالتین** مسهل طبیعت بود و صفراوی مزاج را موافق بود
و کسی که علت گرده و مثانه داشته باشد و سینه و شش را نیکو بود و سخن بدن بود
و سمن وی جرب و حکه آورد فی الجمله مجموع نبیدها مقصر باشند از شراب انگوری
نبید الزبیب گرم و تر بود و حرارت وی دون حرارت خمر سیاه غلیظ بود و چون
افاویه در وی کنند پس بطبع وی باشد رطوبت معده را نافع بود لیکن منافع
وی به نزدیک بود بخمر و مسهل بود و اگر عسل با وی بود گرم و خشک بود سرد مزاج را
و مرضای سرد بلغمی را نافع بود و ادرار بول کند و سخن گرده و مثانه بود و سنگ [illegible]

که بود

که بود بیرون آورد و شکم ببندد و آنچه از مویز مجرد بود غذا بیشتر دهد و خونی که از وی
متولد شود متین و غلیظتر از خونی بود که از شراب و زود مستحیل شود بخلطی سیاه که
آنرا در وی چون خوانند و بعد از آن مستحیل شود سوداوی مزاج باید که اجتناب نماید
از وی **نبید القاجیل** مسکری نیکو بود و سخن و بطین بود نافع بود جهت درد پشت
و گرده که از خلطی سرد بود **نبات** بهترین آن سفید شفاف پاک سبک بود و طبیعت
آن معتدل بود و حلق را صافی کند و سرفه را نافع بود و موافق سینه و شش و قصبه آن
بود و اگر لاژورد اضافه کنند سودا را نافع بود و مضر بود به معده مرایا و مصلح آن فواکه
مز بود **نبات الرعد** کماه است و گفته شد **نجب** پوست سلیخه بود و نجب
قریبی بود مخصوص بود بسلیخه طبیعت **نجم** نخل و نخیر اینهمه اسم جمل است
و گفته شد **نحاس** بپارسی مس گویند و آن انواع است یکی نوع سرخ بود که زردیا
زنند و معدن آن قبرس بود و آن فاضلترین انواع مس بود و یک نوع سرخ روشن
بود و یک نوع بسیاهی مایل بود و بصنعت زرد کنند و یک نوع طالقون است
و آن گفته شد و مس چون بسوزند راسخت گویند و وی حریف بود و در وی
قبض بود چون بشویند نافع بود و نیکوترین آن شبهی رقیق املس سرخ بود
از هر دو طرف و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و در وی جلا و قبض بود
و شرب کردن از ظرفهای مسین مسهل بود و باید که حذر کنند از آنکه چیزها
در وی رها کنند از شوربای رقیق و ترشی و شیرینی و چربی و گوشت و اولی
آن بود که چون چیزی در وی بپزند چون گرم بود از وی بیرون کنند و در [illegible] کنند که

دران سرد شود که مضر بود و بغبار روی سم است و گفته شد **نحاس محرق** روسختج
خوانند و گفته شد **نحام** مرغ آبی بود ابن ماسویه گوید گوشت وی اگرم لحوم طیر بود
وافضل آن گرم بود و چرب و قوت چشم بدهد و منی بیفزاید و مصلح بدن بود
و صاحب منهاج گوید که صحیح آنست که دیر هضم شود و از بهر آنست که با بازیر
مستعمل کنند و از پی آن شلث خورند یا بعضی از جوارشات **نخاع** بپارسی
پشت مازو گویند طبیعت آن سرد و خشک بود **نخاله** بپارسی سبوس
گویند طبیعت وی گرم و خشک بود در اول و وی جلا و تلیین بود و تنقیه
بسیار سینه را نرم کند خاصه حسوی که از آب وی و شکر بسازند و وی تحلیل
ریاح و بلغم بود و چون در موضعی که نفخ بود گرم کرده در کیسه کنند و تکمید کنند
بدان موضع نفخ را تحلیل دهد و با سرکه گرم کرده بر جرب متقرح ضماد کنند
نافع بود و چون با شراب بجوشانند و ضماد کنند بر پستانی که شیر در وی بسته
بود ورم آن ساکن گرداند و شیر بحال کند و اگر نخاله یا ورق ترمیزه بپزند
و بر گزیدگی افعی ضماد کنند درد ساکن کند و اگر با آب تنها همین سبیل طبخ کنند
و بر آتش نهند و دود آن در بینی کسی رود که زکام کهنه داشته باشد شفا یابد **ند**
بپارسی گشته گویند و آن مرکب بود از عود و عنبر و مشک و بخور وی
مقوی قلب بود و دافع سموم **نلع** سعتر بری است و گفته شد
نرجس عبهر خوانند بپارسی نرگس گویند نیکوترین وی مضاعف بود
و بشیرازی اثر اهنت زرده گویند طبیعت وی معتدل بود در گرمی و خشکی

عقوب
واگر سبوس بسرکه

ولطیف

و لطیف بود و گویند گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیم سده دماغ بگشاید و زکام
سرد را نافع بود و در وی تحلیل قوی بود و صداع از رطوبت سود دارد و مصلح سرمای
گرم بود و مصلح وی بنفشه و کافور بود و این مؤلف گوید نرگس انواع بود یکی را
شاه نرجس گویند یکی را نرگس مشکین و یکنوع را کافوری خوانند و یکنوع را اماری
گویند اما نرگس مضاعف چنان کارند که پیاز نرگس را میان بشکافند
و پیازی دیگر بر سر آن نهند و بکارند مضاعف شود **نرد** طلائیست مرکب از سنبل
سرخ و گل ارمنی و فوفل و اقاقیا و حضض و اسفیداج و مرداسنگ در ورمهای گرم نافع
بود **نرزوک** مؤلف گوید صاحب منهاج و صاحب جامع صفت وی گفته اند
آن گیاهی است کوهی و رق آن بورق ضبارزه ماننده بود و بیخ وی را اداء الغز
خوانند و گویند بلبک را از آمدن دشوار بود و چون یکبار زاید بقدرت حق تعالی
میداند که چون این بیخ بخورد دیگر آبستن نشود آن گیاه را طلب کند و بیخ آن را بکند
بخورد دیگر آبستن نگردد و بقدرت حق تعالی مهره پشت ذنب و گویند در شیردان
وی بود در میان سرگین وی یابند و مؤلف گوید اظهر تحقیق است دین ذنب
وی بود باقی خلافست و آن را نجاة الغز خوانند بپارسی نرگ بلبک گویند خاصیت
وی بسیار بود هر جراحتی که ناسور شده باشد از آب بیند بآب و طلا کنند
نیکو شود و هر زنی که صلایه وی لعق کند دیگر آبستن نشود و هر مرد که با خود دارد بیخ
زن از وی بازگیرد و امتحان وی آنست که اگر در شیر گوسفند اندازند شیر بریده
شود و اگر کسی با خود دارد و در اندرون دکان خباز رود نانها در تنور افتد و رنگ

از یک دیده شیر کوچکتر بود به بسیار و در کهها داشته باشند و لوریان عملی سازند
و عملی را الکا ردو توان تراشید و مطلق رنگ نرگس برنگ پوست پلنگ سیاه
و سفید **نسرین** و ورد چینی خوانند و آن دو نوع است یک نوع را بپارسی گل مشکین
خوانند و یک نوع نسرین و قوت وی نزدیک بیاسمین بود و روغن وی مانند
روغن نرگس بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول و شیخ الرئیس گوید در دوم
و گویند در سیوم و وی منقی و ملطف بود سردی اعصاب را نافع بود و کرم بکشد
و طنین و دوی را سود دهد و سده بینی بگشاید و درد دندان را که سبب آن از
عفونت بلغم بود سود دهد و سخن دماغ و مقوی دل و دماغ بود و چون
ادمان بوییدن وی کنند و محلل ریاحی بود که در سینه و سر باشد و عطسه
بیرون آورد و چون سحق کرده در حمام در خود مالند بوی بد بدن خوش کند و از عرق
و چون بکوبند و بر کلف روی مالند زایل کند و چون خشک کرده وی را در روز
نیم مثقال بیاشامند چند روز بیاری جوانی را نگاه دارد و مانع شیب بود
و ابن مؤلف گوید محمد زکریا آورده که در خراسان دیدم که این گل نسرین از یک قدم تا
سه درم میدادند بدارو و اسهال قوی میکرد و واقعا کلنگبین که از وی سازند
اسهال تمام میکند و مقوی و مفرح دل است **نسر** شریف گوید مرغیست که
بغایت بزرگ و ثقیل الطیران بود بپارسی کرکس گویند و دیر ان چون بلند
گردد از مشرق بمغرب پرواز کند و هم در آن روز باز گردد و دل وی از عجائب
گوشت وی گرم و خشک بود و چون بخورند تشنج را نافع بود و غلیظ تر از گوشت

مرغان

مرغان بود و دیر هضم شود و کیموس بد دهد و مولد مره سودا بود و نزدیک بگوشت
کلنگ باشد و هم جنس وی و گویند زهره وی چون در چشم کشند هفت نوبت
با آب سرد و طلا کنند پیرامون چشم جهت نزول آب نافع بود و اگر
با هم چندان عصاره سذاب بیامیزند و بسویند و کحل کنند تاریکی چشم را نافع
بود و غلط اصفهانی جرب و پیه وی چون بگدازند و گرم در گوش چکانند کری
ببرد خاصه چون بیاپی این عمل کنند **نشا** بیونانی امولن گویند بپارسی
نشاسته نیکوترین وی سفید بود که از اسراب خوانند طبیعت آن
سرد و خشک بود در اول و گویند سرد بود در دوم و تر بود چون با زعفران بر کلف
روی طلا کنند زایل کند و چون بپزند با سه چندان آب و روغن با دام
و قند اضافه کنند سرفه و خشونت سینه و حلق و قصبه شش را نافع بود
و روی ریش چشم را نیکو بود و چون بریان کنند شکم ببندد و چون با شراب
برگ زنگی افعی طلا کنند نافع بود و گویند نشاسته غذا اکثر دهد از هر چه
از گندم سازند و دیرتر بگذرد و دیر هضم شود و سده آورد و گویند مولد
سودا بود و مصلح آن چیزهای شیرین بود مانند شکر و عسل و بدل آن
گرد آسیاب بود و گویند از منقول **نشاره** طبع وی طبع درخت بود
و نشاره چوب کهن خورده که مانند ارد بود چون ضماد کنند بر ریش تن
بصلاح آورد و چون با هم چندان افیون بشراب یا سرکه بسرشند و در خرقه
کتان کنند و بسوزند و سحق کنند و بر قرحه نمله افشانند مفید بود و شریف

گویند شاره چوب رز گرم بود و خشک چون با حنا بیامیزند و بر جرب تر مالند زایل کند
و چون دود کنند گزندگان بگریزند و بثره بکشد و منفعت نشاره عاج در صفت
فیل گفته شد **نضار** درخت گز چون در کوه بروید نضار خوانند و چون در زمین
روید اثل خوانند و گفته شد **نطرون** بوره ارمنی است و گفته شد **نعنع**
یونانی تینی خوانند و هرابا گویند و بشیرازی را قوته گویند نیکوترین آن بستانی
تازه بود و نیکوترین خشک وی آن بود که در سایه خشک کرده باشند طبیعت وی
معتدل بود و در وی رطوبتی فضلی بود و گویند گرم و خشک بود در دوم و گویند گرم
بود در سیوم و خشک بود در اول و در وی قوت مسخن و قابض مانع بود و وی لطیف
ترین بقول خورنده بود و دیسقوریدوس گوید عصاره وی چون با سرکه بیاشامند
قطع نفث دم بکند و کرم دراز بکشد و محرک شهوت جماع بود و چون با آب انار
ترش و دو سه شاخ بیاشامند فواق و غشی و هیضه ساکن کند و اگر با سویق
ضماد کنند بر دنبلات بگدازد و اگر بر جبهه نهند با ست جو صداع زایل کند
و اگر بر پستان که شیر بسته بود ضماد کنند ورم آن ساکن کند و چون با نمک ضماد کنند
بر گزندگی سگ دیوانه مفید بود و چون بر زبان مالند خشونت زبان زایل
کند و چون زن بخود برگیرد پیش از مجامعت منع آبستنی بکند و اگر دو شاخ
از وی در شیر مالند در ماه کنند شیر را نگاه دارد از خرابی و وی بغایت معده را
نیکو بود و شریف گوید چون بخایند درد دندان را نافع بود و چون بر موضع
گزندگی عقرب نهند مفید بود و چون سعوط کنند صاحب خنازیر که ظاهر بود

برکردن

برکردن وی سه نوبت هر نوبت دانگی از عصاره ورق وی با روغن نافع بود
و صاحب بواسیر را بغایت نیکو بود بورق وی ضماد کردن و نیکوترین
معالجه وی بود و بغایت موافق معده بود خوردن و ضماد کردن درد معده زایل
کند و مقوی دل بود و مفرح و یرقان را نافع بود و بسیار خوردن وی حکه
در حلق پیدا کند و گویند مولد ریاح بود و مضر بود بسپل بدل وی با کرفس بود و گویند
بدل وی بوده حولی بود **نعناع** حار یابس است و مقوی معده و مانع قی و اسهال
بود و کرم بکشد و تقویت باه بکند **نعام** بپارسی اشترمرغ گویند و جالینوس
گوید گوشت بط و نعام کثیر الفضول بود و عسر الهضم و رازی گوید گوشت وی
غلیظ بود بغایت باید که اصلاح آن مانند اصلاح گوشت بط کنند و ابن زهر
گوید پیه وی چون در اول تابستان و آخر بهار بگیرند در هر موضع که بنهند مار و افعی بگریزد
و چون بوی وی را بشنوند غشی آورد و گویند پیه وی محلل اورام صلبه بلغمی بود
محلل قوی بود و بر گزندگی عقرب ضماد کردن و آش پیدن نافع بود و دردها که از سردی
بود سود دهد **نفط** سیاه بود و سفید بود نیکوترین آن سفید بود و طبیعت آن گرم و خشک
بود در چهارم و اسحق گوید تر است و وی لطیف و محلل بود و سده بگشاید الم درد کهن
و مفاصل و لقوه و فالج و سفیدی که در چشم بود و دفع نزول آب در بود و سرفه کهن را نافع
بود و چون نیم مثقال از وی با آب گرم بیاشامند مغص ساکن کند و ریاح و بادها بشکند
و سنگ مثانه را سود دهد و بچه مرده و مشیمه بیرون آورد و بر گزیدگیها طلا کردن نافع
بود و کرم دراز و حب القرع را بکشد و اسحق گوید مضر بود به شش و مصلح وی سرکه

وکثیرا بود و بدل نفط سیاه قطران بود **نقد** عصفر است وگفته شد **نلک**
شجر زعرور است وگفته شد **نمام** نام الملک ریحان گویند و آن سپسبر است و نیکوترین
آن سبز تیز بوی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم و گویند در دوم و شیخ الرئیس
گوید دفع عفونات بکند و شپش بکشد و در بهار سرد را نافع بود و بلغمی صلب
و کرم را بکشد و حب القرع بیرون آورد و بچه مرده و سنگ بیرون آورد و گویند چون با سرکه
بیزند و با روغن گل و یا بیزند و بر سر طلا کنند نسیان و صداع و اختلاط ذهن را نافع
بود و چون با شراب بیاشامند فواق که از امتلا بود زایل کند و هم چنین تخم وی یا
برگ وی زنبور ضماد کردن یا یک مثقال با سکنجبین آشامیدن بغایت نیکو بود
و بوییدن وی صداع سرد را نافع بود و محلل فضلات بلغمی بود از دماغ و بدل آن
بادروج بود و این مؤلف گوید ابوریحان آورده که بسیار باشد که سپسبر
نعناع شود و حال آنکه این راست است که سپسبر نعناع می‌شود **نمل** بپارسی مور گویند
شریف گوید از نقل تیادوق که مور بزرگ که در گورستانها باشد چون سحق کنند
و بر برص لطوخ کنند بعد از تنقیه زود زایل کند و چون صد عدد از آن بگیرند
و در روغن زنبق اندازند و غرق کنند و سه هفته رها کنند و بعد از آن در قضیب
مالند نعوظ آورد و اعصاب قضیب را قوت دهد و چون سحق کنند
با آب و بر پیسه بغل طلا کنند دیگر موی نروید **نمر** بپارسی پلنگ گویند و این مؤلف
گوید پلنگ ترکیبی ضعیف دارد و استخوان پشت ندارد و خمیده شود و چون کسی را
زخم زند چهارده روز از موش نگاه باید داشت که اگر موش مجروح را ببیند یا آنکه ادرار

درباید

۲۹۵

درباید بول بر جراحت کند و متعفن گردد و سیاه شود و اگر زهره وی خشک کرده
با آب حماض اترج بسایند و در بهق مالند نافع بود و اگر موی وی در خانه دود کنند
گژدم بگریزد ارسطاطالیس گوید خون وی چون بر کلف مالند و رها کنند تا خشک
گردد زایل کند و مغز وی چون بر روغن زنبق بگدازند و زن بخود برگیرد درد رحم را نافع بود
و پیه وی گرم و خشک بود و چون بدان دخان کنند فالج را نافع بود و شیخ مخالطه به
این نبود و حافظ گوید اگر آدمی پیه گفتار در اعضای خود مالد و برابر پلنگ رود در جایگاه
و بوی وی بشنید پلنگ را قدرت نبود که حرکت کند و زهره وی سم قاتل بود و گفته
شد و نرگس وی نیز در نون گفته شد **نیقن** گرسنه است و گفته شد
نوارش نوعی از قثاء بزرگ است و آن را شجر القدس خوانند و سواک العباس و سواک
المسیح گویند و صفت قثاء در قاف گفته شد **نوره** کلس است بشیرازی آهک
خوانند نیکوترین آن سفید سست بود و آب نرسیده وی بغایت گرم بود و بلطف
و محرق و آب رسیده وی چون دو روز یا سه روز بر وی بگذرد نه محرق بود بلکه مجفف
بود بی لذع گوشت زیاده بخورد و سوختگی آتش را نافع بود و مغسول وی معتدل بود
و خشک و نوره بر هر موضعی که خون روانه بود چون بر آن کنند قطع خون بکند و وی
مضر بود بتجفیف چون در حمام طلا کنند و اولی آن بود که بعد از آن روغن بنفشه و گلاب
و ثفل عصفر و تخم خربزه و آرد برنج با گلاب بمالند و اگر اعضا بسوزاند و داند برون
کنند پس روغن گل و آرد عدس و سرکه و گلاب طلا کنند نافع بود و خوردن وی کشنده
بود علامت خوردن وی آن بود که دهن خشک دارد و معده و سوزش آن و عسر البول

و مغص و اسهال خون بسبب آنکه قرحه امعا پیدا کند و نوره با بول بیرون آید و سردی اعضا
و غشی احداث کند و خفقان و مداوای وی بقی کنند بآب گرم و روغن کنجد تازه و روغن
گل و جلاب و آشهای چرب از مرغ بروغن بادام و لعاب نافع بود **نوشادر** معدنی بود و عملی
باشد و ابن تلمید گوید نیکوترین آن طبیعی خراسانی صافی بود مانند بلور و غافقی گوید
گرم و خشک بود در آخر سیوم ملطف و مذیب بود سفیدی چشم را نافع بود و ملازه افتاده
را محکم گرداند چون در حلق دمند با ادویه دیگر و خناق بلغمی را سود دهد و ملطف حواس بود
و چون در آب حل کنند و در خانه بیفشانند مار بگریزد و اگر در سوراخ ایشان ریزند بمیرند
و چون سحق کنند بآب سداب و بیاشامند علق بکشد و ریف گوید چون بروغن
بسرشند و بر جرب سودائی مالند در حمام زایل کند و چون بخایند و در دهان افعی اندازند
بکشد زود و چون با روغن گل بیامیزند و بر برص مالند نفع کند و از تنقیه نیکو بود خاصه چون
بدان ادمان کنند و رازی گوید بدل آن بوزن آن بوره و بوزن آن نمک اندرانی بود **نوی**
التمر بپارسی استخوان خرما گویند گرم و خشک بود در دوم قبض و جلا بود و چون بسوزند
ریشهای بد را نافع بود و اگر سوخته وی غسل کنند و سحق کنند و بمیل برمژه چشم کشند
موی برویاند و چون در چشم کنند ریش چشم را نافع بود و اگر خلط کنند با سنبل الطیب
نیکوتر بود در مژه رویانیدن و طبیخ وی سنگ مثانه بیرون آورد **نوی الاهلیلج الکابلی** استخوان
هلیله کابلی نیکوترین آن بود که بزرگ بود و آن سرد و خشک بود در دوم و عسر البول را
سودمند بود و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی شراب بود
نوج بسلابت و گفته شد **نهق** صاحب منهاج گوید جرجیر البر است و صاحب جامع گوید

جرجیر البر است

جرجیر الماء است و در ره گفته شد **نهشل** جوز بریا است و گفته شد **نیلوفر** لیلوفر خوانند
و بسریانی کرنب الما و بیونانی سما گویند و حب دیر و حب العروس خوانند و گویند خلاف
و نیکوترین وی بغدادی بود که گل وی آسمان گون باشد و طبیعت آن سرد و تر
بود در دوم و سردی وی زیاده بود از سردی بنفشه و گویند سردی وی در سیوم بود بیخ وی
با آب بر بهق طلا کنند نافع بود و نیلوفر در بهار گرم را نیکو بود و گل وی منوم بود و صداع گرم را
سود دهد و منع احتلام بکند و شهوت باه بشکند چون یک درم از وی با شراب خشخاش
بیاشامند و منی ببندد و خاصیتی که وی راست بیخ وی و تخم وی درد مثانه را نافع بود
ضماد کردن و تخم وی نزف را سود دهد و چون در آب بجوشانند و بر سر ریزند خواب
ببرد و نیلوفر چینی مضر بود و بدل وی بنفشه و خوردن وی مضر بود بمثانه و مصلح وی
نبات بود و بدل وی بنفشه یا خطمی سفید و اصل نیلوفر هندی حکم بیخ داشته
باشد و نیلوفر از ادویه قلبی بود و وقتی که بعد بدل آن زعفران و دار چینی کنند
نیلج عصاره نیل است **نیمنا** نیلوفر است و گفته شد **نیوق** اراک است
و گفته شد **نیل** حشیشی است عصاره وی را نیلج خوانند و شجره وی را عظلم نیکوترین
ورق وی سبز بود که بسرخی مایل بود و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک
بود در دوم و گویند سرد بود در اول و گویند سرد است با اعتدال متوسط بود میان تری
و خشکی و قابض بود و منع نفث دم بکند و کلف و بهق زایل کند و داء الثعلب
و سوختگی آتش و جراحات بد که در اعضا صلب بود و در ورمهای عفن و سرفه
سخت کودکان را اگر قی کنند نافع بود و عصاره وی نیز هم چنین و رازی گوید

مستسقی چون بیاشامد سود دهد با فلوس خیار چنبر واگر عصارهٔ وی با سرکه حل
کنند وبر ریش سر مالند نافع بود واگر ادمان کنند بر خنازیر منفجر ضماد کردن باقی صلابت
آن بگدازد واسحق بن عمران گوید بدل بیخ وزن آن آرد جو و دو دانگ آن مامیثا بود با
ب الواو والواحد بلغت اهل یمن لبلاب است وگفته شود وبر فرد است وگفته
شد وبر الارنب پشم خرگوش چون او بر شریان بریده نهند با صبر و دقاق کندر
وسفیدهٔ تخم مرغ منع خون رفتن بکند وبر النعاج پشم شتر سوخته چون سحق کنند و در بینی
دمند خون باز بندد وج عود الوج خوانند و بیونانی اقورون و بپارسی اگر گویند وقوت
وی نزدیک با برسا بود وزراوند و نیکوترین وی فربه ستبر خوشبوی سفید بر کره بود و طبیعت
آن گرم وخشک است در اول درجهٔ دوم و گویند در سوم لون را صافی کند و مخفف رطوبات
مفاصل بود و باه را زیاده کند و گرانی زبان را سود دهد و بهق و برص و تشنج و درد پهلو
وسینه و جگر و صلابت سپرز و مغص و فتق را نافع بود و بول و حیض براند و گزندگی
جانوران را سود دهد و سفیدی چشم زایل کند و تاریکی چشم که از رطوبت بود واسحق گوید
صفرا و بلغم را سود دهد و شربتی از وی یکدرم بود و گویند مضر بود بسپرز و اصلاح وی بتخم رازیانه
کنند و دیسقوریدس گوید در شکستن بادها و تقویت جگر بدل آن بوزن آن کمون
کرمانی بود و دو دانگ وزن آن عود قرنفل بود و گویند بدل آن بوزن آن کمون بود
و دو دانگ آن زراوند طویل بود و ابن مؤلف گوید برگ وج چون برگ ایرسا بود
باریک و بیخ وج بهم درشده و پیچ بود و طعمش تیز و بویش خوش بود وجشیرق
دیمهٔ خراسانی بود طبیعت آن گرم وخشک بود گرم و حب القرع بیرون آورد

وسبزی

وسبزی از وی یکمثقال بود و بدل آن شیح ارمنی بود ودع بپارسی کجک خوانند و بزرگ
وی را سفید مهره و کوچک وی را بشیرازی گوش ماهی خوانند وآن نوعی از صدف است و حیوان
سنج بود و وی پهن و پیچیده بود و ودع دراز و پیچیده و بقوت مانند صدف باشد
و بخاصیت مانند سنج و ابن مؤلف گوید ودع از جزایر دیبجات آورند میان سرندیب
و کولم در اخبار آورده اند که آن موضع شاخهای نارجیل در آب فرو برند تا ودع بدان آویزد
بیرون آورند و در خاک کنند تا گوشت آن حیوان بپوسد آنگاه بیرون آورند و ودع
بزرگ که آنرا شیخ گویند در غایت سفیدی بود و ودع دیدم که باطن آن بغایت سفید
و روشن بود مانند باطن صدف و بیرون او هم مانند صدف بود ودع نوعی از طیب
است وگفته شد ورل ورل شیخ الرئیس گوید بشکل وزغ و سام ابرص
بود و دنب وی دراز بود و سر وی کوچک بود و وی غیر سوسمار است و مخالف وی
در شکل سر و بدن گوشت وی بغایت گرم و فربه کن بود گوشت و پیه وی چون طلا
کنند و در وی قوت جاذبه بود و جذب سلی و شوک بکند سرگین وی مانند
سرگین سوسمار سفیدی چشم را زایل کند و موی بر داء الثعلب برویاند
و سرگین ورل کلف و بهق و توها را نافع بود و شریف گوید چون بکشند و همچنان
با خون در دیگ اندازند و با روغن بپزند تا مهرا شود جهت فوطه که در او کودکان
بود هیچ معالجه نیکوتر ازین نبود و رازی گوید پیه وی چون در خضاب مالند
با سیدی بغایت خضاب را رنگ گرداند و بدل پیه وی پیه سقنقور بود ورل المای
سقنقور است وگفته شد ورس نبات یمنی بود و نبات وی مانند نبات

کجید بود و گویند یکسال بکارند و ده سال باقی بود و ثمر بدهد و این مؤلف گوید در سرحد دهانه
کوهی کارند که آنرا امیکو گویند و بلندی آن کوه بیست فرسنگ بود و بیش از یک راه
ندارد و نیکوترین ورس آن بود که تازه و سرخ رنگ بود که بزردی زند مانند لون عصفر
و بشکل گل بابونه بود خرد و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم قابض و لطیف
بود کلف و نمش را نافع بود طلا کردن و چون بیاشامند بهق را سود دهد و سنگ
بریزاند و درد گرده و مثانه سرد را نافع بود و شربتی یکدرم بود و اسحق گوید مضرت
بشش و مصلح وی عسل است و گویند جامه که بوی رنگ کرده باشند پوشیدن وی
مقوی باه بود **ورد** جل خوانند بپارسی گل گویند و هر نوعی و زهری که باشد آنرا
گل گویند و گل سرخ را جرجم خوانند و گل سفید را وشیر نیکوترین آن تازه فارسی بود که
هنوز تمام شکفته بود و رایحه وی قوی بود و بغایت سرخ بود و طبیعت آن مسیح
ابن الحکم گوید سرد بود در اول و خشک بود در اول از دوم و گویند در سیوم متوسط
بود در غلظ و لطافت و تجفیف وی قوی بود از قبض و وی مقوی اعضای
باطن بود و لثه و اسنان و مصلح تن عرق بود در حمام بود و چون بخود بمالند و قطع تا بیل
کنند چون سحق کرده مستعمل کنند بیخ بن ران و بغل را نافع بود و گوشت در زخمهای عمیق
برویاند و صداع را ساکن کند و اقماع وی نفث دم را نافع بود و وی معده و جگر را نیکو بود
و سده که در جگر بود از حرارت بگشاید و حلق را نیکو بود چون با عسل بپزند و بدان
غرغره کنند و سکن وجع مقعد بود چون به پیه مرغ طلا کنند و بطبیخ وی حقنه کردن
قرحه امعا را نافع بود و تریاق مصلح بود ده درم از وی ده مجلس براند و سه درم از وی

حرارت

حرارت تب ربع را سود دهد و خشک وی مسهل بود و چون با عسل بپزند و بر معده
ضماد کنند قرحه آنرا نافع بود و چون در دهان نگاه دارند بخر و قلاع را زایل کند خاصه چون
با عدس و کافور بود و بوییدن تازه وی صداع گرم را ساکن کند و قوت دل و دماغ بدهد
و در بعضی مردمان زکام آورد و در بعضی عطسه را و مصلح وی بوییدن کافور بود و چون بر روی
وی بچسبند قطع شهوت باه بکند و دفع مضرت وی بجلاب از گل کنند و شیخ الرئیس
گوید جوهر وی مرکب بود از گرم و سرد مانند مورد و سردی وی در دوم بود و گرمی وی
در اول و مسهلی وی تلیین بود نه بیبوست بود و بعطریت ملایم جوهر روح بود و غشی و خفقان
گرم را نافع بود و چون آب وی اندک اندک تجرع کنند **ورد الحمار** ورد الحمار خوانند
و ابن ماسویه گوید آن گلیست که اندرون وی سرخ بود و بیرون زرد و طبیعت وی
سرد و خشک بود و بشیرازی آنرا گل تجه خوانند و در دری گویند و در اری بهار است
ورد منتن گلیست بد بوی بلون مانند گل سرخ و آنرا الیقون خوانند و طبیعت
وی گرم و خشک بود و بیخ وی محرق بود مانند عاقرقرحا **ورد الحمیر** نوعی از عود الصلیب است
که آنرا ذکر خوانند و گفته شد **ورد الزینه** گل خطمی است و ورد [illegible] خوانند و گفته شد
ورد فرا شقایق النعمان است و گفته شد **ورد الطب** کبیکج است و گفته شد
ورد صینی نسرین است و گفته شد **ورشان** بپارسی مرغ الیقی گویند گوشت وی
شکم ببندد و دشوار هضم بود و باید که با سرکه بپزند **ورق الخطمی** برگ [illegible] بود و چون
بر بهق طلا کنند قطع بوی نوره بکند و اگر آب آن در گوش چکانند کرم گوش بکشد و چون
بر ناف ضماد کنند کرم شکم بکشد **ورق الطرفا** برگ گز یابس و قابض بود و چون

بپزند و بر سپرز نهند و آب آن بر وی می ریزند نافع بود و مقوی لثهٔ مسترخی بود
ورق الدلب برگ چنار نیکوترین آن تازه بود طبیعت آن سرد و خشک بود و در بهای
کرم که در زانو بود ضماد کردن نافع بود و چون بکوبند نیکو و بر ریشهای تر افشانند خشک
گرداند و سوختگی آتش را نافع بود و وی بد بود حلق و بینی و چشم و گوش و از خواص
وی آنست که خفاش از وی بمیرد ورق الغرب برگ غرب چون بکوبند و بر جراحت
پاشند گوشت برویاند و آب وی چون بیاشامند علق از حلق بیرون آورد ورق الکرم
برگ رز چون نیکو بکوبند و ضماد کنند صداع که از گرمی بود ساکن کند و ضماد کردن آن را ملک
بر تهیگاه قطع اسهال بکند و خاییدن وی مقوی لثهٔ مسترخی بود ورق السرو نیکوترین
آن بود که از سرو کوهی گیرند طبیعت آن معتدل بود در گرمی و سردی و گویند گرم و خشک بود
و قابض محکم بی لذع ورق الاجاص برگ آلوی سیاه چون با شراب بپزند
و بدان غرغره کنند قطع سیلان مواد از ملازه و حلق بکند و چون مضمضه کنند قطع سیلان
مواد از لثه بکند ورق العلیق صفت آن در علیق گفته شد ورق البلوط سرد و قابض
بود و اندک تجفیف داشته باشد و چون بکوبند و بر جراحت پاشند گوشت برویاند
در تبهای دشوار باصلاح آورد ورق الزیتون معتدل بود در گرمی و سردی و خشک
بود در دوم چون بسوزند قایم مقام توتیا بود در داروهای چشم و چون با سرکه بپزند
درد دندان را نافع بود و آب پختهٔ وی چون در دهان نگاه دارند قلاع زایل کند
و ورق زیتون بری چون بر داء الحس طلا کنند سود دهد و چون با آب غوره بپزند
چندانکه مانند عسل گردد و بر دندان خورده طلا کنند قلع کند ورق الشوکة العربیة

برگ

برگ درخت مغیلان است و گفته شد ورق السمسم برگ کنجد سرد و تر بود چون
بکوبند و موی را بدان بشویند دراز و نرم گرداند و خشکی وی زایل کند ورق الکبر در کبر گفته شد
ورق الحنظل در صفت حنظل گفته شد ورق سوبجان در شنبلید گفته شد ورق
الاترج در اترج گفته شد ورق التوث در توث گفته شد ورق الطرف مجفف
بود و در وی قبض بود و چون بخایند و بر ریش نهند نافع بود و سودمند بود جهت بثرها که در دهن بود
ورق الزیتون الهندی گویند طالیسفر است و گفته شد ورق الغار در غار گفته شد
ورق النبق برگ کنار معتدل و مجفف و قابض و لطیف بود مقوی شعر بود و منضج اورام
و در وی تحلیل بود ورق المصطکی در مصطکی گفته شد ورق حبة الخضرا در حبة الخضرا
گفته شد ورق السوسن معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در اول مجفف
قرحها و بثرها بود چون بکوبند بر آن پاشند بی آنکه بگزد و ورق سوسن سفید صلابت رحم را
نافع بود ورق الخلاف برگ بید در وی مرارت و اندک قبضی بود و طبیعت
وی سرد و خشک بود و عصارهٔ وی در درد سپرز و صلابت آن و سرهٔ آنرا نافع بود
و مسهل صفرای محترق و سودا و بلغم بود و ناقص رحم و گزندگی عقرب را نافع بود
چون بیاشامند از وی تا یکدرم با شراب و چون ضماد کنند از بیرون هم سودمند
بود و وی بول براند با سکنجبین و اختناق رحم را نافع بود و مفاصل و النقرس
و دوالیهای گشنده ورق الازریون در آذریون گفته شد ورق الترنج ترنج
است و گفته شد ورد العلیق گل سگ گل سرد و خشک بود و در وی قبض و تجفیف و جلا
دم را نافع بود و نفث آن در دو رب و تجفیف معده ورد اللوز بهار بادام سرد و خشک

بود مقوی دل ودماغ ورد السفرجل هم سرد بود ومقوی دل ودماغ بود ورد التفاح هم سرد
بود ومقوی دل ودماغ بود ورد الکمثری طبیعت ومنفعت بهار بادام وسیب وبه
وامرود مانند یکدیگر بود ورد الطرخی در خیری گفته شد ورد الباقلا گل باقلا سرد وتر
بود ومسکن حرارت دماغ بود وچون سحق کنند در هاون رصاص ودر آفتاب نهند خضاب
نیکو بود موی را سیاه کند ورد الخشخاش سردتر بود ومسکن گرمی وخشکی بود که در دماغ حادث
شود وچون بر سر ضماد کنند سهر را نافع بود ومنوم بود ومسکن صداع گرم وزغه نوعی از
سام ابرص است ولیکن کوچکتر از وی است وازخواص وی آنست که عقرب را فرو برد
وگوشت وی سم مهلک است واگر در شراب افتد وبمیرد آن شراب سم قاتل بود وگویند
وزغ حرباست تحقیق وگفته شد وسیخ نباتیست کوهی که در سنگ روید وبهار بوی
لیمو کند مولف گوید بشیرازی لیمو دارو خوانند طبیعت آن گرم وخشک بود وسمه
ورق النیل است وطبیعت آن گرم بود در اول وخشک بود در دوم ودر وی قبض وجلا
بود موی را خضاب کند خاصه چون با حنا بود وسخ الاذن چرکی که در گوش بود چون بر داحس
طلا کنند وبر شقاق لب ودر گزیدگی افعی نافع بود وسخ کوار النحل ابن جلجل گوید
عکبر است وگفته شد وصاحب جامع گوید خطاست ومولف گوید تحقیق
آنرا مومیای نحل گویند وبزبان مگس داران آنرا بربوم گویند ودیسقوریدوس صفت
وی گفته که آن علکی خوشبوی بود مانند میعه وآن تحقیق مومیای نحل است منفعت
وی در صفت عکبر نیز گفته شد وطبیعت وسخ الکور گرم بود در دوم نزدیک بسیم
وجذب بلیغ کند از بدن اگر جوهر وی لطیف بود واگر بخور کنند سرفه کهن را نافع بود

وچون

وچون بر قوبا نهند زایل کند مولف گوید در دفع خوف وکسر وافتادن از جایی عمل مومیایی
می کند وبکرات رفته وشج اشق است وگفته شد وشق قردی یا گرم وخشک بود ومسخن
قوی بود ودر وی اعانت باه بود ومحرک جماع کرده وثبت را نیکو بود ومحرور مزاج را نیکو بود مصر
وادمان پوشیدن وی ایمن باشند از بواسیر وغد بادنجان است وگفته شد وقل مقل
خشک است وگفته شد ولیع جدال است وگفته شد وبین انگور سیاه است ودر عنب
گفته شد وشج گل سفید است در ورد گفته شد وطبیعت آن سردتر بود در دوم
باب الها هال قاقله صغیر است وگفته شد هاکول گویند جوسل است وگفته شد
تحقیق تراب الهالک است وگفته شد هبید حب حنظل است وگفته شد
هنبه حمار قبان خوانند وعتر قبان وآن جانوریست کوچک بسیار پای که در نشیب جهای
آب بسیار بود وچون با شراب بیاشامند عسر البول ویرقان را نافع بود وچون بدان
تحنک کنند با عسل طلا کنند بر ورم خناق را نافع بود وچون سحق کنند ودر پوست انار
کنند با روغن گل گرم کرده در گوش چکانند درد گوش را نافع بود واطهوریغس گوید اگر در خرقه
پیچند وبر صاحب تب بندند زایل کند وابن مولف گوید آنرا بشیرازی مهیک خوانند
هدهد پوپک مرغ سلیمان گویند خافقی گوید گوشت وی چون بپزند با آب وشبث
وصاحب قولنج گوشت وی بخورد ورق آن بیاشامد نافع بود واورده اند که اگر چشم وی
بر کسی بندند که نسیان بر وی غالب بود دفع آن بکند واگر بر بندند بر کسی که از رنج جذام
ترسد مادام که با وی بود ایمن باشد واگر نیز ابتدا کرده باشد موافق بود واگر بر وی
بخور کنند در خانه گزندگان بگریزند واگر آدمی با خود دارد وبر او خصم رود بر وی ظفر یابد

دهاجتهای وی اگنده کرده واین مؤلف گوید درخواص حیوانات آورده اند که اگر زبان وی با خود
دارند برعدو ظفر کردند واگر دل وی برخود آویزند باه را قوت دهد وخون وی چون در خفیدن چشم
چکانند زایل کند واگر مغز وی بخور کنند در برج کبوتر هیچ حیوان موذی گرد آن نگردد واگر
بدو چکیده همچنان است بر در خانه بیاویزند هرکه در آن خانه بود از چشم بد ایمن گردد واگر
معا را وی خشک کنند وسحق کنند وباروغن بجهند بیامیزند وبعد از ان عقب نف [?] رند
در موی مالند سیاه وجعد گرداند واگر بال وی برزنگی [?] بخور کنند بگریزند وگوشت وی
چون بخور کنند مسحور را نافع بود ویا برکسی را که بسته باشند گشاده گردد ودل وی چون خشک
کرده بکوبند وبا طلا بیاشامند قوت باه بدهد واگر خصیه وی با خود نگاه دارند
مردمان وی را دوست دارند وخصیه وی در زبان ودرازترین موی که در بال وی بود
در پوست بسته مرد بر ران بسته قوت مجامعت بدهد **هرنوه** قرنوه خوانند
وآن ثمر درخت عود است بمقدار فلفلی بود اندکی کوچکتر وبزردی مایل بود واز وی
بوی عود آید طبیعت وی معتدل بود وگویند گرم وتر بود وصاحب منهاج گوید مقوی معده و[?]
بود وطبیخ وی بول براند وسنگ بریزاند واسحق بن عمران گوید درد حلق را نافع بود وشکم
براند وبدل آن وزن آن قاقله صغار بود **هرد** عروق الصفر است وگفته شد **هرقلوس**
بقلة الیهودیه گویند وآن نوعی از هندبای بری است وبعضی گویند نوعی از شخار است
وبقلة یهودیه شریف گویند وصحیفه است والحق محقق است انرا هرقلو خوانند وبپارسی
تره دشتی وآن از انواع کاسنی بری بود ودر هندبا گفته شود **هرطولیون** نام است وگفته شد
هرطمان قرطمان گویند وآن حبیست میان گندم وجو طبیعت وی معتدل بود در گرمی

وسردی ومیل بتری داشته باشد وگویند سرد بود وگویند بغایت گرم بود وخشک وی
مجفف بود بغیر لدع ودر وی قبض قلیل بود **هزارچشان** نیز ازشان گویند یعنی
آن بپارسی هزارکز بود وبسریانی فاشرا گویند وگفته شد **هزار اسفند** حرمل است
وگفته شد **هشقیقل** هشقیقل است وگفته شد **هشت بهان** عود
هندی است وطبیعت آن گرم وخشک بود در سیوم وبخاصیت نقرس را سود دهد
بود وبدل آن قنطوریون باریک بود **هفت برج** ماذریون است وگفته شد
هلیون بطیخ است وگفته شد **هلیغا** هندبا است وگفته شود **هلموت**
حلیموت است وآن سلق جبلی است ودر حماض گفته شد **هلیانه** شاهترج است
وگفته شد **هلیون** بپارسی مارچوبه گویند ومارگیا واهل مغرب واندلس اسفراج
خوانند ونیکوترین آن بستانی بود تازه وطبیعت آن گرم وتر بود وگویند معتدل وگویند
گرم بود وورق آن مانند ورق رازیانه بود وصفت آن وتخم وی گفته شد واین
مؤلف گوید هلیون اما بیرون آید بر اد بالای رود ودر وی مفتح سده
احشا ومحلل آن بود وطبیخ وی عرق النسا ویرقان را نافع بود ودرد معا را سود دهد خاصه
طبیخ اصل وی وچون با شراب بپزند وطبیخ آن بیاشامند گزندگی رتیلا را نافع
بود وچون بطبیخ وی مضمضه کنند درد دندان را ساکن کند وتخم وی همین عمل کند وگویند
وی اشکم ببندد وگویند قولنج بلغمی وریحی وعسر البول را نافع بود وباه را زیاده
کند ودشواری زادن را نیکو بود و[?] کرده وشاید بود مصلح وی معتدل وتقطیر البول
که از برودت بود وسردی درد پشت ودرد کمر را نافع بود وسینه وشش را وطبیخ وی

چون سگ بیاشامد بکشد و گویند چون سر وی کپش پاره کنند و در شب فال کنند هلیون
در آنجا بروید و آب و تخم وی سک کرده و شانه بریزاند چون با عسل عقربی روغن بستان باشامند
وی معده را مضر بود و اولی آن بود که بجوشانند و بعد از آن با گوشت بپزند و طبری گوید اگر
بیخ وی خشک بر دندان نهند قلع کند بی رنج و فلاحه گوید اگر بیخ وی را سحق کرده بر بن دندان
نهند اگر فاسد شده باشد قلع کند و اگر درد معده بود درد ساکن کند و مجهول گوید طبیخ اصل
وی باه را زیادت کند و بدل آن حنجل بود **هک** بزبان هندی حلتیت است
و گفته شد **هندبا** بپارسی کاسنی خوانند بری بود و بستانی بود ببربرا یونانی
بعرلس و محوریون هم خوانند و ورق وی پهن تر از بستانی بود و بمعده نیکوتر بود بستانی را
بیونانی اندیقیا خوانند و آن دو نوع بود یک نوع ورق وی پهن بود نزدیک بکاهو و یک
نوع ورق وی باریکتر بود و در طعم وی تلخی بود و نیکوترین آن بستانی ترشیرین بود
و فاضلترین آن شامی بود و آنرا اطونیا گویند و طبیعت آن سرد و تر بود در آخر درجهٔ اول
و گویند سرد و خشک بود در اول و گویند خشکی وی در دوم بود ببربرا اطوحشقون گویند
بپارسی و بیخ دراری گوید اقوی بود از بستانی در جمیع احوال و عصارهٔ وی استسقا را نافع
بود و سدهٔ جگر بگشاید و دفع سمها کند چون بیاشامند خاصه عقرب و مار و زنبور و تب
ربع زایل کند و بر گزندگی عقرب ضماد کردن نافع بود و چون آب وی با زیت بیاشامند
با زهرها ادویهای کشنده بود و مقوی قلب را و عین وی سفیدی چشم زایل کند
و هندبای بستانی به برودت در وی بیشتر بود که دبری مقوی معده بود و سدهٔ جگر
و سپرز بگشاید و حرارت خون و صفرا بنشاند چون آب وی بگیرند و بجوشانند و کف

وی

وی بگیرند و با سکنجبین بیاشامند سده بگشاید و در رطوبات عفن پاک گرداند
و تبهای دراز را سود دهد و کاسنی کیموس نیکو دهد و وی نافعتر از کاهو بود در تفتیح
سده و در تابستان تلخی وی زیادت گردد و بسبب آنکه با پس اندک میل بحرارت
داشته باشد نزدیک باعتدال و ضماد کردن خفقان را سود دهد با آرد جو و با سفیداج
طلای سرد بود و ضماد کردن بر نقرس و درد چشم گرم دهند با سکنجبین غثیان و هیجان صفرا
و حرارت معده ببرد و شکم ببندد و تب ربع و گزندگی جمیع جانوران و مار و زنبور و عقرب
و سام ابرص ضماد کردن با سویق نافع بود و چون با آب کاسنی خیار چنبر حل کنند
و بدان غرغره کنند ورم حلق را سود دهد و مسکن غثی و هیجان صفرا بود و هندبای الطعم
بود و مصلح وی رشاد بود و نوعی از کاسنی بری است که آنرا مندیل خوانند و گفته شد
و کاسنی شامی که آنرا اطونیا خوانند معتدل ترین کاسنیها بود و کیموس وی نیکوتر
بود و مسیح گوید وی میان کاسنی و کاهو بود و طبری گوید لطیفتر از کاهو بود و غذا اندک
تر دهد و چون ورق وی بکوبند و بر ورم گرم نهند سرد کند و بگدازد و آب وی با آب
رازیانه تریاق زهرها نافع بود و بیخ وی از تخم وی بعوت تر بود در منفعت و پوست
بیخ وی با تستعمل بود **هوم المجوس** هرانه گویند و گفته شد و آن درختی است که در جاهای نمناک
میروید مانند درخت یاسمین و مجوس در وقت زمزمه استعمال می کنند و شکوفه
آن بشکل اشبیع ماند و این مولف گوید آنرا بشیرازی زرد روباه گویند **هیوفاریقون**
هیوفاریقون و انوروسامن نیز گویند و فوریون و آن دوایی رومی است و آن قضبانی
و زهریا و خشبی بود و سرخ رنگ برنگ سماق بغدادی بغایت سرخ اگر صاحب

منهاج آورده که سرخی وی کمتر از سرخی سماق بود و هم او آورده که حب بلسان است
و هر دو سهو است و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک بود در آخر آن ملطف و محلل
اورام بود و ضماد کردن ورق آن سوختگی آتش را نافع بود و چون بپزند و با شراب بیاشامند
چهل روز پیاپی عرق النسا را نافع بود و حیض و بول براند و اگر از زر اسود دهد و ثمره
وی مسهل مره بود زرد و بیندازد و آب ورق وی چون بیاشامند نقرس را نافع بود
و دیسقوریدس گوید بدل وی با بوزن وی بیخ ادخر و نیم وزن آن بیخ کبر بود **هوجوه**
هر فقد اس نیز گویند و آن عصی الراعی است و گفته شد **هوفسطیداس**
صاحب منهاج گوید عصاره لحیة التیس است و گفته شد **هوفلوس** خس الحمار است
و گفته شد **هیضان** فجل بری است و گفته شد **هیشیر** کنگر بری است درازی
قد آن از یک گز زیادت بود و میانه آن تهی بود و شکوفه وی اول بلون بنفشه
و به آخر سفید شود و میان آن شکوفه مانند پنبه شود و اگر از آن پنبه در گوش کسی افتد
کری آرد و این مولف گوید این شکوفه وی اول بلون بنفشه و به آخر سفید شود
این شکوفه وی چون بپزند و طبیخ آن بیاشامند سودمند بود **هیل** هال است
و گفته شد **هیرون** قصب است و گفته شد **هیزارما** نعنع است
و گفته شد والله اعلم **باب الیا** **یاسمون** یاسمین است
و بجلاه نیز گویند شیرازی گل یاسم خوانند و آن سفید بود و زرد بود و گویند ازرق نیز
بود و عیسی بن ماسه گوید دو نوع است زرد و سفید و سفید بقوت تر بود در حرارت
و یبوست و خوشبوی تر بود و مسیح بن الحکم گوید طبیعت وی گرم و خشک بود در آخر

درجه

درجهٔ دوم و اول سیوم ملطف رطوبات بود و کلف زایل کند و صداع بلغمی را نافع بود
بوییدن آن ریاح غلیظ که در دماغ بود و بحاب اللقوه دماغ را نافع بود و مفتح سده بود
و عرق النسا را سود دهد و فوع زرد وی محلل و ملین هر عضو سرد بود و مرکوم را نافع بود و محرور را
صداع آرد و مصلح وی روغن گل و سرکه بود و دیسقوریدس گوید گرم است در درجه دوم بود و حب
القرع و حیات بیرون آرد و چون سحق کنند خشک کرده و با عسل بسرشند و بیاشامند و شریف
گوید چون از آب یاسمین سفید بیاشامند سه روز هر روز ده درم قطع نزف ارحام بکند
و چون سحق کنند و بر مویی سیاه بپاشند سفید گرداند **یاقوت** نیکوترین آن سرخ رمانی
بود و این مولف گوید یاقوت بخاصیت روح را تربیت کند و حرارت غریزی
برافروزد و جمله قوتهای حیوانی را قوت دهد و تقویت کند و دوام نگاه داشتن دل را
قوت دهد و فرح بخشد و تشنگی بنشاند و نشاط بیفزاید و خون را صافی کند تا بحدی
که اگر بر مرده ببندند خون او دیر فسرده شود و دارنده آن در چشم مردمان باشکوه بود و از علت
طاعون و فساد وبا ایمن بود و در مجامع معرفت زهرها دفع کند و دردهای چشم
روشنایی بیفزاید و صحت چشم را نگاه دارد و وسواس و خفقان و ضعف دل را نافع
بود و گویند چون از خود بیاویزند منع جمود دم بکند و بغایت مفرح بود تا بحدی که دارندگان
نگاه دارند تفریح بخشد **یبروح** دو نوع است یکی بیخ لفاح بری است و یکی را یبروح الصنم
گویند و آن بصورت انسان بود و نجمه ایمان یبروح الصنم نام نهاده اند و مولف
گوید در حدود گرمسیر شیراز نزدیک قلعه شهریاری می باشد و قد آن از یک وجب
کوتاه تر بود و دو دست و پای داشته باشد و بلون سفید بود و بعضی گویند بر اسک می کنند

اززمین وازا سکندر خوانند و این معقول نیست و نیکوترین وی آن بود که فربه باشد
و طبیعت وی سرد بود در سیوم و خشک بود در اول سیوم مخدر و منبت بود و اگر برورق
وی برص را بمالند یک هفته زایل کند پی الکم ریش کند و بر ورم های صلب و دنبلات
و ضماد زیر طلا کردن نافع بود و چون کوفته بر مفاصل ضماد کنند نیکو بود و اگر کسی را احتیاج بود
بقطع در شراب بیاشامند بیهوش شود بخود و از خوردن وی همان عارض شود که از خوردن
افیون و وی باه سست و ضعیف بود و اگر در شراب کنند مستی زیاده کند و بهترین آن پوست
بود و بو بیدن آنچه ورق وی سفید بود و از اساق نبود و ذکر خوانند منبت بود مداوای وی
بقی کنند بآب گرم و عسل و شبت و مصطکی با عسل و درد سفید و شیر تازه بیاشامند یبروح را
در محبت خواص بسیار بود گویند اگر کسی ام شخصی که خواهد چون یبروح بر کند هم در زمان
هر عضو یبروح که بیند از دو همان شخص را آن عضو جدا کنند و خیلی خواص دیگر دارد که غیر
طبی است بدان سبب اینجا یاد نکردیم **یتوع** هر نباتی که وی را لبنی محرق مقطع بود
ازرا یتوع خوانند مانند شبرم و عشر و لاغیه و مازریون و عرطنیثا و ماهودانه
و غلقا و امثال آن و اصناف آن بسیار است و هم بد باشد و اقوی ترین از یتوعات
لبن بود بعد از آن تخم پس بیخ پس ورق و طبیعت آن گرم و خشک است در چهارم
و گویند در دوم و از خواص وی آنست که در هر که آب اندازند که ماهی در آن بود بر روی
آب افتد و لبن وی موی را بسترد و چون بدان لطوخ کنند خاصه در آفتاب و آنچه
بعد از آن بر آید ضعیف بود و اگر مکرر کنند دیگر نروید و اگر بر دندان خورده نهند قلع
کند و بواسیر را نافع بود و قطع کند و مسهل بلغم و اخلاط غلیظ بود و صفت بر یکی دراب

خود گفته شد و گویند بدل آن در تفریح بلغم و مانند نیم وزن آن سکبینج بود **یحضض**
نوعی از کرفس بزرگ است و از ا مشرقی خوانند و انواع کرفس گفته شد و گویند بطراسالیون است
یلدره قسوس است و گفته شد **میلقد** خاما قطی است و گفته شد **یربوع** بپارسی
موش دشتی گویند گوشت وی غذا بسیار دهد و شکم براند **یراع** قصب است بپارسی
نی گویند و در قاف گفته شد **یرامیع** هیون است و گفته شد **یرنا** حنا است و گفته شد
یشف یشب خوانند و در حجر الیشب گفته شد **یعقوب** کبک نر است گفته
شد **یعضد** خندریلی است و گفته شد **یغیضا** ریباس است و گفته شد
یقطین نزدیک عام کدو بود و در لغت هر درختی که وی را ساق افراشته نبود مانند کدو
و خربزه و خیار و کدو و امثال آن بود **یلنجوج** عود هندی است و گفته شد **یمام** نفتتین است
و گفته شد **ینبوت** خرنوب نبطی است و گفته شد طبیعت وی سرد و خشک
بود در سیوم و گویند خشکی وی در دوم بود و گویند گرم بود و آن در صحرا ها بن دیوار و بستانها روید
و ثمر وی مانند گرده گوسفند که جگر بود و بلون سرخ بود که بسیاهی زند و در مصر حب الکلی خوانند
و دانه خرنوب شامی مانند یکدیگر بود و بطبیخ وی مضمضه کردن درد دندان را نافع بود
و در طبیخ وی نشستن مقوی مقعد بود و وی سیلان حیض مفرط را سود دهد خوردن و بخور بر تفی (?)
و مغص و اسهال را نافع بود و بر ثالیل مالیدن بخت زایل کند و خلط وی بد و ثقیل بود
خاصه چون تر خورند و بشیرازی کور گویند **یحوص (?) یتشون** تافسیا است و گفته شد
یسحق (?) ینق بلغت اهل اندلس انجره است و گفته شد **ینمه** نباتی است که بشیرازی
سنبل دوده خوانند و در جراحات در حمام تازه بکار دارند تمت المجلد الاولی من کتاب اختیارات بدیعی

بدانکه این مقاله دوم است از اختیارات بدیعی در مرکبات مشتمل والله الموفق
والمعین والیه المصیر **باب الاول فی المفرحات** مفرح
یاقوتی که خفقان و وسواس دل را قوت دهد و نشاط تمام آورد و خاصیت
آن بسیار است **صفت آن** مروارید ناسفته هشت درم بسد چهار درم یاقوت
رمانی دو درم زر محلول نقره محلول از هر یک یک مثقال حجر لاجورد یک مثقال و نیم
لعل و عقیق و یشب از هر یک سه درم طباشیر سفید صندل مقاصری از هر یک پنج درم
کهربا گل نیلوفر زرشک بیدانه از هر یک سه درم صندل سرخ طین مختوم از هر یک
دو درم کشنیز خشک تخم گل از هر یک سه درم در بعضی نسخها افتیمون شش درم
می کنند و در بعضی نه سایج هندی زرنباد درونج عقربی از هر یک یک درم و نیم
عود هندی پوست اترج گاوزبان از هر یک سه درم بهمنین از هر یک دو درم
بادرنجبویه ریوند چینی از هر یک دو درم کافور قیصوری عنبر اشهب از هر یک
سه درم مشک ترکی نیم درم مثقال ابریشم مقرض سه درم شیر آمله و هلیله کابلی
از هر یک سه درم گلاب نبات مصری از هر یک یکمن شراب سیب خالص
آب انار شیرین از هر یک ده مثقال اگرچه در نسخها شراب سیب یکمن و آب انار
چهل درم گفته اند اما این نسخه مستعمل است شراب به بیست درم داروها
کوفته و بیخته مجموع با نبات و گلاب بقوام آورده بسرشند و شراب به و سیب
و آب انار اضافه نکنند و در ظرف چینی کنند و چهل روز در میان جو نهند بعد
از آن استعمال کنند و شربتی نیم مثقال تا یک درم **مفرح معتدل** خفقان و وسواس

وضعف

وضعف دل زایل کند و نشاط آورد **صفت آن** مروارید ناسفته بسد
گاوزبان عود خام از هر یک پنج درم کهربا تخم کاسنی سادج هندی تخم
بالنگو فرنجمشک کشنیز خشک از هر یک دو درم و نیم صندلین آمله منقی
طباشیر سفید از هر یک چهار درم درونج عقربی یک درم افتیمون ورق گل
سرخ از هر یک سه درم زرنباد دو درم و در بعضی نسخه سنا مکی سه درم
بیکنند و در بعضی نه زعفران عنبر از هر یک یک درم کافور نیم درم مشک ترکی
و رگی خشخاش سفید بنفشه گل ارمنی از هر یک دو درم زر ورق و نقره ورق
از هر یک یک درم اگر زر و نقره مثقال بود نشاید عسل نیم مثقال جمله کوفته و بیخته
با شراب سیب خالص یا شراب حماض بسرشند شربتی یک درم تا یک
مثقال و اگر شراب سیب خواهد صد و هشتاد مثقال شراب سیب و زرین
شراب حماض کنند بهتر باشد **مفرح سرد** خفقان گرم را سودمند بود
قوت دل بدهد **صفت آن** ورق گل سرخ و طباشیر از هر یک دو درم کشنیز خشک
بریان کرده و صندل مقاصری از هر یک دو درم تخم تورک و بهمن سفید و گاوزبان از
هر یک دو درم زرشک بیدانه شش درم مروارید ناسفته و کهربا و بسد از هر یک یک درم
و در بعضی نسخها کافور نیم درم و زعفران نیم درم داخل می کنند و در بعضی نه مجموع کوفته و بیخته
به نبات و عرق بید مشک بقوام آورده داروها بسرشند شربتی یک درم تا یک مثقال
بود **مفرح گرم** خفقان سرد و ضعف دل را بغایت سود دهد **صفت آن** گاو
زبان بادرنجبویه بهمن سرخ و سفید از هر یک هشت درم آمله مقشر خولنجان نیده

وخشک کرده و بریان کرده بیست درم تخم فرنجمشک هشت درم عود قماری ده درم گل مختوم و مروارید ناسفته
از هر یک یکمثقال زعفران یکدرم قرنفل بسد و کهربا و زرنب و گشنیز خشک از هر یک
دو درم کبابه سه درم گل سرخ و صندل مقاصری از هر یک نیمدرم عسل چهار یک یاقوت و زر محلول
و نقره محلول از هر یک نیم درم دارچینی دو درم زرنباد سه درم درونج عقربی یکدرم و نیم
منقا نیم قند سفید یکمن و نیم کهربا و بسد باید که سوخته بود داروها را کوفته و بیخته در قند
صافی حل کنند و داروها بدان بسرشند شربتی یکمثقال بود **مفرح سرد** نوع دیگر خفقان
و ضعف دل که از گرمی بود زایل کند **صفت آن** طباشیر دو درم گاوزبان ده درم
شیر آمله پانزده درم عصارهٔ زرشک پنجدرم صندل مقاصری سه درم بهمن سرخ و سفید
از هر یک دو درم ورق گل سرخ پنجدرم درونج و گشنیز خشک و پوست بیرون پسته
و مروارید ناسفته و کهربای سوخته از هر یک دو درم زعفران نیمدرم یاقوت چهار دانگ
زر ورق یکمثقال آب نقره ورق یکمثقال سیب ترش چهل درم حماض چهل درم قند سفید
دو من صافی کرده بقوام آورند و داروها بدان بسرشند شربتی یکدرم **مفرح گرم** نوع دیگر
خفقان و ضعف دل که از سردی بود زایل کند **صفت آن** زرنباد و درونج عقربی
گاوزبان از هر یک سی درم بادرنجبویه سه درم کوفته و بیخته بشراب سیب بسرشند
شربتی یکمثقال **مفرح جواهر** نسخهٔ خواص رشید خفقان و وسواس و ضعف دل
را بغایت سود دارد و جگر را گرم کرده و دماغ را قوت دهد و رنگ روی را صاف
گرداند و نشاط آورد و باد سوداوی دفع کند جهت قوت دل بغایت بود و خواص
وی بسیار است کوتاه کردیم **صفت آن** یاقوت سرخ دو مثقال یاقوت زرد

چهار مثقال

چهار مثقال یاقوت کبود چهار مثقال لعل سه مثقال فیروزه سه مثقال زمرد یکمثقال و نیم عقیق
چهار مثقال حجر یشب سه مثقال بسد دو مثقال لؤلؤ ناسفته چهار مثقال حجر لاجورد
دو مثقال تخم فرنجمشک پنج مثقال ابریشم محرق سه مثقال ورق قرنفل سه مثقال پوست
بیرون پسته چهار مثقال آمله مقشر دو مثقال پوست هلیله کابلی دو مثقال بادرنجبویه
چهار مثقال گل نیلوفر سه مثقال صندل سرخ و سفید تخم بادرنجبویه قرنفل دارچینی کبابه چینی
از هر یک سه مثقال بادرنج دو مثقال درونج عقربی چهار مثقال طین ارمنی دو مثقال طین
مختوم چهار مثقال طباشیر سفید پنج مثقال مشک ترکی یکمثقال و نیم زر ورق و نقره ورق
گل و دارچینی از هر یک چهار مثقال کافور قیصوری نیم مثقال قاقله کبار سه مثقال سنبل الطیب
سادج هندی و بهمن سرخ از هر یک [illegible] مثقال بهمن سفید چهار مثقال آب سیب اصفهانی یکمن آب
حماض نیم من آب [illegible] اصفهانی یکمن گلاب یکمن عرق بیدمشک دو من نبات مصری دو من
نبات با عرقها و آب سیب بقوام زیاده آورند و چون فرود آورد آب حماض بر و
ریزد و داروها بدان بسرشند شربتی نیمدرم تا یکدرم **مفرح دلگشای** منتقل ضعف
دل و وسواس سوداوی و خفقان زایل کند و دل را قوت دهد و نشاط بهجت تا [illegible] آورد
صفت آن مروارید ناسفته سه درم بسد یکدرم و نیم کهربا یکدرم لعل یک مثقال
یاقوت زرد نیم مثقال یشب یکدرم قرنفل یکدرم بهمن سرخ دو درم کبابه چینی و بهمن سفید
از هر یک یکدرم زرنباد نیمدرم تخم بادرنجبویه سه درم سادج هندی یکدرم درونج عقربی نیم مثقال
پوست بیرون پسته سه درم اترج سه درم گاوزبان سه درم صندلین از هر یک سه درم
گشنیز خشک دو درم ورق گل سرخ سه درم دارچینی یکدرم آمله مقشر پنجدرم عصارهٔ زرشک ده درم

طین ارمنی دو درم عود یک مثقال کافور قیصوری نیم درم زعفران دو دانگ عنبر اشهب نیم مثقال مشک
ترکی دو دانگ و نیم زر ورق و نقره ورق از هر یک نیم مثقال شراب حماض مصری غیر شراب سیب
صفهانی چهل مثقال بهمن سرخ و سفید و سنبل الطیب و قاقله و قرنفل و ساذج هندی و اشنه از هر یک
یک درم و بعضی نیم درم می کنند و مشک خالص نیم درم و اگر دو دانگ بود شاید کوفته و بیخته با سه چندان
عسل که آتش ندیده باشد بسرشند شربتی یک مثقال و قوت این تا سه سال باقی ماند دواء
المسک حلو زرنباد و درونج عقربی از هر یک یک درم مروارید ناسفته کهربا و بسد و ابریشم مقرض
از هر یک نیم درم بهمن سرخ و سفید و ساذج هندی و سنبل الطیب و قاقله و قرنفل و اشنه و جند بیدستر
از هر یک چهار درم زنجبیل و دار فلفل از هر یک نیم درم یا دو دانگ کوفته و بیخته با سه چندان عسل که آتش
ندیده باشد بسرشند شربتی یک درم یا یک مثقال نافع بود دواء المسک تلخ خفقان و درد
حلق و رطوبت معده دفع کند صفت آن سنبل و مر و مشک ترکی و ساذج هندی از
هر یک دو درم زعفران و دانه خواه و تخم کرفس از هر یک چهار درم [illegible] و افسنتین رومی از هر یک
هشت درم ریوند چینی شش درم جند بیدستر یک درم و نیم تا یک درم مجموع کوفته و بیخته بغیر از مر
و مر را حل کنند و یکدو روز بنهند و بپالایند و بر آن کنند و با سه چندان عسل مصفی بسرشند شربتی
نیم درم تا یک درم و قوت این دواء المسک تا سه سال می رود مفرح مسیحی نسخه مولف قوت دل
و دماغ و جگر و معده بدهد و قوت پشت و گرده زیاده کند و نعوظ تمام آرد و منی را بیفزاید
و باه را قوت دهد و اشتهاء طعام باز دید کند هضم را قوت دهد صفت آن قرفه
نیم درم خولنجان سه درم قرنفل و جوز الطیب و قاقله صغار و کبابه و تخم فرنجمشک و ورق قرنفل
از هر یک سه درم کاوزبان نیم درم بادرنجبویه نیم درم سنبل و اشنه از هر یک چهار درم زعفران دو درم

مصطکی

٣٠٧

مصطکی سه درم بهمن سرخ و سفید از هر یک چهار درم ساذج هندی دو درم زنجبیل و دار فلفل از هر یک یک درم
پوست اترج سه درم ورق گل سرخ نیم درم سعد هندی یک درم لسان العصافیر و بسباسه از هر یک سه درم
عنبر اشهب دو درم مشک تبتی نیم درم لعل یک درم مروارید ناسفته یک درم کهربا یک درم زر ورق نیم مثقال
نقره ورق نیم مثقال جزو اعظم خوب پنج مثقال و اگر بعسل خواهند دو وزن ادویه عسل و اگر قند خواهد
سه وزن ادویه قند و اگر معجون خواهد چنانکه باید بکند و بیست درم روغن بادام در او مالیده کوفته
و بیخته بدان چرب کنند و بقند خواهند چنانکه پخته بود خشخاش دو درم با ادویه بکوبند و بر سر آن بریزند
و بقند سرشند باب الثانی فی المعاجین معجون سقنقور خاصه من املاء
مولی الاعظم الاعلم بقراط الزمان و جالینوس العهد و الاوان معین الملة و الدین باه را قوت
دهد نشاط زیاده گرداند گرده و پشت و دل و دماغ را قوت دهد و نعوظ تمام آورد صفت آن
شقاقل مصری و بهمنین و بوزیدان و سورنجان مصری و بسباسه از هر یک نیم درم و تودری و بیخ از
هر یک چهار درم سر و سقنقور پانزده مثقال خصیة الثعلب پانزده درم کبابه سه درم قضیب
گاو خشک کرده و سوده و مغز حب الزلم و مغز جلغوزه و مغز حبة الخضرا و مغز نارجیل
و لسان العصافیر و خولنجان و قاقله و کبابه و تخم شلغم و دار فلفل از هر یک نیم درم زنجبیل سه درم
نارمشک و فرنجمشک و صندلین و خشخاش سفید و گاوزبان و ورق گل سرخ و بادرنجبویه
تخم بلیون و اسارون و قرفه و درونج عقربی و خیربوا و تخم ترفه و ورق قرنفل و کزبوا
و اشنه سفید از هر یک نیم درم زعفران پانزده درم سعد هندی و زرنب و تخم بادرنجبویه
و زرنباد و مصطکی و تخم گزر و تخم اسپست از هر یک سه درم عود خام نیم درم عنبر اشهب
ده درم مشک ترکی یک مثقال نیم سنبل الطیب ده درم ساذج هندی سه درم لعل یک درم و نیم

یاقوت زرد یکدرم شب سه درم لؤلؤ ناسفته نیم درم کهربا سه درم زر محلول ونقره محلول از
هریک سه درم جزو اعظم خوب سوده صد مثقال عسل بقدر حاجت **معجون ابوب کبیر** این نسخه از
از املاء المولی المرحوم معین الدین محمد طبیب است منی بیفزاید وگرده و پشت را قوت دهد
ومثانه را پاک کند از بلغم وریگ ونعوظ تمام آورد ودل ودماغ را قوت دهد ونشاط زیاده کند **صفت آن**
مغز پسته مغز فندق مغز بادام مغز چلغوزه مغز بن مغز حب الزلم مغز گردکان مغز حب قلقل
کنجد مقشر از هر یک پنج مثقال بادرنگ ده مثقال مغز نارجیل ده مثقال خصیة الثعلب پنج مثقال دارچینی
پنج مثقال شقاقل مصری پنج مثقال بهمن سرخ ده مثقال بهمن سفید وتودری از هر یک پنج مثقال گاوزبان
نیم درم لسان العصافیر ده مثقال مغز دماغ گنجشک نه مثقال قضیب گاو سه مثقال بوزیدان سه مثقال
تخم بابونه پنج مثقال فرنجمشک نیم درم خسک بری نیم درم زرنباد ودرونج وزنجبیل ودارفلفل
وبسباسه وتخم بادرنجبویه از هر یک سه درم عنبر اشهب پنج مثقال مشک ترکی نیم مثقال
عود خام ده درم زعفران یکدرم مصطکی ده مثقال مروارید ناسفته نیم درم لعل ده درم یاقوت
کبود یک مثقال زر محلول ده مثقال نقره محلول سه مثقال قند یکمن دارکر عسل خواهند همین **معجون**
اسرار الاطبا این نسخه از ان مولانا مسیح الزمان شمس الدین بن جلال اردبیلی است وخاصیت
آن بسیار است اما بیشتر مخصوص است بچند چیز که گفته شود اول باه زیاده کند ومجامعت
ودل ودماغ را قوت دهد ونشاط آورد ده مثقال بعد از مجامعت کنند تا از عرق النسا وفتور
ونقصان مجامعت ونقصان منی وجمله امراض عصبانی ایمن گردد وشربتی از سه درم تا
سه مثقال بود **صفت آن** شقاقل وخولنجان وخصیة الثعلب وبهمن سرخ وسفید ولسان
العصافیر از هر یک سه درم سرنه سقنقور سه درم حب البان حب الیلبان دارفلفل سفید

ومغز تخم

٣٠٨

ومغز تخم خربزه وتخم خیارین وتخم جرجیر وتخم جزر وتخم کندنا وتخم پیاز وتخم شلغم و تخم
اسپست وخشخاش سفید وخسک دانه وتخم تربزه وتخم شبت وتخم جرجر شامی
کر دو قوت وتخم بلبلون وخسک بری از هر یک ده درم دارچینی و قرنفل و سنبل
الطیب و اسارون وبسباسه وکبابه چینی وسلیخه ودارفلفل وقرفه وجوز الطیب
ودار مشک وعود خام وعنبر اشهب وزعفران از هر یک مثقال مشک ترکی دانگی ونیم نارجیل
ومغز بادام ومغز پسته ومغز حب صنوبر ومغز حبة الخضرا ومغز حب القطن وکنجد مقشر
از هر یک هفت درم زنجبیل وبوزیدان وقسط شیرین ومغز حب الزلم ودرونج عقربی
از هر یک ده درم ادویها باهم بکوبند وعنبر ومشک وزعفران باهم بعد از ان با سه چندان
عسل کف گرفته بسرشند ودر ظرف کاشی یا چینی کنند وشربتی از سه درم تا سه مثقال واین
معجون مجرب است **معجون لؤلؤی** واین نسخه جالینوس است ومر این را هفت
خاصیت است قضیب سخت کند واوعیه منی بگشاید واعصاب دماغی را
قوت دهد وشهوت زیادت کند ودر خون تغیری عظیم پیدا کند چنانچه منی بقوت
هرچه تمامتر بیرون آید ونعوظ بسیار آرد ودوستی مرد ودل زن زیاده کند **صفت آن**
مروارید ناسفته بسد از هر یک یک مثقال افیون وبهمن سفید از هر یک یکدرم کاکنج واهل
سبلاب از هر یک نیم مثقال تفاح اذخر وسعد وکزمازج از هر یک نیم درم سلیخه ودارچینی
واسارون ومصطکی از هر یک دانگی ونیم صمغ عربی وکثیرا از هر یک دانگی باهم چندان عسل
کف گرفته بسرشند ودر ظرف آبگینه نگاه دارند ودر وقت خواب وهنگام مجامعت
یک مثقال با آب فاتر یا شراب **معجون عطائی** واین نسخه از ان مولانا منصور

مولانا صدرالدین تبریزی است جهت سرعت انزال نظیر ندارد و مجربست و آزموده صفت
آن لسان ذکر و علک رومی و جفت بلوط و بزر العنب از هر یک ده درم عسل بوزن
ادویه جفت بلوط و کندر را نیز باهم بکوبد و لسان و علک باهم شربتی دو مثقال خورد و غذا
دو نوبت کباب مناسب باشد نوعی دیگر که همین فایده دارد و مستعمل مولف کتابست
صفت آن بلوط و گلنار و سوخته و لسان ذکر از هر یک ده درم کمون کرمانی و نانخواه و کردیا
از هر یک پنج درم پوست بلیله و پوست هلیله زرد و املج مقشر و هلیله سیاه از هر یک سه درم گشنیز
خشک ده درم مجموع کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی دو مثقال بامداد
و شبانگاه و غذا دو نوبت کباب خورد بسیار فایده دهد معجون نوع دیگر که منسوب بخواجه رشید
است تقطیر بول را نافع بود و در دفع سرعت انزال مدخل تمام دارد صفت آن کبابه چینی
و قرنفل و دارفلفل و سنبل الطیب و خصیة الثعلب و مصطکی و نانخواه از هر یک سه درم عسل سه
وزن ادویه شربتی از یکمثقال تا دو درم غذا کباب یا آب گوشت یا زرده تخم مرغ باشد
معجون لبوب کبیر و این نسخه از آن مولف کتابست و خاصیت وی آن است که
دل و دماغ را قوت دهد نشاط زیاده کند منی بیفزاید گرده و پشت را محکم گرداند و قضیب
سخت شود و نعوظ تمام آورد و در مجامعت قوت تمام بدهد چنانکه مفعوله بگرید صفت آن
مغز بادام و مغز فندق و مغز پسته و مغز حب قلقل و مغز حبة الخضرا و مغز گردکان و مغز
نارجیل و مغز دانه اقلامک که آنرا اجاری الملک گویند و مغز چلغوزه و مغز تخم خربزه
و مغز حب الزلم کنجد مقشر خشخاش سفید از هر یک ده درم کبابه و قرفه و خولنجان و دارفلفل و زنجبیل سفید
و شقاقل از هر یک پنج درم مصطکی بسباسه لسان العصافیر سنبل الطیب از هر یکی سه درم بهمن سرخ

تخم بلیون

تخم بلیون و توذری و بوزیدان و مغاث و تخم جزر و تخم شلغم و تخم اسبست تخم پیاز از هر یک
شش درم خصیة الثعلب فربه ده مثقال گرده خشک بزی کش و زهار و قضیب گاو خشک
کرده سوده از هر یک چهار درم مغز گنجشک نر که در وقت هیجان گرفته باشند ده درم زعفران
و زنجبیل و مار مشک و قرنفل و دارفلفل هر یک سه درم عسل بقدر حاجت شربتی دو مثقال
غذا قلیه یا نخوداب یا کباب با پیاز خام یا آب گوشت مناسب باشد و از ترشی
و ترشی و سردی احتراز کنند معجون لبوب مستعمل خاصیت وی آنست که منی بیفزاید
و گرده را قوت دهد و نعوظ تمام آورد و سردی و ریگ از مثانه پاک کند و این مجربست
صفت آن مغز بادام و مغز پسته و مغز فندق و مغز جوز و مغز نارجیل و مغز چلغوزه
و مغز حبة الخضرا و مغز حب الزلم و مغز حب قلقل و کنجد مقشر و تخم جزر و بوذری
و تخم شلغم و تخم اسبست و تخم خیار و لسان العصافیر و تخم انجره و بهمن سفید و زنجبیل و دار
فلفل و کبابه و بهمن سرخ و دارچینی و خصیة الثعلب و قرفه و شقاقل و خولنجان و تخم بلیون
از هر یک شش درم بعضی از اطبا از انجره احتراز کنند که سمیت دارد و مولف تجربه کرده است
ضرر ندارد و در قوت باه بعد خصیة الثعلب چیزی با آن نرسد خاصه چون با شیر
گاو بریان خورند سه روز پیاپی و صاحب منهاج گفته است که چون با ثلث
خورند مقوی باه بود لیکن بسیر مسهل آن است و دفع سمیت آن بکند معجون
فلاسفه بقول رفیع الدین صفت آن بلیل ده درم دارفلفل ده درم زنجبیل ده درم
دارچینی ده درم آمله و زراوند از هر یک ده درم بابونه سیزده درم مغز چلغوزه ده درم
مویز طایفی بیدانه سی درم کوفته و بیخته با عسل بکمن بیامیزند و در ظرف چینی یا کاشی

کند چهل روز در میان جو نهند انگاه استعمال کنند معجون فلاسفه که مادة الحیوة گویند
وخاصیت این بسیارست چنانچه در دو ورق گنجد ومخصوص است بلغمی مزاج بلغم
دفع کند ومقوی نفس بود ومفرح وقوت هاضمه بدهد واشتها آورد وحفظ بیفزاید
وذهن تیز گرداند وچکیدن بول را دفع کند وبادها بشکند ومنی بیفزاید وقضیب را محکم دارد
ودرد مفاصل ببرد ودرد پشت را عظیم سود دارد وبن دندان محکم کند صفت آن فلفل
دارفلفل زنجبیل ودارچینی وپوست بلیله وآمله مقشر وشیطرج هندی وزراوند مدحرج وعروق
بابونه وخصیة الثعلب ومغز چلغوزه ومغز نارجیل از هر یکی ده درم بابونه پنجدرم مویز
منقای ده درم عسل کف گرفته سه وزن ادویه ودر بعضی نسخها زرنباد پنجدرم می کنند
معجون نوش دارو که انرا جوارش مفرح خوانند ودلگشای گویند از معاجین هندی است
پیش از طعام وبعد از طعام توان خورد معده را قوت دهد غذا را هضم گرداند ورنگ
روی را سرخ دارد وبوی دهان خوش کند جگر را قوت دهد محرور ومرطوب را نافع باشد
واز معاجین بزرگست صفت آن ورق گل سرخ شش درم سعد کوفی پنجدرم قرنفل و[illegible]
ومصطکی از هر یکی سه درم هیل وقاقله وبسباسه وجوز الطیب ودرونج وزعفران
وسنبل الطیب وزرنب از هر یکی دو درم شیر آمله یک رطل ودو نیم رطل آب بجوشند
تا سه رطل آید فرود آرند وبدست بمالند وصافی کنند ویکمن فانید که انرا کعب الغزال
خوانند بقوام آورند وادویه را بسرشند واگر بعسل یا قند کنند شاید وقدری مشک
اضافه کنند وبعضی فرنجمشک ودرونج وناگفته وساذج هندی از هر یکی دو درم اضافه
می کنند شربتی دو مثقال ونیم بغایت مفید باشد معجون انقردیای کبیر که انرا

بلادري

بلادري بزرگ خوانند جهة فالج ولقوه وصرع وتریاق جمیع بلغمیات است که از سردی بود وبلغمی
مزاج را هیچ معجون به ازین نباشد وبسیار مجربست صفت آن عاقرقرحا نیز
وقسط وفلفل ودارفلفل وج از هر یکی ده درم ورق سداب وجنطیانای رومی وحلتیت
وزراوند مدحرج وحب الغار وجندبیدستر وشیطرج هندی وقرنفل از هر یکی پنجدرم عسل بلادر
چهار مثقال ونیم دارودها کوفته وبیخته باروغن گردکان چرب کنند وبا سه چندان عسل
کف گرفته بسرشند وبعد از شش ماه استعمال کنند شربتی یکدرم تا یکمثقال باشد
وهرچند کهن شود بهتر شود مولف گوید جهة بادکسانی که بلغمی مزاج بودند ایشانرا
گفتم واستعمال کردند بغایت پسندیده آمد ودر قوت حفظ وذهن ودفع نسیان
ودردها که از سردی باشد سودمند بود معجون فلونیا رومی مستعمل سودمند بود جهة قولنج
وعسر البول وسپرز وثقل تشنج ودرد جگر ودرد دندان وچون بروی نهند ساکن گردد
سرفه وخناق زایل کند صفت آن زعفران پنجدرم فلفل وبزرالبنج از هر یکی شش
درم افیون ده درم فطراسالیون چهار درم تخم کرفس هندی سلیخه وعاقرقرحا وحب
بلسان وفرفیون از هر یکی یکدرم دارودها کوفته وبیخته بروغن بلسان چرب کنند
وبعد از شش ماه استعمال کنند شربتی مانند نخودی از بهر قولنج ودرد گرده با آب کرفس
دهند بغایت فایده دهد وبعضی از اطبا بدل تخم کرفس دوقو کنند وقوت
این از سه ماه تا سه سال باقی باشد معجون فلونیاء فارسی سودمند بود قولنج
را وخون زنان را وبادهای رحم را اما ذهن ودماغ را نقصان دارد صفت آن
فلفل سفید بزرالبنج از هر یکی بیست درم افیون ده درم زعفران پنجدرم بعضی از اطبا

طین مختوم ده درم می کنند و سنبل الطیب و مر و عاقرقرحا و فرفیون از هر یک دو درم جندبیدستر
یکدرم و درونج عقربی نیم درم مروارید ناسفته و مشک ترکی از هر یک نیم مثقال کافور دانگی و نیم
مجموع کوفته و بیخته با هم چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی یکدرم
هر چند کهنه تر شود بهتر شود و قوت وی تا سی سال باقی ماند مانند فلونیا رومی معجون
برشعثا مستعمل جهت درد دندان چون بروی نهند نافع باشد و جهت قولنج نیم درم فرو
بردن اثری تمام دارد و دردها ساکن کند و قطع خون بکند و سرفه را تسکین دهد و این نسخه
مستعمل است از نسخه ابو البرکات و منسوب بشیخ است صفت آن فلفل
و بزر البنج از هر یک بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال سنبل الطیب
و عاقرقرحا و فرفیون از هر یک یک مثقال کوفته و بیخته با دو چندان عسل کف گرفته
بسرشند و بعضی سه وزن آن عسل کنند و بعد از شش ماه که در میان جو باشد
استعمال کنند شربتی یکدرم برشعثا حکیم ابو البرکات سودمند بود جهت
مرضهای قلبی از صداع و درد معده و دیو اس و مالیخولیا و استسقا و جوانی را فایده دهد
و خاصیت آن بسیار است و صاحب منهاج تفصیل آن کرده احتیاج بشرح
نیست اینجا صفت آن فلفل سفید و عاقرقرحا و زنجبیل و دوقو و بزر البنج
از هر یک ده درم زعفران زراوند طویل جنطیانا رومی بصل العنصل مشوی خشک کرده
و جدوار از هر یک چهار درم حب الغار و افیون و مر از هر یکی هفت درم عاقرقرحا و
سنبل الطیب و ماهودانه از هر یک دو درم جند بیدستر و فرفیون از هر یک یکدرم مجموع
کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از آنکه بسرشند در مادون کنند

و تمام

و تمام بکوبند بعد از آن در ظرف آبگینه یا چینی کنند و سر آن محکم دربند و بعد از شش ماه استعمال کنند
معجون دیگر و این معجون از جمله مفرحات است و بعضی از اطبا این معجون را از تریاقات
شمرده اند صفت آن قرنفل و زنجبیل و زرنباد و سنبل الطیب و دار فلفل و خیربوا و جوزبوا
و قاقله کبار و سلیخه هندی و دارچینی و ساذج هندی و لسان العصافیر و درونج عقربی و بادرنجبویه
و لسان الثور و مصطکی و خولنجان و زرنبک و مروارید ناسفته و صندل و زراوند مدحرج
و سلیخه و یاقوت رمانی و ورق طلا از هر یک دو درم بسباسه شش درم پوست اترج سه درم
زعفران و پوست بلیله از هر یک یکدرم بهمن سرخ نیم درم عنبر اشهب یکدانگ مشک ترکی
نیم دانگ نرم کوفته بعسل مصفی بسرشند شربتی یک مثقال معجون زرعونی مستعمل مولف تجربت
بسیار کرده و اینجا گواه کردم خواص وی آن است که قوت باه دهد و قوت گرده دهد و منی زیاده
کند و نعوظ بسیار آورد و جگر و مغز را قوت دهد صفت آن تخم کرفس و تخم گزر و تخم شبت
و درازیانه و مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار بالنگ و تخم کرفس از هر یک پنج مثقال بسباسه و قرنفل
فلفلمویه عاقرقرحا از هر یک سه درم قرفه و زعفران و کندر و مصطکی و عود از هر یک چهار درم تخم
بالنگو و شقاقل و بوزیدان و بهمن سرخ و سفید و تودری زرد و سفید و لسان العصافیر از هر یک
پنجدرم تخم شلغم و تخم نبت و تخم جرجیر و تخم تربیزه و تخم پیاز و حب الرشاد و کزبره و تخم
کندنا و خولنجان و جوز الطیب و تخم قرفه و دارفلفل از هر یک سه درم بصل الفار مشوی
یکدرم و نیم حب فلفل و مغز حب الزلم و مغز چلغوزه و مغز نارجیل از هر یک پنج مثقال
خصیه الثعلب و ذکر گاو خشک کرده و سوده و مغز دماغ گنجشک نر خشک کرده که در وقت
هیجان گرفته باشند و شکر مربی و کشمش و خرما از هر یک ده مثقال عنبر اشهب دو درم

مسک ترکی نیم درم مجموع کوفته و بیخته فانیذ که آنرا کعب الغزال خوانند بوزن ادویه و عسل
بوزن مجموع سازند شربتی گرم مزاج را دو درم و سرد مزاج را پنج درم باید که یک کاسه شیر تازه
ده درم شکر سفید واگر گرم مزاج بود پس از آنکه مجموع تناول کند بیاشامد که مفید افتد در
قوت باه و مجامعت را بهتر از این معجون نیست و مکررات مؤلف این کتاب تجربه نموده
کرده معجون مستعمل گل سرخ پنج درم گاوزبان ده درم بادرنجبویه ده درم مصطکی پنج درم زعفران پنج درم
انیسون دو درم تخم ریحان پنج درم دارچینی ده درم زنجبیل پنج درم روغن بادام یک مثقال روغن
گل دو مثقال جوز و اعظمی درم بکوبد و بیبیزد و بروغن چرب کند و دو سه وزن ادویه عسل کف
گرفته معجون کند و در کوزه سبز کنند چهل روز در میان جو نهند و بعد از آن استعمال کنند
و اگر زنجبیل نباشد بدل آن دو برابر آن بادرنجبویه کنند معجون حجر الیهود مستعمل خاصیت
وی آنست که ریگ گرده و مثانه بریزاند صفت آن مغز تخم خیار بادرنگ مغز تخم خربزه
مغز تخم کدو حب کاکنج از هر یک پنج درم حجر الیهود پنجاه درم کوفته و بیخته با سه چندان عسل
کف گرفته بسرشند درد گرده و مثانه را سودمند بود و این بغایت مجرب است معجون
کاکنج مستعمل بزر البنج و دارزیانه از هر یک هفت درم مغز تخم خیار زه پنج درم تخم خشخاش و افیون
و مغز چلغوزه بریان کرده و مغز فندق بریان کرده و مغز بادام بریان کرده و زعفران
از هر یک سه درم حب کاکنج بیست و پنج عدد کثیرا چهار درم مجموع کوفته و بیخته بعسل کف
گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند معجون عقرب عقرب سوخته سه درم
جنطیانا رومی یک درم و نیم زنجبیل یک درم فلفل و دارفلفل از هر یک دو درم پنج کاکنج پنج درم
جندبیدستر چهار درم کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند

بالغ را

بالغ را شربتی دانگی و نابالغ را نیم دانگ بغایت مجرب و آزموده است معجون شجرینا
این معجون را از تریاقات شمرده اند از معاجین کبار است خاصیت وی آن است
که سودمند بود جهت درد معده و سوء الهضم و قولنج و عسر البول و جمله امراض بلغمی و بادهای بلغمی
و بغایت مجرب است صفت آن جندبیدستر و افیون و دارچینی و اسارون و مر دو وقیه
از هر یک یک مثقال مر و فلفل و فقنه و قسط از هر یک شش مثقال کوفته و بیخته بعسل بسرشند شربتی
از یک دانگ تا نیم مثقال بعد از شش ماه استعمال کنند معجون قباد الملک خاصیت این
معجون آنست که وجع المفاصل و نقرس و درد آن ساکن کند و درد سر از بادهای غلیظ و بهایا
کهن و قولنج را دفع کند و سده بگشاید سنگ گرده بگدازاند ضیق النفس و سرفه
کهن و درد سینه و روده و تاریکی چشم و درد گلو زایل کند و هر که هر دو روز بخورد جهت دربدن نگاه
دارد شربتی یک درم و این معجون را بعد از شش ماه استعمال کنند و قوت این تا سی سال بماند
صفت آن جنطیانا اسطوخودوس قردمانا جاوشیر کافیطوس تخم سداب
فراسیون اسقوردیون میعه سائله از هر یک پنج مثقال مر و زعفران قسط و فلفل سفید
و اذخر و سنبل الطیب و فرفیون و فودنج اقاح و ابهل و فودنج کوهی و تخم رازیانه
و تخم جرجیر بریا و ورق گل و ماذریون اقلیطی و حب بلسان مصری از هر یک سه مثقال
دارچینی هشت مثقال فقنه و عصاره غافث و کمان و تخم خنفقی و صمغ بادام از هر یک
چهار مثقال افیون و بزرالبنج سفید از هر یک شش مثقال صمغ عربی و عصاره در شلف
حل کرده داروها کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و در ظرفی کاشی یا چینی
کنند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی یک درم بغایت مفید باشد معجون نجاح

مستعمل مؤلف گوید خاصه از جهت اسهال سودا است و بلغم و از خلطهای غلیظ را نیز نافع است
صفت آن هلیله سیاه و پوست بلیله و پوست هلیله کابلی و آمله مقشر و افتیمون از هر یک
ده درم اسطوخودوس و بسفایج و تربد سفید مجوف از هر یک پنج درم غاریقون سه درم حجر لاجورد
و حجر ارمنی مغسول از هر یک یکدرم سقمونیا سه درم عسل کف گرفته صد و پنجاه درم نبات سفید
و مجرب است معجون خیارشنبر تربد سفید مجوف خراشیده و بروغن بادام چرب کرده چهل
درم بنفشه بیست درم نمک هندی و رب السوس از هر یک شش درم رازیانه و انیسون و خطمی
از هر یک پنج درم سقمونیا ده درم عسل خیارشنبر صد درم روغن بادام چهل درم این داروها را کوفته
و بیخته و باید که سقمونیا با بنفشه سحق کرده باشند که مصلح وی بنفشه است و باید که مشوی بود
کوفته و بیخته و بروغن بادام چرب کنند و بعسل و خیارشنبر سرشند و عسل صد درم بقوام آورند
و بر سر آن کنند باید که عسل با خیارشنبر آتش ندیده باشد شربتی پنج مثقال تا هفت
مثقال نافع باشد والله اعلم الباب الثالث فی الجوارشات جوارش سقنقور
مستعمل که منفعت کند کرده و سودا و باه را زیاده کند و نعوظ تمام آورد و خواص دیگر دارد که تمام
کردیم صفت آن تخم هلیون و تخم پیاز و تخم گندنا و تخم شلغم و تخم شبت و تخم جرجیر و حب
الرشاد و گزر و حبة الخضرا و کنجد مقشر و لسان العصافیر و تخم تره تیزک و مغز جلغوزه
از هر یک سه درم زنجبیل و شقاقل مصری و خولنجان و دار فلفل از هر یک پنج درم جوز الطیب
و دارچینی و بهمن سرخ و سفید از هر یک دو درم سره سقنقور پنج درم خصیة الثعلب ده درم
ذکر گاو خشک کرده و سوده ده درم داروها کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته
بسرشند و اندر جوارشات باید که خوشتر از ادویه معاجین بود و هر چه این درست تر بود

و فرق میان جوارش و معجون اینست و بعضی از اطبا این نسخه اسقیل در معاجین کنند و ممکن
نبود خوردن آن بسبب تلخی آن و شربتی از این دو درم بود و بثلث یا بشیر تازه یا بماء
العسل جوارش سقنقور نوعی دیگر خاصیت این جوارش آنست که کسی که شهوتش منقطع
شده باشد از زنان و مرد شهوتش برانگیزد و بغایت مجرب است صفت آن بگیرد
تخم خندقوقی و شقاقل مصری و تخم شلغم و تخم دردار و تخم پیاز سفید و تخم جرجیر و خشخاش
و تخم گزر و گزر و خصیة الثعلب از هر یک دو مثقال و نیم ذکر ده سقنقور و علک و قسط
شیرین از هر یک یکمثقال و نیم فلفل سفید کنجد مقشر و دارفلفل زنجبیل و زعفران از هر یک
یکمثقال قند یکمثقال و نیم مغز بیر برشته قواره و مغز دماغ گنجشک از هر یک پنجمثقال خایه
شبوط و گوشت آن از هر یک پنج مثقال شبوط نوعی از ماهی است که در دجله بغداد
می باشد و اگر خایه شبوط و گوشت آن یافت نشود ذکر گاو خشک کرده و ذکر
اسب خشک کرده از هر یک ده درم بدل آن کنند و اسقیل جوی گفته اند یکمثقال و نیم
اما مؤلف این کتاب مستعمل می کند در معاجین بسبب آنکه تلخی تخمها بگوید و ببرد
و علک را پنج مثقال انگبین بگدازند و مغزها در آن کنند و بپزند و با ادویه خمیر
کنند و با سه چندان عسل بسرشند و در ظرف کاشی یا چینی یا آبگینه کنند و سر ظرف
محکم کنند و بعد از آن چهل روز سر ظرف بگشایند و استعمال کنند شربتی یکمثقال تا هفت
مثقال جرجیر با شیر تازه یا بماء العسل یک کاسه حل بازخورد و پیاز و روغن گاو
پخته با آب بخورد و این جوارش در الفیه یاد کرده شده مجرب است جوارش خبث
الحدید و این را فنجنوش خوانند سودمند بود جهت استرخاء معده و بواسیر و بیماری مزاج

باه را قوت دهد و گونه روی را صافی کند و دفع سرعت انزال بکند فتی که چهل روز متواتر
استعمال کنند شربتی دو درم صفت آن پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه و پوست
بلیله و آمله مقشر و شیطرج هندی و سنبل الطیب و فلفل و دار فلفل و زنجبیل و سعد کوفی از هر
یک ده درم تخم نبت و تخم گندنا از هر یک چهار درم خبث الحدید در سرکه خوب خیسانده
چهارده شبانه روز بعد از آن خشک کرده در تابه بریان کرده با روغن بادام و دیگر باره
سحق کرده سه رطل عسل بوزن ادویه بدان بسرشند بعد از آن مشک ترکی دو درم اضافه
کنند و در ظرفی آبگینه یا قلعی یا چینی کنند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی دو درم
نافع باشد جوارش زرعونی مستعمل گرده و پشت و معده را قوی گرداند و بلغم
دفع کند و بوی دهان ببرد و آب رفتن از دهان باز دارد و باد را بشکند و سردی
و رنگ مثانه ببرد و تخمه و ناگواریدن طعام ببرد و آب پشت بیفزاید و جگر و گرده
را قوی سازد بقراط گوید هر که در سالی سه روز این معجون بخورد حاجت بهیچ
طبیب ندارد و اگر ده کنیز دارد همه را خشنود گرداند صفت آن تخم کرفس و تخم
گزر و تخم نبت و ناخواه و رازیانه و مغز تخم خربزه مغز تخم خیار بادرنگ بیخ کرفس
از هر یک پنج مثقال عاقرقرحا قرفه زعفران و مصطکی و عود خام از هر یک دو درم لسان
و قرنفل و بیخ فلفل که اصل الفلفل خوانند و کبابه از هر یک سه درم عنبر اشهب کوفته
و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند بعد از چهار ماه استعمال کنند شربتی دو درم
تا دو مثقال مفید باشد نسخه جوارش جالینوس مستعمل این جوارش را خاصیت
بسیار است هم اندامها را قوت دهد بوی دهان خوش کند باد را بشکند بسیاری

بول

بول که از سردی مثانه بود باز دارد و سرفه بلغمی ببرد باه را قوت دهد لون صافی گرداند تا صبور
و دیوانگی را ببرد و درد سر که از سردی بود دفع کند نقرس و بهق و قوبا را سود دارد بواسیر
و رنگ کرده را نافع بود سیاهی موی نگاه دارد هر که بیست روز استعمال کند از این بیماریها
که ذکر رفت ایمن گردد و بعد از ده روز که ساخته باشند استعمال کنند صفت آن
سنبل الطیب و قاقله و سلیخه و دارچینی و خولنجان و قرنفل و سعد کوفی و زنجبیل
و زعفران و فلفل سیاه و سفید و دار فلفل و قسط بحری و عود بلسان و اسارون و
حب الآس و قصب الذریره از هر یک دو درم مصطکی دو درم با ادویه کوفته
و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی دو مثقال پیش از طعام و بعد از طعام
خورند مفید باشد جوارش کمونی مستعمل سودمند بود جهت سردی معده و تبهای
بلغمی و سوداوی و آشامیدن و فواق که از کثرت بلغم بود زایل کند و از معجونهای ادویه است
صفت آن زیره کرمانی در سرکه خیسانیده یک شبانه روز و بعد از آن در سایه
خشک کنند و بریان نکنند دو رطل بغدادی فلفل سی درم زنجبیل چهل درم ورق سداب
چهل درم بوره ارمنی ده درم مجموع کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند از یک
مثقال تا دو مثقال مناسب بود هر چه ما چنین جوارشات بود بهتر آن بود که
بلع کنند و نخایند اگر چه صاحب منهاج در جوارش کمونی گفته که با آب گرم بیاشامند
اما مستعمل چنین است جوارش کمونی کبیر زیره کرمانی مدبر چنانچه ذکر رفت
دو رطل بغدادی فلفل سی درم زنجبیل چهل درم ورق سداب چهل درم بوره ارمنی ده درم سلیخه
رومی و دارچینی و قرفه و حب بلسان و سنبل الطیب و مصطکی از هر یک چهار درم

کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی یکمثقال تا دو مثقال شاید
جوارش سفرجل مسهل معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و قولنج بگشاید و این جوارش
مخصوص است بقولنج صفت آن بهی اصفهانی پاک کرده از پوست و دانه یک رطل
پاره پاره کنند و در دو رطل شراب بجوشانند تا مهرا شود و بعد از آن فرو گیرند و از دیگ [?]
کشند بیرون آورند و بکوبند و بمنخل مویینه بیرون کنند و یک من عسل صافی بر سر آن کنند و بجوشانند
تا نزدیک بقوام آید و بعد از آن فرو گیرد و این داروها را کوفته و بیخته بر آن افشانند و بکفچه بمالند
تا یکسان شود صفت داروها قرنفل و دارچینی از هر یک دو درم و [?] زعفران و قاقله از هر یک
سه درم سقمونیا مشوی دو درم تربد سفید مقشر خراشیده بروغن بادام چرب کرده سی درم
شربتی از پنج مثقال تا هفت مثقال با آب گرم نافع باشد جهت قولنج و این مجرب است
جوارش سفرجل ممسک مسهل بگیرد بهی اصفهانی از دانه پاک کرده دو رطل پاره پاره کنند و بجوشانند
با آتش آهسته تا نزدیک قوام و فرو گیرند و زنجبیل و فلفل و دارفلفل از هر یک پنج درم و [?]
و نانخواه از هر یک یکدرم زعفران دو درم مجموع کوفته و بیخته بر آن افشانند و بجنبانند
تا یکسان شود شربتی چهار مثقال نافع بود جوارش تربد مسهل قولنج و عسر البول بگشاید
بوره ارمنی زیره کرمانی قطر اسالیون زنجبیل فلفل سفید از هر یک دو درم و نیم سقمونیا یکدرم
خرمای مهرونی بیدانه و مغز بادام سفید کرده و ورق سداب از هر یک ده درم تمر را در آب گرم
خیسانند یکشبانه روز و بکوبند و بغربال فرو کنند عسل کف گرفته سه وزن ادویه [?]
و داروها بدان بسرشند و شربتی پنج مثقال تا هفت مثقال با آب گرم نافع بود قولنج را
جوارش شهریاران سودمند بود سردی معده را و این مسهل قولنج بود بغایت نافع است

چهار

صفت آن

صفت آن زنجبیل و قرفه و قرنفل و دارچینی و سلیخه و سنبل الطیب و جوزبوا و دال و مصطکی
و قاقله و حب بلسان و زعفران از هر یک چهار درم و نیم سقمونیا سه درم تربد سفید مجوف مقشر
خراشیده بروغن بادام چرب کرده هشت درم و حب النیل هشت درم قند سفید بوزن ادویه کوفته
و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از چهار درم تا هفت مثقال بحسب مزاج با آب
گرم دهند قولنج را مفید بود جوارش کافوری مسهل فلفل و جوز الطیب و زنجبیل و [?]
و دارچینی و [?] و قرفه و فلفلمویه و قرنفل و [?] و کافور و زعفران همه مساوی یکدیگر کوفته
و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و باید که کافور قیصوری طلب کنند و اگر یافت
نشود و اگر یافت نشود ریاحی نیز خوبست جوارش عود مسهل قرنفل سه درم قاقله
کبار دو درم عود خام یکدرم زعفران یکدرم سنبل الطیب یکدرم مصطکی سه درم جوز الطیب
یکدرم قرفه دو درم پوست اترج یکدرم زنجبیل یکدرم دارفلفل یکدرم نبات ده من جوارش
عود مسهل نسخه مؤلف قرنفل دو درم عود خام یکدرم پوست اترج دو درم قرفه و دارچینی از
هر یک دو درم نبات یکمن نسخه دیگر هم مسهل عنبر اشهب یکمثقال نبات یکمن
نبات را بقوام آرند و از آتش فرو گیرند و تیز بزنند چنانچه رسم است و عنبر در آن
اندازد و با تیر در پاتیل حل کند و بزنند نیک و بعد از آن بروی سنگ ریزند و نگاه دارد ببرد
و نگاه دارد جوارش مصطکی سودمند بود سردی معده و جگر را و بادها از آن و بلغم دفع کند و آب
رفتن از دهان باز دارد صفت آن مصطکی دو مثقال و نیم قند سفید یکمن مصطکی را با
در هاون سحق کنند و آن زمان که قند را تیر زده باشد نزدیک بود که بر سنگ ریزد
مصطکی بر آن افشانند و اگر بغایت گرم بود چون مصطکی بر آن افشانند [illegible] کرده اند

باید کرم کرم بود و چون مصطکی بکار برد و بسنگ ریزد و مؤلف گوید مصطکی سه مثقال کند
بلکه چهار مثقال شاید و در گلاب ریزد و اگر خواهد در آب لیمو ریزد و بکار دارد که نافع بود **جوارش
فواکه** مؤلف کتاب گوید که این جوارش پیش ازین کسی ترکیب نکرده خاصه من است معده را
قوت دهد و قی باز دارد و جگر و دل و درد و درد را قوت دهد و دفع صفرا کند و ثقل بدان دفع خمار
کند **صفت آن** انار ترش و شیرین و رب سیب و رب به اصفهانی و آبغوره و آب نارنگ
و آب سماق و اگر کیل بود آب کیل نیز اضافه کند مجموع مساوی بجوشانند تا نیک چهار یک آید
از سر آتش فرو گیرد و در وقت زدن آن ابهای ریزد و می‌زنند چندانکه خواهد بعد از آن بر سنگ ریزد
و بر دارد و باید که آبها که بجوشانند باهم بجوشانند بغیر حماض و لیمو و بعد از آن که فرو گیرد
از آتش حماض و لیمو بر آن کند و بکار برد چنانکه مذکور شد **باب الرابع فی الاطریفلات**

اطریفل بزرگ سودمند بود جهت بواسیر و لون را نیکو گرداند و باه را زیاده سازد و معده را
قوت دهد و این مجربست **صفت آن** پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه و پوست بلیله
و آمله مقشر و فلفل و دار فلفل از هریک یک درم زنجبیل و بوزیدان و بسباسه و شقاقل هندی
و شقاقل مصری و تودری سرخ و سفید و لسان العصافیر و مغز حب القلقل و کنجد مقشر و قند
سفید و خشخاش سفید و بهمن سرخ و سفید از هریک ده درم مجموع کوفته و بیخته بروغن بادام
چرب کرده با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی یکمثقال تا دو مثقال مفید باشد
و بعد از دو ماه استعمال باید کرد و قوت این اطریفل تا سه سال باقی ماند **اطریفل کوچک**
سودمند بود جهت استرخاء معده و رطوبت آن و بواسیر را دفع کند و ذهن را نیکو سازد
صفت آن هلیله کابلی و هلیله سیاه و هلیله زرد و آمله مقشر و پوست بلیله از هریک

ده درم

ده درم کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند
و بعد از دو ماه استعمال کنند و قوت این تا دو سال باقی باشد و شربتی از یکمثقال
تا دو مثقال **اطریفل کشنیزی مستعمل** صداع که از بخار معده بود بغایت نافع بود و قوت
معده بدهد پوست هلیله کابلی و پوست بلیله و آمله مقشر هلیله سیاه و کشنیز
خشک مساوی و بعضی هلیله سیاه نمی‌کنند کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده
با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از دو ماه استعمال کنند شربتی یکمثقال تا دو مثقال
اطریفل دیدان جهت دفع کرمهای خرد و بزرگ مفید باشد برنگ کابلی مقشر
ده درم حب النیل و تربد سفید مجوف خراشیده و قسط تلخ از هریک چهار درم قنبیل
و ترمس و افسنتین رومی و بیخ ارمنی و افتیمون اقریطی و ملح نفطی و خردل سفید
و تخم حنظل و سعد هندی و درمنه خشک از هریک سه درم کوفته و بیخته با دو چندان
عسل کف گرفته بسرشند شربتی از دو درم تا چهار درم تا چهار مثقال مفید بود و این
مجربست **باب الخامس فی المربیات اترج مربی** طبیعت
وی گرم و خشک بود و قوت معده بدهد خاصه که با پوست زرد مربا کنند بستانند
اترج بزرگ که از ادبالی(?) خوانند و با تو گویند و زردی آن پاک کنند و آن گوشت
در دیگ اندازند و با آب بجوشانند تا نیم پخته شود پس بیرون آورد و بیفشارد
و در عسل نهد سفید اندازد و باتش آهسته بجوشانند تا بقوام آید و اگر بقند خواهند همین
سبیل الامربیات مثل اترج و هلیله و شقاقل و جزر و امثال آن بعسل بهتر بود
و تمر هندی و سیب و آلوچه و به و هلیله و امثال آن بقند بهتر بود **شقاقل مربی** باه را زیادت

کند و مجامعت را قوت دهد و نعوظ آورد بستانند شقاقل تازه و مقشر کند و بجوشانند
تا نیم پخته شود بعد از آن عسل صافی بر سر آن کند و بآتش نرم بجوشانند تا بقوام آورد
و فرو گیرد و در ظرف سبز کند یا چینی تا چهل روز بعد از آن استعمال کند **جزر مربی** باه را
زیادت کند و قوت پشت بدهد و سینه را نیکو بود بستانند جزر تر خوب و بزرگ
و پوست آن جدا باشد و پاره پاره کند بقدر انگشت کوچکتر و چوب اندرون او بیندازد
و با قدری عسل و آب بجوشانند تا نیم پخته گردد پس بیرون آورد و عسل صافی بر سر
آن کند و بجوشانند تا بقوام آید و اگر بقند خواهد همین سبیل و در ظرف کند و بچهل
روز بیرون ظرف می شوید و شستن ظرف لازم است در هر مربیات بغیر از
ترنج که محتاج نیست **تفاح مربی** جهت قوت معده و دل بغایت نافع بود بستانند
سیب اصفهانی و با آب در دیگ کند و بجوشانند تا نیم پخته شود و قند صافی
بر سر آن کند و بجوشانند چندانکه سیب رنگ گرداند و پژمرده شکل گردد و در ظرف
کند و بعد از چهل روز استعمال کند و این مؤلف گوید بهتر آن است که سیب را
پوست باز کنند و ازین او دانه که در اندرون وی است بیرون آورند پس در
آب بجوشانند تا نیم پخته شود و در قند اندازد و بجوشانند تا بقوام آید
سفرجل مربی قوت دل زیادت از سیب بود در تقویت معده بستانند
به اصفهانی رسیده شیرین و پاره کند و با آب بجوشانند تا نیم پخته شود و قند بر سر
آن کند و بقوام آورد چنانچه مربی پژمرده شود و در ظرف کند **ادرک مربی**
حرارت ساکن کند و طبیعت نرم دارد و تشنگی بنشاند بستانند آنچه اصفهانی

و با آب

و با آب بجوشانند تا نیم پخته شود و قند صاف بر سر آن کند و بآتش آهسته بقوام آورد و جلاب
باید که تنک بود که بر سر آن کند که هرچه به و سیب و ملی است آبدار شود در جوشیدن رطوبتی
باز دهد و آنچه به **قرع مربی** سینه را بغایت نافع بود و سل و مثانه را که در وی جلای
باشد بستانند کدوی تازه نازک و پوست آن جدا باشد و مغز بیندازد و پاره پاره کند
مانند انگشت و با آب بجوشانند تا نیم پخته شود پس بیرون آورد و در عسل یا قند اندازد
تا بقوام آید **بطیخ رومی مربی** دفع حرارت بکند و تشنگی بنشاند بستانند پوست خیار
کدو و سه شبانروز در آهک و آب خیسانند پس بیرون آورد و سه شبان روز در آب
صافی خیسانند پس بر آتش بنهد و قدری آب و عسل بر سر آن کند و بجوشانند تا نیم پخته
گردد بعد از آن فرو گیرد و بنهد تا آن آب بالا آید پس در عسل مصفی اندازد و بجوشانند
تا بقوام آید **وج مربی** جهت لقوه و قولنج ریحی بغایت نافع بود و مصروع را بغایت
سودمند بود بستانند وج تر یک فربه و سه شبانروز در آب خیسانند پس بیرون آورد
و قدری آب و عسل بر سر آن کند و بقوام آورد و در ظرف کند و بعد از چهل روز استعمال
کند و دست از شستن ظرف ندارد **جوز مربی** سودمند بود معده سرد را و گرده را نافع
بود و باه را زیادت کند بستانند گردکان تر که هنوز پوست آن صلب نشده باشد
و آن پوست از وی جدا کند و با عسل در دیگ کند و آتش باهسته و دو سه جوش بجوشانند
و در ظرف کند و بعد از چهل روز استعمال کند **لوز مربی** سودمند بود سرفه را بستانند
بادام فربه و مقشر کند و در دیگ کند و دوشاب و آب قدری بر سر آن کند چندانکه
آن را بپوشاند و دو سه جوش بجوشانند و فرو گیرد و سه روز رها کند پس بیرون آورد

[illegible]

و در دیگ کند و عسل بعد بر سر آن کند و در دو سه جوش سبک بجوشانند و در ظرف کند و بعد از
چهل روز استعمال کند **بنفشج مربی** سینه را نرم کند و سرفه که از حرارت باشد ساکن گرداند
و خشونت حلق را دفع کند بستانند گل بنفشه خوب تازه بی دنبال و در دست بمالد تا کشته
شود و اگر خواهد با قند بکوبد و در یکمن بنفشه دو من قند سپید بکند و بعضی چهار من می کنند
و در آفتاب نهند تا چهل روز هر بامداد و شبانگاه حرکتی می کند **جلنجبین سکری**
سودمند بود بلغم را قوت معده بدهد و بغایت هاضم را نیکو بود بستانند ورق گل سرخ تازه
یکمن و قند سفید دو من و اگر خواهد چهار من دهد چنانکه در ذخیره بنفشه گفته شد بسازد
جلنجبین عسلی سردی معده را نافع بود و استسقا را و سردی جگر و سودا را هضم کند که از
سردی بود صفت آن مجهول که گفته است که گفته شد **جلنجبین سفرجلی**
قوت دل و دماغ و معده بدهد و از جمله مفرحات است بستانند گل به دو من چنانکه در
قند گفته شد بسازد **جلنجبین لسان الثور** از ادویه قلبی است ماده سودا را قطع
کند و خفقان را زایل کند و سرفه بلغمی را نافع بود بستانند گل گاوزبان ده یکمن گل گاوزبان
را دو من قند اضافه کند و بکوبد و چهل روز در آفتاب بنهد هر روز دو بار حرکت میکند
باب السادس فی الاشربه شراب عناب سرد و تر بود دافع سرفه
و غلبه خون و التهاب ماشرا و جدری و حصبه و درد سینه را بغایت نافع بود
بستانند عناب جرجانی فربه نیکو یک و در ده من آب بجوشانند تا با ده دو دانگ
آید و در دست بمالد و صافی کند و یکمن قند صاف کرده بر سر آن کند و بقوام آورد
و شربتی از ده درم تا دو مثقال بسازد **شراب بنفشه** معتدل بود در سردی و تر بود

جهة

جهة ذات الجنب و ذات الریه و درد گرده را نافع بود و بول براند و شکم نرم دارد
و سینه و حنجره و سرفه که با تب بود نافع بود بستانند گل بنفشه تازه یکمن بپزد و بپالاید
و یکمن قند صاف کرده بر سر آن کند و بقوام آورد و اگر خواهد که مسهل بود سه نوبت بنفشه
مکرر کند و اگر بنفشه تر نبود یک وقیه بنفشه خشک با یکمن قند بپزد **شراب دینار**
ذات الجنب و حرارت جگر را نافع بود بستانند پوست بیخ کاسنی تازه سی درم
نیلوفر ده درم گاوزبان ده درم ورق گل سرخ بیست مثقال تخم کشوث پنج درم در کتان
بسته ریوند چینی پنج درم و اگر هفت مثقال بود شاید ادویها بغیر از ریوند بجوشانند
و بپالاید و یکمن قند صاف بر سر آن کند و بقوام آورد و ریوند سوده را شیره بگیرد در
سر آن کند **شراب بزوری** جهت مستسقی بغایت نافع بود و معده و جگر و باد
بشکند و مفاصل را نافع بود بستانند پوست بیخ کاسنی سی درم تخم کرفس
کاسنی بیست درم رازیانه ده درم پوست بیخ رازیانه بیست درم تخم کشوث
پنج درم در کتان بسته پوست بیخ کبر ده درم تخم کرفس ده درم پوست بیخ کرفس
ده درم بجوشانند و بپالاید و یکمن قند صاف کرده بر آن نهد و بقوام آورد **شراب زوفا**
جهة ضیق النفس و ربو و سعال بلغمی بغایت نافع بود بستانند عناب سی دانه سپستان
پنجاه دانه انجیر سفید بیست دانه مویز طایفی پنجاه دانه بنفشه چهار درم پرسیاوشان
هفت درم تخم خطمی تخم خبازی از هر یک پنج درم نیلوفر چهار درم تخم گاوزبان پنج درم بیخ
سوس خراشیده هفت درم زوفا خشک هفت درم و در نسخه دیگر فراسیون پنج درم
اضافه می کنند ادویه بجوشانند و صافی کند و یکمن قند صاف بر سر آن نهد و بجوشانند

تا بقوام آید شربتی از ده درم تا ده مثقال شاید **شراب صندل** سودمند بود جهت ضعف دل
و جگر گرم و تب محرق **صفت آن** بستانند صندل مقاصری و لسان‌ها بساید بیست
مثقال و اگر بگلاب خواهد یک شبانه روز در گلاب خیسانند و اگر ترشی خواهد با آب غوره یا کم
هرکدام که خواهد صندل در آن خیسانند آن مقدار که کفایت باشد بعد از آن بپالایند و قند
صاف کرده یکمن بر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید **شراب لیمو** سرد و خشک بود
و اندک حرارتی در وی باشد قوت معده بدهد و صفرا بشکند و تا خم را باری دهد
و دفع قی بکند و خمار را سودمند بود و تبهای صفراوی زایل کند و تشنگی بنشانند
صفت آن بستانند لیموی خوب آبدار و آب آن بگیرد و قند صاف کرده بقوام
زیاده آورد و تعدیل گلاب و آب لیمو آن مقدار که کفایت بود بر وی ریزد و اگر یک دو جوش
بزنند شاید و اگر خشک خواهد از آتش فرو گیرد و بر سر آتش سوخته بنهد و تیز زنند و آب لیمو بر آن
میریزد و تیز میزند تا آن زمان که تمام شود **شراب حماض** ترکیب وی مانند شراب لیمو است
که گفته شد و منافع آن هم مثل منافع لیمو است بلکه زیاده **شراب سیب** بهترین
آن بود که از سیب شامی یا اصفهانی بپزند طبیعت آن سرد و خشک بود قوت فم معده
بدهد و خفقان را سودمند بود و قی ساکن کند **صفت آن** بستانند سیب اصفهانی
و دانه از وی بیرون کنند و بکوبد بهاون سنگین و آب آن بگیرد و بهر یکمن آب را یکمن قند
صاف کرده بنهد و بقوام آورد **شراب به** صفت آن مانند سیب است که گفته شد
اما ترش و شیرین هر دو باید که کنند **شراب فواکه** قوت معده بدهد و دل و جگر را نافع بود
و قی دفع کند و صفرا بشکند و زنان آبستن را سودمند بود **صفت آن** آب به و آب

سیب

سیب و آب عجمی و آب انار ترش و شیرین و آب سماق و آب زرشک و آب گل
مساوی یکدیگر و اگر آب غوره و حماض و لیمو قدری کنند شاید این آبها بجوشانند تا باز نیمه آید و بهر
یکمن آب یکمن قند صاف اضافه کنند و اگر نیم کنند بهتر بود و بقوام آورد **شراب ترهندی**
طبیعت نرم دارد و صفرا بشکند و دفع حرارت بکند و قوت معده بدهد **صفت آن**
بستانند ترهندی زرد تازه پاک کرده از دانه و خوشه یکمن و در چهار من آب بپزد تا باز دو دانگ
آید فرو گیرد و بپالاید و دو من قند صاف کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید **شراب**
انار ترش قی باز دارد و قوت معده بدهد **صفت آن** بستانند انار ترش و آب آن
بگیرد و بجوشانند تا نیمه آید و بهر یکمن آب انار نیم من قند صاف کرده بر سر آن کنند و بجوشانند
تا بقوام آید و اگر قدری آب نعناع اضافه کنند شاید **شراب نعناع** بستانند آب انار
ترش و شیرین که با یکدیگر گرفته باشند و بجوشانند تا نیمه آید و بعد از آن آب انار جوشیده
یکمن و آب نعناع تازه نیم من قند صاف کرده یکمن بر سر آن ریزد و بجوشانند تا بقوام آید **شراب**
آلو بستانند آلوی سیاه زرد خوب یکمن و پاک بشویند و در پنج من آب بجوشانند تا باز دو دانگ
آید فرو گیرد و بدست مالد و صافی کنند و یکمن و نیم قند صاف کرده بر سر آن کنند و بجوشانند
تا بقوام آید **شراب ورد** این مسهل صفرا بود و تشنگی بنشانند **صفت آن** بستانند ورق
گل سرخ خوب بی تخم یک رطل و در پنج من آب بجوشانند نیک و بپالاید و دیگر رطل ورق گل بر سر
آن کنند و بجوشانند و بپالایند و دیگر همچنان کنند تا هفت نوبت و بعد از آن قند صاف کرده
دو من بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید شربتی بیست درم تا چهل درم شاید با سکنجبین
قدری و آب برف **شراب ریباس** شکم ببندد و قی باز دارد و دل را قوت دهد

وتسکین صفرا کند و خمار را بشکند صفت آن بستانند ریباس قلاقی خوب و سر بن آن بیندازد
و بشوید و در هاون سنگین بکوبد یا چوبین و بکرباس بفشارد و در قدح چینی کند و بگذارد تا صافی شود
و باز قدحی دیگر کند آهسته و چند نوبت همچنین صافی کند و آنچه در بن قدح می ماند می ریزد تا تمام
صافی شود پس قند صاف کرده بقوام زیاده آورد نزدیک بماست و آب ریباس بر سر آن
ریزد و باید که دیگ سنگین باشد و هیچ سفید شده نباشد و با آتش آهسته تمام کند شراب غوره
قایم مقام ریباس بود در طبیعت صفت آن بگیرد آب غوره خوب و صافی کند و بهر یکمنی
قند یکمن آب غوره بنهد و بقوام آورد و اگر خواهد که بغایت ترش باشد بهر یکمن قند دو من آب غوره
بنهد و با آتش آهسته بقوام آورد شراب خشخاش بستانند خشخاش بزرگ با پوست
صد عدد و نیم کوفته کند و در ده من نیم آب باران بر سر آن کند و بجوشانند تا باز دو دانگ آید
و در درست بمالد و بپالاید و ده من قند بر سر آن کند و بقوام آورد و اگر خشخاش با پوست نبود
تخم خشخاش نیم کوفته بکنند و بجوشانند و بپزد شراب انار عذب بستانند انار عذب
و بجوشانند تا باز نیمه آید و صافی کند و بهر یکمن آب انار چون رسیده یکمن قند صاف کرده بنهد
و بقوام آورد شراب انجیر قوت کرده بدهد و باه بیفزاید و نعوظ تمام آورد و منی بیفزاید
و مثانه را پاک کند از ریگ و قوت مجامعت بدهد صفت آن بستانند انجیر سفید خوب
ده من و در ده من آب بپزد تا باز دو دانگ آید و طبیخ انجیر و نخود بر سر هم کند و نخود و انجیر بیندازد
و یکمن و نیم عسل بنهد بر سر آن ... و دارچینی و خولنجان و قرنفل و سنبل الطیب از هر یک یکدرم
زعفران سادج نیمدرم مجموع کوفته در خرقه بندد و در آن اندازد و بجوشانند تا بقوام آید و فرو
گیرد و استعمال کند شربتی پنج مثقال لعق کند پیش از غذا و بعد از غذا نیز شاید و اگر با آب سرد

خورند

خورند هم شاید شراب گاوزبان دل را قوت دهد سودا و بلغم را زایل کند صفت آن
بگیرد آب لسان الثور مقدار یکمن و آب بادرنجبویه یکمن عسل صافی یکمن و بجوشانند
تا بقوام آید فرو گیرد و استعمال کند و اگر خواهد زعفران یکدرم در آن حل کند و اگر قند خواهد شاید
و اگر گاوزبان تر نباشد گاوزبان خشک چهل مثقال در یکمن گلاب خیسانند و بجوشانند
و بپالاید و قند صاف کرده یکمن بر سر آن کند و بقوام آورد و شربتی ده درم نافع بود شراب
بالنگو بستانند بالنگوی تازه یکمن گاوزبان خشک سی درم بجوشانند و اگر بالنگوی خشک
بودی مثقال و بپالاید و یکمن عسل کف گرفته بر سر آن کند و بجوشانند تا بقوام آید و بعضی در
شراب بالنگو زعفران و مصطکی می کنند و اولی آن بود که نکنند اگر احتیاج بر آن بود
که قند نماید بر همین سبیل که گفته شد عمل کند رب سیب آب سیب کافوری بگیرد
و صافی کند و بجوشانند تا بقوام آورد و در ظرف کند رب به به اصفهانی را از دانه پاک کند
و در هاون سنگین بکوبد و آب آن بگیرد و صافی کند و بجوشانند تا بقوام آید رب غوره
آب غوره بگیرد و صافی کند و بجوشانند تا بقوام آید رب مورد آب دانه مورد بگیرد
و صافی کند و بجوشانند تا بقوام آید رب به بگیرد آب به ترش و شیرین ده رطل
شراب کهن خوشبوی پنج رطل با همدیگر بجوشانند تا بنیمه باز آید فرو گیرد و بپالاید
و عسل یا قند آنچه خواهد دو رطل و نیم در آن اندازد و این داروها را در آن کند زنجبیل پلپل
قرنفل مصطکی عود خام از هر یک نیمدرم زعفران ریشه از هر یک دانگی
سکنجبین به قوت معده و جگر بدهد و اشتها باز دهد و کند و سده بگشاید صفت آن
بگیرد به اصفهانی خوب خوشبوی و از دانه بیرون کند و بکوبد و آب آن بگیرد و یکمن آب به

و یکمن قند صافی و یکچهاریک سرکه بر سر آن کند و بجوشانند تا بقوام آید و اگر چند پاره به
دران اندازد شاید و اگر آب لیمو خواهد عوض سرکه آب لیمو چندان ریزد سکنجبین
بزوری سرد سده بگشاید و استسقا را زایل کند و بول براند و تشنگی بنشاند
و تبهای تیز را سودمند بود صفت آن تخم کاسنی و تخم خربزه و تخم خیار زه و خیار بادرنگ
از هر یک پنج درم پوست بیخ رازیانه ده درم مجموع نیم کوفته در سه رطل آب و سی مثقال
سرکه بخیسانند یکشبان روز بعد از آن بجوشانند و بپالایند و یکمن قند صاف کرده
بر سر آن کنند و بقوام آورد سکنجبین بزوری گرم سده جگر و معده بگشاید و بول براند
و معده را از فضول پاک کند و استسقا را نافع بود و تشنگی برودت ساکن گرداند صفت
آن پوست بیخ کرفس و پوست بیخ رازیانه از هر یک هفت درم
رازیانه انیسون تخم کاسنی تخم کشوث از هر یک پنج درم
رطل آب و چهاریکی سرکه بخیسانند هم چنان که در سکنجبین
سرد گفته شد اب زد سکنجبین بزوری ریوندی تخم کاسنی و تخم خربزه و تخم
خیار زه و تخم خیار بادرنگ از هر یک ده درم نیم کوفته پوست بیخ کاسنی تر پانزده درم
پوست بیخ رازیانه سه درم زرشک بیدانه پانزده درم ریوند چینی پنج مثقال
نبات یکمن سرکه چهل درم چنانچه گفته شد بپزند شیره و بپزد چنانچه
در شراب دینار ذکر رفت سکنجبین بزوری معتدل سده جگر و سپرز بگشاید
و بول براند و تبهای مرکب را نافع بود صفت آن تخم کاسنی تخم کرفس
رازیانه از هر یک سه درم تخم خیار زه و خربزه و خیار بادرنگ از هر یک پنج درم

پوست بیخ رازیانه و پوست بیخ کاسنی از هر یک ده درم مجموع نیم کوفته با چهاریک سرکه
در سه رطل آب چنانچه ذکر رفت با یکمن قند صافی بقوام آرد سکنجبین عنصلی سرکه عنصل
یکچهاریک عسل مصفی یکمن بجوشانند تا بقوام آید جهت ضیق النفس و استسقا و درد مفاصل
بلغمی و سعال قدیم بغایت نافع بود باب السابع فی اللعوقات سودمند بود
خشونت حلق و سرفه و سینه و شش را از اخلاط پاک کند ذات الجنب و ذات الصدر را
نافع بود لعوق سپستان سپستان تر به دویست دانه مویز طایفی بیدانه چهل درم
فلوس خیار شنبر ده مثقال بیخ مهک خراشیده و نیم کوفته چهل درم مجموع را در شش رطل آب بپزند
تا باز دو رطل آید و در دست بمالد و صافی کند و یکمن قند سفید بر سر آن کند و بجوشانند
تا بقوام آید لعوق زوفا سودمند بود سرفه کهن و سینه و شش را از اخلاط غلیظ پاک کند
صفت آن بستانند ایرسا و زوفای خشک از هر یک بیست درم ایرسا را نیم کوفته
کنند و با سه رطل آب بجوشانند تا باز یک رطل آید و بدست بمالد و صافی کند و یک
رطل قند صاف کرده بر سر آن کند و بجوشانند تا بقوام آید لعوق اسقیل سودمند بود جهت
ربو و سرفه کهن چون از رطوبت غلیظ بود صفت آن بستانند اسقیل بریان کرده
ایرسا ده درم فراسیون و زوفا از هر یک یکدرم کوفته و بیخته بعسل مصفی سرشته
و استعمال کنند لعوق خیار شنبر پنجاه مثقال عناب بیست دانه سپستان
پنجاه عدد دانه مویز طایفی سی دانه بیخ مهک خراشیده ده درم خشخاش نیم کوفته بیست
مثقال زوفا و رازیانه از هر یک سه مثقال آلوی سیاه نیم کوفته سه درم کثیرا سه مثقال
صمغ آلوی سیاه ده درم پرسیاوشان پنج مثقال انجیر سفید بیست عدد بجوشانند و بدست بمالد

دسافی کند و فلوس خیارچنبر بیست مثقال در ان حل کند و قند سفید نیز اضافه کند
و باز دو سه جوش بدهد و مغز تخم خیارین و مغز بادام شیرین از هر یک چهار درم حلیوسه درم کوفته و بیخته
بدان زیر شده بیست مثقال روغن بادام شیرین اضافه کند و استعمال نماید لعوق خشخاش
سودمند بود نزله و درشتی سینه را و سرفه گرم را مفید باشد صفت آن بستانند صد عدد خشخاش
بزرگ و دانه انرا بیرون آرند و در پنج رطل آب خیسانند یکشبان روز پس بجوشانند تا نیمه آید
و در دست بمالند و صافی کنند و در یکمن آب خشخاش نیم من قند صاف کرده و نیز شلث بر سر
آن کند و بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرند و صمغ عربی و کثیرا و نشاسته از هر یک چهار درم کوفته
و بیخته بدان سرشند و استعمال کنند لعوق رب السوس سودمند بود فضول لزج که در سینه
جمع شده باشد صفت آن رب السوس و کثیرا و مغز بادام و سفید کرده و تخم
رازیانه از هر یک جزوی کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند و روغن بادام اضافه کند شربتی
یکمثقال یا دو مثقال بطبیخ زوفا بیاشامد باب الثامن فی السفوفات سفوف
حب رمان مستعمل سودمند بود اسهال را که از ضعف معده و زیاده بود و قوت آن بدهد صفت
آن انار دانه ترش و شیرین بریان کرده بیست درم تخم مورد بلوط سماق زیره کرمانی
مویز بیت کنار رست بخجه کشنیز بریان کرده خرنوب نبطی و شامی از هر یک یکمثقال
سفوف سازد شربتی چهار درم تا پنج مثقال شاید در تمجیع سفوفات و قوت آن تا دو ماه
باقی ماند بعد ازان ضعیف گردد سفوف هلیله سودمند بود اسهال در قرح و ضعف معده
و بواسیر را بغایت نافع بود صفت آن حب الرشاد بریان کرده چهار زیره کرمانی
بسرکه خیسانیده و خشک کرده و بریان کرده بیست مثقال بزر کتان بزر ارشاد ابیلیج بود

از هر یک

از هر یک دو مثقال مصطکی چهار درم هلیله سیاه در روغن زیت بریان کند و دواها هم کوفته و بیخته
بغیر از حب الرشاد که آن نیم کوفته باشد و بعضی هلیله کابلی در روغن زیت بریان کرده
اضافه می کنند شربتی یکمثقال تا دو مثقال برآب سرد کند و بار خوردن نافع بود سفوف
الطین مستعمل که از زاث ستو خوانند و سودمند بود بچه را اسهال صفراوی صفت آن بکوبد تخم
ریحان و تخم مرو و نشاسته و تخم خرفه و صمغ عربی و گل ارمنی و طباشیر از هر یک ده درم صمغ عربی
و گل ارمنی و طباشیر و نشاسته و تخم خرفه را نیم کوفته کنند و تخمها در ان میان کنند خلط کنند باید که
مجموع بریان کرده بود بغیر از طباشیر و گل ارمنی که آنرا احتیاج نیست بریان کردن و بگلاب
تر کنند و بروغن چرب کند شربتی سه درم تا چهار مثقال فرو برد و اگر برب به یا رب
سیب یا رب مورد خورد شاید و بعضی بارتنگ اضافه می کنند سفوف الخرنوب
مستعمل سودمند بود اسهال و استرخاء معده را صفت آن خرنوب نبطی بیدانه زیره
کرمانی مویز بسرکه خیسانیده پوست سماق بیت کنار حب الآس بلوط کشنیز خشک
بریان کرده مصطکی اجزا متساوی کوفته و بیخته شربتی یکمثقال تا دو درم برب مورد لعوق کند
سفوف انبر باریس با نخواه و سماق و زنجبیل و انار ترش بریان کرده زرشک
بیدانه و لب کنار از هر یک دو درم قند سفید بیست درم مجموع کوفته و بیخته استعمال کنند
سفوف سماق سودمند بود ضعف معده و قوت آن بدهد و شکم را ببندد صفت آن
سماق ده درم تخم مورد انار دانه ترش بریان کرده از هر یک چهار درم سفوف هلیله
خاص مسهل النقرس و مفاصل و عرق النسا بود صفت آن سورنجان مصری هفت درم
پوست هلیله زرد هفت مثقال سنا مکی ده مثقال بوزیدان سه درم [illegible] پنج درم

پوست بیخ کبر سه مثقال زعفران یکدرم مغز بادام مقشر سه درم قند سفید نیم درم سقمونیا
مشوی یکمثقال مجموع کوفته و بیخته بغایت سحق کرده شربتی ده مثقال بر آب سرد باز
خورد و بعضی سقمونیا کنند سفوف سورنجان مستعمل این مسهل هم جهت مفاصل و نقرس و عرق
النسا بغایت نافع است صفت آن سورنجان مصری ده درم سنا مکی هفت درم مغز بادام
مقشر سه درم پوست هلیله زرد سه درم زعفران نیم درم قند سفید [illegible] درم سقمونیای مشوی
یکدرم شربتی دو مثقال بر آب سرد خورد سفوف سرطان جهت مسلول بغایت نافع بود
صفت آن سرطان نهری سوخته ده درم طین قبرسی صمغ عربی خشخاش سفید و سیاه
مغز تخم خربزه کثیرا سه درم می کنند و بعضی [illegible] والله اعلم الباب السابع فی الحبوبات
حب ایاره سود مند بود مرضهای سر و معده را پاک کند از همه اخلاطها صفت آن ایاره
فیقرا یکمثقال تربد سفید خراشیده بروغن بادام چرب کرده یکدرم حب النیل افسنتین غاریقون
سفید از هر یک نیم درم نمک هندی دانگی و نیم تخم حنظل دانگی کوفته و بیخته باب رازیانه
تر بسرشد و حب سازد هر یک بمقدار نخودی و این یک شربت است و اگر خواهد
در عسل کرده فرو برد و اگر خواهد در شاش شکر سرخ پیچیده فرو برد و این حبوب مهل قوت
آن تا چهار ماه باقی می ماند بعد از آن ضعیف شود و اولی آن بود که در روز بسازند در
پشت غربال در سایه نگاه دارند و بهرگاه استعمال کنند حب صبر صبر سقوطری یکمثقال
تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده یکدرم حب النیل غاریقون افسنتین
از هر یک نیم درم تخم حنظل نمک هندی از هر یک دانگی و نیم کثیرا دانگی کوفته و بیخته
باب کرفس تر بسرشد و حب سازد و این یک شربت است حب سورنجان

سود مند بود

٣٢٣

سود مند بود در درد مفاصل و نقرس و عرق النسا را صفت آن صبر سقوطری تربد سفید مجوف
سورنجان مصری از هر یک یک مثقال ایارج فیقرا یکدرم حب النیل و غاریقون از هر یک
نیم درم کثیرا تخم حنظل از هر یک دانگی نمک هندی دانگی و نیم کوفته و بیخته باب کرفس تر بسرشد
و حب سازد و این یک شربت است حب بنفشه جهة درد چشم و سر و زکام و شقیقه
نافع بود و دماغ را پاک کند و درد گوش زایل کند صفت آن بنفشه خشک ده درم
تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده یکدرم رب السوس پوست هلیله
زرد افسنتین از هر یک نیم درم سقمونیا مشوی نیم دانگ کوفته و بیخته باب خالص حب سازد
و این یک شربت است حب شبیار سود مند بود جهت درد معده و سر صفت آن
صبر سقوطری سه درم پوست هلیله زرد دو درم گل سرخ و تربد سفید مجوف خراشیده
بروغن بادام چرب کرده و مصطکی از هر یک یکدرم کوفته و بیخته حب سازد و در سایه خشک
کند شربتی از یک مثقال تا سه درم در وقت خواب فرو برد و بخسبد حب مقل
هلیله سیاه پوست هلیله زرد و آمله مقشر و پوست بلیله از هر یک یکدرم مقل ازرق
چهار درم مقل در آب کند تا [illegible] در هاون [illegible] تا حل شود و ادویه بدان
بسرشد و حب سازد شربتی دو درم حب غاریقون غاریقون یکدرم [illegible] یکدرم
تربد سفید مجوف یکدرم ایرسا سه درم ایاره فیقرا یکدرم فراسیون سه درم تخم حنظل
دو درم افسنتین یکدرم انزروت دو درم سقمونیا مشوی یکدرم کوفته و بیخته حب سازد
شربتی دو درم و قوت این شش ماه باقی ماند [illegible] بدهد و [illegible] استسقا و بیماریهای
جگر را سود مند بود حب اسطمخیقون سود مند بود هم مرضها که از بلغم غلیظ و سودا بود

وقولنج بکشاید صفت آن حب بلسان عود بلسان سلیخه سنبل الطیب اسارون
دارچینی زعفران مصطکی ریح اذخر ریح عصارهٔ افسنتین نمک هندی زراوند مدحرج از هر یک
یکدرم صبر اسقوطری یازده درم سقمونیا مشوی غاریقون سفید حنظل از هر یک سه درم افتیمون
از هر یکی بسفایج فستقی از هر یک شش درم کوفته حب سازد و در ظرف آبگینه نگاه دارد
و بعد از آنکه در سایه خشک کرده باشد شربتی دو درم و نیم حب قوقایا سودمند بود درد سر که
از بلغم بود و چشم را روشن کند و خلطهای غلیظ لزج از بدن پاک کند و این حب جالینوس
است صبر اسقوطری و عصارهٔ افسنتین یا ورق افسنتین و مصطکی از هر یک یکدرم کوفته و بیخته
بآب کرفس حب سازد شربتی یکمثقال و بعضی درین نسخه ورق افسنتین یا عصارهٔ افسنتین
از هر یکی که باشد استعمال میکنند حب المسک بوی دهن خوش کند و قوت دل بدهد
صفت آن سنبل الطیب فرنجمشک قرنفل نارمشک کبابه قرفه بسباسه خولنجان
سعد کوفی زنجبیل ساذج هندی از هر یک یکدرم مشک تریکا نیم درم بآب به و گلاب و صمغ عربی
حب سازد حب السعال سرفهٔ بلغمی را و بخارات سودمند بود رب السوس کشمش
از هر یک سه درم نشاسته کثیرا صمغ عربی مغز دانه کدو از هر یک یکدرم نبات مصری بوزن
داروها کوفته و بیخته بلعاب به دانه حب سازد نسخهٔ دیگر نشاسته کثیرا از هر یک سه درم
خشخاش رب السوس به دانه از هر یک چهار درم مغز بادام سفید کرده سه درم صمغ عربی
سه درم نبات مصری ده درم کوفته و بیخته بلعاب نخود حب سازد و استعمال کند باب
العاشر فی الاقراص قرص اندروحون مثل این نسخه از آن حسین بن اسحق تیسیر اندیاست
اخیار نسخهاست این قرص از ادویهٔ تریاق فاروق است صفت آن دارشیشعان

اسارون از هر یک شش مثقال تفاح اذخر دوازده مثقال عود بلسان قصب الذریره از هر یک
شش مثقال دارچینی بیست و چهار مثقال فو شش مثقال حماما بیست و چهار مثقال سلیخه
شش مثقال نخوان سفید بیست مثقال زعفران دوازده مثقال مجموع کوفته و بیخته بشراب
ریحانی صافی بسرشد یا بالعسل و در قرص ساختن دست بروغن بلسان چرب کند
و پس در سایه خشک کند و این قرص را قوت ده سال باقی باشد بعد از آن ضعیف
شود قرص افاعی و این قرص بعد از دو ماه استعمال کنند و قوت این تا ده سال باقی
باشد بعد از آن ضعیف شود صفت آن بگیرد افعی اشقر جوان ماده و نشان نری
و مادگی آنست که نر را دو قلاب باشد و ماده را چهار قلاب هر دو قلاب در یک غلاف
بود و نشان افعی آنکه سر وی پهن بود و گلو و چشم وی سرخ بود و کشیده و شکم وی صلب بود
و نشان جوانی وی آن بود که سریع الحرکه بود و در رفتن سر وی مانند چهار انگشت از
زمین برداشته بود و باید که در موسم بهار چون آفتاب در حمل آید و برانگیزند و بگیرند
و تا نوروز شاید لیکن چون آفتاب بجوزا رسد نشاید و چون بگیرند باید که هم در آن
زمان یا روز دیگر وی را بکشند که اگر رها کنند حدت سمیت وی زیادت شود
و کشتن وی چنان است که سر و دنبال بر هم نهند و بیک ضرب سر و دنبال وی مانند
چهار انگشت جدا کنند بتیشهٔ تیز بر روی نهند و سنگی محکم بر تیشه زنند یا چوبی محکم
بر تیشه زنند چنانکه قطعا هیچ پوست بر وی نماند و بیک ضرب جدا شود بعد از آن
پوست از وی بکنند و آلت شکم آن بیندازند و چند نوبت بشویند بآب شیرین
و اگر بخاکستر یکنوبت بشویند شاید و بعد از آنکه نیک شسته باشند و در دیگ سفالین

کند یاسمین قلع داده داب برآن کند چندانکه کفایت باشد وچوب شبت چند
شاخ در اندازد ونمک وبجوشاند تا مهرا شود پس فرو کرد و بیرون آورد واستخوان از وی
جدا کند وآن گوشت را بکوبد کوفتنی بنهایت ووزن آن نان خشک کوفته اضافه کند ودیگر
بکوبد بعد از آن اگر خشک صفت بود قدری از آن آب که در وی جوشیده است اضافه کند
وقرص کند قرصها تنک باشند ناخن بزرگ وباید که دست بروغن بلسان چرب کند
در قرص ساختن ودر پشت غربال در سایه نگاه دارند تا خشک شود وباید که قطعا اثر نم
در وی نمانده باشد بردارد ودر ظرفی آبگینه نگاه دارد ودر وقت حاجت استعمال کند
قرص اسقیل بستانند پیاز عنصل کوچک ودر خمیر گیرد ودر تنور نهند تا پخته شود وبر
آن بنهایت نرم شده باشد بستانند ودر هاون باید بوزن آن آرد کرسنه اضافه
کند وقدری شراب آب دران کند نیک بسرشد ودست بروغن گل چرب کند
وقرص سازد وبعد از دو ماه استعمال کند وقوت این قرص تا ده سال باقی باشد **قرص**
قومون در شرو دیطوس مستعمل است وآن را قومون خوانند **صفت آن** مویز
طایفی بی دانه چهار درم علک البطم مبت و چهار درم مرصافی ودانه خر از هر یک دوازده
درم دارچینی مقل ازرق اظفار الطیب سلیخه سنبل رومی سعد اکلیل الملک حب الغار
از هر یک سه درم قصب الذریره نه درم زعفران یکدرم قفر الیهود دو درم اینها کوفتنی
باشد بکوبند وآنچه نقوع کردنی باشد نقوع کنند در شراب وبا سه وزن آن
عسل بسرشند **قرص طباشیر** سودمند بود جهت اسهال صفراوی ودموی **صفت آن**
صمغ عربی دو درم تخم حماض دو درم نشاسته دو درم سماق وزرشک بیدانه از هر یک

هفت درم

هفت درم مجموع بریان کرده طباشیر هفت درم گل ارمنی ده درم کوفته وبیخته بگلاب
قرص سازد وقوت این قرص تا شش ماه باقی است شربتی یکمثقال **قرص کهربا** رفتن
خون از شکم بازدارد **صفت آن** کهربا باشد مروارید ناسفته تخم خرفه از هر یک چهار درم
سرپی بزکوهی سوخته پوست تخم مرغ سوخته کثیرا صمغ عربی از هر یک سه درم گشنیز
بریان کرده خشخاش سفید وسیاه از هر یک شش درم ودع سوخته بزر البنج از هر یک دو درم
مجموع کوفته وبیخته بلعاب بکو قرص سازد شربتی یکمثقال وقوت این هم شش ماه
می ماند **قرص طباشیر کافوری** سودمند بود جهت تبهای محرق ودق وتشنـ
ـگی بدو سرفه را زایل کند **صفت آن** طباشیر سفید ورق گل سرخ صندل
مقاصری مغز تخم خیار زه مغز تخم خیار بالنگ تخم کاسنی تخم کاهو تخم توتک از هر یک
چهار مثقال کافور یکدرم کوفته وبیخته بلعاب بکو قرص سازد وقوت این هم شش ماه میماند
قرص گلنار خون رفتن از شکم بازدارد **صفت آن** سلیخه رومی گل ارمنی صمغ عربی
از هر یک چهار درم ورق گل سرخ جلنار اقاقیا از هر یک سه درم کثیرا ده درم کوفته وبیخته باب
گلنار قرص سازد وشربتی یکمثقال وقوت این هم شش ماه میماند **قرص انجبار** جهت
بیچ بنهایت سودمند بود **صفت آن** عرق انجبار چهار درم ورق گل سرخ جلنار اقاقیا
از هر یک سه درم کثیرا دو درم کوفته وبیخته باب گلنار قرص سازد وشربتی یکمثقال وقوت
آن هم شش ماه میماند **قرص انجبار** جهت بیچ بنهایت سودمند بود **صفت آن** عرق
انجبار چهار درم ورق گل سرخ صمغ عربی کهربا از هر یک سه درم نشاسته گل ارمنی بسد
طباشیر رب السوس گلنار از هر یک دو درم اقاقیا یکدرم کوفته وبیخته برب مورد

قرص سازد شربتی یک مثقال وقوت این هم شش ماه می ماند **قرص زرشک بزرگ**
سودمند بود تبهای بلغمی مزمن و درد جگر و معده را **صفت آن** عصارهٔ زرشک مغز
تخم خربزه مغز تخم خیارزه از هریک سه درم ورق گل سرخ ترنجبین از هریک شش درم
تخم کشوث رب السوس طباشیر سفید تخم کاسنی مصطکی سنبل الطیب عصارهٔ
غافت از هریک از هریک دو درم فوه یک منقی ریوند چینی از هریک ده درم زعفران
یکدرم کوفته و بیخته بآب ترنجبین قرص سازد شربتی یک مثقال وقوت این هم
شش ماه میماند **قرص زرشک کوچک** زرشک بیدانه پانزده درم تخم کاسنی تخم
کدو مغز تخم خیار بادرنگ از هریک سه درم گل سرخ پنجدرم ریوند چینی سنبل الطیب
از هریک یکدرم کوفته و بیخته بلعاب اسبغول قرص سازد شربتی یک مثقال وقوت
این نیز تا شش ماه می ماند **قرص بنفشه مسهل** بلغم و صفرا دفع کند و دماغ را پاک گرداند
از اخلاط و تاریکی چشم زایل کند و درد سر صفراوی را سودمند بود **صفت آن**
بنفشه خشک چهل درم تربد سفید مجوف خراشیده بیست درم رب السوس
ده درم پوست هلیله زرد ده درم سقمونیا مشوی چهار درم کوفته و بیخته شربتی
دو مثقال و پنجدانگ تا ده درم شکر سرخ باید که شب قرص سازد و در لت
غربال نهند و سحرگاه در جلاب شکر سرخ حل کرده باشد وقوت این قرص تا چهار
ماه باقی است **قرص گل** مسهل صفرا و بلغم است **صفت آن** ورق گل سرخ
هفت درم عصارهٔ غافت طباشیر و سنبل الطیب از هریک یکدرم رب
السوس چهار درم کوفته و بیخته بآب قرص سازد شربتی یکدرم وقوت آن قرص تا

می ماند

می ماند **قرص ریوند** جهت تبهای کهن و صلابت جگر و سپرز و درد پهلو و دردپشت
را بغایت سودمند بود **صفت آن** ریوند چینی شش درم فوه منقی تخم کرفس
انیسون عصارهٔ غافت از هریک دو درم کوفته و بیخته بآب قرص سازد شربتی یکدرم
تا یک مثقال وقوت این هم شش ماه می ماند **قرص خشخاش** سودمند بود در تبهای
نفث و درد سینه و مثانه زایل کند **صفت آن** ورق گل سرخ صمغ عربی از هریک
چهار درم نشاسته کثیرا رب السوس از هریک دو درم خشخاش سفید و سیاه از هریک
سه درم طباشیر پنجدرم زعفران دانگی کوفته و بیخته بآب قرص سازد شربتی یک مثقال
وقوت این هم شش ماه می ماند **قرص غافت** سودمند بود تبهای کهن را و تب
ربع و سده یکبار بیند و یرقان و درد جگر و سپرز زایل کند **صفت آن** عصارهٔ غافت
بیست درم سنبل الطیب ده درم طباشیر چهار درم کوفته و بیخته بآب قرص سازد
شربتی یکدرم وقوت این هم شش ماه می ماند **قرص کاکنج** جهت قرحهٔ مثانه و گرده
بغایت سودمند بود **صفت آن** مغز تخم خیار بادرنگ حب کاکنج مغز بادام سفید
کرده رب السوس بسباسه صمغ عربی کثیرا دم الاخوین کندر از هریک ده درم
تخم کرفس دو درم افیون مصری یکدرم کوفته و بیخته قرص سازد شربتی یکدرم تا یک
مثقال قوت این قرص تا شش ماه یا دو سال بماند **قرص زحیر** سودمند بود جهت
اختلاف دم **صفت آن** طین مختوم طین ارمنی قرط طباشیر از هریک
دو درم **تخم حماض بری** صمغ عربی جلنار از هریک چهار درم نشاسته ورق گل سرخ
از هریک سه درم تخم کرفس سماق مصطکی از هریک یکدرم بلوط دانه مورد

از هر یک ده درم عفص زیره کرمانی مدبر بسرکه و بریان کرده چنانچه رسم است از هر یک نیم
مثقال کوفته و بیخته بلعاب بکو قرص سازد شربتی یکدرم و قوت این تا شش ماه بماند
قرص طباشیر جهت مسلول بغایت مفید بود صفت آن طین ارمنی طین مختوم
طین رومی نشاسته ورق گل سرخ از هر یک شش درم سرطان سوخته ده درم کثیرا طباشیر
سفید شادنج مغسول از هر یک پنجدرم رب السوس سه درم کوفته و بیخته بآب لسان
الحمل قرص سازد شربتی دو درم با شراب انار عذب جهة سل و دق و نفث خون نافع
بود انشاء الله تعالی باب الحادی عشر فی الایارجات ایارج روفس سودمند
بود اخلاط سوداوی و بلغمی و داء الثعلب را بغایت نافع بود و تفسیر ایاره دوا الهی است
و ایاره بسا لمتر از حبوب و مطبوخات بود صفت آن شحم حنظل بیست درم صبر
سقوطری پنجدرم سکبینج جاوشیر از هر یک هشت درم خولنجان ده درم کمادریوس [illegible]
فلفل فطراسالیون زراوند مدحرج دارچینی سلیخه زعفران زنجبیل جعده
مرصافی از هر یک دو درم کوفته و بیخته صمغها بشراب خیسانند تا حل شود و بعسل کف
گرفته بسرشند عسل سه وزن ادویه شربتی دو مثقال تا چهار مثقال با آبی که افتیمون
و شاهترج و هلیله سیاه مویز طائفی و غاریقون و اسطوخودوس و کمافیطوس و بسفایج
و گاوزبان نیم درم تخم هندی جوشیده باشد بخورد و قوت این ایاره بعد از شش ماه
تا چهار سال بماند ایاره فیقرا سودمند بود امراض سر را و رطوبت معده را و درد مفاصل
و قولنج و رقی بلغمی و فالج و لقوه و استرخا و گرانی زبان صفت آن مصطکی زعفران سنبل
الطیب حب بلسان اسارون سلیخه دارچینی عود بلسان از هر یک یکمثقال

صبر

صبر سقوطری بیست مثقال و بعضی شانزده مثقال می کنند کوفته و بیخته در ظرف آبگینه نگاه
دارد و قوت این تا چهار سال بماند شربتی یکمثقال تا دو درم با دواهای دیگر که صفت آن در
حب ایاره گفته شد ایارج جالینوس سودمند بود فالج و لقوه و تشنج و استرخاء
خلطهای لزج دفع کند و مثانه را سودمند بود نافع بود کسی را که منی بغیر ارادت
از وی جدا می شود صفت آن شحم حنظل و غاریقون و اسقیل مشوی اشق سقمونیا
اقریطی مقل ازرق کمادریوس سلیخه فراسیون از هر یک نه درم مرصافی سکبینج
زراوند طویل فلفل سیاه و سفید دار فلفل دارچینی جاوشیر جند بیدستر فطراسالیون
از هر یک چهار درم و بعضی از اطبا زعفران و صبر از هر یک چهار درم می کنند صمغ در مثلث
حل کرده و ادویه کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند و بکو شربتی از دو مثقال تا چهار
مثقال با آبی که هلیله کابلی و افتیمون و مویز منقی و پنجدرم نمک هندی در آن جوشانیده
باشند بیاشامد و این ایاره بعد از شش ماه تا چهار سال قوت دارد ایارج لوغاذیا
این ایاره مبارک است بسیار منفعت بدن را پاک کند از همه اخلاط و فضلهای
مختلف از قعر بدن پاک کند و خلطهای لزج عفن محرق دفع کند و این مسهل بی خوف
بود و سودمند بود فالج و رعشه و لقوه و تشنج و صرع و جذام و داء الفیل و برص و بهق
و قوبا و سعفه و شقیقه و صداع و دوار و وسواس و ناسور کلیه و تغیر عقل و عسر نفس
و درد گرده و مثانه و نقرس و درد مفاصل و عرق النسا و درد گوش و داء الثعلب
و داء الحیه و نهاری کهن و درد همه را نافع بود راه سینه بگشاید صفت آن شحم
حنظل پنجدرم اسقیل مشوی غاریقون سقمونیا حرف سیاه اشق اسقوردیون از هر یک دو درم و

نیم افتیمون اقریطی کمادریوس سنبل ازرق جعده قوطای از هر یک سه درم حاشا ساذج
غاریقون فراسیون اوسلیخه و فلفل سیاه و سفید و دارفلفل زعفران دارچینی جاوشیر بسفایج
سکبینج جند بیدستر مر صافی فطراسالیون زراوند طویل عصاره افسنتین افربیون
سنبل الطیب حماما زنجبیل جنطیانا وردی اسطوخودوس از هر یک دو درم
کوفته و بیخته صموغ در شراب حل کرده بعد از عسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال
و قوت این بعد از شش ماه تا چهار سال بماند و اولی آن بود که شبانگاه فرو برد و صباح حب ایارجی
از بسفایج و تربد و افتیمون و پوست هلیله کابلی و گاوزبان و اسطوخودوس و مویز
طایفی و تندیان نمک بخورد که نافع بود و مفید است انشاء الله تعالی باب
الثانی عشر فی شیافات شیاف ابیض سکری خطمی بنفشه از هر یک
سه درم نشا یک نیم درم کل خطمی نیم درم بوره ارمنی یک درم شکر سرخ نیم درم شیاف
کنکری بوره ارمنی نیم درم کنکری سی درم خطمی هفت درم شکر سرخ پنجاه درم حنظل نیم درم
شیاف زحیر شادنج غسلی اسفیداج مر زعفران شیاف مامیثا اقاقیا کندر
افیون از هر یک جزوی با آب مورد تر یا با آب سماق بسرشند و هر شیاف نیم درم بود و اندر
ریسمان با آن شیاف بر سر آرند و استعمال کنند و چون تقدم کاه رود و شام همان آذرا
و چون فارغ شود نیکو استعمال کنند باب الثالث عشر فی التریاقات
تریاق فاروق تریاق بزرگ خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود و سودمند
بود چون گزند جانوران و مجموع زهرها کشنده و شربتی از آن مقدار حبه
بود و اندک آن هر یک شود و زیاده آن دو مثقال و چون بر موضع گزند یک
طلا کنند

طلا کنند سودمند بود و قوت دل بدهد و جمیع مرضهای سرد را نافع بود و اگر خواهی قی
نوشته کرده و در راز شود و سعال عسر النفس و درد سینه و نفس و نفخ معده و قولنج و استسقا
و برص و بهق و جذام و اوجاع مفاصل و مجموع مرضها که از سودا بود و بلغم نافع بود و صداع
و تاریکی چشم و درد شقیقه و بواسیر را نافع بود و بول براند و حیض بگشاید
آن اقراص عنصل چهل و هفت مثقال اقراص افاعی اقراص ... فلفل سیاه
افیون مصری از هر یک بیست و چهار مثقال ورق گل سرخ تخم شلغم بری تودری ایرسا
غاریقون رب السوس روغن بلسان از هر یک دوازده مثقال ... مر زعفران
زنجبیل ریوند چینی قنطافلوس فودنج جبلی راسن قسط فطراسالیون اسطوخودوس
فلفل سفید دارفلفل کندر دار شکشطرا اشیع فقاح اذخر صمغ البطم سلیخه سعد سنبل الطیب
جعده از هر یک شش مثقال لبنی تخم کرفس سیسالیوس حرف بابلی کمادریوس
نانخواه کافیطوس عصاره لحیة التیس ناردین اقلیطی شیح جبلی ساذج هندی مر
جنطیانا تخم رازیانه طین مختوم زاج محرق که تمام سوخته باشد حماما و حب
بلسان فودنج غاریقون صمغ عربی قردمانا انیسون اقاقیا از هر یک چهار مثقال
دوقو فند مقل الیهود جاوشیر قنطوریون باریک زراوند مدحرج سکبینج
از هر یک دو مثقال جند بیدستر دو مثقال و بعضی چهار مثقال می کنند عسل که از گل
حاصل بود ... رطل شراب کهنه خوب شش رطل صمغها و عصارات
بشراب حل کنند و عسل بر آن کنند شش ماه روز رها کنند پس ادویه کوفته
و بیخته به روغن بلسان چرب کرده باهم دیگر بسرشند و در ظرفی نقره یا چینی

بارصاص یا آبگینه کنند و باید که ظرف پر کنند و استعمال کنند بعد از یکسال و بعضی جایز
داشته اند بعد از شش ماه و بعضی گفته اند که نشاید که استعمال کنند تا پنج سال بر آن
بگذرد یا هفت سال و بعضی گویند که نشاید استعمال کنند الا بعد از ده سال و چون
از سی سال گذشت تا شصت سال قوت آن با قیمت یکی بعد از شصت سال
همه مرضها که مذکور شد بدان نافع است همان عمل می کند اما دفع سموم و لدغ و نهوش
نکند و این زمان بقوت معجون بزرگ بود تریاق اربعه و تریاق کوچک
خوانند سودمند بود گزندگی جانوران را خصوص عقرب و بادهای غلیظ که در معده بود و روده
و درد جگر و سپرز و صرع و خفقان را سودمند بود و اگر زنی را فرزند بزیان رفته باشد
یا مشکل زاید یکمثقال فرو برد سهل گردد اخلاط آن جنطیانا رومی حب الغار
مرصافی زراوند طویل اجزا متساوی با سه چندان عسل بسرشند شربتی یکمثقال
با آب سرد و بعد از دو سال عمل وی باطل گردد تریاق غوره سودمند بود جهت گزندگی
همه جانوران و بادهای غلیظ که در روده بود و درد جگر و سپرز و صرع و خفقان و لقوه
و فالج سودمند بود اخلاط آن حماما مرصافی سنبل هندی ساذج لک مامیثا
قرنفل ریوند چینی قیمولیا قسط تلخ جنطیانا رومیا از هر یک دوازده مثقال
نقاع اذخر عصارهٔ لحیة التیس مقل ازرق از هر یک هشت مثقال عاقرقرحا
دارچینی تخم رازیانه تخم کرنب کوکر خوشه تخم شبت اسارون قردمانا
افربیون ناردین اقلیطی فقاح الکرم دردالبا قلانج کرفس کوهی افتیمون
از هر یک سه مثقال بزرالبنج بیت هشت مثقال سلیخه ورق گل سرخ

اقراص

اقراص اندروخون از هر یک نه مثقال تخم سداب یکمثقال دانه اترج مقشر سماق منقی
از دانه از هر یک دو مثقال روغن بلسان بیست و چهار مثقال عصارهٔ قیصوم بیست
مثقال فقاح المر چهار مثقال و نیم ورق اترج سیزده مثقال صموغ و عصارات بشراب
حل کنند و باقی ادویه کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل بسرشند و داروها باید که اول روغن
بلسان چرب کرده باشد و در ظرف چینی کند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی
تا یک مثقال شاید و قوت آن تا هفت سال باقی باشد بعد از آنکه کهنه گردد
مثرودیطوس و آن از تریاق شمرده اند سودمند بود بادهای مختلف و گزندگی جانوران
و سگ دیوانه و قولنج بگشاید و فالج و لقوه و استرخا را نافع بود و سده جگر بگشاید
و ورمهای صلب را نافع بود و سینه را از اخلاط غلیظ پاک کند و خون رفتن باز دارد
و قوت باه و گونه روی نیکو گرداند و اشتهای طعام باز دید کند و سنگ مثانه و زهر — دفع کند
از رحم نگاه دارد و ذهن صافی کند و جوانی نگاه دارد و دفع هم زهرها بکند و رطوبتی که در شکم
بود دفع کند و درد معده و امعا و ناف و خاصیت آن نزدیک است به تریاق فاروق
اجزاء آن مر و زعفران و زنجبیل و دارچینی و علک البطم و کندر از هر یک ده درم
سنبل الطیب هندی کندر ذکر خردل سپید عود بلسان اسطوخودوس اذخر
قسط سیسالیوس کمافیطوس قنه راتینج دار فلفل عصاره هیوفسطیداس
جند بیدستر جاوشیر میعه سائله ساذج از هر یک هشت درم سلیخه فلفل سیاه و سپید
سورنجان جعده اسقوردیون دوقو اکلیل الملک جنطیانا دهن بلسان حب
بلسان فرفیون و آن قرصی مرکبست مانند اندروخون مقل از هر یک هفت درم

عناب دو درم تخم سداب ده درم اشق باردین اقلیطی مصطکی صمغ عربی خطمی
سالیون قردمانا افیون تخم رازیانه ورق گل سرخ مشکطرامشیع از هر یک چهار درم انیسون ج
جوز بوا سکبینج اسارون از هر یک سه درم اقاقیا جوز مافارقیون سنبل سقنقور از هر یک
چهار درم صمغها در شراب کهن ریحانی حل کنند و باقی ادویه را کوفته و بیخته با عسل چندان
عسل مصفی بسرشند بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی یک مثقال و قوت آن تا شصت
سال باقی باشد **تریاق** جهت گزندگی عقرب سودمند بود بستانند زراوند
مدحرج پوست بیخ کبر از هر یک چهار درم کوفته و بیخته با شراب بیاشامند **باب**
الرابع عشر فی الادهان روغن بنفشه بستانند بادام شیرین و سفید کنند
و هر یک بادام با دو نیم کنند و خشک کنند و هر یکی با دو گل بنفشه در میان آن
کنند و شب در شیشه ها بخوابانند می اندازند و بر روی هم چنان نهند کنند و چون
ده روز بگذرد اگر دیگر بنفشه دیگر کنند خوبتر باشد و چهل روز بر روی هم نهند
و بعد از آن روغن بگیرند و اگر عوض بادام مغز دانه کدو بود شاید بلکه در روی درک
زیاده بود که در بادام **روغن گل بادام** بادام در میان گل چنانکه ذکر رفت کنند و روغنی
بگیرد **روغن گل سرخ** بگیرد ورق گل سرخ تازه و در قنینه کنند و روغن کنجد بر سر آن کنند.
و چهل روز در آفتاب بیاویزند **روغن گل سفید** هم چنانکه گفته شد و روغن گل
سرخ بسازند و روغن یاسمین و خیری و سوسن و زنبق و نسرین و نرجس و شقایق
و امثال آن هم بدین نوع بسازند که گفته شد **روغن شاهسفرم** بگیرد آب
ریحان کهن و چهار یک روغن کنجد و قدری آب بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب

برود و روغن بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند **روغن جنطیانا**
بابونه اکلیل الملک نیم کوفته مرزنجوش و دالا سنبل ورق حنا از هر یکی ده درم جنطیانا
هجده درم جوز بوا بیدانه سورنجان از هر یکی پنج درم عاقرقرحا سه درم نیم کوفته کنند
و در آب بجوشانند و بپالایند و با دو من روغن کنجد بجوشانند تا آب برود و روغن
بماند **روغن قسط بزرگ** سودمند بود درد جگر و معده و سردی مفاصل و بهتر جای آن
اخلاط آن قرنفل ده درم سنبل سادج میعه سایله دارچینی و قرفه دارشیشعان قسط از هر یک
بیست درم راسن سلیخه عود بلسان از هر یک ده درم مرصافی نخود درم درم
کوفته یک شبانروز در آب شیرین خیسانند و بعد از آن بجوشانند و صافی کنند
و باید که آب بخش با آتش آهسته بریزد از اول روز تا آخر آن بپالایند و دو من روغن
زیت بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند **روغن خشک** بستانند
زنجبیل چهار درم خشک نیم کوفته ده درم بجوشانند و صافی کنند و من روغن کنجد
بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند **روغن قسط** نوعی دیگر که
عصبها را محکم دارد و ضعف جگر و معده که از سردی بود سود دهد و موی برویاند
چون طلا کنند **اخلاط آن** قسط سلیخه شش درم و بعضی ده می کنند ورق
مرماحوز چهار مثقال نیم کوفته کنند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند **روغن**
مصطکی سودمند بود جهت ضعف معده **بستانند** روغن کنجد من مصطکی خوب
ده مثقال و در قنینه کنند و در آفتاب و دیگی پر آب کنند و آن قنینه در میان آب
بیاویزند و با آتش نرم می جوشانند تا مصطکی بیکبار بگدازد **روغن بابونه** بستانند

بابونه نیم خشک کرده بیست درم و نیم روغن کنجد در قنینه کند و در آفتاب آویزد
تا چهل روز و بعضی چهار درم حلبه اضافه می‌کنند و اگر بابونه تازه نیابند بستانند
بابونه خشک بیست درم و بجوشانند با چهار من آب تا باز نیمی آید و بدست بمالد
و صافی کند و یک رطل روغن کنجد بر سر آن کند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند
روغن شبت روغن کنجد نیمی تخم شبت در سایه نیم خشک کرده در شیشه کند
و چهل روز در آفتاب بیاویزد **روغن حنا** بستانند ورق حنا و بخیسانند و بجوشانند
و صافی کنند و روغن کنجد در وی کنند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند
روغن زرده تخم مرغ بستانند زرده تخم مرغ و بدست بمالد و قدری نوشادر سوده
بر وی ریزد و در قنینه کند که بگل حکمت اندوده باشند و قدری موی بر سر
قنینه کنند و در زیر قنینه آتش کنند و در زیر قنینه کاسه بنهند که روغن در آن بچکد
روغن مورد بستانند آب مورد تر سه رطل و روغن کنجد یا بادام یک رطل و بجوشانند
تا آب بسوزد و روغن بماند و چون فرو خواهد گرفت نیم درم لادن در آن بگذارد و اگر
مورد تر نبود بستانند مورد خشک بیست و دو درم و نیم و بجوشانند تا روغن بماند
روغن نارجیل و روغن بادام و گردکان و امثال آن بطریق روغن کنجد باید گرفتن
روغن حسک خنفسا نافع است در جمیع اوجاع مفاصل و عرق النسا بگیرند خنفسا بیست
عدد و با نیم من روغن زیت یا غیر آن بجوشانند تا مهرا شود و بعد از آن صاف کنند و در شیشه
کنند و بوقت حاجت بکار دارند **باب الخامس عشر فی السنونات سنونی
که دندان را جلا دهد** بگیرد شاخ بزکوهی سوخته و نمک اندرانی و کف دریا از هر یک

جزوی

جزوی بیخ نی سوخته دو جزو ساذج هندی ربع جزوی سفال چینی جزوی همه کوفته و بیخته
و سحق کرده سنون سازند **سنونی که دندان را جلا دهد و سیاهی ببرد** بگیرد
آبگینه شامی و کف دریا از هر یک برابر یک بسایند و بر دندان مالد و باید که گوشت
بن دندان را نگاه دارد تا سوده نگردد **سنونی که بوی دهان خوش کند و بیخ دندان محکم
دارد و دندان را قوت دهد** بستانند شاخ بزکوهی سوخته و نمک بعسل معجون کرده
سوخته از هر یک دو درم زعفران سنبل مصطکی سداب خشک از هر یک درم
گلنار سماق از هر یک یک درم سعد سوخته و جو سوخته از هر یک سه درم کوفته و بیخته سنون
سازند **سنونی که بوی دهان را خوش کند و بن دندان را سخت کند** بگیرد صندل
سفید و پوست ترنج خشک اذخر رامک از هر یک سه درم قاقله کبار بسباسه
قرنفل عود هندی مصطکی از هر یک دو درم کوفته و بیخته سنون سازند **سنونی جهت
حفظ و سختی دندانها** بگیرد شاخ بزکوهی سوخته جز مازج سنبل الطیب سفید از هر یک
جزوی نمک اندرانی کوفته و بیخته سنون سازند **سنونی که گند بینی ببرد**
مرزنجوش قطران مشک قصب الذریره قرنفل نسرین مساوی بکوبد و به ... در بینی
را بشراب ریحان تر کند و از این داروها کوفته و بیخته به بینی در دمد و فتیله دیگر
بدان داروها بیاغارند و در بینی نهند **سنونی جهت خوشبوی دهان** قرنفل اقاقیا
سماق منقی از دانه طباشیر گلنار ورق گل سرخ آرد جو مجموع کوفته و بیخته اول قدری سرکه
و دو چندان گلاب بر سر آن کنند و نیم گرم کنند و دهان را بدان شویند و بعد از آن
سنون سازد **باب السادس عشر فی المراهم مرهم ساذج** جهت نواسیر

و شقاق عظیم نافع بود روغن بنفشه و روغن گل بادام از هر یک ده درم عصاره لحیة
التیس و گل تبری و گل ارمنی شادنج مغسول از هر یک سه درم افیون نیم مثقال و چهار حبه
موم سفید هفت درم اسفیداج ده درم زعفران یک درم داروها کوفته و بیخته و سحق کرده موم با روغنها
یکجا ازرد و در هاون کند و بمالد نیک و داروها بدان [illegible] سحق کند تا یکسان شود
مرهم خل گوشت برویاند و ریش خشک کند مرداسنگ ده درم کوفته و بیخته با چهل
درم سرکه بپزند و چهل درم زیت و در هاون بمالد بمبالغه تمام تا یکسان شود و اگر خواهد
ده درم زنگار کوفته و بیخته اضافه کند و بغایت سحق کند مرهمی دیگر رویاننده بگیرند
مرداسنگ سوده یک اوقیه در سه اوقیه روغن زیت بپزند تا حل شود و زنگار در او زنند پس بگیرند
کندر بیرزد و انزروت و دم الاخوین و زفت از هر یکی دو درم بسرشند چنانکه رسم است
مرهم بابستان گوشت رویاننده بگیرد مرداسنگ پنج درم و سرگین [illegible] بسایند و گاه گاهی
بر روغن گل و چندان بسایند که مرداسنگ بر نمیده شود پس پنج درم سپیده ارزیز
و اندکی کافور بادی بسرشند و زنگار در او زنند مرهم رسل ۱۰۲ اجزا است اما ریشهای سخت
و خنازیر و ناسور را اصلاح آورد و ریشها از گوشت مرده درم پاک کند مقل سه جزو
اشق پنج جزو جاوشیر دو جزو کندر سه جزو مرداسنگ چهار جزو مر دو جزو بیرزد دو جزو
موم صافی دو جزو روغن زیت ده [illegible] جزو زنگار [illegible] جزو زراوند
سه جزو صمغها را به سرکه حل کنند بپزند و موم با روغن یکجا ازرند و با یکدیگر بمالند تا مرهم شود مرهم
مصری ریش گوش را سود دارد سرکه هفت درم انگبین هفت درم در یکدیگر بجوشانند
و ده درم زنگار سوده بدان باشند و با یکدیگر بمالند مرهم توتیا ریشهای خبیث را سود

دارد

۳۲۲

دارد موم بیست درم روغن گل پنجاه درم توتیا بیست درم در هاون بمالند مرهم [illegible]
در رمها را نجه کند و در دو سرطان و خنازیر را سود دهد مرداسنگ پنج درم موم ده درم کندر
و بیرزد و اشق از هر یک ده درم علک البطم و سریشم هشت درم انچه سحق توان کرد سحق کنند
و باقی در روغن یکجا ازرند و در هاون بمالند مرهم سفید گوشت برویاند و حرارت را
نافع بود موم و اسفیداج از هر یک دو درم روغن گل چهار درم موم بر روغن یکجا ازرد و اسفیداج
بران ریزد و در هاون بمالد بغایت مرهم سیاه گوشت فاسد بخورد و گوشت نو
برویاند و بیشتر جراحتها را سودمند بود بستانند مرداسنگ نیم رطل زیت صافی
یک رطل و ربعی موم صافی ربع رطل زفت رومی بیست درم علک پنج درم موم و زفت
را با زیت یکجا ازرند و مرداسنگ بران ریزد و در هاون بمالد تا منعقد شود مرهم
داخلیون جهت خنازیر و سلع بغایت نافع بود و جهت ورمها صفت آن بگیرد حلبه
و تودری و خطمی سفید از هر یک کیلجه و هر یک جدا بخیسانند یکشبانروز و بعد از ان
بگیرد از لعاب هر یک رطلی و نیم و از مرداسنگ یک رطل و بغایت سحق کند بعد از ان
مرداسنگ از روغن و لعابات بر سر وی میریزد اندک اندک و با آتش نرم می‌جوشانند
تا هم منعقد شود مرهمی دیگر که جهت سوختگی بغایت نیکو بود هر اعضا که سوخته بود
صفت آن بگیرد اسفیداج اسربی دم الاخوین جکیده و مرداسنگ از هر یک
مساوی بغایت سحق کرده و موم سفید قدری و روغن گل چند درم با هم یکجا ازرد در هاون
کند و چند نوبت با آب سرد بشویند و بعد از ان داروها سوده بران افشانند
و بمبالغه بسایند و دیگر بار بشویند و استعمال کند مفید بود ان شاء الله مرهم زرد گوشت

روغن جرب
گرگاو و ترپاک آب شوره
[illegible]

معجون ناخواه از هر سال صحت
روز بخورند منفعت بسیار
دارد شربتی [illegible]

تخم ناخواه تخم کرفس تخم [illegible]
یک سیر یک سیر یک سیر
عاقرقرحا قرنفل عود یکدرم
یکدرم یکدرم

باید بخورد و جراحت را از چرک پاک سازد و قروح مزمن را بصلاح آورد و مواد فاسد
از عضو زایل سازد زاج سفید انزروت چکیده علک البطم عروق الصباغین مرداسنگ
موم زرد روغن گاو موم و روغن را بگدازند و علک و زاج را حل سازند و در هاون
با هم خلط کرده بکوبند و در ظرف نگاه دارند **مرهم سیاه** این مرهم گوشت فاسد بخورد
و جراحت را از ریم پاک سازد و ظاهر جراحت را عمیق سازد زفت رومی
ده مثقال مرداسنگ یکمثقال توتیا کرمانی یکمثقال موم زرد دو نیم مثقال روغن گاو [illegible] ده
مثقال بطریق معهود در هاون راست ورزند و نگاه دارند **مرهمی که ترکیبش لب درنگی**
را سود دارد چربی مرغ با روغن گل بگدازند و نشاسته و کتیرا بادام و اسفیداج از
هر یک برابر کوفته بیخته با چربی مرغ بیامیزند و در هاون کنند در زیر دست بمالند تا مرهم
شود **مرهمی که سوختگی آتش را سود دارد** آهک سوخته هفت بار به آب شیرین
بشویند و بر روغن زیت بیامیزند و بکار برند

تم فرغ من تسوید هذه النسخة الشریفة [illegible]
بیومی [illegible]
علی ید العبد الضعیف [illegible]

[illegible]